



اسلام دين فطرت

زیر نظر:

فقیہ و مرجع عالیقدر

حضرت آیت اللہ العظمی منتظری

منتظری، حسینعلی ۱۳۰۱ -

اسلام دین فطرت / منتظری - تهران: سایه، ۱۳۸۵ .

۷۲۰ ص .

ISBN : 964 - 5918 - 61 - 8

۳۰۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا .

واژه نامه .

کتابنامه: ص ۷۱۷-۷۰۹، همچنین به صورت زیر نویس .

۱. اسلام--بررسی و شناخت ۲. اسلام--عقاید. الف. عنوان .

۲۹۷/ ۰۲

BP ۱۷ م ۷۶ الف ۵

کتابخانه ملی ایران

۴۷۸۳۷-۸۴ م

﴿ اسلام دین فطرت ﴾

زیر نظر: حضرت آیت الله العظمی منتظری

ناشر: نشر سایه

چاپ: واصل

نوبت چاپ: سوم

تاریخ انتشار: بهار ۱۳۸۷

شمارگان: ۵۰۰۰ جلد

قیمت: ۶۰۰۰ تومان

شماره شابک: ۸-۶۱-۵۹۱۸-۹۶۴

مرکز پخش: قم، بلوار شهید محمد منتظری، کوچه شماره ۸

تلفن: ۱۴-۳۷۷۴۰۰۱۱ (۰۲۵) * فاکس: ۳۷۷۴۰۰۱۵

آدرس ایمیل: AMONTAZERI @ AMONTAZERI . COM

﴿ فهرست مطالب ﴾

پیش گفتار ۲۷

دین

دین چیست؟ ۳۳

فطری بودن دین ۳۴

فلسفه و کارکرد دین ۳۶

الف - آگاهی دادن ۳۶

ب - داوری ۳۸

ج - بیان مسؤولیت‌ها ۳۹

د - معرفت جهان ۴۰

پاسخ به یک سؤال ۴۲

گریز از دین ۴۴

جامعیت دین ۴۷

قلمرو تعالیم دین ۴۹

عقل و دین ۵۱

همگانی بودن فهم دین ۵۴

دخالت پیش فرضها در فهم دین ۵۵

سهولت دین ۶۰

دینداری ۶۲

ادیان ۶۴

ختم نبوت ۶۷

۶۹ دین و تحولات
۷۴ اسلام
۷۵ شیعه

بخش اول: اعتقادات

۷۹ عقیده چیست؟
۸۰ عقیده حَقّ
۸۱ ایمان
۸۳ درجات ایمان
۸۶ به آنچه باید ایمان داشت
۸۷ ضرورت ایمان
۸۹ فواید ایمان
۹۱ علم و ایمان
۹۳ اعتقادات باطل
۹۴ شرک
۱۰۰ کفر

خدا

۱۰۵ خدا
۱۰۶ راههای خداشناسی
۱۰۹ امام صادق <small>علیه السلام</small> و اثبات خدا
۱۱۱ انسان، نشانه خدا
۱۱۴ نفی تضاد
۱۱۵ فطری بودن شناخت خدا

۱۱۸	صفات خدا.....
۱۲۰	قرب خدا.....
۱۲۰	خدا دیده نمی شود.....
۱۲۴	قدرت خدا.....
۱۲۶	علم خدا.....
۱۲۷	عدالت خدا.....
۱۳۰	توحید.....
۱۳۱	منظور از واحد بودن خدا.....
۱۳۲	مراتب توحید.....
۱۳۴	مرتبه کامل توحید.....
۱۳۵	دلایل وحدانیت خدا.....
۱۳۸	اقسام توحید.....
۱۳۹	۱- توحید ذاتی.....
۱۴۰	۲- توحید صفاتی.....
۱۴۰	۳- توحید افعالی.....
۱۴۱	۴- توحید عبادی.....
۱۴۵	افعال خدا.....
۱۴۵	نظام فعل خدا.....
۱۴۷	نقش کارگزاران خداوند.....
۱۴۸	لوح محفوظ و لوح محو و اثبات.....
۱۴۹	قانون مندی افعال خدا.....
۱۵۱	هدفداری افعال خدا.....
۱۵۲	مشیت خدا.....
۱۵۲	قضا و قدر.....
۱۵۶	آیا قدر قابل تغییر است؟.....

۱۵۷	آیا انسانها مجبورند؟
۱۶۰	نه جبر و نه تفویض
۱۶۲	عقیده به قضا و قدر
۱۶۴	شُرور

نبوت

۱۷۱	نیاز به راهنمایی و هدایت
۱۷۴	طرح ضرورت بعثت پیامبر در منابع دینی
۱۷۶	پرسشی درباره انحصار منطقه‌ای بعثت انبیا
۱۷۸	اتمام حجت
۱۷۹	جایگاه پیامبران
۱۷۹	اصول مشترک انبیا
۱۷۹	۱- دعوت به توحید
۱۸۰	۲- توجه به عالم آخرت
۱۸۰	۳- اصلاح امور اخلاقی و اجتماعی
۱۸۲	انتخاب پیامبران
۱۸۳	وحی
۱۸۴	تشخیص وحی از سوی پیامبر
۱۸۵	راههای اثبات نبوت
۱۸۵	معجزه
۱۸۶	حقیقت معجزه
۱۸۷	معجزه و قانون علیت
۱۸۷	هدف از معجزه
۱۸۸	تفاوت معجزات
۱۸۹	عصمت انبیا
۱۸۹	حقیقت عصمت

۱۹۰ منشأ عصمت
۱۹۱ ابعاد عصمت و فلسفه آن
۱۹۲ پاسخ به یک شبهه
۱۹۴ علم انبیا
۱۹۵ علم غیب پیامبران
۱۹۶ تفاوت انبیا
۱۹۷ بشر بودن انبیا
۱۹۸ سیره انبیا
۲۰۲ خاتم انبیا
۲۰۴ سیره رسول اکرم <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small>
۲۰۴ عبادت
۲۰۵ مدارا و مردم‌داری
۲۰۶ نظافت و آراستگی
۲۰۷ اعتدال
۲۰۸ برخورد با دشمن
۲۰۸ زهد و ساده زیستی
۲۰۹ معجزه پیامبر اسلام <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small>
۲۱۲ قرآن و اسلوب آن
۲۱۳ متواتر و قطعی بودن نص قرآن

امامت

۲۱۷ امامت
۲۱۷ اهمیت امامت
۲۱۹ حقیقت امامت
۲۱۹ فلسفه امامت

۲۲۵	شرایط امامت
۲۲۵	۱- علم
۲۲۶	۲- عصمت
۲۲۷	۳- دارای صفات نبی
۲۲۸	۴- صبر پیشگی
۲۲۹	۵- زهد
۲۳۰	راه شناخت امام
۲۳۱	امامت خاصه
۲۳۱	امامت پس از پیامبر ﷺ
۲۳۵	جانشین پیامبر ﷺ بر اساس قرآن
۲۳۹	ولایت
۲۴۱	ولایت تشریحی و تکوینی
۲۴۳	امامت امام علی <small>علیه السلام</small> در روایات
۲۴۵	پیش بینی پیامبر ﷺ
۲۴۶	نگرانی پیامبر ﷺ از عصیت جاهلی
۲۴۷	امام علی <small>علیه السلام</small> و خلافت
۲۴۸	دوازده امام
۲۵۰	اسامی ائمه <small>علیهم السلام</small>
۲۵۱	برگزیدگی ائمه <small>علیهم السلام</small>
۲۵۱	شایستگی ائمه <small>علیهم السلام</small>
۲۵۴	تفاوت سیره ائمه <small>علیهم السلام</small>
۲۵۵	امامت در کودکی
۲۵۶	آخرین حجت خدا
۲۵۸	ظهور حضرت مهدی (عج)
۲۶۰	انتظار ظهور مهدی (عج) پیش از ولادت او

۲۶۰ تولد امام زمان (عج)
۲۶۱ غیبت امام زمان (عج)
۲۶۳ فلسفه غیبت امام زمان (عج)
۲۶۵ طول عمر امام زمان (عج)
۲۶۶ انتظار فرج و فلسفه آن

آخرت

۲۷۱ آخرت
۲۷۳ اجل انسان
۲۷۵ مرگ
۲۷۵ سختی و راحتی جان دادن
۲۷۷ ترس از مرگ
۲۷۸ برزخ
۲۷۹ سؤال قبر
۲۸۰ در آستانه قیامت
۲۸۲ زمان قیامت
۲۸۲ نزدیکی قیامت
۲۸۳ احوال قیامت
۲۸۷ حشر و معاد
۲۹۲ معاد، جسمانی و یا روحانی؟
۲۹۵ حسابرسی
۲۹۹ تجسم اعمال
۳۰۰ شفاعت
۳۰۲ صراط
۳۰۳ جهنم
۳۰۵ بهشت

بخش دوّم: اخلاق

۳۰۹	علم اخلاق
۳۱۰	فلسفه اخلاق
۳۱۱	نظام اخلاقی اسلام و مزایای آن
۳۱۲	۱- تحول در اخلاق
۳۱۲	۲- واقع بینی
۳۱۳	۳- توجه به ابعاد وجودی انسان
۳۱۴	نفس انسان و کارکردهای آن
۳۱۴	نفس اماره
۳۱۵	نفس لّوامه
۳۱۶	نفس ملهّمه
۳۱۶	نفس مطمئنه
۳۱۷	۴- اعتدال
۳۲۰	۵- پیوند اخلاق با عبادت
۳۲۱	۶- تقوا به مثابه رکن اخلاق
۳۲۴	۷- عزت نفس
۳۲۶	۸- داشتن الگوی تربیتی
۳۲۸	۹- ثبات و انعطاف در امور اخلاقی
۳۲۹	۱۰- جامعیت نظام اخلاقی اسلام
۳۳۱	هدف نظام اخلاقی اسلام
۳۳۱	مبانی نظام اخلاقی اسلام
۳۳۳	جایگاه نظام اخلاقی اسلام
۳۳۵	اخلاق فردی

۳۳۶	رفتارهای شخصی
۳۳۹	اخلاص
۳۴۱	عُجَب
۳۴۲	جاه و شهرت طلبی
۳۴۳	دنیا و دنیا طلبی
۳۴۶	زهد
۳۴۹	قناعت
۳۵۰	صبر
۳۵۱	دعا و توسل
۳۵۵	اخلاق خانوادگی
۳۵۶	زن و شوهر
۳۶۰	والدین و فرزندان
۳۶۲	خویشاوندان
۳۶۲	صلهٔ رحم
۳۶۳	اخلاق اجتماعی
۳۶۵	عزلت و یا اجتماعی بودن
۳۶۶	حُسن خلق
۳۶۷	ارتباط ایمانی و برادری
۳۶۸	برخورد با بدیها
۳۷۰	دوستی
۳۷۳	با چه کسانی دوست نشویم
۳۷۴	با چه کسانی دوست شویم
۳۷۴	سخن گفتن
۳۷۷	سخن چینی
۳۷۷	غیبت

۳۸۰	نفاق و دورویی
۳۸۱	دروغ گوئی
۳۸۲	دشنام
۳۸۳	تکبر
۳۸۵	حسد
۳۸۶	خشم
۳۸۹	عصیبت
۳۸۹	حلم
۳۹۱	عفت
۳۹۴	احسان
۳۹۵	رحمت و مهربانی
۳۹۶	مدارا
۳۹۹	آداب معاشرت
۴۰۰	اخلاق کارگزاران
۴۰۲	۱- گذشت
۴۰۵	۲- تهذیب نفس
۴۰۷	۳- مردم‌داری
۴۱۰	۴- جلوگیری از تملق و پرهیز از منش جبّاران
۴۱۳	۵- رازداری
۴۱۴	۶- پرهیز از خشم
۴۱۵	۷- پرهیز از تکبر
۴۱۶	۸- سعه صدر
۴۱۷	۹- مدارا
۴۱۸	۱۰- حلم و خویش‌داری
۴۱۸	۱۱- عدالت

بخش سوم: تکالیف و مسؤولیتها

۴۲۳	مقررات
۴۲۴	برتری قانون گذاری خداوند
۴۲۵	منابع قانون گذاری
۴۲۵	۱- قرآن
۴۲۶	۲- سنت (قول، فعل و تقریر معصوم)
۴۲۶	۳- اجماع
۴۲۷	۴- عقل
۴۲۷	اجتهاد و سیر آن
۴۲۸	۱- دوره فراگیری و نشر احکام
۴۲۸	۲- دوره اجتهاد ابتدایی
۴۲۹	۳- دوره اجتهاد تخصصی
۴۳۰	تقلید
۴۳۱	شرایط مرجع تقلید
۴۳۲	تکلیف
۴۳۳	شرایط تکلیف
۴۳۳	تکلیف یا حق
۴۳۴	ابواب فقه

عبادات

۴۳۷	عبادات
۴۳۷	نماز
۴۳۸	اهمیت نماز
۴۴۰	نمازهای واجب

۴۴۰	مقدمات نماز
۴۴۰	وقت نماز
۴۴۱	مکان نمازگزار
۴۴۲	قبله
۴۴۲	لباس نمازگزار
۴۴۳	طهارت
۴۴۳	الف - طهارت ظاهری
۴۴۴	نجاسات
۴۴۵	راه ثابت شدن نجاست
۴۴۵	راه نجس شدن چیزهای پاک
۴۴۵	پاک کننده‌ها (مطهرات)
۴۴۵	۱- آب
۴۴۶	آب قلیل و کر
۴۴۷	۲- زمین
۴۴۷	۳- آفتاب
۴۴۸	۴- استحاله
۴۴۸	۵- کم شدن دو سوم آب انگور
۴۴۸	۶- انتقال
۴۴۹	۷- اسلام
۴۴۹	۸- تبعیت
۴۴۹	۹- برطرف شدن عین نجاست
۴۴۹	۱۰- استبرای حیوان نجاست خوار
۴۵۰	۱۱- غایب شدن مسلمان
۴۵۰	ب - طهارت معنوی
۴۵۰	وضو
۴۵۱	وضوی ترتیبی و ارتماسی

۴۵۲	شرایط وضو.....
۴۵۲	چیزهایی که وضو را باطل می‌کند.....
۴۵۳	غسل.....
۴۵۳	غسل‌های واجب.....
۴۵۴	چگونگی غسل.....
۴۵۴	احکام غسل.....
۴۵۵	احکام جنابت.....
۴۵۶	کارهایی که بر جنب حرام است.....
۴۵۶	احکام قاعدگی زنان.....
۴۵۷	تیمم.....
۴۵۷	کیفیت تیمم.....
۴۵۸	چیزهایی که تیمم بر آن صحیح است.....
۴۵۸	موارد تیمم.....
۴۵۹	واجبات نماز.....
۴۶۱	احکام نماز.....
۴۶۱	مستحبات نماز.....
۴۶۳	مبطلات نماز.....
۴۶۴	نماز مسافر.....
۴۶۵	نماز جماعت.....
۴۶۶	شرایط نماز جماعت.....
۴۶۷	شرایط امام جماعت.....
۴۶۷	نمازهای واجب دیگر.....
۴۶۷	نماز جمعه.....
۴۶۸	کیفیت نماز جمعه.....
۴۶۸	شرایط امام جمعه.....
۴۶۹	نماز عید فطر و عید قربان.....

۴۶۹	کیفیت نماز عید.....
۴۷۰	نماز آیات.....
۴۷۰	وقت نماز آیات.....
۴۷۱	دستور نماز آیات.....
۴۷۲	احکام مردگان.....
۴۷۲	در آستانه مرگ.....
۴۷۲	واجبات پس از مرگ.....
۴۷۲	غسل میّت.....
۴۷۳	احکام غسل میّت.....
۴۷۴	حنوط و احکام آن.....
۴۷۴	کفن کردن میّت و احکام آن.....
۴۷۴	نماز میّت و احکام آن.....
۴۷۶	خاکسپاری.....
۴۷۶	نماز وحشت.....
۴۷۷	نبش قبر.....
۴۷۸	روزه.....
۴۸۰	کسانی که روزه بر آنها واجب نیست.....
۴۸۰	مبطلات روزه.....
۴۸۱	احکام روزه.....
۴۸۲	قدردانی از ماه رمضان.....
۴۸۳	اعتکاف.....
۴۸۴	شرایط اعتکاف.....
۴۸۴	احکام اعتکاف.....
۴۸۴	حج.....
۴۸۵	۱- بُعد عبادی حج.....
۴۸۷	۲- نقش حج در ارتقا و بقای فرهنگی.....

۴۸۹	۳- بُعد اجتماعی و سیاسی حج
۴۹۰	شرایط و جوب حج
۴۹۱	اقسام حج
۴۹۱	صورت حج تمتع
۴۹۱	۱- عمره تمتع
۴۹۲	۲- حج تمتع
۴۹۴	عمره مفرده
۴۹۴	زیارت قبور پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام
۴۹۶	نذر، عهد و قسم

خانواده

۵۰۱	جایگاه و اهمیت خانواده
۵۰۲	ازدواج
۵۰۲	پیوند طبیعی زن و مرد
۵۰۲	ازدواج یک نوع عبادت است
۵۰۴	اهداف اساسی ازدواج
۵۰۵	انتخاب همسر
۵۰۶	۱- آزادی در انتخاب همسر
۵۰۶	اجازه پدر برای ازدواج دختر
۵۰۷	۲- معیارهای گزینش همسر
۵۰۹	۳- کسانی که نمی توانند همسر یکدیگر شوند (محارم)
۵۱۰	عقد ازدواج
۵۱۱	وظایف زنان در حفظ عفت عمومی
۵۱۲	احکام نگاه و لمس و صدا
۵۱۳	تکالیف خانوادگی
۵۱۶	نفقه و سرپرستی خانواده

۵۱۸	افراد واجب النفقه
۵۱۸	حقوق کودک
۵۱۹	مستحبات پس از ولادت
۵۱۹	ازدواج موقت
۵۱۹	چرا ازدواج موقت؟
۵۲۱	احکام ازدواج موقت
۵۲۳	چند همسری
۵۲۴	شرایط تعدد زوجات
۵۲۵	طلاق
۵۲۶	محدودیت‌های وقوع طلاق
۵۲۷	اقسام طلاق
۵۲۷	الف - طلاق بائن
۵۲۸	ب - طلاق رجعی
۵۲۹	احکام عده
۵۲۹	عده طلاق
۵۳۰	زنانی که نیاز به عده ندارند
۵۳۰	عده زن در ازدواج موقت
۵۳۰	عده وفات
۵۳۱	وظیفه زن در عده وفات
۵۳۱	تغذیه
۵۳۱	۱ - مواد گوشتی
۵۳۲	الف - حیوانات حلال گوشت
۵۳۳	احکام ذبح و شرایط آن
۵۳۴	شرایط شکار با اسلحه
۵۳۴	صید ماهی
۵۳۵	ب - حیوانات حرام گوشت

۵۳۵	۲- مواد غیرگوشتی
۵۳۵	مواد غیرگوشتی حرام
۵۳۵	الف- مواد آلوده و نجس
۵۳۶	ب- مواد زیانبخش
۵۳۶	ج- مایعات و آشامیدنی‌های حرام
۵۳۶	احکام خوراکی‌ها
۵۳۷	تفریحات و سرگرمی‌ها
۵۳۸	مسابقات
۵۳۹	احکام بعضی از تفریحات
۵۳۹	۱- غنا
۵۳۹	۲- شعبده بازی
۵۴۰	۳- احضار ارواح و هیپنوتیزم
۵۴۰	۴- قمار
۵۴۰	۵- مواد مخدر

اقتصاد

۵۴۳	اهمیت اقتصاد
۵۴۴	مقررات اقتصادی
۵۴۵	جایگاه و عوامل فقر
۵۴۷	مالکیت و انواع آن
۵۴۸	مالکیت عمومی
۵۴۸	الف- انفال
۵۴۹	ب- شرکتات
۵۵۰	مالکیت خصوصی
۵۵۰	ثروت
۵۵۱	اسراف و تبذیر

۵۵۲	کار و کوشش.....
۵۵۴	شرایط مالکیت.....
۵۵۴	وصیت.....
۵۵۶	ارث.....
۵۵۸	غصب.....
۵۵۸	محجوران.....
۵۵۹	انواع معاملات.....
۵۶۲	مقررات کلی معاملات.....
۵۶۳	انواع خرید و فروش.....
۵۶۳	موارد فسخ معامله (خيارات).....
۵۶۴	آداب داد و ستد.....
۵۶۵	احتکار و قیمت گذاری.....
۵۶۶	معاملات باطل.....
۵۶۶	مشاغل حرام.....
۵۶۷	پول.....
۵۶۸	قرض الحسنه.....
۵۶۸	ربا.....
۵۷۰	معامله و ربا.....
۵۷۰	انواع ربا.....
۵۷۰	الف- ربای معاملی.....
۵۷۱	ب- ربای قرضی.....
۵۷۱	بانک.....
۵۷۲	سفته.....
۵۷۲	وظایف مالی.....
۵۷۴	۱- انفاق.....
۵۷۵	۲- ممنوعیت زراندوزی.....

۵۷۶	۳- پرداخت زکات
۵۷۷	مصارف زکات
۵۷۸	زکات فطره
۵۷۹	۴- خمس
۵۸۰	مصرف خمس

سیاست

۵۸۳	دین و حکومت
۵۸۳	حکومت، ضرورت زندگی اجتماعی
۵۸۴	اهداف تشکیل حکومت
۵۸۵	قدرت برای اجرای قوانین و دفاع از جامعه
۵۸۶	حکومت وسیله رسیدن به اهداف دینی
۵۸۸	انواع حکومت‌ها و نوع حکومت دینی
۵۸۸	الف- حکومت اقتدارگرا و مطلقه (استبدادی)
۵۹۰	ب- حکومت مشروطه (مردم‌سالار)
۵۹۱	ج- حکومت دینی مشروطه
۵۹۲	ویژگی‌های حکومت دینی
۵۹۳	بهره‌گیری از تجربه‌های بشر در حکومت
۵۹۵	تفکیک قوا
۵۹۷	حکومت، وکالت یا ولایت
۵۹۷	الف- وکالت، عقدی جایز
۵۹۸	ب- حکومت، قراردادی لازم
۵۹۹	ج- ولایت، برگرفته از عهد و پیمان
۶۰۰	د- بیعت و نقش آن در مشروعیت حکومت
۶۰۳	محدودیت زمانی در مناصب قدرت
۶۰۴	راههای قانونی برکناری حاکمان

- شرایط حاکمان ۶۰۶
- الف - اسلام و ایمان ۶۰۶
- ب - بلوغ عقلی ۶۰۷
- ج - حُسن تدبیر و سیاست ۶۰۸
- د - علم و اجتهاد ۶۱۰
- هـ - عدالت ۶۱۳
- و - حُسن خُلق ۶۱۶
- چگونه باید حکومت کرد؟ ۶۱۶
- الف - حفظ آزادی‌های فردی و اجتماعی ۶۱۸
- ب - تساوی همگان در برابر قانون ۶۱۹
- ج - نظارت همگانی بر مسئولان ۶۲۱
- د - رضایت عمومی ۶۲۴
- هـ - تساهل و مدارا ۶۲۶
- و - حفظ منافع عمومی در مناسبات داخلی و خارجی ۶۲۹
- ز - پرهیز از تشنج آفرینی ۶۳۰
- ح - صرفه‌جویی در هزینه‌ها ۶۳۱
- ط - حفظ حقوق اقلیت‌ها ۶۳۲
- احکام سیاسی ۶۳۷
- الف - وظایف سیاسی - اجتماعی فردی مسلمانان ۶۳۷
- نماز جماعت، جمعه و عیدین ۶۳۷
- حج، اجتماع عبادی - سیاسی بین‌المللی ۶۳۹
- امر به معروف و نهی از منکر ۶۴۰
- رعایت قوانین اجتماعی ۶۴۳
- تقیه و رازداری ۶۴۴
- حضور در اجتماع و ممنوعیت عزلت ۶۴۵
- ب - وظایف سیاسی - اجتماعی عمومی مسلمانان ۶۴۶

۶۴۷	۱- امور فرهنگی
۶۴۷	الف- تعلیم و تربیت عمومی
۶۴۸	ب- تبلیغ دین
۶۵۱	ج- روابط فرهنگی بین‌المللی
۶۵۲	د- کتاب و رسانه‌های جمعی
۶۵۴	۲- امور اقتصادی
۶۵۵	الف- انفال
۶۵۵	ب- مباحثات عمومی
۶۵۷	ج- مالیاتها
۶۵۸	د- خمس و زکات
۶۵۸	هـ- اوقاف عمومی
۶۵۸	روابط بین‌المللی اقتصادی
۶۶۰	عدالت اقتصادی
۶۶۴	۳- امور سیاسی
۶۶۴	الف- وحدت و اخوت اسلامی
۶۶۴	ب- گفتگو با ادیان
۶۶۶	ج- همزیستی مسالمت‌آمیز
۶۶۸	د- معاهدات بین‌المللی
۶۶۹	هـ- تقیّه مداراتی
۶۷۲	و- اصلاح بین مردم در سیاست خارجی و داخلی
۶۷۳	ز- استقلال همه جانبه
۶۷۴	۴- امور نظامی، انتظامی و امنیتی
۶۷۵	الف- تشکیل و اداره نیروهای مسلح
۶۷۶	ب- جهاد و دفاع
۶۷۸	ج- صلح و تأمین
۶۷۹	د- تأمین راهها و مرزها و شهرها در زمان صلح

۶۸۰	هـ- اطلاعات و امنیت (استخبارات)
۶۸۳	۵- امور قضایی
۶۸۴	الف- قضاوت و شرایط آن
۶۸۶	ب- چگونگی دادرسی
۶۸۸	ج- حدود و تعزیرات
۶۹۰	د- قصاص
۶۹۱	هـ- دیات
۶۹۱	و- مرحله سوم امر به معروف و نهی از منکر
۶۹۲	ز- ارتداد و حکم مرتد
۶۹۵	ح- توهین به پیامبر ﷺ و اهانت به مقدسات
۶۹۸	ط- زندان و زندانی
۷۰۱	ی- عفو محکومان
۷۰۲	احکام در خدمت اهداف
۷۰۲	الف- ضرورت هماهنگی و قاعده‌مند بودن احکام اجتماعی
۷۰۴	ب- طریقت احکام شرعی
۷۰۶	ج- اهداف نهایی احکام سیاسی و اجتماعی اسلام
۷۰۹	فهرست منابع

پیش‌گفتار:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله الطاهرين
ولعنة الله على اعدائهم اجمعين.

انسان ترکیبی از روح و جسم است. خداوند با حکمت و تدبیری ویژه او را برای هدفی با اهمیت آفریده است. هدف از زندگی به ثمر رسیدن شخصیت انسان در گذرگاه ابدیت و قرار گرفتن او در جاذبه کمال والای ربوبی است. حال اگر انسان بخواهد به این هدف یعنی رشد معنوی خویش نایل آید و در مسیر تکامل قرار گرفته، نیازهای روحی او در کنار نیازهای جسمی اش تأمین شود نیازمند راهنمایی و ارشاد است، و دین ایفاگر چنین نقشی است. دین به انسان برنامه‌هایی را عرضه می‌دارد تا نیازهایش را تأمین نماید، نیازهایی که بدون آنها نیل به کمال معنوی و الهی ناممکن است. دین انسان را با حقایقی آشنا می‌سازد که در حیات معنوی خود نیازمند آنهاست؛ چیزهایی که بعضاً نه با عقل قابل درک و نه با حدس و گمان آموختنی است. برخی از رهنمودهای دین ماوراء تجربه و یا درک عقلانی است، همچون عالم آخرت و عالم غیب؛ هر چند اصل لزوم پاداش و کیفر برای اعمال، اصلی عقلی به شمار می‌آید.

نکته دیگر در جایگاه دین، تأثیر ویژه دین در پذیرش و انجام کارهایی است که عقل، انسان را به آنها راهنمایی می‌کند. نقش دین در قطعیت بخشیدن و

و ادار نمودن انسان به انجام اعمال صالح و بازداشتن او از کارهای ناصواب بی‌بدیل است. دین برای زندگی انسان نظم و انضباط می‌آورد، زندگی اجتماعی و تحمل سختیها را آسان ساخته و با اعتقاد به جهانی دیگر، گذار از مصائب و ستمهای اجتناب‌ناپذیر ناشی از پیروی حق را هموار می‌سازد. دین به جامعه انسجام می‌بخشد و سنتهای صحیح و اصیل و میراث فرهنگی را از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌دهد. دین به انسان نشاط و بهجت می‌بخشد، ضمن آن‌که ارزشهای اخلاقی را در جامعه حفظ و تحکیم می‌نماید. دین علاوه بر تأمین نیازهای فردی، فراتر از آن به نیازهای اجتماعی جامعه نیز پاسخ می‌دهد و در این جهت انسان را در رسیدن به امنیت، آزادی و عدالت یاری می‌رساند تا بتواند برای تحقق معنویت، آنها را در جامعه عملی سازد.

حال اگر انتخاب دین برای انسان دستورهایی را به دنبال آورد و به مسؤولیت‌هایی در قبال آن انجامید، باید دین را شناخت و از چندوچون رهنمودهایش در حد امکان مطلع گردید. مسؤولیت نخستین مؤمن آگاهی و بصیرت از دین است، مسؤولیتی که با محوریت عقل و استفاده از منابع دینی حاصل می‌گردد. با شناخت دین است که انسان می‌تواند با آگاهی از اهداف و رهنمودها و ارزشهای آن، راه و رسم زندگی را بیاموزد و در مسیر تدوین برنامه جهت تعالی و کمال قرار گیرد. از این رو بخش عمده‌ای از رسالت پیامبران الهی به معرفی دین و ابلاغ پیام آن اختصاص یافته است.

به‌طور کلی انسان دارای سه مرحله وجودی است:

- ۱ - مرحله عقل و تفکر که بالاترین مرحله و مابه‌الامتياز او از حیوانات است؛
- ۲ - مرحله امیال و غرایز و عواطف؛
- ۳ - مرحله بدن و اعضاء و جوارح.

دو مرحلهٔ اخیر تحت کنترل و ارادهٔ مرحلهٔ اول است. معیار تکلیف و مکلف بودن وجود مرحلهٔ نخستین است، و حیوانات چون فاقد آن می‌باشند طبعاً تکلیفی نداشته و مکلف نیستند.

دین برای تنظیم و کنترل و تکامل هر سه مرحلهٔ فوق است، و بر این اساس دارای سه بخش می‌باشد:

۱ - عقاید و معارف

۲ - اخلاق

۳ - احکام و دستورات عملی.

از گذشته‌های دور علما و فقهای بزرگ اسلام در راه شناساندن دین و ابعاد گوناگون آن گامهای بزرگی برداشته و جهت‌آشنایی مردم با اصول دین و اخلاق و احکام و مقررات اسلامی آثاری را تألیف نموده‌اند. آنان با وقوف بر این مسأله که در هر زمان باید متناسب با رشد فکری جامعه و نیازهای آن زمان تألیفاتی داشته و موضوعات و مسائل دین را در ظرف زمانی خود به مردم ارائه داد، عمل می‌کردند. به همین جهت این تألیفات در سه بخش عقاید، اخلاق و احکام انجام می‌گرفت؛ تا جایی که روز به روز بر حجم مسائل و موضوعات افزوده شد و پرسشهای فقهی در بخش احکام، حجم رساله‌های عملی را سنگین‌تر نمود. این شیوه موجب گردید که عامهٔ مردم کمتر بتوانند از این رساله‌ها استفاده نمایند و کمتر با اصول عقاید و معارف و اخلاق آشنایی یابند؛ حال آن‌که سزاوار است فقها و علمای اسلام علاوه بر رسالهٔ عملیه که مشتمل بر احکام و بخشی از فروع فقهی است، به جنبه‌های دیگر اسلام نیز اهتمام ورزند و معارف اسلامی را - به شکل تخصصی یا ساده - برای سطوح مختلف جامعه بیان کنند و در صدد پاسخگویی به شبهات جدید و سؤالاتی برآیند که گاه افکار و اذهان افراد به‌ویژه جوانان را به خود مشغول ساخته است.

تنظیم این کتاب به دنبال احساس این ضرورت صورت گرفت و هدف از آن آشنایی اجمالی با مجموعه‌ای از مسائل اعتقادی، اخلاقی و خلاصه‌ای از احکام برای عموم مردم می‌باشد که امید است به عنوان قدمی در جهت نیل به مقصود فوق و شکوفایی و تعالی انسان قرار گیرد.

در خاتمه از فضیلتی محترم و تمام کسانی که در تنظیم مطالب و منابع و مصادر این کتاب تلاش و همکاری نمودند تقدیر و تشکر می‌کنم. إن شاء الله نزد خدای متعال مأجور باشند؛ و از برادران و خواهران علاقه‌مند انتظار می‌رود فرزندان عزیز خود را به مطالعه و بررسی کتابهای دینی مشتمل بر معارف و اخلاق و موازین اسلامی تشویق نمایند.

والسلام علی جمیع اخواننا المؤمنین و رحمة الله و برکاته.

ربیع الأول ۱۴۲۷ - فروردین ۱۳۸۵

حسینعلی منتظری

دین

دین چیست؟

«دین» کلمه‌ای عربی است و به معنای جزا، آیین (قانون)، عادت، عبادت و طاعت آمده؛^(۱) و در قرآن کریم هم در همین معانی به کار رفته است: ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾^(۲) «(خداوند) مالک روز جزاست.» ﴿مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ﴾^(۳) «او نمی‌توانست بر اساس آیین پادشاه برادرش را بازداشت کند.» ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾^(۴) «آگاه باشید اطاعت محض برای خداست.»

دین در اصطلاح، به برخی امور مقدس گفته می‌شود که ارتباط تنگاتنگی با ذات انسان دارد، و خواست معنوی انسان را پاسخ می‌دهد و او را سیراب می‌کند. به نظر ما، چنین چیزی در صورتی حق است که از جانب خداوند نازل شده باشد؛ تنها در این صورت است که حقیقتاً می‌توان نام دین بر آن گذاشت. در قرآن کریم به صراحت آمده است: ﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾^(۵) «و هر کس غیر از اسلام دینی جوید از او پذیرفته نشود.»^(۶)

کلمه دین گاهی در برابر شریعت استعمال می‌شود و مراد اصول دین است؛ و شریعت بخش‌های اخلاقی و فقهی را دربر می‌گیرد.

۱- فیروزآبادی، القاموس المحيط، ج ۴، ص ۲۲۵. ۲-سوره فاتحه (۱)، آیه ۴.

۳-سوره یوسف (۱۲)، آیه ۷۶. ۴-سوره زمر (۳۹)، آیه ۳.

۵-سوره آل عمران (۳)، آیه ۸۵.

۶- یادآوری می‌شود این‌که چه دینی نزد خداوند پذیرفته است مقوله‌ای متفاوت از پاداش دادن به عمل صالح است. همان‌گونه که در آیات دیگر قرآن ملاحظه می‌شود پیروان سایر ادیان نیز اگر ایمان به خدا داشته و عمل صالح انجام دهند مأجور خواهند بود.

فطری بودن دین

«فطر» به معنای شکافتن در طول است، و «فطرت» مصدر نوعی به معنای آفریدن و ابداع چیزی به گونه‌ای است که از آن کار خاصی برآید. فطرت همانند غریزه و طبیعت، خواسته و گرایش ذاتی است؛ یعنی موجود دارای فطرت به گونه‌ای خلق شده است که بدون آموزش و تجربه و به صورت ذاتی به چیزی گرایش دارد، مانند درک خوبی‌ها و بدی‌ها. چنین جاذبه و کشش ذاتی، امری مادی و قابل اندازه‌گیری نیست و با محاسبات مادی هم قابل سنجش و ارزیابی نمی‌باشد.

امور فطری دارای ویژگی: همگانی، ذاتی، تغییرناپذیر و غیرجسمانی است. دقت در خواسته‌ها و رفتارهای انسانها این حقیقت را، که انسانها گرایش‌ها و تمایلاتی باطنی دارند، به خوبی روشن می‌کند. انسانها عموماً به زیبایی، رفتار اخلاقی، حقیقت‌طلبی، کنجکاوی و تعظیم در برابر موجودات ممتاز علاقه نشان می‌دهند؛ همواره در پی یافتن اماکن و اشیای زیبا هستند؛ خود را به صورتی زیبا آرایش و اصلاح می‌کنند؛ اموال بسیاری برای به‌دست آوردن حقیقت هزینه می‌کنند؛ از همان روزهای نخست درک عقلانی، از خود رفتار اخلاقی بروز می‌دهند. چرا؟ چون صداقت و درستی، جزء نهاد اولیه آنهاست، و دروغ و حيله و تزویر و امثال اینها اموری هستند که به تدریج آموخته می‌شوند و برخلاف فطرت ذاتی بشرند.

انسان در ذات خود نسبت به موجودات با عظمت سر تعظیم فرود می‌آورد و در برابر آنها زانوی ادب بر زمین می‌زند. در مرحله بالاتر آنها را می‌پرستد. این واقعیت را تاریخ بشر نیز به روشنی گواهی می‌دهد. پیدایش دین‌ها و پرستش‌های شگفت‌آور، راز و نیاز با خدایان انتخاب شده از سوی انسان، قربانی کردن در پیشگاه آنان به منظور نرم ساختن دل آنها، استفاده از سحر برای نفوذ در قلب خدایان، وجود وردهای مخصوص در میان کاهنان، گزارشهایی حاکی از ذاتی بودن چنین گرایشی است.

گذشته انسانها نشان می‌دهد که زندگی آنان آمیخته با امور رازآلود است. عقیده به موجودات خارق‌العاده، اعتقاد به جهانی غیر از جهان مادی، از جمله واقعیت‌های زندگی انسانهاست. پرستش مظاهر طبیعت و حتی بت‌پرستی، جلوه‌هایی از همین تمایل درونی است؛ هرچند ممکن است در تطبیق، اشتباه و انحرافی از خواست اصلی رخ بدهد. میل به پرستش، یکی از معانی فطری بودن دین است. قرآن کریم هم این حقیقت را به صراحت آورده است: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»^(۱) (پس پاکدلانه تمام توجهت را به سوی دین کن، این فطرت الهی است که خداوند انسان را بر آن آفریده است، تبدیلی در خلقت خدا نیست؛ این همان دین استوار است.)

فطری بودن دین، یعنی این که دین همان چیزی را ارائه داده است که انسانها ذاتاً در پی آنند.

وجهه دیگر فطری بودن دین این است که انسانها برای راه یافتن به سعادت خویش، در جستجوی قوانین و مقرراتی تلاش می‌کنند اما دستاوردهایشان، آنان را قانع و راضی نمی‌کند و راه مطمئن و مورد اعتماد را طلب می‌کنند. دین همان راه مطمئنی است که انسانها سخت در تکاپوی یافتن آنند.

نکته سوم در فطری بودن دین به روحیه منفعت‌طلبی و کمال‌جویی انسان مربوط است. انسانها همواره در تلاش برای تأمین منافع خویش‌اند تا علاوه بر به دست آوردن آن به رتبه برتری راه یابند. یافتن راه مطمئن کمال و تحصیل منفعت بی‌زوال، برای انسانها امری حیاتی است. دین و تعلیمات دینی این راه مطمئن را نیز به آنان می‌آموزد.

پس فطری بودن دین، پاسخگویی به حس پرستش، ارائه راه مورد اعتماد سعادت و دست یافتن به منافع انسانی و کمال است.

۱-سوره روم (۳۰)، آیه ۳۰.

فلسفه و کارکرد دین

کلام را با چند سؤال آغاز می‌کنیم. به راستی اگر دین نبود چه اتفاقی رخ می‌داد؟ آیا زندگی بدون دین ممکن نیست؟ آیا عقل و تجربه بشر به تنهایی نمی‌توانست سرنوشت او را رقم بزند؟

اگرچه جوامع و تاریخ بشر بدون دین - به معنای امری که با نهاد بشر سر و کار دارد - تجربه نشده است تا بتوان دقیق و واضح نقش نبود دین را بیان کرد، اما واقعیتی به ما می‌گوید که وجود دین تا چه اندازه ضرورت دارد و نبود آن برای بشر قابل تحقق نیست. وجود دین دایره‌مدار وجود انسان است. وجود انسان بدون هویت انسانی ممکن نیست و جزء هویت او گرایش ذاتی‌اش به آداب و رسوم دینی است. به عبارتی دین پاسخ مناسب به ندای فطرت است. دین در درجه نخست چند وظیفه مهم را عهده‌دار است و به تبع آن کارکردهایی دارد و نقشی می‌آفریند. نقش‌های اصلی دین علاوه بر آنچه گفته شد عبارتند از:

الف - آگاهی دادن

انسانها در طول زمان حیات خود برای اداره زندگی و برخورد متناسب با حوادث پیرامونشان تجربیات فراوانی به دست آورده‌اند و به آن ادامه خواهند داد. آنچه برای حیات، دفاع و سلامتی خود نیاز دارند می‌آموزند و یا کشف می‌کنند. با این همه، حقایقی در عالم وجود دارد که به تجربه نمی‌آید و یا تجربه شدنشان مساوی با از دست دادن همه چیز است. آنچه برای بشر حتی از طریق حدس و گمان هم آموختنی نیست وجود موجوداتی غیرمادی در عالم، سرنوشت جهان، چگونگی تدبیر و اداره آن، سرانجام هستی، تجدید حیات انسانها در عالمی دیگر و امثال اینهاست. در قرآن کریم خداوند از انبیایی سخن گفته است که برای آموختن برانگیخته شده‌اند: ﴿كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَ

يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»^(۱) «چنان که در میان شما پیامبری را از خودتان فرستادیم که برای شما آیات ما را تلاوت می‌کند و شما را تہذیب می‌نماید و به شما کتاب و حکمت می‌آموزد، و تعلیم می‌دهد به شما آنچه را که خود نمی‌دانسته‌اید.»

در این آیه از دو تعلیم سخن گفته شده است. تعلیم کتاب و حکمت و تعلیم چیزهایی که بشر بدون وحی و پیامبر نمی‌توانست آنها را بیاموزد.

تجربۀ برخی مسلک‌ها و مذاهب مانند بودا نشان می‌دهد که با وجود عدم اعتقاد آنها به ماوراءالطبیعة و با وجود آن که اعتقاد به نبوت در کار نبوده است^(۲) اما به دلیل اعتقاد به معنویت و دین معنویت، کارکردی اخلاقی شبیه ادیان توحیدی داشته است. از این رو به نظر می‌رسد انسانهای دیندار هم در بخش اعتقادات که مربوط به حقایقی پنهان و پیدا در عالم است و هم در بخش رفتار فردی و جمعی خود، به وسیلۀ وحی و دستورات دینی بهتر توانسته‌اند به آنچه شایسته است که مورد توجه قرار بگیرد و به آن عمل شود برسند. نحوه رفتار فردی انسانها در رابطه‌شان با خدا، با دیگران و حتی با محیط و طبیعت پیرامون خود، از زمرۀ آموزشهای دینی است. کشف حقیقت اینها به هیچ وجه برای بشر ممکن نبود. البته روابطی وجود داشته و دارد و به تدریج بهتر و بهتر هم خواهد شد؛ اما واقعیت این است که معلوم نیست آنچه بشر بدون وحی به دست آورده و یا تجربه کرده، همان است که باید باشد. جنبش اصلاحی انبیا نشان می‌دهد که انبیا از هر نوع رابطه‌ای میان بندگان و خدایشان خشنود نبودند و استقبال نمی‌کردند. گاه جان خود را برای اصلاح آیین دینی از دست می‌دادند. هر نوع رابطه‌ای میان بنده و خدا که از آن به عبادت تعبیر می‌شود پذیرفته نیست.

رابطۀ انسانها با یکدیگر، زنان با مردان، همسایگان، همسران، فرزندان و والدین،

۱-سورۀ بقرہ (۲)، آیۀ ۱۵۱.

۲- بر فرض آن که بودا را پیامبر الهی و دین او را آسمانی تلقی نکنیم و تنها به عنوان انسانی که به معنویت دعوت کرده بشناسیم.

بیگانگان، هم‌دینان و... گاه مبتنی بر تجربه و رعایت مصالح عمومی است. دین بسا مصلحت‌های معنوی و آخرتی را نیز ملزم می‌داند که با تجربه به دست آمدنی نیستند. انسانها ممکن است خیری را شر بپندارند و شری را خیر به حساب آورند؛^(۱) در حالی که در واقع چنین نیست: ﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...﴾^(۲) «و کسانی که بخل می‌ورزند به آنچه خداوند از فضلش به آنان داده است، گمان نبرند که آن بخل برایشان خیر است، بلکه برای آنان شر است. به زودی در روز قیامت آنچه به آن بخل ورزیده‌اند، طوق گردنشان می‌شود.»

ب - داوری

دین در موضع داور نهایی برای فصل خصومت میان انسانها نیز نقش ایفا می‌کند. منفعت‌طلبی انسانها، گاهی موجب نزاع و درگیری میان آنان می‌شود. بهترین داور در حل چنین منازعاتی آن است که با رعایت همه جانبه منافع انسانها به داوری بنشیند و به مصلحت دنیا و آخرتشان قضاوت کند. ﴿... فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ...﴾^(۳) «... پس خداوند پیامبران را به عنوان بشارت‌دهنده و هشداردهنده برانگیخت و با آنان کتاب حق را فرستاد تا در میان مردم در آنچه که در آن اختلاف کردند حکم کند.»

با توجه به دو نکته گفته شده، یادآوری این مهم لازم است که دین، عقل انسانها را یاری می‌دهد تا به حقایق مورد نیاز دست بیابد؛ و نیز محکی است برای سنجیدن دستاوردهای عقل و صحت و یا نادرستی آنها. عقل به رغم همه توانایی‌اش در یافتن خوبی‌ها، گاه اسیر هواهای نفسانی می‌شود و تخریبگر است و خود پیشتاز فساد و

۱- ﴿عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ﴾؛ سوره بقره (۲)، آیه ۲۱۶.

۲- سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۸۰. ۳- سوره بقره (۲)، آیه ۲۱۳.

خونریزی می‌گردد. بسیاری از جنگ‌ها و تخریب‌ها را عقل رهبری کرده است. با این وصف باید نیروی بازدارنده و هدایتگر دیگری در کار عقل دخالت کند.

ج - بیان مسؤولیت‌ها

دین ابلاغ تکالیف مردم و به عبارتی هدایت آنان را در سرلوحه کار خود قرار داده است. انسانها نسبت به هر آنچه با آن مواجه می‌شوند تکالیف و مسؤولیتی دارند. این مسؤولیت در صورتی به واقع نزدیک می‌شود که از طریق وحی ابلاغ شده باشد. و نیز در این صورت است که اگر مورد سؤال و مؤاخذه قرار گرفتند، نمی‌توانند مدعی شوند که تکالیفشان را نمی‌دانسته‌اند...: ﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا * وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا * رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾^(۱) «ما به تو وحی کردیم همان‌گونه که به نوح و انبیای پس از او وحی کردیم؛ و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی کردیم؛ و به داوود زبور را دادیم؛ و فرستادگانی که پیشتر داستان آنها را برای تو گفته‌ایم و فرستادگانی که داستان آنها را برای تو نگفته‌ایم، و خداوند با موسی به گونه مخصوصی سخن گفت. فرستادگانی بشارت دهنده و هشدار دهنده؛ تا پس از فرستادن آنان مردم را بر خدا حجتی نباشد، و خدا توانا و حکیم است.»

آنچه دین به انسانها می‌آموزد، چه در بخش اعتقادات و چه در بخش احکام، به منظور رساندن آنان به کمال و سعادت است. دو چیزی که جزء خواسته‌های ذاتی انسانها است و چنین سعادت و کمالی منحصر در رشد مادی و دستاوردهای رفاهی

۱-سوره نساء(۴)، آیات ۱۶۳-۱۶۵.

نیست. چرا که بسا انسان با به دست آوردن آنها احساس نکند که به سعادت و کمال رسیده است؛ و افراد زیادی را می‌بینیم که پس از رسیدن به رفاه مادی، همچنان در تلاش هستند تا به سعادت برسند. در حالی که خداوند در دستورات دینی، چیزهایی چون عبادت و جهاد و تقوا را مایهٔ رستگاری و سعادت معرفی کرده است: ﴿...اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^(۱) «از خدا بترسید؛ برای رسیدن به او وسیله فراهم کنید و در راه او مجاهده کنید، چه بسا رستگار شوید.»

د - معرفت جهان

علاوه بر نکات گفته شده، دین در ذهن و دل مردم نقش و آثار دیگری را بر جای می‌گذارد. نقش و اثری را که از فلسفهٔ اصلی دین کمتر نیستند. دین به انسانها می‌آموزد تا خود را با عالمی که در آن زندگی می‌کنند هماهنگ سازند. چرا که بدون چنین هماهنگی میان انسان و جهان پیرامونش، تداوم زندگی برایش دشوار می‌شود و احساس پوچی و بیگانگی به او دست می‌دهد.

انسانها، اگر چه در ساختن عالمی که در آن زندگی می‌کنند نقشی نداشته‌اند، و یا ممکن است از آغاز و انجام آن اطلاع چندانی هم نداشته باشند، اما تفسیر و تحلیلی که دین برای آنان از عالم ارائه می‌کند بسیاری از دغدغه‌ها و رنج‌های زندگی را هموار می‌سازد. او را به آینده و زندگی‌اش امیدوار می‌کند. از بحران روحی نجات می‌بخشد و با مشکلات و سختی‌ها و ناگواری‌ها سازگار می‌نماید. از ظلمت توهمات و احساس پوچی و بی‌معنا بودن بیرون می‌برد و در شرایط مساعد قرار می‌دهد. ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...﴾^(۲) «و ما موسی را با آیات مان فرستادیم که قومت را از ظلمت‌ها نجات بده و به سوی نور ببر.»

انسان مؤمن و دیندار، خود را بندهٔ خدا و عالم را مخلوق او می‌داند. مخلوق

۱-سورهٔ مائده (۵)، آیهٔ ۳۵.

۲-سورهٔ ابراهیم (۱۴)، آیهٔ ۵.

خدایی مهربان که چتر مهر و لطفش بر همه چیز سایه انداخته است. رابطه‌ای نزدیک میان خود و خدا احساس می‌کند. احساس بیگانگی با عالم ندارد. رنج‌ها و مشکلات را خاری برای باز ماندن از رفتن نمی‌داند. او مشیت خدا را در همه حال و در هر چیز لمس می‌کند و با چنین دریافت و احساسی بار مسئولیت و تعهدی را بر دوش خویش حمل می‌نماید. همواره درباره عالم احساس مثبت دارد، و به همه چیز به دلیل مخلوق و آیه خدا بودن عشق می‌ورزد. و بالاخره دین پناهگاه معنوی در وضعیت‌های دشوار و سخت، و نشاط بخش و امیددهنده در شرایط آسایش و آرامش است. نیرویی تمام ناشدنی که وقتی همه او را تنها می‌گذارند، در او نشاط و شور ایجاد می‌کند. دین از آن جهت که عالمی سرشار از خیر و نیکی به انسان معرفی می‌کند، مؤمن را در سخت‌ترین حالت‌ها مملو از لذتی خاص می‌نماید.

دین در حالت فقر با توکل، و در حالت غنا با پرهیز از خودخواهی و طغیان، انسانها را متعادل پرورش می‌دهد. و چنین است که انسان از حالت خشک و بی‌رمق مادی نجات می‌یابد و طراوت و مصونیت پیدا می‌کند. «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً»^(۱) «هر کس عمل صالح انجام دهد از مرد و زن در حالی که مؤمن است، برای او حیات طیب و دلپذیر فراهم می‌آوریم.» متقابلاً کسانی که از دین و یاد خدا گریزانند، اگر چه غرق در نعمت و رفاه باشند احساس دلتنگی و سختی دارند. «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»^(۲) «هر کس از یاد من روی بگرداند، پس برای او زندگی تنگ و سخت است و روز قیامت او را کور محسور خواهیم کرد.» زندگی با معنویت و به تعبیر قرآن حیات طیب، زندگی به دور از پستی و رذالت و فساد است و آمیخته با نشاط روحی. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»^(۳) «ای کسانی که ایمان

۱-سوره نحل (۱۶)، آیه ۹۷.

۲-سوره طه (۲۰)، آیه ۱۲۴.

۳-سوره انفال (۸)، آیه ۲۴.

آورده‌اید، اجابت کنید خدا و پیامبر را وقتی که شما را به سوی چیزی می‌خواند که به شما حیات می‌بخشد.»

آنچه گفته شد تنها در حیات فردی نیست بلکه شامل حیات جمعی نیز می‌شود. وقتی که آحاد مردم یک جامعه دارای تعادل روحی و با معنویت بودند، جامعه‌ای نیکو و مدینه فاضله خواهند ساخت. روابط اجتماعی بر آرمانهایی آسمانی مبتنی خواهد بود، و در چنین جامعه‌ای زندگی به دور از هرگونه احساس ناخوشایند، دلتنگی، نگرانی و ناامنی است.

دین به عنوان عامل درونی، ضمانت اجرایی قوانین اخلاقی را نیز داراست. دستورات دینی علاوه بر این که سفارشهای مؤکدی بر رفتار اخلاقی انسانها دارد و خود مقررات اخلاقی فراوانی را ارائه داده است، برانگیزاننده انسانها به رعایت اخلاق است. اخلاق در عین فطری بودن، از ناحیه وسوسه‌های درونی و بیرونی آسیب‌پذیر است؛ با زور و غلبه نیز نمی‌توان آن را حفظ کرد. چه این که اخلاق امر داوطلبانه و خودخواسته است. چنین چیزی جز با تشویق و انگیزه درونی جامعه عمل نمی‌پوشد، و دین این نقش مهم را نیز بر عهده دارد.

در پایان اشاره به این مهم خالی از فایده نیست که دستورات دینی با خود، هنر و جامعه و تمدنی مبتنی بر اندیشه دینداری را به ارمغان آورده است؛ و می‌توان گفت که شکوفایی بسیاری از علوم مرهون دین است. اگر چه چنین ره‌آوردی خواست اولیه دین نیست، اما هدیه بسیار بزرگی از ناحیه دین به جامعه بشری است.

پاسخ به یک سؤال

ممکن است با این سخنان این سؤال پیش بیاید که: توضیح‌هایی که درباره دین داده شد برای زمانی است که بشر هنوز پیشرفتی نداشته و امکانات وسیع برای او فراهم نبوده است. مشقت‌ها و زحمت‌ها و روزگاران سیاهی را که امیدی به آینده نبوده، دین

تسکین می‌داده است. اینک که بشر پیشرفت کرده و همه امکانات را در اختیار دارد، صنعت به اوج خود رسیده و حتی فضا نیز در تسخیر انسانهاست، راهها کوتاه شده و مسافرتها بدون هیچ رنجی انجام می‌گیرد، تمام ابعاد طبیعت به صورتی مدام به تسخیر بشر درمی‌آید، رازهای آن یکی پس از دیگری به سود انسان برملا می‌شود و بشر به اوج رفاه رسیده است، چه نیازی به دین و آرامش‌بخشی آن داریم؟

پاسخ این است که دین حرفه‌ای نیست که با آموختن آن بتوان رنج‌ها را کاهش داد و نابسامانی‌ها را از بین برد. دین احساسی قلبی است که وجودش آثار و ثمرات پیش‌گفته را دارد. به‌علاوه با این همه پیشرفت و رفاه، آنچه به زندگی معنا می‌دهد معنویت است؛ و آن از طریق دین به دست می‌آید. تنظیم روابط انسانی و آرامش خاطر حقیقت‌هایی هستند که نمی‌توان آنها را با رفاه برآورده ساخت. انسان تنها در امور مادی خلاصه نمی‌شود تا گفته شود اسباب و وسایل اینها فراهم است و دین، دیگر نمی‌تواند نقشی داشته باشد. هرچه رشد علمی و صنعتی بشر بیشتر شود، نیاز به امور معنوی و اخلاقی افزون‌تر است. انسان ماشین تولید نیست تا تنها ابزار مادی او تأمین گردد؛ بلکه هویت انسانی او اقتضا می‌کند که زندگی و حرکتش بر اصولی استوار باشد. طبیعت انسان به گونه‌ای است که معنویت آن را مهار می‌کند؛ و هرچه امکانات مادی بیشتری به دست بیاورد، اگر از معنویت دور شود، حریص‌تر و سیری‌ناپذیرتر می‌شود و به موجودی بی‌رحم تبدیل می‌گردد.

پیشرفت مادی و صنعتی برای انسان حیات طیب، عدالت، انصاف، مروّت و هویت انسانی فراهم نمی‌کند. بشر امروز نیز به تجربه دریافته است که رشد علم و صنعت، مشکلات روحی او را تأمین نمی‌کند. علم تنها واقع‌نماست، در حالی که انسان به شایسته بودن و راه روشن نیاز دارد. امکانات و اکتشافات فراوان، صاحبان آنها را قدرتی می‌بخشد تا بر حریفان چیره شوند و احتمالاً به زیردستان ظلم روا دارند؛ در حالی که انسانها به رفتاری متعادل و منصفانه نیاز دارند، و آن را معنویت و دین به وجود می‌آورد.

گریز از دین

شاید برای خوانندگان این سؤال پیش بیاید که چرا دین با این همه فواید و نیاز قطعی انسانها به آن، همواره در معرض هجوم است و به حسب ظاهر خیلی‌ها از آن روی‌گردان هستند و یا دین حق را نمی‌پذیرند؟ این همه دغدغه گمراه شدن از دین و یا آسیب دیدن دین از چیست؟ اگر دین امری درونی و جزء خواسته‌های فطری بشر است چرا عده‌ای از مردم به آن تن نمی‌دهند و یا هیچ دینی را قبول نمی‌کنند؟

برای درک درست پاسخ سؤال یاد شده، باید بین دو چیز تفکیک قائل شد: یکی این‌که کسانی وقتی دینی را پذیرفته‌اند و با آن احساس تأمین نیاز می‌کنند، آن را حق مطلق می‌دانند و بنابراین برای قبول دین دیگر جایی باقی نمی‌ماند. دوم کسانی که به هیچ دینی روی خوش نشان نمی‌دهند و یا پس از قبول دینی آن را رها کرده و بی‌اعتقاد و به اصطلاح کافر می‌شوند.

درباره گروه اول باید گفت که نفس قبول یک دین، پاسخ به خواست فطری و احساس انجام تکلیف است. در صورتی که شخصی به دینی ایمان آورده و به آن قانع و راضی شود، دل درگرو آن دارد و خود را به آن قانع می‌داند و برای او پذیرفتن دین دیگر مشکل است. این شخص را نمی‌توان مصداق دین‌گریز دانست، اگر چه ممکن است دین حق را نپذیرفته باشد. در واقع با پذیرفتن دینی، او خواست قلبی و تکلیف خود را انجام یافته تلقی می‌کند و ندای فطرتش را پاسخ داده است. بسیار کسان در دنیای دینداری و عقیده از این قبیل‌اند. اکثریت جمعیت دنیا نوعی دین را برای خود انتخاب کرده‌اند و دل به آن بسته‌اند و با همان زندگی می‌کنند.

اما کسانی که اساساً دینی را نمی‌پذیرند و یا پس از قبول از آن روی می‌گردانند، ممکن است به جهت عوامل زیر باشد:

الف - انسان ابعاد و کشش‌های گوناگونی دارد. توجه به برخی از آنها برخی دیگر

را تحت الشعاع قرار می‌دهد. ممکن است به لذات زودگذر توجه و به آنها خو کند و از خواسته‌های دیگر چشم‌پوشی نماید. علاقه شدید به چیزی سایر علاقه‌های او را پس بزند و در نتیجه، آنها امکان بروز و ظهور پیدا نکنند و یا جانشین کاذبی پیدا نمایند. مانند کسی که احساس گرسنگی می‌کند و برای برطرف شدن آن، به جای استفاده از غذای مناسب، عادت کند که از مواد نامناسب تأمین کننده بهره بگیرد.

ب - رفتار و کنش‌های انسان ناشی از آمیزه‌ای از احساس و قوه عقلائی است. هرگاه احساس و عقل، هر کدام به دور از افراط و تفریط، راه میانه را طی کنند، هماهنگ خواهند بود و انسان رفتاری معتدل و متناسب خواهد داشت. به موقع رفتار عقلائی خواهد داشت و در جای خود عکس‌العمل احساسی بروز خواهد داد. در برخورد با مفاهیم و مقولات دینی، اگر این دو هماهنگ عمل کنند، جایگاه دین قوی و مستحکم خواهد بود؛ و اگر یکی نادیده گرفته شود، بسته به برخورد احساسی و یا عقلائی، مسیر غیر متعادل را خواهد پیمود. برخورد احساسی صرف، بدون پشتوانه عقلی، دین را مجموعه‌ای از شعارها و احساسات خواهد ساخت و احیاناً روی آوردن به امور خارق‌العاده بس زیاد خواهد بود.

چنین رویکردی دین را از دفاع عقلائی ناتوان خواهد کرد و میان عقلائی و دین ناسازگاری خواهد افکند. چنان‌که میان دیندارانی که دینشان را به صورت موروثی و محیطی به دست آورده‌اند و همواره با احساسات با آن برخورد احساسی و شعارگونه کرده‌اند با عقل‌گرایان کشمکش وجود داشته و دارد. متقابلاً برخورد صرف عقلائی نیز برخوردی افراطی با مفاهیم دینی و نادیده گرفتن احساس درونی انسان است. برخورد عقلائی صرف چه بسا در مفاهیم بسیاری که صرفاً اظهار بندگی در برابر خداوند است پاسخ مناسب نیابد، و در نتیجه به دلیل قانع نشدن عقل، انسان را وادار به روی گردانی از دین بکند. برخورد صرف عقلائی ممکن است خواسته‌های فطری را اموری موهوم جلوه دهد و انسان را از آن روی گردان نماید و برای دین جایگزین

بسازد. این هشدار در متون دینی هم داده شده است. از امام سجاده علیه السلام نقل شده که فرمود: «إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ النَّاْقِصَةِ»^(۱) «دین خدا با عقلهای ناقص به دست نمی آید.» که منظور از آن توسل محض به عقل - نه توسل به عقل محض - است؛ خداوند نیز عقل محض را معتبر می داند، اما آنچه گمراه کننده است اکتفای محض به عقل است.

امام صادق علیه السلام فرموده است: «وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ وَ لَا مِنْ أَمْرِهِ أَنْ يَأْخُذَ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ فِي دِينِهِ بِهَوَىٍّ وَ لَا رَأْيٍ وَ لَا مَقَائِيسٍ»^(۲) «بدانید که از علم خدا و از دستور او نیست که کسی از مخلوقاتش دین را تابع هوی و رأی و قیاس بگیرد.» در روایت دیگری امیرمؤمنان علیه السلام فرموده است: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَخَذَ دِينَهُ عَنْ رَبِّهِ وَ لَمْ يَأْخُذْهُ عَنْ رَأْيِهِ»^(۳) «مؤمن دینش را از خدا می گیرد نه از رأی و نظرش.»

البته چنین مواجهه‌ای میان عقل و دین همواره از عقل‌گرایی مفرط نیست؛ و چه بسا عدم توجیه دقیق و به‌گنّه و حقیقت مفهومی از مفاهیم دینی نرسیدن، باعث تزلزل در ایمان بشود. توجیه عقلانی نشدن در ابعاد دین ممکن است برای کسانی سبب عکس‌العمل منفی عقل نسبت به دین باشد. بنابراین در عین رعایت همگامی عقل و احساسات انسانی، باید تلاش کرد تا آن دسته از مفاهیم را که نیاز به توجیه عقلانی دارند به درستی تبیین و تشریح کرد.

ج - رفتار نامتناسب و غیرانسانی و ریاکارانه چهره‌های دینی و کسانی که به عنوان الگوهای معنوی معرفی شده‌اند، در ناظران و یا دیندارانی که دین خود را از آنها گرفته‌اند ذهنیت منفی پدید می‌آورد، و به تدریج رفتار متناقض الگوهای دینی با دستورات دین، آثار سوء را در برخی افراد بر جا می‌گذارد و چه بسا باعث خروج آنان

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۰۳، حدیث ۴۱.

۲- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۱۶ از ابواب صفات قاضی، ج ۲۷، ص ۳۷، حدیث ۲.

۳- همان، ص ۴۵، حدیث ۲۱.

از دین بشود؛ و تأثیر این عامل ممکن است در برخی شرایط بیش از عوامل دیگر باشد.

د - نیز مادی‌گرایی و به تعبیری همه‌امور را در قالب مادیات و محسوسات ارزیابی کردن، باعث می‌شود که مفاهیم دینی به دلیل غیر قابل سنجش بودن با ابزار یاد شده مورد تردید و انکار قرار بگیرند و یا پاسخ مناسب و درخور پیدا نکنند و در نتیجه صاحبان چنین دیدگاههایی از دین جدا بشوند.

ه - عوامل محیطی و تربیتی نیز از جمله عواملی است که ممکن است انسانها را از همان ابتدا و یا به تدریج از امور معنوی و دینی باز دارد. کسانی بنا به دلایل محیطی و تربیتی، با آداب و رسوم و فرهنگ خاصی پرورش یابند و همانها را به منزله دین و آیین خود تلقی کنند و دین حق را نپذیرند.

البته با این همه، شاکله افراد و اراده و تصمیم آنها در تأثیرگذاری عوامل یاد شده دخیل است؛ و آنها را نمی‌توان موجوداتی منفعل و تنها تحت تربیت عوامل بیرونی دانست.

با این همه به نظر می‌رسد آنچه آسیب جدی می‌بیند، بیشتر نهادها و مظاهر دینی است و نه اصل دین؛ که خورشید دین هرگز غروب نمی‌کند.

جامعیت دین

در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «خداوند تبارک و تعالی در قرآن توضیح هر چیزی را نازل کرد. حتی - به خداوند قسم - خدا چیزی را فرو نگذاشت که بندگان به آن نیاز داشتند، تا این که کسی نتواند بگوید ای کاش این در قرآن نازل می‌شد. بدانید! خداوند آن را در قرآن نازل کرده است.»^(۱)

۱- کلینی، کافی، ج ۱، ص ۵۹، حدیث ۱.

این حدیث به اضافه احادیث دیگر و نیز آیاتی از قرآن دلالت می‌کنند بر این‌که هر چه انسانها به آن نیاز داشته‌اند در تعالیم دین ارائه شده و در دین همه چیز گفته شده است. قرآن مجید از تعلیمات جامع به ﴿تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ﴾^(۱) و ﴿تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾^(۲) تعبیر کرده است.

برای روشن شدن معنای جامعیت دین باید توجه داشت که جامعیت هر چیزی متناسب با خود آن و هدفی که دارد سنجیده می‌شود. هر چیزی اگر هر آنچه را که لازم دارد، داشته باشد، جامع و کامل است. دین نیز از این اصل مستثنا نیست. جامعیت و کمال دین، به داشتن رهنمودهایی در راستای راهنمایی انسان به مقصد تعیین شده است، که از آنها به هدایت تعبیر می‌شود. راز و رمز اصلی این رهنمودها، ایجاد رابطه زیستی متناسب میان انسان و عالم هستی است. مجموعه تعالیم دینی این واقعیت را بازگو می‌کند که دین برای هدایت است. در همان آیات یاد شده پیش نیز پس از فرازهای یاد شده، در هر دو آیه ﴿هُدًى﴾ آمده است که جهت‌گیری کلی را نشان می‌دهد.

مراد از این سخن امام صادق علیه السلام که: «خداوند چیزی را که بندگان نیاز داشتند فروگذار نکرد»^(۳) و نیز فرموده امام باقر علیه السلام که: «خداوند چیزی را که امت به آن نیاز داشت فروگذار نکرد، مگر آن که در کتابش نازل کرد و آن را برای پیامبرش بیان نمود»^(۴) همین است که دین در راستای دعوت مردم به خداوند و تبیین ارزشهای معنوی، آنچه را که انسانها بدون دین نمی‌توانستند به دست آورند، دربر دارد و از این جهت هیچ کاستی ندارد. بر این اساس توقع از دین برای برآوردن نیازهایی که با عقل و خرد جمعی قابل تحصیل می‌باشد، توقعی بی‌جا است.

۲-سوره نحل (۱۶)، آیه ۸۹.

۱-سوره یوسف (۱۲)، آیه ۱۱۱.

۴-همان، حدیث ۲.

۳-کلینی، کافی، ج ۱، ص ۵۹، حدیث ۱.

قلمرو تعالیم دین

جهت‌گیری اصلی دین، دعوت مشفقانهٔ مردم به خدا و اصلاح امور آنان به دست خودشان است. توجه انسان به خدا و او را در هر حال و امری حاضر و ناظر دیدن جوهرهٔ دینداری است.

اگر این را که قبول دین امری اختیاری و قلبی است بپذیریم، باید به این سؤال پاسخ بدهیم که: اگر دین راهنمای مردم به سعادت است، در صورتی که رهنمود لازم را ارائه کند و در کار مردم دخالت نداشته باشد، آنان را به حال خود رها کند و از آنان مسؤولیتی نخواهد تا در قیامت به حساب آنان رسیدگی شود، اگر خیل مردم به انحراف و گمراهی کشیده شوند و هدایت‌کننده و ناظری وجود نداشته باشد، آیا دین به هدف خود رسیده است؟

به عبارت دیگر اگر مصلحان دینی با تشویق، ارشاد و موعظه موفق به اصلاح امور نشدند، و عوامل بیرونی دستگاه‌های تبلیغی و وسوسه‌های درونی، مردم را منحرف ساختند، آیا مؤمنان موظف به ایجاد نهادهایی بر اساس باورهای دینی نیستند تا با آنها از ارزشهای دینی پاسداری کنند؟

پاسخ این است که هدف عمدهٔ دین، هدایت و ارائهٔ راه است؛ و خواستاران سعادت، خود باید چنین راهی را انتخاب و آن را طی کنند. طی کردن چنین راهی اجبار بردار نیست. اجبار به اجرای دین، بیشتر به شبیه‌سازی می‌ماند تا دینداری. دین یک سلسله مفاهیم عقیدتی و مقررات است. بخش قابل توجه آن، اموری داوطلبانه است. تحقق دینداری با اقدام رضایتمندانه حاصل می‌شود. اجبار در این بخش، دینداری به وجود نمی‌آورد. آری! مقرراتی وجود دارد که هدف آنها تنظیم روابط اجتماعی و به سامان کردن امور است. هدف در این امور، نفس به عمل درآمدن آنهاست. در این بخش قصد و نیت شرط نیست. این بخش همانند همهٔ مقرراتی است که در همه جای عالم وجود دارد و الزام آور هم هست و حیات جمعی بسته به اجرای

آنهاست. در چنین اموری اگر دستور مستقیم هم نرسیده باشد، نفس امر به آن، دستور به ایجاد سازمان لازم برای آن است. مانند دستورات قضایی برای احقاق حقوق صاحبان حق. دین هیچ‌گاه در صدد ارائه شکل خاصی برای زندگی نیست. زندگی شهری یا روستایی، صحرانشین و امثال اینها، توصیه دین نیستند. دین به انسانها، در هر کجاکه هستند، سفارش می‌کند تا اموری را رعایت کنند. کیفیت و حدود زندگی در چارچوب خواسته‌های دین است. دین فراتر رفتن از محدوده‌های تعیین شده را روا نمی‌دارد؛ فردی باشد یا جمعی.

دین، اصول و معیارهایی برای زندگی انسان نشان می‌دهد؛ اما معمولاً روش خاصی را برای حل مشکلات اجتماعی ارائه نمی‌دهد. مثلاً به اصل عدالت اجتماعی حساسیت نشان می‌دهد؛ چرا که مشکلات اجتماعی چه بسا سدی در راه بندگی خدا و سعادت انسانها باشد. روشها، همواره در مناطق مختلف جغرافیایی بنا به دلایل جوّی و محیطی و آب و هوایی، به ساکنان آنجا واگذار شده و الزامی به نوع رفتار و ساخت و ساز نداشته است. چه این که دخالت در چنین اموری دین را با مشکلات عدیده‌ای مواجه خواهد ساخت و پیشرفت‌ها و تحولات، دین را به تدریج از زندگی مردم خارج می‌کند، و دستورالعمل‌های آن جای خود را به یافته‌های تجربی و علمی خواهد سپرد. در این صورت، کارآمد نبودن دین در رونق امور و پیشرفت انسانها به رخ کشیده خواهد شد. در حالی که دین با سفارش به رعایت اصول و ارزشها و قواعد، همواره نقش خود را ایفا می‌کند. به همین جهت در تعالیم انبیا دستوراتی مشاهده می‌شود که تنظیم روابط عادلانه اجتماعی در آنها به خوبی قابل مشاهده است؛ مثلاً می‌گوید: ﴿وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أُرَاكُمْ بِخَيْرٍ...﴾^(۱) «از پیمانها و وزنها کم مگذارید، من شما را در خیر و نعمت می‌بینم.»

بنابراین دین در صدد تبیین اکتشاف، صنعت، کشاورزی، دامداری، شهرسازی و امثال اینها نیست، بلکه در صدد القای اصول و ضوابط و دعوت به رعایت آنهاست.

۱-سوره هود(۱۱)، آیه ۸۴.

در میان دنیا و آخرت، آخرت هدف اصلی دین است. انسانها بدون دین، راه کشف سعادت اخروی را به دست نمی‌آورند. ممکن است زندگی دنیایی شان را به گونه‌ای سپری کنند، اما راه آخرت برای آنها قابل کشف نیست. در عین حال معنای این سخن این نیست که دین نسبت به دنیا بی‌توجه است، چرا که راه سعادت آخرت از همین دنیا می‌گذرد؛ و بدون تبیین روابط صحیح در دنیا، سعادت اخروی هم منتفی است. بی‌تفاوتی دین در قبال دنیا، کوتاه آمدن در ارائه راه سعادت آخرت است.

عقل و دین

عقل در اصل به معنای نگه‌داشتن (امساک) و بستن چیزی - مانند بستن پای شتر با حلقه‌ای مخصوص (عقال) - است؛^(۱) و در اصطلاح آن را قوه‌ای دانسته‌اند که با آن زشتی‌ها و خوبی‌ها تشخیص داده می‌شود.^(۲)

در متون اخلاقی از قوای سه‌گانه «شهوویه»، «غضبیه» و «عقلیه» سخن گفته شده است. تفاوت عقل کلاسیک که هم‌ردیف شهوت و غضب است با عقل مدرن این است که عقل سنتی جنبه فردی و انفرادی دارد و همان است که «عقل غریزی» نامیده می‌شود؛ و عقل مدرن، عقل نقاد خودبنیاد و مستقل است که از طریق تبادل نظر و گفتگو خود را می‌نمایاند. از این رو عقل مستقل و نقاد و خرد جمعی نیز جایگاه ارجمندی دارد.

عقل را چه قوه‌ای بدانیم که صرفاً اموری فطری در آن نقش بسته است (عقل غریزی) و چه حامل تجربیات و اندوخته‌های علمی فراوان، و چه در حوزه عمل (عقل عملی) نظر بدهد و چه در غیر آن (عقل نظری)، از خود توانایی‌های بسیاری بروز داده است. عقل در کنار وحی برای انسان معرفت می‌آفریند. در واقع می‌توان گفت انسانها با دو نوع معرفت مواجه هستند که یکی از طریق وحی به دست می‌آید و دیگری از طریق عقل.

۱- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۵۷۸. ۲- فیروزآبادی، القاموس المحيط، ج ۴، ص ۱۸.

در منابع دینی از یک طرف با عقل به گونه ستایش آمیزی برخورد شده است:

۱- عقل حجت خداست. «الْحُجَّةُ فِيمَا بَيْنَ الْعِبَادِ وَ بَيْنَ اللَّهِ، الْعَقْلُ.»^(۱) خداوند در آیات متعددی در قرآن کسانی را که در آیات الهی و حقانیت انبیا نمی‌اندیشند مورد سرزنش قرار داده است.^(۲) در آیات قرآن چهل و نه بار مشتقات عقل به کار رفته، شانزده بار از اولواالالباب (صاحبان خرد ناب) یاد شده، و از قلب، فؤاد و فکر نیز مکرراً سخن به میان است.

۲- عقل در مستقلات عقلی در کنار کتاب و سنت و اجماع از منابع مستقل احکام دینی به شمار آمده است. مانند این که عقل به صورت مستقل، خوبیِ عدل و زشتیِ ظلم را درک می‌کند. این عقل از جهاتی به آنچه امروز به نام عقل مستقل و خودبنیاد شناخته می‌شود یعنی به عقل مدرن، مقرون و مشابه است.

در روایاتی که از رسول خدا ﷺ و پیشوایان معصوم عليهم السلام نقل شده، از عقل به بهترین چیز یاد شده است: «ما قَسَمَ اللَّهُ لِلْعِبَادِ شَيْئاً أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ.»^(۳) «خدا به بندگانش چیزی با فضیلت‌تر از عقل قسمت نکرده است.» و عالم‌ترین به امر خدا، دارندگان بهترین عقل‌ها معرفی شده‌اند: «اعلمهم بأمر الله احسنهم عقلاً.»^(۴) و کمال ایمان مؤمن به کمال عقل او معرفی گردیده است: «لا يكون المؤمن مؤمناً، حتى يكون كامل العقل.»^(۵) «مؤمن نمی‌تواند مؤمن باشد مگر این که در عقل کامل باشد.»

و از طرف دیگر عقل عنصری معرفی شده است که همیشه و همه جا نمی‌تواند گنه و حقیقت دین را دریابد. در جزئیات احکام و امور قدسی به تعبیر عرفایی نظیر

۱- کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۵، حدیث ۲۲.

۲- سوره مائده (۵)، آیه ۷۵؛ سوره مؤمنون (۲۳)، آیه ۷۰؛ سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۶۳.

۳- کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۲، حدیث ۱۱.

۴- همان، ص ۱۶، حدیث ۱۲.

۵- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۰۹، حدیث ۵.

مولوی پای عقل چوبین است: «إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يَصَابُ بِالْعُقُولِ النَّاقِصَةِ»^(۱)

حال این پرسش مطرح است که این دو نظر چگونه با هم سازگارند؟ از طرفی عالم‌ترین‌ها به امر خدا عاقل‌ترین‌هایند و کمال ایمان مؤمن به کمال عقل اوست، و از طرف دیگر گفته شده که دین خدا با عقل به دست نمی‌آید.

آری! عقل بهترین است تا با آن، فرمان خدا و ملاک تکلیف ارزیابی شود و حق و حقیقت به دست آید. بدون آن انسان تکلیفی ندارد. عقل راه استنباط احکام را ارائه می‌کند؛ عقیده را سامان داده و قابل دفاع می‌کند. عقل گاهی به منزله قرینه برای فهم درست قرآن و سنت است. استدلال عقلی قلب را برای پذیرش چیزی آماده می‌کند. تعامل عقل و قلب، مفهوم دینی جهانی را می‌سازد. دین به مدد عقل می‌رود. امام علی علیه السلام در کلامی که از آن حضرت نقل شده فرموده است: «و يُثِيرُوا لَهْمَ دَفَائِنِ الْعُقُولِ»^(۲) «خداوند انبیا را فرستاد تا گنجینه‌های عقل‌ها را بیرون آورند.» دین به عقل تعالیمی می‌آموزد که بدون دین هرگز فراگرفتن آنها برای عقل مقدور نیست. افزون بر این، دین برانگیزاننده و تشویق‌کننده عقل به اندیشه است.

عقل انسانها با همه توانایی‌ها، بر اثر آمیختگی با هوای نفس، خیالات و عادات و رسوم، آموخته‌های نادرست و از همه مهم‌تر در معرض خطا قرار داشتن، توان احاطه به همه حقایق را ندارد. از کشف سعادت واقعی برای بشر عاجز است. نمی‌توان اطمینان داشت که آنچه عقل آدمی به دست آورده و یا می‌آورد، همان است که باید باشد. تبیین نیازهای اساسی روح و نیز دشواریهایی که انسانها در پیش رو دارند، نیازمند عنصری مطمئن است و آن همانا دین و دستورهای به دست آمده از طریق

۱- همان، ج ۲، ص ۳۰۳، حدیث ۴۱. لازم به ذکر است که این روایت توسط ابن‌عصام از کلینی نقل شده، اما خود کلینی آن را در کافی به صورتی نه در مذمت عقل آورده است (ج ۱، ص ۵۷). روایت بالا تنها روایت در مذمت عقول است و با قیودی چون ناقص و آرای باطل و قیاس فاسد آمده است که بسیار محتمل است ناظر به جریان فکری خاص در زمان امام سجاده علیه السلام باشد.

۲- سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱، ص ۴۳.

وحی است. بگذریم از آنچه عقل به آن دسترسی ندارد و تا وحی صورت نگیرد نمی تواند آن را بفهمد؛ مثل عالم غیب، عالم ملائکه و عالم آخرت.

همگانی بودن فهم دین

منابع دینی - کتاب و سنت - بنا بر آنچه در خود آنها آمده، برای همگان قابل فهم است و در انحصار طبقه و قشر خاصی نیست؛ هر کسی می تواند از این منابع استفاده کند. ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ...﴾^(۱) «همه مؤمنان را نشاید که کوچ کنند، پس چرا از هر فرقه از آنان گروهی رهسپار نمی شوند تا در دین تفقه کنند.» ﴿لَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^(۲) «ما تحقیقاً برای شما کتابی فرستادیم [که] در آن [وسیله] تذکر شماست، پس آیا نمی اندیشید؟»

توصیه های مکرر و مؤکد برای اندیشیدن در آیات الهی و همین طور آموختن علم و این که روی گردانان از فراگیری دین، اعرابی و بدوی هستند؛^(۳) و کسانی که در آموختن دین تلاش نمی کنند، خداوند در قیامت به آنان نظر نخواهد داشت؛^(۴) به روشنی نشان از امکان فهم دین از سوی مردم دارد.

اما فهم دین به رغم همگانی بودن و منحصر در گروه خاصی نبودن، بی قاعده و بی ضابطه هم نیست. چنین نیست که بدون توجه به اصول فهم بتوان حقیقت دین را به دست آورد. دین مجموعه ای از دستورها و سفارشهاست که در طی دوره و زمانی ابلاغ شده است. شرایط و مقتضیات زمان در تشریح آن لحاظ گردیده است. برخی از آن دستورات به صورت کلی است و برخی دیگر جزئی و موردی است. برخی نسخ شده اند و برخی دیگر پیش زمینه هایی دارند که به دست آوردن آنها برای رسیدن به حقیقت لازم است. طول زمان برای نسل های بعدی و آمیختگی ذهن های مردم

۱-سوره توبه (۹)، آیه ۱۲۲.

۲-سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۱۰.

۳-کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۱، حدیث ۶.

۴-همان، حدیث ۷.

هر منطقه‌ای با آداب و فرهنگ خود، چه بسا تأثیر خود را در فهم متفاوت از دین بر جا بگذارد. در طی زمان ممکن است تحریف‌ها و جعلیاتی نیز رخ داده باشد. از این رو لازم است کسانی که در زمینه دین به تحقیق می‌پردازند، شرایط لازم را به دست آورند و آنگاه در دین اجتهاد کنند و نظر بدهند؛ همان‌گونه که در سایر علوم نیز چنین است. متأسفانه این هم از عوارض ناپسندی است که در زمینه دین، با همه گستردگی و ابعاد آن، هر کسی بدون داشتن صلاحیت لازم نظر بدهد؛ در حالی که در زمینه‌های دیگر معتقد به رأی صاحب نظر و صاحبان تخصص هستند. البته دین از این جهت که همگانی است و همگان به آن علاقه‌مند هستند و احساس تعلق دارند، با سایر امور تفاوت دارد؛ اما انتظار این است که در اظهار نظر درباره دین، اصول مسلم و ضوابط اجتهاد و فهم دین رعایت شود و به مقدمات فهم توجه گردد. و هیچ کس نباید بدون داشتن زمینه‌ها و مقدمات و طی کردن مراحل هر علمی از جمله علم دین، توقع فهمیدن و استنباط صحیحی از دین داشته باشد.

دخالت پیش‌فرضها در فهم دین

فهم دین علاوه بر قواعد و اصول لازم ممکن است با پیش‌فرضهایی همراه باشد و این پیش‌فرضها، فهم را کاملاً متمایز بنماید. این‌که ذهنیت‌ها و پیش‌فرضها تا چه اندازه در فهم دین دخیل هستند و آیا با وجود آنها امکان دستیابی به حقیقت دین وجود دارد و یا خیر، چیزهایی‌اند که باید در آنها دقت به عمل آید. در طول تاریخ اجتهاد در دین، تفاوت‌های قابل توجهی میان فقها و متکلمان دینی پدید آمده و نحله‌های گوناگونی شکل گرفته است. آیا به راستی همه این فهم‌ها درست بوده‌اند و همه آنها دستاوردهایی دینی است؟

بی‌شک کسانی که وحی و یا کلام اولیای دین را می‌شنوند، در ذهن خود از آن مفاهیم تصویری دارند. حتی ممکن است درباره خدا، ملائکه، معاد و بهشت نیز این تصورات وجود داشته باشد؛ و یا درباره عبادت، راز و نیاز با خدا و کیفیت ارتباط

بندگان با معبود خود در ذهن‌ها برای آن شکل و صورتی وجود داشته باشد. بنابر آنچه از امام باقر علیه السلام نقل شده فرمود: «كُلُّ مَا مَيَّرْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ مَعَانِيهِ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مِثْلَكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ وَ لَعَلَّ النَّمْلَ الصَّغَارَ تَتَوَهَّمُ أَنَّ لِلَّهِ تَعَالَى زَبَانِيَّتِينَ»^(۱) «هر چه را که شما با وهم‌هایتان تشخیص می‌دهید در دقیق‌ترین معناهایش ساخته ذهن شماست، و چه بسا مورچه کوچک هم خیال کند که خداوند دو شاخک دارد.»

تحولاتی که ممکن است در طول زمان در برخی مفاهیم پدید آید، انتظاراتی که گروه‌هایی برحسب خواسته‌هایشان از دین داشته باشند، تحولات اجتماعی و رو به رشد جوامع، همه عواملی هستند که ممکن است فهم دین را دچار تحول کنند و هر کسی از دین چیزی به دست آورد. آیا همه اینها دین است و روندگان آن، راه راست و درستی طی کرده‌اند؟ آیا چنین برداشت‌هایی تطبیق مفاهیم دینی با ذهنیت‌ها و خواست‌ها نیست؟ تصورات و برداشت‌های افراد برحسب استعداد و ذهنیت‌ها بسیار فراوان است. به همین دلیل ممکن است بدون رعایت قواعد فهم و برداشت، هرکسی برداشتی از انجام فرایض و اعمال دینی پیدا کند و بر همان اساس هم اعمال و تکالیف خود را انجام دهد. اگر برداشت‌ها و تفسیرها از دین مطابق با اصول و مبانی نباشد، چنین تکالیفی دیگر دینی نخواهد بود، بلکه هواها و خواسته‌ها و ایده‌های خود افراد است.

تفاوت تفسیر و استنباط از دین درست است، اما نباید نکته‌ای اساسی را در این باره نادیده گرفت و یا از آن غفلت کرد. کسانی که دین را دریافته و به مردم ابلاغ می‌کرده‌اند، از سویی به وحی متصل بوده‌اند و از سوی دیگر با مردم ارتباط داشته‌اند. آنان تلاش کرده‌اند مقصود وحی را با زبان مردم به آنان توضیح دهند و متدینان را به افق نزدیکی در فهم دین برسانند. از جمله کارها و مأموریت‌هایی که به عهده انبیا گذاشته شده بود تبیین دقیق دین برای مردم بود: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۲۹۲ و ۲۹۳، حدیث ۲۳.

يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ...»^(۱) «ای اهل کتاب! فرستاده ما به سوی شما آمد تا بسیاری از آنچه را که از کتاب پنهان می کردید برایتان تبیین کند...» «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا يَلْسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ»^(۲) «و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم جز به زبان قومش تا این که برای آنان تبیین کند.» «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»^(۳) «و ما نازل کردیم برای تو ذکر [قرآن] را تا برای مردم آنچه را که برای آنان نازل شده است تبیین کنی؛ باشد که بیندیشند.»

وقتی که آورندگان وحی نقش خود را در تبیین آیات الهی به درستی ایفا کردند، برای مردم و مخاطبانشان فهم جمعی پدید خواهد آمد؛ و با این توصیف، فهم ها در مورد یک چیز به هم نزدیک می شوند و در مسائلی اتفاق نظر به وجود می آید؛ سیره متشرعان را می سازد و به تدریج به نسل های بعدی منتقل می شود. جانشینان پیامبران و به خصوص اوصیای پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز همین نقش مهم را عهده دار بوده اند. مدتی طولانی در میان مردم حضور داشته اند و با بدعت ها و تحریف ها برخورد کرده اند و حقیقت دین را برای مردم بازگو نموده اند. متدینان را به رغم تفاوتها و اختلاف نظرها، به دیدگاهی نزدیک کرده اند. این تلاشها فهم عرفی و جمعی را پدید آورده و روشی را در میان متشرعان ایجاد کرده است. در فهم دین و اجتهاد و استنباط باید به این مهم توجه شود؛ فهم جمعی از متون دینی با رعایت قواعد فهم.

در ادیان قبل از اسلام تغییر و تحولاتی رخ داده است که از آن به تحریف و یا بدعت تعبیر می شود. این واقعیت در قرآن نیز منعکس شده است: «فَبِمَا نَقُضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا دُكِّرُوا بِهِ»^(۴) «به خاطر عهدشکنی آنها لعنتشان کردیم و دلهایشان را سخت نمودیم. کلمات را از جایگاهشان تحریف می کردند و فراموش کردند بخشی از آنچه را که به ایشان پند داده شده بود.»

۲-سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۴.

۱-سوره مائده (۵)، آیه ۱۵.

۴-سوره مائده (۵)، آیه ۱۳.

۳-سوره نحل (۱۶)، آیه ۴۴.

چنین برخوردهایی با دستورات دینی چه بسا به خاطر منفعت طلبی و چه بسا به جهت تحمیل عقاید، ایده‌ها و ذوق خود بر تعالیم دین بوده که حاصل آن قرار دادن دین در محاق است. این روش را قرآن مجید از برخورد برخی یهودیان با اسلام بازگو کرده است: «أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»^(۱) «آیا امید دارید که ایمان بیاورند؟ در حالی که گروهی از آنان کسانی هستند که کلام خدا را می‌شنوند و آن را تحریف می‌کنند پس از آن که آن را می‌فهمند، و آنان می‌دانند.»

در قرآن علاوه بر تذکر نکته فوق آیاتی نیز به این حقیقت پرداخته است که آنچه خداوند اراده کرده و فرستاده همان دین حقیقی است و دیگران حتی پیامبر حق ندارند بر آنها چیزی بیفزایند. «تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ * وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ»^(۲) «فرود آمده از جانب پروردگار عالمیان است؛ و اگر بر ما سخنانی می‌بست، دست راستش را می‌گرفتیم سپس شاهرگش را می‌بریدیم.»

ورود در مباحث دینی بدون رعایت ضوابط لازم، نگرانی تحریف در دین را در پی دارد. و تحریف تنها منحصر در تحریف لفظی نیست، بلکه گاهی تحریف معنوی است. یعنی پیامی دینی را به گونه‌ای استفاده کنیم که مقصود دین نباشد. در کتاب اصول کافی بابی آمده است درباره بدعت و نظر دادن درباره دین و قیاس در آن. در احادیث آن باب از آثار بدعت و بدعت‌گذاران سخن به میان آمده است. در همان باب، احکام الهی تغییر ناپذیر معرفی شده است: «حَلَالٌ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^(۳) «حلال محمد ﷺ تا قیامت حلال و حرام او تا قیامت حرام است.»

۲-سوره حاقه (۶۹)، آیات ۴۳-۴۶.

۱-سوره بقره (۲)، آیه ۷۵.

۳-کلینی، کافی، ج ۱، ص ۵۸، حدیث ۱۹.

این حدیث صحیح، و دلالتش نیز روشن است. طبق مفاد همین نوع ادله، هر نوع اسنادی به دین و هر برداشتی از آن نمی‌تواند صحیح تلقی شود. مثلاً تأویل‌های ناروایی که از سوی برخی فرقه‌ها انجام می‌گیرد، با ظواهر الفاظ و ضوابط سازگار نیست. روش کسانی که از دین برداشت سطحی آمیخته با احساسات می‌کنند و فرازی و یا آیه‌ای و یا روایتی را بدون توجه به ادله دیگر دستاویز قرار می‌دهند و بر اساس همان حکم دینی صادر می‌کنند، نمی‌تواند درست باشد.

در صورتی که اهل فن با قواعد و مبانی عرفی و ضوابط شناخته شده مبادرت به دین‌شناسی کنند و از آن برداشت به عمل آورند به گونه‌ای که تفسیرها و برداشت‌ها با سایر بخش‌ها و روح و حقیقت دین سازگار باشد، پذیرفته است؛ و اختلاف فهم‌ها در این صورت قابل قبول است، چنان‌که در میان فقها و حتی متکلمان مرسوم و جاری است. منظور ما از روح و حقیقت دین نیز امری غیرقابل وصول و مجمل نیست؛ و به عبارت دیگر مراد ما از روح و حقیقت دین، فلسفه دین و هدف از ارسال رُسل و انزال کُتب است که اعتلای اخلاقی و معنوی بشر می‌باشد.

تذکر این نکته نیز ضروری است که مقصود از تغییرناپذیر بودن احکام الهی - که در حدیث فوق به آن اشاره شد - تغییرناپذیری حکم شارع با محفوظ بودن و بقای موضوع آن است. زیرا نسبت هر حکمی به موضوع خود مانند نسبت معلول به علت است و با بقای علت، انعدام و زوال معلول عقلاً ممکن نخواهد بود. بنابراین در صورت تغییر در موضوع و در نتیجه زوال موضوع اول، حکم آن نیز تغییر می‌یابد. و این تغییر از راه‌های مختلفی امکان‌پذیر است؛ از جمله: تغییر ماهوی موضوع حکم نظیر استحاله در اشیای نجس، عارض شدن یکی از عناوین ثانویه بر موضوع، مزاحمت دو حکم در مقام امتثال با فرض رجحان یکی از آن دو بر دیگری، پایان موسم در احکام موسمی، تغییر در موضوعاتی که موضوع احکام ولایی و حکومتی قرار می‌گیرند، و زایل شدن علت در مواردی که حکم منصوص العلة باشد. در تمام موارد ذکر شده، هرچند مستقیماً کشف و دسترسی به مصالح یا مفاصل احکام

تغییر یافته برای غیر شارع میسور نمی‌باشد، ولی از این‌که تغییری در حکم پیدا می‌شود به نحو برهان انّ و کشف علت به وسیله معلول، به دست می‌آوریم که قطعاً آن مصالح یا مفاسد به شکلی دستخوش تغییر و تبدل گردیده است. براین اساس اگر فقیه در حوزه احکام غیر تعبدی، با تشخیص کارشناسان به تغییر مصلحت و مفسده واقعی یقین پیدا کرد، به طوری که بقای حکم اول گزاف باشد، می‌تواند حکم جدیدی را استنباط نماید. در حقیقت در این‌گونه موارد حکم سابق تغییر نیافته، بلکه موضوع حقیقی آن که همان مصالح و مفاسد واقعی می‌باشد تغییر کرده است؛ و تعبیر به تغییر حکم در آنها تعبیر مسامحه‌ای است.^(۱)

سهولت دین

دین را خداوند حکیم تشریح کرده است. نوع مردم مخاطب آن هستند و مردم دارای استعدادهای متفاوتی‌اند. برخی ضعیف و برخی دیگر استعدادی قوی دارند. دین با رعایت حال نوع مردم تشریح شده است. دین با فطرت انسانها هماهنگ است و بنابراین نمی‌تواند سخت و پیچیده و فرسوده‌کننده و رنج‌آور باشد. اگر دین تکالیف سختی را برای مکلفان تحمیل کند، موجب فرار مردم از معنویت و در نتیجه نقض غرض می‌شود و نمی‌تواند به اهداف خود برسد.

فلسفه هماهنگی دین با طبیعت و فطرت انسانها، تربیت آنهاست. سختی و فشار و جبر و اکراه، به دلیل ناسازگار بودن با طبع اولی انسان نتیجه مطلوبی ندارد. خداوند فرموده است: ﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ...﴾^(۲) «خداوند نخواسته است که بر شما دشواری قرار دهد، بلکه خواسته است تا شما را پاک و طاهر بدارد...» و در آیه دیگری فرموده است: ﴿... وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يُحَرِّمُ

۱- برای تفصیل، ر.ک: «پاسخ به پرسشهایی پیرامون مجازاتهای اسلامی»، پاسخ پرسش اول؛ همچنین:

رسالة استفتانات، ج ۲، ص ۵۰۷-۵۰۹، سؤال ۲۴۹۲.

۲- سورة مائده (۵)، آیه ۶.

عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ...»^(۱) [پیامبر] برای آنان پاکی‌ها را حلال، و ناپاکی‌ها را حرام می‌گرداند؛ و از آنان تکالیف مشقت‌بار و قید و بندهایی را که بر آنها بود، برمی‌دارد...»

آسانی تکالیف دینی به معنای رفع تکلیف و یا به طور کلی نبودن هیچ‌گونه سختی و دشواری نیست. تکالیف دینی اصولاً با زحمت همراه است و انجام آنها در صورتی که دل در گرو آنها باشد و علاقه درونی به آنها تقویت گردد، لذت‌بخش خواهد بود. رنج اندک، با لذت عبادت به پیشگاه خداوند نه تنها هموار خواهد شد بلکه چنان تحت شعاع بهجت و نشاط بندگی قرار خواهد گرفت که هیچ احساس بدی وجود نخواهد داشت.

به‌رغم آسانی نوع تکالیف دینی و اصل سهولت برای بندگان در اعمال دینی، ممکن است تکالیف‌هایی وجود داشته باشد که یا سخت باشد و یا کسانی نسبت به انجام آنها بی‌رغبت و بی‌میل باشند. همین احساس بی‌میلی خود تکلیف را دشوار می‌کند. خداوند خود از این ناخوشایندی چنین سخن گفته است: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَ عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ»^(۲) «بر شما جنگ و جهاد مقرر شده و آن برایتان ناگوار است، و چه بسا چیزی را ناگوار بدانید و آن به سودتان باشد و چیزی را گوارا بدانید و آن به زیانتان باشد.»

باید توجه داشت که اصل تشریح تکلیف، برای صیقل روح و رشد و کمال است؛ و چنین مهمی بدون زحمت و رنج میسر نمی‌شود. ناخوشایندی برخی وظایف دینی مانند تمرین‌های مداوم یک ورزشکار و یا پرهیز بیمار از چیزهایی است که به آنها علاقه‌مند است و نمی‌تواند آنها را مصرف کند، و یا چیزهایی را باید به مصرف برساند که خوش ندارد، و در عین ناخوشایندی، سود و نفع او در پرهیز و یا مصرف آن است. با این همه، سختی تکالیف برای همه نیست و در جایی که سختی تحمل‌ناپذیر شد تکلیف برداشته می‌شود؛ و این یک اصل است که هر کسی به اندازه توانش مکلف است.

۱-سوره اعراف (۷)، آیه ۱۵۷.

۲-سوره بقره (۲)، آیه ۲۱۶.

دینداری

دینداری یعنی تعهد و پایبندی به دین و رفتار بر اساس آن. دینداری از آنجایی که عکس العمل مثبت به دستور خداوند است، وقتی تحقق پیدا می‌کند که شخص دیندار خود را تنها در برابر خداوند ملزم ببیند و دغدغه انجام وظایفی را داشته باشد که از ناحیه خداوند توصیه شده است.

دینداری التزام قلبی لازم دارد و تنها عمل به ظواهر برای آن کافی نیست. ممنوع بودن تظاهر، ریا، عجب و امثال اینها نشان می‌دهد که شخص دیندار در صورتی که اعمال دینی را با قصد و نیت نیک و برای خدا انجام دهد پذیرفته است و در صورتی که شائبه ریا و غیر خدا در آن باشد دینداری نیست. خودنمایی و ریا در برخی اعمال موجب بطلان آنها می‌شود. انجام دستورات دینی بدون قصد و نیت، همانند صدها عملی است که روزانه انجام می‌گیرد. یک عمل در صورتی دینی به حساب می‌آید که برای خدا باشد. حتی در امور مباح چنانچه قصد قربت در آن باشد، اثر وضعی دینداری را دارد و انسان را به خداوند نزدیک می‌کند.

دین یک سری شعائر و آداب دارد. می‌توان از این شعائر و آداب به پوسته و ظاهر تعبیر کرد. این قبیل امور، غیر از صورت ظاهری، لایه‌ای درونی دارند و آن تسلیم بودن در برابر خداوند است. اعمال ظاهری علامت و نشانه‌ی علاقه‌ی درونی به جا آورنده آنهاست. انجام آنها در عین این‌که می‌تواند حاکی از اعتقاد درونی باشد، می‌تواند فریب و نیرنگ و رسم و عادت نیز باشد. دینداری در صورتی صادق است که میان اعمال ظاهری و حقیقت و لایه آنها رابطه و پیوندی عمیق برقرار گردد. چنین اعمالی اگر به عادت تبدیل شود و یا به قصد فریب انجام بگیرد، اثر منفی برجا خواهد گذاشت و دست‌کم اثر دینی نخواهد داشت.

دینداری مراتبی دارد. همه‌ی بندگان خدا اشتیاق و علاقه و استعداد یکسانی ندارند. برخی بر اثر استعداد و شوق درونی، تربیت و یا مجاهدت ممکن است به درجات

بالایی از دینداری برسند، و کسانی هم بنابه دلایلی به آن درجات نائل نشوند. کسی برای دینداری بندگان خدا حق حساب‌کشی از آنها را ندارد. رتبه بندگی و تعهد در برابر خداوند و میزان آن تنها با خداست. دینداری اگر جلوه‌ای بیرونی دارد، حقیقتش امری درونی و در نتیجه کمتر آزمودنی است و کسی جز خدا حق ندارد بندگان خدا را از این جهت رتبه‌بندی کند.

نکته حائز اهمیت درباره دینداری وجود دارد که باید به آن توجه شود، و آن این که ممکن است کسانی با درونی توصیف کردن حقیقت دینداری، آن را صرفاً پرداختن به درون و پاک کردن آن از رذایل و آلودگی بدانند و ظواهر و فرایض دینی را چندان مهم تلقی نکنند. در این نگاه تصور این است که اگر مراد از دینداری تسلیم بودن در برابر خداوند و تقرب به اوست، قلب همواره به یاد خداست و نیازی به ظواهر شریعت نیست و با همان توجه‌های درونی هدف برآورده می‌شود.

آری! حقیقت دینداری امری درونی است، و لیکن پوسته شریعت و ظواهر دین نیز جزئی جداناپذیر از دین و برای نگهداری همان گوهر است. نظر صاحب شریعت بر این بوده که صورت دینداری با لایه و حقیقت آن آمیخته شود و به هر دو توجه گردد؛ که بدون آن دو، دینداری تحقق نمی‌یابد.

دینداری پایبندی به مجموعه دستورات دین است. همراهی همه آنها با هم اثربخش است. تجزیه دین و پذیرفتن دلخواه بخشی و رد کردن بخشی، دیگر صفت دینداری را ندارد. خداوند از این حالت به کفر یاد کرده است: «آنان که به خدا و پیامبرانش کفر می‌ورزند و می‌خواهند میان خدا و پیامبرانش جدایی بیندازند و می‌گویند به برخی ایمان می‌آوریم و به برخی کافر می‌شویم و تصمیم دارند راهی بین این دو پیدا کنند، آنان حقاً کافرند.»^(۱)

۱-سوره نساء(۴)، آیات ۱۵۰-۱۵۱.

ادیان

تاریخ انسانها نشان می‌دهد که رفتار آنان آکنده از تمایل به دین است. به تعبیری تاریخ انسان با تاریخ دین یکی است. این واقعیت در منابع اسلامی هم منعکس شده است. اولین انسان - طبق آنچه در قرآن کریم آمده - آدم عَلَيْهِ السَّلَام بوده که سخن از امر و نهی خدا به او و نبوت اوست.^(۱) انسانها بنا به خواسته درونی شان، یا خود دین‌هایی ساخته‌اند و یا انبیای الهی از جانب خداوند برای آنان دین حقی را آورده‌اند، مانند دین‌های ابلاغ شده توسط حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام و عیسی عَلَيْهِ السَّلَام و پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. آنچه در اینجا در صدد بیان آن هستیم توجه به جنبه‌های تاریخی دین نیست، بلکه پرداختن به این نکته است که آیا هر یک از ادیان سهمی از حقانیت دارند یا خیر؛ و کسانی که دینی را طبق مقتضای محیطی و تربیتی می‌پذیرند آیا همان دین از ایشان پذیرفته است و یا خیر.

ادیان را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: ادیانی که بدون بعثت پیامبری از جانب خداوند به وجود آورده شده‌اند، و ادیانی که پیامبران از جانب خداوند آورده و به مردم ابلاغ کرده‌اند. ادیان غیر آسمانی به دلیل این که خدا و پیامبران منشأ آن نبوده‌اند، مثل همه ساخته‌های بشری ارزش دینی ندارند؛ هر چند نام دین بر آنها اطلاق شود. آنچه را که اکنون به عنوان ادیان الهی مطرح است، سه دین یهودیت، مسیحیت و اسلام است.

بنابر نظری - همان‌گونه که در قرآن کریم آمده است - مجوسیت (دین زرتشتیان) و دین صابئان نیز از ادیان آسمانی‌اند: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالتَّصَارِي وَ الصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ»^(۲) «مؤمنان و یهود و مسیحیان و صابئان، کسانی که به خدا و آخرت ایمان آورند و عمل صالح

۱-سوره بقره (۲)، آیه ۳۰؛ سوره آل عمران (۳)، آیه ۳۳.

۲-سوره بقره (۲)، آیه ۶۲.

انجام دهند، پس پاداششان در پیشگاه پروردگارشان است.» ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾^(۱) «کسانی که مؤمن اند و یهود و صابئان و نصارا و مجوس و کسانی که مشرک هستند، همانا خداوند میان آنها در روز قیامت قضاوت خواهد نمود.»

ولی از این آیه‌ها آسمانی بودن دین آنان استفاده نمی‌شود، هرچند از اخبار وارده به دست می‌آید که «مجوس» اهل کتاب آسمانی می‌باشند.

مجوسیان معتقد به کتاب آسمانی و پیامبری زرتشت هستند، و صابئان مدعی اند که کتابی آسمانی دارند و معتقد به خدا، ملائکه، بهشت، جهنم و برخی از انبیایند.^(۲) ادیان به تدریج دستخوش تغییر و تحریف معنایی و محتوایی شده، و در نتیجه نقش خود را از دست داده‌اند و پیامبر جدیدی از جانب خداوند فرستاده شده است. هریک از پیامبران در زمان ظهور مدعی حقانیت خود بوده و شریعت قبلی را منسوخ و دوره‌اش را تمام شده معرفی کرده است. هریک از آنها، اکنون در اطراف و کناف عالم هواداران و معتقدان فراوانی دارند و از موجودیت و حقانیت خود دفاع می‌کنند.

پیامبران در زمان ظهورشان، برای اثبات حقانیت خود از اموری خارق‌العاده مانند معجزه بهره گرفته‌اند. از طرفی هر یک از ادیان تعالیمی غیر از تعالیم دیگری دارند و صرف اعتقاد به اموری غیبی نیستند. یهود ملاک درستی عقیده را ایمان به نبوت حضرت موسی علیه السلام، و مسیحیان ملاک مسیحی بودن را عقیده به پیامبری حضرت مسیح علیه السلام، و مسلمانان عقیده به پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله آخرین پیامبر را ملاک دینداری مقبول می‌دانند.

روشن است که صرف عقیده به موسی علیه السلام که چند هزار سال پیش می‌زیسته و یا

۱-سوره حج (۲۲)، آیه ۱۷.

۲-برای اطلاعات بیشتر راجع به صابئین ر.ک: دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة، ج ۳، ص ۳۹۲-۴۱۲.

عقیده به عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ که دو هزار سال پیش بوده، برای کسی که آخرین پیامبر برای او فرستاده شده قابل قبول نیست. به همان دلیل که باید اصل دین را پذیرفت، باید به آخرین دین ایمان آورد.

فهم و تلقی از دین، برای اثبات حقانیت ادیان سابق، پس از آمدن دین‌های بعدی کافی نیست. وقتی پیامبری از جانب خداوند با دستورالعمل‌هایی مبعوث می‌شود و دلایل کافی برای اثبات حقانیتش دارد، همانند آمدن اولین پیامبر است. کسی نمی‌تواند به دلیل این‌که به آیین و رسومی عقیده دارد، از قبول دین جدید سر باز زند. در قرآن از اقوامی سخن گفته شده که در برابر پیامبران موضع‌گیری می‌کردند و آیین آنها را نمی‌پذیرفتند. بهانه آنها این بود که بر دین و آیین پدرانشان هستند: ﴿قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَلْفِتْنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِينَ﴾^(۱) «گفتند: آیا آمده‌ای تا ما را از آیین پدرانمان باز داری؟ و بزرگی در زمین برای شما دو تن باشد؟ ما به شما مؤمن نیستیم.»

این‌که کسی مدعی شود به دینی معتقد است، دلیل کافی برای عدم پذیرفتن دین حق نیست. ملاک حقانیت ادیان، خدایی بودن آنهاست؛ و تنها همین دلیل با رعایت نیازهایی که باعث شده خداوند بعثت انبیا را تجدید کند پذیرفتنی است. مؤمن کسی است که تسلیم خداوند باشد و آخرین پیام او را در هر عصری شنوا و پذیرا باشد. در صورتی که پیروان ادیان سابق به رغم آمدن دین جدید همچنان بر عقیده خود اصرار بورزند و پایبندی خود را بر آن اعلام کنند، دو صورت برای آن قابل تصور است: یکی این‌که واقعاً به آن اعتقاد دارند و آن را از جانب خداوند می‌دانند و حقانیت دین جدید برای آنان ثابت نشده است، و دیگر این‌که از سر لجاجت و عناد و با علم به حقانیت دین جدید آن را نمی‌پذیرند. در صورت اول ایمان آنان پذیرفته است و اسلام هم آنان را به رسمیت می‌شناسد. ﴿لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ

۱-سوره یونس (۱۰)، آیه ۷۸.

آيَاتِ اللَّهِ آتَاءَ اللَّيْلِ وَ هُمْ يَسْجُدُونَ^(۱) «همه اهل کتاب مساوی نیستند؛ گروهی از آنان در دل شب ایستاده آیات خدا را تلاوت می‌کنند و سجده می‌نمایند.»

گروه دوم که در برابر دین حق سرسختی نشان می‌دهند و آن را نمی‌پذیرند و حاضر نیستند تعصب و سرسختی بی‌دلیل خود را کنار گذاشته و دین حق را بپذیرند، همانند کافرانی‌اند که حاضر نمی‌شدند در برابر پیامبران الهی تسلیم شوند: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ﴾^(۲) «ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کافر می‌شوید، در حالی که خود شاهد آن هستید.»

ختم نبوت

آخرین پیامبر خدا در حدود هزار و چهارصد و چهل سال پیش مبعوث شد و ضمن ابلاغ پیامهای خداوند، ختم وحی و نبوت را اعلام کرد. در قرآن کریم آخرین کتاب آسمانی تصریح شده است: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾^(۳) «محمد ﷺ پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست، بلکه فرستاده خدا و پایان بخش پیامبران است.»

آنچه در اینجا لازم است به آن پرداخته شود این است که در طول زمان، پیامبران زیادی مبعوث شدند، ولی برای آخرالزمان که چه بسا زمان طولانی هم بشود، تنها آخرین پیامبر مبعوث شده و دیگر پیامبری مبعوث نمی‌شود. حال این سؤال مطرح است که اگر دین جزء نیازهای اساسی بشر است و در طول زمان دچار تحریف و تغییراتی می‌شود و کارایی خود را از دست می‌دهد و از طرف دیگر خواسته‌های جدیدی مطرح می‌شود، چرا دین جدیدی تشریح نمی‌شود تا همپای هر عصر نیازهای بشر را پاسخ بدهد؟ برای روشن شدن پاسخ این سؤال توجه به نکات ذیل ضروری است:

۲-سوره آل عمران (۳)، آیه ۷۰.

۱-سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۱۳.

۳-سوره احزاب (۳۳)، آیه ۴۰.

- ۱- ختم نبوت و تشریح دینی ثابت برای دوران آخرالزمان، به معنای ختم هدایت نیست. هدایت امری جاری است و کتاب و دستوره‌های آن در دسترس مردم است.
- ۲- از دلایل بعثت انبیای فراوان در مناطق مختلف زمین این بوده که انجام رسالت با یک و یا چند پیامبر میسر نبوده است، در حالی که این امکان در آخرالزمان فراهم است و پیام یک پیامبر به راحتی و استواری در اختیار همه انسانها قرار می‌گیرد. و وقتی همه پیام آسمانی را در دسترس داشته باشند، آن هم با شرایط پیش گفته، دیگر نیازی به تجدید دین نیست.
- ۳- انسانهای پیشین به حدی از تجربه و عقلانیت نرسیده بودند که خود بتوانند بدون پیامبران و تعالیم پی‌درپی آسمانی به حیات جمعی خود ادامه دهند و از دین ابلاغ شده به آنان حفاظت نموده و خواست‌های دینی را از آن استفاده کنند؛ در حالی که در دوران آخرالزمان بشر به حدی می‌رسد که با همان آخرین پیام آسمانی می‌تواند حیات جمعی را به راحتی سامان بدهد و نیازهای معنوی خود را از دین تأمین کند.
- ۴- شرایع و کتابهای آسمانی در دورانهای پیش، به دلیل عدم وجود امکانات لازم، دستخوش تحریف و تغییر می‌شد؛ در حالی که برای آخرین کتاب و دین آسمانی این خطر منتفی است و تمهیداتی برای بقای آن پیش‌بینی شده است.
- ۵- مسائل مورد نیاز انسانها در متن آخرین دین نهاده شده و صاحبان صلاحیت لازم آنها را استخراج می‌کنند و در اختیار دیگران قرار می‌دهند.
- ۶- آخرین دین، دین کامل است. ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...﴾^(۱) «امروز برای شما دینتان را کامل کردم و بر شما نعمتم را تمام نمودم و راضی شدم برای شما اسلام [تسلیم] را به عنوان دین...» و چیزی که به کمال رسید نیاز به تجدید نظر در آن نیست. کلیات مورد نیاز در آن آمده است و ذکر جزئیات هم نه تنها ضرورتی ندارد، بلکه طرح همه ریزه‌کاریها موجب محدودیت و

۱-سوره مائده (۵)، آیه ۳.

انسداد باب معرفت می‌شود؛ و این خواست شارع نیست. و ادار شدن به تحصیل معرفت دین، موجب کسب ایمان و یا افزایش آن می‌شود. و اگر چنین نباشد غبار کهنگی و زوال بر چهره دین خواهد نشست و ممکن است به تدریج از ذهنها و دلها رخت بریندد.

۷- آخرین کتاب آسمانی و اوصیای پیامبر ﷺ و دانشمندانی دین شناس نقش خود را در طول زمان ایفا می‌کنند و آن‌گونه که لازم است ذهن‌ها را آماده می‌سازند و از همین طریق مسائل لازم برای نسل‌های بعد منتقل می‌شود. ادیان آسمانی گذشته مانند درجات کلاسهای دانشگاهی است، و دین اسلام همچون آخرین کلاس است که در آن شاگرد به حدی از درک و فهم و دانش و اجتهاد می‌رسد که دیگر به استاد و راهنمای جدید نیاز ندارد و خود به تفکر و تحقیق می‌پردازد.

دین و تحولات

ادیان گذشته برحسب تحصیل تجربه جدید از سوی بشر و تغییر شرایط و مقتضیات تغییر می‌یافته‌اند و دین جدیدی از جانب خداوند تشریح می‌شده است. یعنی تقریباً در آن بخش‌هایی که تحول لازم بوده، همپای تحولات عصری، در پاره‌ای امور، شریعت سابق نسخ می‌شده و شریعت جدید جای آن را می‌گرفته است. این جابجایی ادامه یافته تا این که عصر ختم نبوت فرارسیده است. در دوران تشریح آخرین شریعت آسمانی (اسلام) نیز کم و بیش بر حسب شرایط و آماده‌سازی مردم، برخی از احکام به تدریج تشریح شده و برخی دیگر پس از مدتی نسخ گردیده است. خداوند خود، از این واقعیت چنین خبر داده است: ﴿مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا...﴾^(۱) «هر چه را که نسخ کنیم از آیه‌ای و یا آن را از یادها ببریم، بهتر از آن و یا مثل آن را می‌آوریم...»

۱-سوره بقره (۲)، آیه ۱۰۶.

وقتی که تشریح همه ابعاد آخرین دین به پایان رسید ختم نبوت اعلام شد، و آنچه تشریح شد دیگر اصول و کلیات آن تغییر یافتنی نیست؛ و تا وقوع قیامت دین اسلام ثابت است و باقی خواهد ماند.

تحولات فزاینده و رو به رشدی از سوی انسانها در حال انجام است. انسانها توانسته‌اند به صورت حیرت‌انگیزی طبیعت را تسخیر کنند و در خدمت خود درآورند. تغییراتی در انسانها، حیوانات، موجودات گیاهی و طبیعی برای استفاده هرچه بهتر و بیشتر صورت می‌گیرد. برخی از این تغییر و تحولات با دستورهای دین سازگار نیست، به نحوی که گاهی باید از یکی به نفع دیگری چشم‌پوشی کرد. تغییر جنسیت، اصلاح نژاد، تلقیح مصنوعی، کنترل جمعیت با تغییراتی در بدن و پیوند اعضا، نمونه‌هایی از این تغییرها می‌باشند. حال سؤال این است که اصولاً دین با چنین تحولاتی موافق است یا خیر؟ اگر آری، ناسازگاریها چگونه قابل حل‌اند؟ به عبارتی آخرین دین چگونه می‌تواند خود را همپای تحولات فزاینده تطبیق کند؟

تحولاتی که از سوی انسانها پدید می‌آید هم می‌تواند منفی باشد و هم مثبت. تحولات منفی را دین نه همراهی می‌کند و نه باید انتظار همراهی از آن داشت. مراد از تحولات منفی آن دسته تغییراتی است که مصالح انسانها در آنها رعایت نشده است، اگرچه به ظاهر از نوع تحولات مثبت باشد. چه این که هر چه رخ می‌دهد و جدید است مساوی با خیر و رشد نیست. اما تحولاتی که در راستای کمک به زندگی انسانهاست و با اصول انسانی، عقل و تجربه بشری سازگار است، دین نظر منفی به آنها ندارد و کیفیت سازگاری آن را با تحولات می‌توان چنین تشریح کرد:

انسانها جنبه‌های ثابتی دارند که تحولات هیچ تأثیری در آنها ندارد. در این بخش، دین نیز ثابت است و همان خواسته‌های ثابت را پاسخگو است. دین حاوی امور اعتقادی، اخلاقی و عملی است. امور اعتقادی و اخلاقی مربوط به همان جنبه‌های ثابت است و تغییر در آنها منطقی نیست. آری ممکن است برخی دستاوردهای علمی درباره جهان و یا تفسیر علمی جهان، نگرش برخی انسانها را درباره عالم و رابطه آن با

مبدأ هستی دگرگون کند. تأثیر خدا و نیروهای غیر مادی را کم‌رنگ و گاه بی‌رنگ جلوه دهد؛ با این همه، اعتقادات، به تکوین و هستی عالم و ارتباط انسانها با آن واقعیت‌ها مربوط است. پیشرفت‌ها و تحولات هرچه باشند واقعیت عالم را دگرگون نمی‌سازند. ممکن است امور جزئی را تغییر دهند اما ساخت کلی عالم را بر هم نمی‌زنند؛ علیت را بی‌نقش نمی‌کنند، نمی‌توانند آغاز و پایان جهان را نادیده بگیرند، نمی‌توانند قوانین حاکم بر عالم هستی را از بین ببرند و یا متحول سازند. ثبات و واقعیت عالم، موضوع اعتقادات است. اعتقادات مبتنی بر واقعیت هستی است و این‌که انسانها باید بر اساس آنچه هست باور و ایمان داشته باشند، آن واقعیت ثابت، اعتقادات ثابت و غیرمتحول را در پی دارد. از این روست که در ادیان پیشین هم هرچه تغییر کرده، این بخش ثابت و خدشه‌ناپذیر مانده است.

توصیه‌ها و رهنمودهای اخلاقی نیز رابطه‌ای مستحکم با اصول و منش انسانی دارند. بسیاری از توصیه‌های اخلاقی در دین از باب ارشاد به حکم عقل و یا فطرت بشری است. انسانها بدون دستور دینی هم به این بخش از امور اخلاقی توجه دارند. بنابراین این قبیل رهنمودها ریشه در خود انسانها دارد و همانند مورد قبل ثابت و از نیازهای اساسی بشر است. بشر هرچه در زمینه‌های اجتماعی، علمی، صنعتی و عقلانی رشد کند، نمی‌تواند آنها را نادیده بگیرد. آنها در هر حال اموری انسانی‌اند، بشر در حال رشد باشد و یا عقب مانده.

مهمترین بخشی که بحث تحولات درباره آنها امکان طرح دارد، دستورالعمل‌هایی است که درصدد تنظیم روابط اجتماعی، بهره‌برداری از طبیعت و مقررات فردی و جمعی است.

بخشی از این دستورات به کیفیت عبادت و بندگی خدا مربوط است. این دستورها نیز کمتر دستخوش دگرگونی می‌شوند؛ چرا که این مقررات هرچه هم ابتدایی باشد، کشف درستی و یا نادرستی آنها برای انسانها امکان‌پذیر نیست. تحولات رو به رشد نمی‌تواند ملاک صحت و یا نادرستی آنها را ارائه نماید. مثلاً این‌که بندگان در برابر

خداوند به صورت پاک به عبادت بایستند و طهارت با چه چیزی حاصل می‌شود و حقیقتش چیست، عبادت را چگونه انجام دهند و با حضور در پیشگاه خداوند چه حالتی داشته باشند، چیزهایی نیستند که بتوان با تجربه درباره‌ی درستی و یا نادرستی آنها نظر داد. جز این که دین، صحت و یا عدم صحت آنها را بیان کند. این دسته هم مصالحی ثابت دارند و ثابت باقی خواهند ماند.

اما آن بخش که در صدد تنظیم روابط اجتماعی است، ممکن است در مواردی با تحولات ناسازگار باشد. بخش‌های عمده‌ای تابع اصول تغییرناپذیر انسانی مثل عدالت، تعاون، حقوق انسانها، حسن معاشرت و امثال اینهاست. و در صورت ناسازگاری با اصول یاد شده از اعتبار ساقط می‌شوند. خدای متعال در قرآن کریم فرموده است: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾^(۱) «همانا ما رسولان خود را همراه با دلایل آشکار فرستادیم و همراه آنان کتاب و ترازو فرود آوردیم تا مردمان به دادگری برخیزند.»

در مصاف تحولات با مقررات دین همواره باید به این مهم توجه داشت که اهداف کلی دین نادیده گرفته نشود. به گونه‌ای عمل و یا موضع‌گیری نشود که منجر به لغویت حکم دینی بشود. زیرا احکام و مقررات قطعی دین تابع مصالح است و آن مصالح تابع شرایط و اقتضائات واقعی است.

در کتاب فقه الرضا^(ع) آمده است: «خداوند هیچ خوردنی و آشامیدنی را مباح و روا ندانسته مگر این که در آن سود و مصلحت باشد، و چیزی را حرام نکرده است مگر به جهت ضرر و تباهی و فساد.»^(۲) با این همه در خود مقررات دینی اهرمهای مناسب جهت تطبیق با شرایط و مقتضیات در جاهای لازم نهاده شده است.

۱-سوره حدید (۵۷)، آیه ۲۵.

۲-نوری، میرزاحسین، مستدرک الوسائل، باب ۱ از ابواب اطعمه محرمة، ج ۱۶، ص ۶۵، حدیث ۵.
لازم به ذکر است مضمون این کلام در نقل روایتی به مناسبت حرمت خمر از امام باقر^(ع) رسیده است. ر.ک: صدوق، علل الشرایع، باب ۲۳۷، ج ۲، ص ۱۹۶، حدیث ۱.

در قرآن مجید آیاتی وجود دارد که دلالت می‌کند بر این‌که برخی دستورالعمل‌ها به رغم همهٔ قداستی که دارند انعطاف‌پذیر بوده و در شرایط خاصی قابل تغییرند و یا تعطیل بردارند. مثل برداشته شدن حرمت مردار و گوشت خوک و... و یا برداشته شدن کیفر آنها در حال اضطرار^(۱) و همین‌طور در مسائل روزه،^(۲) طهارت،^(۳) مسائل خانوادگی مانند تعدد زوجات،^(۴) حرمت ماههای حرام^(۵) و حج.^(۶) در این موارد و امثال آنها تکلیف مکلفان در صورت طاقت فرسا بودن دگرگون می‌شود. اینها، گویای این حقیقت‌اند که آن دسته از احکام و دستورها که تابع مقتضیات و شرایطند، وجودشان دائر مدار آنهاست و با انتفای آنها منتفی خواهند بود.

احکامی وجود دارد که بر اساس بنای عقلا بنیاد گذاشته شده و به امضای شرع رسیده است. چنین تأییدی از سوی شارع نشان می‌دهد که بخشی از ره‌آورد های بشری در تنظیم روابط اجتماعی پذیرفته شده است؛ بنابراین در صورتی که نصی وجود نداشته باشد، با تصمیم خود انسانها اعتبار دارد و نیازی به حکم شارع وجود ندارد. دایرهٔ مباحات به قدری وسیع است که انسانها کمتر با مشکل مواجه می‌شوند.

با این همه، باز بودن راه اجتهاد در احکام دینی خود بسی راه‌گشاست؛ و فقیه جامع‌الشرایط با تکیه بر اصول و مبانی، در تطبیق احکام بر موضوعات و یا تغییر موضوعات و کاربرد آنها اجتهاد خواهد کرد. اجتهادی که از سوی خود دین مورد تأیید واقع شده و راه را برای سازگار کردن دین با تحولات هر عصری هموار ساخته است. امام صادق علیه السلام فرموده است: «أَتَمَّا عَلَيْنَا أَنْ نُلْقِيَ إِلَيْكُمُ الْاَصُولَ وَ عَلِيكُمُ ان تَفَرَّعُوا»^(۷) «بر ماست که اصول را برای شما بیان کنیم و بر شماست که فروعات را

۱-سوره بقره (۲)، آیه ۱۷۳. ۲-سوره بقره (۲)، آیه ۱۸۵.

۳-سوره نساء (۴)، آیه ۴۳. ۴-سوره نساء (۴)، آیه ۳.

۵-سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۴. ۶-سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۶.

۷- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۱۶ از ابواب صفات قاضی، ج ۲۷، ص ۶۱-۶۲، حدیث ۵۱.

استنباط نمایند.» و از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمود: «علینا التفاء الاصول و علیکم التفریع»^(۱) «بر ماست القای اصول و بر شماست استنباط فروع.»

به طور کلی در همه احکام عملی اسلام می توان گفت: یا مجتهد و اسلام شناس آگاه به زمان، ملاک قطعی حکم شرعی را به دست می آورد، و یا آن را کشف نمی کند؛ در صورتی که ملاک قطعی حکم را به دست آورد، آن ملاک یا ثابت و غیر قابل تغییر است و یا در اثر تحولات و شرایط گوناگون قابل تحول و دگرگونی می باشد. در صورت اخیر، اسلام شناس بصیر نسبت به متغیر بودن آن حکم و تطبیق آن با تحولات زمانه نظر خواهد داد. و بسیاری از احکام سیاسی و اجتماعی اسلام از این قبیل اند.

اسلام

«اسلام»، از ریشه «سلم» و به معنای تسلیم بودن است. و این نامی است که خداوند در قرآن کریم برای دین خود برگزیده است: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^(۲) «دین خداپسند همانا اسلام است.» و در آیه دیگری کامل و جامع بودن آن را تصریح کرده است: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^(۳) «امروز برای شما کامل کردم دینتان را و تمام نمودم بر شما نعمتم را و قرار دادم برایتان اسلام را به عنوان دین.» و پیامبر این دین حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله می باشد، که حدود ششصد سال پس از میلاد حضرت مسیح علیه السلام در مکه مکرمه از سوی خداوند برگزیده شد تا دین خدا را به صورت کامل به مردم عرضه کند و نقطه پایانی باشد بر تجدید نبوتها و شرایع آسمانی.

دین اسلام ادامه شرایع آسمانی پیشین و کامل کننده آنهاست. اسلام دین معنویت و دنیاست. در این دین رهبانیت منع شده و در عین حال زهد امری ستوده است. اسلام در عین سفارش به استفاده صحیح از نعمت های الهی، دنیاگرایی افراطی را منع

۱- همان، ص ۶۲، حدیث ۵۲.

۲- سورة آل عمران (۳)، آیه ۱۹.

۳- سورة مائده (۵)، آیه ۳.

کرده است. ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ...﴾^(۱) «بگو چه کسی زینت‌های خدا را که برای بندگانش ایجاد نموده و روزی‌های پاک را حرام کرده است؟»

اسلام از سه بخش «اعتقادات»، «اخلاقیات» و «فقه» تشکیل شده است. منشأ این تقسیم‌بندی را به مراحل وجود انسان تشبیه کرده‌اند. مرحله‌عالی انسان، عقل و فکر است؛ که جهان‌بینی و اعتقادات مربوط به آن است. مرحله‌دوم مرحله‌متوسط می‌باشد که غرایز و عواطف و احساسات است و باید کنترل گردد، و اخلاقیات چنین نقشی را بر عهده دارد. مرحله‌سوم وجود نازل انسان است که اعضا و جوارح را تشکیل می‌دهد و وظایفشان در فقه بحث می‌شود.

و بر این اساس کتاب حاضر - به نام «اسلام دین فطرت» - به سه بخش تقسیم شده است: اعتقادات، اخلاق، تکالیف و مسؤولیتها.

شیعه

مسلمانان به فرقه‌های مختلفی مانند زیدی، حنبلی، شافعی، مالکی، حنفی، شیعه اثنی عشری، اسماعیلی و فرقه‌دیگر تقسیم شده‌اند؛ اما اعتقاد به اصول اساسی اسلام مانند توحید، نبوت، معاد و کتاب خدا در میان همه آنها مشترک و مورد توافق است و نسبت به امام علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام نیز احترام قائل هستند. مذاهب چهارگانه اهل سنت و مذهب شیعه، پنج مذهب و فرقه اصلی و مهم اسلامی هستند. تفاوت عمده آنها در این است که شیعه برای امام علی علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام و یازده امام و پیشوای دیگر قائل به عصمت است.

بنابراین «شیعه» در اصطلاح به پیروان امام علی بن ابی طالب علیه السلام، حضرت فاطمه علیها السلام و امامان معصوم علیهم السلام اطلاق می‌شود؛ کسانی که معتقدند امر خلافت و امامت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بلافاصله از آن امام علی علیه السلام است. این عقیده بنا بر نص

۱-سوره اعراف (۷)، آیه ۳۲.

متواتری است که در آن آمده است: «حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در روز هجدهم ذیحجه به سال دهم هجری در غدیر خم از ناحیه خدا توسط پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به منصب ولایت و امامت پس از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برگزیده شد.»

اصطلاح «شیعه» در زمان خود رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و از سوی آن حضرت درباره پیروان امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به کار رفته است. جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده که روزی در نزد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودم، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از دور نمایان شد، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: قسم به کسی که جانم در دست اوست این شخص و شیعیانش در قیامت رستگار خواهند بود. ^(۱) ابن عباس گفته است: «وقتی که آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ ^(۲) نازل شد، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: مراد از آن، تو و شیعیان تو است.» ^(۳) شیخ مفید نقل کرده است که امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ از قول ام سلمه آورده است: از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که می فرمود: «بی گمان علی و شیعیان او رستگارند.» ^(۴) بدون شک مفهوم این روایات چنین نیست که هر کس در اعتقاد شیعه بود، به صرف شیعه بودن عقیدتی رستگار است و گناهان او مطلقاً نادیده گرفته می شود؛ و هر کس در اعتقاد شیعه نبود - هر چند جحد و عنادی نداشته باشد - نجات نمی یابد.

این واژه در عصر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به قدری رایج بود که جمعی از صحابه آن حضرت مانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار یاسر (رضوان الله علیهم) به عنوان شیعه شهرت داشتند. ^(۵)

۱- سیوطی، الدرالمثور، ج ۸، ص ۵۳۸، ذیل آیه آخر سوره بینه.

۲- سوره بینه (۹۸) آیه ۷: «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، اینان بهترین آفریدگانند».

۳- بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۳۵۱، حدیث ۱۳؛ ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۳، ص ۶۸.

۴- مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۴۲-۴۳؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۷، حدیث ۱؛ ص ۹، حدیث ۵؛ ص ۲۲، حدیث ۳۹.

۵- سعد بن عبدالله اشعری قمی، المقالات والفرق، ص ۱۵، رقم ۵۰.

بخش اوّل:

اعتقادات

عقیده چیست؟

«عقیده» به معنای تعلق فکر و اندیشه انسان به چیزی و در ذهن و قلب جای دادن آن است. واژه «اعتقاد» در جایی به کار می رود که شخص به باوری که نسبت به چیزی پیدا کرده احساس وابستگی کند. به همین جهت عقیده نوعی باور است؛ باوری که شخص به آن تعلق خاطر دارد. اگر انسان به درجه‌ای از آگاهی برسد که بتواند درباره چیزی با قاطعیت نظر بدهد، گفته می شود که به آن اعتقاد دارد. اعم از این که حق باشد یا باطل، راست باشد یا دروغ، و واقعی باشد و یا موهوم. عقیده، حاصل نوعی آگاهی است که ممکن است مبتنی بر خیال و گمان و یا اکتسابی باشد. در چنین حالت، شخص به درجه‌ای از اطمینان می رسد که باورش را اظهار می کند، از آن دفاع می نماید و برای آن سرسختی نشان می دهد و حاضر نیست از آن دست بردارد.

عقیده محصول قهری فکر و اندیشه است که انسان، تنها می تواند در جهت گیری آن نقش داشته باشد و نه اصل آن؛ و بنابراین غالب انسانها از نوعی عقیده برخوردارند. انسان به گونه‌ای آفریده شده است که نمی تواند عاری از هر گونه عقیده باشد. عقیده تکیه گاه فکر و رفتار آدمی است. گویا داشتن عقیده، جزئی از ساختمان وجود انسان است. کسی که نتواند برای خود عقیده‌ای ثابت انتخاب کند، همواره رفتاری متزلزل و خارج از اعتدال دارد و سردرگم و متحیر است.

داشتن عقیده به قدری گریزناپذیر است که اصل آن نیازی به تبلیغ و توصیه و آموزش ندارد. اکثر مردم نسبت به امور جهان و آنچه در آن می گذرد اعتقاداتی دارند. هر کس بسته به شرایط فکری و محیط تربیتی خود، عقیده‌ای را انتخاب و با آن زندگی می کند. آنچه در این میان مهم و اساسی است درستی و حق بودن عقیده است. هرچه

به عنوان عقیده انتخاب می‌شود لزوماً به معنای حق بودن آن نیست. بیشترین و بزرگترین تلاش انبیای الهی و فلسفه بعثت آنان این بود که عقاید حق را به مردم گوشزد کنند و با عقاید باطل مبارزه نمایند و به آنچه لازم است مردم به آن عقیده داشته باشند آشنا سازند. مردم نوعاً اعتقاداتشان را به صورت موروثی در خانواده می‌آموزند و یا در محیط یاد می‌گیرند و همین‌ها سرمایه‌اولی اعتقادات را تشکیل می‌دهد و تقویت آنها موجب مذهبی شدن شخص می‌شود. چنین اعتقاداتی چه بسا با خرافات و موهومات آمیخته باشد و یا به قدری سست و بی‌پایه باشد که با کوچکترین شبهه از دست برود. صرف رواج چیزی در میان مردم هم دلیل حق بودن آن نیست. حتی ممکن است در میان مؤمنان و دینداران نیز عقاید و رفتار نادرست و باطل راه پیدا کند و یا رواج داشته باشد. از این رو لازم است که اعتقادات خود را درست یاد بگیریم و محکم کنیم.

عقیده حق

عقیده حق آن است که بر اساس عقل سالم و مورد تأیید وحی و انبیای الهی و یا برگرفته از آنها باشد. ملاک حق بودن عقیده دینی، مطابقت آن با وحی و فطرت و سازگاری با موازین عقلانی است. اگر اعتقادات دینی با موازین عقلی منطبق بود و توانست - در طول زمانهای طولانی - پاسخ نیازهای دینی مردم را بدهد حق است. صرف نام‌گذاری مجموعه دستورها و توصیه‌هایی به نام دین، و یا ادعای کسی که اظهار می‌کند از جانب خداوند دین آورده است، برای حقانیت آن کافی نیست. چنان‌که ممکن است شیادانی از جهل مردم استفاده کنند و برای مردم دین‌سازی نمایند؛ و چه بسا برای مدتی هم طرفدارانی پیدا کنند. حقانیت دین باید با دلایل قطعی اثبات شود و مهر الهی بر آن بخورد. آری! ممکن است در میان دستورهایی دینی، به احکام و تکالیفی برخورد کنیم که توجیه عقلانی برای آنها نمی‌یابیم و به صورت دقیق قابل فهم نیستند؛ در این موارد در صورتی که دلایل محکمی وجود

داشته باشد که آن دستورها و احکام، جزئی از دین و بر اساس اصول مسلم آن دین، که با دلیل قطعی عقلی ثابت شده است می‌باشند، آنها هم بی‌شک جزئی از آن دین هستند و باید به آنها ایمان آورد؛ چرا که خداوند دستورهایی را به بشر داده است تا آنان با عمل به آنها اظهار بندگی کنند، و برخی از آنها برای امتحان و بندگی رازهای پوشیده‌ای دارند. وقتی ثابت شد که خداوند به امری دستور داده است، باید آن را پذیرفت.

به هر حال بر هر مسلمانی و بلکه هر انسانی لازم است - هرچند به اختصار - با اعتقادات حق و نیز عقاید باطل آشنا شود و عقیده حق را انتخاب کند، آن را تقویت نماید و سرانجام با آن به درگاه خداوند حضور یابد؛ و از عقاید باطل پرهیز کند.

ایمان

«ایمان» از ریشه «امن» به معنای تصدیق و اطمینان است.^(۱) ایمان شیفتگی قلب و حاصل نوعی معرفت آمیخته با حُب و علاقه است، که امنیت و آرامش دل را در پی دارد. البته صرف علاقه‌مندی به چیزی و یا آگاهی از چیزی ایمان نیست. از خیلی چیزها آگاهی داریم. کشورها، شهرها و انسانهایی را می‌شناسیم، اما نمی‌گوییم به آنها ایمان داریم. خیلی چیزها را دوست داریم، مانند خوراک، پوشاک و... اما نمی‌گوییم به آنها ایمان داریم. ایمان عبارت از دلبستگی همراه با نوعی آگاهی است که گاه به اموری محسوس و گاه به غیر محسوس تعلق می‌گیرد. مثل ایمان به خدا، به غیب و یا به مکانی که تأثیر معنوی دارد.

ایمان در انسان اطمینان ایجاد می‌کند و او را از حالت شک و تردید بیرون می‌برد و به امنیت فکری و یقین می‌رساند. امام علی علیه السلام ایمان را مَأْمَن برای کسی که وارد آن شود معرفی کرده است: «مَنْ آمَنَ آمِنًا»^(۲) در واقع مؤمن با ایمانش، از دودلی نجات پیدا کرده و به میدان امنی رسیده است. ایمان، با امنیت هم‌ریشه است. حضرت

۱- فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، ج ۱، ص ۱۰۸.

۲- خوانساری، جمال‌الدین، شرح غررالحکم، ج ۵، ص ۲۳۱۴، حدیث ۷۶۳۹.

ابراهیم علیه السلام در احتجاج با قومش همین نکته را با آنان در میان گذاشت: «آیا با من درباره خداوند احتجاج می کنید در حالی که خدا مرا هدایت کرده است، و من از آنچه که شریک او می انگارید نمی ترسم...، چگونه از آنچه شما شریک قرار داده اید بترسم و شما از شریک گرفتنتان برای خدا واهمه نکنید؛ در حالی که خداوند هیچ دلیلی برای شما نازل نکرده است. اگر شما مردم دانایی هستید، کدامیک از این دو گروه به امنیت سزاوارتر است؟. آنان که ایمان آوردند و ایمانشان را با شرک نیامیختند، امنیت از آن آنهاست و آنان هدایت پذیرفته اند.»^(۱)

انسان مؤمن چنان تحت تأثیر ایمانش قرار می گیرد که کمتر حادثه ای در او اثر می گذارد. او مانند کوهی استوار می شود که تندبادهای حوادث نمی توانند او را بلغزانند. ترس از کف دادن جان و مال و فرزند و جاه و موقعیت، برای او بی معناست. و چنین رخدادهای تلخی هرگز او را نمی لغزند و در برابر آنها، تسلیم بودن خود را در برابر خداوند اعلام می کند. ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِيرٍ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ﴾^(۲) «و ما شما را به چیز اندکی از ترس و گرسنگی و کاهش مال و ضرر جانی و محصولات می آزمایشیم؛ و بشارت بده صبر پیشگان را، کسانی که هرگاه مصیبتی به آنها رسید گفتند: ما برای خداییم و به سوی او مراجعت کننده ایم.»

در روایت «حقیقت ایمان» به تسلیم محض بودن در برابر خدای عالم تعبیر شده است.^(۳) این معنا را لغت شناس معروف، ابن منظور نیز در کتابش آورده است. وی می گوید: ایمان، اظهار خشوع در برابر خدا، قبول شریعت و آنچه پیامبر خدا آورده، و تصدیق است.^(۴) بی شک چنین روحیه ای جز از طریق ارتباط صمیمانه با خداوند پدید نمی آید. کسی که با تمام وجود دل در گرو خداوند داشته باشد، به خود شک راه نمی دهد؛ بلکه ایمانش را تبدیل به اطمینان می کند و همواره با آسودگی خاطر زندگی

۱-سوره انعام (۶)، آیات ۸۰-۸۲.
 ۲-سوره بقره (۲)، آیات ۱۵۵ و ۱۵۶.
 ۳-کلینی، کافی، ج ۲، ص ۵۲-۵۳، حدیث ۱.
 ۴-ابن منظور، لسان العرب، ج ۱، ص ۱۱۴.

می‌کند. ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَزْتَابُوا﴾^(۱). «مؤمنان کسانی هستند که به خدا و رسول خدا ایمان آوردند و هیچ شک و تردید به خود راه ندادند.» در مقابل، فقدان ایمان همواره در تردید و دودلی به سر می‌برند. ﴿إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَازْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ﴾^(۲) «تنها کسانی از تو عذر و اجازه می‌خواهند که به خدا و روز جزا ایمان ندارند و دل‌هایشان را شک فراگرفته و در شک خویش سرگردانند.»

درجات ایمان

ایمان - بسته به درایت و دل‌بستگی اهل ایمان - دارای مراتب است. از اقرار زبانی شروع می‌شود و به عالی‌ترین مرحله ممکن می‌رسد. از امام علی علیه السلام سؤال شد که ایمان چیست؟ فرمود: ایمان شناخت قلبی، اقرار زبانی و عمل با اعضا و جوارح است.^(۳) هرچه انسان به امور غیر الهی و غیر معنوی بیشتر تعلق خاطر پیدا کند، ایمانش رو به ضعف می‌رود. خداوند برای انسان دو و یا چند قلب قرار نداده است تا همزمان به چند چیز غیر قابل جمع دل‌بستگی داشته باشد. ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ﴾^(۴) یک قلب به اندازه تعلقش به خدا مؤمن است و به میزان علاقه‌مندی‌اش به اشیای گوناگون درجه ایمانش سنجیده می‌شود. اگر به دنیا و آخرت و خدا و امکانات دنیایی به یک اندازه تعلق داشته باشد، ایمان او هم به همان اندازه ارزش دارد. البته در اموری که سازگارند و از یک سنخ هستند و یکی مزاحم دیگری نیست، ایمان به همه آنها تعلق می‌گیرد. مثل ایمان به خدا، کتابهای آسمانی، پیامبران، معاد و... و در همین‌ها هم بسته به درجه معرفت و علاقه‌مندی شخص، ایمان متفاوت است.

۱-سوره حجرات (۴۹)، آیه ۱۵. ۲-سوره توبه (۹)، آیه ۴۵.

۳-سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۲۲۷، ص ۵۰۸.

۴-سوره احزاب (۳۳)، آیه ۴.

به هر حال ایمان درجاتی دارد. می توان آن را تقویت کرد و به درجه بالاتری رساند و یا به عکس، با بی اعتنایی آن را به تدریج ضعیف و ضعیف تر کرد. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که: «وقتی شخص مرتکب گناهی می شود در قلب او نقطه سیاهی پدیدار می شود، پس اگر توبه نمود آن نقطه محو می گردد.»^(۱)

در روایتی از امام صادق علیه السلام رسیده است که: «خداوند ایمان را بر هفت سهم قرار داد و آنها را میان مردم تقسیم کرد. هر کسی هر هفت سهم را داشته باشد کامل است.»^(۲) و در گفتار دیگری آن حضرت فرموده است: «ایمان ده درجه دارد و به منزله نردبان است. بالا می رود پله ای پس از پله ای. کسی که در پله بالاتر قرار دارد حق ندارد به آن کسی که در پله اول است بگوید: تو چیزی نیستی.»^(۳) از همین نکته مهم در این روایت و نیز برخی آیات و روایات دیگر به دست می آید که نمی توان با انسانها براساس نوع و میزان ایمانشان رفتار کرد و حقوق اجتماعی آنها را تابع عقیده و ایمانشان قرار داد و گفت هر کس به اندازه ایمانش حقوقی دارد. حقوق انسانها مستقل از عقیده و ایمان آنهاست. این نکته قبلاً نیز با تفصیل و توضیح بیشتری بیان شده است.^(۴)

عبدالرحیم قصیر می گوید: به وسیله عبدالملک بن اعین نامه ای خدمت امام صادق علیه السلام نوشتم و از آن حضرت درباره ایمان سؤال کردم. آن حضرت در جواب نوشت: «ایمان اقرار زبانی، تعلق قلبی و عمل با جوارح است.»^(۵)

در این روایت و روایت های دیگر، اقرار زبانی جزئی از ایمان به حساب آمده است؛ باید توجه داشت که اقرار صرف، در واقع سرآغاز ایمان است و مادامی که ایمان به قلب راه پیدا نکند ایمان نیست. در قرآن کریم خداوند اقرار زبانی اعراب را

۱- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۷۱، حدیث ۱۳. ۲- همان، ص ۴۲، حدیث ۱.

۳- همان، ص ۴۴ و ۴۵، حدیث ۲.

۴- از جمله، ر.ک: رساله حقوق، ص ۱۵ و ۳۲-۳۹؛ جزوه درس خارج مکاسب محرّمه، ذیل عنوان «سب المؤمن»، تکمیل: «حرمة سب الانسان بما هو انسان»، ص ۷-۵؛ دیدگاهها، ج ۱، ص ۱۰۹، ۱۴۴، ۱۴۵.

۵- همان، ص ۲۷، حدیث ۱. ۴۶۱، ۴۶۲ و ۵۷۶.

نقل کرده و فرموده که آنچه آنان بر زبان جاری کرده‌اند ایمان نیست؛ بلکه اسلام است. ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾ (۱)

در آیه دیگری نیز این حقیقت تأیید شده که صرف اقرار، ایمان نیست. ﴿وَ مِنْ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾ (۲) به عبارتی اقرار زبانی نشانه چیزی است که در درون وجود دارد و مادامی که با قلب منطبق نباشد خلاف واقعیتی بیش نیست.

از طرف دیگر عمل به تکالیف هم جزئی از ایمان به حساب آمده است که باید گفت: عمل نیز همانند اقرار، اثر و مقتضای ایمان است و نه خود آن. در واقع اگر مدعی ایمان بر اساس ایمانش عملی انجام ندهد، نشانه ایمان در او نیست. عمل، شاهد درستی ادعاست. اگر عمل همراه ایمان نباشد، از غیر واقعی بودن ایمان حکایت دارد. آنچه بر مؤمن لازم است، ایمان همراه عمل است. راه سعادت و خوشبختی در این دو، با هم معرفی شده است. کنار هم ذکر شدن این دو در قرآن کریم گواه است که ایمان غیر از عمل است و مؤمن آن کسی است که دلبستگی و علاقه‌ای خاص داشته باشد و در عمل آن را نشان بدهد. ﴿وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ﴾ (۳) «و هر کس از مرد و زن در حالی که مؤمن باشد کارهای نیک انجام دهد، به بهشت درآید.» میان ایمان و عمل صالح رابطه متقابل وجود دارد. هرچه ایمان قویتر باشد عمل صالح بیشتر می‌شود، و هرچه عمل بیشتر گردد ایمان تقویت می‌شود. عمل ثمره ایمان، و ایمان اساس و ریشه عمل صالح است و قوام عمل صالح هم به ایمان است.

کسب رتبه عالی ایمان در گرو تلاش و مجاهدت است. کسانی می‌توانند ایمانشان

۱-سوره حجرات (۴۹)، آیه ۱۴.

۲-سوره بقره (۲)، آیه ۸.

۳-سوره نساء (۴)، آیه ۱۲۴.

را قویتر کنند که همواره سر تسلیم در پیشگاه خداوند فرود آورند و به قلبشان که به تعبیر امام صادق علیه السلام حرم الهی است جز او را راه ندهند.^(۱)

مجاهدت مؤمنان به آنان مقام و منزلتی رفیع می‌بخشد و آنان را در زمره اولیای الهی قرار می‌دهد و محبوب خداوند می‌کند.

به آنچه باید ایمان داشت

مؤمن کسی است که به خدا و معاد و نبوت و ضروریات دین ایمان داشته باشد. ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ... وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾.^(۲) روی گردانی آگاهانه از آنها و قبول نکردنشان، کفر و گمراهی است. ﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾.^(۳) مؤمن باید خدا و صفات جمال و جلال او را تصدیق کند و به ربوبیت خدا، وحدانیت او و این که خداوند خالق، مدبّر و در یک کلام همه کاره عالم است معتقد باشد و او را از هر گونه شرک و نقص و عیب مبرا بداند.

تصدیق نبوت و پذیرفتن همه انبیای فرستاده شده از سوی خداوند نیز جزئی از ایمان است. اصل نبوت، شخص نبی، وحی، کتاب آسمانی و ملائکه، چیزهایی هستند که ایمان به آنها لازم است. در این میان ایمان به آخرین فرستاده خداوند، حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم و کتاب آسمانی اش و هرچه به عنوان ضروریات دین ابلاغ فرموده است و اوصیای آن حضرت، از تکالیف قطعی و دستور مسلم الهی است و تن ندادن به آنها انسان را از زمره مؤمنان خارج می‌کند.

ایمان به برزخ، معاد، بهشت، جهنم، صراط، شفاعت، عذاب و پاداش نیز از اصول دین به حساب می‌آید و تحقق ایمان کامل به تصدیق قلبی آنهاست.

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۵، حدیث ۲۶.

۲- سوره بقره (۲)، آیه ۲۸۵. ۳- سوره نساء (۴)، آیه ۱۳۶.

البته اصول اساسی «ایمان» خدا، نبوت و معاد است و بقیه تابعی از آنها هستند؛ تابعی که قطعاً جزء غیر قابل انکار متعلق ایمانند. و در یک کلام می‌توان گفت: آنچه باید به آن ایمان داشت خداوند است که همه چیز در گرو خواست و مشیت اوست. انبیا، وحی، کتاب آسمانی و ملائکه فرستادگان اویند و معاد نیز بازگشت به اوست و دین دستورات لازم الاجرای او.

ضرورت ایمان

ایمان و عقیده در درجه نخست همانند غذا از نیازهای اساسی انسان است؛ در عین حال تکلیفی است بر عهده انسانها. همان‌گونه که انسان به غذا نیاز دارد به عقیده و ایمان هم نیازمند است؛ و از باب تمثیل نه استدلال می‌توان گفت همان‌گونه که برای رفع نیاز غذایی، انسان مجاز نیست از هر چیزی استفاده کند و گاه ممکن است موادی برای او مانند سم کشنده باشد، در ایمان نیز باید دقت و تحقیق کند؛ زیرا عمل و رفتار و شخصیت او بر اساس ایمان و عقیده‌ای که برمی‌گزیند، شکل می‌گیرد. ایمانی پذیرفته است که به دلالت عقل و یا دستور دین باشد.

با این توضیح دو نکته قابل توجه و مهم درباره ضرورت ایمان وجود دارد. یکی این‌که ایمان - همان‌گونه که گفته شد - دل بستگی و شیفتگی است؛ به عبارتی ایمان و کفر، جریانی قلبی و تابع پذیرش خود قلب است. چگونه می‌توان چنین حالتی را در خود ایجاد نمود و یا دیگران را به آن دعوت کرد؟ دل بستگی، امری قلبی است؛ و پذیرش و رد قلب، تابع شرایط ویژه خود است. ممکن است برای کسانی به دلایل روانی و یا تربیتی، اموری خوشایند باشند و به آنها متمایل شوند و یا اموری ناخوشایند باشند و از آنها دوری کنند. مکان، غذا، تصویر و یا حتی آدمهایی را دوست داشته باشند و از مشابه همانها متنفر باشند، و افراد دیگری همانها را بد بدانند و به کلی از آنها دوری نمایند. با چنین وضعی آیا منطقی است که گفته شود: باید به چیزهایی ایمان داشت و به آنها دل بسته و مؤمن بود و از چیزهایی نفرت داشت و به آنها کافر بود؟

نکته دیگر این که چه ضرورتی دارد که انسان به چیزهای بخصوصی ایمان داشته باشد و کافر شدن به آنها و تصدیق نکردنشان موجب عذاب الهی گردد؟

اما نکته اول: هر چند حُبّ و بغض - که از صفات نفسند - اموری غیراختیاری هستند ولی مقدمات آنها در اختیار انسان است. اگرچه ممکن است برحسب ظاهر، خیلی از دوست داشتن ها و یا نفرت ها، بی مقدمه به نظر برسند؛ اما واقعاً چنین نیست. بی شک هر دوست داشتنی و یا کینه ورزیدنی، معلول علت و مقدماتی است که بسا آنها اختیاری باشند.

می توان دوستی را به دشمنی تبدیل کرد و یا از دوستی کاست و نفرت را زیاد کرد. ایمان تابع مقدمات و شرایط است؛ اگر مقدمات عقلی و حسّی آن فراهم شود، ایمان به وجود خواهد آمد. همین گونه است کفر. نسبت دادن هدایت و گمراهی به خداوند در آیاتی از قرآن کریم،^(۱) از باب زمینه‌هایی است که در افراد وجود دارد. پس دعوت به ایمان امری عقلایی است و دعوت به فراهم آوردن مقدمات آن نیز هست، که آن مقدمات اختیاری می باشند.

اما نکته دوم: این که ضروری است به چیزهایی ایمان داشت و نمی توان آنها را تفکیک نمود و به برخی ایمان آورد و برخی را قبول نکرد، به جهت ساختار و شاکله خاص انسان است. هویت انسان را دلبستگی‌ها و تعلقات و اندیشه‌های او می سازند. هرچه آنها به حقایق و واقعیات عالم نزدیکتر باشند، هویت آدمی بهتر و اساسی‌تر شکل می گیرد؛ و هرچه وهمی و دور از واقعیت باشند، انسان از هویت خویش فاصله می گیرد. بدیهی است مهمترین واقعیت نظام وجود، مبدأ آن است که مدبّر و مقصد و معاد عالم هم هست. مرکز ثقل هستی خداست. عالم از اوست و به سوی او. با چنین حقیقتی هر مرکز ثقل دیگری که انسان خود را به او پیوند بزند غیر واقعی خواهد بود؛ و بلکه او را از حقیقت عالم و هویت خود دور خواهد ساخت. آنچه

۱- به عنوان نمونه: سوره نحل (۱۶)، آیه ۹۳.

انسان را در میان هیاهوی زندگی راه نشان می‌دهد و او را به سوی مبدأ عالم راهنمایی می‌کند، جزء این هویت است و بی آن انسان راه به جایی نمی‌برد.

به عبارت دیگر وجود آدمیان و گرایش‌های درونی آنان آمیخته با تعلق خاطر و عقیده و ایمان است. اگر آنان خود را به واقعیت عالم هستی پیوند نزنند، برای خود از سنگ و چوب و... مرکز اتکا خواهند ساخت و به آن دل خواهند بست. پس چه شایسته و بلکه ضروری است که اتکا و شیفتگی، به حقیقت هستی باشد و اشیای ناقابل جایگزین او نشوند؛ و این است سرّ دعوت انبیا به اصول ایمان و این که آن اصول جزئی از تکالیف انسانند و قبول نکردنشان قهر و عذاب الهی را در پی دارد؛ و چنین هم بود که اقوامی وقتی با لجاجت و اصرار، آنها را نپذیرفتند به سختی عذاب شدند.

فواید ایمان

۱ - همان طور که پیشتر گفته شد ایمان ناشی از یک نیاز اساسی انسان است. بنابراین ایمان اولاً و بالذات پاسخ مساعد به آن نیاز درونی است. در عین حال ایمان پناهگاه عظیمی برای انسان به شمار می‌رود. چنگ زنده به آن، در برابر رویدادهای شکننده مانند کوهی استوار است. شادی‌ها و غم‌ها برای مؤمن اموری گذرا و مانند کف روی آبند.

۲ - ایمان دژی محکم است و مؤمن را از امواج طوفانهای زندگی، در ساحل امن نگه می‌دارد. او را از بیهودگی و پوچی حفظ می‌کند. طوفانهای موج‌آفرین هیچ‌گاه اقیانوس آرام ایمان را به تلاطم نمی‌اندازد. ایمان وقتی راستین باشد، مؤمن را از نگرانی باز می‌دارد. مؤمن عالم را هدفدار می‌بیند و برای خود در آن نقشی والا قائل است. داشتن و یا نداشتن مال و جاه و مقام را برای خود، تدبیری حکیمانه از مدبر هستی می‌داند که دارای فواید و مصالحی فراوان است. ﴿إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ

يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا»^(۱) «پروردگار تو روزی را گشایش می دهد برای هر کسی که بخواهد و [یا] تنگ می گیرد؛ او به بندگانش آگاه و بینا است.» بنابراین اساس مؤمن به قضا و تقدیر الهی راضی است و با آرامش خاطر زندگی می کند. مؤمن همواره به یاد خداست و او را مدبّر عالم می داند که با رعایت همه مصالح، امور جهان را اداره می کند. قلب مؤمن مالا مال از عشق و ایمان به اوست که مهرش بر جهان سایه انداخته است. ایمان آینده ای سرشار از موفقیت را ترسیم می کند و مؤمن را امیدوار می سازد. یأس به قلب مؤمن راه پیدا نمی کند.

۳- ایمان این حالت را برای مؤمن ایجاد می کند که همه چیز را از آن خدا می داند و بنابراین حاضر می شود همه هستی خود را در راه او بدهد. ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾^(۲) دیگران همواره از فداکاری مؤمن بهره می برند. نمونه آن انصار رسول خدا ﷺ در مدینه اند که خداوند درباره آنان فرموده است: «آنان کسانی را که به سویشان هجرت کردند دوست می دارند، و در دل خود نسبت به آنچه به مهاجران داده شده نیازی احساس نمی کنند؛ و ایشان را بر خود مقدم می دارند، هر چند خودشان نیازمند باشند.»^(۳) ایمان انسان مؤمن را به گونه ای پرورش می دهد که در سخت ترین شرایط، مثل جنگ و جهاد، پیشگام است و برای جانفشانی سراز پا نمی شناسد؛ و از این روست که یک مؤمن مجاهد برابر ده جنگجو است: ﴿إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾^(۴)

۴- انسان مؤمن بصیرتی نافذ دارد و حاقّ حوادث را با آن به خوبی درک می کند و در مقابل آنها عکس العمل مناسب نشان می دهد؛ «المؤمن ينظر بنور الله»^(۵) و خداوند او را از ظلمت و تاریکی به نور هدایت می کند. ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا

۱-سوره اسراء(۱۷)، آیه ۳۰.

۲-سوره بقره(۲)، آیه ۲۰۷.

۳-سوره حشر(۵۹)، آیه ۹.

۴-سوره انفال(۸)، آیه ۶۵.

۵-صدوق، عیون اخبارالرضا، ج ۲، ص ۶۱، حدیث ۲۵۰.

يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ﴿١﴾.

۵- ایمان مؤمن را به آنچه دارد قانع می‌سازد و وی هیچ‌گاه به خود اجازه نمی‌دهد که برای به دست آوردن امکانات بیشتر به حریم دیگران تجاوز کند؛ بلکه از حق خود به دیگران می‌بخشد و همواره در راه بهبود وضعیت دیگران مجاهدت می‌کند. به بندگان خدا علاقه‌مند است و حرمت آنها را پاس می‌دارد. اهل عفو و عفاف است. چنین روحیه‌ای باعث می‌شود که جامعه‌ای خدایسندانه به وجود بیاید، آن هم به صورت داوطلبانه و به دور از هرگونه قهر و اجبار.

۶- مؤمنان مورد لطف و عنایت ویژه خداوند هستند. ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ (۲) «ما تحقیقاً پیامبرانمان و کسانی را که در دنیا ایمان آوردند یاری می‌کنیم.» خداوند برکات خود را به خاطر ایمان مؤمنان بر آنان نازل می‌کند. ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ﴾ (۳) «اگر اهل آبادیها ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، برای آنان برکاتی را از آسمان و زمین می‌گشودیم.»

۷- ایمان مؤمن را به کار خیر وامی‌دارد و بر او مراقب دائمی و درونی قرار می‌دهد و از شر و فتنه‌انگیزی باز می‌دارد. با این وصف، جامعه مؤمنان جامعه‌ای آکنده از عشق به خدا و احترام به خلق خداست. انسانهای چنین جامعه‌ای با نشاط و شاداب زندگی می‌کنند و مشکلات و نقص‌ها را برادرانه و با همیاری برطرف می‌سازند.

علم و ایمان

در آغاز این توضیح مبرم به نظر می‌آید که مراد ما از علم در اینجا، علم به معنای اعم یعنی آگاهی است؛ و منظور از آن علم اصطلاحی مانند علم تجربی نیست. میان علم و ایمان تفاوت وجود دارد. اگرچه در ایمان نوعی معرفت و آگاهی مندرج است، اما ایمان علم نیست و علم هم ایمان نیست؛ و متقابلاً حتی میان این دو،

۱-سوره بقره (۲)، آیه ۲۵۷.

۲-سوره غافر (۴۰)، آیه ۵۱.

۳-سوره اعراف (۷)، آیه ۹۶.

تلازم قطعی هم وجود ندارد. ما از خیلی چیزها خبر داریم ولی به آنها ایمان نداریم، و به چیزهایی ایمان داریم ولی از ماهیت و حقیقت آنها بی خبریم؛ مانند ذات خداوند، غیب، ملائکه، وحی و... .

در قرآن کریم آمده است که اهل کتاب، پیامبر ﷺ را همانند فرزندان خود می شناختند، اما به او ایمان نیاوردند.^(۱) در مقابل، از متقین یاد کرده است که به غیب ایمان دارند.^(۲) بنابراین آگاهی از چیزی لزوماً ایمان به آن نیست و ایمان راهم به دنبال ندارد. هستند کسانی که به درستی و حقیقت چیزی آگاهند اما بنا به دلایلی از قبیل رسوبات ذهنی و یا وجود خصلتی در آنها، به آن ایمان نمی آورند. در قرآن کریم درباره برخی اهل کتاب آمده است که آنان پس از آگاهی از حقایق دین اسلام تلاش می کردند تا مسلمانان را از آن منصرف کنند. ﴿وَدَكْثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ﴾^(۳) «بسیاری از اهل کتاب دوست دارند که شما را پس از ایمان آوردنتان به کفر برگردانند، به خاطر حسدشان؛ پس از آن که حق برایشان آشکار شده است.»

هر یک از ایمان و علم طبق شرایطی در یکدیگر تأثیر تعیین کننده دارند. تأثیر علم در ایمان چه در به وجود آمدن آن و چه در تقویتش، بسته به جهت گیری فکری و تعلق قلبی است. اگر کسانی در پی به دست آوردن آگاهی هایی درباره چیزی هستند، در صورتی که جهت گیری فکریشان با آن مسانخت و مساعدت داشته باشد به آن علاقه مند می شوند و به آن ایمان می آورند؛ و اگر نه، آگاهی های آنان ایمانی در پی نخواهد داشت. مثلاً کسانی که یک کتاب آسمانی را به قصد یافتن ضعف و نقصی مورد مطالعه گسترده و همه جانبه قرار بدهند، در آنها تأثیر نخواهد داشت؛ در مقابل کسانی که با علاقه مندی و یافتن حقیقتی آن را مطالعه کنند، بر علاقه مندی آنها خواهد افزود و مؤمن خواهند شد.

۱-سوره انعام (۶)، آیه ۲۰.

۲-سوره بقره (۲)، آیات ۲ و ۳.

۳-سوره بقره (۲)، آیه ۱۰۹.

علم و ایمان هر یک آثار و تبعات خود را دارند. ایمان جهت معنوی می‌دهد و هدف‌ساز است، در حالی که علم آگاهی می‌بخشد، ابزار می‌سازد و توانایی‌های انسان را افزایش می‌دهد. همراه هم بودن این دو مطلوب است، و نبودن هر یک در کنار دیگری چه بسا مشکلاتی پدید آورد؛ مؤمن ناآگاه دچار عقب‌ماندگی می‌شود و عالم بی‌ایمان ابزار تخریبگر می‌سازد که حیات انسانها را تهدید می‌کند و فاجعه انسانی بار می‌آورد.

اعتقادات باطل

هر نوع عقیده‌ای که وحی و کتاب آسمانی آن را تأیید نکنند و با فطرت و عقل سازگار نباشد باطل است. عقیده باطل در یک جمله تسلیم نبودن در برابر خداوند است. «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ»^(۱) «و هر کس که دینی غیر از اسلام برگزیند، هرگز از او پذیرفته نمی‌شود».

عقیده باطل همواره باطل محض نیست. ممکن است عقیده ترکیبی از حق و باطل باشد و تکلیفی در زمانی حق باشد ولی با سپری شدن زمانش کاربردش را از دست بدهد. به دلیل این‌که برای مقطع زمانی خاصی تشریح شده و زمانش سرآمده و دستور و آیین جدیدی از سوی خداوند صادر شده است. آن دسته از دستورهایی که روزگاری حق بوده و با آمدن آیین و پیامبر جدید دورانش تمام شده است، در صورتی که دستوری خلاف آنها آمده باشد، باید از آنها دست کشید و به آیین جدید روی آورد. از آنجایی که اجتناب از عقیده باطل، از طریق آشنایی با اعتقادات باطل میسر است، و نیز شناخت هرچه بهتر حق در گرو شناخت باطل و مرزبندی آن است - که تُعْرِفُ الْأَشْيَاءَ بِأَضْدَادِهَا - در حد گنجایش این مختصر به دو مورد مهم آنها می‌پردازیم.

۱-سوره آل عمران (۳)، آیه ۸۵.

شُرک

«شُرک» در لغت به معنای سهم بودن در چیزی و در اصطلاح عقیده به شریک داشتن خداوند است.^(۱) مشرک نیز از کژروی از راه توحید درآمده و همان طور که از اصل واژه اش پیداست اصل خدا را قبول دارد ولی برای آن شریک قائل است و یا برای موجوداتی اثر و تأثیر بالاستقلال را قبول دارد.

شُرک از جمله اعتقاداتی است که اسلام با آن در تمام ابعاد و با شیوه‌های گوناگون مبارزه کرده است. در قرآن کریم «شُرک» ظلم بزرگ،^(۲) افترا به خدا،^(۳) مبعوض خداوند^(۴) و گناهی نابخشودنی^(۵) معرفی شده است. شُرک امری موهوم و برخاسته از حدس و تخمین^(۶) و جهل است؛ و خداوند خود را بزرگتر از آن می‌داند که شریک داشته باشد، ﴿فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^(۷) و مشرکان را به جهت افترا به خداوند موجوداتی پلید معرفی کرده است.^(۸)

شُرک در دورانهای مختلف تاریخ شکلهای متفاوتی داشته است:

- ۱- شُرک صریح؛ مانند بت پرستی.
 - ۲- شُرک ریایی که در علم اخلاق از آن سخن می‌رود.
 - ۳- پیشواپرستی و غلو.
 - ۴- شُرک مدرن؛ مانند علم پرستی و یا تکنولوژی را به جای خدا نشانیدن و احساس استخفاف کردن انسان در برابر مصنوعات که مخلوق خود اوست.
- اشکال مختلف شُرک، از بدوی‌ترین نوع تا جدیدترین آن واجد عنصر مشترکی

۱- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۴۵۱-۴۵۲.

۲- سوره لقمان (۳۱)، آیه ۱۳.

۳- سوره نساء (۴)، آیات ۴۸ و ۵۰.

۴- سوره اعراف (۷)، آیات ۷۰، ۷۱ و ۱۵۲.

۵- سوره نساء (۴)، آیه ۴۸.

۶- سوره یونس (۱۰)، آیه ۶۶.

۷- سوره اعراف (۷)، آیه ۱۹۰.

۸- سوره توبه (۹)، آیه ۲۸.

است. شرک، از ساده‌ترین شکل که شریک گرفتن چوب و سنگ برای خدا بوده آغاز شده و با رشد تجربیات بشر به تدریج پیچیده و جلوه‌های دیگری پیدا کرده است. در گذشته‌ها روزگاری که مردم بیشتر با طبیعت سر و کار داشتند و از صنعت پیچیده امروزی خبری نبود، عناصر طبیعت مثل خورشید، ماه و اجرام آسمانی، رب‌النوعهایی ساختگی و اشیای قیمتی، مظاهری از خدایان بودند. به تدریج آنها جای خود را به اشیا و مفاهیم دیگر دادند. به تعبیری مردم از خدا تلقی موجودی قابل رؤیت داشتند و بر اساس آن توهم، موجوداتی از عناصر طبیعی را انتخاب می‌کردند و یا مجسمه‌هایی را می‌ساختند که به خیالشان مظهر خدا بودند. بتکده و معبد می‌ساختند و برای آن نذر و قربانی می‌کردند و آیین و رسومی مقرر می‌کردند و کاهنان آن را اداره می‌نمودند.

حوادث تلخ و شیرین مردم را به یافتن علت آنها سوق می‌داد. به این ترتیب هر قوم و ملتی برحسب حدس و گمان خود چیزی را به عنوان عامل حوادث برمی‌گزیدند و همان را مؤثر و گاه در حد خدا می‌پنداشتند و برای حفظ خود از آن به راز و نیاز با او می‌پرداختند و او را عبادت می‌کردند. مسعودی مورخ مشهور درباره اقوام پس از طوفان نوح نوشته است: نوح عليه السلام وقتی که به وعده‌اش درباره نزول عذاب الهی وفا کرد، مردم پس از وی خدا را انکار نمی‌کردند و در نظرشان هیمنه‌ای از صنایع عالم به وجود آمده بود. نزدیکی خود را با خدا، با تمثال‌هایی از او و عبادت آنها می‌دیدند.^(۱) وی همچنین درباره مردم هند و چین نوشته است: آنان به خدا و فرشتگان معتقد بودند و قائل بودند که جسم هستند و در آسمانند و آسمانها آنها را پوشانده است. این باعث شد که آنان به سوی ساختن تمثال و بت به صورت خدا و ملائکه سوق داده شوند؛ و به شکل‌های گوناگون برحسب خیال خود بت می‌تراشیدند. آنها را می‌پرستیدند و برایشان قربانی می‌کردند.^(۲) او در ادامه نوشته است: برخی

۱- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۴۵. ۲- همان، ص ۲۳۶.

ستارگان و کواکب را نزدیک‌ترین موجودات به خدا دانسته و حوادث عالم را به آنها مربوط می‌دانستند. آنها را تقدیس می‌کردند و برایشان شکل و صورت می‌ساختند. در ایران آتش را شبیه‌ترین چیز به نور خورشید دانسته و به جهت برتری نور بر ظلمت به تقدیس آن می‌پرداختند.^(۱)

روح تقدیس‌گر انسان گاه بت می‌ساخت و آن را مظهر خدای عالم می‌دانست و به عبادت او می‌پرداخت و به تدریج از این مظهر، خود خدا را اراده می‌کرد و خدای عالم از ذهن‌ها و دل‌ها رخت برمی‌بست؛ و گاه انسانها سراغ موجودات مقدّسی می‌رفتند که توانایی فوق‌العاده‌ای از خود نشان داده بودند و کسانی فرشتگان را شریک خدا می‌دانستند و مردمانی برای برخی از پیامبران الهی جایگاهی در حد خدا قائل بودند و آنها را در حد پرستش ستایش می‌کردند، در حالی که کارشان بر حدس و گمان استوار بود.

مثلاً در مورد پیامبر بزرگ خدا، حضرت عیسیٰ علیه السلام، از آنجایی که با عنایت ویژه خداوند تولدی خارق‌العاده داشت و بدون پدر خلق شد،^(۲) در دوران نوزادی در گهواره سخن گفت،^(۳) معجزات بزرگی مثل زنده کردن مرده، شفای بیماری پسی و شفای کور مادرزاد انجام داد،^(۴) در چشم مردم به حدی بزرگ جلوه کرد که او را در ردیف خدا قرار دادند. در قرآن آمده است که خداوند به عیسیٰ علیه السلام فرمود: آیا تو به مردم گفته‌ای که من و مادرم را بدون نظر داشت خدا، دو خدا برای خود بگیرید؟! ﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ﴾.^(۵) و این در حالی بود که عیسیٰ علیه السلام هرگز چنین ادعایی نداشت. ذکر چنین ماجرای در قرآن کریم از جانب خداوند گویای این حقیقت است که هیچ موجودی را هر چند خود او از مقربان درگاه الهی باشد، نمی‌توان و نباید در جایگاهی فراتر از خودش قرار داد و در ردیف خدا جا داد و یا برای او در عالم نقشی مستقل قائل شد.

۱- همان، ص ۲۳۶-۲۳۷.

۲- سوره آل عمران (۳)، آیات ۴۵ و ۴۷.

۳- سوره مریم (۱۹)، آیات ۲۹ و ۳۰.

۴- سوره آل عمران (۳)، آیه ۴۹.

۵- سوره مائده (۵)، آیه ۱۱۶.

چنین کاری قطعاً شرک است و شرک باطل است. از این روست که حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ در پاسخ خداوند می‌گوید: «خداوندا! تو [از داشتن شریک] منزهی و هرگز مرا نشاید که چیزی گویم که شایسته آن نباشم؛ اگر چنین سخنی گفته بودم همانا تو به آن آگاه بودی.»^(۱) و در ادامه می‌گوید: «من به آنان جز آنچه تو فرمان داده بودی نگفتم؛ [گفتم] که خدای را که پروردگار من و پروردگار شماست پرستید.»^(۲)

این جهت‌گیری‌ها و توجه‌ها باعث می‌شده که پیامبران به مردم اعلام کنند که آنها انسانهایی همانند سایر انسانها نیستند و نه بیش از آن، و اظهار می‌کردند که به آنها وحی می‌شود و در عالم نقشی جز پیامبری ندارند.^(۳)

بت‌های تراشیده شده از سنگ و چوب و اشیای قیمتی، جلوه‌ای خاص در میان مردم داشت. بت‌ها گاهی مظهر رحمت خدا و موجودی افسانه‌ای می‌شدند و مورد پرستش قرار می‌گرفتند؛ در حالی که آنها موجودات بی‌جان بودند که هیچ سود و زیانی نداشتند. ﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ﴾.^(۴) دلیلی هم بر حقانیت آنها نبود. بت پرستان آنها را یادگار پدران خود می‌دانستند و میراثی گرانبها. ﴿مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ﴾.^(۵) و با انبیا بر سر آنها کشمکش و نزاع می‌کردند و با لجاجت و اصرار بر عقاید خود پافشاری می‌نمودند.^(۶) بت پرستانی نیز بت‌ها را وسیلهٔ تقرب به خدا می‌دانستند. ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾.^(۷) و از آنها به مثابهٔ شفیعانی یاد می‌کردند که در پیشگاه خداوند از آنان شفاعت می‌کنند. ﴿هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾.^(۸)

این عقیده که در عالم موجوداتی غیر از خداوند نقشی دارند، عقیده‌ای مشرکانه است و باید از آن پرهیز کرد. البته روشن است که شفاعت با اذن خداوند و یا عقیده به

۱-سوره مائده (۵)، آیه ۱۱۶.

۲-سوره فصلت (۴۱)، آیه ۶.

۳-سوره هود (۱۱)، آیه ۱۰۹.

۴-سوره زمر (۳۹)، آیه ۳.

۵-سوره مائده (۵)، آیه ۱۱۷.

۶-سوره یونس (۱۰)، آیه ۱۸.

۷-سوره هود (۱۱)، آیه ۵۳.

۸-سوره یونس (۱۰)، آیه ۱۸.

علت‌هایی در طول اراده خدا شرک نیست و بلکه عین توحید است. آنچه شرک است و ممنوع و مورد سرزنش، عقیده به مؤثر بودن غیر خدا در عالم، آن هم بدون اذن او، و به خصوص پرستیدن موجوداتی غیر از خداوند است. پرستش غیر خدا و یا تقدیس در حدی که شائبه عبادت غیر خدا در آن وجود داشته باشد شرک است. آنچه تا کنون گفته شد شرک روشن و آشکاری است که برحسب طبع ساده انسانهای پیشین وجود داشته است؛ اما شرک به تدریج جلوه‌های دیگری پیدا کرد و پیچیده‌تر شد و در نتیجه رهایی از آن هم پیچیده‌تر از سابق است. امروزه بت‌های چوبی و سنگی رنگ باخته است و کلوپها، احزاب، رهاوردهای صنعتی، دولت‌ها و امثال آنها، جای بت‌های سابق را گرفته‌اند. مردم در این دوران عملاً کمتر جایی برای توحید افعالی خدا قائل‌اند و بیشتر اربابهای دیگری را می‌شناسند که آنها را جایگزین خدا کرده‌اند و عملاً به همانها اعتقاد دارند و سر و سامان امور عالم را از آنها انتظار دارند.

از این مهم‌تر شرک پنهان است که از آن به ریا تعبیر می‌شود. امیر مؤمنان علیه السلام درباره آن فرموده است: «و اعلموا ان یسیر الریاء شرک». ^(۱) کسانی که در عبادت و ادای تکلیف دینی تلاش می‌کنند خود را به گونه‌ای وانمود کنند تا در نظر دیگران انسانهایی وارسته و زاهد جلوه کنند و از آن نمد برای خود کلاهی بسازند و دل دیگران را بربایند و از اعمال عبادیشان استفاده سوء بکنند، عمل مشرکانه انجام می‌دهند؛ و متأسفانه چنین رفتاری به دلیل ساختار نادرست اجتماعی رونق فراوان دارد و اساس دینداری را هدف قرار می‌دهد و آن را ضایع می‌کند، و دین و عمل صالح جز رنجی برای شخص ریاکار باقی نمی‌گذارد.

نمونه شرک دیگری نیز رواج دارد که حساسیتی نسبت به آن نشان داده نمی‌شود و تبدیل به امر عادی شده است و آن اطاعت از مدعیان رهبری دینی است که در راستای

۱- سیدرضی، نهج البلاغه، خطبه ۸۶، ص ۱۱۷.

منافع شخصی و حکومتی خود حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال می‌کنند و مردم هم از آنها می‌پذیرند. ابوبصیر می‌گوید: از امام صادق علیه السلام درباره تفسیر آیه **﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾**^(۱) پرسیدم؛ امام صادق علیه السلام فرمودند: «به خدا قسم آنان مردم را به عبادت خود دعوت نکردند، و اگر چنین می‌کردند مردم دعوت آنان را اجابت نمی‌کردند؛ بلکه حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال کردند و مردم نیز از آنان تبعیت کردند بدون آن که توجه داشته باشند.»^(۲) در روایت دیگری آمده است: «مردم برای آنها روزه نگرفتند و نماز نخواندند، بلکه در حلال کردن حرام و حرام کردن حلال از آنها تبعیت کردند.»^(۳) و نیز در خبر دیگری آمده است: «اطاعت از رهبران در معصیت خدا اتخاذ ارباب است.»^(۴)

شاید به خاطر این که مردم به راحتی از چنین رهبرانی اطاعت کنند، حاکمان بنی‌امیه اجازه نمی‌دادند تا مردم با ابعاد شرک آشنا شوند تا آنها به راحتی بتوانند اندیشه‌های مشرکانه خود را حاکم سازند و بر مصدر قدرت تکیه بزنند و مردم عکس‌العملی نشان ندهند. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که آن حضرت در توصیف برخورد حاکمان بنی‌امیه با دانشمندان و مبلغان دین فرموده است: «بنی‌امیه مردم را در آموزش ایمان آزاد گذاشتند، ولی در آموزش شرک آزاد نگذاشتند؛ به این منظور که وقتی آنان مردم را به شرک واداشتند، مردم متوجه نشوند.»^(۵)

در پایان لازم است یادآوری شود که شرک گاه در ذات خداست، یعنی موجودی را شریک خدا دانستن؛ و گاه در صفات اوست، یعنی صفاتی را برای خداوند قائل شدن که از ذات خدا نیست و زاید بر آن است؛ و گاه شرک افعالی است، یعنی معتقد شدن به این که خداوند در انجام کارهایش کسانی را شریک دارد؛ و گاهی در عبادت است، یعنی پرستیدن غیر خدا در کنار خدا.

۱-سوره توبه (۹)، آیه ۳۱.

۲-کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۹۸، حدیث ۷.

۳-برقی، المعاسن، ص ۲۴۶، حدیث ۲۴۵.

۴-حویزی، نورالقلین، ج ۲، ص ۲۰۹، حدیث ۱۱۴.

۵-کلینی، کافی، ج ۲، ص ۴۱۵-۴۱۶، حدیث ۱.

کفر

«کفر» در اصل به معنای پوشاندن است؛ و به شب و کشاورز هم کافر گفته می‌شود، از آن جهت که شب همه جا را فرا می‌گیرد و کشاورز بذرها را در دل خاک پنهان می‌کند.^(۱) کفر در واقع محجوب بودن از حق و پوشاندن حق است. با توجه به همین معناست که نادیده گرفتن حق نعمت را کفران آن گفته‌اند.

کفر در اصطلاح قبول نکردن عقیده حق و یا ایمان نیاوردن با علم به حقانیت به آن است. انکار چیزهایی است که لازم است به آنها ایمان آورد و پذیرفتن دین حق یا انکار چیزی که از ضروریات دین به حساب می‌آید، و یا انکار چیزی که آگاهانه منجر به انکار ضروری دین شود.

از آنجایی که دین و دینداری با پذیرفتن اصولی تحقق پیدا می‌کند، کفر قبول نکردن آنهاست در صورتی که از روی عناد و لجاجت باشد؛ ولذا انکاری موجب کفر می‌شود که با توجه و آگاهی باشد. در غیر اصول سه‌گانه توحید، نبوت و معاد، در صورتی کسی کافر می‌شود که انکار او آگاهانه و از روی عناد به انکار ضروری دین برگردد.

علاوه بر انکار اصول دین و یا انکار ضروری دین، نسبت دادن چیزهایی به خداوند که واقعیت ندارد و در شأن خدا نیست، مثل شریک قائل شدن برای خدا،^(۲) عقیده به فرزند داشتن او، انکار یکی از صفات وی، و به‌خصوص نادیده گرفتن ربوبیت او^(۳) و حاکمیتش بر هستی، کفر است.

انکار کتاب آسمانی به‌خصوص آخرین کتاب آسمانی «قرآن»، قبول نکردن احکام خدا، و یا تجزیه آنها به دلخواه و قبول بخشی و رد کردن بقیه و انکار نبوت،

۱- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۷۱۴.

۲- سوره مائده (۵)، آیه ۷۳.

۳- سوره رعد (۱۳)، آیه ۵.

به خصوص آخرین فرستاده خدا، در صورتی که آگاهانه و از سر لجاجت باشد، شخص را در زمره کافران قرار می دهد؛ و در این جهت میان کسی که از ابتدا آنها را قبول نکند و یا پس از قبول کردن انکار نماید، یعنی مرتد شود، تفاوتی نیست.

از آنجایی که کفر تلاشی است با قصد و اراده در نادیده گرفتن عقیده حق، حکایت از نوعی بیماری دارد؛ و کافر انسان لجوج و متعصبی است که حاضر نیست حقیقت را بپذیرد. روحیه متعصب، بیمار و حق گریز او به وی اجازه نمی دهد که حقایق عالم را درک کند و به گنه آنها راه یابد. ﴿كَذَلِكَ يَظْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ﴾^(۱) از همین روست که هر قبول نداشتنی را نمی توان کفر دانست. کافر به دلیل انکار آگاهانه حقیقت، کسی می شود که خداوند از او به کوردل و فاقد اندیشه یاد کرده است. ﴿صُمُّ بَكْمٌ عُمِّي فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾^(۲) و چون کافر به این مرحله می رسد، تلاش برای هدایت او ثمری ندارد.^(۳) چرا که او همانند چهارپایی می شود که از گفتگوها، تنها صدایی به گوشش می رسد؛ از دعوت به حق تنها آوازی می شنود و آن را درک نمی کند و به تدریج حالت گریز از حق در او پدید می آید.^(۴) و راهی برای هدایتش باقی نمی ماند.^(۵) و البته این نوع از کافران کسانی اند که کفر را انتخاب کرده اند و بر آن پافشاری می کنند؛ وگرنه قبول نداشتنی که برخاسته از محیط و تربیت و جهل باشد، که شخص بر آن اصرار و سماجت ندارد، قابل اصلاح است؛ و شاهد آن منکرانی هستند که دعوت انبیا را لبیک گفتند و در زمره مؤمنان و یاران آنان درآمدند.

کسانی که آگاهانه و با اراده و قصد، حق پوشی می کنند، نه تنها قدرت ادراک حقایق را از دست می دهند و راه به جایی نمی برند، بلکه فعالیت های آنان نیز فاقد هرگونه معنویتی است و اعمال خیرشان ثمری ندارد. چون عمل خیر تابع قصد و نیت عامل

۱-سوره اعراف (۷)، آیه ۱۰۱.

۲-سوره بقره (۲)، آیه ۱۷۱.

۳-سوره بقره (۲)، آیه ۶.

۴-سوره فاطر (۳۵)، آیه ۴۲.

۵-سوره بقره (۲)، آیه ۲۶۴.

آن است، و کافر با چنان ایده‌ای نمی‌تواند قصد خیر داشته باشد. از این روست که عمل به ظاهر صالح کافر، در قرآن کریم به سراب تشبیه شده است.^(۱) و در آیه‌ای دیگر تشبیه شده است به خاکستری که تندبادی به آن بوزد و او را در هوا بپراکند،^(۲) و دیگر به هیچ وجه قابل جمع‌آوری نیست.

کافر به رغم گام نهادن در گمراهی، به حسب ظاهر از امکانات خدادادی برخوردار می‌شود و گاهی چنین امکاناتی فراوان و زیاد هم هست. برخورداری کافر از نعمت خداوند، بر حسب سنتی از سنت‌های خداوند است که به همهٔ بندگان روزی بدهد؛ اما چنان نیست که خدا او را به حال خود رها کند و به رغم گمراهی و کفرش از تیررس غضب خدا در امان باشد.^(۳) کافر از مهلت برخوردار است و این مهلت اگرچه جولان چند صباحی را در پی دارد، اما هیچ‌گاه به سود او نیست^(۴) و سرانجام با قهر بزرگ خداوند مواجه خواهد شد و در عذابی گریزناپذیر، سخت و دردآور گرفتار خواهد آمد و هیچ راهی برای نجات از آن نخواهد داشت. کفر کافر را زمین‌گیر می‌کند^(۵) و مانع از ارتقای معنوی او و موجب از دست دادن هویت انسانی و حیات متعالی او خواهد بود.

۱-سوره نور(۲۴)، آیه ۳۹.

۲-سوره ابراهیم(۱۴)، آیه ۱۸.

۳-سوره بقره(۲)، آیه ۱۲۶.

۴-سوره آل عمران(۳)، آیه ۱۷۸.

۵-سوره اعراف(۷)، آیه ۱۷۶.

خدا

خدا

خدا نامی است اسرارآمیز و در عین حال موجودی است مهربان و مشکل‌گشا. او را اکثر مردم عالم می‌شناسند، و دست نیاز به سوی او دراز می‌کنند. خداوند برای آنان آشنایی مادرزاد است. هر کسی در حیطه دانش و معلومات خود از خداوند شناخت و تصویری دارد و گاهی آن را ابراز می‌کند. در میان اقوام و ملت‌های گوناگون از خدا به نام‌های مختلفی یاد می‌کنند. معدود انسان‌هایی در عالم وجود دارند که خدا را نمی‌شناسند. ایمان به خدای یگانه، اصل همه اعتقادات دینی در همه ادیان آسمانی است. همه دین و عقیده به آن از خدا سرچشمه می‌گیرد. ایمان به خدا قدمتی همپای تاریخ انسان دارد. اکثر مردم روی زمین از بدو پیدایش عالم تا کنون معتقد به خدا بوده و او را می‌پرستیده‌اند.

تا جایی که تاریخ نشان می‌دهد اکثر افراد بشر به خدا ایمان داشته و بنابراین دیندار بوده‌اند؛ اگر چه در میان جوامع خداشناس و متدین اختلاف نظر وجود داشته است، هر قومی مبدأ آفرینش را با اوصافی مخصوص می‌شناخته‌اند. حس نیایش و پرستش یکی از قدیمی‌ترین و پایدارترین تجلیات روح آدمی بوده و همین، انسانها را به سوی خدا سوق داده است. مطالعه آثار زندگی بشر نشان می‌دهد که هر زمان و هر جا که بشر وجود داشته، پرستش موجود برتر و مافوق هم وجود داشته است. البته معبود مورد پرستش، متفاوت بوده است. پیامبران برای مردم پرستش را به ارمغان می‌آوردند. آنها پرستش درست را به بشر تعلیم می‌داده‌اند. این که آداب و اعمال پرستش به چه شکلی باشد و آیین مورد قبول در عبادت خدای بزرگ چگونه است، بیان آن از اهداف رسالت انبیا بوده است. پیامبران الهی تلاش کرده‌اند تا هر گونه شرک را از میان انسانها ریشه کن کنند و غیر از خدای یگانه کسی و یا موجودی پرستش نشود.

شاهد روشن این واقعیت قرآن کریم است که در آن بیش از آن که از خداشناسی بر مبنای اثبات آن سخن گفته شود، از شیوه پرستش او سخن به میان آمده و شرک و بت پرستی با هر شکل و قالب و محتوایی شدیداً نفی شده است. این روش خود نشان می‌دهد که وجود خداوند نیاز به اثبات ندارد و انسانها فطرتاً خداجویند. فطرت آدمی علاوه بر این که منشأ و سرچشمه خداشناسی است، دلیلی بر وجود خداوند نیز هست. بشر در ابتدا موحد بوده و خدای یگانه را می‌پرستیده است. این که تاریخ زندگی بشر از بت و ماه و ستاره و انسان به عنوان الهه‌هایی در میان مردم نام می‌برد و قرآن هم آن را تأیید می‌کند، از انحرافهایی است که بعدها رخ داده است.

راههای خداشناسی

همان‌گونه که گفته شد وجود خداوند چنان بدیهی است که به اثبات نیازی ندارد. او همه هستی است و دست نوازشگر و پرمهر او همه را هستی داده است. همه پدیده‌های هستی طفیلی وجود اویند. به هر کجا که روی بیاوری آثار او را به روشنی می‌بینی. وجود او چنان بر همه چیز سایه انداخته که تصور هستی بدون وجود او امکان ندارد. به وضوح تدبیر او در همه جا آشکار است، و اگر لحظه‌ای دست عنایت او از عالم برداشته شود همه چیز از هم فرو می‌ریزد. آیا روز به دلیل نیاز دارد؟ وجود خدا از روز هم روشن تر است.

اگر در یک محیط آرام و ساکت نشسته و مشغول فکر و مطالعه باشیم و ناگهان صدایی را بشنویم، به طور ناخودآگاه در پی این هستیم که منشأ و علت آن را پیدا کنیم. اگر روزی وارد منزل خود بشویم و ببینیم برخی وسایل منزلمان دست‌کاری شده، بلافاصله این سؤال برایمان مطرح می‌شود که چه کسی وارد منزل شده و تغییراتی را به وجود آورده است. هر انسانی حتی کودک این ذهنیت را دارد که هر حادثه‌ای از سبب و علت ناشی شده است. بر اساس همین حس علت‌یابی، به کنجکاوی و بررسی رویدادها و کشف علل آنها می‌پردازد. دانشمندان و محققانی که به تحقیقات و

تأملات عمیق فکری می‌پردازند و ساعت‌های زیادی از عمر خود را صرف تحقیقات و اکتشافات علمی می‌کنند، به خاطر وجود همین احساس است. آنان به خوبی می‌دانند که پدیده‌ها علت دارند و از همین روی در پی کشف آن می‌باشند. اگر پیش‌فرض آنان این باشد که همه چیز اتفاقی و تصادفی رخ داده است، هیچ‌گاه به دنبال اکتشاف و نوآوری نمی‌روند و اصولاً چنین کاری عبث و بیهوده تلقی می‌شود.

بی‌تردید هر چقدر پدیده‌ها پیچیده‌تر و با عظمت‌تر باشند، نشان از این حقیقت دارد که سازنده آن دارای قدرت و حکمت فراوانی است. از همین جهت است که بر خالق جهانی که در آن زندگی می‌کنیم و تنها بخش ناچیزی از آن را می‌شناسیم، حکیم اطلاق می‌کنیم. چه این‌که عالم آفرینش بسی گسترده و عظیم و منظم و پیچیده است و طبیعتاً نمی‌تواند آفریننده‌ای نداشته باشد و یا آفریننده‌ای فاقد توانایی و حکمت و شعور داشته باشد. آنچه تاکنون دانشمندان زیست‌شناس و فلکی و... کشف کرده و به انسانها عرضه داشته‌اند، بخش بسیار ناچیزی از واقعیت‌های عالم است. آنان با همه تلاش گسترده‌ای که به عمل آورده‌اند، بخش کوچکی از اسرار شگفت‌انگیز این جهان را برملا کرده‌اند.

آفریننده‌ای که موجودات این عالم را آفریده است، به گونه‌ای تدبیر کرده که برای حیوانات عظیم‌الجثه، همان دستگاه تولیدمثل و گوارش و تنفس و قدرت انطباق با محیط و سازگار کردن خود را با آن داده که برای حشرات ریز و متوسط. حیات همه موجودات بزرگ و کوچک برای بقا به وسایلی نیازمند است و دستگاه نگهدارنده آنها به گونه‌ای است که همه از ساختمانی مشابه برخوردارند.

کتاب طبیعت مملو از راز است. مطالعه در آن و کشف آن رازها، هرچند همه آنها برای بشر مقدور و ممکن نباشد، افق تازه‌ای برای انسانها می‌گشاید. علاوه بر حیوانات و انسانها، تنوع موجودات و بی‌شماری آنها و جفت بودن گیاهان و درخت‌ها، رنگارنگی آنها و کیفیت به وجود آمدنشان، جای بسی تأمل و دقت دارد. یک نوع آب در زمین جاری می‌شود و گیاهان فراوان و درختان بی‌شماری را آبیاری

می‌کند. محصول این عملیات ساده چیست؟ انواع شاخه‌ها، برگ‌ها، میوه‌ها و زراعت‌ها و... چگونه می‌توان پذیرفت که چنین رویدادی بی‌هیچ تدبیر و برنامه‌ای اتفاق بیفتد؟ تنوع میوه‌ها، کوچک و بزرگی آنها، تنوع مزه آنها، حتی گوناگونی یک رقم از آنها در شکل و اندازه و مزه، نشان می‌دهد که موجودات و پدید آمدنشان دارای برنامه و حساب است. در یک قطعه زمین دارای خاک و آب یکسان و هوا و محیط و شرایط مساوی، انواع محصولات به وجود می‌آید. امکان ندارد چنین مهمی بدون تدبیر و برنامه باشد. از همین روست که در قرآن از قول پیامبران مطرح شده است که آیا در این که خداوند پدید آورنده عالم است تردید وجود دارد؟ ﴿قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِئِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾.^(۱) این زبان گویایی برای معرفی ذات اقدس الهی بوده است و همه انبیا از این زبان و روش استفاده کرده‌اند. زبانی که همه مردم عالم با آن آشنایند. زمین، آسمان، گیاهان، درختان، آب، دریا، حرکت کشتی در آن، جویبارهای روان در دل صحرا و بیابان، تغییر فصول سال، رفت و آمد منظم شب و روز، آفریده شدن اینها و جز اینها و تدبیر مثال زدنی اینها، همه و همه این واقعیت انکارناپذیر را بیان می‌کنند که خالق و مدبری وجود دارد. نفس وجود آسمانها و زمین و جنبش جنبندگان در اطراف و اکناف زمین، این واقعیت را فریاد می‌زنند. ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ﴾^(۲) «از نشانه‌های او آفریدن آسمانها و زمین است، و آنچه در آنها پراکنده نموده است از جنبندگان».

زمین را نگاه کنید که موجودی فاقد حیات و بدون جنب و جوش است. باران به آن می‌بارد و آب در آن جاری می‌شود و آن را حیات می‌بخشد. دانه‌ها، و هسته‌ها در دل زمین جوانه می‌زند و از آن بیرون می‌آید. ﴿وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ﴾^(۳) «و نشانه‌ای از خدا برای آنان زمین مرده است که زنده می‌کنیم و از آن بیرون می‌آوریم دانه‌ای، پس از آن می‌خورند».

۱-سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۱۰.

۲-سوره شوری (۴۲)، آیه ۲۹.

۳-سوره یس (۳۶)، آیه ۳۳.

آمد و رفت شب و روز، و تنظیم شدن زمان آنها در طول سال و کوتاه شدن هر یک از آن دو به تناسب فصل‌های سال، نشان از وجود خالق باشعور و مدبّر دارد. ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾^(۱) «همانا در آفریدن آسمانها و زمین و رفت و آمد شب و روز، نشانه‌هایی است برای صاحبان خرد ناب.»

این‌که قرآن با عنایت، نشانه‌های خدا را در چنین آیاتی برای عده خاصی مانند خردمندان معرفی می‌کند، برای توجه دادن به این نکته مهم است که نشانه‌ها برای همگان است، ولی همگان توفیقی برای استفاده از آنها ندارند. در نتیجه سودی عاید آنها نمی‌شود و هدایت هم نمی‌شوند.

امام صادق علیه السلام و اثبات خدا

هشام بن حکم می‌گوید: مردی زندیق از اهالی مصر آوازه علمی امام صادق علیه السلام را شنیده بود. برای دیدار امام به مدینه آمد تا با آن حضرت گفتگو نماید. امام را در مدینه پیدا نکرد. به او گفته شد که امام صادق علیه السلام به مکه مشرف شده است. وی از مدینه راهی مکه شد و امام را در طواف خانه خدا پیدا کرد و شانه به شانه امام قرار گرفت. امام به او فرمود: نامت چیست؟ او در جواب گفت:

- عبدالملک.

- کُنیهات چیست؟

- ابو عبدالله.

- تو بنده پادشاهی هستی (عبدالملک)، او چه کسی است؟ آیا از شاهان آسمان است و یا از شاهان زمین؟ به من بگو که پسرت (عبدالله) بنده خدای زمین است و یا آسمان؟

۱-سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۹۰.

مرد زندیق ساکت شد. آنگاه امام به او فرمود: اگر سؤالی داری بپرس. هشام بن حکم به عبدالملک گفت: نمی خواهی بعداً خدمت امام صادق علیه السلام بررسی؟ مرد مصری از این کلام هشام ناراحت شد. امام به او فرمود: از طواف که فارغ شدیم نزد ما بیا. مرد زندیق پس از اتمام طواف به خدمت امام رسید. حضرت به او فرمود: آیا زمین بالا و پایینی دارد؟

- آری.

- آیا به پایین زمین رفته‌ای؟

- نه!

- می دانی زیر آن چیست؟

- نمی دانم، ولی گمان می کنم که زیر آن چیزی باشد.

- آیا به آسمانها صعود کرده‌ای؟

- نه!

- آیا می دانی که در آنجا چیست؟

- نه!

- آیا به مشرق و مغرب رفته‌ای و دیده‌ای که پس از آنها چه چیزی هست؟

- نه!

- کار تو عجیب است. نه به مشرق و نه به مغرب رفته‌ای و نه از زیر زمین خبر داری و نه به آسمان رفته‌ای و نه از آن خبر داری، در عین حال انکار می کنی که چیزی در آنجاها وجود داشته باشد! آیا هیچ عاقلی چیزی را که نمی داند و به آن پی نبرده انکار می کند؟

- هیچ کس تا به حال با من چنین سخن نگفته بود.

- آیا هنوز در تردید هستی که این سخن درست است؟

- شاید چنین باشد.

- هیچ وقت جاهل حجت بر عالم نیست. ای برادر مصری! دقت کن که چه

می‌گوییم! ما هیچ تردیدی در وجود خدا نداریم. آیا نمی‌بینی خورشید و ماه و شب و روز را که چگونه منظم حرکت می‌کنند؟ می‌روند و برمی‌گردند و مجبورند که در همان مدارهای تعیین شده حرکت کنند. اگر می‌توانستند که بروند و برنگردند، بر نمی‌گشتند؛ و اگر مقهور قدرت دیگری نبودند، پس چرا شب روز، و روز شب نمی‌شود؟ ای برادر مصری! به خدا سوگند اینها باید همواره در چنین حالتی باشند، و آن کسی که اینها را بر این کار مجبور نموده است تواناتر و بزرگتر است.

- راست می‌گویی.

- ای برادر مصری! آسمان برافراشته و زمین نهاده شده است. چرا نه آسمان بر روی زمین می‌افتد و نه زمین بالا می‌رود؟
- به خدا سوگند آنها را خدایشان نگه داشته است.

پس از مناظره مرد مصری مسلمان شد. حمران به امام عرض کرد: قربانت گردم، اگر زندیق‌ها به دست شما ایمان می‌آورند، پیش از این نیز کافران به دست پدرت مؤمن شدند. شخص زندیق که ایمان آورده بود به حضرت عرض کرد: مرا به شاگردی خودتان قبول کن. حضرت به هشام بن حکم فرمود: هشام! او را همراهی کن و مطالب مورد نیاز را به او یاد بده. هشام او را تعلیم داد و آن شخص از معلمان اهل مصر و شام شد. وی شخصی پاک شد تا جایی که امام صادق علیه السلام از وی خوشنود گردید.^(۱)

انسان، نشانه خدا

اگر انسان اندک توجهی به همان غذاهایی داشته باشد که روزانه و به صورت مرتب استفاده می‌کند، به این واقعیت پی خواهد برد که آنها با آن همه تنوع و فایده مخلوق آفریدگاری حکیم‌اند. غذاها به گونه‌ای ساخته شده‌اند که بتوانند مواد مورد

۱- صدوق، التوحید، ص ۲۹۳ تا ۲۹۵، حدیث ۴.

نیاز همه اجزا و اعضای بدن از استخوان و گوشت و مو و رگ و پوست و چربی و... را برآورده کنند. چنین چیزی ممکن نیست که بدون تدبیر و برنامه و برنامه ریز درست شده باشد. ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ * أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا * ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا * فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا * وَعَبَبْنَا وَقَضْبًا * وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا * وَحَدَائِقَ غُلْبًا * وَفَاكِهَةً وَأَبًّا * مَتَاعًا لَكُمْ وَلِإِنْعَامِكُمْ﴾^(۱) «پس انسان به غذایش بنگرد. ما آب را به صورت بارشی فرو ریختیم. و زمین را شکافتیم. پس در آن دانه رویانیدیم، و انگور و سبزی، و زیتون و درخت خرما، و باغهای انبوه، و میوه‌ها و چراگاه؛ تا وسیله استفاده شما و دامهایتان باشد.»

انسانها به گونه‌ای آفریده شده‌اند که با محیط پیرامون خود به خوبی هماهنگی ایجاد می‌کنند و در آن زندگی می‌کنند. توان و انرژی بدن و روح انسان، متناسب با وضعیت‌های گوناگون دچار ضعف و قوت می‌شود و با امکانات موجود طبیعت تغییر می‌کند و ضعف‌ها برطرف می‌گردد. در درون بدن امکانی قرار داده شده است که با آن خطرات احتمالی شناسایی می‌شود. به هم خوردن نظم عمومی بدن را شاخصه‌هایی بازگو می‌کنند. تب و سردرد و سرفه و امثال اینها هشدارهایی‌اند که برای انسان این امکان را فراهم می‌آورند که خطرات را شناسایی و برای رفع آنها اقدام نماید. چنین ساختاری از سازنده‌ای حکیم حکایت دارد.

انسان نمودی از جهانی است که در آن زندگی می‌کند. و شاید به تعبیری خود جهان بزرگی است. آنچه در جهان آفرینش وجود دارد به نحوی در او به ودیعه گذاشته شده است. از این رو شناخت انسان به شناخت آفریده انسان منجر می‌شود. ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾^(۲) «ما آیات خود را در آفاق و در وجود خودشان نشان می‌دهیم تا برایشان روشن شود که خداوند حق است.»

۲-سوره فصلت (۴۱)، آیه ۵۳.

۱-سوره عبس (۸۰)، آیات ۲۴-۳۲.

انسان برای ادامه زندگی به خواب نیاز دارد، باید به استراحت پردازد. پس از رفع خستگی از خواب بر می خیزد. ﴿وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا﴾^(۱) «ما خواب شما را آسایش قرار دادیم.» انسان با به خواب رفتن نمی میرد و مجدداً بیدار می شود. ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^(۲) «خداست که جانها را به هنگام مرگ می گیرد، و نیز جان کسانی را که در خواب می باشند؛ پس آن را که حکم مرگ بر او مقرر شده نگه می دارد، و انسانهای دیگر را تا هنگام معین برای زندگی باز می فرستد؛ در این برای کسانی که می اندیشند نشانه هایی است.»

انسانها به وسیله قطعه گوشتی و حنجره گوشتی سخن می گویند.^(۳) برای آنها از همان بدن و مواد، گوش شنوا و چشم بینا آفریده شده است.^(۴) به تعبیر امیر مؤمنان علیه السلام «اعجبوا لهذا الانسان ينظرُ بشحمٍ و يتكلمُ بلحمٍ و يسمعُ بعظمٍ و يتنفسُ من خرمٍ»^(۵) «در شگفت باشید از این انسان که نگاه می کند با تکه پیهی و سخن می گوید با قطعه گوشتی و می شنود با استخوانی و تنفس می کند از شکافی.» انسانها به رغم این که از خاک و گل اند، با اندامی متناسب آفریده شده اند.^(۶) و به قیافه و شکل های گوناگونی خلق گردیده اند. رنگها و زبانهای متفاوتی پیدا کرده اند.^(۷) در وجود انسانهای آفریده شده از خاک و آب، توانایی های محیرالعقولی قرار داده شده است. وجود قوه تفکر و مال اندیشی و مهر و عاطفه و خشم و غضب و گریه و خنده و شادی و غم و عجله و سستی و... در انسان همه و همه حکایت از این حقیقت دارد که این موجود پیچیده نمی تواند بدون تدبیر و حکمت آفریده شده باشد. این موجود شگفت بی هیچ دلیل دیگر و به تنهایی حاکی از وجود خالق مدبر است.

۱-سوره نبا (۷۸)، آیه ۹.

۲-سوره زمر (۳۹)، آیه ۴۲.

۳-سوره الرحمن (۵۵)، آیات ۳ و ۴؛ سوره بلد (۹۰)، آیه ۹.

۴-سوره انعام (۶)، آیه ۴۶.

۵-سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۸، ص ۴۷۰.

۶-سوره کهف (۱۸)، آیه ۳۷.

۷-سوره روم (۳۰)، آیه ۲۲.

نفی تصادف

ممکن است همه آنچه گفته شد و نیز امور فراوان دیگری که وجود دارد، بر این حمل شود که آنها حاصل یک تصادفند. همه به صورت ناگهانی و بدون برنامه قبلی به وجود آمده‌اند.

واقعیت‌ها و حقایق و نظم و برنامه‌ای را که در اداره آنها وجود دارد، چگونه باید توجیه کنیم؟ این واقعیت‌ها از کجا، چگونه و با چه برنامه‌ای به وجود آمده‌اند؟ مواد آنها از کجا آمده و صورت بخش آنها چه کسی و یا چه چیزی بوده است؟ آیا می‌توان اصل آنها را نادیده گرفت و این همه را انکار کرد؟ و یا آن را به وجود آمده از سوی خود و در یک اتفاق شگفت بدانیم، بی‌هیچ طرح و نقشه و مهندسی، و باور کنیم که همه چیز بدون سابقه و بی‌سبب و بی‌ماده و صورتی پیشین به وجود آمده است؟ آیا به راستی باور کردنی است که عالمی با این عظمت به وجود آید و همه چیز در مسیری تعیین شده و برای برآوردن هدفی حرکت کنند، بی‌هیچ طرح و طراحی و سازنده و نقشه و معماری؟ آیا کسی باور می‌کند که مثلاً هواپیمایی بدون تدبیر و برنامه و هدایت ساخته شود و خود تمام مسیرها و مسافران را شناسایی کند و از مبدأ سوار نماید و به مقصد برساند و به جایگاه اصلی خود بازگردد؟ آیا کسی را می‌توان یافت که بپذیرد کشتی‌های غول‌پیکر اقیانوس پیما خودبه‌خود ساخته شوند و بدون راهنما و برنامه، خود و به صورت تصادفی همه جا را بشناسند و از مبدأ بارگیری کنند و به مقصد به حرکت درآیند؛ بی‌ملوان و طراح در لنگرگاهی پهلو بگیرند و به آرامی بارها و مسافران خود را پیاده کنند و هیچ مشکلی هم برایشان وجود نداشته باشد؟ آیا عقل انسانها می‌پذیرد که موجودات شگفت و پیچیده‌ای مانند انسان به وجود آید بدون این‌که مواد و صورت و طرح و نقشه و سازنده داشته باشد؟ چگونه می‌توان پذیرفت که عالمی با این عظمت و نظم و تنوع موجودات به وجود آیند و میلیونها سال بر مداری درست به حرکت درآیند و خود تدبیر شوند، بدون داشتن مدبری چیره دست و حکیم؟

فطری بودن شناخت خدا

اعمال و رفتار هر انسانی جلوه معرفت و کشش‌های درونی اوست. از برخوردها و شیوه زندگی و رفتار انسانها می‌توان فهمید که آنان چه بینشی دارند و در پی چه هستند. آثار باقی مانده از انسانهای پیشین نیز گواه صادقی است بر این‌که انسانها علاوه بر خواست‌های مادی مثل آب و خواب و آمیزش و... تمایلاتی معنوی داشته‌اند و آن تمایلات از جمله عوامل فعالیت آنها بوده است. تمدنها اثر خواست‌های مادی و معنوی انسانهاست. علائم و آثار فراوانی از گذشتگان به یاد مانده است که نشان می‌دهد انسانها شیفته ذات مقدسی غیرمتناهی بوده‌اند و او را می‌پرستیده‌اند. به وجود آمدن تمدن‌ها همین واقعیت را تأیید می‌کند. این تمایل درونی در انسانها اکنون هم وجود دارد و انسانها ذاتاً بی‌هیچ آموزشی آن را دارند. اگرچه در طول زمان ممکن است کمرنگ شود و خواست‌های متنوع، آن را ضعیف کند و تحت الشعاع خود قرار دهد و یا برای آن نمادی غیر واقعی بیابد و به این ترتیب آن تمایل درونی را ارضا نماید.

وجود خداوند برای انسانها از نوع همان کشش و گرایش درونی یاد شده است. فطرت سالم به ضرورت فطری گواهی می‌دهد بر وجود ذاتی غیرمتناهی، حکیم و مقدس که دارای قدرت و علم کامل است. از این روست که خداوند در قرآن کریم آورده است: «وقتی از مشرکان پرسیده می‌شود خالقشان کیست، به طور حتم جواب می‌دهند: خدا.» ﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾^(۱) و درباره عالم هستی نیز چنین است. ﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ﴾^(۲) «و اگر از آنان پرسی آسمانها و زمین را چه کسی آفریده، قطعاً خواهند گفت: آنها را همان عزیز دانا آفریده است.»

۱-سوره زخرف (۴۳)، آیه ۸۷.

۲-سوره زخرف (۴۳)، آیه ۹.

رخدادهای سخت و شکننده و خطرآفرین، این گرایش درونی را به وضوح برملا می‌کنند. در قرآن آیاتی آمده است که در آنها زبان حال کسانی را مطرح کرده که در دل دریای طوفانی گرفتار می‌شوند و امواج آب و طوفان در حال غرق کردن آنهاست، هیچ وسیله نجاتی برای آنان وجود ندارد؛ در این صورت آنچه در نهران دل دارند آشکار می‌کنند و از خدای بزرگ طلب یاری می‌کنند. ﴿هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنَّا أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾^(۱) «او کسی است که شما را در خشکی و دریا به حرکت درمی‌آورد تا این که وقتی در کشتی‌ها بودید آنها را با بادی خوش می‌برند و ایشان با آن شاد می‌شوند، ناگهان بادی سخت بر آنها بوزد و موج از هر طرف بر ایشان بتازد و یقین کنند که در محاصره افتاده‌اند، در آن حال خدا را پاکدلانه می‌خوانند که اگر ما را از این نجات بدهی از شکرگزاران می‌شویم.»

فطرت مجموعه ویژگی‌هایی است که از بدو آفرینش همزاد آدمی است. در سرشت انسان کشش‌ها و جاذبه‌هایی در ناحیه شناخت‌ها، بینش‌ها و گرایش‌ها وجود دارد که فراتر از نوع جاذبه‌ها و کشش‌های موجود در دیگر مخلوقات است. خیرخواهی، فضیلت‌جویی، کمال‌گرایی و گرایش به عشق و پرستش نمونه‌هایی از فطرت انسانی است که در مجموع، ارزشهای انسانی را پی می‌ریزند. این ارزشها این امکان را به او می‌دهد که تا وقتی کفر و شرک و گمراهی و زنگار گناه بر او چیره نگشته و بارقه‌های فطرت در وجود او به خاموشی نگراییده است، با بهره‌مندی از آن هدایت باطنی به سوی سعادت و رستگاری رهنمون گردد.

از جمله فطریات انسان خداگرایی و خداپرستی است. خداشناسی فطری یعنی این که هر آدمی برحسب ساختمان وجودی خود خدا را می‌شناسد بی آن که به

۱-سوره یونس (۱۰)، آیه ۲۲.

آموختن نیاز داشته باشد. چنین چیزی از فهم عقلانی نیست، بلکه ناشی از دل و خواست و تمایل باطنی می‌باشد. خداخواهی در وجود انسان فطری است و نوعی جاذبه معنوی می‌باشد. یعنی انسان به گونه‌ای سرشته شده است که نمی‌تواند بدون عبادت زیست کند. از این رو می‌بینیم که همه مردم به شکلی به عبادت می‌پردازند، و این نشان می‌دهد که پرستش جزء سرشت و فطرت بشر است. یعنی بشر فطرتاً گرایش دارد به این که خود را به چیز مقدس و پاک و بزرگ نزدیک نماید. این گرایش در همه انسانها وجود دارد. با دقت در روایات انسان درمی‌یابیم که انسان دوستدار حُسن و کمال است و در دوست داشتن کمال، در حد معین و محدودی توقف نمی‌کند و کامل‌ترین مرتبه از هر کمالی را طالب است. او شیفته کمال مطلق است و به هیچ مرتبه‌ای از کمال بسنده نمی‌کند و همواره خواهان مرتبه کامل‌تری است.

انسان به حسب ساختمان خاص روحی خود، خواهان خدا و تمایل به او آفریده شده است. در انسان خداجویی، خداخواهی و خداپرستی به صورت یک فطرت نهاده شده است. فطرت خداخواهی و خداجویی نوعی جاذبه معنوی است میان کانون دل و احساسات انسان از یک طرف و کانون هستی، یعنی مبدأ اعلی و کمال مطلق از طرف دیگر. در نهاد و فطرت بشر هم گرایش به خدا وجود دارد و هم شناخت حضوری و بی‌واسطه به ذات پاکش؛ به این معنا که بشر بدون یادگیری در عمق باطن به‌خوبی می‌یابد که به وجود متعالی کامل قائم به ذات تعلق خاطر دارد و تحت علم و تدبیر و ربوبیت او به رشد و تربیت و کمال می‌رسد؛ و این همان مرحله اول هدایت است که به طور تکوینی در نهاد انسانها قرار داده شده است. این مرحله از هدایت اجمالی است و هدایت تفصیلی توسط عقل و شرع انجام می‌گیرد.

شناخت خدا فطری است؛ زیرا هر تمایل و گرایشی مستلزم وجود نوعی التفات و آگاهی به چیزی است که انسان به او گرایش دارد. وقتی احساس درونی انسان این باشد که به خدا گرایش دارد، ضرورتاً باید از او شناختی داشته باشد؛ وگرنه گرایش به

چیزِ مجهولِ مطلق امکان ندارد. نمی شود انسان به چیزی گرایش داشته باشد ولی به او آگاه نباشد.

این گرایش درونی گاهی با گرفتار آمدن انسان به شداید و سختی ها خود را نشان می دهد. همان گونه که بیان شد قرآن از کسانی یاد کرده است که وقتی در طوفان دریا گرفتار می آیند و همه راهها به روی آنها بسته می شود، با اخلاص تمام رو به سوی خدا می آورند و از او نجات خود را طلب می کنند. ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِّ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾^(۱) «زمانی که در کشتی سوار شونید، خدا را مخلصانه می خوانند و به درگاه او دعا می کنند، و وقتی که خدا آنان را به خشکی راه می برد [و مشغول به دنیا و نعمات آن می شونید] باز رو به شرک می آورند.» ﴿وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلُمِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ...﴾^(۲) «وقتی که موج آنها را همچون سایبانها از هر سو فراگرفت، خدا را می خوانند با عقیده ای خالص...»

صفات خدا

خداوند دارای صفات و افعالی است که آنها برای بشر قابل شناخت هستند؛ هرچند این شناخت محدود می باشد. البته ذات خدا قابل شناخت نیست؛ اما صفات و افعال او که در عالم تبلور یافته اند قابل فهم می باشند.

عبدالرحیم قصیر می گوید نامه ای به دست عبدالملک بن اعین به امام صادق علیه السلام نوشتم و در آن آوردم که مردمی در عراق پیدا شده اند که خدا را به صورت و خطوط چهره توصیف می کنند. فدایتان کردم اگر صلاح دیدید نظر صحیح را درباره توحید برایم بنویسید. آن حضرت برایم نوشت: «خدا تو را مشمول رحمت خود قرار بدهد؛ از توحید و آنچه را که کسان نزد تو گفته اند پرسیده ای. بزرگ است آن خدایی که همانندی برای او نیست. او شنوا و داناست. بزرگتر است از آنچه

۱-سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۶۵.

۲-سوره لقمان (۳۱)، آیه ۳۲.

توصیف‌کنندگان و تشبیه‌کنندگان به مخلوق، و افترا زندگان بر او، درباره او می‌گویند. بدان که مذهب درست درباره توحید آن چیزی است که درباره صفات خدا در قرآن آمده است. پس بطلان و تشبیه را از خدا نفی کن.^(۱)

بهترین راه شناخت صفات خدا منابع دینی است. خداوند گرچه واجد تمام صفات کمال است، اما بر کسی روا نیست که هر صفتی را به خدا نسبت بدهد. برای خداوند دو دسته صفت یاد می‌شود: صفات سلبی و صفات ثبوتی. «صفات سلبی و یا جلال» به آن صفاتی گفته می‌شود که خدا عاری از آنهاست. مثل قابل رؤیت بودن و جسمانیت و جهل و ترکیب و نیاز به خواب و خوراک داشتن و محل حوادث بودن و... «صفات ثبوتی و یا جمال» آن دسته از صفاتند که حاکی از کمال خداوند. این دو نوع صفات را می‌توان مرتبط باهم دانست. یعنی خدا همه کمالات را دارد و بنابراین هیچ نقص و عیبی ندارد.

صفات خداوند در یک تقسیم دیگر به ذاتی و فعلی تقسیم می‌شوند. «صفات ذاتی» آن صفاتی‌اند که به ذات خدا مربوط می‌شوند. این دسته از صفات، ذاتی خداوند و از ذات او تفکیک‌ناپذیر؛ مثل علم و قدرت و حیات. و «صفات فعلی» صفاتی‌اند که به افعال خدا مربوط هستند. این دسته از صفات منتزع از فعل خداوند و به اعتبار موضوع فعل او انتزاع می‌شوند. البته همه صفات خدا عین ذات اویند و از خارج به او ملحق نمی‌شوند. با این تفاوت که صفات ذاتی همواره عین ذاتند و صفات فعلی بسته به تحقق فعل هستند و ناشی از ذات، مثل خالقیت و رازقیت و... .

خداوند واجد همه صفات کمال است و هیچ نقصی در او وجود ندارد. وجود هرگونه نقص و یا نبود کمالات لازم در خداوند به این معنا خواهد بود که او واجد صفات لازم خدایی نیست و بنابراین نمی‌تواند خدا باشد، در حالی که او خداست؛ پس او همه صفات کمال را دارد.

۱- کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۰۰، حدیث ۱.

قرب خدا

خداوند به دلیل وجود غیرمتناهی اش در همه جا حضور دارد و نمی توان به او نسبت قرب و بُعد از چیزی را داد. ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^(۱) «ما از رگ گردن به او نزدیکتریم.» بنابراین آن دسته از سفارشهایی که در آیات و روایات برای تلاش جهت تقرب به خدا رسیده است، به منظور تلاش برای این است که انسان محبوب خدا و حبيب او شود. انسان خود احساس کند که به خداوند نزدیک است و در پناه او است؛ و اگر نه، همه در کمین سنت های خدای عالم اند و در معرض دید او. در روایت، آیه ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾^(۲) به معنای نزدیک بودن یکسان خداوند به همه موجودات معنا شده به گونه ای که نزدیکی او به چیزی با فاصله گرفتن از دیگری نیست. «استوی من کل شیء فلیس شیء اقرب الیه من شیء.»^(۳) امام صادق علیه السلام فرمودند: «چیزی از او نسبت به چیز دیگر نزدیک تر نیست و چیزی به او دورتر از دیگری نیست؛ نسبت او به همه برابر است.»^(۴)

خدا دیده نمی شود

در قرآن به صراحت آمده است که خدا دیدنی نیست. ﴿ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ * لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾^(۵) «اوست خدایی که پروردگارتان است، نیست خدایی مگر او؛ آفریدگار همه چیز است. پس او را بپرستید. و او عهده دار همه چیز است. چشم ها او را نمی بینند؛ و او چشم ها را درک می کند؛ و او لطیف و خبیر است.» انسان دو بُعد مادی و غیرمادی دارد. در وجود انسان گرایش های غیرمادی نیز

۱-سوره ق (۵۰)، آیه ۱۶. ۲-سوره طه (۲۰)، آیه ۵.

۳-کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۲۸، حدیث ۷. ۴-همان، حدیث ۸.

۵-سوره انعام (۶)، آیات ۱۰۲ و ۱۰۳.

وجود دارد. از آن جایی که در درجه نخست، بشر مولود عالم طبیعت است و با آن انس دارد، گرایش او به مظاهر عالم طبیعت بیشتر و نیرومندتر است. امور محسوس و دیدنی و تجربه کردنی را راحت تر می پذیرد. اما در امور غیر محسوس که اثبات آنها به برهان و دلیل نیاز دارد، پذیرفتن آنها با سختی و تردید و تأمل همراه است.

بشر با این که فطرتاً خداجو و معتقد به قدرتی ماورای طبیعت است و همیشه به نیروهای غیبی و غیرطبیعی ایمان داشته، ولی سعی کرده است که آنها را به نمادهای طبیعی تبدیل نماید. برای همین است که از چوب و سنگ و مواد طبیعی برای خود شکل‌هایی ساخته و به تقدیس آنها پرداخته است. روی آوردن انسان به چنین چیزهایی ناشی از همان ذات تعالی‌گرای اوست. او دوست دارد خدایی عالی‌مرتبه داشته باشد و او را بپرستد، در عین حال بتواند با او تماس حسی برقرار کند. حس‌گرایی انسان باعث روی آوردن به سمبل‌هایی طبیعی شد که آنها را مظاهر نیرویی ماورای طبیعی می‌دانست. انسان آن خواست درونی شدید خود را با مظاهری از طبیعت آمیخت و شرک را پدید آورد. او خواهان دیده شدن آن چیزهایی است که به آنها علاقه‌مند است و آنها را دوست دارد. او از خدا هم همین تصور را دارد. خدایی دیدنی، لمس کردنی، حس کردنی و...

خداوند درباره بنی اسرائیل آورده است که آنان به رغم مشاهده آیات و معجزات فراوانی از حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام از وی درخواست کردند که خدا را برای آنان بنمایاند. ﴿فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ﴾^(۱) «آنان از موسی امر بزرگتری را خواستار شدند؛ و آن این بود که گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان بده! بدین سان بود که به خاطر ستمشان صاعقه آنان را گرفت.» در بخش دیگری از داستان آنان آمده است: همین که خدا آنان را از ستم فرعونیان نجات داد و از دل دریا با شکافتن آن گذراند، و تعقیب کنندگان در کام دریا فرو رفتند و به هلاکت

۱-سوره نساء(۴)، آیه ۱۵۳.

رسیدند، آنان چشمشان به قومی بت پرست افتاد که در حال تعظیم بت‌هایشان بودند، و مجذوب آنان شدند و از موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ درخواست کردند که خدایی آنچنانی برایشان فراهم آورد. ﴿وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا آلِهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾^(۱) و خداوند آنان را به خاطر چنین درخواست و ایده‌ای سخت نکوهش کرده است.

در این زمینه که چرا نمی‌توان خدا را دید و یا به عبارتی چرا خدا دیدنی نیست، باید به چند نکته توجه داشت:

۱ - ادراک انسان محدود است. چشم می‌تواند اجسام را تحت شرایطی مثل آشکار بودن، نزدیک بودن، اندازه معینی داشتن و... مشاهده نماید. اشیای خیلی ریز با این‌که وجود دارند با چشم غیرمسلح قابل رؤیت نیستند. اشیای بسیار دور از دید چشم، و نیز اشیایی که در زمانهای دوردست بوده‌اند و یا هنوز به وجود نیامده‌اند، برای چشم امکان دیدن آنها وجود ندارد. برای این‌که چیزی دیده شود یا صدایی شنیده شود یا چیزی لمس گردد و یا بویی به مشام برسد و یا مزه‌ای چشیده شود، نیاز به شرایط متعددی است. به صرف مساعد نبودن شرایط و یا ناتوانی حواس در انجام کاری و یا در قلمرو حواس نبودن موجوداتی، منطقی نیست که وجود آنها انکار شود. حواس در انجام کارشان شبیه تور ماهی‌گیری هستند. تور در شرایطی می‌تواند ماهی صید کند که اولاً خود شرایط ماهی‌گیری را در اندازه‌های گوناگون داشته باشد و ثانیاً ماهی‌ها در دسترس باشند. بهترین تور ماهی‌گیری در صورتی که در بیابانی خشک گسترده شود، هیچ‌گاه ماهی صید نخواهد کرد. و یا اگر در دریای مملو از ماهی توری گسترده شود که سوراخهایی بسیار گشاد داشته باشد، هیچ ماهی‌ای در درون آن قرار نخواهد گرفت و هیچ صیدی به دست نمی‌آید. آیا می‌توان با چنین وضعیتی داوری کرد که ماهی وجود ندارد. نبودن تناسب منطقی در میان اشیا و در نتیجه، عدم ارتباط درست میان آنها، دلیل نبودن نیست.

۱-سوره اعراف (۷)، آیه ۱۳۸.

۲ - هر حسی از حواس انسان تنها در حیطه خود درک دارد. بیش از قلمروشان انتظار داشتن از آنها امر بیهوده و عبثی است. حواس تنها می‌توانند امور مادی را درک کنند و خدا مادی نیست.

۳ - حواس انسان برای انجام کار خود ابزاری بیش نیستند. آن بخش که عمل تجزیه و تحلیل داده‌های حواس را به عهده دارد، روح و یا به تعبیری نفس انسان است. تصویرهای گرفته شده با چشم در ذهن منعکس می‌شوند و رؤیت پس از این حاصل می‌گردد و عمل ادراک تحقق پیدا می‌کند. حواس در واقع مقدمه فعالیت ذهن هستند.

۴ - موجودات زیادی در عالم وجود دارند که انسانها آنها را نمی‌بینند، در عین حال یقین به وجود آنها دارند. هوا، نیروی جاذبه، میدان مغناطیسی، نیروی ربایش آهن ربا، جریان الکتریسیته، عواطف، دوستی، دشمنی، کینه، حسد، عقل و... وجود دارند، اما با حواس قابل لمس و دیدن و چشیدن و... نیستند. اینها و جز اینها از طریق آثار و نتایج و لوازمشان به دست می‌آیند. وقتی در عالم طبیعت که در آن زندگی می‌کنیم وجود چیزهایی را فقط از طریق آثار به دست می‌آوریم و امکان مشاهده و درک آنها با حواس ممکن نیست، در عالم غیرطبیعی به طریق اولی باید بپذیریم که حس ناشدنی‌هایی وجود دارند که تنها می‌توان از آثار آنها به وجودشان پی برد. خدا و سایر موجودات مجرد عالم مجردات چنین‌اند.

۵ - انسان علاوه بر حواس ظاهری از حواسی دیگر نیز برخوردار است. همان‌گونه که با چشم ظاهر محسوسات را درمی‌یابیم، با حواس باطن می‌توانیم امور غیرمحسوس را کشف کنیم و به وجود آنها پی ببریم. مثلاً از طریق قلب و پالایش آن از زنگارهای گناه می‌توانیم به حقایقی دسترسی پیدا کنیم.

یعقوب بن اسحاق می‌گوید: نامه‌ای به خدمت امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم و از ایشان پرسیدم: چگونه بنده‌ای پروردگارش را عبادت کند در حالی که او را نمی‌بیند؟ امام در جواب نوشت: «ای ابایوسف! سید و مولایم و نعمت دهنده بر من و پدرانم

والا تر از آن است که با چشم دیده شود. یعقوب می‌گوید: از امام سؤال کردم: آیا رسول خدا ﷺ پروردگارش را دید؟ امام جواب نوشت: خداوند از نور عظمت خودش به آن مقداری که دوست می‌داشت از راه قلب پیامبر به آن حضرت نمایاند.»^(۱)

در روایت دیگری آمده است: مردی از خوارج بر امام باقر علیه السلام وارد شد و از آن حضرت پرسید: چه چیزی را عبادت می‌کنی؟ امام جواب داد: خدا را. او سؤال کرد: آیا او را دیده‌ای؟ امام پاسخ داد: «چشم‌ها هرگز او را مشاهده نخواهند کرد، ولی دلها با حقیقت ایمان او را می‌بینند؛ او نه با قیاس قابل شناخت است و نه با حواس قابل درک؛ او شبیه به مردم نیست؛ او از طریق نشانه‌هایش قابل توصیف و از راه آیاتش قابل شناخت است. در داوری خود هیچ ستمی روا نمی‌دارد. آری! این خدایی است که جز او خدای دیگری نیست.» راوی می‌گوید: شخص خارجی پس از پاسخ امام باقر علیه السلام از محضر ایشان بیرون آمد در حالی که این آیه را می‌خواند: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»^(۲) «خدا داناست که رسالتش را در کجا قرار دهد.»^(۳)

نیز از امام صادق علیه السلام روایت شده است که دانشمندی یهودی به محضر امیر مؤمنان علیه السلام رسید و پرسید: آیا هنگامی که پروردگارت را عبادت می‌کنی او را دیده‌ای؟ امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «من هرگز خدایی را که نبینم عبادت نمی‌کنم.» مرد یهودی پرسید: چگونه او را دیده‌ای؟ آن حضرت جواب داد: «چشم‌ها او را مشاهده نمی‌کنند، ولی دل‌هایی که به حقیقت ایمان رسیده‌اند او را می‌بینند.»^(۴)

قدرت خدا

«قدرت» توان انجام کار و یا ترک آن است؛ و خداوند واجد چنین صفتی است. وجود قدرت در خدا به قدری روشن است که نیازی به اثبات ندارد. چه این که وجود

۱- صدوق، التوحید، ص ۱۰۸، حدیث ۲.

۲- سورة انعام (۶)، آیه ۱۲۴.

۳- صدوق، التوحید، ص ۱۰۸، حدیث ۵.

۴- همان، ص ۱۰۹، حدیث ۶.

خداوند حقیقتی از دانایی و توانایی است. آثاری که انسان را به وجود خدا رهنمون می‌سازد، به قدرت و توانایی او نیز رهنمون می‌شود. خدا خالق عالم است و خالق بدون قدرت نمی‌تواند آفرینش‌گری کند. ممکن نیست که خدا خالق باشد اما قدرت نداشته باشد؛ از طرف دیگر اگر خداوند واجد قدرت نباشد، کمال ندارد و ناقص است.

در مخلوقات خدا شگفتی‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد خالق آنها دارای قدرت و توانی بسیار و برتر از قدرت معمولی است. خداوند دارای آنچنان توانایی است که هر چه را که بخواهد می‌آفریند ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.^(۱) قدرت خداوند در عین مطلق و بی‌نهایت بودن، چنان نیست که به هر چیزی تعلق بگیرد و آنها ایجاد شوند. این که خداوند دارای قدرت مطلق است و هر کاری از او برمی‌آید، اقتضای ذات خداوند است. اما این که قدرت خدا به هر چیزی در عالم تعلق می‌گیرد یا نه، جای بحث است.

مفاهیمی که ما می‌شناسیم از حیث تعلق قدرت بر چند نوع هستند: چیزهایی وجود دارد که به راحتی انجام شدنی‌اند و انجام آنها بستگی به تناسب صاحب قدرت و آن شیء دارد؛ مثلاً یک شخص معمولی در شرایط طبیعی می‌تواند یک وزن معمولی را بردارد؛ اما برخی اشیا هستند که فراتر از قدرت افراد معمولی است؛ مثلاً یک وزنه چند تنی را انسانها با قدرت بدنی معمولی نمی‌توانند بلند کنند. چنین اموری اگر چه به صورت معمول و متداول انجام شدنی نیستند، ولی چنین هم نیست که اصلاً نتوان آنها را حرکت داد و یا بلند کرد؛ چرا که با ابزار و آلات لازم می‌توان آنها را حمل کرد و جابجا نمود.

چیزهای دیگری قابل تصور است که واقع شدنی نیستند؛ به این معنا که ذاتشان قابلیت تحقق ندارد. مثل این که کسی بخواهد از آب تنها، ساختمان چندین طبقه‌ای

۱-سوره بقره (۲)، آیه ۱۴۸.

بسازد. در این گونه امور قدرت هرچند هم فوق العاده و زیاد باشد، قابلیت قابل، این امکان را نمی دهد که شیء خارجی تحقق پیدا کند. قدرت خداوند هرچند مطلق است ولی به این گونه امور تعلق نمی گیرد. در روایتی رسیده که از امیر مؤمنان علیه السلام سؤال شد: آیا خدا قدرت دارد که زمین را در تخم مرغی قرار دهد در حالی که هیچ کدام تغییر نکنند؟ امام علیه السلام جواب دادند: «خداوند به ناتوانی متصف نمی شود ولی این هم شدنی نیست.»^(۱)

علم خدا

خدا دانای مطلق است ﴿وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^(۲) او قبل از این که موجودات را بیافریند، از آنها اطلاع داشته و پس از آن هم همچنان از آنها آگاهی دارد. خالقیت خداوند و انجام امور استوار از ناحیه او، نشان از علم او دارد. او نه تنها بر امور آشکار عالم علم دارد که بر امور نهان عالم نیز آگاه است. ﴿إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾^(۳) «من پنهان آسمانها و زمین را می دانم، و نیز آنچه را که شما آشکار می کنید و یا مخفی می دارید.»

وجود احاطه دار و همه جانبه و غیرمتناهی خداوند باعث می شود که چیزی بر او پنهان نباشد. او در همه جا و پیش همه چیز هست. بنابراین امر پوشیده ای برای خداوند وجود ندارد و سخن از غیب دانی او به لحاظ ما انسانهاست؛ یعنی آنچه برای ما غیب است برای خدا مکشوف می باشد. او بر همه چیز به صورت تفصیلی احاطه علمی دارد. اگر چنین نباشد، خدا متصف به جهل خواهد شد، و این با کمال خدا سازگار نیست. خدا از آن جهت که وجود مطلق غیرمتناهی است و نسبتش به اشیا به طور مساوی است، به همه چیز علم دارد. و چون علم او به اشیا قبل از وجود آنهاست

۱- صدوق، التوحید، ص ۱۳۰، حدیث ۱۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۴۳.

۲- سورة بقره (۲)، آیه ۲۸۲. ۳- سورة بقره (۲)، آیه ۳۳.

و نیز نسبتش به آنها دور و نزدیک نیست و چیزی بر او پوشیده نیست، علم حضوری است و غیب و نهان در نزد او یکسان است: ﴿عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ﴾^(۱). «علم و آگاهی خدا از امور از طریق ابزار و حواس نیست، همان‌گونه که دیدن و شنیدن او از طریق حواس نمی‌باشد.»

عدالت خدا

«عدالت» قرار دادن هر چیزی در جایگاه متناسب اوست. حقی که قاضی حکم می‌کند به صاحب حق داده شود، کاری عادلانه خوانده می‌شود؛ چون حق در جای شایسته خود قرار می‌گیرد. اصرار بر گناه نداشتن و پرهیز از محرمات الهی که در امام جماعت شرط شده نیز همین حقیقت را در خود دارد؛ چه این‌که گناه، خارج شدن از مسیری است که خداوند تعیین کرده است.

خداوند طبق تعریف یاد شده از عدالت، عادل است؛ در مقام عمل متناسب هر چیزی و در شأن او عمل می‌کند و در مقام داوری و قضاوت میان مردمان عادلانه رفتار می‌نماید: ﴿وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ﴾^(۲) «خداوند هیچ‌گونه ستمی بر بندگان روا نمی‌دارد.»

صفت عدالت خداوند در میان سایر اوصاف او از دو جهت حایز اهمیت بوده و بحث از آن جایگاه ویژه‌ای پیدا کرده است:

۱ - این‌که اگر خداوند همه کاره عالم است و اعمال انسانها مخلوق اوست، چرا آنان را کیفر می‌دهد؟ عذابهای شدید و عده داده شده از سوی او، چه نسبتی با عدالت خدا و چه توجیهی دارد؟ آیا عقلانی است که خداوند انسانها را وادار به اعمال ظالمانه و کردار زشت بکند و آنها را به گونه‌ای بیافریند که آنان مرتکب کار زشت شوند و آنگاه آنها را مؤاخذه نموده و کیفر دهد؟

۱-سوره سبأ (۳۴)، آیه ۳.

۲-سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۸۲.

۲ - تفاوت انسانها هم از حیث جسمانی و هم در معیشت و زندگی، امری قابل انکار نیست. برخی انسانها عضوی ناقص دارند، برخی گرفتار رنجها و سختیها و برخی دیگر زود هنگام در کام مرگ می‌روند، و برخی دیگر اسیر دست یایگان و ستمگران می‌گردند و هیچ روی خوشی در زندگی نمی‌بینند. از آنجایی که خداوند خالق و مدبر همه عالم و از جمله انسانهاست، چرا چنین می‌آفریند و چنین تدبیر می‌کند؟ وجود نقص و بدبختی و ستم چگونه با عدالت قابل جمع است؟ اگر غیر از خداوند موجود دیگری دست در آفرینش بدیهای عالم داشته باشد، که مستلزم شرک و نقص در ذات و قدرت خداست؛ و اگر خداوند خود به چنین چیزهایی رضا داده و آفریده و تدبیر می‌کند، که با عدالت او نمی‌سازد و ناشی از نقص در اوست. آری! این دو مسأله بحث عدالت خدا را از میان سایر صفات خدا ممتاز کرد و مسلمانان را درباره آن به گفتگو و مجادله کشاند.

اما امر نخست که خداوند همه کاره عالم و آدم و رفتار و اعمال آدمیان است، تردیدی در آن وجود ندارد، خداوند سبب اصلی هر حادثه و هر موجودی است؛ ولی انسانها در این میان به گونه‌ای آفریده شده‌اند که خود دارای قدرت اراده و تصمیم‌اند. خود با اراده و اختیارشان مرتکب اعمالی خوب و یا بد می‌شوند و برای خود فرجامی خوش و یا ناگوار رقم می‌زنند.

خداوند انسان را آزاد آفریده و در ذات او این اختیار را به ودیعه گذاشته که با تشخیص و انتخاب خود حق و یا باطل را برگزیند. بنابراین ارتکاب اعمال زشت از سوی انسانها به خود آنان مربوط است و در برابر آن مسؤولند. و چون چنین است، کیفر بدکاران و پاداش نیکوکاران امری کاملاً موجه و منطقی است، و این کمترین انتظار از خداوند حکیم و عادل است. خداوند کسی را وادار و مجبور به عملی نمی‌کند، تا اگر مرتکب گناه شدند کیفرشان قبیح به حساب آید.

وانگهی اگر انسانهایی گناه کنند و مرتکب فسق و فجور شوند و حقوق دیگران را پایمال نمایند و به آنان ستم روا دارند، و از طرفی کسانی کار خوب انجام دهند و از

بینوایان و درماندگان دستگیری نمایند و در امور خیر پیشقدم شوند، اگر اینها یکسان دیده شوند و کیفر و پاداش نبینند، نه تنها با عدالت خدا که با حکمت او نیز سازگاری ندارد. آیا این عادلانه است که افرادی ستم کنند و مرتکب اعمال ناروا شوند و مجازات نگردند، و یا کسانی احسان و نیکوکاری نمایند و با فاسقان و بدکاران در یک ردیف قرار داده شوند؟ آیا این حکیمانه است کسانی که با زحمت به تکالیفشان عمل می‌کنند و از لذت‌های حرام چشم می‌پوشند با افراد بی‌قید و هرزه و یاغی و متجاوز در یک رتبه قرار بگیرند؟ عقل حکم می‌کند که چنین یکسان‌نگری ابداً عادلانه و حکیمانه نیست.

اما امر دوم: وجود کمبود و مرگ و میرهای زود هنگام و ناخواسته، و تفاوت استعدادها و امثال اینها، معلول تحولات طبیعی عالم است. خداوند منشأ اصلی همه تحولات و حوادث است؛ اما تحولات دارای بستری است قانونمند و در چارچوب آن رخ می‌دهند. یعنی خداوند عالم را به گونه‌ای آفریده است که با اسباب و مسببات اداره می‌شوند؛ هر علتی بر حسب اقتضای خود، معلولش را پدید می‌آورد. اگر شرایط و مقتضیات کاملاً فراهم باشد، معلولی متناسب و تامّ پدید خواهد آمد؛ وگرنه معلول حاصل نبود شرایط و مقتضیات، ناقص خواهد بود. نقص عضو، معلولیت و مرگ و میرهای زودرس، دردها و رنج‌ها، بیماریها و آفات، همه و همه حاصل برخورد عوامل طبیعی و نتیجه آنهاست، و عوامل طبیعی در نظام عالم به گونه‌ای آفریده شده‌اند که محصول تمام‌عیار خود را می‌دهند، و در تعارض و تضاد با یکدیگر معلول از عامل غالب آسیب می‌بیند و نقص پدید می‌آید.

علاوه بر این آنچه خدا می‌آفریند و عطا می‌کند، از جود و فضل اوست. کم و زیاد دادن به کسانی، تابع ظرفیت آنها و شرایط محیط است؛ و پدید آمدن اموری ناخوشایند برای کسانی در این عالم، نه برخاسته از عدل خدا که ناشی از شرایط افراد و محیطی است که در آن زندگی می‌کنند.

و حاصل کلام این‌که عدالت در جایی صادق است که کسانی حقی داشته باشند و

باید حقشان ادا شود و در صورتی که حقوق افراد صاحب حق ادا نشود قطعاً ظلم شده و به عدالت عمل نشده است. خداوند در اعطای امکانات به افراد بشر با جود و فضل و مشیّت خود عمل می‌کند. بنابراین داشتن و نداشتن افراد، نه از بی عدالتی خدا که ناشی از امر دیگری است.

توحید

«توحید» عقیده به مبدأ واحدی برای جهان هستی است. توحید اصطلاحی است که تنها درباره خدا به کار می‌رود. مبدئی که وجود ازلی و ابدی داشته و دوگانگی و ترکیب در ذات و صفاتش نیست. مبدئی که وجود محض، غنا و کمال مطلق و علم و حیات مطلق است. هیچ نوع وابستگی و احتیاج درباره او تصور نمی‌شود. ذاتی که واجد تمامی کمالات است. مبدئی که همه کاره هستی و مدیر و مدبّر آن است. ذاتی که به اراده و تقدیر و قضای او موجودات پدید آمده و در نظامی هماهنگ برطبق خواست و مشیّت او حرکت می‌کنند. ذات خداوند از خود اوست و موجودات دیگر وجودشان ذاتی نیست.

در برابر توحید، شرک است و شرک مظاهری دارد که از جمله آن ثنویت و تثلیث و چند خدایی است. از دیدگاه ثنویین، هستی دو مبدأ دارد، مبدأ خیرات و مبدأ شرور. در بینش تثلیث، مبدأ هستی در عین یکی بودن سه تاست. از نظر اینان اقانیم خدایگان سه گانه‌ای هستند که هر یک در مرتبه خدایی قرار دارند. به گفته آنان اب، ابن و روح القدس خدا هستند. گرچه خود می‌گویند به یک جوهر بیشتر معتقد نیستند، ولی لازمه گفته آنان کثرت عددی خداست. بوده‌اند اقوامی که به تعداد انواع موجودات، خدایانی را معتقد بوده و می‌پرستیده‌اند. تصور ایشان این بوده است که ربّ النوعهای زیادی وجود دارد و هر چیزی ربّ النوعی دارد. ربّ النوع خورشید، ربّ النوع ماه، ربّ النوع پرندگان، ربّ النوع حیوانات و...؛ این نوع عقاید همه مشرکانه است و با توحید ناسازگار. توحید اعتقاد به خدای واحد در همه ابعاد است.

منظور از واحد بودن خدا

واحد بودن خداوند به این است که خداوند یکی است و در ذات او تجزیه راه ندارد. صفات خداوند عین ذات او بوده و در آنها چندگانگی وجود ندارد. این که خداوند در الوهیت یگانه است، به این معناست که شریکی در پرستش ندارد. علم، قدرت و حیات او مانند علم و قدرت و حیات دیگران نیست. برای این که این صفات در خداوند عین ذات او و در مرحله تحقق عین یکدیگرند.

تقسیم صفات خداوند و تفکیک صفات از ذات صرفاً از جانب ماست که در مقام شناخت هستیم. خداوند نه در ذات و نه در صفات دوگانگی ندارد. ﴿وَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾^(۱) «معبود شما یگانه‌ای است که جز او معبودی نیست، معبودی مهربان و بخشنده.»

واحد بودن خداوند وحدت عددی نیست که درباره سایر اشیا می‌گوییم. وحدت عددی و کثرت حاصل از آن، از آثار صنع و ایجاد خداوند هستند؛ چرا که عدد مستلزم محدودیت است و ذات باری تعالی در تمامی کمالات مطلق بوده و هیچ نوع محدودیتی در حق او تصور نمی‌رود ﴿وَ هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾^(۲) «او یگانه قهار است.» ﴿وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ﴾^(۳) «او دانای تواناست.» ﴿أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً﴾^(۴) «همانا قدرت منحصرأ و در تمام اشیا از آن خداست.» ﴿أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ﴾^(۵) «همانا خداوند حق آشکار است.» آیات فوق و بسیاری از آیات مشابه آنها همگی حاکی از بی‌انتهایی ذات و صفات کمالی خداست؛ و گویای آن است که چه در ذات و چه در صفات، دومی برای او فرض نمی‌شود و برای همین است که وحدت عددی درباره او معنا ندارد. زیرا هر وجود و کمالی در اصل از آن ذات است و چیزی که فرض دوم نداشته

۱-سوره بقره (۲)، آیه ۱۶۳.

۲-سوره رعد (۱۳)، آیه ۱۶.

۳-سوره روم (۳۰)، آیه ۵۴.

۴-سوره بقره (۲)، آیه ۱۶۵.

۵-سوره نور (۲۴)، آیه ۲۵.

باشد به صفت عدد که بیانگر محدودیت است متصف نمی شود.

فردی بادیه نشین در جنگ جمل نزد حضرت امیر علیه السلام آمد و گفت: آیا می گویی خدا واحد است؟ حاضران در آنجا به او هجوم بردند که در این اوضاع و احوال جنگی چه جای این پرسش است؟ امام علی علیه السلام فرمودند: به او کاری نداشته باشید. آنچه ما از این قوم می خواهیم همین است که این اعرابی می پرسد. سپس حضرت فرمود: «ای اعرابی! این گفته که خدا واحد است، می تواند چهار معنا داشته باشد. دو قسم آن درباره خدا روا نیست و دو قسم آن رواست. اما دو نوعی که روا نیست: یکی این که گفته شود خدا واحد است و منظور یکی بودن عددی باشد. چون وجودی که دومی ندارد داخل در باب اعداد نیست. آیا نمی بینی آنان که گفتند: سومی از سه، کافر شدند.^(۱) نوع دوم از واحد بودن که درباره خداوند روا نیست، گفته گوینده ای است که می گوید: او واحدی از مردم است، و منظور از آن وحدت نوعی می باشد؛ زیرا این گونه یکی دانستن نوعی تشبیه است و خداوند مبرای از تشبیه می باشد. اما دو وجه دیگری از وحدت که درباره خداوند می تواند درست باشد، این است که گفته شود خدای عزوجل یکتاست یعنی در جهان مانندی ندارد، در این صورت پروردگار ما این گونه است. همچنین گفته شود خداوند یگانه است در معنا، و منظور این باشد که نه در وجود و ذات و نه در عقل و وهم قابل تقسیم نیست.»^(۲)

مراتب توحید

از عمیق ترین مباحث در باب معارف، بحث توحید است. برداشت از توحید به علت تفاوت فهم انسانها مختلف است. با وجود این در اصل وجود ذات باری تعالی، همه انسانها بر اساس فطرت خود اتفاق نظر دارند. تفاوت فهم انسانها درباره توحید

۱- اشاره به آیه: «لقد كفر الذين قالوا ان الله ثالث ثلاثة». [سوره مائده (۵)، آیه ۷۳] است و درباره مسیحیان می باشد که آنان را یکی از سه تا، یعنی خدا، روح القدس و عیسی علیه السلام می دانند.

۲- صدوق، التوحید، ص ۸۳ و ۸۴، حدیث ۳.

چنان است که عده‌ای در طول تاریخ، خدای جهان‌آفرین را مانند بت‌ها و سنگ و چوبهایی قرار داده‌اند که با دستانشان ساخته‌اند، و از دعوت پیامبران به توحید برداشتی در حد وحدت عددی داشته‌اند: ﴿أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ﴾^(۱) [کافران گفتند: آیا او خدایان متعدد را خدای واحدی قرار داده؟ این واقعاً چیز عجیبی است.]

صفات کمالیه‌ای که انسانها درباره‌ی ذات پروردگار بیان می‌کنند، خواه ناخواه نوعی محدودیت در آن الفاظ وجود دارد؛ زیرا برای آنها امکان تصور مطلق و نامحدود وجود ندارد. و لذا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ﴾^(۲) «منزه است خداوند از توصیفات بندگان، مگر از توصیف بندگان خالص خود.» و نیز فرموده است: ﴿وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾^(۳) «و هرگز احاطه علمی به او نخواهند داشت.» ﴿وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾^(۴) «خدا را چنان‌که سزاوار شناختن اوست نشناختند.»

از امیر مؤمنان علیه السلام رسیده که عظمت خدا را با میزان عقلت فرض نکن که از هلاک شدگان خواهی بود.^(۵) شاید از همین جهت باشد که در روایات به تنزیه خدا بسیار پرداخته شده است. هر صفتی که برای او اثبات می‌کنیم باید با تنزیهی همراه باشد، چون بیان ما قاصر از تبیین وجود بی‌انتهای اوست.^(۶) از امام باقر علیه السلام نقل است که: «تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ تَعَالَى وَ لَا تَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَزِدَادُ صَاحِبَهُ إِلَّا تَحْيِيرًا»^(۷) «درباره‌ی آفریده‌های خدا سخن بگویید و درباره‌ی ذات خدا سخن نگویند، چه این که سخن گفتن درباره‌ی ذات خدا چیزی جز حیرت به ارمغان نمی‌آورد.»

۱-سوره ص (۳۸)، آیه ۵. ۲-سوره صافات (۳۷)، آیات ۱۵۹ و ۱۶۰.

۳-سوره طه (۲۰)، آیه ۱۱۰. ۴-سوره انعام (۶)، آیه ۹۱.

۵-سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۹۱، ص ۱۲۵.

۶-سید رضی، نهج البلاغه، خطبه‌های ۱۵۲ و ۱۶۳ و ۱۸۶؛ صدوق، التوحید، ص ۳۰۸، حدیث ۲؛ کلینی،

کافی، ج ۱، ص ۱۳۸، حدیث ۳؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴، ص ۳۰۴؛ مفید، الاختصاص، ص ۲۳۶.

۷-کلینی، کافی، ج ۱، ص ۹۲، حدیث ۱.

توحید مراتبی دارد و موحدان از این جهت متفاوتند. ممکن است کسانی در توحید ذاتی موحد باشند ولی در توحید عبادی و اطاعت دچار شرک باشند. شیطان طبق آنچه از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده، به مدت شش هزار سال خدا را عبادت کرد،^(۱) اما دچار غرور شد و از فرمان خداوند سرپیچی نمود، و به این ترتیب توحید در طاعت نداشت. از طرفی ممکن است کسی در عبادت خدا اخلاص تام داشته باشد ولی در توحید افعالی لنگ بزند. زیادند کسانی که در برابر خدا زانوی عبادت به زمین می زنند و فراوان ذکر می گویند و تسبیح می کنند، ولی توکل و عقیده شان در اتکای به او، و استمداد از او و روی نیاوردن به پیش قدرتمندان و صاحبان مکتب و جاه، بسی ضعیف است و می لغزند. حاصل این که موحد کسی است که خداوند را یکی بداند و در پیشگاه او سرتعظیم فرود آورد و تنها به او متکی باشد و همه چیز را از او بداند و هیچ کس یا چیزی را همتای او قرار ندهد و او را همه کاره عالم و خود بداند.

مرتبه کامل توحید

توحید - به معنای عقیده به وحدانیت خدا - مراتبی دارد. مرتبه کامل این است که هر چه بهره‌ای از علم و قدرت و کمال و خلق و رزق، احیا و اماته باشد، به خدا نسبت داده شود. خضوع و عبادت تنها برای او باشد. به هیچ وجه برای احدی در کنار خدا تذلل و خاکساری نباشد. و جز به رحمت او امیدوار نبود. تنها باید از خشم و سخط او ترسید. در عقیده و عمل باید تسلیم درگاه وی بود. و این همان است که از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده است: «و کمال توحیده الاخلاص له»^(۲) «کمال توحید و یگانه دانستن او به این است که همه کارها تنها برای خدا باشد.» از نظر قرآن هر نوع اطاعت کور در برابر غیر خدا شرک و برخلاف توحید است. برخی از اهل کتاب که تسلیم بی چون و چرای علمای خود بودند، از نظر قرآن کار آنان پرستش غیر خدا حساب

۱- سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، ص ۲۸۷. ۲- همان، خطبه ۱، ص ۳۹.

شده است. ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^(۱) «مسیحیان و یهودیان [با اطاعت چشم و گوش بسته] علمای دینی و راهبان خویش را ارباب و معبودهایی در برابر خدا قلمداد می‌کردند؛ و همچنین مسیح فرزند مریم را؛ و حال آن‌که مأمور نبودند جز به این‌که معبود واحدی را پرستش کنند. معبود یگانه‌ای که جز او معبودی نیست. منزّه است از شریکانی که برای او قرار داده‌اند.»

دلایل وحدانیت خدا

۱- وجود نظم و هماهنگی در یک مجموعه، نشان از هدفمندی و برنامه متناسب با شرایط و بخش‌های گوناگون آن است. اگر در یک مجموعه‌ای که برای اداره شدنش به انسجام نیاز است، دو برنامه با دو مدیر متفاوت باشد، قطعاً آن مجموعه به هم خواهد ریخت و پیش نخواهد رفت. چه این‌که هر یک از آن دو تلاش می‌کند برنامه خود را پیش ببرد و آن مجموعه را اداره نماید. چنین وضعیتی نه تنها باعث پیشرفت کار نمی‌شود که هر یک دیگری را خنثی می‌کند، در نتیجه آنچه موجود است نیز به هم می‌ریزد و همه چیز مختل می‌شود.

پس اگر یک مجموعه بزرگی مانند عالم هستی با هماهنگی و نظم به کار خود ادامه بدهد و در آن اختلالی وجود نداشته باشد، حاکی از این است که آن مجموعه با انسجام و تدبیر واحد و با دقت عمل به خوبی اداره می‌شود.

جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم بی‌تردید دارای نظم و آهنگ خاصی است. جهانی با این گستردگی و با این همه تنوع در موجودات که هر یک کار خود را انجام می‌دهد، نشان از نظم و تدبیر واحد دارد. در عین وجود نظم، میان موجودات آن هماهنگی مطلوبی وجود دارد. هر یک در جایگاه خود قرار گرفته و یکدیگر را تأمین

۱-سوره توبه (۹)، آیه ۳۱.

می‌کنند. وجود این تناسب و سازگاری نشان می‌دهد که مدبّر واحدی جهان را اداره می‌کند.

اگر چند خدا در عالم وجود داشت، و هر یک بنا بر این که خداست اراده‌ای مستقل از دیگری دارد، نظم عالم به هم می‌ریخت و ناسازگاری اراده‌ی خدایان تمام عالم را مختل می‌نمود. چه این که اراده‌ی خدایی با اراده‌ی خدای دیگر در تعارض و تضاد می‌افتاد و هر یک چیزی را می‌خواست که دیگری یا برخلاف آن را می‌خواست و یا ضد آن را؛ و طبعاً چون اراده‌ی خدا مساوی با تحقق خواست است، هردو و یا چند خواست تحقق پیدا می‌کرد و در مقام تحقق با یکدیگر متعارض می‌شدند و در نتیجه امور مختل می‌گردید و همه چیز درهم فرو می‌ریخت. قرآن کریم این استدلال را در جمله‌ای کوتاه چنین بیان کرده است: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾^(۱) «اگر در آسمانها و زمین خدایان متعددی جز خدای واحد بود، آنها درهم می‌ریختند؛ پس منزّه است خداوند پروردگار عرش از آنچه او را توصیف می‌کنند.»

اگر خدایان متعددی در عالم وجود داشتند و هر یک به تناسب خدایی خود مخلوقی می‌داشت، هر یک از آنها به سراغ مخلوق خود می‌رفت، و در نتیجه در عالم تعارض به وجود می‌آمد. هر یک از باب این که خداست تلاش می‌کرد که به تناسب مقام غیرمتناهی خود بر همه‌ی عالم سیطره داشته باشد و همه‌ی مخلوقات تحت تدبیر او باشند؛ در نتیجه در اعمال ربوبیت بر عالم و مخلوقات، کشمکش به وجود می‌آمد و نظام عالم متوقف می‌شد و درهم فرو می‌ریخت. خداوند خود چنین وضعیتی را این گونه تشریح کرده است: ﴿مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ﴾^(۲) «خداوند هیچ فرزندی برای خود نگرفته است و هیچ خدایی با او نیست؛ و اگر نه هر یک از آنها به سراغ

۱-سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۲۲.

۲-سوره مؤمنون (۲۳)، آیه ۹۱.

مخلوق خود می‌رفت و هر یک تفوق می‌یافت بر دیگری؛ منزّه است خدا از آنچه او را توصیف می‌کنند.»

در روایتی امام صادق علیه السلام فرمود: «وقتی دیدیم که عالم منظم است و کشتی‌ها در روی آب در جریانند و شب و روز و خورشید و ماه در حال رفت و آمدند، درستی جریان امور و تدبیر صحیح و انسجام امور دلالت می‌کنند بر این‌که تدبیرکننده یگانه‌ای وجود دارد.»^(۱)

۲- در ذیل روایتی که هشام‌بن حکم از امام صادق علیه السلام نقل کرده به دلیل دیگری برای وحدانیت خداوند اشاره شده است که از آن به برهان «فُرجه» یاد می‌کنند. برهان چنین است: «اگر فرض شود دو خدا وجود دارد، باید علاوه بر اشتراک آن دو در وجوب وجود، میان آن دو تفاوت باشد. یعنی اقتضای دوتایی این است که میانشان امتیازی باشد تا دو بودن بر آنها صدق کند. آنچه به عنوان امتیاز میان دو خدای واجب فرض می‌شود، خود نیز باید واجب باشد؛ و اگر امر غیر واجبی باشد، نمی‌تواند وجه تمایز امر واجب قرار بگیرد. بنابراین واجب‌ها می‌شوند سه‌تا؛ و اقتضای سه‌تایی این است که حداقل دو امتیاز در بین باشد. پس واجب‌ها پنج می‌شوند، سپس نه می‌شوند، و به این نحو واجب‌ها غیرمتناهی می‌شوند.»^(۲)

در صدر همین روایت آمده که زندیقی نزد امام صادق علیه السلام آمد. در محضر امام علیه السلام درباره خدا بحث شد، امام به او فرمود: «این‌که می‌گویی خدا دو تاست، کلام تو خالی از این نیست: یا این دو خدا هر دو قدیم و قوی هستند و یا هر دو ضعیف‌اند و یا یکی قوی و دیگری ضعیف است. اگر هر دو قوی و توانمند هستند پس چرا یکی از آن دو دیگری را از صحنه بیرون نمی‌کند تا خود به تنهایی به تدبیر عالم بپردازد. و اگر یکی توانا و دیگری ناتوان است، این همان است که ما می‌گوییم که خدا یکی است زیرا دیگری عاجز است و عاجز خدا نیست.»

۱- صدوق، التوحید، ص ۲۴۴، حدیث ۱. ۲- کلینی، کافی ج ۱، ص ۸۱، حدیث ۵.

۳- دلیل دیگر بر وحدانیت خداوند این است که هیچ آثاری از خدای دیگر از جمله پیام آوری وجود نداشته است. تا کنون هر پیامبری که مبعوث شده مدعی بوده است که از جانب خدای واحد آمده است و تا کنون هیچ مدعی نبوتی نگفته است که از جانب خدایی دیگر آمده است. امام علی علیه السلام در سفارشهایی خطاب به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود: «وَأَعْلَمُ يَا بُنَيَّ! أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكَ لَأَتَتْكَ رُسُلُهُ وَ لَرَأَيْتَ آثَارَ مُلْكِهِ وَ سُلْطَانِهِ وَ لَعَرَفْتَ أفعالَهُ وَ صِفَاتِهِ وَ لَكِنَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ لایضادَهُ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ»^(۱) «پسرم! بدان اگر پروردگارت شریکی داشت، پیامبران او نزد تو می آمدند، و نشانه‌های حکمرانی و قدرت او را می دیدی و از کردار و صفت‌های او آگاه می گردیدی؛ لیکن او خدای یکتاست، چنان که خود خویش را وصف کرده است؛ کسی در حکمرانی وی مخالف او نیست.»

۴- وجود خدایی دیگر در عالم به معنای وجود نقص در خدا خواهد بود. زیرا این خدا کمالات خدای دیگر را ندارد و خدای دیگر نیز کمالات این خدا را ندارد؛ پس هر دو ناقص اند. فرض وجود خدای ناقص، با خدا بودن منافات دارد. چه این که خدا موجود مطلق و ذات کاملی است که اگر در او نقصی تصور شود، دیگر نمی توان او را خدا دانست؛ و این با خدایی خدا ناسازگار است.

اقسام توحید

توحید بر «ذاتی»، «صفتی»، «افعالی» و «عبادی» تقسیم می شود. توحید فقط مفهومی آسمانی و دینی نیست. توحید واقعی آن است که علاوه بر اعتقاد، در منش و زندگی فردی و اجتماعی یعنی اخلاق و عمل نیز تجلی یابد؛ وگرنه مانند علوم است که در کتابها نوشته شود و اثر و فعلیتی از آن مشاهده نگردد. در زیر هنگامی که به تعاریف و مفاهیم توحید ذاتی و صفتی و افعالی و عبادی دقیق می شویم، درمی یابیم

۱- سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۳۱، ص ۳۹۶.

که این معنا از توحید پیامدی جز استقلال انسان در برابر قدرت و خداوندان زمینی و اربابان زور ندارد و به انسان احساس توانایی و قدرت و فردیتی می‌بخشد که لازمه یک جامعه سالم و مدنی است. به عبارت دیگر آنچه در جهان امروز به عنوان جامعه مدنی یاد می‌شود از طریق تفکر و زندگی توحیدی واقعی، دست یافتنی تر است.

۱ - توحید ذاتی

«توحید ذاتی» آن است که ذات خداوند واحد است و در آن هیچ دوگانگی وجود ندارد. نه ذات خدا دوگانه است و نه ذاتی دیگر در کنار خدای واحد وجود دارد. روایت شده است شخصی نزد امام حسن مجتبی علیه السلام آمد و از آن حضرت درخواست کرد که خدا را برای او به گونه‌ای که گویا او را می‌بیند توصیف کند. امام اندکی درنگ کرد و سر به زیر انداخت و آنگاه سر بلند کرد و فرمود: «حمد خدایی راست که برای او اول معینی نیست و پایانی ندارد. نه قبلی شناخته شده است و نه بعدی تعیین شده و نه زمانی غایت‌دار؛ نه شخصی است که قابل تجزیه باشد. صفاتی مختلف ندارد که پایانی داشته باشد. عقل‌ها و وهم‌ها او را درک نمی‌کنند. اندیشه و خطورات ذهنی توان فهم او را ندارند. خرده‌ها و اذهان نمی‌توانند صفت او را دریابند و بگویند: چه وقت؟ و نمی‌توانند بگویند از چه چیزی نشأت گرفته؟ بر چه چیزی آشکار می‌شود و در چه چیزی پنهان می‌گردد؟ خلق را ابتکاری آفرید. آغاز کرد آنچه را که مبتکرانه ساخت، و مبتکرانه ساخت آنچه را که آغاز کرد. انجام داد آنچه را که خواست، و آنچه را خواست افزون کرد. این است خدای پروردگار عالم‌ها.»^(۱)

امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به میان اصحاب خود رفت و به آنان فرمود: چه چیزی باعث شده است که گرد هم جمع شوید؟ گفتند: گرد هم آمده‌ایم تا درباره خدا و عظمت او بیندیشیم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: عظمت او را درک نخواهید

۱- صدوق، التوحید، ص ۴۵ و ۴۶، حدیث ۵.

کرد؛ «لن تُدرکوا التفکر فی عظمتہ.»^(۱) این توصیه‌ها از یک واقعیتی پرده برمی‌دارد و آن این است که درک ذات احدیت از آن جهت که موجودی بی‌پایان و غیرمتمناهی است، امکان ندارد و تلاش برای آن بی‌ثمر است و چه بسا انسان را به دلیل کمبود ظرفیت و عدم تناسب فکر و اندیشه با آن ذات دست نیافتنی، دچار مشکل فکری بکند و او را از رفتار معتدل بازدارد و زندگی او را مختل سازد. بنابراین شایسته است در عین عقیده به خدا، در ذات او اندیشه نشود و بلکه در صفات و مخلوقاتش اندیشه شود.

۲- توحید صفاتی

«توحید صفاتی» آن است که خداوندی که واجد همه صفات کمال است، همه صفات کمال او در مرحله تحقق و خارجیت عین هم و عین ذاتند؛ او ذاتی دارد که در عین واحد بودن، همه صفات کمال را دارد. توانایی، دانایی، حکمت، غنا و امثال اینها صفات کمالی خدایند؛ ولی زاید بر وجود خدا نیستند، بلکه عین وجود او می‌باشند. چه این که فراهم آمدن ذات خدا از چند صفت و یا وجود چند صفت متمایز غیر از ذات در خدا، مستلزم ترکیب در ذات اوست و چنین چیزی حکایت از نیاز خدا به چند صفت دارد؛ و این با ذات بی‌نیاز خدا سازگار نیست.

۳- توحید افعالی

«توحید افعالی» یعنی همه کارهایی که در عالم انجام می‌گیرد از سوی خدای واحد است. هیچ‌کسی در کار خدا شریک نیست. او خالق و رازق و مدبّر جهان است. نه کسی در کارها به او کمک می‌کند و نه کسی را یارای کمک به او هست. خداوند در آفریدن و اداره کردن جهان تنهاست و به کسی نیاز ندارد. همین طور در ارسال پیامبران و تشریح دین، یگانه عمل می‌کند و همه چیز تحت قدرت اوست. تنها

۱- همان، حدیث ۴.

خداوند در اعمال بندگان مؤثر است و احدی هیچ تأثیری در انجام آنها ندارد. از این روست که مردم و مؤمنان باید در انجام کارشان به سوی او رو بیاورند. ﴿وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ كَبْرُهُ تَكْبِيرًا﴾^(۱) «و بگو ای پیامبر! ستایش مخصوص خداوندی است که فرزندی نگرفت و او را در حکمرانی شریکی نیست و برای او از روی ذلت و ناتوانی یآوری نیست. و او را به بزرگی ستایش کن آن گونه که در خور اوست».

کسانی هم که در موقعیت‌هایی خاص، به اذن الهی در عالم هستی تصرف کرده‌اند، مثل این که از گل پرنده ساخته‌اند، مرده‌ای را زنده کرده‌اند^(۲) و... در راستای مشیت خدا انجام داده‌اند و استقلالی در فعلشان نداشته‌اند. البته توحید افعالی به معنای این نیست که کسی نتواند در عالم هستی کاری انجام بدهد؛ چه این که روزانه کارهای بی شماری از سوی مردم صورت می‌گیرد و در این میان کسانی هم هستند که ملحدانه کار می‌کنند و عقیده‌ای هم به خالق عالم و مدبر آن ندارند. توحید افعالی به معنای ملتزم کردن خود به این باور است که همه چیز عالم تحت ربوبیت خداست و هیچ چیزی از تحت فرمان او خارج نیست. و بنابراین موحد خود را ملتزم می‌داند که در راستای مشیت خدا و با توکل و امید به او کارهایش را به انجام برساند.

۴ - توحید عبادی

در بیش توحیدی علاوه بر عقیده به یگانگی خدا در ذات، صفات و افعال باید تنها در برابر او سرتعظیم فرود آورد و تنها به فرمان او بود و تنها او را پرستید. این «توحید عبادی» است. توحید عبادی آخرین مرحله از معرفت الهی و حساسترین درجه ایمان و بندگی است. ممکن است کسی در بینش موحد باشد، اما رفتاری شرک‌آلود داشته باشد. ابلیس از جنبه نظری دیدگاهی توحیدی دارد، به یک مبدأ

۱-سوره اسراء(۱۷)، آیه ۱۱۱.

۲-سوره آل عمران(۳)، آیه ۴۹.

معتقد است و از شرک و کفر مشرکان و کافران در قیامت اعلام بیزاری می‌کند؛^(۱) اما در برابر فرمان خدا ایستاد و از آن سرپیچید، در نتیجه از زمره موحدان خارج شد. اطاعت و پرستش مختص خداست و محبوبترین بندگان خدا هم سهمی در آن ندارند و باید مطیع و پرستشگر خدای عالم باشند. از این روست که قرآن درباره انبیا به این نکته توجه داده است که اعطای کتاب آسمانی، مقام داوری در میان مردم، مقام نبوت و وحی، هرگز نمی‌تواند برای آنان مجوزی باشد که مردم را بنده خود قرار دهند و به اطاعت از خود در کنار اطاعت از خدا فرا بخوانند. ﴿مَا كَانَ لِيُشْرِيَ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالتَّبُوتَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَاداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّنَ...﴾^(۲) «برای هیچ بشری که خدا به او کتاب و داوری و نبوت داده است، این حق وجود نداشت که بگوید بنده من باشید و نه بنده خدا. ولی [تنها چیزی که وظیفه او بود این که بگوید: [موحد خداشناس باشید.»

در شأن نزول این آیه آمده است که ابورافع قرظی یهودی همراه رئیس هیئت نصارای نجران، به پیامبر اسلام ﷺ گفتند: آیا می‌خواهی تو را بپرستیم و معبود و خدا قرارت بدهیم؟ پیامبر ﷺ فرمود: «به خدا پناه می‌برم که غیر خدا را بپرستم یا به عبادت غیر خدا فرمان بدهم. مرا برای چنین امری مبعوث نکرده و فرمان نداده است.»^(۳) ممکن است آیه درباره مسیحیان باشد که الوهیت برای عیسی عَلَيْهِ السَّلَام قائل بودند؛ چنان‌که در تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمده است: مراد این است که عیسی عَلَيْهِ السَّلَام هرگز نگفت: من شما را آفریده‌ام، پس بنده من باشید و خدا را بندگی نکنید؛ آنچه عیسی عَلَيْهِ السَّلَام به آنان گفت این بود که ربّانی باشید.^(۴)

در قرآن به صراحت از این‌که کسانی پیامبران خدا را ارباب و در مقام الوهیت قرار دهند نهی شده است. ﴿وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَاباً أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ

۱-سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۲۲.

۲-سوره آل عمران (۳)، آیه ۷۹.

۳-طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۴۶۶، ذیل آیه. ۴-علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۰۶.

بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»^(۱) «و [هیچ پیامبری] شما را فرمان نخواهد داد که فرشتگان و پیامبران را خدایان خود بگیرید. آیا او پس از آن که سر به فرمان خدا نهاده‌اید باز شما را به کفر وامی‌دارد؟»

با سیری اجمالی در آیات قرآن این حقیقت آشکار می‌شود که رسالت انبیا عمدتاً دعوت به خداپرستی است. و خداپرستی در مقام توحید عبادی، پرهیز از شرک و تنها اطاعت از خداوند و تقوای اوست. «قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ * أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَ أَطِيعُوا»^(۲) توحید مبارزه با خدایان مجعول و بت‌های ساختگی و الهه‌های بی‌هویتی بوده است که فرمانروایان طاغوتی برای مردم، جهت به بردگی کشاندن آنان ساخته بودند. «... أَتَتَّخِذُوا صُنَامًا آلِهَةً...»^(۳)

در یک کلام می‌توان گفت که هدف پیامبران الهی رواج توحید عبادی و مبارزه با الوهیت غیر خدایان بوده است. «وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ»^(۴) «ای پیامبر! از پیامبران پیش از خود سؤال کن که آیا معبودانی جز خدای رحمان را قرار داده‌ایم تا پرستش شوند؟»

انسانها و موجوداتی در عالم هستی وجود دارند که از جایگاه ممتازی برخوردارند و در پیشگاه خداوند نیز قرب و منزلتی ویژه دارند. خداوند خود برای آنان مقام و موقعیتی خاص قرار داده و از مؤمنان در درجه نخست خواسته است تا به آنها احترام کنند و حرمت آنان را پاس دارند. گاه این موقعیت در حدی است که باید به آنها ایمان آورد و کفر به آنها عقوبت سخت دنیوی و اخروی را در پی دارد. به‌رغم چنین واقعیتی احترام به آنها و تکریمشان هرگز نباید به گونه‌ای باشد که جنبه عبودیت پیدا کند و با توحید منافات داشته باشد. تکریم آنان و حتی متوسل شدن به آنان باید در حدی باشد که خداوند اجازه داده است. خداوند درباره اهل کتاب از

۱-سوره آل عمران(۳)، آیه ۸۰.

۲-سوره نوح(۷۱)، آیات ۲ و ۳.

۳-سوره انعام(۶)، آیه ۷۴.

۴-سوره زخرف(۴۳)، آیه ۴۵.

گزاره گویی آنان درباره پیامبرشان پرده برمی دارد که به چه حقی درباره او دچار غلو شده‌اند و او را بیش از آن که هست می ستایند و برایش جایگاهی برتر از آنچه هست قائل‌اند. ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ...﴾^(۱)

«ای اهل کتاب! در دینتان غلو نکنید و درباره خدا به جز حق نگوئید. مسیح، عیسی، پسر مریم، فقط فرستاده خدا و کلمه اوست که به مریم القا کرد و روحی از جانب اوست؛ پس به خدا و پیامبران‌ش ایمان بیاورید و نگوئید خدا سه است. [این عقیده را] پایان بدهید که برایتان خیر است. خدا همان خدای یگانه است. منزه است او از این که فرزندی داشته باشد.»

در روایتی آمده است که شخصی به رسول خدا ﷺ عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما به تو سلام کنیم همان‌گونه که به یکدیگر سلام می‌کنیم؟ آیا در برابر تو سجده نکنیم؟ پیامبر ﷺ فرمود: «سجده کردن برای احدی جز در برابر خدا روا نیست؛ ولی پیامبرتان را احترام کنید، و حق را با اهلش بشناسید.»^(۲)

انبیا و اولیای الهی بیش از هرکسی در برابر خدا سر تسلیم فرود می‌آوردند و در این زمینه پیشگام و الگوی مردم بوده‌اند، خود را عبد و بنده خدا معرفی و به این افتخار می‌کرده‌اند. پیامبران از این که برای آنان مقامی فوق آنچه داشته‌اند قائل شوند به شدت پرهیز می‌کرده‌اند. آنان از هر گونه رفتاری که موجب شود توحید مردم تضعیف شود و شایبه شرک پیش بیاید، اجتناب کرده و از چنین اعمالی اعلام برائت می‌کرده‌اند.

از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده است: «دو گروه درباره من به هلاکت رسیدند - و گناهشان به عهده من نیست - دسته اول دوستان افراطی و دسته دوم دشمنان افراطی.»

۱-سوره نساء (۴)، آیه ۱۷۱.

۲-مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۶۲.

و من در برابر خدا بیزاری می جویم از کسانی که درباره ما غلو می کنند و ما را فوق حد خودمان بالا می برند؛ مانند بیزاری عیسی بن مریم از نصارا. خداوند فرمود: ای عیسی بن مریم! آیا تو به مردم گفته ای که مرا و مادرم را دو خدا بگیرید... خداوند فرمود: مسیح از این که بگوید بنده خداست ابایی ندارد. و خداوند گفته است: مسیح پسر مریم، جز پیامبری از پیامبران خدا نیست. پیش از او پیامبرانی آمده اند. او و مادرش غذا می خوردند. بنابراین هرکس برای انبیا ادعای ربوبیت کند و یا برای پیشوایان آسمانی چنین ادعایی بنماید و یا مدعی فرزندی آنان برای خدا باشد، و یا برای غیر آنان چنین مقامی را قائل باشد، ما از او در دنیا و آخرت بیزاریم.»^(۱)

حاصل این که توحید عبادی به قدری مهم است که خداوند در آیات متعددی در قرآن به آن توصیه کرده و هشدار داده است که مبادا بندگان از آن سر بیچند و دیگری را به جای خدا بگیرند و مشرک شوند. ملاک معبود حقیقی در آیات قرآن معرفی شده تا بر اساس درک درست و شناخت قابل قبول، انسانها بندگی کنند. خالقیت، رازقیت، منشأ افعال جهان بودن، اجابت دعای مضطربین، هدایت بندگان، رحمت و علاّم الغیوب بودن، توانمندی بر خلق نخستین و میراندن و تجدید حیات، از صفات یک معبود حقیقی است.^(۲)

افعال خدا

نظام فعل خدا

تحقق افعال خداوند دایرمدار اراده اوست. هرگاه بخواهد چیزی پدید آید و مشیتش بر انجام آن باشد، اراده می کند که آن هستی پیدا کند و آن هم پدید می آید. ﴿...وَ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾.^(۳) اراده خداوند همان، و تحقق چیز

۱- همان، ج ۲۵، ص ۱۳۴ و ۱۳۵، حدیث ۶؛ و ص ۲۷۲، حدیث ۱۷.

۲- سوره نمل (۲۷)، آیات ۶۰-۶۵. ۳- سوره بقره (۲)، آیه ۱۱۷.

خواسته شده همان. هیچ چیزی نمی تواند مانع تحقق خواست خداوند بشود. و هر آنچه به وقوع می پیوندد به اذن و اراده الهی است. ﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ...﴾^(۱) «و سرزمین پاک گیاهش بیرون می آید به اذن پروردگارش.» ﴿وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ...﴾^(۲) «و آنان [جادوگران] به احدی نمی توانند ضرر وارد کنند مگر به اذن الهی.» ﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا...﴾^(۳) «و هیچ کس نمی میرد مگر به اذن خدا؛ کتابی است مدت دار.» ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ...﴾^(۴) «و هیچ مصیبتی به کسی نمی رسد مگر به اذن الهی، و هر کس به خداوند ایمان بیاورد قلبش را هدایت می کند.»

خدا برای انجام مشیتش از چیزی کمک نمی گیرد. چیزی در تحقق خواست خدا تأثیری ندارد. فعل او که عامل ایجاد جهان است یک لحظه است. ﴿وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمَحٍ بِالْبَصْرِ﴾^(۵) «امر ما نیست مگر یکی همانند چشم برهم زدن.»

فعل خدا برای همیشه به یک باره انجام نمی شود تا مخلوق پس از آفریده شدن به حال خود رها گردد، بلکه در عین آفریدن مدام با مخلوقات هست و تدبیرش تفکیک ناپذیر از خلق اوست. چنین نیست که فقط خلق جهان به خدا بسته باشد. ادامه لحظه به لحظه آن نیز وابسته به خداست. به گونه ای که اگر خدا از آن نظر بردارد، از هم فرو خواهد ریخت. به عبارتی خداوند نه تنها آفریننده کل جهان است، که یکایک موجودات درون عالم را نیز او آفریده و می آفریند و مدام و لحظه به لحظه تدبیر می کند. ﴿ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾^(۶) «این است خدای شما که پروردگارتان است؛ نیست هیچ خدایی به جز او؛ آفریننده هر چیزی است؛ او را پرستید؛ و او عهده دار همه چیز است.»

۲-سوره بقره (۲)، آیه ۱۰۲.

۴-سوره تغابن (۶۴)، آیه ۱۱.

۶-سوره انعام (۶)، آیه ۱۰۲.

۱-سوره اعراف (۷)، آیه ۵۸.

۳-سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۴۵.

۵-سوره قمر (۵۴)، آیه ۵۰.

در بینش توحیدی تحقق همه امور در عالم تحت اراده و مشیت اوست و تا او نخواهد به وجود نخواهد آمد؛ حتی افعال بندگان. ﴿وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ...﴾^(۱) «ای پیامبر! هنگامی که تیر انداختی، تو نبودی که تیر انداختی، بلکه خدا بود که تیر انداخت.»

فعل خدا بر همه چیز حتی بر اسباب و علل احاطه دارد. همه سببها با اراده خداوند مؤثرند و هیچ یک بدون خواست خدا مؤثر نیستند. علت در عین این که علت است، از ناحیه خداست و استقلال ندارد. تأثیر علت در معلول خود، معلول مشیت خداست؛ به نحوی که اگر مشیت و اراده او تعلق نمی گرفت، علت نمی توانست نقش علت را داشته باشد. این است که همه چیز در عالم به خدا نسبت داده می شود. در قرآن کریم نیز همه چیز به خدا نسبت داده شده است؛ در عین این که گاهی از علت مادی و جز آن نیز سخن به میان آمده است. و همین طور گاهی از کارگزاران عالم سخن می گوید که در تحولات آن نقش دارند: ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ...﴾^(۲) و در عین حال همان کار را به خدا نسبت می دهد. ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا...﴾^(۳)

نقش کارگزاران خداوند

در آیات قرآن و روایات، از موجوداتی به نام «ملائکه» یاد شده است که در انجام اموری محول شده از ناحیه خدا نقش ایفا می کنند. «جبرئیل» فرشته ای که مأمور ابلاغ وحی از جانب خداست؛ ﴿قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ...﴾^(۴) «میکائیل» ملکی که متولی امور ارزاق است؛ «اسرافیل» مسؤول نفخ

۱-سوره انفال (۸)، آیه ۱۷.

۲-سوره سجده (۳۲)، آیه ۱۱. «ای پیامبر! به مردم بگو: فرشته مرگی که بر شما گمارده شده، جان شما را می گیرد.»

۳-سوره زمر (۳۹)، آیه ۴۲. «خداوند در زمان مرگ انسانها، جانشان را می ستاند.»

۴-سوره بقره (۲)، آیه ۹۷.

صور و میراندن و زنده کردن مردگان در قیامت؛ «عزرائیل»، مسؤول قبض ارواح انسانها در دنیا؛ ﴿قُلْ يَتَوَقَّأَكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾. (۱)

فرشتگانی وجود دارند که در اطراف عرش الهی به تسبیح و ذکر و ایفای مسؤولیت مشغولند؛ ﴿وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ﴾. (۲)

ملائکه موجودات مجردی هستند که از آنها خطا و گناهی سر نمی زند؛ ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ (۳) «آن ملائکه کسانی هستند که از آنچه خدا به آنان دستور داده سرپیچی نمی کنند و آنچه را که فرمان داده شده انجام می دهند.»

در عین این که خدا سر رشته دار عالم هستی است، با اذن خود او کارهایی در این عالم رخ می دهد که به حسب ظاهر عوامل دیگری غیر از ذات خدا دارند. وجود اسباب مادی در عالم که به وضوح نقش خود را ایفا می کنند، حکایت از این واقعیت دارد که خداوند عالم، امور این عالم را در دستان خود دارد، اما با اسباب و علل خاص خود آن را می چرخاند. چنین کارگزارانی در راستای مشیت خدا و خواست او انجام وظیفه می کنند. کارگزاران اعم از موجودات مادی و یا مجرد، بر حسب وظایفی که به عهده آنها گذاشته شده کار انجام می دهند، اما همه را با اذن و فرمان خدا؛ و این عین توحید است.

لوح محفوظ و لوح محو و اثبات

برای اداره عالم دو نوع لوح و صفحه ثبت کارها - مناسب با عالم غیب و قابل تعبیر برای فهم ما - وجود دارد، که کارهای عالم در آنجا ثبت می شود. یکی از آن دو «لوح محفوظ» است؛ در این لوح تغییری وجود ندارد و مطابق علم خدا می باشد. دیگری «لوح محو و اثبات» است؛ در این لوح ممکن است در آغاز چیزی ثبت شود و آنگاه بر

۱-سوره سجده (۳۲)، آیه ۱۱.

۲-سوره زمر (۳۹)، آیه ۷۵.

۳-سوره تحریم (۶۶)، آیه ۶.

اثر تحولاتی محو گردد. خداوند طبق سنت‌هایی عالم را اداره می‌کند. این سنت‌ها در مرحله اجرا و عمل، تابع شرایط و مقتضیاتی است. در علم الهی هم سنت‌ها و هم شرایط و مقتضیات معلوم است و در نتیجه تغییری در آن ایجاد نمی‌شود. این لوح محفوظ است. اما در مرحله اجرا شدن سنت‌ها، تابع تحقق شرایطی‌اند که ممکن است به حسب ظاهر تغییری در آنها مشاهده شود؛ ممکن است سنت مطابق شرطی، در جایی به گونه‌ای اجرا شود که در شرایط دیگر جواب دیگری داشته باشد و یا چون شرط دقیقش به وجود نیامده باشد اصلاً به حسب ظاهر تحقق نیابد. در این صورت است که گفته می‌شود در این لوح تغییر حاصل می‌شود.

اگر برای مردمی عذاب مقدر شده، تا به مرحله عمل در آمدن آن مقتضیاتی لازم است. ممکن است آن قوم به حسب ظاهر شرایط عذاب شدن را داشته باشند اما تنها یک شرط از تحقق آن مانده باشد که برای انسانها پنهان مانده است، در این صورت عذاب و عده داده شده رخ نمی‌دهد. این از نگاه ناظر تغییر در سنت است، اگر چه به حسب واقع می‌توان گفت: شرایط وقوع عذاب تحقق پیدا نکرده است. همچنین حادثه‌ای باید پدید آید، اما شخص کاری انجام می‌دهد که مانع وقوع آن حادثه می‌گردد. به عبارت دیگر انجام امور و تحقق پدیده‌ها و حوادث، تابع مقتضیات و شرایط هستند، که از دید ناظران ممکن است پنهان باشند و آنها تنها ظواهر امور را ببینند. در این صورت ممکن است حادثی در حال وقوع باشند ولی تحقق پیدا نکنند؛ یعنی شرطی که جزء العلة تحقق آن بوده، هنوز فراهم نشده و در نتیجه تغییری در حادثه رخ می‌دهد.

قانون مندی افعال خدا

آیا خداوند افعال خود را به صورت قانون‌مند انجام می‌دهد و یا خارج از قانون است؟ اگر خداوند افعال خود را به صورت قانون‌مند به انجام می‌رساند، با تدبیر لحظه به لحظه عالم و این‌که کارها بر اساس اراده خدا صورت می‌گیرد، چگونه سازگار است؟

از آیات و روایات و ادله عقلی استفاده می‌شود که خداوند عالم را آفریده است و آن را مدیریت می‌کند و در عین حال برای فعل خود از اسباب هم استفاده می‌نماید. چنین چیزی یک سنت و به تعبیری یک قاعده است. آیات متعددی در قرآن وجود دارد که در آنها از سنت‌های خدا سخن گفته شده است. خداوند به اقوامی از طریق اعلام وجود سنت‌ها و قوانین ثابت در عالم هشدار داده است: ﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُهُ الْأُولَىٰ﴾^(۱) «به کافران بگو: اگر [از دشمنی با خدا و رسولش] دست بردارند، گذشته‌شان آمرزیده می‌شود؛ و اگر از سرگیرند، به درستی که سنت‌های پیشینیان قطعی است.» ﴿سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾^(۲) «سنت‌های خدا درباره کسانی که پیشتر بوده‌اند [جاری بوده]، و در سنت خدا هیچ تبدیلی وجود ندارد.»

عالم با اسباب و علل اداره می‌شود، در عین این‌که گرداننده اصلی عالم خداوند است. مثلاً درباره فروفرستادن باران در قرآن آمده است: ﴿اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَ يَجْعَلُهُ كِسْفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ...﴾^(۳) «خداست که بادهای را می‌فرستد و ابرها را برمی‌انگیزاند و آنها را در آسمان هر گونه که بخواهد می‌پراکند، و آن را به صورت قطعه‌هایی مترکم می‌کند؛ و سپس می‌بینی از لابلای آنها باران بیرون می‌آید.» همین طور وقتی سخن از سیراب کردن تشنگان به میان آورده، آن را به خود نسبت می‌دهد و در عین حال از طریق بادهای ابرها و فرستادن آب آن را انجام می‌دهد. ﴿وَ أَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَ مَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ﴾^(۴) «و ما بادهای را باردار [باردار کننده] فرستادیم، پس آبی را از آسمان فرستادیم و شما را با آن سیراب کردیم و شما خزانة دار آن نیستید.» آیات فراوانی در قرآن وجود دارد که نشان می‌دهد خداوند کارهای خود را از

۱-سوره انفال (۸)، آیه ۳۸.

۲-سوره احزاب (۳۳)، آیه ۶۲.

۳-سوره روم (۳۰) آیه ۴۸.

۴-سوره حجر (۱۵)، آیه ۲۲.

طریق اسباب و علل انجام می‌دهد. یعنی راه تحقق خواست خداوند اسبابی است که خود او آفریده و آنها را برای ایجاد خواسته‌اش به کار می‌گیرد؛ و این از سویی سنّت‌مداری و قانون‌مندی و از سوی دیگر تدبیر همه چیز از سوی اوست. بنابراین چیزی نمی‌تواند خارج از علیت و قانون باشد؛ و هر آنچه رخ می‌دهد کاملاً هماهنگ با تدبیر و اراده خداوند است.

هدفداری افعال خدا

برای افعال خداوند از حیث فاعلی نمی‌توان غرض و هدفی فرض کرد. یعنی نمی‌توان گفت: خداوند در طلب چیزی اقدام به انجام کاری کرده است؛ زیرا در این صورت، خارج از ذات خدا باید چیزی باشد که خدا در پی آن است، و این بابتی نیازی ذات خداوند ناسازگار است. ولی برای فعلی که انجام می‌گیرد، از آن حیث که از خالق حکیم صادر می‌شود، می‌توان هدف و منظوری لحاظ کرد. فعل و آنچه انجام می‌گیرد و به وجود آورده می‌شود، نمی‌تواند عبث و بیهوده باشد. ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِيبِينَ﴾^(۱) «ما آسمان و زمین و آنچه میان آن دو می‌باشد را به بازی و بیهوده نیافریدیم.» حکمت خداوندی اقتضا می‌کند که کارهایش را حکیمانه انجام بدهد. از طرفی هم بی‌نیازی او حکم می‌کند که کارها را براساس نیاز خود انجام ندهد. حکمت اقتضا می‌کند که افعال پوچ و بیهوده انجام نگیرد. ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ... وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ﴾^(۲) «او است که آسمان و زمین را به حق آفریده است... و او حکیم و آگاه است.» بنابراین افعال خداوند بیهوده تحقق پیدا نمی‌کنند. آنچه در عالم رخ می‌دهد براساس سنّت و قانونی است و تجلی و ظهور یکی از اسمای الهی است و این خود برای برآورده شدن منظوری مهم در پیدایش جهان و موجودات و حوادث عالم است.

۱-سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۱۶.

۲-سوره انعام (۶)، آیه ۷۳.

مشیت خدا

خداوند قبل از این که خلق کند و یا چیزی را به عرصه وجود آورد، آن را تمشیت و برنامه ریزی می کند. همه رخدادهای و تحولات عالم بسته به مشیت خداست. چنین امری از صفات فعل خداست؛ و بنابراین بسته به انجام امور می باشد. از یک سو خداوند برای انجام افعالش آنها را رقم می زند و بعد به وجود می آورد؛ و از دیگر سو اعمال بندگان تحت مشیت و اذن اوست و بدون آن امکان وقوع ندارد. از امام صادق (ع) نقل شده است که: «خلق الله المشیة قبل الاشیاء ثم خلق الاشیاء بالمشیة»^(۱) «خداوند پیش از آن که جهان را بیافریند مشیت و برنامه و تدبیر را آفرید، و سپس جهان را بر اساس همان مشیت خلق کرد.» به عبارت دیگر کارهای خدا در جهان بر اساس برنامه ریزی است و این برنامه ریزی است که تحقق و عینیت پیدا می کند و در مرحله عمل نظارت می کند.

قضا و قدر

«قضا» در لغت فیصله دادن است. این کلمه در قضاوت زیاد استعمال می شود؛ برای این که فیصله پیدا کردن اختلافات به وسیله قضاوت است. در عین حال واژه «قضا» وقتی با «قدر» به کار می رود، معنای قضاوت را ندارد. قضا در قرآن گاهی به معنای الزام و تشریح است^(۲) و گاهی معنای قضاوت می دهد^(۳) و به معنای تمام شدن شرایط و علل^(۴) و تمام شدن نیز آمده است.^(۵) در قرآن این کلمه و مشتقاتش بیشتر در نهایی کردن و قطعی ساختن به کار رفته است. ﴿وَ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^(۶) «و چون خداوند به کاری اراده فرماید فقط می گوید موجود باش، پس

۱- صدوق، التوحید، ص ۳۳۹، حدیث ۸.

۲- سورة اسراء (۱۷)، آیه ۲۳.

۳- سورة غافر (۴۰)، آیه ۲۰.

۴- سورة بقره (۲)، آیه ۱۱۷.

۵- سورة قصص (۲۸)، آیه ۲۹.

۶- سورة بقره (۲)، آیه ۱۱۷.

موجود می‌شود. ﴿... وَ لَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ...﴾^(۱) «و اگر وعده‌ای از جانب پروردگار پیشی نگرفته بود، قطعاً میان آنان داوری شده بود.» قضای الهی به معنای قطعی شدن امری از سوی خداوند است. و همه چیز عالم حتی اعمال انسانها را شامل می‌شود.

«قَدْر» اندازه‌گیری یا سنجش است. قَدْر الهی به معنای نسبت حدود اشیا با ذات باری تعالی است. ﴿وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا﴾^(۲) در روایتی از امام کاظم علیه السلام نقل شده است که فرمود: «قدر» تقدیر چیزی در طول و عرض آن است، و «قضاء» امضا و حکم قطعی است.^(۳) تفاوت تقدیر با قضا در این است که تقدیر برنامه‌ریزی و تهیه مقدمات است، و قضا علت تام پدید آمدن اشیا است. «قدر» برنامه‌ریزی و اندازه‌گیری کار، و «قضاء» حتمیت آن را می‌رساند. چنین اندازه‌گیری شامل همه چیز^(۴) و پدیده‌های خاص مانند خورشید،^(۵) ماه،^(۶) نزول باران^(۷) و... است و شامل افعال انسان و حوادث عالم نیز می‌شود. تقدیر اندازه‌گیری هر چیزی است که خدا برای آنها در نظر گرفته و اندازه دارای مقدماتی است، و بنابراین با تغییر آنها اندازه نیز ممکن است تغییر کند. مثلاً صدقه، دعا، احسان و صلهٔ رحم موجب تغییراتی در تقدیرات می‌شود. رتبهٔ تقدیر پیش از قضا است. هرکاری اول بررسی و اندازه‌گیری می‌شود و سپس مورد تصمیم‌گیری نهایی قرار می‌گیرد.

قضا و قدر همان‌گونه که در روایات آمده، راهی تاریک و دریای عمیقی است که نباید چندان در آن غور کرد. شیخ صدوق (ره) در روایتی آورده است: «مردی نزد امام علی علیه السلام آمد و از آن حضرت دربارهٔ قَدْر پرسید. امام جواب داد: قدر دریای ژرفی

۱-سورهٔ هود(۱۱)، آیهٔ ۱۱۰.

۲-سورهٔ فرقان(۲۵)، آیهٔ ۲؛ «و هر چیزی را بیافرید و آن را اندازه نهاد، اندازه‌ای درست و تمام.»

۳-کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۵۰، حدیث ۱. ۴-سورهٔ قمر(۵۴)، آیهٔ ۴۹.

۵-سورهٔ یس(۳۶)، آیهٔ ۳۸. ۶-سورهٔ یس(۳۶)، آیهٔ ۳۹.

۷-سورهٔ مؤمنون(۲۳)، آیهٔ ۱۸.

است؛ وارد آن نشو. مجدداً پرسید و امام جواب داد: راه تاریکی است؛ در آن طی طریق نکن. بار سوم پرسید، امام پاسخ داد: راز خداست، خود را در آن به زحمت نینداز.^(۱)

البته درک و توان و دریافت انسانها متفاوت است. چه بسا کسانی که توان هضم درست مسائل را ندارند، به جای این که به حقیقت برسند، شبهات دیگری برای آنها ایجاد می شود؛ لذا حضرت می فرماید: این دریای ژرف است، تاریک است، راز است. اما با رسوخ در علم، افرادی می توانند به ابعادی از قَدَر الهی پی ببرند، لذا امام در همین روایت یادشده پرسش هایی می کند و سؤال کننده را به گوشه هایی از معنای آن آشنا می سازد.

اجمالاً این را می توان گفت که خداوند برای بندگانش پیشاپیش بر اساس مشیت خود برنامه ای تدارک دیده است که قَدَر نام دارد. او انسانها را آفریده و به تناسب روح و جسم آنان، برایشان مقدراتی وضع کرده که چه بکنند و چگونه خود را اداره کنند و تأمین نمایند و بدانند که از دایره اراده الهی هیچ گاه بیرون نیستند و نخواهند شد.

از امام سجاده علیه السلام روایت شده است: «قدر و عمل، به منزله روح و جسم است و هر یک دیگری را تکمیل می کند. عمل بدون قدر همانند جسد بدون روح است، و قدر بدون عمل همانند روح بی جسد می باشد که احساسی ندارد. وقتی این دو با هم جمع شدند مناسب خواهند شد. عمل بدون قدر ممکن نیست و قدر بدون عمل نیز. اگر قدر با عمل همراه نباشد، خالق از مخلوق شناخته نمی شود و قدر قابل احساس نیست. و اگر عمل بر وفق قدر نباشد محقق نمی شود، و لذا این دو با هم قوام می یابند.»^(۲)

قضا و قدر هر یک به علم سابق الهی به اشیا مربوط است. علم الهی از آن جهت که وجود اشیا را برای پیدایش قطعی می کند قضاست، و از آن جهت که حدود و اندازه

۱- صدوق، التوحید، ص ۳۶۵، حدیث ۳. ۲- صدوق، التوحید، ص ۳۶۶ و ۳۶۷، حدیث ۴.

اشیا را معین می‌کند قدر است. طبق این معنا باید هر آنچه در عالم اتفاق می‌افتد اتفاق بیفتد و گریزناپذیر است. و اعمال و افعال انسان هم از این امر مستثنا نیستند، و بنابراین چنین شایبه‌ای پیش می‌آید که انسانها مجبورند و از خود اراده‌ای ندارند. در کتاب کافی آورده شده است که روزی امام علی علیه السلام پس از بازگشت از جنگ صفین در کوفه نشسته بود، پیرمردی روبروی آن حضرت نشست و پرسید: آیا رفتن ما به شام با قضا و قدر الهی بود؟ امام جواب داد: ای پیر! هیچ دره‌ای را پایین نرفتید و هیچ تپه‌ای را بالا نرفتید، مگر به قضا و قدر خدا.

- رنجی را که متحمل شده‌ام به حساب خدا می‌گذارم.

- آری ای شیخ! به خدا سوگند که خدا پاداش کارتان را با عظمت خواهد داد و شما در هیچ یک از اعمالی که انجام دادید مجبور و مضطر نبودید.

- چگونه ممکن است در کار ما اکراه و اضطراری نباشد در حالی که با قضا و قدر

الهی این مسیر را طی می‌کنیم؟

- آیا تصور می‌کنی که این قضایی حتمی است و قدری ضروری است؟ اگر چنین باشد ثواب و عقاب و امر و نهی و بازداشتن از سوی خدا لغو خواهد بود و وعده و وعید بی‌معنا می‌شود؛ گناهکار نباید سرزنش شود و نیکوکار نباید ستایش گردد؛ و در این صورت گناهکار به احسان شدن اولویت دارد، و نیکوکار به عذاب. در حالی که اینها سخن بت پرستان و دشمنان خدا و حزب شیطان و جبریّه این امت است. خداوند بندگان را همراه با اختیار آنها مکلف کرده، و با هشدار نهی کرده است. در برابر کم زیاد می‌دهد. از راه مغلوب شدن، معصیت نمی‌شود و با اکراه اطاعت نمی‌گردد. مالکی نیست که کارهایش را به دیگران تفویض کند. او آسمانها و زمین را بیهوده نیافریده و پیامبران را برای بشارت و انذار، بیهوده مبعوث نکرده است. این گمان کسانی است که کافر شدند.^(۱)

۱- کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۵۵، حدیث ۱.

آیا قدر قابل تغییر است؟

اگر تقدیر خدا قطعی باشد و کارهای طراحی شده در پیش باید انجام گیرد، سفارش به اعمالی مانند دعا و صدقه و توسل برای چیست و چه تأثیری در عالم دارد؟ اگر تقدیر الهی تعلق گرفته که به هر حال باید اتفاقی در دنیا برای کسی بیفتد، چرا باید دعا کرد؟ در قرآن کریم آمده است: ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾^(۱) «خداوند هرچه را که بخواهد محو می‌نماید و هرچه را بخواهد به وجود می‌آورد و ام‌الکتاب در نزد اوست.» محو کردن چیزی دایرمدار وجود آن است. از این آیه استفاده می‌شود که ممکن است خدا به حسب ظاهر مقدراتی را دربارهٔ عالم و انسانها تغییر دهد. دربارهٔ قوم یونس عَلَيْهِ السَّلَام آمده است: ﴿فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ﴾^(۲) «چرا جامعه‌ای نبود که [اهل آن] ایمان بیاورد تا ایمان آنها سود بدهد آنان را، مگر قوم یونس که وقتی ایمان آوردند ما عذاب ذلت بار را در دنیا از آنان برطرف کردیم و آنان را تا زمانی بهره‌مند ساختیم.» بر اساس این آیه، قوم یونس عَلَيْهِ السَّلَام محکوم به عذاب شده بودند اما با توبه عذاب الهی را از خود دفع کردند. تغییر ظاهری نشان می‌دهد که آنچه به حسب ظاهر قضا تلقی شده از اول قضا نبوده و تغییر ایجاد شده از پیش معین بوده است. از باب تمثیل مانند هشدارهای پدر به فرزند یا معلم به دانش‌آموز است که مردود می‌شوی! آینده شومی داری! پدر و معلم با چنین هشدارهایی می‌خواهند فرزند و دانش‌آموز درس بخواند و جدیت به خرج دهد، و از شیوه‌ای که برگزیده منصرف شود؛ و چنین روشی خبر از مردود بودن قطعی نمی‌دهند.

قطعی شدن تقدیر دربارهٔ انسان و امثال آن بسته به شرایط و امور دیگر نیز هست.

۱-سورهٔ رعد (۱۳)، آیهٔ ۳۹.

۲-سورهٔ یونس (۱۰)، آیهٔ ۹۸.

وجود اختیار در انسان از جمله آنهاست. یعنی قضای قطعی وقتی است که هم از جانب خدا و هم موجود صاحب اختیار همانند انسان، تصمیم نهایی گرفته شود. در این صورت تقدیر قطعی می‌شود و تحقق آن با هیچ مانعی مواجه نیست. مثلاً قوم یونس علیهم‌السلام به حسب ظاهر محکوم به عذاب می‌شوند، اما هنوز تصمیم خود آنان برای باقی ماندن در شرایطی که پیش آورده بودند به قطعیت نرسیده و نهایی نشده بود. اگر آنان تصمیم خود را نهایی می‌کردند، قضای قطعی درباره آنان اعمال می‌شد. از این روست که وعده‌های خداوند به عذاب تبهکاران و مرتکبان گناه و مکذبان خدا و معاد ممکن است تغییر کند، و آنان از عذاب نجات یابند.

آیا انسانها مجبورند؟

تصمیم‌ها و دگرگونی آنها، رفتار متناقض، تحولات فکری و رفتاری و پیدا شدن فراز و نشیب در انسانها و واقعیاتی که در عالم درباره انسانها وجود دارد، گویای اختیار داشتن انسان است. انسان به اختیار و اراده خویش نسبت به کارهای خوب یا بد تصمیم می‌گیرد.

به رغم چنین واقعیتی، اختیار انسان همواره در مواجهه با یک سؤال جدی است: اگر خداوند عالم در علم خود تقدیر کرده باشد که چیزی اتفاق بیفتد، لاجرم آن چیز رخ خواهد داد؛ و اگر اتفاق نیفتد، برخلاف علم الهی خواهد بود. از طرف دیگر هر آنچه در عالم رخ می‌دهد با تقدیر خدا و با قدرت اوست، هرچند تحقق خواست و فعل خداوند از طریق اسباب و علل است، اما آنها تابع قدرت خدایند و بی‌آن هرگز نمی‌توانند سبب‌سازی کنند. با توجه به این دو مقدمه، آیا باز هم می‌توان گفت که انسان موجود مختاری است؟

این‌که علم پیشین الهی همه چیز و از جمله انسانها را به وجود آورده، تردیدی در آن نیست. بدون علم، ساختن حتی یک شیء کوچک ممکن نیست تا چه رسد به جهانی عظیم که در آن زندگی می‌کنیم. برای آفریدن موجود پیچیده‌ای مثل انسان نیز

قطعاً چنین قاعده‌ای صادق است. اما این که علم پیشین حتماً موجب جبر در رفتار شود، جای بسی تأمل است. این که علم خدا تغییرناپذیر است پس حادثه‌ای که در علم خدا نقش بسته باید تحقق پیدا بکند، و اگر نه علم خدا در مرحله عمل جهل خواهد بود، سخن تمامی نیست. باید توجه داشت که علم الهی به معنای این نیست که اراده خدا پیشاپیش بر این تعلق گرفته است که انسانها همانند یک قطعه ماشین، تابعی از مقررات دیگر آن باشند و هیچ اراده و تصمیمی از خود نداشته باشند. قطعه‌ای از قطعات یک ماشین تابعی از بقیه است؛ همین که آنها به حرکت درمی آیند این بخش هم به حرکت درمی آید. ولی انسان چنین نیست. از همان روز ازل که خمیرمایه انسان سرشته شد، در او با علم پیشین خدا این توانایی هم نهاده شد که صاحب تصمیم و اراده باشد. انسان اگرچه مانند همه موجودات عالم تحت نظارت و قوانین خاص عالم زندگی می کند و هیچ گاه نمی تواند از تحت آنها خارج شود، اما تحت همان قوانین و سنت‌ها تابعی از ساختار خاص وجودی خود نیز هست. در انسان قدرتی نهاده شده که می تواند تصمیم بگیرد و از تصمیمش برگردد و در میان دو و یا چندین چیز یکی را انتخاب کند و پس از انتخاب، درباره آن تجدید نظر نماید.

به عبارتی دیگر قدرت بر تصمیم و توانمندی بر اختیار و اراده و تجدید نظر در کار، چیزی است که بر اساس علم پیشین خدا در وجود انسان نهاده شده است. انسان نه موجودی است که بتواند خارج از چارچوبهای نظام عالم حرکت کند و هرچه را که خواست انجام دهد و پایانی بر آن متصور نباشد، و نه موجودی است که همچون قطعه سنگی بی اراده می توان با او هرچه خواست انجام داد. مشیت خدا بر اختیار انسان، از او موجودی پیچیده پدید آورده است. کار انسان معلول اختیار و اراده اوست، هرچند اراده او جزء نظام وجود است و همه نظام وجود به اراده ازلی حق تعالی وابسته است.

قضای الهی حتمی و تغییرناپذیر است. اما این که هر موجودی دقیقاً چه سرنوشتی دارد و تابع کدامین قدر است، روشن نیست. هرچند قضای الهی حتمی است، ولی

قدرها چون تابعی از علل گوناگون در عالم طبیعت هستند، نمی‌توانند یکی باشند تا به راحتی بتوان گفت قطعاً با یک عامل و یا چند عامل حادثه‌ای رخ خواهد داد. وجود هر پدیده‌ای در عالم، تابع علل خود است و هر پدیده‌ای ممکن است انواع علت‌ها را داشته باشد. برای اتفاق افتادن یک حادثه نمی‌توان آن را معلول یک و یا چند علت دانست. ممکن است یک حادثه انواع علل ناقصه داشته باشد که شناخته نیستند. یعنی قدرهای متفاوت در شکل‌دهی به آن نقش داشته باشند. قضای الهی برای تحقق یک حادثه قطعی است، اما قدر او چنین نیست. یعنی برای انجام یک امر باید قدرها با هم هماهنگ باشند، و وقتی همه آنها تحقق پیدا کردند حادثه اتفاق می‌افتد و معلوم می‌شود قضای الهی بر آن تعلق گرفته است. شاید تفسیر رفتار امیرمؤمنان علیه السلام در فرار از کنار دیوار شکسته هم این باشد. نقل شده است که امیرمؤمنان علیه السلام در کنار دیوار کجی نشسته بود، از آنجا برخاست و جای دیگری نشست. به آن حضرت گفته شد که از قضای خدا فرار می‌کنی؟ فرمود: از قضای او به قدر او پناه می‌برم.^(۱) خرابی دیوار مورد قضای حتمی بود و حضرت از آن فرار کردند.

بنابراین هر چه اتفاق می‌افتد بر اساس قضای خدا است: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾^(۲) «هیچ مصیبتی به کسی نمی‌رسد جز به اذن خدا.» ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا﴾؛^(۳) «و هیچ مصیبتی در زمین و به جانهای شما نرسد، مگر این که پیش از آن که آن را پدید آوریم در کتابی است.» انسان بر رفتار خود احاطه دارد و اگر تصمیم گرفت و آن را به مرحله عمل درآورد، خواست او تحقق پیدا می‌کند و حادثه‌ای اتفاق می‌افتد. در واقع خواست انسان نیز بخشی از قضای خدا و قدر اوست. علم ازلی خدا به امور، علم به نظام است. و از جمله نظام، صدور افعال از فاعل مختار می‌باشد.

۱- صدوق، التوحید، ص ۳۶۹، حدیث ۸.

۲- سورة تغابن (۶۴)، آیه ۱۱.

۳- سورة حدید (۵۷)، آیه ۲۲.

یک واقعیت آشکارا به ما می‌گوید که قضا و قدر انسان را مجبور نمی‌کند. اگر انسان طبق قضا و قدر مجبور می‌بود، این همه آیه از جانب خداوند نازل نمی‌شد و او را دعوت به انجام خیر و ایمان آوردن نمی‌کرد و از جهنم و عذاب نمی‌ترساند. هشدارهای فراوان در قرآن به انسانها و بشارتهای زیاد در همین کتاب آسمانی، این واقعیت را به وضوح بیان می‌کند که انسانها خود در سرنوشتشان نقش اساسی دارند. ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُعَيَّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...﴾^(۱) «این به این جهت است که خداوند نعمتی را که به قومی داده، تغییر نمی‌دهد مگر این که خود آنان آن را تغییر دهند.» ﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا * إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^(۲) «ما انسان را از نطفه‌ای مخلوط آفریدیم تا او را بیازماییم. پس او را شنوا و بینا قرار دادیم و راه را بر او نمایانیم، شکرگزار باشد و یا ناسپاس.»

سفارشهای فراوان از سوی خدا برای تحصیل مدارج معنوی و تقوا و نیز آمادگی برای رویارویی با دشمنان و تلاش برای نجات خود از شر ابلیس و موجودات مودی و خطرآفرین، همه و همه نشان می‌دهد که خداوند چنین اراده نکرده است که انسانها در چارچوبی تعیین شده و بدون اختیار قرار داشته باشند. اگر چنین بود صدور چنان فرمانهایی از سوی خدا لغو بود و این از ساحت خدای حکیم به دور است.

نه جبر و نه تفویض

اگر خداوند بندگان را مجبور به انجام کاری نکرده، همه چیز را هم به آنها وانگذاشته است. امور عالم از جمله انسانها تحت تدبیر خداست و این تدبیر به گونه‌ای نیست که آنها مجبور باشند و از خود هیچ اراده و اختیاری نداشته باشند، و همانند ساعت کوک شده هم نیستند که فقط خلق اولیه‌شان به خدا مربوط باشد و

۱-سوره انفال (۸)، آیه ۵۳.

۲-سوره انسان (۷۶)، آیات ۲ و ۳.

بردارد، چیزی انجام نمی‌شود. انجام امور با مدد خدا و اراده و تصمیم انسان است. انسان وقتی خود تصمیم و اراده دارد، می‌توان اعمال را به وی نسبت داد. و از آنجا که همه نظام وجود وابسته به اراده خدا، و او مدد رسان است می‌توان به او نسبت داد. چنین است که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده است که آن حضرت درباره افعال بندگان و مشیت خدا فرمود: «مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ فَقَدْ كَذَّبَ عَلَى اللَّهِ، وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ بِغَيْرِ مَشِيَّةِ اللَّهِ فَقَدْ أَخْرَجَ اللَّهَ مِنْ سُلْطَانِهِ، وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ الْمَعَاصِيَ بِغَيْرِ قُوَّةِ اللَّهِ فَقَدْ كَذَّبَ عَلَى اللَّهِ، وَمَنْ كَذَّبَ عَلَى اللَّهِ أَدْخَلَهُ اللَّهُ النَّارَ»^(۱) «اگر کسی گمان کند که خداوند به کارهای بد و زشت فرمان می‌دهد، بر خدا دروغ بسته است. و کسی که گمان کند خوبی و بدی بدون مشیت اوست، گویی خدا را از قدرت و سلطنت بیرون کرده است. و کسی که گمان کند معاصی بدون نیروی خدا در شخص انجام شدنی است، باز بر خدا دروغ بسته است. و کسی که برخدا دروغ بزند، خدا او را در آتش وارد خواهد ساخت.»

عقیده به قضا و قدر

ایمان به قضا و قدر از اعتقادات اسلامی است. امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده که خدا فرموده است: «مَنْ لَمْ يَرْضَ بِقَضَائِي وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِقَدْرِي فَلْيَلْتَمِسِ الْهَأَّ غَيْرِي»^(۲) «کسی که راضی به قضا و مؤمن به قدر من نیست، پس خدای دیگری را طلب کند.» و در عین حال پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «فِي كُلِّ قَضَاءِ اللَّهِ خَيْرَةٌ لِلْمُؤْمِنِ»^(۳) «در هر قضای الهی انتخابی برای مؤمن وجود دارد.» یعنی قضای الهی موجب سلب اراده نمی‌شود.

عقیده به قضا و قدر، صورتی ظاهری دارد که عبارت است از ایمان به این که هر چه

۱- کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۵۸، حدیث ۶؛ صدوق، التوحید، ص ۳۵۹، حدیث ۲.

۲- صدوق، التوحید، ص ۳۷۱، حدیث ۱۱. ۳- همان.

در جهان و در زندگی بشر اتفاق می‌افتد بر وفق قضا و قدر الهی است؛ و در این جهان پهناور و در زندگی انسان، فقط آن چیزی روی می‌دهد که خداوند مقدر کرده باشد. ﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾^(۱) «ما همه چیز را به اندازه آفریدیم.» ﴿قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا﴾^(۲) «بگو چیزی بر ما نمی‌رسد مگر آنچه را که خدا برای ما مقرر کرده است؛ و اوست مولای ما.»

گاهی عقیده به قضا و قدر برای کسانی مایه سستی و کاهلی و ترک انجام وظیفه و قبول ظلم و جور شده است. تفسیر نادرست و عدم فهم دقیق از سوی کسانی باعث شده است که آنان قضای الهی را دست‌مایه قصور و حرکت نادرست خود کنند؛ و این تصور برایشان پیش آمده است که وجود قضا و قدر در عالم، به معنای مجبور و تسلیم محض بودن در برابر حوادث است و نباید هیچ تلاشی برای رهایی از بدبختی‌ها و ستم‌ها و نابکاری‌ها به عمل آورد.

نکته دیگری نیز در عقیده به قضا و قدر وجود دارد و آن این است که هر انسانی باید بداند که نظام عالم دارای قوانینی است و به صورت گزاف و بی حساب نیست. با این تصور و عقیده است که انسانها باید فعالیت‌های خود را قاعده‌مند کنند و این فکر خطا برای آنان به وجود نیاید که آنان رهای محض هستند و بنابراین هر کاری می‌توانند انجام دهند. آنان باید بدانند که خدا با سنت‌های خود در کمین آنهاست. قضا و قدر برای انسان مایه امید است که بداند خدا در تمام امور شاهد و ناظر اوست. او هیچ‌گاه نمی‌تواند از قضای خدا فرار کند و هر کاری که دلخواه اوست انجام دهد. او در عین این‌که از آزادی عمل برخوردار است، باید منتظر عواقب و نتایج عمل خود باشد. با این ایده است که انسان در چارچوب مقررات و قوانین حاکم بر هستی می‌تواند تلاش کند تا به خواست‌هایش برسد و نظام‌های فاسد را اصلاح نماید و جهانی متعادل و خوب بسازد و از امکانات خدادادی به‌خوبی بهره‌برد، و برای رفع تبعیض و

۱-سوره قمر (۵۴)، آیه ۴۹.

۲-سوره توبه (۹)، آیه ۵۱.

نابرابری و ستم مجاهدت نماید؛ و از طرف دیگر خود را یله و رها احساس نکند تا هر آنچه را که می‌خواهد انجام بدهد.

تسلیم قضا و قدر خدا بودن، هیچ‌گاه به این معنا نیست که انسان از هر گونه تلاشی باز بایستد و همه چیز را انجام شده بداند و برای خود در آن هیچ نقشی قائل نباشد. تسلیم بودن در برابر قضای خدا این است که انسان تحت همه شرایط از مقدرات خدا راضی باشد و در برابر او طغیان نکند. آنچه برای انسان پیش می‌آید، او را وادار به کفران در برابر خدا نکند و روح بندگی را از او نستانند.

شُرور

نقص عضو، درد، فقر، گرفتار آمدن به بلا، ظلم دیدن از انسانهایی ستمگر، دزدی، فحشا، مرگ، بیماری، تبعیض، مصیبت، وجود شیطان، در معرض انواع بدبختی‌ها قرار گرفتن، و... چیزهایی هستند که بشر همواره با آنها دست و پنجه نرم کرده است. و این مسأله‌ای بسیار مهم برای بشر بوده و همواره فکر او را به خود مشغول کرده است. راستی سرچشمه این حوادث ناگوار و تلخ کجاست؟ آیا خدای عالم برخلاف عدالت، تصمیم گرفته است تا انسانهایی تحت ستم باشند و روی خوش نبینند؟

مسأله شرور از دو جهت قابل بررسی است: یکی از جهت اسناد امور شرّ به خدا از حیث ناسازگاری آنها با عدالت و حکمت خداوند؛ و این که آیا می‌توان به خدای حکیم و عادل شرّی را نسبت داد؟ دوم این که آیا درد و رنج و فقر و فلاکت و... مخلوق خداوند هستند یا خیر؟ اگر آری، خداوند به چه منظوری چنین کرده است؟ آنچه ما مشاهده می‌کنیم وجود ناملايمات و بدبختی‌ها برای تعداد قابل توجهی از انسانهاست؛ و در عین حال کم نیستند کسانی که در وفور نعمت غوطه‌ورند و چه بسا همین برخورداری، از آنان انسانهایی ناسپاس به وجود آورده است. وجود چنین تفاوتها در عالم نشانه چیست؟ و چگونه می‌توان آنها را توجیه نمود؟

آیا در عالم خدای دیگری وجود دارد که متولّی خلق امور زشت و ناگوار و رنج و

بدبختی است؟ چنان‌که کسانی چنین اموری را ناشی از خدایی دیگر دانسته و ثنویت در عقیده را به وجود آورده‌اند؛ و به «یزدان» خالق خیرها و «اهرمین» خالق شرور قائل شده‌اند.

واقعیت این است که فرض وجود خدایی جز خدای واحد، با هیچ منطقی سازگار نیست. جز خدای عالم خدای دیگری وجود ندارد و جز او کسی در این جهان کاره‌ای نیست. بنابراین نمی‌توان برای گریز از مشکل شرور و ناگواریها به خدای موهوم شرّ آفرین معتقد شد. بلکه باید برای وجود شرّهای عالم و فلسفه آنها چاره‌ای اندیشید. چگونه خدای رحیم و مهربان و عادل و حکیم چنین اموری را در عالم خلق کرده و انسانهایی مدام در دام آنها گرفتارند؟ چگونه ممکن است خدای صاحب خیر مطلق، شرّ آفرینی کند؟

برای روشن شدن این موضوع باید به چند نکته توجه شود:

۱- نظامی که ما در آن زندگی می‌کنیم بهترین نظام ممکن است. این نظام تجلی اتمّ جمال حق تعالی است. خدا عالم را آفریده و برای هر چیزی ظرفیتی متناسب قرار داده است. ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَىٰ * الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ﴾.^(۱) هر چیزی نیکو و زیبا آفریده شده است: ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾.^(۲) خدا احسن الخالقین است^(۳) و بنابراین باید نظام احسن بیافریند. جهان تجلی وجود خداست. خدا جمیل است و آفریده او هم تجلی جمال اوست.

۲- آنچه خدا انجام می‌دهد بر اساس حکمت است و اقتضای حکمت این است که کارها و امور صادر شده از حکیم، عاری از هرگونه ناروایی و زشتی باشد. کسی کار ناروا و شرّ پدید می‌آورد که یا نداند چه می‌کند و تشخیص نمی‌دهد و یا توان ندارد و یا برای شرّ و بدبختی و... مصلحتی می‌داند که آنها را می‌آفریند. خداوند چون عالم و قادر و حکیم است، انجام کار و امر ناروا از او قبیح است، و شرّ از آن جهت که ذاتاً

۲-سوره سجده (۳۲)، آیه ۷.

۱-سوره اعلیٰ (۸۷)، آیات ۱ و ۲.

۳-سوره مؤمنون (۲۳)، آیه ۱۴.

امری نادرست است مصلحت ذاتی ندارد. بنابراین وجهی برای آفریدن شرّ و بدبختی و فلاکت وجود ندارد.

۳- شرّ و خیر اموری نسبی اند؛ به این معنا که وقتی چیزی نسبت به چیز دیگری سنجیده می‌شود، تفاوت‌هایی به دست می‌آید که انسان از مقایسهٔ میان آنها چیزی را شرّ و دیگری را خیر تلقی می‌کند. حال اگر فرض شود که هیچ انسانی در جهان وجود نداشت و نیازی به خلق امکانات برای انسان نبود، بالطبع جایی برای طرح فقر و غنا هم وجود نداشت و کسی نمی‌توانست با طرح کردن آنها بپرسد که چرا در عالم فقر وجود دارد؟ شرّ در جایی مطرح است که انتظار خیر در آنجا می‌رود.

هر شرّی در کنار خیر قابل طرح است؛ و چون خیری وجود دارد، نبود آن این تصور را به وجود می‌آورد که شرّ است، و شرّ خود حاصل وجود خیر می‌باشد. اصلاً نمی‌توان جایی را در نظر آورد که شرّ بدون خیر وجود داشته باشد. شرور از لوازم خیرات است، و خود آنها منشأ خیر فراوانی اند.

۴- ماده که تشکیل دهندهٔ عالم مادی است اقتضائاتی دارد. ماده برای تبدیل و بدل و رشد و کمال باید جابجا شود. بدون جابجایی، هیچ رشد و کمالی در دنیا به وجود نمی‌آید. و اگر چیزی بخواهد رشد کند با تحولاتی همراه است. حرکت در ذات این جهان است و جهان به طور مدام رو به جلو است. جهان موجود، با ایستایی سازگاری ندارد. وقتی چیزی مدام در حرکت بود، طبیعی است که در جوانب آن اموری اتفاق می‌افتد که ممکن است به حسب ظاهر شرّ باشد. جهان طبیعت برای این که بتواند نقش خود را به درستی ایفا نماید، باید در حرکت باشد. در حرکت، چیزی از دست می‌رود و چیزی به دست می‌آید. آنچه از دست می‌رود، در نگاه جزئی و بی‌ارتباط، شرّ به حساب می‌آید. در حالی که در نگاه کلان و با نظر به مجموعه، عین خیر است. به حسب ظاهر تا شرّی تحقق پیدا نکند، خیری تحقق نخواهد یافت. اگر عوارض ماده بر او عارض نشود، دیگر او خاصیت ماده را ندارد؛ و وقتی عارض شد، با کم شدن و زیاد شدن روبرو است. این جاست که اتفاقاتی شرّ خوانده می‌شود. ماده

که منشأ موجودات طبیعی است، قابلیت‌هایی دارد و به تناسب موجود، گاهی با نقصان همراه است و برای به دست دادن چیزی لازم است در او تحولی رخ بدهد. در کنار این تحول چیزی که از دست می‌رود شرّ نامیده می‌شود. اگر تصور شود که ماده در عین شدن، نباید چیزی را از دست بدهد تا شری تحقق پیدا نکند، تصویری برخلاف ماهیت ماده است. وانگهی اگر چنین نشود، هیچ تکاملی در عالم طبیعت رخ نخواهد داد و این شرّ بزرگتری خواهد بود.

به هر حال جهان طبیعت، جهان تدریج و حرکت است و در چنین جهانی انتظار این است که برای رسیدن به وضع مطلوب باید در سطح ماده تحولاتی باشد تا طبیعت سیر درست خود را داشته باشد. در بودن و شدن‌ها، چیزی از دست می‌رود و چیزی به دست می‌آید. آنچه از دست می‌رود در مقایسه با آنچه به دست می‌آید، شرّ تلقی می‌شود؛ اما خیر به دست آمده آن چنان مهم است که شرّ در کنار آن به حساب نمی‌آید.

۵- تفاوت‌هایی در موجودات وجود دارد که ناشی از طبیعت آنهاست، و بر اساس نقشی است که در عالم طبیعت به عهده موجودی گذاشته می‌شود. این تفاوت‌ها لازمه وجود اشیایند. همه چیزها نمی‌توانند در عالم طبیعت یکسان باشند. یکسان بودن همه چیز مساوی با توقف همه چیز و از کار افتادن آنهاست. در خیلی جاها ممکن است اشکال به وجود شرّ، ناشی از همین یکسان تلقی کردن همه چیز باشد. تصور می‌شود که نباید موجوداتی ضعیف‌تر از دیگری باشند، در حالی که اگر قرار باشد همه اندازه‌های پیچ و مهره این عالم به یک شکل و اندازه باشند، دیگر ماشین عظیم این جهان ساخته نخواهد شد. تفاوت‌ها برخی ناشی از طبیعت موجودات است و برخی دیگر به خاطر نقشی است که هر موجودی بر عهده دارد. به عبارتی علت مادی برخی و علت غایی برخی دیگر، باعث شده است که موجودات متفاوت باشند و این عین حکمت است.

بنابراین پاره‌ای از شرور برخاسته از طبیعت عالم و ناشی از حرکت آن است؛ و آنها در کنار تحقق خیری مهم، چندان اهمیتی ندارند. برخی از شرور ناشی از

رفتارهای غیراخلاقی بشر و برخاسته از اختیار و توانی است که در وجود آنها نهفته و انسانها برای رسیدن به مقاصد خود، با دیگران دچار تضاد شده و در نتیجه حق‌کشی روی می‌دهد. و پاره‌ای دیگر از شرور صرفاً از جهت نگاه عرفی شرّ است، مانند مرگ و میرها؛ در حالی که در ذات آنها شرّی وجود ندارد. جمعی دیگر از شرور مربوط به ساختار عالم و ناشی از تفاوت‌های پدیده‌هاست که لازمه وجود آنهاست.

در یک کلام همه چیز را خداوند آفریده و حکیمانه هم آفریده است. اتفاقات ناگوار اموری نسبی‌اند و ناشی از ذات طبیعت و لازمه حرکت آن به سوی هدف می‌باشند؛ و نیز برخاسته از حق‌کشی‌هایی است که از سوی انسانها صورت می‌گیرد و خداوند آنها را نمی‌پسندد و برای جلوگیری از آنها دستورالعمل و قانونهایی را تشریح و در اختیار انسانها قرار داده است.

نبوت

نیاز به راهنمایی و هدایت

خداوند برای انسان حیاتی ادامه‌دار آفریده است. انسان دارای توان محدودی برای شناخت همه ابعاد سفر طولانی، و پیچ و خم‌های آن است. از سوی دیگر انسان با تمایلات درونی زیادی آفریده شده و همین امر او را در عین این‌که موجودی ممتاز ساخته، در معرض خطرات و آسیب‌های جدی هم قرار داده است. شناخت راه درست و داشتن الگویی مطمئن برای حرکت، از ضروریات حیات انسان است. از سوی دیگر انسان موجودی اجتماعی است و زندگی در اجتماع، و مصون ماندن از خطرات احتمالی آن نیز با راهنمایی و هدایت ممکن است. اجتماعی بودن انسان، چه از طبیعت مدنی او برخاسته باشد و چه از غریزه استخدامش، در این امر تفاوت چندانی ندارد. به هر حال حضور او در کنار سایر انسانها باعث به وجود آمدن تزاخم و برخورد منافع می‌شود؛ چون انسان میل دارد همه چیز را در جهت تأمین منافع و دور کردن زیان و ضرر، به خدمت خود درآورد. برای همین هر کسی تلاش می‌کند تا دیگران را به خدمت خود بگیرد. حاصل این تلاش گسترده، زندگی جمعی و به دنبال آن احیاناً تعدی به حقوق دیگری است.

انسانها به صورت متقابل همدیگر را به تسخیر درمی‌آورند و هر کدام به گونه‌ای - با واسطه یا بی‌واسطه - در خدمت دیگری هستند. در صورتی که به خدمت گرفتن یکدیگر براساس همکاری و مسالمت باشد، نیازها مرتفع شده و مشکلی به وجود نمی‌آید و یا مشکلات در حداقل ممکن می‌شود؛ اما با توجه به این‌که افراد بشر از نظر استعداد و سایر شرایط متفاوتند، تفاوتها در فعالیت آنان نتایج مختلفی را بار می‌آورد. و از طرف دیگر انسانها غریزه برتری‌طلبی و استخدام دارند. در صورتی که با توانایی و استعداد فراوان و قبضه کردن امکانات بیشتر بخواهند همدیگر را به استخدام خود

درآوردند و هیچ مانع دینی، اخلاقی و حکومتی هم در میان نباشد تا آنان را کنترل کرده و تعادل ایجاد نماید، به تجاوز انسانها به حقوق یکدیگر منجر می‌شود. محدودیت امکانات از سویی، و تلاش همه‌جانبه آحاد جامعه برای در اختیار گرفتن آنها از سوی دیگر، موجب درگیری می‌شود. تزاحم‌های منفعت‌طلبانه عرصه را بر رفتار اجتماعی مسالمت‌آمیز تنگ می‌کند. اینجاست که باید برای جلوگیری از تجاوز و رسیدن افراد جامعه به حقوق خود و پیدا کردن راه سعادت خویش چاره‌اندیشی شود.

همه انسانها به جهت انسان بودن از حقوقی برخوردارند. حق حیات، آزادی، انتخاب مسکن و شغل، از حقوق اولیه هر فرد انسان است. برای حفظ نظام اجتماعی و جلوگیری از تضییع حقوق انسانها، چاره این است که انسانها محدوده رفتار خود را بشناسند و در چارچوب قوانین و مقرراتی تعیین شده رفتار کنند. برای چنین ایده‌ای مقرراتی کارساز است که این ویژگی‌ها را داشته باشد:

- ۱- انسانها به آن ایمان داشته باشند و عمل به آنها را جزء وظایف خود بدانند.
- ۲- منافع همگان را مد نظر داشته باشد.
- ۳- همه ابعاد وجودی انسان و دنیا و آخرت او را در نظر داشته باشد.
- ۴- خواست‌های ذاتی انسان را پاسخ دهد و نیازهای اساسی او را برآورده کند.
- ۵- افزون بر ضمانت اجرایی، از درون فرد را به کار خوب تشویق کند و از کار زشت بازدارد.

ممکن است بخشی از ویژگی‌های یاد شده را بتوان با قراردادهای اجتماعی برآورده کرد و یا بنا را بر نظر اکثریت جامعه گذاشت؛ اما همه آنها با قرارداد و نظر اکثریت برآورده شدنی نیست.

افزون بر این کسی می‌تواند برای انسانها مقرراتی را با ویژگی‌های فوق وضع کند که احاطه کاملی بر خصلت‌ها و نیازهای انسان داشته باشد و بر مصالح آنها کاملاً آگاه باشد.

انسانها خود نمی‌توانند مقرراتی را با چنین ویژگی به وجود آورند؛ زیرا اولاً به اقتضای غریزه منفعت‌طلبی و برتری‌جویی، هرکس و یا گروهی سعی می‌کند قانونی

وضع کند که تأمین کننده منافع شخصی یا گروهی خودش باشد. و ثانیاً وضع قانون، مستلزم داشتن آگاهی کامل به نیازهای واقعی، پیش‌بینی ضمانت اجرایی برای آن، اطلاع از عواقب اجرای قانون و جامعیت آن و در نظر گرفتن همه مقاطع حیات طولانی انسان است.

بشر از برخی امور اطلاعی ندارد و از برخی دیگر اطلاع جامعی ندارد؛ مثلاً راه نیل به سعادت و کمال، در عین مطلوب بودن آن، ناشناخته است. و اگر آگاهی‌هایی هم داشته باشد، اطمینانی به درستی آنها نیست. قانون‌گذاری کامل و جامع به شرایطی نیاز دارد که از جمله آنها احاطه کامل به مصالح، آینده‌نگری، رعایت حقوق همگان و عدالت جمعی است و اینها تنها در قانونی می‌تواند وجود داشته باشد که از قانون‌گذاری محیط به همه حقایق سرچشمه بگیرد، و آن همانا خداوند است که خالق و مدبر انسان است. خداوند به همه مصالح آگاهی کامل دارد و بی‌نیاز ذاتی است و در ساحت وجود او هیچ نیازی راه ندارد. بنابراین قانونی که از طرف او تشریح شود، همه‌جانبه و با رعایت همه مصالح و عادلانه خواهد بود. پشتوانه اجرایی مقررات الهی، ایمان قلبی افراد است. هر فرد با ایمانی با احساس مسئولیت در برابر خدای خویش تلاش می‌کند تا حرمت قوانین الهی را نگه دارد. با اعتقاد به حسابرسی خدا، روح تعهد و مسئولیت در او ایجاد می‌شود.

از سوی دیگر خداوند وجودی مجرد و غیرمتناهی است و انسان موجودی مادی و محدود است و ارتباط مستقیم و محسوسی میان خداوند و بندگان وجود ندارد، در حالی که چنین ارتباطی حیاتی است. وجه جمع میان این دو این است که برای ارتباط عینی و قابل درک خدا با بندگان، بهترین انسانها را از میان آنان انتخاب کند تا پیام‌رسان خدا باشند. آنان بی‌آن که در پی منفعت‌های فردی و یا گروهی دنیوی خود باشند، برای تبیین تکالیف، حقوق و رفع اختلاف و کشمکش‌ها انتخاب شوند؛ و چنین نقشی را ایفا کنند و به عنوان پیام‌رسان در میان مردم در مقام راهنمایی به عقیده و عمل واسطه باشند. و چنین هم شده است و خداوند از میان بندگان صالح خود کسانی را به این سمت برگزیده و با این کار خود نیاز به وضع قانون برای تنظیم

روابط انسانها و جلوگیری از تعدی به حقوق یکدیگر را صحه نهاده است. بدین ترتیب می توان گفت پیامبران نخستین قانون گذارانی هستند که سمت راهنمایی و هدایت و تأمین معنویت انسانها را دارند و به انسان در ایجاد سعادت و خوشبختی کمک می کنند.

طرح ضرورت بعثت پیامبر در منابع دینی

جهان هستی آفریدگاری حکیم دارد و آن را براساس حکمت آفریده و برای آن هدفی در نظر گرفته است. مجموعه موجودات عالم به صورتی هماهنگ در حال سیر به سوی هدفی معین هستند. ﴿إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾^(۱) «بازگشت همه امور به خداست.» ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾^(۲) «پروردگار ما کسی است که به هر موجودی آفرینشی که شایسته آن بود عطا کرد و سپس آن را هدایت کرد.» تمام پدیده های هستی هدفدار و آیه و نشانه حق تعالی هستند. «به تحقیق در آفرینش آسمانها و زمین و گردش شب و روز نشانه هایی است برای خردمندان.»^(۳) در این میان انسان از ویژگی اختیار و استعداد و ظرفیتی دیگر برخوردار است. انسان شاکله ای دیگر دارد. کمال طلبی و حق جوایی و وجود کشش های درونی گوناگون و در عین حال داشتن صفات متضاد از امتیازات اوست. چنین ویژگی هایی در عین این که از او موجودی ممتاز ساخته، او را در معرض آسیب ها نیز قرار داده است. ممکن است او از مسیرش منحرف گردد، تمایلات منفعت طلبانه او را به سوی وادی دیگری سوق دهد و از او موجودی خطرناک بسازد. ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾^(۴) «ملائکه گفتند: [آیا قرار می دهی در زمین کسی را که فساد می کند و خونها می ریزد.]» به رغم این که انسان فطرتی پاک دارد و از هدایت تکوینی برخوردار است، به هدایت دیگری نیز شدیداً نیازمند است.

۲-سوره طه (۲۰)، آیه ۵۰.

۱-سوره شوری (۴۲)، آیه ۵۳.

۴-سوره بقره (۲)، آیه ۳۰.

۳-سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۹۰.

خداوند برای خلقت انسان هدفی در نظر گرفته است. ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا
وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾^(۱) «آیا شما پنداشته‌اید که بیهوده خلقتان کردیم و به سوی ما
بازگردانده نمی‌شوید؟»

اگر انسان آفریده می‌شد و به حال خود رها می‌گردید و راه مناسبی برای سیر او به
سوی کمال ارائه نمی‌شد، امر بیهوده‌ای به شمار می‌آمد. خداوند که به تمام امور انسان
توجه کامل داشته و او را در اندام و قیافه و قوای ادراکی متناسب و معتدل آفریده،
هرگز او را به حال خود رها نکرده است. خداوندی که اعضای بدن انسان را در
مناسب‌ترین موقعیت قرار داده است، تا آنجایی که برای مصون ماندن چشم از
خطرات، آن را در یک گودی و در بالای سر قرار داده و با خط موئین آن را از آسیب
عرق و با قرار دادن پلک‌ها از خطر گرد و غبار حفظ کرده، امکان ندارد برای هدایت
بشر چاره‌اندیشی نکرده باشد. خداوندی که به گفته ابوعلی ابن‌سینا برای آسان راه
رفتن انسان کف پاهای او را گود آفریده است،^(۲) امکان ندارد او را بدون راهنما
- که ضرورت آن خیلی بیشتر است - به حال خود رها کند. همان خدایی که در نظام
تکوین برای انسان گوش، چشم، زبان، لب و سایر اعضا را برای زندگی مادی و آگاهی
از مضار و مفاسد ظاهری و پی بردن به مصالح و منافع دنیوی قرار داده، برای
تشخیص راه سعادت و کمال، ابزار آن را که عقل و انبیا باشند در اختیارش نهاده است.
﴿أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ * وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ * وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾^(۳) «آیا ما برای انسان دو
چشم و یک زبان و دو لب قرار ندادیم و آیا او را به دو راه خیر و شر راهنمایی
نکردیم؟»

طبق نقل روایتی از امام صادق علیه السلام آن حضرت در پاسخ به نزدیکی - که پرسید از
چه راهی می‌توانید وجود انبیا را اثبات کنید - فرمودند: «وقتی ما ثابت کردیم که
خالقی حکیم داریم، و او بالاتر از ما و همه مخلوقات است و ممکن نیست که مردم او

۱-سوره مؤمنون (۲۳)، آیه ۱۱۵.

۲- ابن‌سینا، شفا، ج ۲، مقاله ۱۰، ص ۴۴۱.

۳-سوره بلد (۹۰)، آیات ۸-۱۰.

را مشاهده کنند و نمی‌توانند او را لمس نمایند و مستقیماً با او تماس داشته باشند و با او احتجاج کنند؛ در این صورت باید کسانی میان ما و خداوند واسطه باشند تا زبان گویای او برای خلقتش باشند. و مردم را بر آنچه مصالح و منافعشان در آن است راهنمایی کرده و آنچه را که انجام آن سبب بقای آنان و ترک آن موجب هلاکتشان می‌شود یادآوری کنند. بنابراین باید افرادی تبیین‌کنندهٔ مصلحت مردم و بازدارنده از اموری که به ضرر آنهاست از جانب خدای حکیم و علیم باشند. همانان که زبان گویای حق و واسطهٔ میان ما و او هستند، و آنان پیامبران و برگزیدگان از میان مخلوقاتش می‌باشند.^(۱) مطابق حدیث فوق حکیم بودن خداوند و متعالی بودن وی، مستلزم فرستادن انبیاست؛ و مسؤولیت آنان بیان مصالح و مفاسد و نشان دادن راه کمال است.

قرآن به این ضرورت پرداخته است و می‌گوید: ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَّسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ﴾^(۲) «و هر امتی را پیامبری است، پس چون پیامبرشان بیاید میانشان به عدالت داوری شود.» و در جای دیگر فرموده است: ﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾^(۳) «و هیچ امتی نبوده مگر این‌که در آن هشدار دهنده‌ای بوده است.»

پرسشی دربارهٔ انحصار منطقه‌ای بعثت انبیا

در اینجا ممکن است این سؤال مطرح شود که اگر چنین ضرورتی برای وجود و بعثت پیامبران وجود دارد، چرا تنها از پیامبرانی در منطقه‌ای خاص چون خاورمیانه سخن گفته شده است؟ آیا در مناطق مغرب زمین یا در منطقهٔ شرق دور پیامبرانی نیامده‌اند، و اگر آمده‌اند چرا نامی از آنها برده نشده است؟

همان گونه که گفته شد نیاز به پیامبران از آن همهٔ انسانهاست، و قرآن بر این نکته تأکید می‌کند که هر امتی پیامبری داشته است؛ و اگر از پیامبران اقوامی سخن به میان

۱- کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۶۸، حدیث ۱.

۲- سورهٔ یونس (۱۰)، آیهٔ ۴۷.

۳- سورهٔ فاطر (۳۵)، آیهٔ ۲۴.

نیامده، اولاً به معنای نداشتن هیچ پیام‌رسانی در میان آنان نیست و ثانیاً اگر در قرآن از آنان نامی و نشانی ذکر نشده است به این جهت است که قرآن داستان برخی از پیامبران را ذکر می‌کند نه همه پیامبران را، چنان که می‌گوید: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ﴾^(۱) «و مسلماً پیش از تو فرستادگانی را روانه کردیم، ماجرای برخی از آنان را بر تو حکایت کردیم و برخی از ایشان را بر تو حکایت نکردیم.» پس اگر در قرآن از پیامبران مناطق دیگر یاد نکرده، دلیل بر این نیست که آنها پیامبرانی نداشته‌اند.

از سوی دیگر دایره رسالت این پیامبران به گونه‌ای بوده است که در حاشیه خود پرجمعیت‌ترین مخاطبان را زیر پوشش قرار می‌داده است. رشد کتابت و ویژگی ادبیات نوشتاری نسبت به پیامبران متأخر موجب ثبت پیامها و حفظ فرهنگ مکتوب آنها و جایگاه رسالت آنها شده است، در صورتی که درباره بودا و کنفوسیوس و زرتشت چنین ثبت و ضبطی به روشنی مانند یهودیت و مسیحیت مشاهده نمی‌شود؛ وگرنه بسیاری از اینان به عنوان مصلح، دعوتگر به معنویت شناخته شده‌اند؛ و شاید آنان نیز پیامبران الهی بوده‌اند، ولی چون فاصله تاریخی آنها با دورانهای بعدی بسیار است و فرهنگ دقیق کلمات و موضع آنان ثبت نشده، چنین گمان رفته است که آنان پیامبر نبوده‌اند. البته این نکته را نباید فراموش کنیم که هنوز مکان برخی از پیامبران یاد شده در قرآن به طور دقیق ذکر نشده و یا نام عربی شده آنان با نام معروف محلی آن تطبیق داده نشده تا بازتاب رسالت آنها معین گردد؛ مانند نوح، ادریس، و پیامبران عاد و ثمود که درباره حوزه مأموریت آنها به شدت اختلاف است.

این نکته را هم فراموش نکنیم که در مناطقی چون چین، هند، ژاپن و مناطقی از آمریکا به دلیل عدم ارتباط فرهنگ‌ها نوعی بریدگی تاریخی و فرهنگی فراهم بوده است و مطالب دینی رد و بدل نمی‌شده تا معلوم شود در آن حوزه‌ها چه می‌گذشته و در آن مناطق پیامبران با چه موضعی و جایگاهی سخن گفته‌اند.

۱-سوره غافر (۴۰)، آیه ۷۸.

اتمام حجت

از امام کاظم علیه السلام طبق روایتی نقل شده که خداوند متعال برای انسان دو گونه حجت قرار داده است: حجت باطنی (عقل) و حجت ظاهری (انبیا و ائمه).^(۱) در آیاتی از قرآن بر حجت بودن انبیا و اتمام حجت خداوند بر بندگانش با ارسال پیامبران تصریح شده است؛ از جمله در سوره نساء پس از اشاره به وظیفه پیامبران در بشارت و انذار آمده است: ﴿لَإِنْ لَا يَكُونَنَّ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾^(۲) «تا برای مردم در برابر خداوند پس از فرستادن انبیا حجتی نباشد.» خداوند در روز قیامت با انسانها و جنیان احتجاج می‌کند که مگر فرستادگان من نیامدند و آیات مرا برای شما بازگو نکردند و شما را به روز قیامت هشدار ندادند؟^(۳) و نیز در قرآن کریم تصریح شده است که در دنیا نیز خداوند هیچ قومی را به هلاکت نرسانده است، مگر این که پیامبرانی آمده و حجت را بر آنان تمام کرده باشند.^(۴) امام علی علیه السلام در خطبه اول نهج البلاغه پس از ذکر خلقت آسمانها به ضرورت وجود پیامبران و این که خداوند هیچ‌گاه زمین را خالی از حجت نگذاشته است، اشاره می‌کند؛^(۵) و همچنین علت انتخاب پیامبران را یادآوری پیامنهای فطری بین خدا و بندگانش ذکر می‌کند؛ زمانی که اکثر خلق خدا نعمت‌های او را به فراموشی سپرده بودند، خداوند برای آگاهی مردم پیامبرانی فرستاد. پیامبران از مردم مطالبه می‌کردند چیزی را که در فطرت آنهاست.^(۶) «و یَحْتَجُّوا عَلَيْهِم بِالْتَّبْلِیْغِ»^(۷) «بر مردم با تبلیغ پیامها و راهنمایی اتمام حجت کنند.»

۱- کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۶، حدیث ۱۲.

۲- سوره نساء (۴)، آیه ۱۶۵.

۳- سوره انعام (۶)، آیه ۱۳۰.

۴- سوره قصص (۲۸)، آیه ۵۹؛ سوره یونس (۱۰)، آیه ۴۷.

۵- برای تفصیل بیشتر به درس‌هایی از نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۴۷ مراجعه کنید.

۶- این بیان اشاره به عالم ذر در آیه ۱۷۲ اعراف دارد.

۷- سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱، ص ۴۳.

جایگاه پیامبران

پیامبری ارتقای ظرفیت وجودی است، به گونه‌ای که شخص می‌تواند با عالم غیب و فرشتگان ارتباط برقرار کند و از آنها پیام بگیرد. کیفیت دریافت وحی از سوی پیامبر به این صورت است که ضمیر پیغمبر برای دریافت پیام خدا، به عالم غیب و ملکوت متصل می‌شود؛ و وحی در مرحله اول موجب برانگیختن قوای درونی شخص نبی می‌گردد، صفای باطن او بر اثر آن مصفاًتر شده و حالتی روحانی و ملکوتی در او ایجاد می‌گردد. پیامبر در عروج روحی خود به مقامی می‌رسد که می‌تواند واسطه میان عالم غیب و شهادت باشد. منزلتی پیدا می‌کند که خداوند با او سخن می‌گوید. به عبارتی بعثت برانگیختگی درونی است که یک سوی آن به نبی مربوط است و این که او می‌تواند به چنان مقامی ارتقا یابد و از جانب خدای متعال دستورات و حقایقی را دریافت نماید، و از سوی دیگر عنایت خداوندی است که چنان شایستگی را عطا و تثبیت می‌کند.

اصول مشترک انبیا

پیامبران دعوت مشترکی داشته‌اند و از روشها و احکام خاص که بگذریم در هدف بر اصول واحدی تأکید داشته‌اند که مهم‌ترین آنها به شرح زیر است.

۱ - دعوت به توحید

اصلی‌ترین پیام پیامبران دعوت به توحید و دوری از شرک و بت پرستی است. جوهره تعالیم وحی از آغاز تا پایان، توحید در تمام ابعاد آن است. سایر دعوت‌های انبیا در رتبه بعدی و متفرع بر آن است. در قرآن کریم در سوره شعرا که قصه برخی از انبیا در آن ذکر شده، بدون استثنا مسأله توحید و خداشناسی در صدر دعوت پیامبران آمده و در پرتو آن مبارزه با مفاسد اخلاقی و اجتماعی دوران هر یک از آنان مورد توجه قرار گرفته است.

در سوره اعراف از قول چند تن از انبیا این عبارت نقل شده است: ﴿يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾^(۱) «ای قوم من! خدا را پرستش کنید که جز او خدایی برای شما نیست.» در سوره انبیا پیش از بیان قصه برخی از پیامبران، هدف مشترک تمامی آنان را دعوت به پرستش خدای یگانه ذکر می‌کند. ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾^(۲) «هیچ رسولی را پیش از تو به رسالت نفرستادیم، جز این که به او وحی کردیم که به جز من خدایی نیست؛ تنها مرا به یکتایی پرستید.»

۲ - توجه به عالم آخرت

یکی از مهم‌ترین محورهای مشترک پیامبران الهی خبردادن از عالم آخرت و ضرورت توجه به بازگشت انسان است. در قرآن کریم بیش از ۱۵۰۰ آیه درباره معاد به عنوان جهان غیبی است، جهانی که تنها شأن پیامبران است که از آن خبر دهند و به ایمان به آن دعوت کنند؛ و لذا قرآن کریم در چند آیه بر این اصل تأکید می‌ورزد که کسانی که ایمان به خدا و جهان آخرت داشته باشند و عمل صالح انجام دهند از پاداش الهی نصیب می‌برند.^(۳)

۳ - اصلاح امور اخلاقی و اجتماعی

رسالت انبیا ابعاد عقیدتی، اخلاقی و اجتماعی دارد و در دعوت به عبادت خدا و یا ایمان به قیامت خلاصه نشده است. پیامبران با خرافات، فساد اخلاقی، فساد اجتماعی

۱- سوره اعراف (۷)، آیات ۵۹، ۶۵، ۷۳ و ۸۵.

۲- سوره انبیا (۲۱)، آیه ۲۵. و نیز در همین زمینه ر.ک: سوره انبیا (۲۱)، آیه ۱۰۸؛ سوره صافات (۳۷)، آیه ۱۲۶؛ سوره ص (۳۸)، آیه ۶۵؛ سوره زمر (۳۹)، آیات ۱۱، ۱۲، ۶۴ و ۶۵؛ سوره غافر (۴۰)، آیه ۶۶؛ سوره زخرف (۴۳)، آیات ۴۵، ۶۳ و ۶۴.

۳- سوره بقره (۲)، آیه ۶۲؛ سوره مائده (۵)، آیه ۶۹.

و اقتصادی به مبارزه برخاسته‌اند. در دوران موسی علیه السلام توحید ربوبی و در پرتو آن رهایی از حکومت مستبد عصر وی و آزادی اجتماعی بیش از هر مسأله‌ای اهمیت داشته است و موسی علیه السلام هم تلاش کرده است تا این مسائل را بیشتر مطرح کند.^(۱) در عصر نوح علیه السلام،^(۲) هود علیه السلام^(۳) و صالح علیه السلام^(۴) مشکل اصلی اجتماعی رفاه‌زدگی و سلطه طبقه مرفه بوده است. در دوران حضرت شعیب علیه السلام فساد مالی و کم‌فروشی بیداد می‌کرده است.^(۵) قوم لوط علیه السلام به عمل زشت همجنس‌بازی آلوده بودند و این در حدی بود که رسالت اصلی حضرت لوط علیه السلام در مبارزه با این کار ضد اخلاقی متمرکز بود.^(۶) پیامبران یاد شده در رسالت خویش در ضمن دعوت مردم به عبادت خدا و توجه دادن آنان به ارکان اعتقادات دینی، با مفساد یاد شده نیز به مبارزه برخاستند.

این همه نشان می‌دهد که هر چند دغدغه اصلی انبیا، توحید و پالایش فکر و جان مردم از عقاید شرک آلود و خرافی و توجه به آخرت بوده، اما آنان به مسائل اجتماعی و واقعیات زندگی مردم بی‌توجه نبوده‌اند. با این‌که محور اساسی دعوت انبیا ارتقای معنویت و تزکیه نفوس و صیقل دادن جانها برای پذیرش توحید و دوری از شرک بوده است، اما آنان تنها به همین بُعد توجه نمی‌کردند و به ابعاد دیگر نیز به عنوان بستر و مقدمه لازم تعالی معنوی توجه جدی داشتند. قلمرو رسالت آنان عرصه‌های مختلف زندگی انسانها را شامل می‌شد.

اگرچه هر یک از پیامبران با توجه به مقتضیات عصر و محیط خود اهدافی را مد نظر قرار می‌دادند که ممکن بود در دوره پیغمبران دیگر چندان مورد توجه نباشد، اما از مهم‌ترین مشترکات دعوت انبیا، دعوت به عدالت، مبارزه با ظلم و بیداد و

۱-سوره شعراء (۲۶)، آیات ۱۰-۶۸.
 ۲-سوره شعراء (۲۶)، آیات ۱۰۵-۱۲۲.
 ۳-سوره شعراء (۲۶)، آیات ۱۲۳-۱۴۰.
 ۴-سوره شعراء (۲۶)، آیات ۱۴۱-۱۵۹.
 ۵-سوره شعراء (۲۶)، آیات ۱۷۶-۱۹۰؛ سوره اعراف (۷)، آیات ۸۵-۹۳؛ سوره هود (۱۱)، آیات ۸۴ و ۹۵.
 ۶-سوره شعراء (۲۶)، آیات ۱۶۰-۱۷۴.

اجتناب از طاغوتها بوده و در کارنامه همه پیامبران چنین اموری ثبت است. در قرآن کریم خداوند درباره پیامبران فرموده است: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...﴾^(۱) «ما پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو فرود آوردیم تا مردم به دادگری برخیزند...»

انبیا در تحولات و اصلاح امور اجتماعی نقش بسزایی ایفا کرده‌اند. آنچه در قرآن کریم از تاریخ انبیا بیان شده، بخش مهمی از آن به نقش اجتماعی انبیا مربوط است.^(۲) از اینها گذشته برنامه‌ای که انبیا برای مردم ارائه دادند، سراسر اصلاح درونی، تزکیه و اصلاح بیرونی بود. همه هدف آنان این بود که بشر را به راهی هدایت کنند که دنیا و آخرت آنان اصلاح گردد. راهی که انسانها بدون برنامه انبیا نمی‌توانستند به دست آورند، و اگر هم به چیزهایی دست می‌یافتند راه اجرای موفقیت‌آمیز آن را نمی‌دانستند.

انتخاب پیامبران

خداوند از میان بندگان خود پاکترین، شایسته‌ترین و خوشنام و خوش سابقه‌ترین را برای پیامبری برگزید، تا او علاوه بر مورد اعتماد خدا بودن، اعتماد مردم جامعه‌اش را نیز داشته باشد؛ چه این‌که همواره روی سخن هر پیامبری با افراد آن جامعه بوده و اگر آنان به او اعتماد نداشتند و وی سابقه خوبی در میان مردم نداشت، فعالیت‌های هدایتی‌اش به ثمر نمی‌رسید، و اثبات این حقیقت که او پیامبری برگزیده از سوی خداوند است، با شکست مواجه می‌شد. زمانی که خداوند اراده خود را مبنی بر بعثت پیامبری به مرحله عمل رساند، به او وحی می‌کند و پیامهای خویش را به او ابلاغ می‌نماید.

۱-سوره حدید(۵۷)، آیه ۲۵.

۲- طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ج ۳، ص ۱۴۶ و ۱۴۷.

وحی

وحی به معنای اشاره سریع و سخن گفتن مخفیانه است.^(۱) موارد استعمال وحی در قرآن کریم نشان می‌دهد که مراد از آن نوعی رابطه رمزی و اشاری است. این رابطه ممکن است میان خدا و مخلوقاتش باشد و ممکن است میان انسانها و یا میان شیاطین باشد. در قرآن درباره تدبیر آسمانها، وحی به زمین، به زنبور عسل، به مادر موسی عَلَيْهَا و وحی به انبیا سخن به میان آمده است. موارد یاد شده نشان می‌دهند که وحی امری رمزی و مخفیانه است.

ارتباط خدا با پیامبران به یکی از راههای زیر انجام می‌پذیرد: وحی، تکلم از پس پرده و توسط فرشته: ﴿وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآذُنِهِ مَا يَشَاءُ﴾^(۲) «و هیچ بشری را یارای آن نباشد که خدا با او سخن بگوید مگر به صورت وحی و یا از پس پرده و یا این که فرشته‌ای را بفرستد؛ پس او وحی می‌کند به اذن خدا آنچه را که بخواهد.»

وحی به انبیا افزون بر بیداری، در عالم رؤیا و منام نیز صورت می‌گیرد. ابراهیم عَلَيْهِ در عالم رؤیا دید که فرزندش را ذبح می‌کند^(۳) و آن را حکم الهی تلقی و آنچه از ناحیه او بود در این زمینه انجام داد. انبیا در تلقی وحی و حفظ و ابلاغ آن به مردم دارای مقام عصمت‌اند. آنان هیچ نقشی در مضمون وحی ندارند و در تمام مراحل دریافت و ابلاغ وحی، تحت مراقبت الهی‌اند.

کسانی که وحی و حقیقت آن را درست درک نمی‌کنند، نباید آن را انکار نمایند؛ زیرا صرف عدم درک درست یک چیزی، به معنای نبود آن نیست. همچنان که نابینا اگر از راههای مورد اطمینان، به رنگ‌ها و شکل‌ها پی‌نبرد، اولین بار که خبر از وجود

۱- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۸۵۸.

۲- سوره شوری (۴۲)، آیه ۵۱.

۳- سوره صافات (۳۷)، آیات ۱۰۲-۱۰۴.

آنها به وی داده شود، ممکن است نتواند آنها را تصور کند و بپذیرد، ولی در عین حال حق ندارد آنها را انکار نماید.

از باب تشبیه می توان وحی را از جهتی همانند خواب دانست؛ همان گونه که انسان در عالم خواب حقایقی را درک می کند که ممکن است در بیداری درنیابد، احتمال دارد که در عالم بیداری از غیر راه و روش متداول حقایقی را به دست آورد. آنچه انسان در عالم رؤیا مشاهده می کند، گاهی صریح است و گاهی به تعبیر نیاز دارد. اگر شخصی حقیقت خواب را تجربه نکرده باشد و به او گفته شود برخی از مردم وقتی خواب می روند و همانند مرده چشم و گوش و عقل و هوششان از کار می ایستد از اموری آگاه می گردند، ممکن است آن را باور نکنند و بگویند: ابزار درک انسان حواس ظاهری او هستند و اگر این حواس فعالیت نداشته باشند درکی هم نخواهد بود؛ ولی تجربه ادعای او را باطل می داند. همان طور که عالم عقل، مرتبه ای از مراتب انسانی است که در آن مرتبه حقایقی از معقولات را که با حواس دیده و درک نمی شوند می یابد، همان طور شعور وحی مرتبه ای است که در آن بصیرتی به نبی داده می شود که به وسیله آن امور غیبی را که از دیده عقل پنهان است به وضوح در می یابد.

تشخیص وحی از سوی پیامبر

پیامبر از چه راهی و چگونه تشخیص می دهد که به او وحی شده است؟ و با چه ملاکی می فهمد که آنچه برای او حاصل شده وحی بوده و نه وسوسه و القائات شیطانی؟ این سؤال را زراره با امام صادق علیه السلام در میان گذاشته و امام علیه السلام به او چنین پاسخ داده است: «خداوند هر بنده ای را که به مقام رسالت بر می گزیند، به او آرامش و وقاری عطا می کند که آنچه را که از ناحیه خداوند برای او القا می شود، مثل چیزی است که با چشم خود می بیند.»^(۱)

۱- تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۰۱؛ صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ص ۳۷۰.

به جهت وجود همین اطمینان، انبیا در بیان تعالیم وحی قاطعیت داشتند و تردیدی به خود راه نمی‌دادند. هیچ پیغمبری را سراغ نداریم که نسبت به آنچه می‌گفت تردید داشته باشد. یکی از تفاوت‌های مهم میان پیامبران و نوابغ همین است. نوابغ با همه نبوغی که دارند بسا در نظریاتشان تغییر ایجاد می‌شود و نسبت به آنچه می‌گویند احتمال خلاف می‌دهند؛ در حالی که پیامبر در مقام گرفتن وحی، واقعیت را مشاهده و آن را دریافت می‌کند. پرده‌ها کنار می‌رود، و با علم حضوری بدون این‌که دچار خطا بشود آن راز منشأ وحی و یا آورنده آن استماع می‌کند و به حافظه‌اش می‌سپارد.

راههای اثبات نبوت

نبوت امری معنوی و الهی است و برای اطمینان از درستی ادعای کسی که مدعی آن مقام است باید دلیل و یا دلایل خدشه‌ناپذیری وجود داشته باشد. برای اثبات نبوت پیامبر، با رعایت اختصار چند نکته را یادآوری می‌کنم. حالات انبیا قبل از مبعوث شدن و پس از آن، و این‌که در چه خط سیری حرکت کرده‌اند، می‌تواند شاهد گویایی بر حقانیت آنان باشد؛ همان‌گونه که در تاریخ آمده است نجاشی پادشاه حبشه پس از بررسی حالات پیامبر اسلام ﷺ از طریق فرستادگان قریش، به حق بودن آن حضرت پی‌برد و به او ایمان آورد.^(۱) مطالعه و بررسی محتوای رسالت و تعالیم او، مقایسه هر پیامبری با انبیای پیشین، تصدیق پیامبران گذشته از سوی او، بشارت پیغمبر قبلی، و از همه مهمتر داشتن معجزه، راههایی هستند که می‌توان به وسیله آنها حقانیت ادعای نبوت پیامبری را به دست آورد.

معجزه

خداوند همراه هر پیغمبری نشانه‌هایی قرار داد تا از طریق آنها صدق ادعای خود را به اثبات برساند. تعبیری که قرآن کریم در این باره به کار برده بی‌نیه، برهان، حجت و

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۳۹۲، حدیث ۸.

آیه است. «بینه» یعنی دلیل آشکار، به گونه‌ای که برای افراد منصف هیچ شکی باقی نماند که مدعی در ادعای خود صادق است. در سوره هود از قول نوح و صالح و شعیب علیهم السلام خطاب به قوم خود چنین نقل شده است: ﴿إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي﴾^(۱) «اگر من در ادعای خود دلیل روشنی داشته باشم چه؟» انتظار طبیعی مردم از مدعی پیامبری ارائه دلایلی برای اثبات ارتباط خود با خداوند بود. سنت الهی هم این بود که همراه انبیا دلایل روشن قرار دهد تا مردم با اطمینان خاطر به آنان ایمان بیاورند: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ﴾؛^(۲) «ما رسولانی را پیش از تو به سوی قومشان فرستادیم، پس دلایل روشن برای آنان آوردند.»

اما گاهی مردمی به این اکتفا نمی‌کردند و می‌خواستند که انبیا با قدرت قاهره و به طور خارق العاده کارهایی انجام دهند تا حقانیت خود را اثبات کنند. در اینجا بود که پیامبران گاهی برای صدق ادعای خود و یا در ضمن رفتار معمولی خویش کاری انجام می‌دادند که بر مردم روشن می‌شد اینان متکی به قدرتی فوق بشری هستند و ارتباط عمیق و روحانی با عالم غیب دارند.

حقیقت معجزه

معجزه کاری خارق العاده است که برای اثبات ادعای امری الهی تحقق پیدا می‌کند. مدعی نبوت - بدون تعلیم از دیگری و مطابق ادعای خود - برای اثبات منصب الهی خود معجزه اقامه می‌کند؛ و در امر نبوت، مخالفان خود را به تحدی فرا می‌خواند، و آنان ناتوان از انجام کاری هستند که او برای مردم ارائه داده است. بنابراین کارهای خارق العاده‌ای که از سوی مرتاضان، شعبده‌بازان و جادوگران انجام می‌گیرد، معجزه نیست؛ زیرا آنان کارهای یاد شده را از طریق آموزش و تمرین و از طریق دیگران انجام می‌دهند و مدعی نبوت هم نبوده و توان تحدی هم ندارند؛ چون می‌دانند دیگران هم مثل آنان از راه تعلیم و تمرین می‌توانند همان کارها را انجام دهند.

۱- سوره هود (۱۱)، آیات ۲۸، ۶۳ و ۸۸.

۲- سوره روم (۳۰)، آیه ۴۷.

معجزه و قانون علیت

خارق عادت شمردن معجزه ممکن است این شبهه را در ذهن ایجاد کند که معجزه ناقض اصل عقلی علیت است. در حالی که چنین نیست و معجزه چیزی است که تحقق آن در ذات خود ممکن است، ولی به طور عادی با علل و عوامل معمولی نمی توان آن را به وجود آورد، و پیامبر آن را به اذن خدا و از طریق غیر معمول به انجام می رساند. مثلاً اگر یک هسته خرما به طور طبیعی در زمین کاشته شود ممکن است پس از ده سال درخت خرما بشود، ولی اگر چنان که دانش کشاورزی پیشرفته شود و فردی متخصص کشاورزی بر آن نظارت بکند، ممکن است درخت خرما در طی سالهای کمتری به ثمر بنشیند. اما تبدیل یک هسته خرما در ظرف یک دقیقه به درخت خرما، هرچند در قدرت بشر نیست، امر محالی هم نیست. چنین رخدادهایی ممکن است اما نه بدون علت. آری! گاهی علل پدیده‌ای طبیعی است و گاهی غیر طبیعی و نامحسوس. قدرت و علت دیگری به مدد می آید و عوامل را تسریع می کند و در کمترین زمان چیزی تحقق پیدا می کند که در اصطلاح می گویند کار خارق العاده اتفاق افتاد. اعمال اراده و قدرت خداوند از طریق علل ناشناخته، بزرگترین علت است.

هدف از معجزه

تحقق معجزه، برای کشف حقیقت است و بس. این که گاهی مشرکان و مخالفان انبیا از آنان معجزه درخواست می کردند و برآورده نمی شد، اولاً: به این جهت بود که درخواست کنندگان در پی کشف حقیقت نبودند بلکه در پی ایذا و آزار بوده‌اند. مثلاً به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفتند: «ما به تو ایمان نمی آوریم تا برای ما از زمین چشمه‌ای روان سازی، یا این که صاحب باغهای خرما و انگور همراه با نهرهای آب جاری شوی؛ یا قطعه‌ای از آسمان بر سر ما سقوط کند؛ یا خدا و فرشتگان را نزد ما حاضر کنی؛ یا صاحب خانه‌ای شوی که در آن طلا به کار رفته باشد؛ و یا به آسمان بالا بروی و یک

نامه مخصوص برای ما بیاوری که ما آن را بخوانیم.^(۱) دقت در این درخواستها نشان دهنده این است که مشرکین خواهان کشف حقانیت پیامبر نبودند و از روی عناد و لجاجت و یا حتی معامله با پیامبر چنین درخواستهایی را می کردند و به همین دلیل حتی اگر این معجزات هم رخ می داد باز ایمان نمی آوردند.

ثانیاً: معجزه برای این بود که پیامبران می خواستند فطرت انسانها برانگیخته شود و دل و قلب آنان متوجه معنویت گردد و با خردمندی به معارف دین روی آورند و لذا می گفتند: ﴿سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا﴾^(۲) «پاک است پروردگار من، آیا من جز این که بشری هستم فرستاده خدا؟» و یا در برابر درخواست معجزه می گفتند: «جز این نیست که من بیم دهنده ای آشکار هستم.»^(۳)

ثالثاً: از همه مهمتر این که اساساً احتجاج با معجزه برای پیامبران اصل نیست؛ بلکه اصل، دلیل و شاهد بر رسالت و نبوت و پذیرفتن سخنان او به صورت اطمینان آور است.

تفاوت معجزات

اطلاعاتی که از معجزات انبیا رسیده نشان می دهد که آنها گوناگون و متفاوت بوده اند. تفاوت آنها به شرایط اجتماعی و محیط و ذهنیت مردم بستگی داشته است. از امام کاظم علیه السلام پرسیده شد چرا معجزه موسی علیه السلام ید بیضا و عصا، و مسیح طبابت و شفای بیماران، و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم کلام فصیح و بلیغ بوده است؟ آن حضرت فرمود: «برای این که در عصر موسی علیه السلام جادوگری رایج بوده، و معجزه او متناسب با حرفه رایج زمان خود بوده است تا سحر آنها را ابطال کند و حجت را بر آنان تمام نماید؛ و در عصر عیسی علیه السلام بیماری های سخت رایج بوده، و لذا او با معجزه های مبعوث شد که متناسب با نیاز زمان خود باشد و چیزی را آورد که کسی مانند آن را نداشت؛ او با زنده کردن مردگان، شفا دادن به نابینایان و بیماران مبتلا به مرض پیسی، حجت را بر

۲-سوره اسراء (۱۷)، آیه ۹۳.

۱-سوره اسراء (۱۷)، آیات ۹۰-۹۳.

۳-سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۵۰.

مردم آن زمان تمام کرد. اما وقتی حضرت محمد ﷺ مبعوث شد، فصاحت و بلاغت در گفتار رواج داشت؛ او برای مردم از جانب خداوند موعظه‌ها و حکمت‌هایی آورد که معارضه با آن در توان مردم آن دوره نبود و حجت را بر آنان تمام کرد و گفته‌های آنان را باطل ساخت.^(۱)

به این ترتیب روشن می‌شود که تفاوت معجزات، بسته به شرایط زمان و نیازهای هر عصری بوده است؛ به گونه‌ای که اگر چنین نبود، به دلیل ناآشنایی مردم با آنچه اتفاق افتاده، ممکن بود معجزه نتواند نقش خود را به خوبی ایفا نماید.

عصمت انبیا

برای انجام امر رسالت الهی، هم اعتماد مردم و هم اطمینان از ابلاغ صحیح رسالت الهی لازم است؛ و چنین امری اقتضا می‌کند که پیام‌رسانان، از خطا و گناه در امان باشند. اگرچه انسانهای مورد اعتماد هم می‌توانند در امر پیام‌رسانی و انجام رسالت انسانی انجام وظیفه کنند، اما مقام پیامبری از اهمیت و حساسیت بسیاری برخوردار است و شخص نبی باید از هرگونه خطا و گناه در امان باشد. کسانی که به گناه آلوده‌اند و از فرمان خدا سرپیچی می‌کنند و یا حقوق بندگان خدا را نادیده می‌گیرند و در آن طمع دارند و یا از چنان نفسی برخوردار نیستند که وقتی موقعیت اجتماعی پیدا کردند خود را مطرح نکنند، نمی‌توانند انسانهای مورد اطمینانی باشند و امر مهمی چون رسالت الهی و نبوت به دست آنان سپرده شود.

حقیقت عصمت

انسانها در برابر تخلف و گناه سه دسته‌اند: لایابالی، عادل و معصوم. «لایابالی» کسی است که نیروی معنوی درونی و بازدارنده‌ای ندارد تا او را از آلودگی به گناه حفظ نماید و از اقدام به خطا و گناه ابایی ندارد. «عادل» کسی است که ملکه‌ای درونی و

۱- کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۴، حدیث ۲۰؛ فیض کاشانی، الوافی، ج ۱، ص ۱۱۰-۱۱۳، رقم ۲۲.

روحیه ترس از خدا دارد، خود را از انجام کارهای زشت حفظ می‌کند؛ و در عین حال ممکن است زمانی نفس او طغیان کند و مرتکب گناه شود، اما وقتی توجه پیدا کرد پشیمان شده و توبه می‌کند. حال اگر ملکه پرهیز از گناه و ترس از خدا به قدری در او قوی باشد که در هیچ شرایطی از فرمان خدا سرپیچی نمی‌کند، چنین حالتی را «عصمت» می‌گویند که بالاتر از عدالت است. عصمت این است که فرد از چنان قوه درونی و روحیه‌ای برخوردار باشد که هرگز گناه نکند؛ در حقیقت به درجه‌ای رسیده که از گناه تنفر دارد و هرگز خود را به آن آلوده نمی‌کند. امام صادق علیه السلام درباره عصمت فرموده است: «المعصوم هو الممتنع بالله من جميع محارم الله و قد قال الله - تبارك و تعالی - ﴿وَمَنْ يَعْصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^(۱)»^(۲) «معصوم کسی است که بر اثر لطف خدا از تمامی حرامها خودداری کند؛ همان‌گونه که - خداوند فرموده است: هر کس به خدا متمسک شود، همانا به راه مستقیم رهنمون شده است.»

منشأ عصمت

عصمت دو منشأ دارد: اول لطف خداوند که شامل حال بندگان خاصی می‌شود و با آن خلاف و گناهی انجام نمی‌دهند؛ و دوم آگاهی و نیز کمال ایمان است. اگر کسی به درجه‌ای از ایمان و آگاهی برسد که حقایق امور برای او کشف و معلوم گردد و در نتیجه از هرگونه گناه و در هر شرایطی خودداری نماید، به مقام عصمت نایل شده است. ایمان و آگاهی انسان را از ارتکاب خلاف باز می‌دارد. بازدارندگی ایمان و آگاهی شخص معصوم در اجتناب از گناه و خطا را می‌توان به کسی تشبیه کرد که یقین داشته باشد مثلاً مایعی سم کشنده است، بنابراین هرگز آن را نمی‌نوشد. در این صورت منشأ عصمت یک نیروی خارجی و یا اقتضای طبیعت قهری معصوم نیست. انتخاب آگاهانه و کمال فرد است که او را از دیگران متمایز می‌کند و به او مقام عصمت می‌دهد.

۱- سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۰۱.

۲- مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۹۴ و ۱۹۵، حدیث ۶.

ابعاد عصمت و فلسفه آن

دایره عصمت را می‌توان در اعتقادات، تبلیغ و ارشاد، بیان حکم خدا و در مقام عمل دانست. قدر مسلم این است که ممکن نیست پیامبر عقاید باطلی داشته باشد. اگر چنین باشد پیروی از او برخلاف مقتضای رسالت اوست. خداوند انسانها را مأمور کرده است که از پیامبران اطاعت کنند. ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾^(۱) «بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد.» اطاعت از انبیای الهی برای هدایت به صراط مستقیم است؛ و اگر آنان به عمد یا به سهو خلافی مرتکب شوند و یا خلاف واقع بگویند، در این صورت اطاعت از آنها اطاعت از باطل خواهد بود و این برخلاف حکمت خداوند است. از امام رضا علیه السلام نقل شده است که: «لا يفرض الله - تعالى - طاعة من يعلم انه يضلهم و يعويهم»^(۲) «خداوند واجب نمی‌کند بر مردم اطاعت از کسی را که می‌داند آنان را به گمراهی می‌کشاند و اغوایشان می‌کند.» همچنین قرآن کریم درباره عصمت انبیا در گرفتن وحی، حفظ و ابلاغ آن به مردم می‌فرماید: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا * لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾^(۳) «خدا دانای به نهان است، و هیچ کس را به غیب خود آگاه نمی‌کند مگر کسی را که از او خشنود باشد؛ از پیامبری که برای محافظت او از پیش رو و پشت سرش نگهبان می‌فرستد تا بداند که آن رسولان پیامهای پروردگار خویش را کاملاً به خلق رسانده‌اند، و خدا به آنچه نزد رسولان است احاطه کامل دارد و به شماره همه چیز به خوبی آگاه است.»

۱-سوره آل عمران (۳)، آیه ۳۱.

۲-مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۹۹، حدیث ۹.

۳-سوره جن (۷۲)، آیات ۲۶-۲۸.

پاسخ به یک شبهه

پیغمبران از گناه کبیره و صغیره پاکند. آنان باید هم از جهت نظری و هم از نظر عملی معصوم باشند و هیچ گناهی از آنان صادر نشود. با طرح این سخن ممکن است این سؤال مطرح شود که اگر پیامبران معصومند و هیچ گناه و خطایی از آنان سر نمی‌زند، پس آنچه در قرآن کریم درباره برخی انبیا آمده چگونه قابل توجیه است؟ مثلاً درباره حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام آمده است: ﴿وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾^(۱) «و آدم پروردگارش را نافرمانی کرد پس گمراه شد.» و از قول حضرت یونس عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده است: ﴿سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^(۲) «پروردگارا! تو منزهی، من از ظالمان بودم.» و از حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده است که در پاسخ فرعون که گفت آن کار (قتل مرد قبطی هنگام درگیری با مردی سبطی) را تو انجام دادی، گفت: ﴿فَعَلْتُهَا إِذْ أَوْ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ﴾^(۳) «آری! من چنین عملی را مرتکب شدم و در آن هنگام من از گمراهان بودم.»

برای روشن شدن پرسش فوق توجه به سه نکته ضروری است:

۱ - در این‌که آیا عصمت به معنای عصمت از گناه است یا عصمت از اشتباه یا هر دو، اختلاف نظرهایی وجود دارد و برخی از اهل سنت، عصمت را از گناه می‌دانند نه از اشتباه، و بدین ترتیب نافرمانی آدم و خطای یونس و موسی عَلَيْهِ السَّلَام را توجیه می‌کنند. ما فعلاً در مقام بحث و نظر پیرامون این نظریه نیستیم و به توضیحات و پاسخهای زیر اکتفا می‌کنیم.

۲ - اوامر و نواهی خداوند همه در یک سطح و درجه نیستند، برخی واجب‌اند و بعضی دیگر مستحب، و حتی برخی از آنها مفاد جواز و اباحه دارند. در نواهی هم همین گونه است. دو نوع نهی وجود دارد: نهی تحریمی و نهی کراهتی. یعنی نهی در جایی بر حرمت دلالت می‌کند و حتماً باید از آنچه نهی شده اجتناب شود، و در مورد

۱-سوره طه (۲۰)، آیه ۱۲۱.

۲-سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۸۷.

۳-سوره شعراء (۲۶)، آیه ۲۰.

دیگر دلالتی بر حرمت ندارد و در عین حال بهتر است ترک شود؛ اما اگر انجام شد، مؤاخذه و عقوبت ندارد؛ چون عملی انجام شده که بهتر بود انجام نشود. به علاوه امر و نهی گاهی مولوی و گاهی ارشادی‌اند. مخالفت با قسم اول گناه است، اما مخالفت با نوع دوم گناه نبوده و عقوبتی هم ندارد و اثر وضعی دارد. یعنی اطاعت نکردن از فرمان خدا و یا اعتنا نکردن به نهی خدا، موجب می‌شود که مقام و فضیلتی را که انسان با ترک آنها می‌توانست به دست آورد به دست نمی‌آورد و یا فضیلتی را از دست می‌دهد.

۳ - گناهان و خطاهایی وجود دارند که متناسب با مقام و موقعیت افراد سنجیده می‌شوند. موقعیت افراد و جایگاهشان چنان است که عملکرد آنها را مورد توجه ناظران قرار می‌دهد. در صورتی که انتظار افکار عمومی درباره‌ی کسانی این باشد که باید عملشان خوب و به دور از هرگونه اجحاف و ناخالصی باشد، سر زدن هر عمل خلاف انتظاری آنها را زیر سؤال می‌برد. انبیا به خاطر مقام والایی که نزد پروردگار و به خاطر مسئولیتی که در میان مردم دارند، توقعاتی از آنها هست که از دیگران نیست. مثلاً اقدام موسی علیه السلام در برابر یکی از دشمنانش که به قتل آن شخص منجر شد، در مقام دفاع از مظلوم بود و خلاف شرع نبود؛ اما برای موسی علیه السلام اقدام به کاری که هنوز وضع آن مشخص نبود، عمل مناسبی ارزیابی نمی‌شد؛ لذا آن حضرت از این کار پشیمان شد. اتفاقاً وقتی آن حضرت به رسالت برگزیده شد و به سراغ فرعون رفت، اولین ایراد فرعون به آن حضرت این بود که تو مگر همانی نیستی که آن قتل را انجام دادی. و یا برای حضرت یونس علیه السلام که پیغمبر خداست پسندیده نبود که هنوز عذاب نازل نشده مردم را به حال خود رها نماید و شهر را ترک کند. خلاصه گناه هر کس به تناسب مقام و موقعیت اوست، چه بسا کاری برای شخصی گناه باشد و برای دیگری چنین نباشد. برای همین است که گفته‌اند: «حَسَنَاتُ الْاِبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقْرَبِينَ»^(۱) «نیکی‌های ابرار برای مقربان گناه محسوب می‌شود.» استغفار انبیا نیز در همین راستا قابل توجیه

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۳۹.

است. برای پیامبر خدا با داشتن مقام معنوی و عروج روحانی، لحظه‌ای مشغول شدن به امور عادی و زندگی روزمره گناه محسوب می‌شود. البته نه گناه عقوبت‌دار، بلکه کاری خلاف انتظار.

در رابطه با عصیان آدم عَلَيْهِ السَّلَام نیز نهی خداوند از نزدیک شدن به درخت ممنوع، ارشادی بوده و مخالفت با آن باعث به مشقت و زحمت افتادن خود آدم عَلَيْهِ السَّلَام می‌شد. خوردن از میوه آن درخت سبب شد که آدم آسایش خود را از دست بدهد و به دردسر بیفتد. «پس به آدم گفتیم که ای آدم! این شیطان برای تو و همسرت دشمنی خطرناک است، مراقب باش که شما را از بهشت بیرون نکند که در رنج و زحمت می‌افتی.»^(۱)

بنابراین اولاً: از اولیای الهی انتظار می‌رود که کارهای شایسته را که فضیلت‌آفرین است ترک نکنند؛ در حالی که ترک آنها به معنای انجام گناه نیست. و ثانیاً: شأن افراد به تناسب موقعیت آنها دارای اقتضائاتی است که در صورت ارتکاب عملی خلاف آن، پیامد مناسبی ندارد؛ و لازم است که جایگاه و شأن خود را رعایت نمایند. با توجه به این، آنچه از برخی انبیا سرزده و به حسب ظاهر گناه به حساب آمده، خلاف عصمت نبوده و صرفاً ترک کاری اولی و شایسته بوده است.

علم انبیا

انبیا برگزیده خدایند.^(۲) خداوند به آنان حکمت و علم عطا کرده است. آنان صاحب فضیلت‌های والای انسانی‌اند. صداقت، امانتداری، حسن خلق، تقوا، اخلاص، صبر، اندیشمندی و... از جمله صفات انبیای الهی است. درباره تعدادی از انبیا به صراحت آمده است که از علم اعطایی خداوند برخوردار بوده‌اند.^(۳) در سوره انعام پس از نام بردن هجده تن از انبیای بزرگ و بیان فضایل آنان می‌فرماید:

۱-سوره طه (۲۰)، آیه ۱۱۷.

۲-سوره فاطر (۳۵)، آیه ۳۲.

۳-سوره بقره (۲)، آیه ۳۱؛ سوره آل عمران (۳)، آیه ۴۸؛ سوره مائده (۵)، آیه ۱۱۰؛ سوره یوسف (۱۲)، آیه ۲۲؛ سوره مریم (۱۹)، آیه ۴۳؛ سوره انبیا (۲۱)، آیه ۷۴؛ سوره نمل (۲۷)، آیه ۱۵؛ سوره قصص (۲۸)، آیه ۱۴.

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالتَّوْبَةَ﴾^(۱) «آنان کسانی اند که کتاب و حکمت و نبوت به ایشان دادیم.» از تأکید و تکرار خداوند مبنی بر اعطای علم به انبیا استفاده می‌شود که مراد آگاهی‌های ویژه‌ای است که پیامبران از آن برخوردار شده‌اند؛ چه این‌که سایر انسانها نیز به تناسب ظرفیت خود از آگاهی‌هایی برخوردارند. پیامبران علاوه بر برخورداری از علم، از حکمت الهی نیز بهره‌مند بوده‌اند. حکمت به معنای فهم عمیق و داشتن روشن‌بینی در امور است.

علم غیب پیامبران

پیام‌آوران الهی در راستای رسالت الهی خویش، از طریق وحی به امور پنهان و غیر مشهودی نیز آگاه می‌شده‌اند که سایر انسانها از آن حظی نداشته‌اند. ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ﴾^(۲) «خدا دانای نهران است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند جز پیامبری را که از او خشنود باشد.

مواردی از علم غیب انبیا در قرآن کریم یادآوری شده است. خبر دادن حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ به بنی اسرائیل،^(۳) آگاه شدن پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از رازی که میان برخی از همسرانش وجود داشت،^(۴) و استشمام حضرت یعقوب عَلَيْهِ السَّلَامُ بوی پیراهن یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ را از فاصله‌ای طولانی،^(۵) از این جمله‌اند. با این حال در بعضی از آیات، علم غیب منحصر به خداوند دانسته شده است: ﴿فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ﴾^(۶) و در برخی آیات آمده است که انبیا علم غیب را از خود نفی کرده‌اند: ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَ لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ﴾^(۷) «بگو که من مدعی نیستم گنجینه‌های خدا نزد من است و نه مدعی علم غیب هستم.» ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَ لَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ

۱-سوره انعام (۶)، آیه ۸۹.

۲-سوره جن (۷۲)، آیات ۲۶ و ۲۷.

۳-سوره آل عمران (۳)، آیه ۴۹.

۴-سوره تحریم (۶۶)، آیه ۳.

۵-سوره یوسف (۱۲)، آیه ۹۴.

۶-سوره یونس (۱۰)، آیه ۲۰.

۷-سوره انعام (۶)، آیه ۵۰.

الْغَيْبِ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ»^(۱) «بگو: من برای خود مالک سود و زیانی نیستم، مگر آنچه را خدا بخواند؛ و اگر دانای به غیب بودم خیرات را برای خود افزون می‌کردم و هیچ بدی و زیانی به من نمی‌رسید.»

این‌که در برخی از آیات قرآن برای پیامبران علم غیب اثبات شده و در بعضی دیگر نفی شده است، برای این است که علم غیب اولاً و بالذات از آن خداوند است و هیچ کس بدون اذن او به غیب راه ندارد. غیب‌دانی انبیا در محدوده‌ای است که خداوند بخواند. و این خداست که چنین فضیلت و توانی را عطا می‌کند.

تفاوت انبیا

همه پیامبران از درجه و مقامی بلند در پیشگاه خداوند برخوردارند و در عین حال چه از نظر مقام معنوی و چه از جهت مقام نبوت و رسالت متفاوتند. «وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ»^(۲) «برخی از انبیا را بر برخی برتری بخشیدیم.» در این آیه از برتری بعضی از انبیا بر بعضی سخن گفته شده، و آیه دیگری تفصیل بیشتری داده است: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ»^(۳) «بعضی از آن پیام‌آوران را بر بعضی دیگر برتری بخشیدیم، برخی را خداوند با آنان سخن گفت و برخی را درجاتی بالا برد.»

از میان انبیا جمعی به صفت اولوالعزم مفتخر شده‌اند. «فَأَصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ»^(۴) «پس صبر کن همان‌گونه که پیامبران صاحب اراده صبر کردند.» دو آیه در قرآن ظاهراً دلالت دارد که مراد از انبیای اولوالعزم این پنج نفر هستند: پیامبر اسلام ﷺ، نوح علیهِ السَّلَام، ابراهیم علیهِ السَّلَام، موسی علیهِ السَّلَام، و عیسی علیهِ السَّلَام: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ

۱-سوره اعراف (۷)، آیه ۱۸۸.

۲-سوره اسراء (۱۷)، آیه ۵۵.

۳-سوره بقره (۲)، آیه ۲۵۳.

۴-سوره احقاف (۴۶)، آیه ۳۵.

أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ»^(۱) «تشریح کرد آیینی را برای شما مسلمانان، همان آیینی را که به نوح سفارش کرد و آنچه را که به تو وحی کردیم و نیز آنچه را به ابراهیم، موسی و عیسی سفارش کردیم: دین خدا را برپا دارید و هرگز در آن اختلاف نکنید.» و آیه دیگر مربوط به گرفتن میثاق از پیامبران به ویژه گرفتن پیمان شدید از پنج نفر است.^(۲) باری اینان پیامبران صاحب شریعت بوده‌اند که به اقتضا و تناسب روزگار خود برای مردم، آیین و شریعتی را اعلام نمودند.

بشر بودن انبیا

پیامبران بشر و از جنس مردم بودند و بالطبع کارهای روزمره‌شان همانند هر انسان دیگری بود. آنان مثل همه مردم خورد و خواب داشتند. ﴿وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَداً لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَ مَا كَانُوا خَالِدِينَ﴾^(۳) «و ایشان را جسدی که غذا نخورند قرار ندادیم، و جاویدان هم نبودند.» آنان به استراحت نیاز داشتند، ازدواج می‌کردند، اهل کار و فعالیت بودند، بیماری و مداوا داشتند، و سرانجام مثل همه تسلیم مرگ می‌شدند. از جنس بشر بودن انبیا، برای عده‌ای از مخالفان آنان بهانه‌ای شده بود که «چرا پیامبر همانند انسانها غذا می‌خورد و در کوچه و بازار رفت و آمد می‌کند»^(۴) و یا در انکار نبوت آنان اظهار می‌داشتند: ﴿إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا﴾^(۵) «شما جز بشری مانند ما نیستید.» پاسخ انبیا این بود که آری ما بشریم؛ ولی خداوند بر هر کس از بندگانش که بخواهد منت می‌گذارد و او را به مقام نبوت می‌رساند.^(۶) برخی مردم از این که بشری برای مقام پیامبری برگزیده شده است، اظهار شگفتی می‌کردند.^(۷)

۱-سوره شوری (۴۲)، آیه ۱۳.

۲-سوره احزاب (۳۳)، آیه ۷.

۳-سوره انبیا (۲۱)، آیه ۸.

۴-سوره فرقان (۲۵)، آیه ۷.

۵-سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۱۱.

۶-سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۱۰.

۷-سوره اعراف (۷)، آیه ۶۹؛ سوره یونس (۱۰)، آیه ۲.

رمز چنین انتخابی این است که پیامبران، راهنمایان بشر؛ و در عمل، الگوی عقیده و رفتار و اخلاق و اعمال مردمند؛ بنابراین باید از خود آنان باشند تا مردم مطمئن شوند که انسان می‌تواند وارستگی پیدا کند و عقیده و اخلاق صالح داشته باشد و اعمالش مورد رضای خدا باشد. اگرچه انتخاب فرشته برای پیامبری، شاید با اقبال بیشتری برخوردار می‌شد، اما آنان نمی‌توانستند همه هدف پیامبران را به ثمر برسانند؛ چه این که هدف پیامبران تنها ابلاغ پیام نبود. آنان فقط نقشی همانند یک نامه‌رسان را نداشتند؛ بلکه، ایفا کننده نقش انسانی وارسته و الگو بر اساس همان پیامهای آسمانی بودند که خودشان ابلاغ می‌کردند. از این روست که خداوند فرموده است: اگر قرار بود فرشته‌ای را به پیامبری برگزینیم، او را به صورت مردی قرار می‌دادیم و امر را بر آنها همچنان مشتبه می‌ساختیم. ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَ لَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ﴾^(۱) «و این البته برای هم‌سخن نبودن مردم با آنان و عدم امکان تفاهم و ارتباط مناسب با فرشتگان نیز بود.»

سیره انبیا

انبیا انسانهایی دلسوز برای بشر بودند و تمام کوشش و تلاششان این بود که انسانها را از فساد و تباهی نجات دهند. در این راه گاهی از این که کافران ایمان نمی‌آورند تا از آتش جهنم نجات پیدا کنند، خود را به زحمت طاقت‌فرسا می‌انداختند و به شدت اندوهناک می‌شدند. ﴿لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾^(۲) «تو نزدیک است که از شدت اندوه ایمان نیاوردن آنان جانت را از دست بدهی.» پیامبران همانند باران رحمت الهی همه بندگان را از چشمه وحی سیراب کردند. بی‌هیچ چشمداشت و مزدی راهی با عظمت را با زحمت و رنج فراروی انسانها باز کردند و دست پر مهر خود را بر سر بشریت کشیدند و با ملاحظت و مهربانی مجاهدت کردند تا آدمیان راه سعادت و رستگاری خویش را بیابند و در آن طی طریق

۱-سوره انعام (۶)، آیه ۹.

۲-سوره شعراء (۲۶)، آیه ۳.

کنند.^(۱) فعالیت انبیا برای جذب مردم به بندگی خدا و در یک کلام هدایت آنان بود، و در این میان گزینشی عمل نمی‌کردند. همه افراد جامعه مخاطب آنان بودند. به عنوان نمونه زمانی که خداوند موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و هارون عَلَيْهِ السَّلَامُ را به رسالت برگزید، به آنان دستور داد تا شخصی مثل فرعون را نیز مشمول دعوت خود قرار دهند و نزد او بروند و وی را موعظه کنند و به نرمی با وی سخن بگویند شاید متذکر شود و یا از خدا بترسد: ﴿فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لِّيَنَّا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى﴾.^(۲) از این فرمان استفاده می‌شود که اولاً: همه انسانها گرچه شقی‌ترین آنها محتاج دعوت انبیا هستند و رسالتمندان الهی نباید از این مهم غفلت کنند؛ و ثانیاً: دعوت با نرمی و لطافت چه بسا که در قلب‌های فرعون هم تأثیر بگذارد و آنها را متنبه و یا خدا ترس کند.

انبیا در راستای انجام وظیفه خود، از بشارت و انذار استفاده می‌کردند و مردم را از کار بد و گناه برحذر می‌داشتند و عاقبت شوم و ناگوار گناه و کفر را یادآوری می‌کردند (انذار)، و به صالحان و مؤمنان و همه کسانی که در تلاش برای انجام اعمال صالح هستند نوید می‌دادند (بشارت). آنان هیچ‌گاه از امر دعوت توحیدی خود لحظه‌ای غفلت نمی‌کردند. کتک می‌خوردند، تبعید و آواره می‌شدند و گاهی عناصری خیره‌سر آنان را به شهادت می‌رساندند؛ اما تبلیغ و دعوت مردم به بندگی خدا همواره ادامه داشت.

پیامبران در تبلیغ خود به نرمی و لطافت سخن می‌گفتند و تلاش می‌کردند که مردم را با برانگیختن احساسات انسانی به سوی خدا جذب کنند. خداوند درباره پیامبرگرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است: «به سبب رحمت خداوند با آنان نرم‌خو هستی؛ و اگر خشن و سخت‌دل بودی هرآینه از اطرافت پراکنده می‌شدند.» ﴿فَسِمْمَا رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفَقَضْنَا الْقُلُوبَ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ﴾.^(۳) پیامبران انسانهایی مقاوم بودند که در راه هدف خود سراز پا نمی‌شناختند. ﴿وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَا ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكَانُوا

۱-سوره توبه (۹)، آیه ۱۲۸.

۲-سوره طه (۲۰)، آیه ۴۴.

۳-سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۵۹.

وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ^(۱) «چه بسیار پیامبرانی که انسانهای الهی فراوانی همراه آنان به نبرد پرداختند و به خاطر مصائبی که در راه خدا متحمل شدند، هیچ سستی به آنها راه نیافت و ضعیف و زبون نشدند؛ و خداوند صبر پیشگان را دوست دارد.»

پیامبران برای ایفای رسالت خویش اجر و پاداشی را از مردم طلب نمی‌کردند. ﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ﴾^(۲) و پاداش زحمت خود را از خداوند بزرگ می‌خواستند.

آنان با زبانی نرم و خویی مهربان، با مخاطبان خود سخن می‌گفتند تا دلها را به سوی خود جذب کنند؛ و انجام چنین کاری در میان فرهنگ‌های منحنط جاهلی، محیطهایی که بت پرستی و شرک و فساد تا اعماق جان مردم رسوخ کرده بود، بس سخت و طاقت فرسا بود؛ اما آنان با گامهای استوار رسالتشان را به آرامی پیش بردند و امروز بشریت بر سر سفره مادی و معنوی آنان نشسته است.

فروتنی در گفتار و عمل با مخاطبان و تفهیم دقیق معارف آسمانی به آنان، از جمله شیوه‌هایی است که انبیا در تبلیغ خود داشته‌اند. و اینها البته منحصر به رفتار با طرفدارانشان و به عبارتی مؤمنان نبود. بلکه به رغم همه ناملایمات و برخوردهای تند، خشن، بی‌ادبانه و سنگ‌پرانی مخالفان و دشمنانشان، سعی داشتند که نه تنها مقابله به مثل نکنند که همواره با احساس و منطق صحیح آنان را جذب نمایند.

مخالفان انبیا مثل همه مستبدان در مقابله با پیام الهی-انسانی آنان، از آزار دادن، کشتن، تبعید، و تهمت‌های فراوان استفاده می‌کردند؛ ولی آنان برای نشر دین، از هیاهو و جنجال و فشار و خشونت و تهمت استفاده نکردند.

خط مشی و سیره‌ای که همواره از سوی پیامبران دنبال شد، برای همه انسانها درس آموز و عبرت‌انگیز است؛ به خصوص برای کسانی که داعیه‌دار اصلاحات اجتماعی و تربیت مردمند. پیامبران پیشگامان نهضت اصلاح اجتماعی و دعوت کننده مردم به سوی تقوا و پاکدامنی و شرافت انسانی بوده‌اند. انبیا در انجام رسالت خویش منطق و منشی ثابت داشتند. آنان به گونه‌ای نظر نمی‌دادند و حرکت

۱-سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۴۶.

۲-سوره شعراء (۲۶)، آیه ۱۰۹.

نمی‌کردند که برای مردم، متناقض و ناسازگار جلوه کند. هنگام پیروزی و شکست روحیه‌ای یکسان داشتند و آن همانا توجه به خدای یگانه بود.

پیامبران اصولگرا بودند و هر روز به رنگی در نمی‌آمدند و سیاست‌بازی نمی‌کردند. ارزشهای دینی برای آنان همواره یک اصل بود. بر همان اساس به معاهدات خود با مردم و طرفهای معاهده پایبند بودند و هیچ‌گاه به آن خیانت نمی‌کردند. ﴿وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُغْلَ﴾^(۱) «و هیچ پیامبری را نسزد که خیانت ورزد.» پیامبران با مخالفت‌های زیادی از ناحیه کسانی مواجه می‌شدند که تعالیم آسمانی آنان را برای منافع خود خطرناک می‌دیدند و به‌رغم کارشکنی و آزار و اذیت، از آنها گذشت می‌کردند، و راه صواب را این می‌دانستند. همواره از مظلومان دفاع می‌کردند و حق‌طلبی جزء اصول و آرمانهای آنان بود. مردمانی امین و با صداقت بودند. و هیچ‌گاه برای پیشبرد اهداف خود از حيله و مکر استفاده نکردند. برای رسیدن به هدف هرچند متعالی خود هر وسیله‌ای را مباح ندانستند. با مؤمنان و حق‌طلبان و توده‌های مردم رفتاری متواضعانه داشتند؛ و در صورت لزوم، مردان جهاد و مبارزه و شمشیر بودند. جز خوف خدا، ترسی به دل راه نمی‌دادند و همواره دل در گرو خدا داشتند و متوکل به او و در یک کلام شیفته بندگی خدا و موحّدی به تمام معنای کلمه بودند.

آنان با مردم می‌زیستند و جزئی از جامعه‌ای بودند که تلاش می‌کردند تا کشتی آن را به ساحل برسانند. با زهد و سادگی و در میان توده‌های مردم زندگی می‌کردند. حضرت علی علیه السلام درباره رفتن موسی و هارون علیهم السلام به نزد فرعون می‌فرماید: «بالباسهای پشمین و در حالی که هریک از آنان عصایی به دست داشتند به دربار فرعون رفتند و با او شرط نمودند که اگر تسلیم خدا گردد سلطنتش پایدار و عظمتش باقی خواهد ماند. وقتی فرعون آنان را دید گفت: «الا تعجبون من هذین»: «آیا از این دو نفر در شگفت نیستید؟» (فرعون با این لحن تمسخرآمیز در صدد برآمد که آنان را تحقیر کند، که مثلاً دو تا چوپان آمده‌اند و مدعی پیغمبری شده و می‌خواهند من

۱-سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۶۱.

فرعون را دعوت کنند) سپس گفت: «فَهَلَّا أَلْقَىٰ عَلَيْهِمَا آسَافَةً مِنْ ذَهَبٍ؟»: «چرا دستبندهای طلائی ندارند؟» ولی خداوند به پیغمبرانش قدرت تصمیم‌گیری و نیروی اراده داده است؛ و آنچه به چشم دیگران امتیاز به حساب می‌آید آنان را در همان جهت ضعیف قرار داده است.»^(۱)

و در کلام دیگری می‌فرماید: «برای تو کافی است تا پیامبر ﷺ را الگوی خود قرار دهی... که از نوشیدنی‌ها و زیورهای دنیا بهره‌ای نبرد؛ یا می‌خواهی موسیٰ علیهِ السَّلَام را مثال بزنی که هنگام فرار از مصر علف‌های سبز صحرا را خورده بود و بر اثر لاغری رنگ آن سبزی از پوست بدنش نمایان بود؛ یا داود علیهِ السَّلَام را که با دست خود از برگ درخت خرما سبزی می‌بافت و دنبال مشتری می‌گشت تا از درآمدش نان جوینی تهیه کند؛ و عیسیٰ علیهِ السَّلَام که متکایش سنگ، لباسش خشن و چراغ شب او ماه آسمان بود، نه او را فرزندی بود و نه همسری که به آنان سرگرم شود و نه مال و ثروتی داشت که به دنبال آنها برود، مرکبش پاهای او و خادمش دست‌های او بودند؛ و پیامبر اسلام ﷺ را مثال بزنی در حالی که دنیا به او رو کرده بود و آن را نپذیرفت، دنیا را حقیر پنداشت، با دستان خود کفش و لباسش را می‌دوخت و بر الاغ بدون پالان سوار می‌شد و حتی بر ترکی خود شخص دیگری را نیز سوار می‌کرد.»^(۲)

خاتم انبیا

پیامبر اسلام حضرت محمد بن عبدالله ﷺ در سال ۵۷۰ میلادی به دنیا آمد.^(۳) او پیش از تولد، پدرش را و در شش سالگی مادرش را از دست داد. یتیم شش ساله

۱- سیدرضی، نهج البلاغه، خطبة ۱۹۲ (قاصعه)، ص ۲۹۱.

۲- همان، خطبة ۱۶۰، ص ۲۲۶-۲۲۸.

۳- آنچه در تاریخ وقت آن معین و مسلم است یکی هجرت پیامبر ﷺ است که در روز شنبه هشتم ربیع‌الاول بوده و مطابق با ۲۰ سپتامبر سال ۶۲۲ م است؛ سن حضرت به هنگام هجرت در حدود پنجاه و دو سال بوده است؛ و دیگری وفات پیامبر ﷺ می‌باشد، با این محاسبه می‌توان تولد تقریبی پیامبر را همان سال ۵۷۰ دانست.

عبدالله، تحت کفالت جدش عبدالمطلب (رضوان الله علیه) قرار گرفت. پس از دو سال جدش نیز از دنیا رفت و کفالت او را عمویش ابوطالب (رضوان الله علیه) بر عهده گرفت. او همانند اکثریت مردم مکه امی و درس نخوانده بود؛ «فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ»^(۱). به رغم این که آن حضرت در محیط مکه و اطراف آن بزرگ شد، رنگ محیط آنجا را به خود نگرفت. امین بود و به امانتداری معروف شد. هیچ بتی را نپرستید. علی عليه السلام درباره آن حضرت فرموده است: «بزرگترین فرشته از فرشتگان خدا از دوران کودکی او را در مسیر بزرگواری و اخلاق حسنه قرار می داد.»^(۲)

او که به پاکی و امانتداری معروف شده بود و همه او را به نام «محمد امین» می شناختند، در سن چهل سالگی در یک روز که طبق معمول برای عبادت به غار حرا رفته بود به پیامبری مبعوث و رسالت او آغاز گردید: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ»^(۳). «بخوان به نام پروردگارت که خلق نمود، خلق نمود انسان را از علقه.» محتوای دعوت و آهنگ آیاتی که او برای مردم تلاوت می کرد چنان جاذبه داشت که مخالفانش را سر در گم کرد، و آنان او را گاهی کاهن و گاهی ساحر و زمانی شاعر و گاهی هم مجنون خواندند. دعوت او در مرحله نخست از خانواده اش شروع شد و به تدریج به قبیله و سپس مردم جزیره العرب و در نهایت به همه جهان گسترش یافت. «وَ أَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنْ يَلْعَ»^(۴) «و این قرآن به من وحی شده تا به وسیله آن شما و هر کس را که این پیام به او برسد هشدار دهم.»

پس از یک دهه شعاع دعوت او از مکه فراتر رفت و به مدینه رسید. طولی نکشید که در مدینه دولتی را بنیان نهاد. مشکلات طاقت فرسای داخلی و خارجی، نه تنها او را ناامید نکرد بلکه مصمم تر می کرد. از همان اعراب خشن و بدوی، مردان بزرگی را تربیت کرد که نمونه ممتازی از انسانهای وارسته، ایثارگر و از خود گذشته بودند.

۱-سوره اعراف (۷)، آیه ۱۵۸.

۲-سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، ص ۳۰۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۴۷۵.

۳-سوره علق (۹۶) آیات ۱ و ۲. ۴-سوره انعام (۶)، آیه ۱۹.

سیره رسول اکرم ﷺ

در حدیث مشهوری از پیامبر ﷺ آمده است: «أَدَّبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي»^(۱) «پروردگارم مرا ادب کرد و نیک ادب کرد.» و نیز فرمود: «أَنَا أَدِيبُ اللَّهِ وَ عَلِيٌّ أَدِيبِي»^(۲) «من دست پرورده خداوندم و علی عَلِيٌّ دست پرورده من است.» پیامبر ﷺ شخصیتی الهی داشت و یگانه آفرینش بود. تمام اعمال و رفتارش الهی بود. در روایتی آمده است که «خداوند پیغمبرش را به بهترین وجه تربیت کرد و هنگامی که ادب را کامل کرد فرمود: تو همانا دارای اخلاق بزرگوارانه‌ای هستی. ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾»^(۳) پس از این بود که امر دین و امت را به او واگذار کرد تا بندگان خدا را راهنمایی و تربیت کند.^(۴) و به همین جهت بود که او را الگوی تمام عیار قرار داد. ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾^(۵) «همانا رسول خدا برای شما سرمشقی نیکو است.» برای آشنایی بیشتر با ابعاد شخصیت آن بزرگوار، برخی از سیره آن حضرت را مرور می‌کنیم.

عبادت

رسول اکرم ﷺ موظف بود شب زنده‌داری کند و نافله شب را به جا آورد و قرآن قرائت نماید. خداوند به او فرمان داده بود: مقداری از شب را بیدار و به عبادت مشغول باش، باشد که خدایت تو را به مقام محمود مبعوث گرداند.^(۶) پیامبر اسلام ﷺ بالاترین افتخارش این بود که عبد خدا باشد. خداوند متعال در قرآن کریم از او به عنوان عبد خود یاد کرده است.^(۷) او قبل از رسالت نیز بخشی از

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۰؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۳۳، ذیل آیه ۴ از سوره قلم.

۲- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۱. ۳- سوره قلم (۶۸)، آیه ۴.

۴- کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۶۶، حدیث ۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۴، حدیث ۳.

۵- سوره احزاب (۳۳)، آیه ۲۱. ۶- سوره اسراء (۱۷)، آیه ۷۹.

۷- سوره اسراء (۱۷)، آیه ۱.

وقت خود را در غار حرا به عبادت خدا می پرداخت. (۱)

آن بزرگوار گاهی از خوف خدا آنقدر می گریست که بی هوش می شد. به او عرض شد مگر خداوند گناهان گذشته و آینده را نیامرزیده است؟ فرمود آیا بنده شکرگزار خدا نباشم؟ (۲) روزی هفتاد مرتبه استغفار می کرد. (۳) در ابتدا آنقدر روزه می گرفت که می گفتند دیگر افطار نمی کند. پس از آن یک در میان روزه می گرفت و بعد روزهای دوشنبه و پنجشنبه هر هفته و در نهایت سنت بر این شد که در ماه سه روز پنجشنبه اول ماه و چهارشنبه وسط ماه و پنجشنبه آخر ماه را روزه بگیرد. می فرمود: هر کس چنین کند، مثل این است که تمام سال را روزه گرفته است. (۴)

مدارا و مردم‌داری

از امام باقر علیه السلام نقل شده است که جبرئیل علیه السلام به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: خداوند سلام می رساند و سفارش می کند که با خلق من مدارا کن. (۵) رفق و مدارای آن حضرت موجب شد تا دلها به سوی او گرایش پیدا کنند؛ و از افراد خشن و سنگدل، انسانهایی رئوف و مهربان تربیت نماید. ﴿فَمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾ (۶) «به سبب رحمت خداوند است که با آنان نرم خو هستی، و اگر خشن و سخت دل بودی هر آینه از اطرافت پراکنده می شدند.»

نقل شده است که مردی به محضر آن حضرت مشرف شد. هیبت آن بزرگوار سبب شد او بر خود بلرزد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: آسان بگیر و راحت باش. من پادشاه نیستم؛ همانا پسر آن زنی هستم که خوراک او پوست بود. (۷) امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره روش رسول خدا صلی الله علیه و آله با همنشینانش پرسیدم، فرمود:

۱- سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، ص ۳۰۰. ۲- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۹۵، حدیث ۶.

۳- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۵۰۵، حدیث ۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۵۸، حدیث ۴۱.

۴- صدوق، من لایحضره الفقیه، باب صوم السنه، ج ۲، ص ۴۸، حدیث ۱.

۵- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۱۶، حدیث ۲. ۶- سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۵۹.

۷- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۲۹، ذیل حدیث ۳۵.

خوشخو، خوشخو و نرم بود، و خشن، درشتخو، سبکسر، فحاش و عیبجو نبود. خود را از سه چیز دور می‌داشت: جدال، پرحرفی و گفتن مطالب بی‌فایده.^(۱)

آن حضرت با فقیران نشست و برخاست می‌کرد، با آنان هم‌سفره می‌شد، و با دست خود به آنان غذا می‌داد.^(۲) اگر سه روز یکی از اصحاب خود را نمی‌دید از حال وی جویا می‌شد. اگر در مسافرت بود در حقیقت دعا می‌کرد و اگر در منزل بود به دیدارش، و اگر بیمار بود به عیادتش می‌رفت.^(۳)

پیامبر ﷺ هنگامی که معاذبن جبل را به یمن فرستاد، اموری را به وی سفارش فرمود. از جمله این که مبدا مسلمانی را دشنام دهی.^(۴) در خطبه حجة الوداع خطاب به مردم فرمود: چنان که این ایام (ایام حج) و این شهر مکه محترم است، خون و عرض و آبروی شما محترم است. حق ریختن خون و هتک آبروی یکدیگر را ندارید؛ تا آنگاه که به دیدار خداوند نایل شوید.^(۵)

نظافت و آراستگی

پیامبر ﷺ به نظافت و پاکیزگی اهمی ویژه داشت. عادتش این بود که به آینه نگاه می‌کرد، موی سرش را شانه می‌زد و چه بسا این کار را در برابر آب انجام می‌داد و موی سر خود را منظم می‌کرد. نه تنها برای خانواده خود بلکه برای اصحابش نیز خود را می‌آراست و می‌فرمود: خدا دوست دارد که وقتی بنده‌اش برای دیدن برادرانش از خانه بیرون می‌رود، خود را مهیا و زینت کند.^(۶) هر شب سه بار مسواک می‌زد، قبل از خواب و پس از خواب و برای عبادت و هنگام رفتن برای نماز صبح.^(۷) در مسافرتها چند چیز را همیشه همراه خود داشت. ظرف روغنی که با آن بدنش را روغن مالی کند،

۱- همان، ص ۱۵۲ و ۱۵۳؛ صدوق، عیون اخبارالرضا، ج ۱، ص ۳۱۸ و ۳۱۹.

۲- مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۲۸، حدیث ۳۴.

۳- همان، ص ۲۳۳. ۴- حرّانی، تحف العقول، ص ۲۶.

۵- همان، ص ۳۱. ۶- مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۴۹.

۷- همان، ص ۲۵۴.

سرمه‌دان، قیچی، مسواک و شانه.^(۱) از امام صادق علیه السلام نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیش از آن مقداری که برای خوراک هزینه می‌کرد، برای عطر خرج می‌کرد. افراد آن حضرت را در تاریکی شب به وسیله بوی خوشی که از وجود شریفش به مشام می‌رسید می‌شناختند.^(۲)

اعتدال

قرآن کریم امت اسلامی را امت وسط معرفی کرده است: ﴿وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾^(۳) «و این چنین شما را امتی وسط قرار دادیم تا گواهانی بر مردم باشید و رسول خدا بر شما گواه باشد.» امت وسط، یعنی امتی معتدل و میانه‌رو. امام باقر علیه السلام از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است: «هر کسی رغبت و نشاطش به عبادت طبق سنت من باشد هدایت شده است، و اگر مخالف سنت من باشد گمراه شده و عملش تباه خواهد شد. ای مردم! بدانید من نماز می‌خوانم و می‌خوابم، روزه می‌گیرم و افطار می‌کنم، می‌خندم و گریه می‌کنم؛ پس هر کس از راه روشن من روی بگرداند از من نیست.»^(۴) آن حضرت از عظمت و مقام معنوی وصف ناشدنی برخوردار بود، به او وحی می‌شد و در تبلیغ دین خدا جدی بود و هیچ ملاحظه‌ای نداشت؛ اما در معاشرت با مردم خیلی متواضع بود و گاهی نیز با اصحاب خود شوخی می‌کرد. امام صادق علیه السلام درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شوخی می‌کرد و جز حق نمی‌گفت.»^(۵)

نقل است که عربی بادیه‌نشین برای آن حضرت هدیه آورد و همانجا به حضرت عرض کرد: پول هدیه ما را بپرداز! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خندید؛ و برای آن حضرت این ماجرا به قدری جالب بود که وقتی اندوهگین می‌شد می‌فرمود: آن اعرابی کجاست؟ کاش پیش ما می‌آمد.^(۶)

۱- همان، ص ۲۵۰.

۲- همان، ص ۲۴۸.

۳- سوره بقره (۲)، آیه ۱۴۳.

۴- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۸۵، حدیث ۱.

۵- نورانی، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، باب ۱۶۶ از احکام عشره، ج ۸، ص ۴۰۸، حدیث ۲.

۶- حرّ عاملی، وسائل الشیعه، باب ۱۸۰ از احکام عشره، حدیث ۱، ج ۱۲، ص ۱۱۲.

برخورد با دشمن

از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده است که هرگاه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تصمیم می‌گرفت لشگری را برای جهاد گسیل دارد، عموم لشگر و خصوصاً فرماندهان را به تقوا و ترس از خدا سفارش می‌کرد و می‌فرمود: «به نام خدا و در راه خدا با کافران بجنگید، به آنان مکر نوزید، خیانت نکنید، بینی کشته‌ها را نبرید، کودکان را و کسانی را که در کوهها (دیرها) به عبادت مشغولند نکشید، درختان حرما را آتش نزنید و هیچ درخت میوه‌داری را قطع نکنید، زراعتی را آتش نزنید... هیچ حیوان حلال گوشتی را پی نکنید.»^(۱)

پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از بی‌ایمانی قومش به شدت اندوهگین بود تا خدایش فرمود: «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا»^(۲) «گویی اگر به این سخن ایمان نیاورند تو جان خود را از اندوه در پیگیری کارشان تباه کنی.» در فتح مکه رو به قریش کرد و فرمود: فکر می‌کنید با شما چه رفتاری خواهم داشت؟ آنان گفتند: ما جز نیکی از تو سراغ نداریم و جز نیکی گمانی به تو نمی‌بریم. تو برادری مهربان و کریم و فرزند برادری کریم هستی! سپس پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: بروید که همه شما آزادید.^(۳)

زهد و ساده زیستی

از علی عَلَيْهِ السَّلَام نقل است که زیرانداز پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عبایش بود. متکایش هم پوستی بود که داخل آن به جای پشم و پنبه، برگ خرما قرار داده شده بود. نیز از او روایت است: شبی عبای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و یا چیز دیگری را چند لایه کردند و زیر آن حضرت انداختند، برای این که وقتی می‌خواهد بخوابد جایش نرم باشد و پهلو و کمرش صدمه نبیند. صبح که شد حضرت فرمود: این فراش نرمی که امشب برای من مهیا

۱- کلینی، کافی، ج ۵، ص ۲۹، حدیث ۸.

۲- سوره کهف (۱۸)، آیه ۶.

۳- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۹۷.

کردند مرا از نماز شب بازداشت. و آنگاه دستور داد تا آن را به صورت یک لا کنند تا آن حضرت احساس راحتی نداشته باشد.^(۱)

امام باقر علیه السلام درباره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «رسول الله هیچ درهم و دیناری و عبد و کنیزی را به ارث، و هیچ گوسفند و شتری را بر جای نگذاشت. موقعی که رحلت کرد، زره آن حضرت نزد یک یهودی به خاطر بیست صاع جو که برای خرجی خانواده اش گرفته بود گرو بود.»^(۲) و نیز از علی علیه السلام نقل شده که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم تا زنده بود سه روز از نان گندم خود را سیر نکرد.^(۳) امام باقر علیه السلام از قول آن حضرت نقل کرده است که از پنج خصلت دست بردار نیستم: غذا خوردن با بردگان در روی زمین، سوار شدن بر الاغ که تنها پلاسی برگرده دارد، دوشیدن بز، پوشیدن جامه پشمین و سلام کردن به کودکان.^(۴)

معجزه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

همان طور که پیشتر گفتیم هر پیامبری برای اثبات نبوت و حقانیت خود، معجزه ای داشته است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از آن جهت که خاتم انبیاست، باید معجزه ای به تناسب خاتمیت خود ارائه می داد که تا پایان عالم، این معجزه ماندگار و اثبات کننده حقانیت آیین و نبوت او باشد؛ و چنین نیز کرد.

در عصری که عرب به شیوایی گفتارش می بالید و قبایل مختلف در عرصه فصاحت و بلاغت، در شعر و گفتار به رقابت می پرداختند، و در همان دوره ای که عرب جاهلی با افتخار معلقات هفتگانه^(۵) را به دیوار کعبه آویزان کرده بود، و در

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۷، حدیث ۵.

۲- همان، ص ۲۱۹، حدیث ۸.

۳- همان، ص ۲۲۰، حدیث ۱۵.

۴- همان، ص ۲۱۵، حدیث ۲؛ و ص ۲۲۰، حدیث ۱۱.

۵- نام هفت قصیده از شاعران عرب است که به رسم تفاخر به دیوار کعبه آویزان کرده بودند تا واردان آنها را تماشا کنند.

شرایطی که نبوغ آنان در این زمینه فوق‌العاده رشد کرده بود و گمان می‌کردند هنرآفرینی در این موضوع به بالاترین حد خود رسیده است، پیامبر بدون هیچ سابقه‌ای در فصاحت و بلاغت و خواندن و نوشتن سخنانی را عرضه کرد که همگان را در بهت و حیرت فروبرد. به گونه‌ای که جاذبه و کشش آن قابل انکار نبود. این سخنان آن‌چنان شیوا و نافذ بود که بی‌اختیار افراد تحت تأثیر آن قرار می‌گرفتند. نظم و آهنگ، تمثیل و کنایه، تشبیهات و استعارات و ایجازگویی در آن موج می‌زد؛ اما نخوت و غرور و عصبیت جاهلی عده‌ای از آنان اجازه نمی‌داد تا تسلیم آن شوند. گاهی می‌گفتند شعر،^(۱) و گاهی اظهار می‌داشتند سحر است.^(۲) عده‌ای آن را افسانه دانستند،^(۳) و جمعی آن را سخن یک کاهن^(۴) پنداشتند. عده‌ای از ترس تأثیر شگفت آن دستور می‌دادند که مردم گوشه‌های خود را بگیرند. در همه این گفته‌ها و رفتارها یک حقیقت نهفته بود؛ و آن اعتراف ضمنی به فوق‌العاده بودن و برتری قرآن در عرصه فصاحت و بلاغت نسبت به همه خطبه‌ها و شعرهای عصر خود بود. آن موضع‌گیری‌ها، در ضمن مخالفت، اظهار عجز از رویارویی با قرآن نیز بود. پیامبر ﷺ از آنان درخواست کرد و به مبارزه طلبید که اگر قبول ندارید این گفته‌ها سخن خداست مانندش را بیاورید. «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِمَّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^(۵) «اگر در آنچه بر بنده خود (محمد ﷺ) نازل کرده‌ایم شک دارید، یک سوره مانند آن را بیاورید و گواهان خود را به جز خدا بخوانید، اگر راست می‌گویید.»

البته این همتاطلبی در سه مرحله انجام گرفت؛ در مرحله‌ای درخواست مبارزه نسبت به تمام قرآن،^(۶) در مرحله‌ای دیگر نسبت به ده سوره،^(۷) و در آخرین مرحله

۱-سوره انبیا(۲۱)، آیه ۵.

۲-سوره سبأ(۳۴)، آیه ۴۳.

۳-سوره انعام(۶) آیه ۲۵.

۴-سوره طور(۵۲)، آیه ۲۹؛ سوره حاقه(۶۹)، آیه ۴۲.

۵-سوره بقره(۲)، آیه ۲۳؛ و نیز ر.ک: سوره یونس(۱۰)، آیه ۳۸.

۶-سوره اسراء(۱۷)، آیه ۸۸.

۷-سوره هود(۱۱)، آیه ۱۳.

نسبت به یک سوره^(۱) یا آوردن کلامی مشابه^(۲). خیلی‌ها به فکر معارضه افتادند. چه بسا در خلوت با خود اندیشیدند که چیزهایی را سرهم بندی کنند و چنان هم کردند، اما وقتی با قرآن مقایسه می‌کردند جرأت اعلام نداشتند. عده‌ای که به خود جرأت دادند تا معارضه خود را علنی کنند، آنچه ساختند و عرضه کردند هیچ‌گاه نتوانست کاری از پیش ببرد و ناتوانی آنان را از رویارویی در برابر قرآن آشکار کرد. قرآن پیشاپیش این تعجیز را بدین گونه اعلام داشته است: ﴿قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَا كَانَ لَهُمْ لِيُبْعِضَ ظَهْرًا﴾^(۳) «بگو: اگر انس و جن متحد شوند که مانند این قرآن کتابی بیاورند، هرگز نمی‌توانند؛ هرچند همه پشتیبان یکدیگر باشند.»

آنچه مخالفان پیامبر ﷺ دنبال می‌کردند، ظاهراً امر فصاحت و بلاغت قرآن بود و در این زمینه شکست خوردند. بی‌گمان آنچه قرآن را به عنوان کتاب آسمانی برتر و برجسته کرده، محتوای ماندگار و کارساز او برای بشریت است. و از این رو اعجاز قرآن منحصر در جنبه‌های ادبی آن نیست.

در قرآن اخبار غیبی فراوانی مطرح شده و از حوادث آینده خبر داده شده است. قصه‌های گذشتگان اعم از انبیا و شخصیت‌های تاریخی همانند لقمان، فرعون، نمرود و ملکه سبا بازگو شده است. از تصمیماتی که مخالفان پیامبر ﷺ می‌گرفتند پرده برداشته می‌شد؛ مثل آنچه در دارالندوه درباره قتل و یا تبعید پیامبر ﷺ اتفاق افتاد: ﴿وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ﴾^(۴) و نیز محفل منافقان که در آن بر ضد پیامبر ﷺ تصمیم‌گیری می‌شد: ﴿إِذْ يَبِيتُونَ مَا لَا يَرْضَىٰ مِنَ الْقَوْلِ﴾^(۵) همچنین قرآن از پیروزی قریب الوقوع رومیان بر ایرانیان خبر داد.^(۶) این پیشگویی زمانی بود که پیامبر یار و یآوری نداشت و چنین پیشگویی با جار و جنجال تبلیغاتی

۱-سوره بقره (۲)، آیه ۲۳.
 ۲-سوره طور (۵۲)، آیه ۳۴.
 ۳-سوره اسراء (۱۷)، آیه ۸۸.
 ۴-سوره انفال (۸)، آیه ۳۰.
 ۵-سوره نساء (۴)، آیه ۱۰۸.
 ۶-سوره روم (۳۰)، آیات ۱-۶.

شدیدی مواجه می‌شد و ظاهراً حرب‌های بر ضد پیامبر بود. وجود خبرهایی از واقعیت‌های علمی عالم که صدها سال بعد بشر به آنها پی برد، نیز از جمله ویژگی‌های اعجاز قرآن کریم است. زمانی قرآن از حقایق سخن می‌گفت که ابزار علمی برای اثبات آنها وجود نداشت. مثل حرکت زمین،^(۱) بادهای بارورکننده ابرها،^(۲) چگونگی تشکیل ابر،^(۳) وجود توده‌های یخی در آسمانها،^(۴) حرکت اجرام آسمانی در مدارهای معین^(۵) و زوجیت اشیاء^(۶) و گیاهان^(۷) همه و همه حاکی از واقعیتی انکارناپذیر است؛ و آن این است که قرآن کتاب ساخته بشر و در ردیف کتابهای معمولی نیست.

قرآن و اسلوب آن

روشی که در قرآن به کار رفته، در انتخاب کلمات، جمله‌سازی‌ها، رعایت لفظ با موضوع، ایجاز و اطناب، روشی بدیع است؛ نه سابقه دارد و نه لاحق. حتی سخنان خود پیامبر ﷺ از نظر سبک و اسلوب با قرآن تفاوتی اساسی دارد. سبک آن هم بشارت است هم انداز، هم پند است و هم قانونگذاری. گاهی روش پند را انتخاب می‌کند و زمانی طریق استدلال را برمی‌گزیند، گاهی چنان تند و تیز سخن می‌گوید که گویی شلاق می‌زند، و گاهی دست نوازش می‌کشد و آرامش می‌دهد. و با هر مخاطبی به فراخور حالش سخن می‌گوید.

حفظ اسلوب قرآن در طول بیست و سه سال، آن هم در شرایطی مختلف و در بیان موضوعات متنوع، نشان می‌دهد که منشأ و پدیدآورنده آن حکیم و عالم مطلق است

-
- ۱-سوره نبا (۷۸)، آیه ۶.
 ۲-سوره حجر (۱۵)، آیه ۲۲.
 ۳-سوره روم (۳۰)، آیه ۴۸.
 ۴-سوره نور (۲۴)، آیه ۴۳.
 ۵-سوره یونس (۱۰)، آیه ۵؛ سوره یس (۳۶)، آیه ۴۰.
 ۶-سوره رعد (۱۳)، آیه ۳؛ سوره ذاریات (۵۱)، آیه ۴۹.
 ۷-سوره طه (۲۰)، آیه ۵۳.

و فراتر از کار بشر است. عرب در آن روزگار به اسلوب‌های مختلف کلام آشنا بود. زیبایی‌های یک سخن را خوب می‌شناخت. اگر در قرآن یک مورد از ابتدال در سبک سراغ داشت، یقیناً آن را به رخ می‌کشید و برجسته می‌کرد؛ چرا که آنان از هر وسیله‌ای برای مقابله با پیامبر ﷺ استفاده می‌کردند.

ولید بن مغیره که سخن‌شناس عصر خود بود در انجمن قریش راجع به قرآن چنین گفت: به خدا سوگند کلامی که از محمد شنیدم شباهتی به کلام هیچ انسان و جنی ندارد. سخنش برتری و زیبایی ویژه‌ای دارد. شاخسارش پر میوه و دامنه‌اش ریشه‌های فراوان و پربرکتی دارد. گفتاری برجسته است و هیچ سخنی از آن برجسته‌تر نیست. و برتر از آن است که بتوان با آن به معارضه پرداخت.^(۱)

مهمتر این‌که تعلیمات عرضه شده با این قالب و اسلوب، از آسمانها و افلاک و کرات آسمانی تا موجودات زمینی، از اعماق دریاها و امور کشتیرانی تا پدیده‌های جوّی و بارش باران و برف و وزش بادهای، از شگفتی‌های جهان جانوران تا عجایب رویش گیاهان و پدید آمدن چشمه‌ها و باغ‌ها، از رموز خلقت انسان تا پیدایش کوهها و بالاخره از اخلاق تا اقتصاد و جامعه، از معنویات و مادیات، ماهیت گروه‌های مختلف اجتماعی، آینده جهان و بشریت و هزاران موضوع ریز و درشت، در آن گرد آمده است و هرچه زمان بگذرد موضوعات جدیدتری از آن استنباط می‌شود.

متواتر و قطعی بودن نص قرآن

در میان تمام مسلمانان اجماع است که قرآن زبان به زبان و سینه به سینه با تواتر از پیامبر اکرم ﷺ رسیده و از هر تصرف و دستبرد مصون مانده است. بزرگان شیعه از شیخ صدوق و شیخ مفید و شیخ طوسی و سید مرتضی و طبرسی گرفته تا دانشمندان معاصر همگی و به نمایندگی علمای شیعه اعلام کرده‌اند که قرآن کنونی

۱- طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۵، ص ۳۸۷، ذیل آیه ۱۱، از سوره مدثر.

دقیقاً همان چیزی است که بر پیامبر نازل شده و هیچ‌گونه تحریف و دستبرد - چه در کاستی و چه در زیادت - بر آن وارد نشده است؛ و اگر افرادی از محدثین مطالبی بر تحریف قرآن در میان علمای اهل سنت و شیعه گفته‌اند کسانی‌اند که میان روایات ضعیف و غیر قابل اعتماد و روایات متواتر و اجماعی نتوانسته‌اند تمیز قائل شوند، و نظرات این جمع قلیل آسیبی به تواتر قرآن و اجماعی بودن آن نمی‌رساند، به‌ویژه آن‌که حتی این عده قلیل اگر نظر درباره تحریف داشته باشند، ناظر به کاستی قرآن دارند؛ وگرنه در این‌که این قرآن موجود چیزی اضافه بر قرآن ندارد اتفاق نظر دارند. در آیه شریفه قرآن آمده است: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^(۱) «بی‌شک ما قرآن و ذکر را فرو فرستادیم و ما نگهدار آن هستیم.» و نیز در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ * لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾^(۲) «و به راستی آن کتابی ارجمند است، از پیش روی آن و از پشت سرش باطل به سویش نمی‌آید، وحی نامه‌ای است از حکیمی ستوده.»

به این جهت خداوند تأکید می‌کند با مقدمات و اسبابی که برای نگهداری آن فراهم شده، جای وارد شدن باطل و احتمال تحریف در قرآن وجود ندارد.

۱-سوره حجر(۱۵)، آیه ۹.

۲-سوره فصلت(۴۱)، آیات ۴۱-۴۲.

امامت

امامت

امام به معنای پیشوا^(۱) و مقتدا^(۲) است. این کلمه احتمال دارد از «امام» به معنای جلو یا از «أمّ» به معنای اصل و یا از «أمّ» به معنای قصد، ریشه گرفته باشد.^(۳) استعمال این کلمه در معنای یاد شده در قرآن و حدیث رایج است. از امام صادق علیه السلام نقل است: پیشوایانی که در قرآن از آنها یاد شده دو دسته‌اند: خداوند می‌فرماید: و آنان (انبیا) را پیشوای مردم قرار دادیم تا به امر ما هدایت کنند؛ و در جای دیگر می‌فرماید: و آنان (فرعونیان) را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش دعوت می‌کنند.^(۴) در روایتی از امیرالحاج نیز امام تعبیر شده است: «سِرُّ فَاِنَّ الْاِمَامَ لَا يَقِفُ»^(۵) «حرکت کن، زیرا امام توقف نمی‌کند.»

اگر چه امامت به پیشوایی معنا شده که شامل افراد خوب و بد می‌شود، اما در اصطلاح شیعه «امام» به شخصیتی با عظمت روحی و به دور از هر گونه پلیدی و گناه گفته می‌شود که از جهت علمی و عملی الگوی مردم باشد.

اهمیت امامت

امر امامت از چنان اهمیتی برخوردار است که خداوند از آن به عنوان عهد و پیمان خود یاد کرده و فرموده است: ﴿لَا يَنْتَظِرُ الْعَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^(۶) «پیمان من به ظالمان

۱- ابن منظور، لسان العرب، ج ۱، ص ۱۰۹. ۲- جوهری، صحاح اللغة، ج ۵، ص ۱۸۶۵.

۳- برای تفصیل بیشتر در این زمینه، ر.ک: دراسات فی ولاية الفقيه، ج ۱، ص ۷۴.

۴- کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۱۶، حدیث ۲.

۵- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۵ از ابواب احرام الحج والوقوف بعرفة، ج ۱۳، ص ۵۲۵، حدیث ۱.

۶- سورة بقره (۲)، آیه ۱۲۴.

نمی‌رسد.» این جمله در ارتباط با مقام امامت است که خداوند متعال درباره حضرت ابراهیم علیه السلام در قرآن فرموده است: «وقتی ابراهیم از سوی پروردگارش با چند چیز آزموده شد و او از آنها سربلند بیرون آمد، خداوند فرمود: تو را امام مردم قرار می‌دهم. ابراهیم درخواست کرد که از ذریه‌ام نیز کسانی را به مقام امامت برسان! خداوند فرمود: عهد من به ظالمان نمی‌رسد.»^(۱)

در روایتی از امام رضا علیه السلام آمده است: «وقتی ابراهیم علیه السلام مقام نبوت و خلیلی را گذراند، خداوند او را به مقام امامت برگزید، و چون مقام امامت در نظر آن حضرت والا آمد عرض کرد: از نسل من نیز چنین خواهد بود؟»^(۲)

به عقیده شیعه امامت از اصول دین و استمرار نبوت است؛ چون شیعه امامت را استمرار مسؤولیت‌های تبلیغی و هدایتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌داند. به همین جهت برای امامت شرایطی قائل است که با وظیفه امام در تفسیر قرآن، بیان احکام، ردّ شبهات و به طور کلی دفاع از حوزه اسلام متناسب باشد. امر امامت از چنان جایگاهی برخوردار است که در اواخر حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره آن آیه‌ای نازل شد و پیامبر موظف به ابلاغ آن شد و به آن حضرت هشدار داد که نرساندن آن به منزله انجام ندادن رسالت است.^(۳)

شیعه و سنی این روایت را از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده‌اند که: «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^(۴) «هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد، مرگ او مرگ جاهلی است.» چنین تعبیری نشان می‌دهد که امر امامت در میان تعالیم دین بسیار مهم است و جزء اصول آن است؛ و اگر از فروع دینی به حساب می‌آمد، ندانستن و یا نشناختن آن مساوی با مرگ جاهلی (مردن در حال شرک و کفر) تلقی نمی‌شد.

۱-سوره بقره (۲)، آیه ۱۲۴. ۲-کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۹۹، حدیث ۱.

۳-سوره مائده (۵)، آیه ۶۷.

۴-برای تفصیل، ر.ک: امینی، عبدالحسین، الغدیر، ج ۱۰، ص ۳۶۰.

حقیقت امامت

امامت را پیشوایی، خلافت، وصایت و ریاست در امور دینی و دنیایی تعریف کرده‌اند؛ اما حقیقت امامت آن است که شخص دارای مقامی باشد که دیگران او را در گفتار و رفتار الگویی خود قرار دهند و از او اطاعت کنند. امام در حقیقت تجسم یافته ارزشهای یک مکتب است که اگر بخواهند همه مکتب را خلاصه کنند در او متجلی باشد. از آیات قرآن استفاده می‌شود که امامت به معنای یاد شده با هدایت همراه است و باید با امر خدا انجام شود. در سوره انبیا پس از بیان سرگذشت عده‌ای از انبیا آمده است: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾^(۱) «و آنها را امامانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند.» و درباره بنی اسرائیل نیز آمده است: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾^(۲) در این دو آیه «هدایت» مقید به «امر» شده و نشان می‌دهد که امامت، مطلق رهبری نیست؛ بلکه منظور رهبری است که به امر خداوند تعیین شده باشد. برای همین در درجه نخست خود امام باید از هدایت برخوردار باشد. امام رابط میان مردم و خداوند در گرفتن فیض و اعطای آن است. همان‌طور که پیامبر در گرفتن فیض باطنی و ظاهری (شریعت) از طریق وحی رابط است، امام نیز بدون دریافت وحی نبوت همان نقش رابط را دارد. امام همانند پیامبر خدا مردم را به حق و مقامات معنوی دعوت می‌کند.

فلسفه امامت

قرآن کریم معارف فراوانی از دین را در خود دارد و آنچه در آن آمده به صراحت خود آن، به شرح و بیان پیامبر نیاز دارد. ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾^(۳) «ما برای تو ذکر را فرستادیم تا آنچه را که برای مردم فرستاده شده تبیین

۱-سوره انبیا (۲۱)، آیه ۷۳.

۲-سوره سجده (۳۲)، آیه ۲۴.

۳-سوره نحل (۱۶)، آیه ۴۴.

نمایی.» آنچه در دوران بیست و سه ساله رسالت پیامبر ﷺ انجام شد، گرفتن وحی و ابلاغ آن به مردم و تلاش برای هدایت مردم به دین اسلام بود. پیامبر ﷺ بیشترین تلاش خود را برای جلب عقل و دل مردم در طول رسالتش به کار برد؛ اما حوادث پس از رحلت آن حضرت نشان داد که هنوز دین در میان مردم نهادینه نشده و تلقی کامل و درستی از همه ابعاد آن ایجاد نشده است. شاهد بر آن ارتداد جمعی از مسلمانان در قلمرو دولت اسلامی^(۱) پس از پیامبر ﷺ، و دست به دست شدن امر زمامداری و خلأ استوانه علمی و دینی و پیدایش انحراف فکری و پدید آمدن جریان اسرائیلیات در عالم اسلام، و به وجود آمدن کشمکش‌های خونین کلامی است که به خوبی گواه است که وجود کسانی با ویژگیهای پیامبر برای تبیین حقایق دین برای مردم تا چه اندازه ضروری بوده است. کسانی که از علم موهوب الهی برخوردار بوده و از علم لدنی سیراب شده باشند، تا با چنان دانشی حقایق دین را به گوش مردم برسانند.

نقش امام پس از پیامبر، بیان دقیق دین الهی است تا حقیقت دین در میان مردم راه پیدا کند و راهی برای تفصیل احکام و رسیدن به آنچه پیامبر بیان نکرده و خداوند خواسته است وجود داشته باشد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: خداوند بندگانش را به راههای هدایت آگاه کرده و نشانه‌هایی را برای آن قرار داده است و روشن کرده که چگونه راه را طی نمایند. آنگاه آن حضرت با استشهاد به آیات هدایت، قبول اعمال از متقین، اطاعت از خدا و رسول و اولی الامر، و وجود هشدار دهنده در میان هر امتی و... نتیجه می‌گیرد که هدایت بدون معرفت امکان ندارد، و در پایان می‌فرماید: «اقتصوا الطريقَ بالتماسِ المنار»^(۲) «راه را به وسیله نشانه طی کنید.» روشن است کسانی می‌توانند نشانه و علامت راه حق باشند که خود از هدایت الهی بهره‌مند و از آگاهی برخوردار بوده و به حقیقت وحی دسترسی داشته باشند.

۱- ر.ک: طبری، تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۶۴-۳۰۶.

۲- کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۸۲، حدیث ۶.

رحمت الهی اقتضا می‌کند که مردم را بلا تکلیف رها نکند. ﴿كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ﴾.^(۱) «خداوند مهر و شفقت به شما بندگان را بر خود لازم کرده است.» او هدایت را به طور کامل بر عهده خود قرار داده است.^(۲) بر خود فرض کرده که راه میانه و به دور از افراط و تفریط را نشان دهد.^(۳)

اهداف فوق تنها در پرتو پیشوایی برگزیدگانی میسر است که ظرفیت وجودیشان به گونه‌ای باشد که بتوانند نقش دقیق تشریح دین الهی را داشته باشند. نقشی را که پیامبر ﷺ با ابلاغ وحی و توضیح و شرح آن انجام داد و بیان ابعاد آن و ارائه اصول و مبانی آن که از وحی گرفته شده باشد، به عهده چنین کسانی است.

در حدیث مفصلی از امام رضا علیه السلام فلسفه وجودی امام و نقشی که خداوند بر عهده او گذاشته بیان شده است.^(۴)

امام صادق علیه السلام درباره ضرورت وجود امام معصوم می‌فرماید: «زمین هرگز از امام خالی نخواهد بود، به منظور این که اگر مؤمنان چیزی [به دین] افزودند آنان را به دین برگرداند، و اگر چیزی را کم کردند آن را کامل کند.»^(۵)

هشام بن حکم می‌گوید: روزی در مسجد بصره با عمرو بن عبید درباره امامت گفتگو می‌کردم. در آغاز درباره وظایف جوارح پرسیدم، او کار هر یک را توضیح داد. پرسیدم دل برای چیست؟ پاسخ داد هر زمان جوارح و اعضا در امور مربوط به خود شک نمایند، به دل ارجاع می‌دهند تا حیرت آنان برطرف شود. گفتم خداوند برای برطرف شدن تردید جوارح پیشوایی قرار داده است، اما چگونه ممکن است مردم را در حیرت و اختلاف رها کرده و امامی برای آنان تعیین نکرده باشد تا برای رفع حیرت آنان به او مراجعه شود؟! عمرو ساکت شد و سخنی نگفت.^(۶)

همان گونه که حکمت، لطف و مهر خداوند اقتضا کرده که زمینه‌های کمال

۱-سوره انعام (۶)، آیه ۵۴.

۲-سوره لیل (۹۲)، آیه ۱۲.

۳-سوره نحل (۱۶)، آیه ۹.

۴-کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۰۰، حدیث ۱.

۵-همان، ص ۱۷۸، حدیث ۲.

۶-همان، ص ۱۶۹، حدیث ۳.

موجودات را فراهم کند،^(۱) اقتضا دارد که زمینه‌های رشد و سعادت انسانها را نیز فراهم آورد؛ و رشد انسانها علاوه بر تنظیم و وضع مقررات، نیاز به الگوی عملی دارد، و تحقق آن با انسانهایی ممکن است که در عین برخورداری از ویژگی‌های انسان زمینی، از خطا و گناه مبرا باشند.^(۲)

همان‌گونه که در فلسفه بعثت انبیا گفته شد، یکی از دلایل بعثت پیامبران اتمام حجت بر مردم است.^(۳) نیاز به حجت مسأله‌ای همیشگی است. به هر دلیلی که در گذشته نیاز به حجت بوده، پس از ختم رسالت این نیاز باقی است. تفسیرهای گوناگون از دین، و اختلاف مذاهب نشان می‌دهد که بدون حجت الهی که نظر او صائب و مطاع باشد، رسیدن به حقیقت دین و نظر نهایی ممکن نیست. از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است: «اللهم انك لا تخلق ارضك من حجة لك على خلقك»^(۴) «پروردگارا! تو زمین را از حجت خود بر مردم خالی نمی‌گذاری.» قریب به همین مضمون از امام صادق علیه السلام نقل شده است که خداوند با عظمت‌تر و بزرگ‌تر از آن است که زمین را بدون امام عادل رها کند.^(۵) در چند روایت آمده است که حتی اگر در زمین دو نفر باشند، یکی از آن دو حجت خدا خواهد بود.^(۶)

امام رضا علیه السلام در پاسخ به فضل بن شاذان که پرسید فلسفه تعیین اولی الامر و اطاعت از آنان چیست، فرمود:

« ۱- خود احکام و حدود به تنهایی برای جلوگیری از فساد کافی نیست و شخص امینی لازم است تا از تجاوز به آنها جلوگیری کرده و آنها را اجرا کند. هیچ کس حاضر نیست منافع و لذات خود را به خاطر فساد دیگران از دست بدهد.

۱-سوره طه (۲۰)، آیه ۵۰.

۲-طوسی، خواجه نصیرالدین، کشف المراد، ص ۳۶۳؛ طبرسی، اعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۳۱۳.

۳-سوره نساء (۴)، آیه ۱۶۵. باب ۲ از رکن ۲.

۴-کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۷۸، حدیث ۷. ۵-همان، حدیث ۶.

۶-همان، ص ۱۷۹ و ۱۸۰، حدیث ۱-۵.

۲- هیچ ملت و فرقه‌ای را سراغ نداریم که بدون پیشوا به حیات خود ادامه دهد، و چون هم در امور دینی و هم در امور دنیوی به پیشوا نیاز دارند، بنابراین از حکمت خداوند به دور است که مردم را نسبت به موضوعی که می‌دانند قوام امور آنان به آن می‌باشد... به حال خود رها کند.

۳- اگر خداوند پیشوایی امین برای مردم قرار نمی‌داد، دین و ملت در معرض نابودی قرار می‌گرفتند. سنت و احکام دگرگون می‌شدند. بدعت‌گذاران بر دین می‌افزودند و ملحدان از آن می‌کاستند و امر را بر مسلمین مشتبه می‌کردند... مردم نیز دارای هواهای مختلف و گرایش‌های گوناگون هستند، اگر سرپرست و حافظی بر آنچه رسول خدا ﷺ آورده قرار داده نشده بود، دین و احکام و ایمان دگرگون می‌شد و در نتیجه مردم فاسد می‌شدند.»^(۱)

در مناظره هشام با مرد شامی نیز به همین مهم استدلال می‌شود که وجود امام ضروری است و بدون او حتی با وجود قرآن کریم، مردم به حقیقت دین نخواهند رسید و در حیرت و سرگردانی خواهند ماند. اگرچه ممکن است با وجود حجت خدا نیز چنین باشد، اما تفاوت مهمی که وجود دارد این است که با وجود امام و حجت خدا حقایق برای مردم گفته می‌شود و آنان با دین و حقایق آن آشنا خواهند گردید و حجت بر ایشان تمام خواهد شد؛ در حالی که بدون آن، حقایق ناگفته باقی می‌ماند و مردم در تفسیر آنچه از شارع مقدس رسیده دچار حیرت و اختلاف می‌شوند و به حقیقت دین نایل نمی‌گردند.

«هشام می‌گوید به مرد شامی گفتم: آیا خداوند آگاهتر از احوال مردم است یا آنان؟»

مرد شامی جواب داد: پروردگارم آگاهتر است.

هشام: خداوند برای مردم چه کرده است؟

شامی: برای آنان حجت قرار داده تا دچار اختلاف نشوند و احکام و فرایض را

برای آنان بیان کرده است.

۱- صدوق، علل الشرایع، باب ۱۸۲، ج ۱، ص ۲۹۵-۲۹۷، حدیث ۹.

هشام: آن حجت چه کسی است؟

شامی: رسول خدا ﷺ.

و هشام می پرسد: پس از رسول خدا ﷺ چه کسی حجت است؟
شامی: کتاب و سنت.

هشام: آیا با کتاب و سنت اختلاف رفع می شود؟
شامی: آری.

هشام: اگر چنین است پس چرا من و تو اختلاف داریم؟

سخن به اینجا که رسید مرد شامی ساکت شد و امام صادق علیه السلام که در خیمه اش نشسته بود رو به او کرد و فرمود: چرا حرفی نمی زنی؟ مرد شامی گفت: اگر بگویم اختلاف نداریم دروغ گفته ام، و اگر بگویم کتاب و سنت از ما رفع اختلاف می کند به گزاف سخن گفته ام؛ زیرا قرآن و سنت تفسیرهای مختلفی دارد...»^(۱)

البته این نوع اختلاف ناشی از عدم آگاهی به حقایق است که با وجود امام و بیان او برطرف می شود، و حق طلبان آنچه را که لازم است از آن آگاه می شوند. اختلاف پس از آگاهی نیز وجود دارد، که گاهی به انگیزه مسائل نفسانی است و وجود و عدم امام در آن تأثیری ندارد و حل آن بسته به این است که انسانها خود را اصلاح کنند. فلسفه وجود امام معصوم را پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می توان تداوم رسالت نبی به منظور نهادینه کردن اندیشه صحیح دینی دانست و این هم با ارائه راهی صحیح در عرصه های مختلف باورهای دینی تحقق می یابد. یعنی امامان معصوم همین که در امور فقهی، تفسیر قرآن و باورهای اصیل دینی راهی را هموار کنند که مطمئن ترین راه برای دینداری باشد، به رسالت خویش عمل کرده اند و تداوم ظهور همیشگی آنان در میان مردم هم ضرورتی ندارد. خداوند عقل را به مثابه حجتی قوی قرار داده و این حجت به همراه آموزه های رسیده از معصومان در صورت رعایت ملاکهای

۱- کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۷۲، حدیث ۲.

تعیین شده، به هر نتیجه‌ای برسد مجزی است. بنابراین هیچ ضرورتی ندارد که امامان در همه جای عالم و برای همیشه ظهور فیزیکی داشته باشند تا بتوانند رسالت دینی را به انجام برسانند. چنان که در امر نبوت نیز با گزینش یک پیامبر صاحب شریعت برای همگان و تا آمدن پیامبر بعدی، حجت تمام بوده است. حجت بودن در دسترس بودن شخص نبی و یا امام و یا تعالیم آنهاست و بیش از این نیازی نیست. اما ضرورت حضور و تداوم حیات امام معصوم که در پرده غیبت است، امری است که در همین فصل از آن سخن گفته شده است.

شرایط امامت

۱ - علم

امامت الگویی تمام عیار است. رهبری اخلاقی و دینی مردم به سوی خدا و شرح و تفسیر دین به عهده امام است. چنین امر مهمی باید به کسانی سپرده شود که واجد شرایط آن باشند. از مهمترین آن شرایط علم است. در سیره عقلای عالم نیز چنین است که وقتی بخواهند امور مهم را به کسی واگذار نمایند، فردی را انتخاب می‌کنند که عاقل، عالم، امانتدار و قادر بر انجام کار به شایسته‌ترین نحو باشد. به خصوص در مسائلی که نیاز به علم و آگاهی در آنها لازم است، سعی می‌شود شخصی آگاه و حتی اعلم اهل زمان انتخاب شود.^(۱)

از این جهت تفاوتی ندارد که امام از ناحیه خداوند باشد، همان طور که شیعه امامیه نسبت به ائمه علیهم‌السلام چنین عقیده‌ای دارد؛ و یا از جانب امت باشد، آن گونه که اهل سنت عقیده دارند. آیه شریفه: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ»^(۲) (آیا آن که [مردم را] به حق هدایت می‌کند شایسته پیروی است یا آن که خود در هدایت محتاج به دیگری است)، به همین حکم عقلی اشاره دارد.

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۳۲۸، شرح خطبه ۱۷۴؛ همچنین رک: دراسات فی ولایة

۲- سوره یونس (۱۰)، آیه ۳۵.

الفقیه، ج ۱، ص ۳۰۱-۳۱۹.

نتیجه این که امام و پیشوای دین باید عالم باشد تا هدایتگری او به درستی انجام بگیرد و بلکه باید اعلم مردم زمان خود باشد تا دایره امامتش همگان را دربر بگیرد.

۲ - عصمت

امام همانند پیامبر باید از گناه و خطا مصون باشد. اگر امام مرتکب گناه و یا اشتباه بشود، باعث می‌گردد که موقعیت او نزد مردم متزلزل شود و به سخنانش صددرد اعتماد نشود. اگر امام معصوم نباشد، در صورتی که مردم را به چیزی امر نماید و یا از چیزی باز بدارد، مردم سخن او را قابل اعتماد ندانسته و الزام‌آور نخواهند دانست و در نتیجه از او اطاعت نخواهند نمود. اصولاً تحقق امامت دینی، با عصمت و مصونیت از خطا و گناه ممکن است. کسی که عهده‌دار امر بزرگی مثل ابلاغ حقیقت دین و تبیین خداپسندانه آن است، وقتی می‌تواند نقش خود را به درستی ایفا نماید که در او گناه و خطا راه نیابد. از سوی دیگر مردم که شنوندگان و مخاطبان امامند باید به گوینده سخن و دعوت کننده اطمینان داشته باشند، که سخنان او خطا نبوده و از روی هوس ادا نشده است؛ وگرنه امر و نهی او را نمی‌پذیرند و منصب و رسالتش لغو خواهد بود.

به حکم آیه: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^(۱) اطاعت از امام واجب است. با این وصف اگر امام معصوم نباشد، ممکن است دین خدا را به خطا و اشتباه معرفی نماید، که در این صورت اطاعت از او تبعیت از باطل و خطا خواهد بود؛ و چنین دستوری بر خداوند محال است.^(۲) مطابق صدر آیه اطاعت از خدا به طور مطلق لازم است و اگر اولی الامر معصوم نباشد، اطاعت از او به طور مطلق لازم نخواهد بود، و حال آن که به صورت مطلق به اطاعت از اولی الامر امر شده است. آیه

۱-سوره نساء (۴)، آیه ۵۹.

۲-حلی، حسن بن یوسف، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۶۴ و ۳۶۵؛ طبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، ص ۳۱۳ و ۳۱۴، باب ۲ از رکن ۲. البته در زمینه این آیه شریفه احتمالات دیگری نیز مطرح شده است؛ و برای تفصیل، ر.ک: دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۱، ص ۶۴-۶۹.

نیز در مقام تعظیم رسول و اولی الامر است؛ زیرا اطاعت از آنان در ردیف اطاعت از خداوند آمده، پس باید این قابلیت و صلاحیت در آنان وجود داشته باشد. از امام علی علیه السلام نقل است که در تفسیر همین آیه فرمود: «خداوند به اطاعت پیامبر و اولی الامر امر کرده است؛ از آن جهت که آنان معصوم و منزهند و به گناه امر نمی کنند.»^(۱)

۳- دارای صفات نبی

امام جانشین پیامبر خداست و نقشی را به عهده دارد که پیامبر آن را عهده دار بوده است. بنابراین امام باید به جز نبوت، آن دسته از صفاتی را که در ایفای نقش پیامبر و در ادامه آن لازم است دارا باشد؛ چه این که فلسفه وجودی امام وقتی تحقق پیدا می کند که با صفات لازم، نقش پیامبر را در جامعه ایفا کند و در تمامی فضایل اخلاقی و ارزشهای دینی الگوی تمام عیار متدینان باشد. این نظر از اعطای مقام امامت به ابراهیم علیه السلام از سوی خدا^(۲) به خوبی قابل استنباط است. خداوند آنگاه که خواست آن حضرت را به مقام امامت نایل آورد، او را با امتحانات سختی آزمود و آن حضرت همه آنها را با موفقیت پشت سر گذاشت.^(۳) او برای خدا هجرت کرد،^(۴) از زن و فرزندش گذشت و آنان را در سرزمین مکه که فاقد هر نوع آبادانی بود اسکان داد؛^(۵) در امر ذبح فرزندش اسماعیل، تسلیم امر خدا شد که از آن به امتحانی بزرگ یاد شده است: ﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ﴾.^(۶) پشت سرگذاشتن آن امتحانهای سخت نشان می دهد که برای نیل به مقام امامت، باید از راههای سختی گذر کرد تا توانست بار سنگین امامت را بر عهده گرفت.

کسی که واجد مقام امامت است، باید دارای جاذبه های معنوی باشد. عادل،

۱- حویزی، نورالثقلین، ج ۱، ص ۵۰۰ و ۵۰۱، حدیث ۳۳۷.

۲- ﴿وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ سورة بقره (۲)، آیه ۱۲۴.

۳- سورة بقره (۲)، آیه ۱۲۴.

۴- سورة عنکبوت (۲۹)، آیه ۲۶.

۵- سورة ابراهیم (۱۴)، آیه ۳۷.

۶- سورة صافات (۳۷)، آیه ۱۰۶.

معصوم و خوشنام باشد، تا مردم به وی اطمینان داشته باشند. و از همه مهمتر امام باید موحد باشد و هرگز در پیشگاه غیر خدا سجده نکرده باشد. از این روست که وقتی ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام این مقام را برای ذریه‌اش درخواست می‌کند، خداوند جواب می‌دهد: ﴿لَا يَتَأَلَّ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^(۱) این مقام به ظالمان نمی‌رسد. ابن مسعود از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می‌کند که «خداوند به ابراهیم فرمود: من پیمان امامت را به آن دسته از فرزندان که ظالم‌اند عطا نمی‌کنم. ابراهیم عرض کرد: پرورگار! ستمکاران از فرزندان من که پیمان تو به آنان نمی‌رسد کیستند؟ خداوند پاسخ داد: هر کس برای بتی سجده کرده باشد، هرگز او را امام قرار نخواهم داد و شایسته نیست که امام باشد.»^(۲)

۴ - صبر پیشگی

مشکلاتی که برای امت پیش می‌آید، در درجه نخست مسؤولیت آن با امام است؛ و لذا امام باید شخصی صبور باشد تا بتواند در سایه آن در مقابل مشکلات و سختی‌ها بایستد. از طرف دیگر توانایی افراد و استعداد آنان برای یادگیری و همگام شدن با امام یکسان نیست. امام در عین این‌که در قله کمالات است و جلودار مردم، باید با ضعیف‌ترین افراد نیز همراهی کند؛ و این مهم نیز در سایه صبر و شکیبایی امام حاصل می‌شود. شاید برای همین جهت است که خداوند به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خود که مقام نبوت و پیشوایی مردم را عهده‌دار بوده فرموده است: ﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾.^(۳) در روایتی از امام علی عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده که آن حضرت با استناد به همین آیه و آیه ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾^(۴) فرمود: بر متولیان امور واجب است که صبر پیشه کنند.^(۵)

۱-سوره بقره (۲)، آیه ۱۲۴.

۲- بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۵۱، حدیث ۱۳.

۳-سوره احقاف (۴۶)، آیه ۳۵؛ «صبر پیشه کن؛ همان‌گونه که پیامبران اولوالعزم صبر کردند.»

۴-سوره احزاب (۳۳)، آیه ۲۱؛ «برای شما در پیامبر خدا الگویی نیکو است.»

۵-طبرسی، ابومنصور، الاحتجاج، ج ۱، ص ۵۸۷.

۵- زهد

مقتدای مردم چون مسؤولیت تطهیر جان انسانها را بر عهده دارد، باید خود جانی پاک و مطهر داشته باشد. از هر چه روح و جان را آلوده می‌کند بپرهیزد، تا در عمل مردم را به پاکی فراخواند. امام در عین این‌که در دنیا زندگی می‌کند و از امکانات آن نیز بهره می‌برد، نباید حریص بر دنیا باشد؛ تا با رفتارش مردم را به زهد سوق بدهد. اگر امام دل در گرو دنیا و مادیات داشته باشد، در راهبری و پیشوایی موفق نخواهد بود. مردم از نظر سطح زندگی یکسان نیستند. چه بسا کسانی که ناتوان از تأمین حداقل معیشت برای خود و خانواده‌شان باشند، در این حال اگر پیشوایانشان را سرگرم لذت‌های دنیوی ببینند طبعاً از آنها دل زده خواهند شد و احساس می‌کنند دارایی و رفاه زدگی ارزش است. دنیاگرایی پیشوای مردم خطرهای زیادی دارد. از یک طرف موجب رانده شدن افراد فقیر و احساس بیگانگی آنان با امام شده، و از طرف دیگر سبب احساس کبر و نخوت ثروت‌اندوزان می‌شود.

امام علی علیه السلام درباره خود به عنوان زمامدار دین و دنیای مردم، به استنادارش عثمان بن حنیف رضی الله عنه می‌نویسد: «هیئات! چگونه اسیر هوای نفس خود شوم و به دنبال بهترین غذاها باشم در حالی که چه بسا در حجاز و یمامه کسانی باشند که امیدی به قرص نانی ندارند و هیچ‌گاه طعم سیری را نچشیده‌اند. آیا سزاوار است شبی را با شکم سیر بخوابم و در اطراف من انسانهایی با شکم گرسنه و جگر سوزان، شب را به صبح برسانند؟ آیا به همین دلخوش باشم که مرا امیرالمؤمنین بخوانند ولی در سختی‌های روزگار هم‌درد آنان نباشم و در تلخی‌های زندگی سرمشق مؤمنان نباشم؟ نه! هرگز مرا برای سرگرم شدن به غذاهای خوب نیافریده‌اند.»^(۱)

۱- سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۴۵، ص ۴۱۸.

راه شناخت امام

از آنجایی که امامت همانند نبوت مقامی الهی است، تشخیص درستی آن نیاز به شاخصه و نشانه دارد تا از طریق آنها مدعیان امامت راستین از مدعیان دروغین امامت و پیشوایی اسلامی باز شناخته شوند.

شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید اگر کسی مدعی شد که امام است، چه دلیلی بر قبول و یا رد ادعای او وجود دارد؟ امام فرمود: «در باره حرام و حلال از او پرسیده شود.» آنگاه در ادامه راه شناخت امام به سه راه اشاره نمود؛ از جمله: شایسته ترین فرد بودن پس از امام پیشین، و صاحب وصیت روشن و ظاهر از طرف امام سابق.^(۱)

در روایت دیگری آن حضرت راه شناخت امام را داشتن این اوصاف دانسته است: داشتن وصیت ظاهر، برخورداری از فضل و کمال، نداشتن رفتار و حالتی طعن برانگیز، و عاری از صفت دروغگویی، حرامخواری و بی عفتی.^(۲)

همان طور که از راههای اثبات حقانیت قرآن تحدی آن و توانا نبودن احدی برای رویارویی با آن است، از راههای اثبات امامت و حقانیت امام نیز این است که قدرت پاسخگویی به تمام معارف دینی را داشته باشد و در هیچ مسأله‌ای از مسائل آن درنماند. مدعی امامت باید با تحدی در مسائل علمی و احکام، لیاقت و شایستگی خود را برای مقام امامت به اثبات برساند.

در تاریخ برخی از ائمه علیهم السلام آمده است که شیعیان به منظور تشخیص شایستگی آنها برای احراز مقام امامت، از آنان سئوالات علمی می‌کردند تا توانایی علمی شان محرز شود. از این رو احتجاجات قابل توجهی از ائمه در منابع حدیثی نقل شده است.

۱- کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۸۴، حدیث ۲. ۲- همان، حدیث ۳.

امامت خاصه

امامت پس از پیامبر ﷺ

خداوند، حضرت محمد ﷺ را به عنوان آخرین فرستاده خود برای جهانیان مبعوث کرد. آن حضرت تمام همت خود را در اعتلای اسلام صرف کرد، تا جایی که حاضر بود جان خود را نیز برای آن فدا کند. صدها تن از بهترین افراد امت را برای این هدف تقدیم کرد. با همه تلاشها و مجاهدتها، به خوبی می دانست که اسلام هنوز همه حجاز را فرا نگرفته و در دلها ریشه ندوانیده است. دو قدرت آن دوران (ایران و روم) در برابر اسلام مقاومت می کردند. آن حضرت به خلق و خوی عرب، به تعصبات قبیله‌گی و خانوادگی آنان آشنا بود؛ می دانست هنوز رسوم دوران جاهلی در عمق جان مردم ریشه دارد؛ می دانست منافقان به دنبال فرصت برای ضربه زدن به اسلام هستند؛ می دانست دنیاپرستی و جاه طلبی خطری است که به خصوص بزرگان اصحاب را تهدید می کند. او می دانست که امت اسلام در معرض خطرند و امکان بازگشت به دوران جاهلیت وجود دارد. قرآن مجید به این حقیقت تلخ هشدار داده بود. ﴿وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾^(۱)

«همانا محمد ﷺ [فرستاده‌ای است از جانب خدا که پیش از او نیز فرستادگانی بوده‌اند. آیا اگر بمیرد یا کشته شود، شما عقب‌گرد می‌کنید] به جاهلیت برمی‌گردید [؟]». پیامبر ﷺ حتی نگرانی خود را از این وضعیت خبر داده و فرموده بود: «روز قیامت گروهی از اصحاب را در صف اصحاب شمال قرار می‌دهند. عرض می‌کنم: خدایا اینان اصحاب منند! و پاسخ داده می‌شود: تو نمی‌دانی که آنان پس از تو چه کردند. و آنگاه من همانند عیسی می‌گویم: ﴿وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ﴾^(۲)» تا در میان آنان بودم گواه و ناظر بر ایشان بودم،

۱-سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۴۴.

۲-سوره مائده (۵)، آیه ۱۱۷.

پس چون روحم را قبض کردی تو خود مراقب بر آنان بودی.» سپس جواب می‌آید: آنان پس از تو پی‌درپی به دوران جاهلیت برگشتند.^(۱)

با چنین وضعیتی پذیرفته نیست که پیامبر ﷺ با عقل و درایت تامی که - علاوه بر مقام نبوت - داشت و اهتمامش در نشر اسلام، زمام امر این آخرین دین الهی را برای پس از خود رها کرده و برای آن هیچ برنامه‌ای نداشته باشد و مسلمانان را به حال خود رها کند. چگونه می‌توان پذیرفت که پیامبر ﷺ تنها به دوران خود می‌اندیشیده و برای پس از خود هیچ برنامه‌ای جهت تداوم رسالت و دعوتش نداشته است؛ و حال آن‌که اگر رییس یک گروه و حتی مسؤول یک مجموعه‌ای هم بخواهد موقتاً در منطقه مسؤولیتش نباشد، برای مدت نبود خود چاره‌اندیشی می‌کند، تا در غیاب او برای رسیدگی به امور به وی مراجعه شود. سیره آن حضرت هم چنین بود که هر وقت به سفر یا غزوه‌ای می‌رفت برای خود جانشینی تعیین می‌کرد تا به امور مردم رسیدگی کند. با این وصف چگونه می‌شود که او امت را به حال خود رها کند.

نقل است که پسر خلیفه دوم در زمانی که پدرش در بستر مرگ افتاده بود به او گفت: شنیده‌ام جانشینی برای خود انتخاب نکرده‌ای؟ چطور اگر تو برای شتران یا گوسفندان چوپانی داشته باشی و او آنها را به حال خود رها کند می‌گویی آنها را در معرض آسیب و خطر قرار داده، سرپرستی مردم که مهم‌تر است. عبدالله می‌گوید: پدرم با سخن من موافقت کرد.^(۲)

عایشه به عبدالله پسر عمر می‌گوید: پسر! سلام مرا به عمر برسان و به او بگو امت محمد ﷺ را به حال خود رها نکن و جانشینی برای خود قرار بده، زیرا بر آنان ترس فتنه دارم.^(۳) و نیز نقل است که در زمان بیماری عمر، گروهی هنگام عیادت وی از او

۱- بخاری، الصحيح، ج ۵، ص ۲۲۸، حدیث ۴۶۲۵.

۲- نیشابوری، مسلم، الصحيح، کتاب الامارة، ج ۱۲، ص ۲۰۵ و ۲۰۶.

۳- دینوری، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۴۲.

درخواست کردند که برای خود جانشینی انتخاب کند.^(۱)

آیا غیر پیامبر به مصلحت وصیت و تعیین جانشین آگاه بود اما رسول خدا ﷺ آگاه نبوده است؟ و حال آن که خداوند پیامبر ﷺ را حریص بر هدایت مؤمنان و مهربان بر آنان معرفی کرده است.^(۲)

چگونه می‌توان پذیرفت که یک دین جاودانی و جهانی که مشتمل بر تمامی معارف اصلی، اصول اخلاقی و احکام فرعی در تمام ابعاد فردی و اجتماعی است، برخلاف تمامی قوانین که نیاز به مفسر و نگهبانی دارد، به یک حافظ و مفسر نیازی نداشته باشد و جامعه اسلامی از بین تمامی جوامع مستثنا بوده و محتاج به هدایت‌گر و پیشوا نباشد؟

به عبارت دیگر با توجه به ختم رسالت در دوره رسالت حضرت محمد ﷺ و جهانی بودن دین اسلام، چه تدبیری برای مصونیت این دین جهانی و خاتم از سوی بنیادگذار آن اندیشیده شده است؟ منطقاً هر فرد خردمندی که به امر مهمی اقدام می‌کند، و هدف مهمی را تعقیب می‌کند، آن هم با هزینه‌های بسیار زیاد، به نحوی باید ادامه مسیر را تا رسیدن به اهداف خود مد نظر داشته باشد و برای آن برنامه‌ریزی کند. این موضوع از چند فرض خارج نیست.

۱- دین اسلام محدود به عمر شریف حضرت رسول ﷺ بوده است و برای پس از آن هیچ تدبیری نیندیشیده است.

۲- مسلمانان در دوران حیات پیامبر ﷺ به حدی از بلوغ فکری و علمی رسیده بودند که می‌توانستند بر اساس قرآن و سنت تکلیف خود را بدانند و نیازی به پیشوای دینی نداشتند.

۳- انتخاب پیشوا به عهده مسلمانان گذاشته شد.

۱- طبری، تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۸۰.

۲- سوره توبه (۹)، آیه ۱۲۸.

۴- این وظیفه پیامبر ﷺ بود که برای پس از خود چاره‌ای بیندیشد و برای تداوم حرکتی که آغاز کرده برنامه‌ای طرح کند و بر اساس آن عمل نماید.

فرض اول باطل است. این فرض مستلزم انجام کار لغو و بیهوده‌ای است. آن همه زحمت و فداکاری و بعد رها کردن امور به حال خود منطقی نیست و با ادعای خاتمیت و با اصل فلسفه دین سازگار نیست.

فرض دوم نیز درست نیست؛ زیرا واقعیت تاریخی، خلاف آن را اثبات می‌کند.

اختلافات گاه خونین پس از رحلت پیامبر ﷺ در امر زمامداری و امور سیاسی مسلمانان نشان می‌دهد که چنین بلوغ فکری در مسلمانان وجود نداشته است.

فرض سوم عملی نبود. چرا که همه امت بر روی یک شخص با توجه به خصلت‌های قبیلگی و رقابت‌های فامیلی اتفاق نداشتند و هر گروهی دنبال یک شخصی راه می‌افتادند. بگو مگوهای رخ داده در سقیفه خود بهترین شاهد بر این مطلب است؛ و می‌دانیم شخصی که در سقیفه با او بیعت شد، همه امت با او بیعت نکردند. به علاوه امامت تداوم نبوت و رسالت است و باید فردی شایسته برای چنان مقامی برگزیده شود؛ و بر فرض مسلمانان مسؤول انتخاب امام بودند، آنان از کجا و چگونه تشخیص می‌دادند که چه کسی می‌تواند عهده‌دار آن امر خطیر شود.

ادعای شیعه این است که پیامبر اسلام ﷺ مانند هر فرد حکیم و خردمندی به فکر پیشبرد مقاصد خود به بهترین روشها بوده است و از این مسأله مهم و سرنوشت‌ساز غافل نبوده و حتی در مقاطع مختلف بر این مسأله تأکید کرده است؛ و چه به صورت کلی و چه تعیین اشخاص، به این موضوع توجه داشته است. صحت این ادعا را می‌توان از گزارشهای تاریخی بر اساس همان ملاکهایی که هر گزارش تاریخی را بررسی می‌کنند، مورد توجه قرار داد.

آری، شواهد و ادله و قرائن فراوانی وجود دارد که پیامبر اکرم ﷺ به چنین مهمی می‌اندیشیده و برای آنها چاره‌جویی هم کرده است. او از خداوند درباره جانشینی اش فرمان گرفته و به آن عمل نموده است.

جانشین پیامبر ﷺ بر اساس قرآن

خداوند در قرآن به مؤمنان فرمان داده است که از خدا و پیامبر و اولوالامر خودشان اطاعت کنند.^(۱) در کنار هم آوردن فرمان اطاعت از رسول و اولی الامر نشان می‌دهد که اطاعت از رسول و اطاعت از اولی الامر از یک سنخ است. مراد از اطاعت از رسول و اولی الامر، اطاعت در اوامر مولوی و حکومتی است که از ناحیه آنان صادر می‌شود؛ زیرا اطاعت از آنان در احکام دینی ارشادی است و جدای از اطاعت از خداوند نیست.

با توجه به این که اطاعت از اولی الامر و رسول خدا با اطاعت از خداوند در یک ردیف آمده، اولی الامر باید کسانی باشند که از خطا و گناه معصوم باشند، وگرنه لازمه آن فرمان به اطاعت از گناهکاران است، و صدور چنین فرمانی از خداوند حکیم قبیح است.^(۲) از این که اولی الامر باید معصوم باشند و از طرفی برای هیچ کس جز اهل بیت پیامبر ﷺ ادعای عصمت نشده است، استفاده می‌شود مراد از اولی الامر، ائمه معصومین ﷺ هستند. در دو روایت از امام صادق علیه السلام آمده است که اهل بیت علیهم السلام همان کسانی اند که خداوند درباره آنها فرموده است: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾. و نیز فرموده است: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾.^(۳)

در روایات زیادی نقل است که امام علی علیه السلام در حال رکوع انگشتر خود را به فقیری صدقه داد، سپس این آیه نازل شد: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^(۴) «ولی شما خدا و رسول و

۱-سوره نساء (۴)، آیه ۵۹.

۲-طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۶۴؛ برای تفصیل و نیز احتمالات دیگر در آیه، رک: دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۱، ص ۶۴-۶۹.

۳-سوره مائده (۵)، آیه ۵۵؛ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۸۶ و ۲۸۸، حدیث ۱ و ۳.

۴-سوره مائده (۵)، آیه ۵۵. در برخی روایات نقل شده که صدقه مزبور حُله‌ای قیمتی بوده است. حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۱۷ از احکام ملابس، ج ۵، ص ۱۸، حدیث ۹.

کسانی اند که ایمان آورده، نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات [صدقه] می‌دهند. پیامبر ﷺ پس از دریافت آیه، آن را بر اصحاب خود خواند و فرمود: «هر کسی که من مولای او هستم، علی نیز مولای اوست. خدایا! دوست بدار دوستدار او و دشمن بدار دشمن او را.»^(۱)

«ولی» در معنای سرپرستی، اولای به تصرف و صاحب اختیار استعمال شده است؛ به طور کلی ولایت و مشتقات آن متضمن یک نحو تصرف نسبت به دیگران است و به معنای دوستی محض که امر قلبی است نمی‌باشد. محبت و مودت به معنای دوستی است. از باب مثال: «التَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ...»^(۲) «پیامبر اولای به مؤمنان از خود آنهاست.» و «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا...»^(۳) «خداوند صاحب اختیار مؤمنان است.» «وَمَا لَهُمْ آلًا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَاءُؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ...»^(۴) «چرا خداوند آنان [معاندان اسلام] را عذاب نکند، در صورتی که راه مسجدالحرام را به روی بندگان می‌بندند، و حال آن‌که آنان سرپرستی آن را بر عهده ندارند و تنها متقین شایسته سرپرستی آن هستند.»

بنابراین حمل آیه ولایت بر دوستی صرف موجه نیست و ولی به معنای سرپرست و حاکم نیز هست. و طبق روایت و شأن نزول مراد از «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^(۵) علی عليه السلام است.

ممکن است کسی بگوید آیه باللفظ جمع آمده «الَّذِينَ يُقِيمُونَ... وَيُؤْتُونَ...» با این‌که فقط علی عليه السلام در نماز صدقه داده است. جواب این است که: اولاً گاهی جمع استعمال می‌شود و مراد یک نفر است.^(۶) و ثانیاً: وجه جمع آوردن و اراده مفرد، برای

۱- احمد بن حنبل، مسند، ج ۵، ص ۴۹۴، حدیث ۱۸۷۹۳؛ عبدالحسین امینی، الغدير، ج ۱، ص ۷۷-۹۳.

۲- سورة احزاب (۳۳)، آیه ۶.

۳- سورة انفال (۸)، آیه ۳۴.

۴- مانند: «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ» [سورة آل عمران (۳)، آیه ۱۷۳] که به اتفاق

مفسران آیه مزبور درباره نعيم بن مسعود نازل شده است؛ و در آیه مباحله نیز ابناء، نساء و انفس بر حسین و فاطمه زهرا و علی عليهم السلام اطلاق شده است.

تعظیم و یا ترغیب دیگران است.^(۱)

خداوند درباره امر امامت امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آیه‌ای را که به آیه تبلیغ شهرت دارد نازل کرده است. «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»^(۲) «ای پیامبر! آنچه از سوی خدا بر تو نازل شده (به مردم) برسان که اگر نرسانی رسالت او را ابلاغ نکرده‌ای، و خدا تو را از (سر) مردم (بدخواه) حفظ می‌کند، و خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند.»

در شأن نزولی که شیعه و سنی درباره آیه تبلیغ نقل کرده‌اند،^(۳) آمده است: پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به همراه نود و یک صد و بیست هزار نفر پس از برگزاری آخرین حج به مدینه برمی‌گشتند، در محلی به نام غدیر خم آیه یاد شده نازل شد و آن حضرت دستور داد همراهان جمع شوند و ضمن ایراد خطبه‌ای فرمود: آیا می‌دانید که من از خودتان اولای به شمایم؟ - سه بار این جمله را تکرار فرمود - حاضران پاسخ دادند: آری! سپس در ادامه فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ»؛ «هرکس که من مولای اویم علی نیز مولای اوست.» این حدیث را با کمی اختلاف، جمع زیادی از صحابه نقل کرده‌اند^(۴) و این جمله در مقاطع مختلف از سوی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است.

آیه تبلیغ این حقیقت را می‌رساند که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مأمور ابلاغ امر بسیار مهمی بوده است، به گونه‌ای که اگر آن را ابلاغ نمی‌کرد رسالتش را ابلاغ نکرده بود. از اطمینان دادن خداوند به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ استفاده می‌شود که کسانی با این امر مهم مخالف بوده‌اند

۱- زمخشری از مفسران اهل سنت می‌گوید: آوردن لفظ جمع برای ترغیب مؤمنان به سرمشق گرفتن از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بوده و برای توجه دادن مؤمنان است به این که احسان به فقیران سجیه آنان بشود و آن‌چنان اشتیاق داشته باشند که آن را به پس از نماز تأخیر نیندازند. الکشاف، ج ۱، ص ۶۴۹.

۲- سوره مائده (۵)، آیه ۶۷. ۳- سیوطی، الدرالمثور، ج ۲، ص ۲۹۸.

۴- در سند حدیث غدیر هیچ شکی نیست، حتی ابن حجر در صواعق به صحت آن تصریح کرده و در روایت احمد بن حنبل آمده که سی تن از صحابه آن را شنیده‌اند؛ حلی مظفر، دلائل الصدق، ج ۲، ص ۸۶ و ۸۷. علامه امینی صد و ده تن از راویان صحابی حدیث را با ذکر منابع آورده است. برای تفصیل بیشتر به کتاب الغدیر، ج ۱، ص ۱۴ تا ۶۱؛ و دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۱، ص ۴۹ و ۵۰ مراجعه شود.

و در صورت اعلام آن در صدد معارضه برمی آمدند. حال این امر مهم چه بوده که خداوند به پیامبرش اطمینان خاطر می دهد که از شر مردم او را محافظت خواهد کرد؟ برخی به دلیل این که آیه در سیاق آیات مربوط به اهل کتاب است، امر مهم را مربوط به آنان دانسته اند؛ اما واضح است که موقعیت یهود و نصارا در آن زمان در حدی نبوده است که پیامبر ﷺ از آنان ترسی داشته باشد؛ و حتی در اوایل هجرت آن حضرت به مدینه که یهود قدرت بیشتری داشتند جای نگرانی نبود تا چه برسد به دوران تثبیت اقتدار پیامبر ﷺ.

این امر مهم همه دین نیز نبوده است، چه این که پیامبر ﷺ در طول زمان رسالتش بخش معظم دین را ابلاغ کرده بود. از عموم کلمه «الناس» استفاده می شود که در بین اصحاب پیامبر ﷺ علاوه بر مؤمنان، منافقان و بیماردلانی حضور داشته اند که قابل تشخیص نبوده اند. جمله «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» در مقام تعلیل برای «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» است؛ و مراد از کفر، کفر به حکم مورد اشاره در «مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ» است؛ و منظور از هدایت نشدن، موفق نشدن بدخواهان برای ایجاد شر و فتنه است که ممکن بود کسانی برای پیامبر خدا ایجاد کنند و نگذارند او رسالت و مأموریت خود را در امر یاد شده به انجام برساند.^(۱)

این آیات و آیات دیگری که در روایات بر ولایت امیر مؤمنان و ائمه علیهم السلام تطبیق شده اند، حکایت از جایگاه امامت و ولایت امام علی علیه السلام و ائمه معصومین علیهم السلام در تداوم رسالت پیامبر اکرم ﷺ دارد. با این حال ممکن است این پرسش مطرح شود که چرا به صراحت از اصل امامت و تداوم آن پس از پیامبر ﷺ و شخص معصومین ذکری به میان نیامده است. در پاسخ این پرسش همین بس که اولاً اصل امامت در قرآن مطرح شده، و ثانیاً رسالت نبی که به صراحت در قرآن آمده است زمامداری دینی است و بسیاری از امور دین و تفسیر و تشریح و کیفیت تحقق آن به پیامبر وا گذاشته

۱- طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ج ۶، ص ۵۱.

شده است. ضرورتی ندارد که همه مسائل - هر چند با اهمیت فراوان - در قرآن به صراحت بیاید.

امامت حقیقتی است که اصل آن مورد تأکید قرآن است و بیان و تفسیر جزئیات آن وظیفه رسول خداست، چنان که در بسیاری از امور مانند نماز و حج و سایر مسائل عبادی و اجتماعی چنین است و او هم رسالت خویش را در جای لازم ایفا کرده است. مگر خود رسالت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با این که به صراحت در قرآن آمده آن هم با اقامه معجزه و یا سایر موارد تصریح شده، مورد پذیرش همگان قرار گرفته است؟ برای پذیرفتن حقیقت و حقانیت امامت، آنچه لازم بوده انجام شده و همان برای بیان حق کافی بوده است.

ولایت

«ولایت» از «ولِی» به معنای قُرب^(۱) و کنار هم قرار گرفتن است. «ولایت» به معنای نصرت و «وَلَايَة» به معنای سرپرستی و تدبیر امور است.^(۲) بر خداوند از آن جهت که مدبر امور است ولی اطلاق می شود.

کلمه ولی و ولایت از یک نحو تصرف در امور دیگران حکایت دارند؛ زیرا دو چیز که کنار یکدیگر و متقارب باشند، از نوعی تأثیر و تصرف در دیگری خالی نیستند. معناهای متعددی برای مولا گفته شده است. قرار گرفتن شخص در کنار دیگری به منظور تصدی برخی از شئون و جبران کاستی های او را ولایت می گویند.^(۳) مقصود پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از جمله «من كنت مولاة فعلى مولاة» اثبات ولایت در تصرف و اولویتی است که در آیه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»^(۴) ذکر شده و ظاهراً هر دو جمله به یک معناست. اگر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صرفاً در صدد بیان دوستی

۱- جوهری، صحاح اللغة، ج ۶، ص ۲۵۲۸. ۲- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۸۸۵.

۳- برای تفصیل بیشتر، ر.ک: دراسات في ولاية الفقيه، ج ۱، ص ۵۵ و ۵۶.

۴- سورة احزاب (۳۳)، آیه ۶.

علی علیه السلام بود، لازم نبود حق اولویت خود را به مؤمنان بیان کند. اعلام دوستی آن چنان اهمیتی نداشت که در غدیر خم برای آن صد و بیست هزار نفر را در وسط بیابان نگاه دارد.

در روایت دیگری که از آن حضرت نقل شده چنین آمده است: «انّ علیاً منّی و انا منه و هو ولیّ کلّ مؤمن بعدی»^(۱) «بی گمان علی از من است و من از او، علی ولیّ هر مؤمنی پس از من است.» عبارت «بعدی» این احتمال را که ولیّ به معنای محبت باشد رد می کند؛^(۲) زیرا محبت به پس از ارتحال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اختصاص ندارد؛ در حالی که اگر به معنای سرپرستی باشد، ایراد برطرف شده و معنا کامل است؛ چون خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در زمان حیاتش چنین نقشی را دارد و با وجود او به دیگری نیازی نیست. ولایت به حسب تحقق خارجی مراتبی به شرح ذیل دارد:^(۳)

۱- صلاحیت ذاتی یا اکتسابی شخص برای دارا شدن مقام ولایت در مقام جعل؛ که از نظر عقلا با توجه به صلاحیت واقعی، جعل ولایت صحیح است و بدون آن گزاف خواهد بود. خداوند نیز منصب نبوت و امامت را جز به کسی که اهلیت آن را داشته باشد نمی دهد. این مرتبه از ولایت، برخاسته از کمال ذاتی شخص و حقیقت خارجی است؛ و قابل سلب و غصب و قابل واگذاری و مصالحه نیست.

۲- ولایت گاهی قراردادی است که از ناحیه کسی که صاحب اختیار می باشد برای شخصی جعل می شود، اگر چه اثر مورد انتظار بر آن بار نشود. مثل این که کسی شخصی را به نیابت از خود، متولی کارش بکند. این مرتبه از ولایت اعتباری است و جعل آن مشروط به لیاقت شخص و تصمیم صاحب ولایت است.

۳- ولایتی که بر اثر بیعت مردم حاصل می شود. مانند آنچه برای امیرالمؤمنین علیه السلام پس از درگذشت عثمان حاصل شد. این مرتبه از ولایت دو وجهه دارد:

۱- سنن ترمذی، باب ۲۰ از ابواب کتاب مناقب، ج ۵، ص ۵۹۱، حدیث ۳۷۱۲.

۲- برای تفصیل، ر.ک: دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۱، ص ۵۵-۵۷.

۳- برای تفصیل، ر.ک: همان، ص ۷۸-۸۰.

الف - مقام و سلطه‌ای که مشتاقان زیادی دارد.

ب - امانتی از ناحیه خدا و مردم که مسؤولیت‌آور است.

امیر مؤمنان عليه السلام در همین رابطه با اشاره به کفش پاره خود فرمودند: «والله لاهی أحب إلي من امرتکم إلا أن أقيم حقاً أو أدفع باطلاً»^(۱) «به خدا سوگند همین کفش بی ارزش برایم از حکومت بر شما محبوبتر است، مگر این که با این حکومت حقی را به پا دارم و یا باطلی را دفع نمایم.» قطعاً اگر مراد از ولایت و امارت، حقیقت خارجی و کمال نفسانی شخص خود بود، معنا نداشت بگوید: کفش پاره ارزشمندتر از علوم، فضایل و کرامات است که به سبب آنها لایق این مقام شده است. همان طور که منظور ایشان آن منصبی که در غدیر خم برای او اعلام شد و از ناحیه خدا توسط پیامبر به او داده شد نیست؛ بلکه منظور آن حضرت بعد دنیایی و ریاست بر مردم است؛ و این همان است که در خطبه شقشقیه فرمود: «... لألقيت حبلاً على غاربها... و لألفيتم دنیاکم هذه أزهده عندي من عفتة عنز»^(۲) «اگر بر من اتمام حجت نشده بود و احساس مسؤولیت نمی کردم هر آینه افسار خلافت را بر دوشش می انداختم... و می دیدید که این دنیای شما در نزد من پست تر از ترشحاتی است که بر اثر عطسه بزی حاصل می شود.» و همان است که درباره آن فرمودند: «والله ما كانت لي في الخلافة رغبة و لا في الولاية اربة»^(۳) «به خدا سوگند هیچ میلی به خلافت و حکومت بر شما نداشتم و نیازی به آن ندارم.»

ولایت تشریحی و تکوینی

ولایت به معنای قدرت بر تصرف و استیلا، به «تکوینی» و «تشریحی» تقسیم می شود و دارای مراتب است و مرتبه کامل آن مختص به خداست. مرتبه‌ای از ولایت تکوینی برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ائمه عليهم السلام، برخی از انبیا و بلکه برای برخی از اولیاء الله به

۱- سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۳۳، ص ۷۶. ۲- همان، خطبه ۳، ص ۵۰.

۳- همان، خطبه ۲۰۵، ص ۳۲۲.

تناسب تعالی روحی آنان در علم و قدرت نفسانی و ارتباطی که با خداوند دارند، وجود دارد. زیرا معجزات انبیا و ائمه علیهم السلام و کرامات اولیاء اللّه، نوعی تصرف در تکوین است؛ گرچه آنان آن امور را در طول مشیت الهی و با اذن او به انجام می‌رسانند. زنده شدن پرندگان به امر ابراهیم علیه السلام،^(۱) ازدها شدن عصای موسی علیه السلام،^(۲) ساختن پرنده از گل و میدیدن در آن و زنده شدن مردگان از سوی عیسی علیه السلام،^(۳) احضار تخت ملکه سبا در یک لحظه از سوی آصف بن برخیا،^(۴) نمونه‌هایی از ولایت تکوینی است که در قرآن از آنها ذکری به میان آمده است.

ولایت تشریحی، حق تشریح احکام الهی برای مردم - و به تعبیر دیگر قانون‌گذاری - است که این حق اولاً و بالذات متعلق به خداوند است؛ و از طرف خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سپس ائمه علیهم السلام تفویض شده است. در روایتی حضرت امام رضا علیه السلام در تفسیر اولی الامر^(۵) به آل محمد علیهم السلام می‌فرماید: «اینان همان کسانی هستند که از قرآن، احکام خدا را استنباط می‌کنند و حلال و حرام خدا را می‌شناسند.»^(۶) در روایت دیگری منزلت آنان منزلت انبیا قلمداد شده، غیر از این که ائمه علیهم السلام (از پیش خود) حکم حلال و حرام صادر نمی‌کنند.^(۷) ولایت تکوینی و تشریحی اجمالاً برای ائمه علیهم السلام ثابت است؛^(۸) البته اختیارات آنان در این مورد در شعاع احکام الهی است و ولایت آنان برخاسته از ولایت خداوند است.

این نکته نیز بر اهل فن پوشیده نیست که ثبوت ولایت تشریحی برای ائمه علیهم السلام هیچ‌گاه با خاتمیت دین اسلام در تعارض نمی‌باشد. زیرا اولاً: ثبوت این ولایت، مصرّح در بطن دین اسلام و مستفاد از آیات قرآن کریم و سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

۱-سوره بقره (۲)، آیه ۲۶۰.

۲-سوره اعراف (۷)، آیه ۱۰۷.

۳-سوره آل عمران (۳)، آیه ۴۹.

۴-سوره نمل (۲۷)، آیه ۴۰.

۵-سوره نساء (۴)، آیه ۸۳.

۶-حویزی، نور الثقلین، ج ۱، ص ۵۲۳، حدیث ۴۲۹.

۷-همان، ج ۱، ص ۵۰۰، حدیث ۳۳۴.

۸-برای تفصیل، ر.ک: دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۱، ص ۷۴-۷۶.

- از جمله در حدیث متواتر ثقلین - (۱) است. و ثانیاً: بنا بر تصریح امامان معصوم علیهم السلام حدیث آنان، حدیث پیامبر و متصل به کلام خدای متعال است؛ چنان که هشام بن سالم و حماد بن عثمان و چند تن دیگر از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که می‌فرمود: «حدیث من حدیث پدرم، و حدیث پدرم حدیث جدّم، و حدیث جدّم حدیث حسین، و حدیث حسین حدیث حسن، و حدیث حسن حدیث امیرالمؤمنین، و حدیث امیرالمؤمنین حدیث رسول خدا، و حدیث رسول خدا گفتار خداوند عزّوجلّ می‌باشد.» (۲)

از این رو نقش اهل بیت انتقال‌گفته‌های پیامبر، تفسیر قرآن، ایستادگی در برابر انحرافها، اسوه قرار گرفتن و تجسّم بخشیدن به تعالیم و تشریح و تفصیل جزئیات سنت می‌باشد. چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم انتقال کلام و وحی الهی و تبیین آن برای مردم را برعهده داشت: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (۳) «و او از روی هوا [ی نفس] سخن نمی‌گوید؛ و آنچه می‌گوید جز وحی نیست.» «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (۴) «و ما قرآن را به سوی تو فرو فرستادیم تا آنچه را که به سوی مردم نازل شده است برای آنها تبیین نمایی.» و با توجه به دارا بودن مقام عصمت، قول و فعل و تقریر آن بزرگواران حجت و مطابق با واقع می‌باشد.

امامت امام علی علیه السلام در روایات

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره امامت امام علی بن ابی طالب علیه السلام هم نص صریح دارد و هم اقدام عملی کرده است. برخورد عملی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با علی علیه السلام و مسؤولیت‌هایی که به او داد به گونه‌ای بوده که او را شخصیتی ممتاز می‌دانسته است. مانند عقد مؤاخاة (برادری) بین خود و علی علیه السلام، به ازدواج درآوردن فاطمه زهرا علیها السلام برای او، قرار

۱- «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَظَلُّوا أَبْدًا»؛ «من دو چیز ارزشمند را میان شما برجای می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم را؛ تا زمانی که به این دو چنگ زنید هرگز گمراه نخواهید شد.»

۲- کلینی، کافی، ج ۱، ص ۵۳، حدیث ۱۴.

۳- سوره نجم (۵۳)، آیات ۳ و ۴.

۴- سوره نحل (۱۶)، آیه ۴۴.

دادن او زبردست هیچ کس، و بستن درهای خانه‌های همگان به مسجد خود جز خانه علی علیه السلام (۱).

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مقام معرفی علی علیه السلام درباره آن حضرت تعابیر بلندی دارد:

پیشوای نیکان، آقای مسلمانان، امام متقین، پیشوای سفیدرویان، امیر دین، برادر رسول الله، پرچم هدایت، نور پیروان محمد صلی الله علیه و آله و سلم، اولین مسلمان، جهاد کننده برای تأویل قرآن، صدیق اکبر، باب علم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، نفس پیامبر (۲) و... فضایی است که از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حق علی علیه السلام گفته شده است.

این تعبیرها اگر صراحت درباره امامت علی علیه السلام نداشته باشند، حداقل کاشف از شایستگی‌های بسیاری برای آن حضرت هستند. (۳)

امیرمؤمنان علیه السلام نیز در احتجاج با اعضای شورای شش نفره تعیین شده از سوی عمر برای تعیین خلیفه، موقعیت خود را برمی‌شمارد و از حاضران نیز اعتراف می‌گیرد. (۴) از جمله برادری خود با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، داشتن برادری چون جعفر طیار (رضوان الله علیه)، عمویی مثل حمزه (رضوان الله علیه)، پرچمدار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، هلاک کننده مشرکان، جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه هنگام غزوه تبوک، جان دادن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در دامان او و غسل و کفن کردن آن حضرت با همکاری ملائکه، قصه خیبر و فرار دیگران، پایداری در جنگ‌های احد، خندق و مقابله با عمرو بن عبدود، و کسی که آیات ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ﴾ (۵) مباحله، (۶) ولایت (۷) و آیه

۱- طبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، باب ۲ از رکن ۲، ج ۱، ص ۳۱۵-۳۲۱؛ و باب ۴، ص ۳۶۲-۳۶۴.

۲- سید شرف‌الدین، المراجعات، ص ۲۴۰-۲۵۴؛ مظفر، دلائل الصدق، ج ۲، ص ۳۴۹-۴۹۴.

۳- سید شرف‌الدین، المراجعات، ص ۲۵۶.

۴- طبری، ابن رستم، المسترشد، ص ۳۳۲-۳۶۴؛ طبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، ص ۳۶۰-۳۷۳؛ عسقلانی، الصواعق المحرقة، ص ۱۲۰.

۵- سورة واقعه (۵۶)، آیه ۱۰.

۶- ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكٰذِبِينَ﴾، سورة آل عمران (۳)، آیه ۶۱.

۷- ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾، سورة مائده (۵)، آیه ۵۵.

﴿أَجْعَلْتُمْ سَبِيلَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾^(۱) در شأن او نازل شده است و... ردیف کردن این فضایل در آن جلسه سرنوشت ساز صرفاً یادآوری گذشته و داستان‌سرایی نبوده است؛ بلکه برای زنده کردن امری مغفول و فراموش شده و تصاحب شده بوده و آن همانا امامت و زمامداری مسلمین است.

در نهج البلاغه آمده است که شخصی به حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در مقام اعتراض گفت: چقدر حریص حکومت هستی؟ حضرت پس از توضیح‌هایی در مورد شایستگی‌ها و تفاوت خود با دیگران، فرمود: «من دنبال حقی بودم که برای من بود.»^(۲) در جای دیگری فرمود: «أَرَى تُرَائِي نَهْباً»^(۳) «حق خود را به غارت رفته می‌بینم»؛ و یا فرمود: «می‌دانید که شایسته‌ترین مردم نسبت به امر خلافت من هستم.»^(۴) و یا فرمود: «جایگاه من نسبت به خلافت همان جایگاهی است که قطب نسبت به سنگ آسیاب دارد.»^(۵)

پیش‌بینی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

ظاهراً قابل پیش‌بینی بود که قریش زیر بار امامت و خلافت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نروند. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نیز از این امر آگاه بود و نگرانی خود را از آن پنهان نمی‌کرد. شواهد تاریخی نشان می‌دهد که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در مناسبت‌های مختلف درباره آن اظهارنظر کرده و تلاش کرده است ولایت و امامت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را تحکیم نماید. پس از خروج عایشه بر ضد امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در جنگ جمل، ام سلمه در اعتراض به وی قضایایی را برای او گوشزد کرد. از جمله به عایشه گفت: یادت هست در مسافرتی که من و تو همراه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بودیم... پدرت و عمر به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عرض کردند: نمی‌دانیم تا چه زمانی در قید حیات هستی، اگر ممکن است جانشین خود را معرفی کن؛

۱-سوره توبه (۹)، آیه ۱۹ .
 ۲-سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲، ص ۲۴۶ .
 ۳-همان، خطبه ۳، ص ۴۸ .
 ۴-همان، خطبه ۷۴، ص ۱۰۲ .
 ۵-همان، خطبه ۳، ص ۴۸ .

حضرت فرمود: آری من جای او را می دانم و اگر این کار را بکنم از او فاصله می گیرید، همان گونه که بنی اسرائیل از هارون فاصله گرفتند. آن دو ساکت شدند و بیرون رفتند. ما دو نفر ماندیم... از رسول خدا ﷺ پرسیدی چه کسی را جانشین خود قرار می دهی؟ فرمودند: «آن که مشغول پینه زدن به کفش است.» نگاه کردیم جز علی علیه السلام کسی نبود. عرض کردی یا رسول الله ﷺ به غیر از علی علیه السلام کسی را نمی بینیم. حضرت فرمود: هم اوست. (۱)

نگرانی پیامبر ﷺ از عصبیت جاهلی

تعصبات قبیله‌گی در جامعه قبایلی جزیره العرب ریشه دار بود و پیامبر ﷺ به رغم مبارزه‌ای طولانی برای ریشه کن کردن آن و به دست آوردن موفقیت‌هایی در آن زمینه، همچنان از آن نگران بود. هر سیاستمدار هوشمندی می‌توانست حدس بزند که اگر پیامبر ﷺ جوانی سی و سه ساله را برای پیشوایی مسلمین برای پس از خود تعیین کند، چه غوغایی برپا خواهد شد، و چه کینه‌ها و نفرت‌هایی بروز خواهد کرد؛ جوانی با سابقه و فضایل استثنایی که طبعاً حسادت افرادی را برمی‌انگیخت. نگرانی پیامبر ﷺ در حدی بود که می‌دانست اگر موضوع جانشینی را مطرح کند زحمت‌هایش هدر می‌رود، اما خداوند پیامبر را دل‌داری داد که او را حفظ خواهد کرد: ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ (۲) «و خدا تو را از گزند مردم نگاه می‌دارد.» بر فرض نگذارند خلافت ظاهری به دست اهلش بیفتد، اما کانون نور و معرفتی که متصل به مرکز وحی و رسالت بود خاموش نمی‌شود. معارف الهی، تفسیر قرآن و پاسخگویی به شبهات از سوی خاندان پیامبر به همه جا می‌رسد و تشنگان حقیقت را سیراب می‌سازد. علی علیه السلام و فرزندان چند صباحی خلافت ظاهری را عهده‌دار می‌شدند یا

۱- ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۱۸، شرح خطبه ۷۹؛ و مراجعه شود به سنن ابن‌ماجه، ج ۵، ص ۵۹۲، حدیث ۳۷۱۵، باب ۲۰ مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام.

۲- سوره مائده (۵)، آیه ۶۷.

نمی‌شدند، به هر حال می‌گذشت، اما آنچه می‌ماند حق و فرهنگ غنی اسلام و تشیع بود و چنین شد.

آنان می‌توانند حرکت معنوی جامعه را سامان داده و به هدفهای متعالی سوق دهند؛ تا در میان بگومگوها و مذاهب ساختگی، حقیقت اسلام بماند؛ و اگر جز این بود، اکمال دین و اتمام نعمت و اتمام حجت معنا نداشت.

امام علی علیه السلام و خلافت

امام و دوستانش سرگرم مصیبت بزرگ رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله بودند که اهل سقیفه گرد هم آمدند و برای پیامبر خلیفه تعیین کردند. آنان پس از اقدام خود، در برابر هر اقدامی متفقاً ایستادگی کردند و با زیرکی و جوسازی و امتیاز دادن به این و آن، و ساکت کردن مخالفان صاحب نام و سرکوب عده‌ای دیگر، توانستند زمام امور را به دست گیرند، و چنان شد که نه علی علیه السلام و نه غیر او نمی‌توانستند کاری از پیش ببرند. امام نتیجه‌ای هم برای اقدام و احتجاج خود نمی‌دید و جز این که فتنه و آشوب برپا می‌شد و کیان دین و مؤمنان را ریشه کن می‌کرد، حاصلی به بار نمی‌نشست. امام علیه السلام در آن شرایط ترجیح داد امر خلافت را رها کند تا شرّ و آشوبی برپا نگردد. علی علیه السلام به خوبی خطرهایی که دین اسلام را تهدید می‌کرد می‌شناخت. منافقان و مدعیان نبوت که هر یک در گوشه و کنار جزیره‌العرب سر برآوردند و ذهن‌ها را مشوش ساختند، خطرهای جدی بودند که در کانون اسلام حضور داشتند و هر آن برای اقدام بر ضد آن کانون لحظه شماری می‌کردند.

آری! در چنین شرایطی اقدام علی علیه السلام برای امر خلافت، کلاف سر در گمی را ایجاد می‌کرد که به هیچ تدبیری نمی‌شد آن را باز کرد. امام برای حفظ حق و دین خدا در خانه نشست تا موجب شقّ عصای مسلمین نشود.^(۱)

۱- سید شرف‌الدین، المراجعات، ص ۳۸۵-۳۸۷؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۲۱ به بعد، شرح خطبه ۲۶.

امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ هر جا که زمینه مساعدی وجود داشت، تلاش کرد تا معارف دین و تفسیر کتاب خدا را بیان کند، و در عین حال برای برگرداندن امر خلافت و امامت به مسیر خود تلاش می‌کرد. امام کوشید تا اجازه ندهد دین در زیر غبار حکومت و اندیشه‌های ناروا مدفون شود، و در عین حال تا جایی که ممکن بود بر حق خود در امر خلافت پافشاری کرد.

آن حضرت در پاسخ به ایراد خوارج که می‌گفتند ما قبول داریم که تو وصی هستی ولی حق آن را به جا نیاورده‌ای، فرمودند: «این شما بودید که با مقدم داشتن دیگری بر من کافر شدید و باعث شدید که حاکمیت من خدشه‌دار شود... بر اوصیا لازم نیست که دعوت کننده به خود باشند... خداوند می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾.^(۱) اگر مردم حج را تعطیل کردند، بیت (تقصیر ندارد و) کافر نشده و این مردم هستند که با این کار خود کافر شده‌اند. چون خداوند کعبه را برای آنان نشانه قرار داده؛ مرا هم همین طور نشانه قرار داده است، آنجا که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ای علی، تو به مانند کعبه هستی که به سوی او می‌آیند، نه این که تو به سوی آنها بروی.»^(۲)

دوازده امام

تعداد اوصیای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و جانشینان معصوم آن حضرت دوازده نفرند؛ و بر این عقیده، دو دسته دلیل در روایات وجود دارد: دسته‌ای که به صورت کلی بر وجود امام در جامعه تأکید دارند؛ و از جمله روایتی که در آن از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که زمین از حجت خالی نیست.^(۳)

۱-سوره آل عمران (۳)، آیه ۹۷.

۲-طبری، ابن رستم، المسترشد، ص ۳۸۷ و ۳۹۴؛ ابن اثیر، أسد الغابة في معرفة الصحابة، ج ۴، ص ۳۱، چاپ مصر.

۳-یا مثل این حدیث: «لا يزال هذا الامر في قريش ما بقي من الناس اثنان.» صحیح مسلم، کتاب الامارة، ج ۱۲، ص ۲۰۱؛ طبری، ابن رستم، المسترشد، ص ۳۸۷، ذیل رقم ۱۳۰؛ و ص ۳۹۴، ذیل رقم ۱۳۲.

این قبیل روایات دلالت می‌کنند که در هر زمانی باید امام به حق وجود داشته باشد، تا زمین از حجت خدا خالی نبوده و مردم با شناخت وی از جاهلیت نجات یابند.

دسته دوم روایاتی‌اند که در آنها تعداد و هویت جانشینان و اوصیای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ معرفی شده‌اند. سیصد روایت درباره تعداد خلفای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از طرق مختلف وارد شده که در همه اینها بر عدد دوازده تأکید شده است. اگر اخبار دیگری برخلاف عدد یاد شده باشد، یا باید تأویل شود و یا کنار گذاشته شود؛ زیرا روایات متواتر دلالت دارند که ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام با امام علی عَلِيٌّ مجموعاً دوازده نفرند.

در منابع اهل سنت نیز روایاتی قریب به یک مضمون از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره دوازده تن بودن خلفای پیامبر نقل شده است. مثل: «يَكُونُ مِنْ بَعْدِي اثْنِي عَشَرَ امِيرًا»^(۱) «پس از من دوازده امیر خواهد بود»؛ و یا «لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ عَزِيزًا أَلِيَّ اثْنِي عَشَرَ خَلِيفَةً»^(۲) «این امر همواره عزیز است تا دوازده خلیفه». منظور از دوازده نفر کسانی هستند که مستحق امر خلافت هستند. یعنی شرایط امامت را از قبیل عدالت، علم و... دارا هستند.^(۳)

در کتاب شریف اصول کافی سیزده باب درباره معرفی ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام با نام و مشخصات آنان وجود دارد. یک باب از آن مربوط به نص بر امامت ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام است و دوازده باب آن به معرفی یکایک امامان دوازده گانه (از حضرت علی عَلِيٌّ تا حضرت مهدی (عج)) توسط امام یا امامان پیشین یا از سوی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اختصاص دارد.^(۴)

۱- سنن ترمذی، کتاب الفتن، باب ۴۶، ج ۴، ص ۴۳۴، حدیث ۲۲۲۳.

۲- صحیح مسلم، کتاب الامارة، ج ۱۲، ص ۲۰۲؛ نعمانی، کتاب الغیبة، ص ۱۷۵؛ چاپ دیگر، ص ۱۲۵، باب

۶؛ طبرسی، اعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۱۵۷-۱۶۵.

۳- برای تفصیل، ر.ک: دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۱، ص ۳۷۷.

۴- کلینی، کافی، ج ۱، کتاب الحجة، ص ۲۸۶-۳۲۹.

اسامی ائمه علیهم السلام

اسامی امامان به حق و معصوم شیعه به ترتیب عبارتند از:

امام اول: حضرت امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام

امام دوم: حضرت امام حسن بن علی المجتبی علیه السلام

امام سوم: حضرت امام حسین بن علی سیدالشهدا علیه السلام

امام چهارم: حضرت امام علی بن الحسین سیدالساجدین علیه السلام

امام پنجم: حضرت امام محمد بن علی الباقر علیه السلام

امام ششم: حضرت امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام

امام هفتم: حضرت امام موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام

امام هشتم: حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام

امام نهم: حضرت امام محمد بن علی الجواد علیه السلام

امام دهم: حضرت امام علی بن محمد الهادی علیه السلام

امام یازدهم: حضرت امام حسن بن علی العسکری علیه السلام

امام دوازدهم: حضرت امام حجة بن الحسن المهدی علیه السلام

همچنین بر اساس تصریحات و اشارات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شیعه معتقد است که حضرت صدیقه طاهره، فاطمه زهرا علیها السلام ام الائمه و به عنوان محور امامت و ولایت بوده و سرور و سیده همه زنان در دو جهان است. آن حضرت اسوه همه انسانها در همه زمانهاست، و از آنجا که یکی از معصومین می باشد قول و فعل و تقریر او حجت است. رضای او رضای خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، و غضب او غضب و سخط خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشد.

این بزرگواران اهل بیت و عترت پیامبرند که مورد سفارش آن حضرت و دارای اوصاف او هستند؛ با این تفاوت که به آنان وحی نبوت نمی شود. آنان از هرگونه خطا و اشتباه محفوظ، و از گناه و نافرمانی خداوند مبرا می باشند.

برگزیدگی ائمه علیهم السلام

ائمه علیهم السلام انسانهایی برگزیده بودند. همان‌گونه که خداوند از میان مردم پیامبران را برمی‌گزیند تا پیام‌رسان او باشند و رهبری معنوی را برعهده بگیرند، ائمه علیهم السلام نیز به منظور ایفای نقش امامت دینی مردم برگزیده شده‌اند. در میان امت‌های پیشین نیز بوده‌اند کسانی که به وصایت برگزیده شده بودند؛ مانند آل‌ابراهیم و آل‌عمران که برگزیدگان خداوند،^(۱) خداوند درباره امت اسلام نیز می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾^(۲) «برگزیدگان از بندگان خود را وارث کتاب [قرآن] گردانیدیم.» از امام صادق علیه السلام نقل شده: «لَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ الْوِلَاةُ وَ لَنَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ الْوِرَاثَةُ»^(۳) «ما فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و وارث کتاب خدایم.»

شایستگی ائمه علیهم السلام

علاوه بر نصوص معتبر و متعددی که درباره امامت ائمه علیهم السلام وجود دارد، شخصیت برجسته آنان و کمالاتی که واجد آنها بوده‌اند، ایجاب می‌کند که پیشوایی مردم برعهده آنان باشد. ائمه علیهم السلام منشأ بسیاری از علوم اسلامی هستند. هیچ فردی در مقام علمی و معنوی، پس از پیامبر به شایستگی آنان نمی‌رسد. و کسی در علم و فضل آنان تردیدی به خود راه نداده است. نمونه آن امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام است که وقتی فرصتی برای آنان فراهم آمد، علوم خود را آشکار کردند و شاگردان فراوانی در مکتب خود تربیت نمودند. ابوزهره از دانشمندان معاصر مصری^(۴) درباره نقش امام باقر علیه السلام می‌گوید: «كَانَ مَقْصَدَ الْعُلَمَاءِ مِنْ كُلِّ الْبِلَادِ الْإِسْلَامِيَّةِ»^(۵) «او مورد مراجعه دانشمندان از همه بلاد اسلامی بود.»

۱-سوره آل‌عمران (۳) آیات ۳۳-۳۴.

۲-سوره فاطر (۳۵)، آیه ۳۲.

۳-طبری، ابن رستم، المسترشد، ص ۶۰۰.

۴-زننده در سال ۱۳۹۰ ق.

۵-ابوزهره، الامام الصادق، ص ۱۸.

نجاشی در کتاب رجال خود از قول حسن بن علی بن وشاء نقل می‌کند که در مسجد کوفه نهصد شیخ را یافتم که همه می‌گفتند: جعفر بن محمد چنین حدیث کرده است.^(۱)

کسی مدعی نبوده و نیست که این بزرگواران همه علوم خود را از دیگران گرفته‌اند و در مکتبی درس خوانده‌اند. این علوم از سوی خود آنان نشر یافته و فراوانی علم آنان بدون این که در نزد کسی درس خوانده باشند، ثابت می‌کند که آنان علم الهی داشته‌اند تا همان نقشی را که پیامبر برای امت داشت آنان نیز دارا باشند.

آنچه لزوم تمسک به اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امامان دوازده گانه را ایجاب می‌کند، تعیین آنها از ناحیه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ریشه گرفتن علوم آنان از علم پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در این باره می‌فرماید: «آگاه باشید ما خاندانی هستیم که منشأ علوم ما علم خداست و نیز آنچه از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیده‌ایم، اگر از آثار ما پیروی کنید به راههای ما هدایت خواهید شد و پرچم حق در دست ماست. آگاه باشید!... که خداوند بزرگ به اطاعت افراد معینی (دوازده امام اهل بیت) فرمان داده و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز مردم را بدانها راهنمایی کرده و آنها را تعیین کرده است. خداوند وجود آنان را بر خیر سرشته و هر آنچه را از کرامت لازم بوده به آنان آموخته است. آنان به علومی که از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در نزدشان است می‌نگرند (و با توجه به آن، احکام و معارف را تبیین می‌کنند).»^(۲)

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نیز پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علی عَلَيْهِ السَّلَام را منشأ علوم ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام معرفی کرده و فرموده است: «گاهی نیز از طریق الهام از امور آگاه می‌شویم.»^(۳)

امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «... نباید تصور کرد که خداوند اطاعت از اولیای خود را بر بندگانش واجب کند اما اخبار زمین و آسمان را از آنان مخفی کند و آن علوم اصلی که

۱- رجال نجاشی، ص ۴۰، رقم ۸۰، ذیل زندگی نامه حسن بن علی وشاء.

۲- طبری، ابن رستم، المسترشد، ص ۵۶۱، حدیث ۲۳۸.

۳- کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۶۴، حدیث ۲.

در رابطه با قوام دین آنان است را از ایشان قطع نماید.»^(۱) امام صادق علیه السلام فرموده است: «هیچ‌گاه خداوند به وسیله حجتی بر بندگان خود احتجاج نمی‌کند، مگر این‌که نزد آن حجت همه نیازمندیهای آنان وجود داشته باشد.»^(۲) در روایتی از امام باقر علیه السلام با استشهاد به آیه «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ»^(۳) خود را عالم به اموری می‌دانند که مورد قضا و قدر الهی قرار گرفته باشد.^(۴) عمار ساباطی می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم که آیا امام علم غیب دارد؟ حضرت فرمود: «نه! ولی هر زمان بخواهد چیزی را بداند خداوند وی را آگاه می‌کند.»^(۵) در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام آن حضرت با استشهاد به آیه «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ»^(۶) و مقایسه آن با آیه «... وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»^(۷) و این‌که علم چنین کسی بسیار بیشتر از فرد مورد نظر در آیه قبلی است فرمود: «علم الكتاب واللّه کله عندنا»^(۸) «به خدا تمام علم کتاب در پیش ماست.»^(۹)

مفضل به امام صادق علیه السلام عرض کرد: آیا می‌شود خداوند اطاعت از کسی را واجب کرده باشد اما اخبار سماوی را از او بپوشانند؟ امام فرمود: «نه! خداوند به بندگانش مهربانتر از آن است که اطاعت از بنده‌ای را لازم کند اما خبرهای آسمانی را از او مخفی کند.»^(۱۰)

۱- همان، ج ۱، ص ۲۶۱، حدیث ۴. ۲- همان، ص ۲۶۲، حدیث ۵.

۳- سوره جن (۷۲)، آیات ۲۶-۲۷. «خداوند دانای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند، جز فرستاده‌ای را که از او خشنود باشد.»

۴- کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۵۶، حدیث ۲.

۵- همان، ص ۲۵۷، حدیث ۴. ۶- سوره نمل (۲۷)، آیه ۴۰.

۷- سوره رعد (۱۳)، آیه ۴۳. ۸- کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۵۷، حدیث ۳.

۹- درباره آیه «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ»، روایت است که مربوط به اصف بن برخیا از یازان سلیمان علیه السلام است و آیه «وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» بر حضرت علی علیه السلام تطبیق شده است. نورالثقلین، ج ۴، صفحات ۸۷-۹۲. وجه برتری دلالت آیه «وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» بر آیه دیگر به این است که در آن آیه «مِنَ» دلالت بر تبعیض می‌کند و در این «عِلْمُ الْكِتَابِ» به صورت مطلق آمده است.

۱۰- کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۶۱، حدیث ۳.

ائممه علیهم السلام از آنجا که مسؤول تبیین احکام خداوند، و حجت خدا بر مردم و راهنمای انسانها در ابعاد مختلف دینی و تربیتی هستند، لازم است که عالم به آنها باشند؛ اما نسبت به امور دیگری مثل مسائل روزمره زندگی، به خواست آنها و مصالح و موقعیت‌ها بستگی دارد.

شخصی از امام رضا علیه السلام پرسید: آیا شما علم غیب دارید؟ حضرت فرمودند: «ابوجعفر علیه السلام فرمودند: (گاهی) درهای علم به روی ما گشوده می‌شود و ما می‌دانیم و (گاهی) بسته می‌شود و نمی‌دانیم. خداوند اسرار (غیبی) را به جبرئیل و او به محمد صلی الله علیه و آله و سلم و او به هر کس که خدا بخواهد می‌دهد.»^(۱)

تفاوت سیره ائمه علیهم السلام

نگاهی هر چند کوتاه به تاریخ زندگی ائمه علیهم السلام نشان می‌دهد که ائمه علیهم السلام سیره متفاوتی داشته‌اند. آنچه آن بزرگواران انجام داده‌اند براساس تکالیف الهی بوده است. در عین حال واقعیت‌ها و شرایط اجتماعی را نیز مدنظر داشته‌اند. ائمه علیهم السلام به تناسب شرایط اجتماعی و امکانات و با واقع‌نگری، به وظیفه خود که نگاهبانی از دین خدا بوده عمل کرده‌اند. آنان شیوه خود را برای پیشبرد اهدافشان تغییر می‌دادند، اما هیچ‌گاه اصول و جهت کلی را تغییر ندادند. هر یک از آنها در زمان خود نقش بسیار مهمی در معرفی دین خدا و ایفای رسالتش انجام داد. هیچ‌گاه حوادث تلخ و شیرین نتوانست کوچکترین تغییری در احوال درونی آنان ایجاد کند. برای همین است که نه تنها در زمان خود الگو و سرمشق حق‌طلبان و حقیقت‌جویان بوده‌اند، بلکه برای همیشه تاریخ اسوه پویندگان راه حق و حقیقت هستند. به عبارتی می‌توان گفت که موضع‌گیری و رفتار ائمه علیهم السلام بر اساس نیازهای زمان خود و شرایط اجتماعی بوده

۱- همان، ص ۲۵۶، حدیث ۱.

است. آنان با توجه به موقعیت‌ها و عملکرد حاکمان و جوّ اجتماعی تلاش می‌کردند تا با دوری از دستگاه حاکم و یا در مقطعی به حسب ظاهر نزدیکی به آن، اعتقادات دینی مردم را حفظ کنند و تحریف‌ها و تفسیرهای نادرست از دین را برای مردم بشناسانند.

امامت در کودکی

به عقیده شیعه امامیه امامان معصوم علیهم‌السلام از دوران کودکی شأن امامت را دارند؛ زیرا امامت منصبی است الهی، و مقام امامت دارا بودن علم و توانایی پاسخگویی به نیازها و در یک کلام حجت خدا بودن است. و چون چنین است امکان دارد امامی در سنین کودکی به این مقام نایل آید و خداوند چنین موقعیت و دانشی را فراهم سازد. چنین امری در تاریخ دین بی‌سابقه نیست. در میان امت‌های پیشین نیز کسانی بوده‌اند که در دوران کودکی به مقام نبوت و یا وصایت رسیده و چنین مقامی را عهده‌دار شده‌اند.

حضرت عیسی علیه‌السلام با این‌که کودکی بیش نبود در گهواره به سخن آمد و گفت: ﴿...إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾^(۱) و یا درباره حضرت یحیی علیه‌السلام چنین آمده است: ﴿يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾^(۲) «ای یحیی! کتاب را با توانمندی بگیر، و او را در حالی که کودکی بود حکم (نبوت) دادیم.» امام باقر علیه‌السلام با استناد به همین دو آیه نتیجه می‌گیرد که آن دو در کودکی حجت و پیامبر خدا بوده‌اند.^(۳)

صفوان بن یحیی می‌گوید: به امام رضا علیه‌السلام عرض کردم پیش از این‌که خداوند ابوجعفر (امام جواد) علیه‌السلام را به شما عطا کند درباره امام بعدی می‌پرسیدیم،

۱-سوره مریم (۱۹)، آیه ۳۰: «[عیسی در گهواره گفت: منم بنده خدا، به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار

داده است.»
۲-سوره مریم (۱۹)، آیه ۱۲.

۳-کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۸۲، حدیث ۱.

می فرمودید خداوند، فرزندى به من عطا خواهد کرد. حال که خداوند آن پسر را عطا کرده، اگر اتفاقی بیفتد و شما از دنیا بروید - خداوند آن روز را نیاورد - به چه کسی مراجعه کنیم؟ امام رضا علیه السلام با دست خود به امام جواد علیه السلام اشاره کرد. صفوان به امام گفت: قربانت گردم این پسر بچه هنوز سه ساله است! امام علیه السلام جواب داد: «اشکال ندارد و از این جهت نقصی به او نیست. عیسی علیه السلام حجت خدا بر مردم بود در حالی که سه ساله بود.»^(۱)

در نقل دیگری آمده است که به امام جواد علیه السلام گفته شد: بعضی نسبت به امامت شما با این سن کم حرف دارند، حضرت با اشاره به قصه سلیمان علیه السلام و داود علیه السلام فرمود: «خداوند به داود وحی کرد تا سلیمان را در حالی که کودک بود و گوسفند می چرانید به جانشینی خود انتخاب کند.»^(۲)

آخرین حجت خدا

عقیده به یک منجی و امید به ظهور یک دولت جهانی و برپا کننده عدالت، کم و بیش در همه ادیان وجود دارد. در دین یهود، مسیحیت و حتی در مذاهب هندو، زرتشت و بودا، بشارت به مصلح آسمانی آمده است. در مزامیر داود - که امروزه جزء عهد قدیم (تورات) است - آمده: «و اما نسل شریر منقطع می شوند و صالحان وارث زمین خواهند شد و در آن همیشه سکونت خواهند کرد.»^(۳) و در جای دیگری از آن آمده است: «متبرکان خدا وارث زمین خواهند شد، اما ملعونان وی منقطع خواهند شد.»^(۴)

همین عقیده سبب شده که انسانها با همه سختی ها، تلخی ها و ستم هایی که بر آنها روا می شود، هیچ گاه ناامید و سرخورده نشوند و به تداوم زندگی امیدوار باشند.

۱- همان، ص ۳۸۳، حدیث ۲.

۲- همان، حدیث ۳.

۳- مزامیر، مزموور ۳۷، آیه ۲۲ و ۲۳.

۴- همان، آیه ۲۹.

در قرآن نیز به این مطلب تصریح شده که خدا این وعده را در کتابهای انبیای گذشته به صالحان داده است که وارث زمین خواهند شد: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^(۱) «ما در زبور نوشتیم - پس از آن که در تورات [یا لوح محفوظ] نوشته بودیم - که بندگان شایسته من وارث زمین خواهند شد.» در آیه دیگری که به حکومت صالحان و جانشینی آنان در روی زمین مربوط است، چنین آمده است: «خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و اعمال شایسته انجام داده‌اند وعده کرده است که آنان را در زمین جانشین گرداند، چنان که پیشینیان آنان را جانشین گردانید؛ و حتماً دینشان را که برای آنان پسندیده استقرار دهد و به دنبال ترسشان به آنان امنیت عنایت کند.»

از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده که منظور از بندگان صالح، امام مهدی (عج) و یاران او هستند.^(۲)

در روایات زیادی از منجی عالم و آخرین وصی، با لقب‌های مهدی، قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و حجت خدا یاد شده است. در کتابهای حدیثی از جمله کتابهای اهل سنت، روایات زیادی درباره حضرت مهدی (عج) وجود دارد که برخی ادعای متواتر بودن آنها را کرده‌اند.^(۳) در روایتی آمده که از نسل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شخصی به نام مهدی در آخرالزمان ظهور می‌کند. «لَا تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّى يَلِيَ أُمَّتِي رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُقَالُ لَهُ الْمَهْدِيُّ»^(۴) «دنیا به پایان نمی‌رسد، مگر این که مردی از اهل بیت من - که مهدی نام

۱-سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۱۰۵.

۲-مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۴۷، حدیث ۶.

۳-علامه شوکانی کتابی در این زمینه دارد به نام: «التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر و الدجال و المسيح».

۴-طوسی، کتاب الغیبه، ص ۱۸۲؛ حموی، فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۲۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۷۹ و

دارد- زعامت امتم را عهده‌دار شود.»

ظهور حضرت مهدی (عج)

ابن ابی‌الحدید در شرح این کلام امام علی علیه السلام که می‌فرماید: «خَلَّفَ فِينَا رَايَةَ الْحَقِّ» همانا پیامبر صلی الله علیه و آله پرچم حق را برای پس از خود در میان ما گذاشت، می‌گوید: این سخن اشاره به قرآن و عترت دارد؛^(۱) و درباره جمله «حتی یطلع الله لکم من یجمعکم و یضمّ شُرکم» (تا وقتی که خداوند آن [امامی] که به برکت او همه را گرد آورد ظاهر گرداند)، می‌نویسد: این جمله اشاره به حضرت مهدی (عج) است که در آخر الزمان ظهور می‌کند.^(۲)

در روایات ائمه علیهم السلام علاوه بر این که آن حضرت از ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله شمرده شده، پدران او نیز به ترتیب مشخص شده‌اند. در بعضی از روایات، حضرت مهدی (عج) از فرزندان امام حسین علیه السلام شمرده شده است. از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل است: امامان پس از من دوازده نفرند که نه فرزانان از نسل حسین علیه السلام هستند، و مهدی (عج) از این نه نفر است.^(۳)

از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره این حدیث نبوی: «أَنْتِ تَارِكُ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عَتْرَتِي» پرسیده شد که «عترت» چه کسانی هستند؟ آن حضرت فرمود: «من، حسن، حسین و امامان نه گانه از فرزندان حسین علیه السلام؛ که نهمین آنان مهدی (عج) و قائم آنان است.»^(۴)

از امام حسن علیه السلام نیز نقل است که با یاد از حضرت مهدی (عج) فرمود: «او نهمین

۱- ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۸۵، شرح خطبه ۹۹.

۲- همان، ص ۹۴.

۳- طوسی، کتاب الغیبه، ص ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۵ و ۶۶ و ۱۳۳.

۴- صدوق، اکمال الدین، ج ۱، ص ۳۵۱.

فرزند برادرم حسین علیه السلام است.»^(۱)

در روایات دیگری امام مهدی (عج) از نسل حضرت زهرا علیها السلام معرفی شده است. از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل است که خطاب به حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: «بهترین انبیا از ما می باشد و او پدر تو است، و بهترین اوصیا از ما می باشد که شوهر تو باشد، و از ما می باشد مهدی و او از فرزندان تو است.»^(۲)

احادیث مربوط به حضرت مهدی (عج) در مسند احمد بن حنبل و صحیح بخاری که در قرن سوم هجری، قرن ولادت امام مهدی (عج) تألیف شده اند آمده است.^(۳) این دو کتاب از کتابهای معتبر اهل سنت به شمار می آیند. از جمله احادیثی که احمد بن حنبل در مسند خود آورده این است: «لو لم یبق من الدنیا الاّ یوم بعث الله عزوجل رجلاً منّا یملاها عدلاً کما ملئت جوراً»^(۴) «اگر از عمر جهان جز یک روز باقی نمانده باشد، خداوند به طور حتم در آن روز شخصی از ما را برمی انگیزد و او جهان را پر از عدل و داد می کند، همان گونه که پر از ظلم شده است.»

وهابی ها نیز با این که به پیروی از ابن تیمیه به داشتن عقاید خاصی برخلاف تمامی فرقه ها معروف شده اند، احادیث مربوط به مهدی (عج) را پذیرفته اند و در بیانیه ای که رابطه العالم الاسلامی - مستقر در مکه - در سال ۱۹۷۶ م صادر کرد ضمن پاسخ به پرسش شخصی درباره حضرت مهدی (عج) با یادآوری این نکته که ابن تیمیه نیز احادیث مربوط به مهدی را پذیرفته است اعلام کرد: او (مهدی (عج)) آخرین خلیفه از خلفای راشدین دوازده گانه است که در کتب صحاح از قول پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است، و احادیث مربوط به مهدی (عج) را بسیاری از صحابه پیامبر نقل کرده اند. در این

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۳۲، حدیث ۱.

۲- همان، ج ۵۱، ص ۶۷، حدیث ۶؛ و ج ۳۶، ص ۳۶۹ و ۳۷۰.

۳- احمد بن حنبل، المسند، ج ۱، ص ۸۴ و ۹۹ و ۴۴۸؛ و ج ۵، ص ۲۷۷، چاپ دارالفکر.

۴- همان، ج ۱، ص ۹۹.

بیانیه به کتابهای تألیف شده در این موضوع اشاره کرده و تصریح دارد که احادیث مربوط به مهدی (عج) متواتر است.

ابن خلدون با تشکیک در پاره‌ای از این احادیث، اعتراف می‌کند که در میان تمام مسلمانان در طول قرون و اعصار مشهور بوده و هست که در آخرالزمان مردی از خاندان پیامبر ﷺ ظهور می‌کند... وی آنگاه اقرار می‌کند که بعضی از احادیث قابل حدشه نیستند.^(۱)

انتظار ظهور مهدی (عج) پیش از ولادت او

بشارت به قیام حضرت حجت (عج) در روایات نقل شده از رسول خدا ﷺ و ائمه علیهم السلام به حدی است که در زمان ائمه معصومین علیهم السلام اصحاب آنان انتظار ظهور و قیام شخصی به نام قائم آل محمد ﷺ را داشتند. گاهی از ائمه علیهم السلام می‌پرسیدند آیا شما قائم آل محمد ﷺ هستید؟ یونس بن عبدالرحمان می‌گوید: بر امام کاظم علیهما السلام وارد شدم و عرض کردم: ای پسر رسول خدا! آیا شما قائم به حق هستید؟ حضرت فرمود: «من قائم به حق هستم، ولی آن قائمی که زمین را از وجود دشمنان خدا پاک خواهد کرد پنجمین نفر از فرزندان (نسل) من است.»^(۲)

تولد امام زمان (عج)

مشهور این است که تاریخ ولادت حضرت مهدی (عج) در نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری قمری بوده است. دوازدهمین وصی پیامبر که نام و کنیه او نام و کنیه رسول خداست، از امام حسن عسکری علیهما السلام و همسرش نرجس در شهر سرّمن رأی (سامرا)

۱- مقدمه ابن خلدون، ص ۳۲۲ به بعد.

۲- نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، باب ۳۱ از ابواب امر به معروف، ج ۱۲، ص ۲۸۲، حدیث ۶.

به دنیا آمد.^(۱) پس از ولادت حضرت مهدی (عج)، امام حسن عسکری علیه السلام عقیقه کرد و صدقه داد و خبر ولادت او را به برخی از شیعیان اعلام نمود^(۲) و به بعضی نیز او را نشان داد، عده‌ای نیز برای عرض تبریک به خدمت آن حضرت شرفیاب شدند.^(۳) و فرمود: «این امام شما پس از من است... و همان قائمی است که گردن‌ها به انتظارش کشیده شده است. او همان است که هنگامی که زمین پراز جور و ستم شده به پا می‌خیزد و آن را پراز عدل و داد می‌کند.»^(۴)

غیبت امام زمان (عج)

پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام عده‌ای از شیعیان، امام زمان (عج) را دیده و در دوره‌ای واسطه میان آن حضرت و شیعیانش بوده‌اند که از آن جمله نواب اربعه می‌باشند. و این افراد را امام حسن عسکری علیه السلام افرادی امین و عادل معرفی کرده‌اند. مثل ابو عمرو عثمان بن سعید، پسرش محمد بن عثمان و سفیران دیگری که مدت‌ها واسطه میان او و شیعیان بوده‌اند.^(۵) این دوره را اصطلاحاً غیبت صغرا می‌گویند که از سال ۲۶۰ هـ. ق شروع شده و تا سال ۳۲۹ هـ. ق ادامه یافت، و از این سال دوره غیبت کبرا آغاز شده و تا زمانی که خداوند اذن ظهور بدهد ادامه دارد.

اصطلاح غیبت صغرا و کبرا، پیش از ولادت امام زمان (عج) در سخنان ائمه علیهم السلام آمده است. از امام صادق علیه السلام نقل شده: «انّ لصاحب هذا الامر غیبتین: احداهما

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۳ و ۲۴ و ۲۵؛ شیخ طوسی، کتاب الغیبة، ص ۲۳۴؛ صدوق، اکمال الدین، باب ۴۲، ص ۴۲۴.

۲- مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۵، حدیث ۹ و ۱۱؛ صدوق، اکمال الدین، باب ۴۲، ص ۴۳۰ و ۴۳۱، حدیث ۶.

۳- شیخ طوسی، کتاب الغیبة، ص ۲۵۱. ۴- مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۵، حدیث ۱۱.

۵- شیخ طوسی، کتاب الغیبة، ص ۱۰۸ و ۱۰۹؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۳ تا ۳۶۶، باب ۱۶.

تطول...»^(۱) «همانا برای صاحب این امر دو غیبت است که یکی از آن دو طولانی است.» غیبت امام زمان (عج) به این معنا نیست که آن حضرت در جایی مخفی شده باشد، بلکه منظور این است که مردم او را نمی‌شناسند. امام صادق علیه السلام فرمود: «مهدی همانند یوسف است. چگونه یوسف در میان برادرانش بود ولی او را نمی‌شناختند، مهدی نیز در میان مردم است ولی او را نمی‌شناسند. همان‌گونه که خداوند در وقت مناسب، اجازه داد برادران یوسف او را بشناسند آنجا که اظهار داشت: ﴿هَلْ عَلِمْتُمْ مَّا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ﴾^(۲) در وقت مناسب هم اجازه خواهد داد مردم امام زمانشان را بشناسند.»^(۳)

غایب شدن امام و پیشوای هرامتی امری غیر طبیعی و باور کردن آن برای عموم مشکل است. درباره غیبت حضرت مهدی (عج)، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام با طرح این موضوع به تدریج زمینه پذیرش آن را آماده می‌کردند. این تلاش در عصر امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام به خاطر نزدیک شدن به عصر غیبت محسوستر بود. در عصر امام حسن عسکری علیه السلام ارتباط مستقیم شیعیان با آن حضرت کمتر بود و مسائل را بیشتر از طریق نمایندگان خویش بیان می‌فرمود. آن حضرت ضمن زمینه‌سازی و آماده کردن شیعیان برای دوران غیبت، فرزندش مهدی (عج) را به برخی از شیعیان نشان می‌داد تا آنان مطمئن شوند حجت خدا در زمین وجود دارد و به وسیله آنان به اطلاع سایر شیعیان برسد. یک بار امام حسن عسکری علیه السلام در مجلسی که محمد بن عثمان بن سعید - دومین نایب خاص امام زمان (عج) - به همراه چهل نفر از شیعیان حاضر بودند فرمود: می‌خواهید بگویم برای چه به اینجا آمده‌اید؟ عرض

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۳، حدیث ۵.

۲- سوره یوسف (۱۲)، آیه ۸۹.

۳- صدوق، اکمال الدین، باب ۵، ص ۱۴۴ و ۱۴۵، حدیث ۱۱.

کردند آری! فرمود: برای این به اینجا آمده‌اید که از امام پس از من بپرسید. گفتند: آری! در این هنگام پسری نورانی همچون پاره‌ ماه که شبیه‌ترین مردم به امام حسن عسکری علیه السلام بود وارد مجلس شد. حضرت با اشاره به او فرمود: «هذا إمامكم من بعدی و خلیفتی علیکم... ألا و انکم لا ترونه بعد یومکم هذا» «این امام شما پس از من و جانشین من در میان شماست. فرمان او را اطاعت کنید و پس از من اختلاف نکنید که در این صورت هلاک می‌شوید و دینتان تباه می‌گردد. و بدانید که پس از این دیگر او را نخواهید دید.»^(۱)

فلسفه غیبت امام زمان (عج)

اعتقاد به حضرت مهدی (عج) و غیبت آن حضرت یک امر دینی است. وجود امام معصوم، مظهر تجلی لطف الهی و بر اساس سنت الهی می‌باشد؛ تا در همه زمانها حجت الهی بر مردم وجود داشته باشد. «اللَّهُمَّ بَلِّغْ لَنَا دِينَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ» «خدایا آری! زمین از کسی که به حجت و دلیل، دین خدا را برپا دارد خالی نمی‌شود. او یا آشکار و مشهود است و یا ترسان و پنهان؛ تا حجت‌ها و دلیل‌های روشن خدا از بین نرود.»

غایب بودن او باعث نمی‌شود که در ضرورت وجود و لطف بودن او اشکالی وارد شود. همان‌گونه که اگر کافری به تکالیف الهی معرفت پیدا نکند، نمی‌توان گفت تکالیف الهی از لطف بودن در حق مکلفان خارج شده‌اند.^(۳) مبسوط الید نبودن امام زمان و محروم شدن مردم از فیض حضور او موضوعی است که به خود مکلفان

۱- شیخ طوسی، کتاب الغیبة، ص ۳۵۷؛ صدوق، اکمال الدین، باب ۴۳، ص ۴۳۵، حدیث ۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۶ و ۳۴۷.

۲- سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷، ص ۴۹۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۲، حدیث ۶.

۳- شیخ طوسی، کتاب الغیبة، ص ۷ و ۸.

مربوط است. چه بسا امام زنده و حاضر باشد، اما او قدرتی نداشته باشد و یا مردم خود را از پرتو وجود و تعالیم او محروم کنند.^(۱) چنان‌که در زمان امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام و همچنین سایر ائمه علیهم السلام مردم آن‌گونه که شایسته و سزاوار بود از آن بزرگواران بهره نگرفتند، نفس وجود یک امام و پیشوای معنوی زنده، هر چند در دسترس مردم نباشد، بسیار مهم است و پیروان به او دل‌بسته‌اند و با این دل‌بستگی زندگی خود را سامان می‌دهند و سعی می‌کنند کاری کنند که خود را شبیه او کنند.

چنین امری در میان همه ملت‌ها از معتقدان به ادیان و کتابهای آسمانی و جز آنها وجود دارد. گویا مردم با همین اندیشه می‌زیسته‌اند. وجود امام هر چند در پرده غیبت، از آن جهت که او واجد مقام ولایت الهی است، در هدایت انسانهای طالب سعادت و حق تأثیر عمیق دارد. چه این‌که همه هدایت ارائه راه نیست بلکه تصرفات باطنی و رساندن به مطلوب نیز هست. به هر حال ولایت معنوی امام حائز اهمیت زیاد است و چنین امر نیاز به حضور در میان جمع ندارد؛ مانند ولایت ائمه در زمان حیات دنیایی‌شان بر کسانی که در دوردست بودند و هرگز آنها را ندیدند.

تداوم حضور ظاهری امام علیه السلام در میان مردم شرایطی دارد، و تا آن شرایط کاملاً آماده نشود، حضور مستمر او شدنی نخواهد بود.

درباره امام زمان (عج) نیز چنین است. آنچه باعث غیبت ولی عصر (عج) است، نبود زمینه مناسب برای امامت ظاهری آن حضرت است. اگر آمادگی عمومی حاصل شود آن حضرت ظاهر خواهد شد.^(۲)

از آنجایی که امام زمان علیه السلام آخرین ذخیره الهی است و پس از او دیگر حجتی نخواهد بود، بدیهی است وقتی او ظهور می‌کند که شرایط اجرای احکام الهی در تمام عرصه گیتی فراهم شود. اگر قرار بود دولت مهدی (عج) مانند سایر حکومت‌ها در

۱- همان.

۲- همان.

گوشه‌ای از جهان برپا شود، تحقق آن امر ساده‌ای بود؛ ولی حکومت عدل گستر آن حضرت جهانی است و با آن ریشه‌های فساد اجتماعی و اخلاقی و تباهی فردی و جمعی و بن‌مایه‌های شرک و بت‌پرستی از بین می‌رود و توحید در سراسر عالم گسترده می‌شود. ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^(۱) «تا این دین را بر هر چه دین است پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند.» برای این هدف مهم باید شرایط و زمینه‌های مناسب فراهم شود. باید وجدان عمومی مردم دنیا آماده پذیرش یک تحول مهم جهانی شود. جهان تشنه عدالت گردد و در یک کلمه منتظر فرج باشند تا آنگاه عدالت گستر جهانی و دادگستر حقیقی از پس پرده غیبت به درآید و جهان را پر از عدل و داد کند. إن شاء الله.

طول عمر امام زمان (عج)

از جمله مسائلی که درباره حضرت مهدی (عج) وجود دارد طول عمر آن حضرت است. از عمر امام زمان علیه السلام قریب به دوازده قرن می‌گذرد و چه بسا بیش از اینها هم ادامه داشته باشد. با توجه به میانگین عمر مردم در سطح جهان، این سؤال پیش می‌آید که چگونه ممکن است شخصی چنین عمر طولانی داشته باشد؟ به رغم بعید بودن و غیرعادی بودن این موضوع، قرآن تصریح کرده است که حضرت نوح علیه السلام فقط نهصد و پنجاه سال در میان قوم خود درنگ کرد.^(۲) از امام صادق علیه السلام نقل شده که حضرت نوح علیه السلام ۲۵۰۰ سال زنده بود.^(۳) اصحاب کهف سیصد و نه سال در خواب زنده بوده‌اند.^(۴) در کتب سیره و تاریخ از افرادی نام برده شده که عمرهای طولانی داشته‌اند. از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که ابراهیم علیه السلام ۱۷۵ سال عمر کرد و

۱-سوره توبه (۹)، آیه ۳۳. ۲-سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۱۴.

۳-صدق، اکمال الدین، باب ۴۶، ص ۵۲۳، حدیث ۱.

۴-سوره کهف (۱۸)، آیه ۲۵.

آدم عَلَيْهِ السَّلَام ۹۳۰ سال. ^(۱) هود عَلَيْهِ السَّلَام ۶۷۰ سال دوران رسالتش بوده، و عمر افراد قوم او ۴۰۰ سال ذکر شده است. ^(۲)

از این گذشته از نظر پزشکی هر سلولی استعداد دارد هزاران سال زنده باشد و عوض شود. و اگر عوارضی همانند بیماری و... برای انسان پیش نیاید این امکان وجود دارد که فردی هزاران سال زنده باشد. به این جهت نمی توان تنها به این دلیل که عمر طولانی برخلاف عمر متعارف مردم معمولی است، آن را محال و ناشدنی دانست.

انتظار فرج و فلسفه آن

انتظار فرج از عبادات شمرده شده است. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انتظار رسیدن فرج از نزد خدای عزوجل را افضل اعمال امت دانسته است. ^(۳) امام سجاده عَلَيْهِ السَّلَام فرموده است: «منتظران امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام بافضیلت ترین اهل هر زمانند.» ^(۴) امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «بهترین عبادت مؤمن، چشم به راه فرج خدایی داشتن است.» ^(۵) و در کلام دیگری فرمود: «منتظران امر ما، همانند کسانی اند که در راه خدا به خون خود غلتیده اند.» ^(۶) امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «هر کس از شما منتظر او باشد، گویا در خیمه قائم قرار دارد.» ^(۷) و در سخن دیگری فرمود: «منتظر امام دوازدهم، همانند مجاهدی است که شمشیرش را کشیده و در زیر پرچم پیامبر است و از او دفاع می کند.» ^(۸)

معنای این انتظار چیست؟ انتظار به این معنا نیست که کناری بنشینیم و احساس

۱- صدوق، اکمال الدین، ص ۵۲۳، حدیث ۳.

۲- مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۰۸؛ قطب الدین الراوندی، قصص الانبیاء، باب ۳، ص ۹۰؛ جزائری،

قصص الانبیاء، ص ۶۹.

۳- مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۲، حدیث ۲.

۴- همان، ج ۵۲، ص ۱۲۳.

۵- همان، ج ۵۲، ص ۱۲۲.

۶- همان، ج ۵۲، ص ۱۲۵.

۷- همان، ج ۵۲، ص ۱۲۳، حدیث ۷.

۸- همان، ج ۵۲، ص ۱۲۹.

مسئولیتی نکنیم و ایجاد آمادگی برای جامعه‌ای معنوی و عدالت‌مند فراهم نکنیم. انتظار، بی‌مفهوم و بی‌مقصد نیست؛ و آنچه در این روایات بر آن تأکید شده بر اساس فلسفه‌ای تشویق شده است.

رهبران برجسته و صاحبان نبوغ در عرصه پیشوایی، به منزله نیروی محرکه‌ای هستند که می‌توانند ملتی را از خمودی و رکود بیرون آورده و به آنان نشاط و تحرک ببخشند. این دسته از رهبران نه تنها در زمان حیات خود بلکه داستان زندگی آنان نیز تأثیری فوق‌العاده بر مردم و آیندگان دارد. از چهره‌های واقعی که بگذریم، قهرمانان افسانه‌ای که کم و بیش در میان تمامی ملت‌ها وجود دارند نیز بر فرهنگ ملت‌ها تأثیرگذار هستند. احساس هر ملتی این است که تمام هویت آنان در آن شخصیت تاریخی یا افسانه‌ای متبلور است. او را سمبل هویت جمعی و تاریخی خود می‌دانند. رهبران الهی نقشی به مراتب برتر و بالاتر از چهره‌های ملی و قهرمانان افسانه‌ای دارند. رهبران الهی افزون بر قابلیت‌های ذاتی، از چهره‌های ملکوتی و معنوی برخوردارند که به آنها جاذبه‌ای فوق‌العاده می‌بخشد و دل‌های مشتاقان و پیروان را به سمت خود جذب می‌کنند. رابطه پیروان رهبران الهی با پیشوایان خود بسی محکم‌تر و فراتر از رابطه‌ای است که سایر پیروان با رهبران خود دارند. در مکاتب الهی، مردم امام و پیشوای خود را تجسم مکتب و سمبل به تمام معنای تمام ارزشهای مورد قبول خود می‌دانند. در مکتب دینی آنچه مهم است شخصیت معنوی پیشواست.

به جرأت می‌توان ادعا کرد که تنها مکتبی که دارای چهره‌ای واقعی در عرصه پیشوایی آن هم به تناسب زمان و شرایط مختلف است، دین اسلام می‌باشد. مسلمانان عصر پیامبر ﷺ با اقتدا به رسول خدا ﷺ و تماشای سیمای ملکوتی او شیفته معنویت و کرامت او می‌شدند. روح آن اعراب بدوی و خشن، در پرتو ملاحظت و مدارای رسول رحمت صیقل خورد و لطافتی آسمانی پیدا کرد.

هر شیعه‌ای با اعتقاد به وجود امام زمان عجل الله فرجه و با عقیده به اشراف آن حضرت بر شیعیانش، خواه ناخواه تحت تأثیر این عقیده قرار می‌گیرد و درصدد کسب رضایت

او با انجام وظایف خود و دوری جستن از کارهای خلاف است. فراق و غیبت پیشوای محبوب، سبب ایجاد حالت انتظار شده و ذهن و دل مریدان خویش را به خود مشغول می‌کند. در این حالت امام غایب نقش تربیتی و سازنده‌ای دارد. در دوران جدایی و انتظار است که قدرت تخیل اوج می‌گیرد، شور و اشتیاق و سوز و گداز نمودار می‌شود، حالت شیدایی و محبت حاصل می‌شود؛ و به انتظار عزیزی نشستن که غایب است و هر آن امید می‌رود که او از پس پرده غیبت به درآید، حالتی اسرارآمیز و قدسی به وجود می‌آورد. همین وضعیت باعث تلطیف احساسات شده و عواطف وی ساخته و پرداخته می‌شود. این در بُعد روحی و تربیتی قضیه است؛ اما از بُعد اجتماعی، انتظار فرج روحیه ظلم ستیزی و مبارزه با ستمگران را - به منظور آماده کردن زمینه برای قیام مهدی (عج) - در انسان تقویت کرده و به طور دائم حالت آماده باش و تحرک را در منتظران فراهم می‌کند.

خداوندا ما را از منتظران امام عصر (عج) قرار بده و از زمره یاران آن بزرگوار به حساب آور که در رکابش به فیض شهادت نایل می‌آیند. آمین یا رب العالمین.

آخرت

آخرت

جز عالمی که اکنون در آن زندگی می‌کنیم، عالم دیگری نیز وجود دارد که از آن به عالم آخرت تعبیر می‌شود.

توجه دادن به عالم آخرت و ایمان به آن، از برنامه‌های اصلی پیامبران الهی است و همه پیامبران مردم را به آن دعوت می‌کرده‌اند. عالم آخرت عالمی است در ادامه حیات دنیا. انسانها پس از مرگ به آن عالم منتقل می‌شوند و عقیده و عمل و خصلت‌هایشان در معرض قضاوت الهی قرار می‌گیرد. عالم آخرت از جمله عوالمی است که خداوند در راستای آفریدن نظام احسن آفریده است. انسانها سرانجام، چه به صورت فردی و چه جمعی، به آن عالم منتقل خواهند شد.

دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم، مدت تعیین شده‌ای دارد و روزی عمرش به سر خواهد آمد و همه به جهان دیگری منتقل می‌شوند. ﴿مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾^(۱) «خدا آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز به حق و برای سررسیدی معین نیافریده است.»

موضوع عالم آخرت از چنان اهمیتی برخوردار است که ایمان به آن جزئی از اعتقادات دینی است. یکی از ارکان اساسی اصول دین اعتقاد به عالم آخرت است و بدون آن عقیده به دین کامل نیست. ﴿وَ مَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾^(۲) «هر کس که به خدا و ملائکه‌اش و کتابهایش و پیامبرانش و روز بازپسین کافر شود، به تحقیق در گمراهی دور و درازی گرفتار آمده

۱-سوره روم (۳۰)، آیه ۸.

۲-سوره نساء (۴)، آیه ۱۳۶.

است.» ﴿إِلَهُكُمْ إِلَهٌُ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ﴾^(۱)
 «معبود شما معبودی است یگانه؛ پس آنان که به آخرت ایمان نمی آورند دل‌هایشان
 انکارکننده [ی حق] است و مستکبرند.» در قرآن کریم در آیات بسیاری ایمان به
 آخرت را قرین ایمان به خدا آورده است: ﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ
 الْمَغْرِبِ وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ...﴾^(۲) «نیکی‌کاری آن نیست که روی
 خود را به سوی مشرق و یا مغرب بگردانید، بلکه نیکی آن است که کسی به خدا و روز
 واپسین و... ایمان آورد.»

گویا وجود عالمی دیگر به جز آنچه اکنون در آن زندگی می‌کنیم، از خواست‌های
 فطری انسان‌هاست. برای انسان پذیرفته نیست که سالیانی محدود در دنیا زندگی کند و
 سپس نابود گردد و طومار زندگی‌اش برای همیشه در هم بیچد. برای انسان‌ها همواره
 این سؤال مطرح بوده و هست که سرانجامشان چه خواهد شد، و این سؤال گویای این
 حقیقت است که حیات باید ادامه داشته باشد؛ و اگر نه، آفرینش عالم لغو تلقی می‌شود.
 نسبت دنیا به عالم آخرت، نسبت کشتزار به منزل است. «الدنيا مزرعة الآخرة»^(۳)
 دنیا کشتزاری است که در آن می‌کاریم و در منزلگاه اصلی که همانا آخرت است
 برداشت می‌کنیم. دنیا فرصتی است که برای انسان فراهم شده تا برای راه طولانی‌ای
 که در پیش دارد زاد و توشه به دست آورد. می‌توان گفت: دنیا مقطعی از حیات
 طولانی انسان است و جزء ضروری حیات، تا با آن هر کسی بر اساس استعداد و
 توانایی‌اش ذخیره بیندوزد، تا آن ذخیره همانند بالی برای پرواز در سفر آخرت شود.
 متقابلاً آخرت در برابر دنیا از چنان حقیقتی برخوردار است که خداوند دنیا را
 بازیچه شمرده است.^(۴) و چه شایسته است که انسان آن خانه ابدی را به بازیچه و لهُو
 نفروشد و اگر نه بی‌پناه خواهد شد.^(۵)

۱-سوره نحل (۱۶)، آیه ۲۲.

۲-سوره بقره (۲)، آیه ۱۷۷.

۳-وَرَامَ بْنِ أَبِي فَرَّاسٍ، مَجْمُوعَةٌ وَرَامَ، ج ۱، ص ۱۸۳؛ ابن‌ابی‌جمهور، عوَالِي اللَّتَالِي، ج ۱، ص ۲۶۷، حدیث ۶۶.

۴-سوره انعام (۶)، آیه ۳۲؛ سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۶۴.

۵-سوره بقره (۲)، آیه ۸۶.

در قرآن کریم به صراحت از این که آخرت عالمی بهتر از دنیا است یاد گردیده، و این حقیقت از تورات و صحف ابراهیم علیه السلام هم نقل شده است.^(۱) حیات آخرت ابدی است و حاکمیت و ولایت در آن از آن خداوند است و تنها اوست که فرمانروایی می کند. برای احدی - بدون اجازه خداوند - امکان ریاست و امر و نهی نیست. وجود عالم آخرت علاوه بر این که خواست زندگی جاوید از سوی انسانها را برآورده می کند، در دنیا نیز این تأثیر تعیین کننده را دارد که انسان را از درون کنترل می کند و او را از فساد و تبهکاری باز می دارد و امید زندگی و حیات را در انسان زنده نگه می دارد. نبود آن انسان را بی انگیزه می کند و او را به سمت پوچی سوق می دهد. نیکوکاران با امید به آن تشویق خواهند شد، و ستم دیدگان به این که روزی حقوقشان احقاق شود امیدوار خواهند بود. و ظالمان و مجرمان از ترس آن هراسناک و نگران. نبود آن و حتی احساس این که چنین عالمی وجود ندارد، دست قدرتمندان و زورگویان را برای چپاول و زورگویی و اجحاف باز خواهد گذاشت و آنان را به طمع خواهد انداخت تا بیشتر ستم کنند. از طرف دیگر ضعیفان و مظلومان و ستم دیدگان را ناامید و بی انگیزه خواهد کرد. جهانی پر از ستم، زورگویی، حق کشی و خالی از معنویت، حاصل چنین احساسی است.

اجل انسان

انسانها همچون سایر موجودات مادی عالم، در دنیا مدت تعیین شده ای دارند که از آن به «اجل» تعبیر می شود. وقتی اجل هر موجودی فرا برسد، هیچ امان و مهلتی به وی نمی دهد و او را در کام مرگ می کشد.

انسانها دو نوع اجل دارند: اجل مُسمّی و اجل مُعلّق. ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ﴾^(۲) «او کسی است که شما را از گل

۱-سوره اعلی (۸۷)، آیات ۱۷-۱۹.

۲-سوره انعام (۶)، آیه ۲.

آفرید، آنگاه مدتی از اجل [عمر] مقرر داشت و اجل حتمی نزد اوست، با این همه شما در قدرت او تردید می‌کنید.»

«اجل مسمی» اجل طبیعی است و متناسب با روح و جسم هر کسی تعیین می‌شود. بدن انسان را می‌توان به بذر گیاه و یا هسته درختی تشبیه کرد که وقتی شرایط و محیط مناسب فراهم باشد جوانه می‌زند، ساقه می‌دهد، به برگ و بار می‌نشیند و سرانجام مدتش تمام می‌شود و خشک و خزان می‌گردد.

«اجل معلق»، اجلی است که ادامه حیات انسان و یا هر موجود زنده‌ای مشروط به آن است. اگر موجود زنده دچار خطر سقوط، مرض کشنده و یا اموری از این قبیل بشود، ادامه حیاتش غیر ممکن خواهد شد و قبل از اجل طبیعی خواهد مرد. مانند گیاه و درخت که اگر چیده نشود، آفت نبیند و شرایط برای او مساعد باشد، حیات نباتی‌اش ادامه خواهد داشت؛ و اگر نه به پایان نخواهد رسید. و بالاخره، هر کدام از دو اجل فرا رسید، مرگ به سراغ انسان می‌آید و او را در کام خود می‌کشد. ﴿أَيُّمَّا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ...﴾^(۱) «هر کجا که باشید مرگ شما را در می‌یابد، هر چند در برجهای استوار باشید.» و ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ...﴾^(۲) «هر کس طعم مرگ را خواهد چشید.» چون کسی اجلس فرا رسد، خدا مرگ او را به تأخیر نمی‌افکند؛^(۳) و بنابراین همواره باید برای آن آماده بود.

با آمدن مرگ سرفصل جدیدی از زندگی انسان آغاز می‌شود؛ و اعمال و خصلت‌ها و اعتقاداتش هر چه پربارتر باشد، حیات زیباتر و لذت‌بخشی را ادامه خواهد داد؛ و هر چه بی‌بار و بی‌توشه باشد، به ننگ و نکبت و سختی بیشتری می‌افتد و روزگار و انفسایی خواهد داشت.

۱-سوره نساء (۴)، آیه ۷۸.

۲-سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۸۵.

۳-سوره منافقون (۶۳)، آیه ۱۰.

مرگ

مرگ ضد حیات مادی است و با آن موجود زنده از تحرک باز می ماند و بی هیچ توانی تبدیل به جسمی بی خاصیت می شود. این حالت به حسب ظاهر نوعی نابودی است، ولی همان گونه که در روایت آمده پللی است برای گذر از یک سو به سوی دیگری. «فما الموتُ الا قنطرة»^(۱) «مرگ چیزی جز پل نیست.» تعبیر پل برای مرگ، و نیز تعبیر قرآن از آن به «توفی»^(۲) نشان می دهد که آنچه با مرگ اتفاق می افتد جدا شدن روح از بدن است. «توفی» گرفتن چیزی به صورت کامل است؛ و به کار بردن این کلمه برای تشریح مرگ، دلالت می کند بر این که مرگ نابودی نیست بلکه نوعی جابجایی است. از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده که فرمودند: «شما برای ماندن آفریده شدید نه برای نابودی»: «ما خلقتم للفناء، بل خلقتم للبقاء».^(۳) مرگ مانند خود حیات به دست خداوند است.^(۴) و برای آن مأمورانی گمارده است که گاهی مرگ را به آنها نسبت داده است.^(۵) مرگ دست آدمی را از دنیا کوتاه می کند و بین او و عمل و اختیارش جدایی می اندازد. پس از مرگ تنها باید در انتظار عملکرد خویش بود و هیچ کاری برای کسی که مرگ او را فراگرفته ممکن نیست.

سختی و راحتی جان دادن

بر حسب آیات قرآن و روایات، وقوع مرگ با اخراج روح از بدن و به تعبیری با قبض روح تحقق پیدا می کند. چنین عملی در میان انسانها تفاوت دارد. تفاوت قبض

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۴، حدیث ۹.

۲- سوره سجده (۳۲)، آیه ۱۱؛ سوره زمر (۳۹)، آیه ۴۲.

۳- آمدی، غرر الحکم، ص ۱۳۳، حدیث ۲۲۹۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۴۹.

۴- سوره زمر (۳۹)، آیه ۴۲؛ سوره یونس (۱۰)، آیه ۱۰۴.

۵- سوره نحل (۱۶)، آیه ۳۲؛ سوره سجده (۳۲)، آیه ۱۱.

روح انسانها به حسب خصلت‌هایی است که تحصیل می‌کنند. اگرچه هنگام مرگ، انسان تسلیم محض می‌شود و هیچ گریزی از آن ندارد و قبل از آن حتی نمی‌داند که مرگ چه زمانی و کجا گریبان او را خواهد گرفت،^(۱) اما برحسب روحيات و اعتقادات و اعمالی که در دنیا داشته، روحش به سختی و شدت و یا با مدارا و ملاحظت گرفته خواهد شد. مؤمنان پرهیزکار هنگام مرگ با بشارت و مژده فرشتگان و سلام و دوستی آنان رخت برخواهند بست.^(۲) از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: وقتی مؤمن می‌فهمد که هنگام قبض روحش فرا رسیده است ناله می‌کند؛ ولی فرشته مرگ او را دل‌داری می‌دهد.^(۳) در روایت دیگری آمده است که ارواح مؤمنان به استقبال مؤمن می‌آیند و به او مژده می‌دهند.^(۴) در روایتی امام صادق علیه السلام فرموده است: «مرگ برای مؤمن لذت بخش‌ترین بو است و همه دردها و رنج‌های او را از بین می‌برد؛ در حالی که برای کافر همانند افعی و عقرب و بلکه بدتر است.»^(۵)

آری! در عین این‌که مرگ برای مؤمن خوش است، ممکن است مؤمن گناهکار برای پاک شدن از گناه هنگام مردن به سختی بیفتد و رنج بکشد. آن رنج و درد، آخرین درد و رنج او خواهد بود.^(۶) در مقابل، کافران با غضب و تندگی ملک‌الموت قبض روح می‌شوند و به آنها وعده عذاب داده می‌شود. آنان از همان وقت مردن با عذاب و اذیت می‌میرند.^(۷)

آنان‌که از فرصت حیات دنیوی استفاده نکرده و به جای کسب معنویت و ثواب، به گناه و تن‌پروری و عیش و نوش پرداختند، افسرده و ناراحت و گرفتار فشار قبر می‌شوند تا روزی که وقت حسابرسی برسد.

۱-سوره لقمان (۳۱)، آیه ۳۴.

۲-سوره نحل (۱۶)، آیه ۳۲.

۳-کلینی، کافی، ج ۳، ص ۱۲۷، حدیث ۲.

۴-کلینی، کافی، ج ۳، ص ۱۳۰، حدیث ۲.

۵-صدوق، عیون اخبارالرضا، ج ۱، ص ۲۷۴، حدیث ۹.

۶-صدوق، معانی الاخبار، باب معنی الموت، ص ۲۸۹، حدیث ۶.

۷-سوره انفال (۸)، آیه ۵۰.

ترس از مرگ

مسأله مرگ برای انسانها همواره در طول حیاتشان مسأله‌ای ترسناک و بغرنج است. آنان هیچ‌گاه خود را از تعقیب مرگ در امان نمی‌بینند. کمتر کسانی پیدا می‌شوند که به استقبال آن بروند، و نوع انسانها از آن گریزانند. برخی به دلیل بی‌اطلاعی از حقیقت آن، نگران زوال همیشگی خویش‌اند و برخی دیگر از حقیقت آن آگاهند ولی خانه آخرتشان را آن‌چنان خراب کرده‌اند که رغبتی برای انتقال به آنجا ندارند. بنابراین وقتی به ناچار باید به منزلی منتقل شوند که برایشان خوشایند نیست، طبعاً از آن در خوف و هراس هستند. در روایتی از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام آن حضرت درباره علت ترس از مرگ فرموده است: «برای این که دنیا را آباد و آخرت را خراب کرده‌اید»^(۱) خداوند نیز این حقیقت را درباره یهود فرموده است: ﴿وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَداً بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾^(۲) «آنان ابداً آرزوی مرگ نمی‌کنند به خاطر اعمالی که پیش از این مرتکب شده‌اند؛ و خدا به [احوال] ستمگران دانا است.» در مقابل، کسانی وجود دارند که به آخرت ایمن دارند و خانه آخرتشان را آباد کرده‌اند. اینان نه تنها از مرگ ناراضی و نگران نیستند که طالب آنند. از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده که درباره مرگ فرموده است: «مرگ در نزد ما از عسل شیرین تر است.»^(۳) چه خوب است که از این رهنمودها عبرت بگیریم و خود را برای آن روز آماده کنیم؛ روزی که در قبر تنها گذاشته می‌شویم و سپس تنها محشور می‌شویم و در پیشگاه خدا با اعمال خود تنها حاضر خواهیم شد. تنها عمل و عقیده و صفات خوب ماست که ذخیره آنجاست و از مال و جاه و اولاد و شهرت هیچ کاری ساخته نیست ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ﴾^(۴) «روزی که مال و فرزندان [برای کسی] سودی ندارند.»

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۲۹، حدیث ۱۸.

۲- سوره جمعه (۶۲)، آیه ۷.

۳- مجلسی، بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۲۹.

۴- سوره شعراء (۲۶)، آیه ۸۸.

برزخ

در میان دو عالم دنیا و آخرت، عالم دیگری وجود دارد که از آن به «برزخ» تعبیر می‌شود. برزخ در لغت به معنای مانع و حائل و حدّ میان دو چیز است.^(۱) علت نام‌گذاری آن به برزخ به خاطر واقع شدن آن میان دنیا و قیامت می‌باشد. انسان وقتی از دنیا می‌رود، روح او به عالم برزخ منتقل می‌شود. در قرآن کریم آمده است: ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾^(۲) «وقتی مرگ یکی از آنها فرا می‌رسد درخواست می‌کند: خداوندا! مرا برگردان تا شاید به تدارک گذشته عمل صالحی انجام دهم. [جواب داده می‌شود:] هرگز! این کلمه‌ای است که او بر زبان جاری می‌کند و از پشت سر آنها برزخی است تا روزی که برانگیخته می‌شوند.»

در روایات آمده است که روح پس از جدا شدن از بدن، در عالم برزخ در بدنهای مثالی شبیه بدنهای دنیایی قرار می‌گیرد.^(۳) برزخ که از آن به عالم قبر هم تعبیر شده، عالمی است که مؤمنان از نوعی حیات برخوردارند و از احوال دنیا بی‌خبر نیستند و چه بسا از خوشی‌های خانواده خود آگاه شوند و از ناراحتی‌هایشان غمگین گردند.^(۴)

از آیات و روایات و سفارشهای مؤکد به زیارت اهل قبور استفاده می‌شود که انسان، پس از مرگ نوعی حیات دارد. عبدالله بن سلیمان می‌گوید: از امام باقر علیه السلام درباره زیارت اهل قبور پرسیدم، فرمود: «وقتی که روز جمعه می‌شود قبور را زیارت کن. هر کس از شما اگر در قبر در سختی باشد، از صبح جمعه تا غروب آن در گشایش قرار می‌گیرد. آنان می‌دانند که چه کسی هر روز به دیدارشان می‌رود. عرض کردم:

۱- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۱۱۸. ۲- سوره مؤمنون (۲۳)، آیات ۹۹ و ۱۰۰.

۳- کلینی، کافی، ج ۳، ص ۲۴۴ و ۲۴۵، حدیث ۱ و ۶ و ۷.

۴- کلینی، کافی، باب أن الميت يزور أهله، ج ۳، ص ۲۳۰.

می‌دانند چه کسی به زیارت آنها می‌رود و خوشحال می‌شوند؟ فرمود: آری! و وقتی برمی‌گردند آنها را وحشت فرامی‌گیرد.»^(۱)

ابوبصیر می‌گوید: از امام صادق علیه السلام درباره روح مؤمنان سؤال کردم، آن حضرت فرمود: «ارواح مؤمنان در حجره‌های بهشت هستند و از غذاها و نوشیدنی‌های آنجا استفاده می‌کنند و می‌گویند: خداوندا! قیامت را برپا کن و وعده‌ای را که به ما داده‌ای تحقق ببخش و بعدی‌های ما را به پیشینیان ما ملحق کن.»^(۲) ابوبصیر می‌گوید: از آن بزرگوار درباره ارواح مشرکان پرسیدم، فرمود: «در آتش عذاب می‌شوند و از خداوند درخواست می‌کنند که خدایا قیامت را برپا مکن و وعده‌ات را درباره ما عملی مساز و ما را به پیشینیان ما ملحق مکن.»^(۳)

سؤال قبر

در عالم برزخ و یا قبر انسانها مورد سؤال و بازخواست قرار می‌گیرند و از اعتقادات و اعمالشان سؤال می‌شود.

شاید برای خوانندگان این سؤال مطرح شود که وقتی انسان می‌میرد و طبعاً قوای ادراکی او از کار می‌افتد و دیگر درکی ندارد، چگونه ممکن است غمگین و یا خوشحال شود و یا مورد سؤال و بازخواست قرار بگیرد؟ جواب این است که ادراک انسان به روح اوست، همان‌گونه که در دنیا نیز چنین است؛ آنچه در عالم برزخ مورد بازخواست قرار می‌گیرد روح انسان است. روح همیشه باقی می‌ماند و به تناسب هر عالمی که در آن حضور پیدا می‌کند فعالیت می‌کند. مثلاً وقتی انسان به خواب می‌رود و بدن مادی حیاتِ فعلی ندارد، در عین حال گاهی با بدن مثالی از خود توانایی‌هایی بروز می‌دهد که در عالم بیداری توان چنان کارهایی را ندارد. پس از مرگ نیز چنین است. وقتی که روح از بدن مفارقت پیدا می‌کند، قوه ادراکی‌اش به

۱- مجلسی، بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۵۶، حدیث ۸۸.

۲- کلینی، کافی، ج ۳، ص ۲۴۴، حدیث ۴. ۳- کلینی، کافی، ج ۳، ص ۲۴۵، حدیث ۱.

تناسب عالمی که در آن استقرار می یابد، توان درک مسائلی را دارد. و چه بسا به دلیل انفصال از عالم ماده قویتر بشود. از پیامبر گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که: «النَّاسُ نِيَامٌ، فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا»^(۱) «مردم در خوابند و چون بمیرند هشیار می شوند».

بنابراین اشکالی ندارد که روح پس از جدا شدن از بدن مورد بازخواست قرار بگیرد و یا تحت فشار باشد. فشار قبر و امثال آن نیز به روح انسان مربوط است که حقیقت آدمی به اوست؛ و اگر نه، ممکن است کسانی باشند که جنازه شان در قبر گذاشته نشود؛ مثلاً در آب بیفتند و طعمه ماهیان بشوند و یا در خشکی درندگان بدن او را بخورند و یا در آتش سوزانده شود و از آنها چیزی نماند. آسودگی و سختی در قبر برای مرده، بستگی به ظرفیت روح و ملکات و اخلاقیات او دارد.

وقتی انسان از دنیا می رود و لذات مادی قطع می شود و روح از آنها فارغ می گردد، موانع ادراک دقیق برطرف می شود و انسان واقعیات را آن چنان که هست درمی یابد و احساس واقعی پیدا می کند. برحسب اعمال بدش زجر می کشد، و یا به خاطر لذات معنوی که به دست آورده لذت می برد. چنین چیزی در عالم برزخ شدنی است. احساس رنج و عذاب روحی، پیامد عملکرد انسان است. نه تنها در برزخ، که گاه در همین دنیا نیز انسان بدکار، رنج روحی پیدا می کند و زجر می کشد؛ و انسان نیکو سیرت، نشاط و شادابی روحی پیدا می کند.

در آستانه قیامت

عالمی که ما در آن زندگی می کنیم اجل و مدتی تعیین شده دارد؛ آنگاه که اجل جهان فرا رسید، در هم می ریزد؛ و چنین حادثه ای بسیار شگفت و شکننده خواهد بود. خورشید و ستارگان در هم پیچیده و تیره می شوند،^(۲) و ماه و خورشید با خارج شدن از مدار به هم می پیوندند.^(۳) زلزله عظیمی کره زمین را چنان می لرزاند که

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۴، ص ۴۳، باب ۵، حدیث ۱۸.

۲- سوره تکویر (۸۱)، آیات ۱-۲. ۳- سوره قیامت (۷۵)، آیات ۹-۱۰.

همه چیز در هم کوبیده خواهد شد.^(۱) تمامی پستی و بلندی‌های زمین یکسان و صاف می‌شود.^(۲) آنچه زمین در درون خود دارد بیرون خواهد ریخت.^(۳) دریاها شکافته و جاری می‌شوند،^(۴) و آبهای موج به شعله‌های آتش تبدیل می‌گردد.^(۵) کوهها از جای خود کنده می‌شوند،^(۶) و همچون پنبه زده شده در هم می‌ریزند،^(۷) و مانند ریگ‌های روان می‌شوند،^(۸) و چون گرد و غبار در فضا پراکنده می‌گردند.^(۹) آسمان متزلزل و سست شده و از هم می‌گسلد،^(۱۰) و همچون فلز گداخته می‌شود،^(۱۱) و طومارش در هم می‌پیچد.^(۱۲) جو مملو از دود می‌شود.^(۱۳) ستارگان بی فروغ شده،^(۱۴) و فرو می‌ریزند.^(۱۵)

از چگونگی آینده جهان با محاسبات علمی چندان نمی‌توان خبر داد. منبع این دگرگونی وحی و قرآن است که به گوشه‌هایی از آن اشاره شد، اما این که چگونه و با چه نحوه‌ای رخ خواهد داد، روشن نیست. تنها چیزی که از این شرایط می‌توان به دست آورد، این است که در چنین شرایطی وحشت و هراس همه را فرا می‌گیرد، جز کسانی که قلبی مالا مال از ایمان و محبت به خداوند دارند. در این هنگام شیپور مرگ همگان دمیده می‌شود و همه جز آنهایی را که خداوند بخواهد می‌میرند.^(۱۶)

درهم ریخته شدن عالم از حادثه‌ای عظیم خبر می‌دهد. چنین حوادث هولناکی نشانه وقوع قیامت و به پایان رسیدن دنیا است، که از آن به «اشراط الساعة» تعبیر می‌شود. زمان اتفاق افتادن این حادثه عظیم چندان دور نیست. به هوش باشیم و فرصت را غنیمت بشماریم.

- | | |
|--------------------------------|-------------------------------|
| ۱-سوره زلزله (۹۹)، آیه ۱. | ۲-سوره طه (۲۰)، آیات ۱۰۵-۱۰۷. |
| ۳-سوره زلزله (۹۹)، آیه ۲. | ۴-سوره انفطار (۸۲)، آیه ۳. |
| ۵-سوره تکویر (۸۱)، آیه ۶. | ۶-سوره حاقه (۶۹)، آیه ۱۴. |
| ۷-سوره معارج (۷۰)، آیه ۹. | ۸-سوره مزمل (۷۳)، آیه ۱۴. |
| ۹-سوره واقعه (۵۶)، آیات ۵ و ۶. | ۱۰-سوره رحمان (۵۵)، آیه ۳۷. |
| ۱۱-سوره معارج (۷۰)، آیه ۸. | ۱۲-سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۱۰۴. |
| ۱۳-سوره دخان (۴۴)، آیه ۱۰. | ۱۴-سوره تکویر (۸۱)، آیه ۲. |
| ۱۵-سوره انفطار (۸۲)، آیه ۲. | ۱۶-سوره زمر (۳۹)، آیه ۶۸. |

زمان قیامت

روزی قیامت برپا خواهد شد، ولی کسی از زمان دقیق آن خبر ندارد. خداوند علم به زمان وقوع قیامت را جزء علوم اختصاصی (اسماء مستأثره) خود قرار داده و کسی را از آن خبردار نکرده است. مشرکان مکه در عصر پیامبر ﷺ از آن حضرت درباره زمان قیامت می پرسیدند. خداوند به آن بزرگوار وحی کرد که به مشرکان بگو: «آگاهی از آن تنها در اختیار خداوند است.»^(۱) دلیل و رمز و راز پنهان ماندن وقت قیامت این است که همانند برخی امور دیگر، گاهی جهل به چیزی برای انسان سودمندتر و مفیدتر از علم به آن است. اگر انسانها به همه حوادث آینده که سرنوشت آنها را دگرگون و زیر و رو می کند آگاهی داشته باشند، اقدام به هیچ کاری نمی کنند. نگرانی از رخدادهای سخت و تلخ و شکننده آینده، آنها را به سرعت از پا در می آورد. اگر بدانند که در چه وقت خواهند مرد، زندگی برایشان سخت و غیر قابل تحمل خواهد شد؛ تن به کاری نخواهند داد و ناامید و سرخورده خواهند شد و نظام زندگی از هم فرو خواهد ریخت. بنابراین بهتر است این راز سر به مهر برای همیشه بماند تا انسانها بتوانند زندگی روزمره شان را با رعایت اصول و توجه به وظایف به راحتی دنبال کنند. اگر چنین نبود، برای خداوند مانند همه حقایق دیگر فاش کردن آن هزینه و یا ضرری نداشت.

نزدیکی قیامت

وقوع هنگامه دشوار قیامت نه تنها قطعی است که نزدیک هم هست.^(۲) حادثه بزرگ قیامت به قدری قریب الوقوع است که خداوند از آن با فعل ماضی که دلالت بر زمان گذشته دارد خبر داده است. «اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ»^(۳) «قیامت نزدیک شد

۱-سوره اعراف (۷)، آیه ۱۸۷.

۲-سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۱.

۳-سوره قمر (۵۴)، آیه ۱.

و قرص ماه دونیم گشت.» زمان با سرعت تمام در حال گذراست و عمر جهان و انسان رو به پایان می‌رود. خدایی که بر همه عالم اشراف کامل دارد و از جایگاه برتر و بالاتر ناظر امور است، به خوبی شاهد گذران سریع عمر جهان است و پایان خط آن را می‌بیند و به انسانها هشدار می‌دهد که از خواب گران بیدار شوید! اما انسانها در حالی که سرمایه عمرشان در حال تمام شدن است، همچنان به بازیگری مشغولند و از برباد رفتن سرمایه‌شان غافل. ﴿مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنْ رَبِّهِمْ مُخَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ * لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ...﴾^(۱) «هیچ پند تازه‌ای از پروردگارشان نیامد مگر این که آن را شنیدند، در حالی که بازی می‌کردند؛ و دل‌هایشان مشغول است.»

آری! دل را غرق در لذات دنیا کردن و از واقعیات عالم بی‌خبر نگه‌داشتن، نه تنها موجب می‌شود که نزدیکی قیامت را جدی نگیریم که گاه آن را به مسخره می‌گیریم و ناشدنی...^(۲) اما باید به هوش باشیم و بدانیم ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، چه دوست داشته باشیم و چه نداشته باشیم، چه دل در گرو جای دیگری داشته باشیم و چه نداشته باشیم، قیامت واقع شدنی است و وقوع آن چنان هراسناک است که هیچ کسی را در آن لحظه توان چاره‌اندیشی نیست و از صحنه آن امکان فرار وجود ندارد. وقوع آن به قدری نزدیک و نزد پروردگار آسان است که همانند یک چشم برهم زدن می‌باشد. ﴿وَ مَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ﴾^(۳) «و کار قیامت جز مانند یک چشم برهم زدن یا نزدیک‌تر از آن نیست.»

اهوال قیامت

وقتی که همه موجودات زنده جز ذات مقدس پروردگار و هر کسی را که او بخواهد می‌میرند،^(۴) در این حال خداوند ندا می‌دهد: ﴿لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ

۲-سوره یونس (۱۰)، آیه ۴۸.

۱-سوره انبیاء (۲۱)، آیات ۲-۳.

۴-سوره زمر (۳۹)، آیه ۶۸.

۳-سوره نحل (۱۶)، آیه ۷۷.

«الْوَأَحِدِ الْقَهَّارِ»^(۱) «امروز فرمانروایی از آن کیست؟ از آن خداوند یکتای قهار است.»
در این روز اسباب و علل و رابطه‌ها قطع می‌شود.

بار دیگر در صور دمیده می‌شود. این بار بانگ بیدار باش و زنده شدن است. با این نفخ همه از قبرها و از حالت بی‌هوشی و مرگ خارج می‌شوند.^(۲) همه فوج فوج در صحرای محشر جمع می‌شوند.^(۳) مردم از شدت سختی آن همانند افراد مست، کنترلی بر قوای خود ندارند.^(۴) توان خود را برای ایستادن از کف می‌دهند. قلب‌های گنهکار از ترس به شدت می‌تپد.^(۵) خردسالان از سختی آن روز پیر می‌شوند.^(۶) نزدیک‌ترین خویشاوندان از یکدیگر فرار می‌کنند.^(۷) گنهکار دوست دارد هر چه دارد فدا کند تا نجات پیدا کند.^(۸) روزی است که مقدار آن پنجاه هزار سال است؛^(۹) در حدی که زیانکاران می‌پندارند تنها ساعتی از روز را در دنیا زندگی کرده‌اند.^(۱۰) زمین قیامت زمینی دیگر، و آسمان آن آسمان دیگری خواهد بود؛^(۱۱) و همه چیز ناآشنا و غریب. کافران وقتی به سرعت سر از قبر و از دل خاک بیرون می‌آورند، به سوی عرصه محشر روان می‌شوند در حالی که چشم‌هایشان خاشع و چهره‌هایشان را غبار ذلت گرفته است.^(۱۲) در آن روز انسانها حسرت و افسوس می‌خورند.^(۱۳) و دست‌ها را از فرط ناراحتی گاز می‌گیرند و اظهار می‌دارند: ای کاش راه پیامبر خدا را برگزیده بودم و ای کاش فلان شخص را به عنوان دوست خود انتخاب نکرده بودم.^(۱۴)

۱-سوره غافر (۴۰)، آیه ۱۶.

۲-سوره زمر (۳۹)، آیه ۶۸.

۳-سوره نبأ (۷۸)، آیه ۱۸.

۴-سوره حج (۲۲)، آیات ۱-۲.

۵-سوره نازعات (۷۹)، آیه ۸.

۶-سوره مزمل (۷۳)، آیه ۱۷.

۷-سوره عبس (۸۰)، آیات ۳۳-۳۷.

۸-سوره یونس (۱۰)، آیه ۵۴؛ سوره آل عمران (۳)، آیه ۹۱.

۹-سوره معارج (۷۰)، آیه ۴.

۱۰-سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۴۸.

۱۱-سوره مریم (۱۹)، آیه ۳۹.

۱۲-سوره فرقان (۲۵)، آیات ۲۷-۲۸.

۱۳-سوره مزمل (۷۳)، آیه ۱۷.

۱۴-سوره معارج (۷۰)، آیه ۴.

صداها به صورت همس و آهسته و در گلو است: ﴿... وَ حَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا﴾^(۱) «و صداها در آن روز در برابر خدای رحمان خاشع می‌گردد و جز صدای آهسته چیزی نمی‌شنوی.» دوستان با یکدیگر به کشمکش می‌پردازند و همدیگر را متهم می‌کنند؛ و البته مؤمنان و باتقویان از جنجال‌ها و سختی‌های آن روز برکنارند و هراس‌انگیزی قیامت در آنها تأثیری ندارد. بت پرستان از معبودان خود اعلام بیزاری می‌نمایند.^(۲) مردمی که از رهبران فاسد و منحرف خود فریب خورده‌اند، شکوه می‌کنند و تقصیر گمراهی را به گردن آنان می‌اندازند.^(۳) در روز قیامت حقایق روشن می‌شود و هیچ امری پنهان نمی‌ماند. منحرفانی که حقیقت را مشاهده کردند ولی برای خوشگذرانی و یا عناد از آن چشم پوشیدند، به فضاحت و رسوایی کشیده می‌شوند. ریاکاران و دغل‌بازانی که مدعی صلاح و درستی بوده‌اند رسوا و شرمسارند. چهره‌هایی غمگین و هراسناک هستند و در پی یافتن مفرّی برای نجات خویش‌اند. و هیئات که بتوان از آن صحنه سخت فرار کرد.

انسانها در قیامت برحسب ملکات و اعمالشان، به گروه‌های گوناگون محشور می‌شوند. متقین در آن روز به صورت جمعی می‌آیند. ﴿يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا﴾.^(۴) در روایتی امام صادق علیه السلام فرمود: «مردم برحسب نیات و مقاصدشان محشور خواهند شد.»^(۵)

مردم در قیامت برحسب عملکردشان روسیاه و یا روسفیدند. ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ...﴾.^(۶) و به طور کلی به سه دسته تقسیم می‌شوند: «پیشگامان در ایمان»، «اصحاب یمین»، که این دو دسته در بهشت جای می‌گیرند؛ و «اصحاب شمال» و یا

۱-سوره طه (۲۰)، آیه ۱۰۸. ۲-سوره بقره (۲)، آیه ۱۶۷.

۳-سوره سبأ (۳۴)، آیات ۳۱-۳۳. ۴-سوره مریم (۱۹)، آیه ۸۵.

۵-حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۵ از ابواب مقدمه العبادات، ج ۱، ص ۴۸، حدیث ۵.

۶-سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۰۶.

شقاوت‌مندان که در عذاب خواهند بود.^(۱) مردم بر اساس رهبر و راهشان گروه‌بندی می‌شوند و به نام پیشوایشان صدا زده می‌شوند. ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ...﴾.^(۲) و این نیست مگر برای این که پذیرفتن رهبری کسی و یا قرار گرفتن در زیر پرچم یک فرد و یا یک گروه باعث می‌شود انسان به تدریج با او خو بگیرد و دین و ایده او را بپذیرد تا جایی که وقتی نام رهبر و یا گروه او برده می‌شود از فرط عادت به او و احساس بسیار نزدیکی که با او دارد جواب می‌دهد. و سخن آخر این که خداوند چنین روزی را برای حسابرسی بندگان قرار داده است تا نسبت به ستم‌رفتگان و مظلومان و کسانی که حقشان پایمال شده است اعاده حق شود.

ارائه چنین تصویری ترسناک و عبوس از قیامت، برای هشدار به انسانهاست که خود را برای چنین روزی آماده نمایند. چنین هشدارهایی نه صرفاً برای قدرت‌نمایی خدا و ایجاد رعب و وحشت در دل بندگان، که برای بیداریشان آنان و اعلام زنگ خطر است. طبیعت انسانها چنین است که معمولاً از خطر بیشتر هراس دارند و از آن بیشتر تأثیر می‌پذیرند.

مشقت و رنج و دشواریهای قیامت برای کسانی خواهد بود که ظرفیت و استعداد لازم را برای خود کسب نکرده باشند و دلشان در گرو خدا نباشد. هراسناکی قیامت برای انسانها، همانند رخدادهای کوچک برای کودکان است که افراد بزرگسال از آنها هراسی ندارند و یا آن را اصلاً قابل ترس نمی‌دانند. کسانی که در دنیا برای خود ذخیره اندوختند و با خدای خود معامله کردند و همواره خدا را ناظر بر همه رفتارها و کردارها دانستند، مقصدی درست را برای خود انتخاب می‌نمایند و در نتیجه ایمان به او و ذخیره‌های اندوخته خود از حوادث هولناک و اهمه به خود راه نخواهند داد. از سوی دیگر خبر دارند آن روز برایشان سخت نخواهد بود، قلبی آرام خواهند داشت و به آسانی وارد عرصه قیامت خواهند شد.

۲-سوره اسراء (۱۷)، آیه ۷۱.

۱-سوره واقعه (۵۶)، آیات ۷-۴۸.

حشر و معاد

انسانها پس از مرگ نابود نمی‌شوند. روزی فرا می‌رسد که بار دیگر زنده می‌شوند و حیاتشان را به طریق دیگری ادامه می‌دهند. تجدید حیات انسان، در میان تعالیم دینی از جهتی و نیز در میان مردم از جهتی دیگر، از اهمیت بالایی برخوردار است. برای انسان معاد و مرگ و حیات همیشه امری رازآلود بوده است. انسانها همواره از خود می‌پرسند: چرا به دنیا آمده‌اند و چرا باید بمیرند؟ و پس از مرگ چه به روزگار آنها خواهد آمد؟ اگر حاصل زندگی مرگ است، چرا باید زنده می‌شدند؟ آیا بهتر نبود به وجود نمی‌آمدند تا با همهٔ سختی‌ها دست و پنجه نرم نمی‌کردند و آنگاه مجبور نبودند تا بمیرند؟

یکی از رسالت‌های انبیا کشف این راز و رمز برای بشر بوده است. پیامبران این راز را برای مردم کشف کردند و اعلام نمودند که انسانها پس از مرگ نابود نمی‌شوند و بلکه از جایی به جایی منتقل می‌گردند. این انتقال از طریق مرگ و جدا شدن روح از بدن ممکن می‌شود. روح می‌ماند و بدن به خاک باز می‌گردد.

ممکن است پس از آگاهی انسانها از واقعیت فوق، سؤال دیگری ذهن‌ها را به خود مشغول کند. چگونه ممکن است موجود زندهٔ پیچیده‌ای مانند انسان بمیرد و به حسب ظاهر نابود شود و آنگاه مجدداً به شکل سابق برگردد؟ آیا ممکن است انسانی پس از مرگ به خاک تبدیل شود و با اشیای دیگری مخلوط گردد، و بار دیگر زنده شود؟ چه بسا مردگانی را طوفان و سیل نابود نماید و یا هر ذره‌ای از آنها را به منطقه‌ای دوردست ببرد و یا درندگان و پرندگان و حشرات آن را طعمهٔ خود کنند و هر کدام نیز خود طعمهٔ حیوان دیگری شوند و یا خاک گردند و به گیاه و سپس میوه تبدیل شوند و مواد غذایی شوند و انسانهایی آنها را بخورند و جزء بدنشان گردد؛ در این صورت چگونه ممکن است اعضای پراکنده دوباره در یک جا جمع‌آوری شده و انسان سابق ساخته شود؟ و اگر هم ممکن باشد، جزء کدام بدن به حساب خواهد آمد؟ شاهد زندهٔ

پیدا شدن این سؤال در ذهن مردم، طرح آن در قرآن کریم است. خداوند در قرآن از کسانی یاد کرده که حیات مجدد چنین مردگانی را غیر ممکن می دانسته‌اند و بر آن قسم خورده‌اند: ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ﴾^(۱) «و با سخت‌ترین سوگندهاشان قسم خوردند که خدا کسی را که می‌میرد برنخواهد انگیخت.» این آیه و امثال آن نشان می‌دهد که معاد مسأله بشر بوده است و در طول تاریخ مردم با انبیا و مدعیان تحقق معاد بگو مگو داشته‌اند. برای انسانها این امر غیبی امری عجیب بوده و خود را از ادراک آن عاجز می‌دانسته‌اند و درباره آن می‌پرسیده‌اند. ﴿وَقَالُوا أَئِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا﴾^(۲) «و گفتند: آیا هنگامی که ما استخوان و پودر شدیم، بار دیگر با آفرینشی تازه برانگیخته می‌شویم؟»

چه آنان که در گذشته چنین اظهار نظر کرده‌اند و چه کسانی که هنوز ممکن است آن سؤالات را در ذهن داشته باشند و یا سخنانی را بر زبان برانند، دلیلشان برای انکار معاد و یا شبهه و سؤالشان درباره آن این بوده که تحقق چنین امری محال و یا بعید است؛ امکان ندارد موجود زنده‌ای پس از مرگ و نابود شدن مجدداً زنده شود و به حیات بازگردد. خداوند در مقابل این ادعاها و انکارها و نفی‌ها و شبهه‌ها، تحقق آن را از اصل ایجاد دنیا سخت‌تر نمی‌داند و جواب می‌دهد: کسی که برای بار اول آفرید، به اندازه کافی قدرت دارد که انسان مرده را دوباره بیافریند.^(۳) کسی که می‌تواند انسانها را که نبوده‌اند بیافریند، می‌تواند آنها را پس از مردن زنده کند. و تذکر می‌دهد که چنین پندار و استبعادی از غفلت ناشی شده است؛ بنابراین یادآوری می‌کند تا چنین افرادی را از غفلت بیرون بیاورد: ﴿أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا﴾^(۴) «آیا انسان به یاد نمی‌آورد که ما او را از پیش آفریده‌ایم در حالی که چیزی نبوده است.» انسانها اگر قبل از وجود عالم آفرینش بودند و به آنها گفته می‌شد

۱-سوره نحل (۱۶)، آیه ۳۸.

۲-سوره اسراء (۱۷)، آیه ۴۹.

۳-سوره یس (۳۶)، آیات ۷۸-۷۹.

۴-سوره مریم (۱۹)، آیه ۶۷.

که جهانی با چنان عظمت ساخته خواهد شد، باورشان نمی‌شد و شاید استبعاد و انکارشان بیش از تحقق معاد بود. خداوند با قاطعیت و سوگند یاد می‌کند که به پروردگارت قسم آنها را زنده و گردآوری خواهیم کرد: ﴿فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ...﴾ (۱) و گوشزد می‌نماید که آفریدن نخست و تجدید حیات در آخرت نیست مگر همانند آفریدن یک تن؛ (۲) و نیز می‌فرماید: خلق مجدد انسانها او را خسته و ناتوان نمی‌کند. (۳)

خداوند با قدرت فائق خود چنین مهمی را انجام خواهد داد. نمونه آن خلقت اولیة انسان است. انسانها می‌پرسند آیا امکان دارد پس از مردن دوباره زنده شوند؟ آیا توجه ندارند که قبلاً نبوده‌اند و آفریده شده‌اند؟ (۴) آری! خداوند مردگان را زنده خواهد کرد و او بر همه چیز توانا است.

خداوند تجدید حیات مردگان را با همه بعید بودنش در نظر انسان، کاری آسان و سهل یاد می‌کند. ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾. (۵) خدایی که آن چنان قدرت دارد تا جهان با این عظمت و بزرگی را خلق نماید، چه استبعادی دارد که به مردگان حیات دوباره ببخشد؟ (۶) و اجزای پراکنده مردگان را از لابلای خاک و هر کجای دیگری که باشد جمع آوری نماید و به آنان زندگی بدهد. برخی از مشرکان استخوان پوسیده‌ای را از قبرستانی برداشته و به سراغ پیامبر ﷺ آمدند و پرسیدند که چه کسی این استخوان پوسیده را دوباره زنده خواهد کرد؟ ﴿قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ﴾. و خداوند به پیامبرش وحی کرد که جواب بده: «همان کس که اول بار او را آفرید زنده‌اش می‌گرداند؛ و او به هر آفریده‌ای آگاه است.» (۷)

- | | |
|-----------------------------|----------------------------|
| ۱-سوره مریم (۱۹)، آیه ۶۸. | ۲-سوره لقمان (۳۱)، آیه ۲۸. |
| ۳-سوره احقاف (۴۶)، آیه ۳۳. | ۴-سوره مریم (۱۹)، آیه ۶۷. |
| ۵-سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۱۹. | ۶-سوره اسراء (۱۷)، آیه ۹۹. |
| ۷-سوره یس (۳۶)، آیات ۷۸-۷۹. | |

در قرآن کریم موارد متعددی از زنده شدن مردگان در همین دنیا را بیان کرده است. مثلاً گروهی از بنی اسرائیل از موسی عَلَيْهِ السَّلَام درخواست کردند که خدا را رؤیت نمایند و به موسی عَلَيْهِ السَّلَام گفتند: هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر این که خدا را به چشم خود ببینیم. آنان که تا آن زمان نشانه‌ها و معجزات بزرگ خداوند را دیده بودند، به خاطر این اصرار نابجای خود دچار صاعقه الهی شدند و همگی مردند. آنگاه خداوند دوباره همه آنها را زنده کرد.^(۱)

عزیر نبی عَلَيْهِ السَّلَام از کنار قریه‌ای می‌گذشت که ویرانه شده بود و استخوانهای مردگانش در کنار آن به چشم می‌خورد. با تعجب پرسید: چگونه خدا این مردگان را زنده خواهد کرد؟ خداوند او را قبض روح کرد و مدت یکصد سال از مرگش گذشت و آنگاه زنده‌اش نمود و به او فرمود: به غذا و نوشیدنی‌ات نگاه کن که در طول این مدت هیچ تغییری نکرده است؛ و الاغت را ببین که چگونه بر استخوانهایش گوشت می‌روید و زنده می‌شود.^(۲) موارد دیگر ذکر شده در قرآن نیز همین گونه است. حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام و کشتن و زنده شدن پرنندگان^(۳) و قومی که از ترس مرگ دیار خود را ترک کردند و به آن گرفتار آمدند و خداوند برای درس‌آموزی به آنها زنده‌شان کرد.^(۴)

خداوند از تجدید حیات طبیعت و نو به نو شدن آن نیز برای اثبات تحقق معاد استفاده کرده و توجه مردم را به آن جلب کرده است.^(۵) حیات دوباره طبیعت پس از زمستان، دلیل قاطع دیگری است بر این که حیات موجودات زنده و از جمله انسان مراحل دارد و یا به عبارتی مرگ و حیات آنها نوعی تحول و دگرگونی است.

شاید این سؤال نیز برای کسانی مطرح شود که اصولاً چه لزومی دارد که دستگاه

۱-سوره بقره (۲)، آیات ۵۵-۵۶.

۲-سوره بقره (۲)، آیه ۲۶۰.

۳-سوره بقره (۲)، آیات ۱۹، ۲۴، ۲۵ و ۲۷.

۴-سوره بقره (۲)، آیه ۲۴۳.

۵-سوره بقره (۲)، آیه ۲۵۹.

عظیم آفرینش خلق شود و آنگاه درهم کوبیده شود، انسانها در آن خلق گردند و سپس بمیرند و حیات دوباره پیدا کنند؟ چرا خداوند بر چنین کاری اصرار دارد و از انسانها دعوت کرده است تا درباره آن بیندیشند و از جمله رسالت‌های انبیا را نیز این قرار داده است تا مردم را به ایمان به آن بخوانند. به گونه‌ای که این مسأله در طول تاریخ ادیان جزء اصول دین به حساب آمده و کفر به آن موجب کیفر دانسته شده است و در کتابهای آسمانی پیشین مثل انجیل نیز درباره معاد سخن گفته شده است. در انجیل آمده است: «از این تعجب مکنید؛ زیرا ساعتی می‌آید که در آن جمیع کسانی که در قبور می‌باشند آواز او را خواهند شنید و بیرون خواهند آمد.»^(۱)

باید بدانیم که خلق عالم، محصول خالقیت خداوند و فیض بخشی اوست. اقتضای خداوندی خلق است؛ تا موجودات عالم از فیض او بهره ببرند. نمونه‌هایی عالی از موجودات را پدید می‌آورد و قدرت خود را به منصبه ظهور می‌رساند. خداوند در پی خلق عالم و امکانات آن است تا موجودات از وسایل و امکانات بهره بگیرند و به کمال نایل آیند. سرانجام عالم به مقتضای طبیعتش پیر و کهنه می‌شود و منهدم می‌گردد. چون انهدام مطلق عالم، با خالقیت و فیاضیت خداوند سازگار نیست؛ بنابراین باید عالم ادامه داشته باشد.

فلسفه تحقق معاد این است تا عصاره‌های خلقت آشکار شوند. کسانی که از عالم وجود بهره بردند و راه حق را طی نمودند در جایگاه شایسته خود قرار گیرند و به کمال مطلوب و ممکن دست یابند، و به بهره گرفتن و حیات طیب ادامه بدهند. اما کسانی که خود را با جریان عالم همسو نکردند و به حق خود قانع نشدند و به حقوق دیگران دست‌اندازی نمودند، و به عبارتی عملکرد و حرکت شایسته‌ای نداشتند، سرانجام کار و ایده و تلاش خود را مشاهده نمایند و سزای آنچه را که انجام داده‌اند بچشند. معاد تحقق پیدا می‌کند تا آشکار گردد که از موجودات ناچیزی مانند خاک

۱- انجیل یوحنا، باب ۵، رقم ۲۷ و ۲۸.

چگونه با تدبیر و قدرت و علم خدا موجودات عظیمی آفریده شده‌اند. چگونه از درون ماده انسانهای کاملی بیرون آمدند که صدرنشین ملکوت می‌شوند و بر موجودات والایی همچون فرشتگان نیز برتری می‌یابند. معاد در تداوم خالقیت خدا و از جلوه‌های عظمت اوست. نبود معاد، حیات و زندگی دنیایی را پوچ و بی‌رمق می‌کند. به‌راستی بدون آن زندگی نشاط و هدفی ندارد.

معاد، جسمانی و یاروحانی؟

آیا معاد با همین بدن دنیایی تحقق پیدا می‌کند و یا این‌که روح پس از مفارقت از بدن و انتقال به عالم برزخ در قیامت احضار می‌شود؟ مشرکان عصر نزول قرآن نیز این استبعاد و سؤال را داشتند که وقتی بدن پس از مرگ در دل خاک قرار گرفت و سپس متلاشی شد، حتی استخوانها پوسید و با خاک یکسان گردید، بازگشت و تلفیق روح با بدن چگونه امکان‌پذیر است؟ ﴿قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ﴾^(۱) «گفت چه کسی این استخوانها را که این‌گونه پوسیده است زندگی می‌بخشد.»

اشکال دیگری که ممکن است درباره معاد مطرح شود این است: وقتی موجودی سیر کمالی خود را طی کرد و به رشد مناسب خود رسید، بازگشت به حالت اول بازگشت به قهقرا محسوب می‌شود. بازگشت به حالت نخست، شرایط و زمان و مکان سابق و اسباب و وسایل پدیدآورنده را لازم دارد. یعنی همان شرایط و همان مناسبات لازم است تا بار دیگر همان موجود به وجود بیاید و پا به عرصه وجود بگذارد، و چنین امری ناشدنی است. چه این‌که برای تحقق آن، همه عالم با همان شرایط سابق باید اعاده شود تا بار دیگر هر موجودی در جایگاه خود قرار بگیرد. بنابراین اگر معاد تحقق هم پیدا کند امکان جسمانی آن وجود ندارد و باید روحانی باشد.

۱-سوره یس (۳۶)، آیه ۷۸.

از آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام استفاده می‌شود که معاد انسانها جسمانی است. شهادت دست و پا در موقف حسابرسی،^(۱) وعده به خوردن و آشامیدن،^(۲) لذات جنسی،^(۳) استفاده از سایه‌ها و چشمه‌سارها^(۴) و پوشیدن جامه‌های دیبا^(۵) و تکیه کردن بر تختهای مرصع^(۶) و امثال اینها در بهشت، نشان می‌دهد که انسانها با جسم در قیامت و مواقف آن حاضر خواهند شد. افزون بر این خداوند که در استبعاد مشرکان از معاد می‌فرماید: همان خلقت اولیه را باز خواهد گرداند: ﴿إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ﴾،^(۷) موضوع بازگشت همان موجود سابق را مطرح کرده است.

ولی این‌که اگر بدن متلاشی شود و یا طعمه حیوانات گردد و یا در آتش سوزانده شود، بار دیگر آفریده شدنش ممکن نباشد، چنین نیست. اگر اجزای بدن به قطعات ریزی تبدیل شود و در جاهای مختلفی پراکنده گردد، گردآوری آنها از گوشه و کنار و به هم متصل کردنش برای قادری توانمند، کار دشواری نیست. ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ * بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾^(۸) «آیا انسان می‌پندارد که ما استخوانهایش را گرد نخواهیم آورد؟ آری، ما توانایی داریم که سرانگشتانش را برابر کنیم.» چنین کاری از خلق اولیه انسان که بی‌هیچ شکل و قواره‌ای انجام گرفت، سخت‌تر نیست. همان‌گونه که در طبیعت می‌تواند درختی را که خشک شده دوباره برویاند، گیاهی که نابود شده هسته آن دوباره از دل خاک سر درآورد، آن خدایی که از خاک موجود پیچیده‌ای می‌سازد، می‌تواند بار دیگر به او شکل و حیات ببخشد. آن کسی که انسان دارای ابعاد مختلف حیات را از قطره‌ای نطفه می‌آفریند، بار دیگر به راحتی قادر خواهد بود که او را بازآفرینی نماید.

۱-سوره طه (۲۰)، آیه ۵۵. ۲-سوره طور (۵۲)، آیه ۱۹.

۳-سوره الرحمن (۵۵)، آیات ۵۶، ۵۸، ۷۲؛ و آیات متعدد دیگر از قرآن کریم.

۴-سوره مرسلات (۷۷)، آیه ۴۱. ۵-سوره کهف (۱۸)، آیه ۳۱.

۶-سوره واقعه (۵۶)، آیات ۱۵-۱۶. ۷-سوره یونس (۱۰)، آیه ۴.

۸-سوره قیامت (۷۵)، آیات ۳-۴.

اما این که بازگشت مجدد چیزی به عرصه حیات، به شرایط زمانی و مکانی پیشین و سایر شرایط نیاز داشته باشد، اشکال غیر قابل دفعی نیست. حقیقت و هویت انسان به روح و جان اوست که از بدن جدا شده و در عالم برزخ باقی است، و در قیامت احضار می شود. روح فرمانده بدن و قوام هویت اوست. به دلیل این که همه کارها و صفات و عقاید درست و نادرست از سوی روح تحصیل می شود، طبیعی است که همه چیز به او مربوط است. ممکن است روح در قالب دیگری آورده شود، و در عین حال هویت و این همانی محفوظ است؛ همان گونه که در دنیا بدن دائماً در حال تحول و تغیر است، اجزای بدن تحلیل می روند و مواد غذایی تازه جای آنها را می گیرند ولی شخصیت و هویت انسان باقی است، چون همه تحت اداره یک روح می باشند. همان روح تشکیل دهنده هویت هر کسی، نقش دنیایی خود را به خاطر ملکاتی که کسب کرده است خواهد داشت. هر عملکردی که دارد از طریق اعضا و جوارح بدن جدید انجام می دهد. تعبیر به «خلق جدید»^(۱) در قرآن نیز با این سازگار است. و می توان چنین حالتی را با روایت هم منطبق دانست که می فرماید: «فِي الْجَنَّةِ عَلِيٌّ صُورِ اِبْدَانِهِمْ لَوْ رَأَيْتَهُ لَقُلْتَ فُلَانٌ...»^(۲) «آنان در بهشت در صورت بدنهای خویش اند که اگر آنها را ببینی خواهی گفت این فلانی است...». به عبارت دیگر: اجزای مادی دنیایی پس از مرگ زوال پیدا می کنند و روح ماندگار می شود. چون هویت و حقیقت انسان را روح تشکیل می دهد، او می تواند در قالب مادی دیگری درآید و به جهت ملکاتی که کسب کرده و اعمالی که در دنیا انجام داده، در آخرت بر همان روش مشی کند؛ کیفر و پاداش خود را دریافت نماید و لذات و دردها را، اعم از روحی و جسمی، بچشد. هر بخشی از اعضای بدن به تناسب عملکرد روح، برای انسان گواهی می دهد.

۱- سوره سبأ (۳۴)، آیه ۷؛ سوره ق (۵۰)، آیه ۱۵.

۲- طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۴۶۶، حدیث ۱۵۲۷.

و می توان گفت - چنان که صدر المتألهین شیرازی رحمته الله علیه گفته - روح در عالم برزخ و عالم آخرت با بدن مثالی مشابه با بدن مادی به حیات خویش ادامه می دهد و در عین حال این همانی صادق است، نظیر عالم خواب که هرچند بدن مادی در رختخواب آرمیده است ولی روح با بدن مثالی به فعالیت های خود ادامه می دهد.

و بالاخره اصل معاد جسمانی امری است قطعی و قرآن کریم بر آن گواهی می دهد؛ هرچند ما نتوانیم به همه خصوصیات آن واقف شویم. آنچه از ضروریات دین است و ایمان و اعتقاد به آن واجب و لازم است، اصل معاد جسمانی است نه کیفیت و خصوصیات آن.

حسابرسی

مردگان با دمیده شدن مجدد در صور احضار می شوند و آنگاه به موقف حسابرسی برده می شوند تا بازخواست و حسابرسی شوند. یکی از مواقف قیامت برپایی دادگاه و حسابرسی از بندگان است. حسابرسی در قیامت به دلیل این که با علم بی پایان و واسع الهی صورت می گیرد، روشن و بی ابهام است. اعمال هیچ کسی ذره ای نادیده گرفته نمی شود. ^(۱) نامه اعمال بندگان آماده می گردد. پیامبران و گواهان اعمال، حضور پیدا می کنند و میان مردم به حق داوری می شود. انسانها هرچه در دنیا انجام داده اند، به طور کامل در کتاب و یا به تعبیری در نامه عملشان ثبت می شود: ﴿مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾ ^(۲) «سخنی نمی گوید مگر این که نزد او مراقبی مهیا حاضر است.» همه اعمال کوچک و بزرگ نوشته می شود: ﴿وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ﴾ ^(۳). نامه عمل هر کسی در قیامت در مقابل دیدگانش قرار می گیرد و به او گفته می شود تا نامه اش را بخواند؛ و هر کس برای حسابگری خود کافی است. ^(۴)

۱-سوره زلزله (۹۹)، آیات ۷-۸.

۲-سوره ق (۵۰)، آیه ۱۸.

۳-سوره قمر (۵۴)، آیه ۵۳.

۴-سوره اسراء (۱۷)، آیات ۱۳-۱۴.

در چنین موقعی است که هر کسی باید پاسخگویی اعمالش باشد. هر کس نیکی کرده و توشه‌ای اندوخته شادمان است و به اهلش برمی‌گردد: ﴿وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا﴾^(۱) و هر کس مرتکب خطا و گناه شده و به درگاه خداوند کفران نموده و حق بندگی را ادا نکرده، سخت به هراس می‌افتد. ﴿وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَىٰ الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾^(۲) (و کارنامه عمل در میان نهاده می‌شود، آنگاه مجرمان را از آنچه در آن [ثبت] است بیمناک می‌بینی؛ و می‌گویند: ای وای بر ما! این چه نامه‌ای است که هیچ کوچک و بزرگی را فرو نمی‌گذارد جز این که آن را به شمار آورده است. آنچه را که مرتکب شدند حاضر یافتند؛ و پروردگار تو به هیچ کس ستم نمی‌کند.) کوچک‌ترین عمل انسان، اگرچه در دل سنگ و یا در دوردست‌ترین نقطه عالم باشد، خداوند آن را خواهد آورد و حسابرسی خواهد کرد.^(۳) هر کسی مسئول عمل خویش است و بار گناه دیگری را بر عهده نمی‌گیرد.^(۴)

آری! کسانی که موجب گمراهی بندگان خدا شده‌اند، علاوه بر گناه خود گناهی نیز به اندازه گناه گمراه‌شدگان بر دوش خواهند کشید.^(۵) وقتی انسانها در چنان موقعی قرار می‌گیرند، آرزو می‌کنند ای کاش میان آنان و گناهانشان فاصله زیادی می‌افتاد.^(۶) در مقابل، به لطف و کرم الهی اعمال خوب پاداش مضاعف خواهد داشت. ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَلِهَا﴾^(۷) «هر کس حسنه‌ای به جا آورد، برای او ده برابر آن است.» در حالی که کیفر گناه افزایش نمی‌یابد و به اندازه و تأثیر گناه است: ﴿وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا﴾^(۸) «و هر کس گناهی به جا آورد، جزایی جز همانند آن نخواهد داشت.»

۲-سوره کهف (۱۸)، آیه ۴۹.

۱-سوره انشقاق (۸۴)، آیه ۹.

۴-سوره انعام (۶)، آیه ۱۶۴.

۳-سوره لقمان (۳۱)، آیه ۱۶.

۶-سوره آل عمران (۳)، آیه ۳۰.

۵-سوره نحل (۱۶)، آیه ۲۵.

۸-سوره انعام (۶)، آیه ۱۶۰.

۷-سوره انعام (۶)، آیه ۱۶۰.

آری! گناهانی که ذاتی انسان شده‌اند و رسوخ در جان گناهکار پیدا کرده‌اند، به تناسب آن کیفر خواهند داشت، و چه بسا ماندن و جاودانی شدن در عذاب از همین جهت باشد. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که ماندگاری گروهی از اهل جهنم در عذاب به این جهت است که آنان به این می‌اندیشیده‌اند تا زمانی که در دنیا هستند به گناهان خود ادامه دهند.^(۱) حسابرسی اعمال بسته به عملکرد انسانها متفاوت خواهد بود. برخی حسابرسی آسان خواهند شد و نامه عملشان به دست راستشان داده خواهد شد؛^(۲) و برخی دیگر نامه عمل خود را از پشت سر می‌گیرند و فریاد و اوایلا و هلاکت سر می‌دهند.^(۳) اینان آرزو می‌کنند که کاش نامه عملشان به آنها داده نمی‌شد.^(۴) بر کافران در آن موقف، چنان عرصه تنگ و فضاقت بار می‌شود که آرزو می‌کنند ای کاش خاک بودند،^(۵) و اصلاً خلق نشده بودند. از کافران هیچ فدیهای پذیرفته نیست و هیچ کسی در آن روز به کمک کافران نمی‌آید،^(۶) مال و اولاد که در دنیا کارسازند، در آنجا هیچ فایده‌ای ندارند،^(۷) مگر آن که از آنها برای اندوختن توشه اخروی استفاده شده باشد. مجازات نتیجه قهری عمل و تجسم آن می‌باشد. هیچ راه گریزی برای کسی وجود ندارد. همه چیز تحت سیطره بی‌چون و چرای خداوند است. حتی پشیمانی هم سودی ندارد؛ چه این که وقت آن گذشته است. کسی که پیام پیامبر درونی و بیرونی را نادیده بگیرد و بر اسب شهوت و ظلم و باطل خواهی خود سوار شود و بر آن بتازد و گوش شنوایی برای هیچ سخن حقی نداشته باشد، چگونه می‌توان از او عذر و فدیة پذیرفت و پشیمانی‌اش را جدی گرفت؟

برای رسیدگی به اعمال بندگان شاهدانی حضور پیدا می‌کنند: ﴿وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ﴾^(۸) «و هرکسی که می‌آید با او سوق دهنده و گواهی دهنده‌ای

۱- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۸۵، حدیث ۵. ۲- سورة انشقاق (۸۴)، آیات ۷-۸.

۳- سورة انشقاق (۸۴)، آیات ۱۰-۱۱. ۴- سورة حاقه (۶۹)، آیه ۲۵.

۵- سورة نبا (۷۸)، آیه ۴۰. ۶- سورة آل عمران (۳)، آیه ۹۱.

۷- سورة آل عمران (۳)، آیه ۱۰؛ سورة شعراء (۲۶)، آیه ۸۸.

۸- سورة ق (۵۰)، آیه ۲۱.

هست.» حضور گواهان در محکمه قیامت، و آمدن پیامبران و صالحان و صدیقان، با توجه به این که خدا همه چیز را می‌داند و فرشتگان رقیب و عتید همه چیز را ثبت کرده‌اند، برای این است که به صورت ملموس و عینی وعده‌های داده شده را ببیند و به خوبی به او تفهیم شود که چگونه حقایق را نادیده گرفته و به پیامهای آسمانی بی‌اعتنایی کرده است. گواهی بر اعمال بندگان نه تنها از ناحیه گواهان بیرونی^(۱) که از سوی اعضای بدن^(۲) و حتی زمین نیز خواهد بود.^(۳) رسیدگی به اعمال همه بر اساس موازین عدل خواهد بود،^(۴) و به هیچ کسی در این محاسبه ستم روا داشته نخواهد شد؛ ﴿وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ﴾^(۵) «و پروردگارت ستمگر بندگان نیست.»

عامل سعادت انسان ایمان و عمل صالح، و موجب شقاوت ابدی او کفر و شرک و رزیدن است. خداوند درباره مؤمنان دارای عمل صالح فرموده است: ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ﴾.^(۶) «کسانی از زن و مرد وارد بهشت می‌شوند که مؤمن بوده و عمل صالح انجام دهند.» اما اگر کسی عمل صالح بدون ایمان داشته باشد، کفر و انکار او اثری از عمل صالح باقی نمی‌گذارد؛ چون قوام عمل و قبول شدنش به نیت عامل آن بستگی دارد.

به عبارتی اعمالی می‌توانند اثر پایدار داشته باشند که هم صالح باشند و هم عامل آنها از انجام آنها قصد خیر و الهی داشته باشد؛ و این برای شخص فاقد عقیده درست ممکن نیست. ﴿مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ...﴾^(۷) «مثل اعمال کسانی که به پروردگارشان کافر شدند، همانند خاکستری است که در روز طوفانی باد سخت بر آن بوزد.» در برابر، ایمان آن‌چنان تأثیرگذار است که نه تنها عمل صالح را اثربخش می‌کند، که باعث می‌شود برخی گناهان نادیده گرفته شود.^(۸)

- | | |
|-----------------------------|------------------------------|
| ۱-سوره نساء(۴)، آیه ۴۱. | ۲-سوره فصلت(۴۱)، آیات ۲۰-۲۱. |
| ۳-سوره زلزله(۹۹)، آیه ۴. | ۴-سوره انبیاء(۲۱)، آیه ۴۷. |
| ۵-سوره فصلت(۴۱)، آیه ۴۶. | ۶-سوره نساء(۴)، آیه ۱۲۴. |
| ۷-سوره ابراهیم(۱۴)، آیه ۱۸. | ۸-سوره نساء(۴)، آیه ۳۱. |

تجسس اعمال

فلاسفه و علمای اخلاق می‌گویند که انسان هر عملی را به صورت مدام و مکرر انجام بدهد، به تدریج در جان او اثر می‌گذارد و راسخ و به عبارتی ملکه می‌شود. اعمال چنان در جان آدمی رسوخ می‌کند که شخصیت انسان را رقم می‌زند. ملکات نفسانی در جایی که همه چیز روشن و آشکار می‌شود، بروز می‌کند و خود را نمایان می‌سازد. می‌توان کیفر و پاداش را ثمره همین ملکات و اعمال نقش بسته در جان دانست.

ای دریده پوستین یوسفان گرگ برخیزی از این خواب گران

این سخن‌های چو مار و کژدمت مار و کژدم می‌شود گیرد دمت

حشر انسان در قیامت بر اساس صورت باطنی و سیرت درونی اوست. کیفر و پاداشهای اخروی همانند مجازاتهای دنیایی نیست که قراردادی باشد. بلکه شبیه امور تکوینی است. حقیقت گناه در روز قیامت آشکار می‌شود و همان کیفر است. گناه را می‌توان به چاقویی تشبیه کرد که کسی در چشم خود فرو می‌برد که در این صورت نابینایی و از کار افتادن چشم، نه یک امر قراردادی بلکه امری تکوینی است. کیفر گناه همانند محصول طبیعی کشت است. هر کسی هر چه بکارد، محصول همان را درو خواهد کرد. عمل که در جان رسوخ می‌کند و ذاتی او می‌شود، همواره با انسان خواهد بود. اثر چنین عملی از آنجایی که در جان ریشه دوانده و جزء ذات انسان شده، تداوم خواهد داشت و به زودی زایل شدنی نیست. از امام علی علیه السلام نقل شده است که در آخرین لحظه حیات انسان در دنیا، فرزند و مال و عمل در مقابل دیدگان انسان مجسم می‌شود. او از هر یک می‌پرسد که برایش چه خواهند کرد، مال جواب می‌دهد کفنت از من. فرزند اظهار می‌دارد تو را به قبر می‌رسانم. عمل می‌گوید: من با تو در قبر و رستاخیز همدم خواهم بود. آنگاه آن حضرت می‌فرماید: اگر از اولیای خدا باشد

عملش در خوش چهره‌ترین، خوش بو‌ترین و خوش جامه‌ترین افراد نزدش حاضر شده و می‌گوید: بشارت باد بر تو آسودگی از هر هم و غمی. آن ولی خدا می‌پرسد: تو کیستی؟ پاسخ می‌دهد: من عمل صالح تو هستم. و اگر او از دشمنان خدا باشد، کسی نزد او می‌آید که از بد لباس‌ترین و بدقیافه‌ترین و بدبو‌ترین خلق خداست و به او وعده دوزخ می‌دهد.^(۱)

از رسول خدا ﷺ روایت شده است که همانا تو را همدمی است که همراه تو دفن می‌شود و او زنده است و تو مرده. پس اگر آن همدم کریم باشد تو را تکریم خواهد کرد، و اگر لثیم و پست باشد تو را خوار می‌کند. از تو فقط درباره او پرسیده می‌شود. بنابراین تلاش کن او را صالح گردانی؛ زیرا اگر او صالح بود مونس تو خواهد بود، و اگر فاسد بود از او وحشت خواهی داشت؛ و او عمل تو است.^(۲)

شفاعت

شفاعت به معنای ضمیمه کردن چیزی به چیزی برای کمک است؛ و بیشتر درباره کسی استعمال می‌شود که دارای رتبه برتر است و در کنار پایین تر قرار داده می‌شود تا او را کمک کند.^(۳) به رغم تأکید قرآن کریم بر نبود هیچ‌گونه یار و شفیع در قیامت برای انسان ﴿لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ﴾^(۴) «برای آنان جز خدا ولی و شفیع نیست.» در آیاتی به صراحت از شفاعت و تأثیر آن در نجات انسان سخن گفته شده است. آنچه از شفاعت نفی شده است برای ظالمان^(۵) و کافران می‌باشد.^(۶) مشرکان و کافران و همه کسانی که حقایق دین را انکار می‌کنند، مشمول شفاعت نخواهند شد. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «شفاعت من برای گناهکاران از امت من است به جز گناه

۱- کلینی، کافی، ج ۳، ص ۲۳۱ و ۲۳۲، حدیث ۱. ۲- ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۲۸.

۳- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۴۵۷ و ۴۵۸.

۴- سوره انعام (۶)، آیه ۵۱. ۵- سوره غافر (۴۰)، آیه ۱۸.

۶- سوره مدثر (۷۴)، آیات ۴۶ و ۴۸.

شرک و ظلم»^(۱) مسلمانان بر این امر اتفاق نظر دارند که رسول خدا از مقام شفاعت برخوردار است. مقامی که خداوند به او داده و آن حضرت را خشنود کرده است:^(۲)
 ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ﴾^(۳) و آن مقام را حاصل شب زنده داری و تهجد پیامبر دانسته است.^(۴)

خداوند به کسانی از برگزیدگان و بندگان خوب خود اذن شفاعت داده است.
 ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ﴾^(۵) «و آنها شفاعت نمی کنند جز برای کسی که خدا رضایت دهد. مراد از مأذون و مرضی خدا، پیامبران، اوصیا، فرشتگان و برخی از مؤمنانند.^(۶)

شفاعت کاری خارج از ضابطه نیست. شفاعت نوعی لطف و کرم از جانب خداوند به بندگان است که اعتقاد و عملشان درست بوده و به رغم این که انسان خوبی بوده اند احیاناً در جایی لغزیده اند، گناهی مرتکب شده اند و موفق به توبه نگردیده اند. کسانی که پس از گناه موفق به توبه بشوند نیازی به شفاعت نخواهند داشت. در حدیث آمده است: «لَا شَفِيعَ أَنْجَحُ مِنَ التَّوْبَةِ»^(۷) «شفیعی مؤثرتر از توبه نیست.» اهل توحید بودن و در صراط مستقیم الهی قرار داشتن، شرط لازم شفاعت است. شفاعت جبران کاستی و نقص است. شفاعت در واقع از ارتباط وثیق شفاعت کننده و شفاعت شونده حکایت دارد. چنین نیست که هر کس مجاز باشد هر کار خلافی را که مایل بود انجام بدهد و با شفاعت از هوسرانی های او چشم پوشی شود. بنابراین شفاعت نه به کسی اجازه گناه می دهد و نه با چنان شرایطی کسی را جرأت به گناه می دهد. شفاعت روح امید را در دلها زنده نگه می دارد و انسانها را تشویق به انجام

۱- صدوق، الخصال، باب السبعة، ص ۳۵۵، حدیث ۳۶.

۲- طبرسی، مجمع البیان، ج ۵، ص ۵۰۵؛ آلوسی، روح المعانی، ج ۲۸، ص ۱۶۰.

۳- سوره ضحی (۹۳)، آیه ۵.

۴- سوره اسراء (۱۷)، آیه ۷۹.

۵- سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۲۸.

۶- صدوق، الاعتقادات، باب ۲۱، ص ۴۴ و ۴۵.

۷- صدوق، الأمالی، مجلس ۵۲، ص ۳۹۹، حدیث ۹.

وظیفه می‌کند؛ تکالیفی که از بندگان خواسته شده و گاه دشوار است و ادای همه آنها سخت می‌باشد، به خصوص با توجه به این که دنیا دار و سوسه و لغزش است. چنین افرادی را خداوند با شفاعت بنده‌ای از برگزیدگانش، از عذاب نجات می‌دهد و یا به رتبه او می‌افزاید.

صراط

در قیامت پلی وجود دارد به نام «صراط» که باریک‌تر از مو و بُرنده‌تر از شمشیر است. «الصراطُ أدقُّ من الشعرةِ و احدثُّ من السیفِ».^(۱) همه مردم پس از تجدید حیات در قیامت، باید از چنین پلی عبور کنند تا به بهشت برین برسند. هر کسی به اندازه اتصالش به حقایق عالم، توان دارد با نور خود از آن عبور نماید.^(۲) مؤمنان دارای عمل صالح، تقوا پیشگان، صالحان و اولیای الهی به راحتی از آن عبور می‌کنند؛ و مشرکان و فاسقان توان گذر از آن را نخواهند داشت و سقوط خواهند کرد.^(۳) برخی همانند اسب تیز رو از آن به راحتی می‌گذرند و برخی لنگان لنگان^(۴) و کسانی هم از آن می‌افتند.

در وضعیت و انفسای قیامت، ضعف بر اندام چیره می‌شود. چشم از دیدن باز می‌ماند و قلب به تپش می‌افتد. اضطراب سراسر وجود انسان را فرا می‌گیرد. وقتی چنین حالتی برای کسی پیش بیاید، راه رفتن در زمین صاف هم برایش دشوار می‌گردد تا چه رسد به عبور از گذرگاهی باریک و خطرناک. راه عبور با موفقیت از این گذرگاه، اتصال به عالم حق است. انسان با چنین اتصالی، نور راه و استواری در قدم به دست می‌آورد. قلبش آرام می‌گیرد و برایش توازن و اعتدال حاصل می‌شود. البته این همه با ذخیره‌های دنیایی امکان‌پذیر است.

۱- کلینی، کافی، ج ۸، ص ۳۱۲، حدیث ۴۸۶؛ مفید، تصحیح الاعتقاد، مصنفات مفید، ج ۵، ص ۱۰۹.

۲- سوره حدید (۵۷)، آیه ۱۲. ۳- سوره مؤمنون (۲۳)، آیه ۷۴.

۴- کلینی، کافی، ج ۸، ص ۳۱۲، حدیث ۴۸۶.

اشاره به یک نکته خالی از لطف نیست که ممکن است مراد از باریکی و تیزی پل صراط، حقایق توحیدی و عقاید حق و عمل صالح باشد که واقعاً ظریف و حساس و باریک‌تر از مو است؛ و هر آن احتمال لغزش و انحراف وجود دارد. انسان باید همواره هوشیاری خود را درباره آنها حفظ نماید و از خدا بخواهد که همیشه در این صراط قرار بگیرد و لحظه‌ای به خود واگذار نشود.

و سرانجام پس از فروکش کردن احوال و شدت قیامت و رسیدگی به اعمال بندگان، هر کس به تناسب و فراخور عمل و عقیده‌اش جایگاهی پیدا می‌کند و راهی آن می‌شود. مؤمنان به بهشت برین می‌روند و کافران و گناه پیشگان راهی دوزخ سوزان می‌شوند.

جهنم

جهنم مظهر قهر خداوند و جایگاهی مملو از آتش شعله‌ور است. آتشگیره و سوخت آن، مردم و سنگ است: «وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ»^(۱) «آتشی که سوختش مردمان و سنگ‌ها هستند.» ملائکه‌ای سختگیر بر آن مأمورند.^(۲) از پیامبر خدا ﷺ روایت شده است که آتش دنیا جزئی از هفتاد جزء آتش جهنم است.^(۳) شراره‌های آتش آن به قدری سوزاننده است که چیزی را باقی نمی‌گذارد.^(۴) غذای اهل دوزخ، درخت زقوم است و چرک و خون.^(۵) آب آن همانند فلز مذاب صورت را بریان می‌کند.^(۶) آتش آن در جان آدمی رخنه می‌کند و در دل شعله می‌کشد.^(۷) لباس اهل جهنم از آتش است و بر سر و صورت جهنمیان مدام آب جوشان ریخته می‌شود.^(۸)

۱-سوره بقره (۲)، آیه ۲۴. ۲-سوره تحریم (۶۶)، آیه ۶.

۳-علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۶۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۸، ص ۲۸۸، حدیث ۲۱.

۴-سوره مدثر (۷۴)، آیات ۲۶-۲۸.

۵-سوره حاقه (۶۹)، آیه ۳۶؛ سوره واقعه (۵۶)، آیه ۵۲.

۶-سوره کهف (۱۸)، آیه ۲۹. ۷-سوره همزه (۱۰۴)، آیه ۷.

۸-سوره حج (۲۲)، آیه ۱۹.

گُرزهای آتشین در بالای سر جهنمیان، آماده است.^(۱) هیچ راه فراری از آن وجود ندارد.^(۲) پوست بدن اهل جهنم بر اثر شعله‌های فروزان آتش مدام در حال عوض شدن می‌باشد. پوست‌ها می‌سوزد و ذوب می‌شود، اما تمام نمی‌شود و پوست دیگری جای آن را می‌گیرد. ﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾^(۳) «در آن آتش هرچه پوستشان بریان گردد، پوست‌های دیگری بر جایش نهیم تا عذاب را بیچشند.» اهل جهنم مدام در عذاب هستند و کیفر می‌شوند و درد جانکاهی همواره آنان را آزار می‌دهد. ﴿لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى﴾^(۴) در گردن جهنمیان غُل و به دست‌هایشان زنجیر بسته است.^(۵) جهنمیان همواره در حسرت و افسوس به سر می‌برند که چرا از فرصت زندگی دنیا استفاده نکردند. آرزو می‌کنند که ای کاش در دنیا دوستان خوبی داشتند و در صراط مستقیم حرکت کرده بودند.

به راستی آیا ارزش دارد که برای چند صباح زودگذر دنیا، از خدا غافل شویم و به بندگان خدا ستم روا داریم؟ تکالیف الهی و انسانی خود را انجام ندهیم و به چنان خواری و ذلت گرفتار آییم؟ آیات فراوانی در قرآن و سخنان زیادی از پیامبر خدا ﷺ و معصومین علیهم‌السلام درباره عالم آخرت و عذابهای سخت آن وجود دارد. بی‌گمان این همه پیام از جانب خدا و هشدارهای انبیا و اوصیای الهی، برای بیدارباش است. انسان نباید در استفاده از مواهب دنیایی آن چنان افراط کند که تکالیفش را فراموش نماید و آخرتش را در زیر شعاع متاع دنیوی قرار دهد. استفاده از لذات دنیوی نباید به حدی باشد که عذاب اخروی در پی داشته باشد. عقل و منطق حکم می‌کند که به این همه هشدارها اهمیت بدهیم و آنها را جدی بگیریم. این هشدارها نه برای گریز دادن از دنیا و مواهب آن است، بلکه برای ایجاد اعتدال در رفتار و ایجاد موازنه در تمایل به دنیا و حیات اخروی است.

۱-سوره حج (۲۲)، آیه ۲۱.

۲-سوره حج (۲۲)، آیه ۲۲.

۳-سوره نساء (۴)، آیه ۵۶.

۴-سوره طه (۲۰)، آیه ۷۴.

۵-سوره غافر (۴۰)، آیه ۷۱.

بهشت

گروه دیگری از انسانها پس از بررسی اعمال و اعتقاداتشان، به پاس ایمان و اعمال خوبشان به بهشت می‌روند. بهشت جایگاه مؤمنان شب زنده‌دار و انفاق‌کننده است.^(۱) کسانی که برای گسترش تعالیم الهی مجاهدت کردند و جان و مال خود را نثار نمودند.^(۲) و در یک کلام همه کسانی که بندگی خدا را پیشه خود ساختند و حریم سایر انسانها را به خاطر خدا پاس داشتند و حقوق انسانها را مراعات نمودند و تکالیف خود را بی‌هیچ چشم‌داشتی انجام داده‌اند.

زنان و مردان بهشتی در بهشت از انواع نعمت‌های خداوند بهره‌مند هستند و هر خوردنی، نوشیدنی و لذتی که بخواهند برایشان فراهم است؛^(۳) و برتر از همه نعمت‌ها و لذایذ، رضوان پروردگار است.^(۴) در آنجا هیچ ناراحتی و غصه‌ای راه ندارد،^(۵) و دارِ سلام و سلامتی است؛^(۶) مرگ هیچ‌گاه به سراغ بهشتیان نمی‌آید،^(۷) و در سایه رحمت پروردگار همواره او را سپاسگزارند.

یاد بهشت امید را در انسان زنده می‌گرداند، او را به کارهای نیک سوق می‌دهد و از پلیدی‌ها و گناهان باز می‌دارد.^(۸) بنابر فرموده حضرت امیر علیه السلام آدمی برای دنیا و ماندگاری در آن آفریده نشده، بلکه دنیا محل عبور و وسیله نیل او به سعادت و بهشت جاودان است.^(۹) «آیا آزاده‌ای نیست که این لقمه نیم‌خورده [دنیا] را به اهلش

۱-سوره سجده (۳۲)، آیات ۱۵-۱۹. ۲-سوره توبه (۹)، آیه ۱۱۱.

۳-«وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ»؛ سوره زخرف (۴۳)، آیه ۷۱.

۴-«وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ»؛ سوره توبه (۹)، آیه ۷۲.

۵-«لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ»؛ سوره حجر (۱۵)، آیه ۴۸.

۶-«وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ»؛ سوره یونس (۱۰)، آیه ۲۵.

۷-«لَا يَدُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ وَوَقِيَهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ»؛ سوره دخان (۴۴)، آیه ۵۶.

۸-سیدرضی، نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۳۱.

۹-همان، خطبه ۱۳۲ (صبحی صالح).

واگذارند؟ همانا برای شما بهایی جز بهشت نیست؛ پس خویشتان را جز به آن مفروشید.»^(۱) هیچ خیری خیر نیست اگر آتش دوزخ را به دنبال داشته باشد، و هیچ شرّی شرّ نیست اگر بهشت را در پیش رو داشته باشد. پس هر نعمتی در مقابل بهشت حقیر است و هر بلایی در برابر دوزخ عافیت است.^(۲) ﴿لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ﴾.^(۳) ﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾.^(۴) «و بشتابید به سوی آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که وسعت آن [به اندازه وسعت] آسمان‌ها و زمین است که برای تقوا پیشه‌گان مهیا شده است.» به درستی که چیزی را همچون بهشت ندیدم که جویندگانش در خواب باشند!.^(۵)

۱- همان، کلمات قصار، شماره ۴۵۶. ۲- همان، کلمات قصار، شماره ۳۸۷.

۳- سوره صافات (۳۷)، آیه ۶۱. ۴- سوره آل عمران (۱۳)، آیه ۱۳۳.

۵- سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۲۸ (صبحی صالح).

بخش دوّم:

اخلاق

علم اخلاق

علم اخلاق دانش و شناخت صفات مهلکه و مُنجیه انسان است. همچنین چگونگی موصوف شدن و متخلق گردیدن انسان است به صفات نجات بخش، و رها شدن از صفات هلاک کننده است.^(۱) علم اخلاق می آموزد که نفس انسانی چگونه خُلقی تحصیل کند که همه احوال و افعال که با اراده از او صادر می شود، زیبا و پسندیده بشود.^(۲) نفس انسان دارای غرائز و تمایلات و خواسته های گوناگون است، و علم اخلاق برای اصلاح و تعدیل تمایلات و خواسته های درونی انسان است. منشأ اعمال و رفتار انسانها ملکات و روحيات درونی پاک یا ناپاک انسان است و شناخت این ملکات مربوط به علم اخلاق است. علم اخلاق به انسان یاد می دهد که چگونه اخلاق ناپسند را از خود دور کند و ملکات خوب را به دست آورد. علم اخلاق علم اصلاح انسان و به کمال رساندن استعدادهایی است که در انسان وجود دارد. از امام موسی کاظم علیه السلام نقل شده است: «الزَّمُّ الْعِلْمُ لَكَ، مَا دَلَّكَ عَلَىٰ صِلَاحِ قَلْبِكَ وَ أَظْهَرَ لَكَ فِسَادَهُ»^(۳) «لازمترین دانش ها دانشی است که تو را به پاکسازی دل رهنمون کند و تباهی و فساد آن را بر تو آشکار سازد.» اخلاق علم به خوبی ها و بدی ها و داشتن صفات نیک است، و افزون بر این داشتن رفتار مناسب و برخاسته از سرشت نیکو است.

۱- نراقی، ملامهدی، جامع السعادات، ج ۱، ص ۹ و ۱۰.

۲- طوسی، خواجه نصیرالدین، اخلاق ناصری، ص ۴۸.

۳- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۰، حدیث ۵۴.

فلسفه اخلاق

علم اخلاق به خوب و بد و بایدها و نبایدهای اخلاقی می‌پردازد. اما فلسفه اخلاق به سؤالات دیگری پاسخ می‌دهد؛ از قبیل این‌که ملاک خوب و بد و خیر و شر چیست؟ چرا آنها خوب یا بد هستند؟ منشأ اعتبار بایدها و نبایدها چیست؟ آیا امور اخلاقی نسبی هستند یا مطلق؟ زیبایی چطور؟ چرا سفیدپوستان چیزی را مصداق زیبایی می‌دانند و سیاه‌پوستان مصادیق دیگری را که دیگران زیبایی نمی‌دانند زیبا می‌شناسند؟ و... ما در این کتاب به علم اخلاق می‌پردازیم نه به فلسفه اخلاق که به نوبه خود بحثی جذاب و سودمند اما از موضوع و هدف این رساله خارج است.

بشر بر اساس فطرت زیبایی‌طلبی در زمینه‌های مختلف دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها به خلق زیبایی‌ها پرداخته است. پیدایش و پیشرفت رشته‌های هنری مثل نقاشی، موسیقی، مجسمه‌سازی، معماری و... از همین فطرت ریشه گرفته و برای ارضای همین گرایش بوده است. انسان بر اساس طبیعت اولی خود، از اموری احساس لذت و از اموری احساس نفرت می‌کند، و بر همین مبنا امور را به زیبا و نیک، و زشت و ناپسند تقسیم می‌نماید. این نکته هم درباره محسوسات و هم در امور غیر محسوس صادق است. وقتی شخصی را می‌بینیم که به صورت داوطلبانه برای نجات جان انسانهای دیگر تلاش می‌کند و از بیچارگان و افتادگان دستگیری می‌کند، او را به جهت داشتن این روحیه انسان‌دوستی تحسین می‌کنیم و کار او را زیبا می‌دانیم. از طرف دیگر اگر ببینیم شخصی بدون هیچ دلیلی به صورت انسان ناتوانی سیلی می‌زند، روحیه و کار او را تقیح می‌کنیم. و همین‌طور اگر کسی بر اساس شواهد و دلایل و به دور از حُب و بغض شخصی به قضاوت در میان مردم بپردازد، او را عادل؛ و اگر برخلاف آن عمل کند، وی را ظالم می‌شماریم. اساس رفتارهای اخلاقی، خوبی‌ها و زشتی‌هایی است که عقل و فطرت انسان آنها را تشخیص می‌دهد. امری ارزش اخلاقی محسوب می‌شود که به طور طبیعی تحسین دیگران را در پی داشته

باشد، و امری خلاف ارزش اخلاقی است که به طور طبیعی تقبیح دیگران را به دنبال داشته باشد.

خاستگاه رفتارهای انسان یکسان نیست. برخی از آنها صرفاً برخاسته از تحریک حسی و بدون اراده و آگاهی است؛ مانند فریاد کشیدن هنگام مواجهه ناگهانی با خطر و بسته شدن خود به خود چشم در برخورد با شیء خارجی. دسته دیگری از رفتارهای انسان ناشی از غریزه است، و کشش و میل باطنی به وجود آورنده آنهاست. مانند آب و غذا خوردن به وقت تشنگی و گرسنگی، و دفاع از خود هنگام احساس خطر. نوع دیگری از رفتارهای انسان برخاسته از فطرت است؛ مانند زیبایی خواهی و حقیقت طلبی. این گرایش‌ها و رفتارهای برخاسته از آنها مختص به انسان است. آنچه از تمدن و فرهنگ در جوامع بشری مشاهده می‌شود، برآمده از همین خصلت‌هاست. بخشی از رفتارهای انسان که به نام اخلاقیات شناخته شده‌اند به فطریات منتهی می‌شوند؛ رفتارهایی را که نفس در جهت کمال خود بداند و آنها را زیبا و مورد پسند تشخیص بدهد، انجام آنها را لازم می‌بیند (بایدها)؛ و رفتارهایی که برخلاف کمال نفس و مورد نفرت او باشد، ترک آنها را لازم می‌شمارد (نبایدها).

به عبارت دیگر انسان با عقل عملی خود اموری را خوب و زیبا و اموری را بد و قبیح می‌شمارد. آن دسته از اعمال را که با کمال نفس هم‌سو باشد، خوب دانسته و به انجام آنها فرمان می‌دهد، و دسته دیگری را که برخلاف کمال نفس باشد، بد و به ترک آنها الزام می‌کند. حکم به خوب و بد بودن و حکم به لزوم و عدم لزوم، اگر چه اعتباری است ولی ریشه در واقعیت دارد. یعنی خاستگاه آنها فطرت و ملکات درونی انسان است.

نظام اخلاقی اسلام و مزایای آن

بخش قابل توجهی از تعالیم دین اسلام را توصیه‌های اخلاقی تشکیل می‌دهد. این دسته از تعالیم، نظام اخلاقی را ساخته‌اند؛ با مزایای زیر:

۱ - تحول در اخلاق

ایجاد دگرگونی از اخلاق جاهلی و تأسیس نظام اخلاقی متعالی، خردمندان و منطبق با فطرت انسانی، از اهداف تعالیم اخلاقی دین مبین اسلام است. در جاهلیت ارزشهای اخلاقی به تدریج کمرنگ شده و جای خود را به ارزشهایی داده بود که جنبه قبیلگی داشت. اگرچه ارزشهای اخلاقی قابل قبولی در دوران جاهلیت نیز کم و بیش وجود داشته؛ اما اولاً محدود و ثانیاً کارکرد آن نسبت به افراد هم قبیله بوده است. تعصب قبیلگی پایه رفتار هر فرد از افراد قبیله بوده، و ساخت اجتماعی یک زندگی قبیلگی و عشیره‌ای تمام عیار بوده است. درستی یا نادرستی بپوشش و کردار یک نفر بستگی به روش و منش بزرگ قبیله داشته است. اما با آمدن اسلام این مفاهیم اخلاقی به طور گسترده و به صورت عام و مشترک میان همه مؤمنان و بلکه همه انسانها مطرح گردید. «انسان» به جای عشیره و قبیله نشست. تحولی اساسی در مضامین واژه‌های اخلاقی صورت گرفت. برادری دینی به جای آداب و رسوم کهنه جاهلیت نشست.^(۱) اسلام به جای نژادها «نژاد واحد انسانی» را مطرح کرد.^(۲)

بی‌گمان در دوران جاهلیت، برخی از سجایای اخلاقی وجود داشت که قابل تحسین بودند. اسلام آنها را مورد تأیید قرار داد، مانند مهمان‌نوازی و فتوت؛ و بنابراین چنین نبود که اسلام با هر آنچه از سابق بود مبارزه نماید، بلکه صفات نیک و سجایای اخلاقی‌ای چون مروّت، گرم، مردانگی، مهمان‌نوازی، شجاعت و امانتداری را تشویق کرد و بار معنایی گسترده‌تری نیز به آنها داد.

۲ - واقع بینی

اسلام در تعالیم اخلاقی خود به نیازهای اصیل و مطابق با فطرت انسان توجه کرده است و با توجه به واقعیات خصوصیات انسان، ارزشها را مطرح و به شکلی با آنها

۲-سوره حجرات (۴۹)، آیه ۱۳.

۱-ر.ک. سوره مجادله (۵۸)، آیه ۲۲.

برخورد کرده است که دشواریهای زندگی - مانند فقر، گرسنگی، بیماری و تنگناهای دیگر - در نظر گرفته شود؛ و به گونه‌ای توصیه کرده است که در این شرایط انعطاف داشته باشد و مکلف را دچار مشکل و سختی نکند.

دستورهای اخلاقی اسلام مبتنی بر واقع‌نگری است. تنها توصیه‌هایی خشک و بی‌روح و بی‌فایده نیست و همراه با بیان فلسفه و فایده است. مخصوصاً روی این نکته انگشت می‌گذارد که ثمره پای‌بندی به ارزشهای اخلاقی به خود شخص برمی‌گردد و با این روش عمل به ارزشهای اخلاقی را تشویق می‌کند. در نظام اخلاقی اسلام تنها به ذکر مفاهیم کلی اخلاق و قضایای بدیهی اخلاق اکتفا نشده، بلکه مصادیق هر مفهوم کلی نیز مشخص شده است. آنچه به عنوان ارزشهای اخلاقی معرفی شده، اموری ارزشمند و تابع مصلحت هستند؛ و آنچه ضد ارزش قلمداد شده‌اند، ضد ارزش و دارای مفسده می‌باشند. مثل عدالت و دعوت به احسان و نیکوکاری: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾^(۱) و نهی از فحشا و زشتی‌ها ﴿وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ﴾^(۲).

اسلام به عواطف انسانها و کنترل احساسات و استفاده از آنها برای جا انداختن ارزشهای اخلاقی توجه کرده است. به غرایز جهت داده و آنها را تکامل بخشیده است. برای پیشرفت معنوی و دستیابی به سازگاری اجتماعی به عواطف انسانی توجه خاصی مبذول داشته است. در برنامه‌های تربیتی اسلام، به برخورد عاطفی در کانون خانواده و ارتباط با هم‌کیشان تأکید شده است.

۳- توجه به ابعاد وجودی انسان

از مزایای یک نظام اخلاقی مفید و کارساز این است که با آگاهی از استعدادها و ساختار و توانایی‌های انسان تنظیم شده باشد. این امتیاز در نظام اخلاقی اسلام که مبتنی بر وحی است وجود دارد.

۱-سوره نحل (۱۶)، آیه ۹۰.

۲-سوره نحل (۱۶)، آیه ۹۰.

انسان موجودی است دارای هوش، عقل، احساسات و نیازهای مادی و معنوی. در انسان فطرت و غرایزی وجود دارد و بسیاری از خواسته‌های فطری و طبیعی در رفتار انسان تأثیر دارند و به او هویت و شکل می‌دهند. بی‌توجهی به هر یک از عناصر یاد شده ممکن است در امور اخلاقی و تربیتی، انسان را موجودی نامتعادل بار بیاورد. همه عناصر وجودی انسان در دستورالعمل‌های اخلاقی ملاحظه شده‌اند. زیرا بدون لحاظ آنها توصیه‌های اخلاقی کارایی لازم را نخواهند داشت.

نفس انسان و کارکردهای آن

توجه اصلی نظام اخلاقی اسلام به رشد و تربیت روحی و عقلی انسان است، و امور اخلاقی بر اختیار و آگاهی و عقل مبتنی است. انسان دارای نفس است و نفس دارای حیات می‌باشد. نفس در وجود انسان کارکردهای متفاوت و گوناگونی دارد. در انسان نفسی وجود دارد که به او جهت می‌دهد. خواهش‌ها و تمایلات، واقعیت‌هایی در وجود انسان هستند. اینها برخاسته از نفس آدمی‌اند. این واقعیت در دستورهای اخلاقی مد نظر بوده است. دستورهای فراوانی وجود دارد که برای هدایت نفس بوده و در صدد تنظیم نقش و کارکرد درست نفس است، بی‌آن که در صدد از کار انداختن آن باشند. به عنوان نمونه برخی از عملکردهای نفس و دستورهای اخلاقی مربوط به آن را برمی‌شماریم.

نفس اماره

در قرآن کریم از نفس تعبیرهایی گوناگون شده است. در جایی می‌فرماید: ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي﴾^(۱) «همانا نفس، پیوسته انسان را به کارهای زشت، بسیار امر می‌کند مگر این که پروردگارم رحم نماید.» این نفس را «اماره»

۱-سوره یوسف (۱۲)، آیه ۵۳.

می‌نامند، و هوا و هوس آدمی به این نفس مربوط است. این نفس در پی برآوردن خواهش‌ها و تمایلات خود می‌باشد. اگر کنترل اعضا و جوارح انسان به دست نفس اماره باشد، آنها اسیر می‌شوند و هر چه را این نفس دستور دهد انجام می‌دهند. دست، چشم، پا و سایر اعضای بدن مرتکب گناه می‌شوند. نفس اماره زبان را به کارهای زشت - مثل غیبت، تهمت، فحش و بدگویی - وادار می‌کند. این حالت در انسان بدترین حالت نفس است و او را به بیراهه سوق می‌دهد. انسان را به تدریج به حیوان درنده و شکم‌پرست و شهوتران تبدیل می‌کند. ممکن است یک نفس سرکش، دنیایی را به فساد بکشد. انسان اگر جلوی تمایلات نفسانی‌اش را نگیرد و نفس اماره را رها کند، درنده‌تر از هر درنده‌ای خواهد بود.

نفس لَوَامِه

برای نفس عملکرد دیگری وجود دارد که کارکرد مثبت دارد و از آن به «نفس لَوَامِه» تعبیر شده است. ﴿لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ * وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَامَةِ﴾^(۱) «قسم به روز قیامت؛ و قسم به نفس لَوَامِه». لَوَامِه مثل اماره صیغه مبالغه است؛ یعنی بسیار ملامت کننده. نفس اگر به نقش ملامت‌گری خود پردازد و در شعاع سایر امور قرار نگیرد، انسان را به کمال می‌رساند. نفس لَوَامِه انسان را به جهت کارهای زشت مرتکب شده سرزنش می‌کند.

از نفس لَوَامِه به «وجدان» نیز تعبیر می‌کنند. اگر انسان برحسب طغیان نفس، کار زشتی انجام بدهد، متوجه کار بد خودش می‌شود و خود را ملامت می‌کند. در عین حال ممکن است کسانی هم وجود داشته باشند که بر اثر تکرار کارهای ناروا و حرام، نفس لَوَامِه آنان به تدریج نقش خود را از دست بدهد و دیگر ملامت‌گری نکند.

۱-سوره قیامت (۷۵)، آیات ۱-۲.

خدای مهربان برای انسانها توانایی‌هایی آفریده است که آنها را از خارج شدن از محدودهٔ انسانیت باز می‌دارد. معمولاً بر اثر نفس لَوَّامه یک حالت توبه و انابه‌ای پیدا می‌شود و قهراً وقتی که انسان خود را برای کارهای زشت ملامت کرد، این حالت زمینه‌ای می‌شود برای توجه انسان و جلوگیری از گناه. یک چنین آدمی زمینه در او پیدا می‌شود که در حال عادی گناه و طغیان نکند. پس نفس لَوَّامه انسان را به سوی کمال سوق می‌دهد و به همین جهت است که خداوند تبارک و تعالی به آن قسم یاد کرده است.

نفس مُلْهَمَه

یکی دیگر از ویژگیهای نفس باگرایش اخلاقی، الهام شدن و از درون یادآور شدن است. قرآن در این باره می‌فرماید: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾^(۱) «قسم به نفس و آن کس که آن را متناسب آفرید، پس زشتی‌ها و خوبی‌ها را به او الهام کرد.»

«نفس ملهمه» نفسی است که اگر بیدار شود مورد توجه خدا قرار می‌گیرد و دربارهٔ هرکاری می‌تواند قضاوت کند و این‌که چه کاری صحیح و چه کاری نادرست است. نفس ملهمه نفسی است که یک نوع پیوندی به عالم غیب پیدا می‌کند و می‌تواند خوب و بد را تمیز دهد.

نفس مطمئنَه

نفس انسانی بیدار می‌شود و راه و روش خود را درمی‌یابد و به دنبال عمل و یقین می‌رود. نفس وقتی به بالاترین مرحلهٔ خود و به اطمینان برسد و تزلزلی در او راه نیابد، «مطمئنَه» می‌شود. این نفس متصل به حق است و به واسطهٔ این اتصال و ارتباط

۱-سورهٔ شمس (۹۱)، آیات ۷-۸.

با خدا، دارای اطمینان و آرامش کامل شده است. ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً...﴾^(۱) «ای نفسی که به اطمینان و آرامش رسیده‌ای! بازگرد به سوی پروردگارت در حالی که از خدا خشنودی و خدا از تو خشنود است...». این که در برخی روایات آمده است آیه یاد شده در شأن حضرت سیدالشهداء علیه السلام نازل شده است^(۲) از باب معرفی یکی از بهترین مصداقهاست؛ زیرا آن حضرت با رفتاری که انجام داد و استقامتی که در راه خدا کرد و در برابر ستمگریها ایستاد، به خوبی نشان داد که دارای نفس مطمئن و شایسته خطاب خدای بزرگ می‌باشد.

۴ - اعتدال

یکی دیگر از ویژگیهای آموزه‌های اخلاقی دعوت به اعتدال و میانه‌روی در تأمین خواسته‌هاست. از او نمی‌خواهد غریزه‌ها را سرکوب کند و به لذتهای دنیایی بی‌توجه باشد، و از سوی دیگر نمی‌خواهد یکسره مشغول به آنها باشد؛ زیرا بزرگترین هدف دستورالعمل‌های اخلاقی این است که انسانها را از افراط و تفریط باز دارد و برای آنان اعتدال ایجاد نماید. «افراط» تجاوز و گذشتن از حد، و «تفریط» تقصیر و کوتاهی در انجام وظیفه است. در پی چیزی رفتن و بیش از حد معمول درباره آن خواستن «افراط»، و از حد اعتدال کمتر خواستن «تفریط» است. در صورتی که انسان خشت بنای زندگی خود را بر افراط و یا تفریط بگذارد، به تدریج به تجاوزگری روی می‌آورد و یا با عملکرد خود باعث تجاوزگری دیگران می‌شود. چنین حالتی هم رفتار عمومی جامعه را دچار خطر می‌کند و هم به شخصیت انسان آسیب می‌زند. در این صورت، انسان به تدریج مسخ می‌شود.

انسان مجموعه‌ای از غرایز، امیال، روحيات مختلف و شهوات است. از طرفی قوه

۱- سوره فجر (۸۹)، آیات ۲۷-۲۸.

۲- مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۳۵۰، باب ۶۷، حدیث ۶۲.

عاقله دارد و از سوی دیگر قوه غضب و قوه توهّم و خیال. تمایلات نفس در انسان زیاد است و حد و حصر ندارد. هر چه به خواهش‌هایش بیشتر نایل شود، باز هم سیر نمی‌شود. اگر تمام دنیا را به او بدهند باز هم درخواست می‌کند. اسلام برای جلوگیری از چنین خطری انسان را به رعایت میانه‌روی سفارش کرده و برای آن ملاک‌هایی نیز قرار داده است. از مزایای اسلام این است که دستورات و مقررات آن معتدل است، تا جایی که امت اسلام «امت وسط» نام گرفته است. ﴿وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾^(۱) «ما شما [مسلمانان] را امت میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید.»

از نظر اسلام بندگان خاص خدا کسانی‌اند که میانه‌رو و معتدل باشند. ﴿وَ الَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾^(۲) «و [بندگان خدا] کسانی‌اند که هنگام انفاق، نه اسراف کرده و نه بخل می‌ورزند؛ بلکه میان این دو میانه‌رو و معتدلند.» خداوند متعال در همین رابطه به پیامبرش می‌فرماید: در انفاق دست خود را بسته نگه‌دار و کاملاً باز و گشاده نیز ندار، که هر کدام باشد به نکوهش و حسرت خواهی نشست.^(۳) خداوند در دستور صریحی به پیامبر ﷺ او را از پیروی کسانی که دچار افراط و تفریط هستند نهی کرده است. ﴿وَ لَا تَطْعَمَنْ أَعْفُنَا قَلْبُهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا﴾^(۴) «هرگز از کسانی که دل‌هایشان را از یاد خود غافل کرده‌ایم و تابع هوای نفس خود شده‌اند و به افراط کاری پرداخته‌اند پیروی نکن.»

امیر مؤمنان علیه السلام درباره افراط و تفریط فرموده است: «به رگ‌های انسان پاره گوشتی آویخته است که شگفت‌آورترین چیزهایی است که در او وجود دارد و آن دل است؛ زیرا که دل را ماده‌ها بود از حکمت و ضد آن. پس اگر در دل امیدی پدید آید طمع او را خوار کند، و اگر طمع به او هجوم آورد حرص او را نابود سازد، و اگر ناامیدی بر او

۱-سوره بقره (۲)، آیه ۱۴۳.

۲-سوره فرقان (۲۵)، آیه ۶۷.

۳-سوره اسراء (۱۷)، آیه ۲۹.

۴-سوره کهف (۱۸)، آیه ۲۸.

غالب گردد حسرت و تأسف او را بکشد، و اگر غضب شدت پیدا کند آرام نگیرد، و اگر سعادت و خرسندی نصیب وی شود زمام خویشنداری را از دست می‌دهد، و اگر ترس به ناگاه او را فراگیرد پرهیز کردن او را مشغول دارد، و اگر گشایشی در کارش پدید آید و در امن و امان باشد دچار غفلت می‌شود، و اگر مالی به چنگ آورد توانگری او را به سرکشی وادارد، و اگر به فقر و نداری گرفتار شود به بلا دچار گردد، و اگر مصیبتی به او برسد نابردباری رسوایش سازد، و اگر گرسنگی بی‌طاقتش گرداند ناتوانی وی را از پا در آورد، و اگر بیش از حد سیر شود پر بودن شکم به او زیان رساند. پس هر تفریط و تقصیر او را زیان رساند و هر افراط و از حد گذراندن موجب تباهی او می‌شود.^(۱)

افراط و تفریط هر دو رذیلت اخلاقی‌اند، و آنچه فضیلت است حد وسط این دو می‌باشد. افراط در شهوت انسان را به بی‌بند و باری می‌کشاند، و تفریط در آن منجر به گوشه‌گیری و انقراض نسل می‌شود. راه اعتدال تشکیل خانواده و ازدواج است. اگر شخصی کاملاً به آرزوهای خود بی‌اعتنا باشد، دچار حسرت و اندوه می‌شود؛ و اگر همواره دنبال خواهش‌های نفسانی و آرزوها باشد، طمعکار می‌گردد. حد وسط این دو پذیرفته است که تلاش در جهت کسب روزی و قناعت به اندازه‌نیاز می‌باشد. امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا»^(۲) «نادان را نمی‌بینی مگر این‌که کاری را از اندازه فراتر برد و یا بدانجا که باید نرساند.» و همین‌طور می‌فرماید: «نتیجۀ تفریط پشیمانی است.»^(۳) عدالت که در آثار دینی روی آن تأکید زیادی شده، همین داشتن حالت اعتدال و دور بودن از افراط و تفریط در امور زندگی است.

۱- کلینی، کافی، خطبة الوسيلة، ج ۸، ص ۱۹؛ سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۱۰۸، ص ۴۸۷.

۲- سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۷۰.

۳- همان، حکمت ۱۸۱، ص ۵۰۲.

۵- پیوند اخلاق با عبادت

برای تحصیل فضایل اخلاقی و فاصله گرفتن از رذیلت‌ها، انسان از همان دوران کودکی باید تحت تربیت قرار بگیرد. کودک استعداد هرگونه ساخته شدن را دارد. در این دوران پدر و مادر و متولیان کودک باید او را در مسیر صحیح هدایت کنند، و آنگاه که او به سن بزرگی و بلوغ می‌رسد دستورات عمل‌هایی برای وی وجود دارد که با رعایت آنها خود مراقب تربیت خویش می‌شود. در اسلام عالی‌ترین برنامه‌های تربیتی و روشهای تهذیب نفس در قالب عبادت و پرستش خداوند گنجانده شده است. اسلام برای مهار نفس نه تنها از راههای غیرمتعارف و ریاضت‌های طاقت‌فرسا استفاده نکرده بلکه آنها را ممنوع دانسته است. اسلام از طریق دستور به انجام عبادت و اطاعت که امری فطری است، نفس را مهار می‌کند. عمل به این‌گونه دستورات، به صورت طبیعی و بدون تحمیل بر نفس، به تعدیل غرایز نفسانی و کنترل آنها می‌انجامد. نماز و روزه و سایر عبادات دارای نقشی بسیار سازنده‌اند.

مثلاً حج از همان آغاز، برنامه خودسازی و طهارت نفس است. برای حج باید همه لباسها را از بدن بیرون آورد و لباس احرام پوشید. بدن و احرام باید پاک باشد و لباس احرام مباح بوده و هیچ حقی از هیچ کسی در آن نباشد. حتی از خیلی حلالها باید پرهیز شود. حج باید در وقت معینی به جا آورده شود، و به علاوه حرکتهای مخصوصی برای آن تعیین شده است. در عمل عبادی حج کنترل و تمرین به اوج خود می‌رسد. در یک کلام می‌توان حج را برنامه خودسازی و تهذیب نفس دانست. این تکلیف، تمرین خودسازی است که در قالب عبادت معینی ارائه شده است و به تدریج آثار عمیقی بر روح انسان می‌گذارد. خصلت کبر و خودخواهی را از بین می‌برد. در نتیجه انسان از خودخواهی به خداپرستی می‌رسد.

عبادت همچنین روحیه خیرخواهی و منفعت‌رسانی به دیگران را در انسان تقویت می‌کند.

روزه عمل عبادی دیگری است که بر مکلفان واجب است یک ماه از سال را از اموری معین خودداری نمایند. شخصی که آزاد بوده تا بخورد و بیاشامد و یا اعمال مجاز را انجام دهد، باید در ایام روزه‌داری به اختیار خود از ارتکاب آنها خودداری نماید. آن هم در وقت معینی خودداری را شروع و در زمان معینی آن را به اتمام برساند. این عمل اثر تربیتی و اخلاقی عمیقی روی انسان می‌گذارد. هم اثر فردی دارد و هم اثر اجتماعی. حس نوع‌دوستی و هم‌نوایی با دیگران را در انسان احیا می‌کند. روزه انسان را به فکر فقرا و بینوایان می‌اندازد.

۶- تقوا به مثابه رکن اخلاق

قرآن کریم راه فلاح و رستگاری را در تهذیب نفس و پالایش آن از آلودگی‌ها می‌داند: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى﴾.^(۱) و عاقبت بی‌توجهی به تهذیب نفس و آلوده کردن آن را مایه بدبختی و خسران دانسته است: ﴿وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾.^(۲) آلودگی به رذایل اخلاقی چنان تأثیر منفی در انسان دارد که مانع معرفت و ایمان می‌شود. خداوند درباره تکذیب کنندگان قرآن می‌فرماید: ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^(۳) «چنین نیست که آنان گمان کرده‌اند، بلکه آنچه انجام می‌داده‌اند بر دل‌های آنها زنگار بسته است.»

پیامبران الهی پیش و بیش از هر چیزی به موضوع تهذیب روح و اخلاق پرداخته‌اند. در سوره اعراف پس از بیان سرگذشت انبیا و امت‌های آنان می‌فرماید: اگر مردم آبادیها، ایمان و تقوا پیشه می‌کردند، ما به طور حتم درهای برکات خود را از آسمان و زمین بر آنان می‌گشودیم؛ ولی آنان به تکذیب انبیا پرداختند و در نتیجه ما آنان را به سبب بدکرداری گرفتار عذاب کردیم.^(۴) از سفارشهای خداوند به تقوا،

۱- سوره اعلی (۸۷)، آیه ۱۴؛ «رستگار است کسی که پاک باشد.»

۲- سوره شمس (۹۱)، آیه ۱۰.

۳- سوره مطففین (۸۳)، آیه ۱۴.

۴- سوره اعراف (۷)، آیه ۹۶.

می‌توان استفاده کرد که تقوا عامل پایداری جوامع و سعادت دنیوی و اخروی آنان است، و پیمودن مسیری بر خلاف تقوا جز هلاکت و خسران ابدی فرجامی ندارد.

«تقوا» در اصل «وَقَوِيَ» به معنای نگهداری است. تقوا را حفظ کردن چیزی از چیزهای آزار دهنده و زیان رسان معنا کرده‌اند.^(۱) تقوا بدین معناست که انسان هنگام تمایلات نفسانی و یا غضب بتواند خود را کنترل و تعدیل نماید. کمتر سوره‌ای در قرآن وجود دارد که موضوع تقوا در آن نیامده باشد. از دیدگاه قرآن نیکی تنها در تقوای پیشگی حاصل می‌شود.^(۲) بهره‌مندی از معرفت و تمییز حق و باطل توسط تقوا حاصل می‌شود.^(۳) در امان ماندن از وسوسه‌های شیاطین به وسیله تقوا به دست می‌آید.^(۴) تقوا انسان را از نصرت الهی بهره‌مند می‌کند.^(۵) همراهی و یاری پروردگار نصیب تقوای پیشگان می‌شود.^(۶) آرامش قلب با تقوا به دست می‌آید.^(۷) تقوا راه نجات است.^(۸) تقوا علاوه بر آثار اخروی، در زندگی دنیوی و گسترش رزق و روزی و رهایی از مشکلات نیز تأثیر دارد.^(۹) در یک کلمه رستگاری از آن متقین است،^(۱۰) و آنان محبوب خداوند هستند.^(۱۱) خداوند به کرات به پرهیزگاری و رعایت تقوای الهی دعوت کرده است. تقوا سپر انسان در برابر همه مشکلات و دفاع از حریم‌های الهی است. تقوا عامل کرامت و بزرگواری نزد خداوند است. هیچ عاملی - اعم از مال، حسب، نسب، مقام و موقعیت - به جز تقوا نمی‌تواند فرد را از دیگران ممتاز نماید. تقوا سرچشمه همه فضیلتهاست. ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاهُ﴾.^(۱۲)

۱- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۸۸۱.

۲- سوره بقره (۲)، آیه ۱۸۹.

۳- سوره انفال (۸)، آیه ۲۹.

۴- سوره اعراف (۷)، آیه ۲۰۱.

۵- سوره آل عمران (۳)، آیات ۱۲۰ و ۱۲۵.

۶- سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۴؛ سوره نحل (۱۶)، آیه ۱۲۸.

۷- سوره اعراف (۷)، آیه ۳۵.

۸- سوره نمل (۲۷)، آیه ۵۳؛ سوره زمر (۳۹)، آیه ۶۱؛ سوره فصلت (۴۱)، آیه ۱۸.

۹- سوره اعراف (۷)، آیه ۹۶؛ سوره طلاق (۶۵)، آیات ۲ و ۴؛ سوره لیل (۹۲)، آیات ۵-۷.

۱۰- سوره نور (۲۴)، آیه ۵۲.

۱۱- سوره آل عمران (۳)، آیه ۷۶.

۱۲- سوره حجرات (۴۹)، آیه ۱۳.

انسان متقی نه تنها هیچ حرامی را مرتکب نمی شود و واجبی را ترک نمی کند، بلکه در موارد مشتبه نیز کاملاً احتیاط را مراعات می کند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: «لَا وَرَعَ كَالْوُقُوفِ عِنْدَ الشُّبْهَةِ»^(۱) «هیچ پارسایی بالاتر از توقف در شبهات نیست.» تقوا فوق ایمان است.^(۲) از امام صادق علیه السلام نقل شده که به مفضل بن عمر فرمود: «إِنَّ قَلِيلَ الْعَمَلِ مَعَ التَّقْوَى خَيْرٌ مِنْ كَثِيرِ الْعَمَلِ بِلا تَقْوَى»؛ «عمل کم همراه با تقوا بهتر از عمل زیاد بدون تقواست.» مفضل می گوید عرض کردم: چگونه می شود که عمل زیاد باشد ولی تقوا نباشد. فرمود: «آری مثلاً شخصی اطعام می کند، با همسایگان مدارا می کند، منزل خود را برای پذیرایی از دیگران آماده می کند، اما وقتی راه حرام برای او باز باشد وارد آن می شود. این کار بدون تقواست. اما شخص دیگری این کارها را انجام نمی دهد ولی باب حرام که بر او گشوده شود وارد آن نمی شود.»^(۳)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پس از پایان غزوه بدر بر سر کشتگان دشمن حاضر شد و در حالی که ایستاده بود فرمود: آنچه خدا به ما از نصرت و امداد وعده داده بود تحقق یافت؛ آیا عذابی که به شما وعده داده بود محقق شد؟ عده ای از منافقان گفتند: محمد با مرده ها سخن می گوید! حضرت نگاهی به آنان کرد و فرمود: «اگر به آنان اجازه داده شود که سخن بگویند به طور حتم خواهند گفت: «و إن خیر الزاد التقوی» بی گمان بهترین توشه تقواست.»^(۴)

هر وقت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با مؤمنی وداع می کرد، در حق او دعا می کرد و چنین می فرمود: «رَوَدَكُمْ اللَّهُ التَّقْوَى» خداوند زاد و توشه تقوای شما را زیاد گرداند.^(۵) و حضرت علی علیه السلام در پاسخ به این پرسش که برترین عمل چیست، فرمود: تقوا.^(۶)

۱- سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۱۱۳، ص ۴۸۸.

۲- کلینی، کافی، باب فضل الایمان علی الاسلام، ج ۲، ص ۵۱.

۳- همان، ص ۷۶، حدیث ۷.

۴- صدوق، من لا یحضره الفقیه، باب التعزیه، ج ۱، ص ۱۱۴، حدیث ۵۳۶.

۵- حرّ عاملی، وسائل الشیعه، آداب السفر، باب ۲۹، ج ۱۱، ص ۴۰۶، حدیث ۱.

۶- صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۷۴، ح ۹.

امام محمد باقر علیه السلام فرموده است: «همانا تقوا سفارش خدا به شما و به پیشینیان است. خداوند فرموده است: ما اهل کتاب را پیش از شما و شما را سفارش کردیم که تقوا داشته باشید.»^(۱) با توجه به مطالب یاد شده اکنون این جمله نورانی امیرمؤمنان علیه السلام بهتر قابل درک است که فرمود: «التَّقِيُّ رَئِيسُ الْاِخْلَاقِ»^(۲) «تقوا سرآمد همه فضایل اخلاقی است.» چرا که اگر کسی تقوا داشت، این توانایی را دارد که در همه جا و در همه شرایط خود را از گناه و آلودگی حفظ کند.

۷ - عزت نفس

انسان ذاتاً به گونه‌ای آفریده شده که از ذلت گریزان است و در پی عزت تمام می‌باشد.^(۳) این خصلت در تمامی انسانها کاملاً مشهود است. در نظام اخلاقی اسلام، داشتن اخلاق خوب مستلزم عزت نفس و ذلیل و حقیر نشدن در برابر دیگران است. هیچ مسلمانی حق ندارد شخصیت خود را در برابر دیگران بشکند و تحقیر نماید. آبروی خود را حراج کند و مایه مسخره و بازیچه دیگران قرار بگیرد. کسی مجاز نیست خود را در نزد دیگران کوچک کند. متواضع بودن غیر از ذلت و کرنش از روی ذلت است و غیر از در یوزگی است. البته معنای این سخن تکبر و فخر فروشی به دیگران نیست. اخلاق خوب داشتن، به معنای زیر پا گذاشتن کرامت و عزت نفس خود نیست. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾^(۴) «عزت و بزرگواری و صلابت از آن خدا و رسول او و از آن مؤمنان است.» یک فرد مسلمان در برابر دشمن و در برابر عناصر دورو، نیرنگ‌باز و دغل‌کار باید سرافراز، مقتدر و بزرگواری زندگی کند. و در برخورد با مسائل جدی و استوار باشد؛ فردی سست عنصر، بی‌مایه و تأثیر پذیر نباشد و آلت دست دیگران واقع نشود.

۱- کلینی، کافی، ج ۳، ص ۴۲۳، حدیث ۶. ۲- سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۴۱۰، ص ۵۴۸.

۳- «عزت» در اصل به معنای زمین سخت است، و در انسان به حالتی گفته می‌شود که مانع از مغلوب شدن می‌شود.

۴- سوره منافقون (۶۳)، آیه ۸.

در حدیثی وارد شده که هر کس اختیار هر چیزی را دارد اما اختیار آبرویش را ندارد. حق ندارد بگوید اختیار خودم را دارم دلم می‌خواهد آبرویم برود. مخصوصاً کسی که آبرویش را از راه دین و مذهب به دست آورده، حق ندارد آن را با هیچ چیز از بین ببرد و یا با بهایی اندک نابود نماید. امام صادق علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: «وَلَا تَكُنْ فِطْرًا غَلِيظًا يَكْرَهُ النَّاسُ قُرْبَكَ وَلَا تَكُنْ وَاهِنًا يُحَقِّرُكَ مَنْ عَرَفَكَ»^(۱) «نه چنان تندخو باش که مردم خوش نداشته باشند به تو نزدیک شوند، و نه چنان سست و بی‌حال که هر که تو را می‌بیند تحقیرت کند.»

در حدیث دیگری آمده است: «إِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ قَدْرًا مَنْ لَا يَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِهِ خَطْرًا»^(۲) «ارجمندترین مردم کسی است که برای دنیا در برابر نفس خود ارزش قائل نیست.» امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت به فرزند بزرگوارش امام مجتبی علیه السلام فرمود: «أَكْرَمُ نَفْسِكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ وَ أَنْ سَأَقْتِكَ إِلَى الرِّغَائِبِ فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ بِمَا تَبْدُلُ مِنْ نَفْسِكَ عِوَضًا، وَ لَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا»^(۳) «نفس خود را از هر کار فرومایه و پستی بالاتر بدار؛ هر چند که نفس، تو را به سوی آنچه خواهی برساند. زیرا هر چیزی را که از دست بدهی می‌توانی عوض آن را به دست بیاوری، مگر آن مقدار از خودت را که نمی‌توانی عوضی برای آن به چنگ آوری. بنده غیر خودت نباش، زیرا خداوند تو را آزاد خلق کرده است.»

تملق‌گویی، منت‌کشی و در پی‌وزگی به نزد هر شخصی بردن، در شأن یک مسلمان نیست. امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْحُرَّ حُرٌّ عَلَى جَمِيعِ أَحْوَالِهِ»^(۴) «انسان آزاده در هر شرایطی آزاده است.»

قرآن کریم تعدادی از مسلمانان را که به اصحاب صُفّه شهرت یافته‌اند ستوده و آنها

۱- حرّانی، تحف العقول، ص ۳۰۴.

۲- کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۹؛ حرّانی، تحف العقول، ص ۳۸۹.

۳- سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۳۱، ص ۴۰۱؛ نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، باب ۳۳ از ابواب

صدقه، ج ۷، ص ۲۳۱ و ۲۳۲؛ حدیث ۷. ۴- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۸۹، حدیث ۶.

را چنین معرفی می‌کند: آنان از چنان عزت نفس و مناعت طبعی برخوردار بودند که در عین فقر و تنگدستی و در عین بی‌خانمانی و ناداری، انسان ناوارد و ناشناس وقتی آنان را می‌دید تصور می‌کرد که آنان غنی هستند. در عین ناداری هرگز حاضر نبودند که دست تکدی به نزد دیگران دراز کنند.^(۱)

از علی علیه السلام نقل است که فرمود: «رَضِيَ بِالذُّلِّ مِنْ كَشْفِ عَنْ ضُرِّهِ»^(۲) «هر که راز مشکلات خود را برای کسی بگشاید، خود را خوار و ذلیل کرده است.» از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «از اخلاق مؤمن نیست که تملق دیگران را بگوید و حسد بورزد مگر در طلب علم»^(۳) که در آن صورت تملق، احترام به استاد و حسد، غبطه دیگران خوردن است.

۸- دانشن الگوی تربیتی

از مزایای ادیان آسمانی به‌ویژه در مسائل تربیتی، ارائه الگوهای عملی برای تعالیم اخلاقی و رفتاری است. الگو و اسوه یعنی چیزی و کسی که به عنوان راهنما و مقتدا انتخاب می‌شود. اقتدا کردن به کسی، یعنی حرکت و دنباله‌روی در عقیده و گفتار و کردار آن کس. وجود الگوی عملی در اخلاق، از آن جهت ضرورت دارد که ممکن است انسان نتواند چارچوبهای کلی تعیین شده را به‌درستی تشخیص بدهد و تطبیق نماید و یا ممکن است در عمل دچار افراط و تفریط شود. ممکن است برای کسب معنویت که بسیار مطلوب است، به ریاضت‌های خارج از روال شایسته و گاه غیر شرعی و مشقت‌آور کشیده شود. در چنین اموری که خطر خروج از اعتدال وجود دارد و یا امکان شناخت درستی از مسائل و تطبیق آنها نیست، وجود الگویی که با اقتدای به او رفتار شود، کمک می‌کند که یا به کلی آفتی نداشته باشد و انسان به بیراهه

۱-سوره بقره (۲)، آیه ۲۷۳. ۲-سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۲، ص ۴۶۹.

۳-نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، باب ۱۱۹ از احکام عشره، ج ۹، ص ۸۱، حدیث ۴.

نرود و یا کمترین آفت را داشته باشد. انبیای الهی پیشوایان برگزیده هدایت یافته و شایسته‌ای هستند که خداوند متعال آنان را به عنوان نمونه‌های تربیت شده‌ای با آموزه‌ها و تعالیم آسمانی خود به بشر عرضه و معرفی کرده است. قرآن کریم در سوره انعام پس از یادآوری سلسله انبیا و نام بردن تعدادی از آنان، خطاب به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدْيِهِمُ اقْتَدِهْ﴾^(۱) «پیامبران کسانی‌اند که خدا آنان را هدایت کرد، تو نیز به هدایتشان اقتدا کن.» نکته بسیار مهم در آیه این است که خداوند برای دعوت به پیروی از انبیا نفرموده است: «فَبِهِمُ اقْتَدِهْ»، به آنان اقتدا کن؛ بلکه امر کرده است که به هدایت آنان اقتدا شود: ﴿فَبِهِدْيِهِمُ اقْتَدِهْ﴾، و امتیاز آنان را هدایت شدن از جانب خدا دانسته است؛ و همین جنبه است که باید در الگوگیری مورد نظر باشد.

کسانی را باید الگو قرار داد که نقطه اتکا و مثبتی در آنها باشد. پیروی و الگوگیری باید از سر آگاهی و به قصد استفاده معنوی و پیشرفت باشد.

همه انبیای الهی پیشوا و الگوی انسانها در ابعاد مختلف دینی، اخلاقی و اجتماعی هستند؛ ولی در قرآن از میان آنان دو پیامبر عظیم‌الشان به ویژه به عنوان سرمشق و الگو معرفی شده‌اند. یکی ابراهیم خلیل عَلَيْهِ السَّلَام است که خداوند درباره آن حضرت می‌فرماید: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾^(۲) «بی تردید برای شما مؤمنان الگویی شایسته در ابراهیم و پیروانش وجود دارد.» و دیگری وجود مقدس پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که درباره آن حضرت می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾^(۳) «البته برای شما رسول خدا الگوی خوبی است، برای آن کس که به خدا و روز قیامت امیدوار باشد و خدا را بسیار یاد کند.»

۱-سوره انعام (۶)، آیه ۹۰.

۲-سوره ممتحنه (۶۰)، آیه ۴.

۳-سوره احزاب (۳۳)، آیه ۲۱.

در قرآن کریم به جز انبیا سرگذشت انسانهای شایسته دیگری نیز آمده است تا مقتدای مردم و سرمشق آنان باشند. در میان این گروه به خصوص نام دو بانوی نمونه و بزرگوار به چشم می خورد: یکی آسیه همسر فرعون، و دیگری مریم مادر عیسی علیها السلام: ﴿وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَةٌ فِرْعَوْنَ... * وَ مَرِيَمَ اِثْنَتَ عِمْرَانَ﴾^(۱) «و خدا برای مؤمنان آسیه همسر فرعون را مثل آورد... و همچنین مریم دختر عمران را.»

آسیه همسر فرعون بود، مردی که ادعای الوهیت و ربوبیت داشت و کسی را برتر از خود نمی دانست و روحیه استکباری او اجازه نمی داد سخن حق را بشنود و درباره آن تأمل نماید. کسی که برای ادامه حکومت خود نوباوگان را در درون شکم مادرشان سر می برید که مبادا در آینده کسی حکومت او را تهدید نماید. او با پیامبر خدا موسی علیها السلام مقابله کرد و پیروان او را تحت آزار و اذیت قرار داد و سرانجام در پی تعقیب یاران موسی علیها السلام به کام دریا کشیده شد و جسدش از نشانه های قدرت خدا گردید. آسیه همسر چنین حاکمی بود و در عین حال با گذشتن از همه امکانات شاهی، مؤمن به خدا بود و تحت تأثیر همسر خود قرار نگرفت.^(۲)

مریم بانوی پاکدامنی است که خداوند از او به عنوان برگزیده خود و انسانی مطهر یاد کرده است.^(۳) او مادر پیامبری عظیم الشان است که با میدن نغخه الهی به او باردار شد؛ و زنی مطیع خدا بود.^(۴)

طهارت این دو بانوی بزرگ و دلدادگی آنها به خدای متعال، از آنان شخصیتی نمونه به وجود آورده که خدا از آنان به مثل برای مؤمنان یاد کرده است.

۹ - ثبات و انعطاف در امور اخلاقی

در نظام اخلاقی اسلام فضایل اخلاقی اموری ثابت اند و تابع جو و شرایط نیستند. چنین نیست که هر کسی طبق مقتضای محیطی که در آن قرار دارد، رفتار اخلاقی اش

۱-سوره تحریم (۶۶)، آیات ۱۱-۱۲. ۲-سوره تحریم (۶۶)، آیه ۱۱. ۳-سوره آل عمران (۳)، آیه ۴۲. ۴-سوره تحریم (۶۶)، آیه ۱۲.

را تنظیم نماید. اگر در محیطی، لایابالی‌گری را می‌پسندند لایابالی شود، و اگر نفاق لازم است منافق گردد، و اگر رفتار مؤمنانه هست رفتار مؤمنانه پیشه نماید. اخلاق مربوط به انسان است و انسان در هر کجا که باشد باید رفتارهای اخلاقی را بر اساس موازین انسانی رعایت نماید. امور اخلاقی برای تعالی انسان است و تعالی با عمل و شناخت میسر می‌گردد و نمی‌توان آن را تابعی از شرایط دانست.

در عین حال برخی از توصیه‌های اخلاقی انعطاف‌پذیر می‌باشند، و با توجه به مصالح عام باید رعایت شوند. به رغم ثابت بودن امور اخلاقی، گاهی اقتضائات اجتماعی موجب می‌شود که برخی رفتارهای اخلاقی جایگزین بعضی دیگر شوند. مثلاً راست‌گویی از مسائل بسیار مهم اخلاقی است، اما گاهی ممکن است مصلحت مهمتری باعث شود که راست‌گویی نادیده شود. مثلاً در صورتی که جان محترم انسانی در خطر باشد، می‌توان راست نگفت؛ بلکه نباید راست گفت.

در واقع می‌توان برای آن دسته از امور اخلاقی که جای خود را در موارد استثنایی به دیگری می‌دهد گفت: گاهی انسان برای انجام تکلیف اخلاقی خود دو امر و دو دستور دارد که در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند. در چنین موقعیتی تکلیف چیست؟ با ارزیابی دقیق شرایط، آن امر اخلاقی مقدم است که دارای مصالح عامتر و فواید بیشتری باشد. بنابراین به عبارتی می‌توان اظهار داشت که تخلف اخلاقی هم صورت نگرفته و در تعارض دو امر، یکی بنا بر رعایت مصلحت مهمتری مقدم بر دیگری شده است. البته باید در تمام چنین مواردی نهایت احتیاط را رعایت کرد تا مبادا دستوری اخلاقی بی‌جهت تعطیل گردد و بی‌توجهی و غفلت باعث شود انسان به بیراهه کشیده شود.

۱۰ - جامعیت نظام اخلاقی اسلام

نظام اخلاقی اسلام نظامی تک‌بعدی و یک‌جانبه نیست. توصیه‌های اخلاقی اسلام تنها دوری گزیدن از دنیا و مردم، و به عبادت پرداختن و زهد نیست. در این

نظام به همه ابعاد زندگی فردی و اجتماعی توجه شده است. علاوه بر پرداختن به تزکیه جان انسانها، مسؤولیت پذیری و احساس وظیفه در برابر نابسامانی های اجتماعی مورد توجه قرار گرفته است.

امام صادق علیه السلام و یا امام باقر علیه السلام نقل کرده اند: «امیرالمؤمنین علیه السلام بر مجلسی از قریش عبور کرد. گروهی از آنان را دید با لباسهای سفید و تمیز؛ خیلی خوشحال و خندان هر کس از برابرشان عبور می کرد با انگشت خود به او اشاره می کردند؛ سپس آن حضرت بر مجلسی از اوس و خزرج گذر کرد، دید آدمهایی با بدنهای فرتوت، گردنهای باریک و رنگ های زرد با فروتنی با همدیگر صحبت می کردند. چون هر دو گروه از مؤمنان بودند، این دو ماجرا علی علیه السلام را شگفت زده کرد. بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد و آنچه را که دیده بود توصیف نمود و عرض کرد: ای رسول خدا! همه آنان از مؤمنان بودند، مرا از صفات مؤمن آگاه کن. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چند لحظه سرش را به زیر انداخت و آنگاه فرمود: مؤمن باید بیست خصلت داشته باشد و اگر آنها را نداشته باشد ایمانش کامل نیست.» بر اساس این حدیث، شرکت در نماز جماعت، پرداخت به موقع زکات، اطعام به مساکین، نوازش یتیمان، پاکیزگی و طهارت، پاکدامنی، صداقت در نقل حدیث، وفای به وعده، امانتداری، راستگویی، عبادت در شب، شجاعت در روز، روزه داری، شب زنده داری، آزار نرساندن به همسایه، فروتنی در راه رفتن، سرکشی به بیوه زنان و شرکت در تشییع جنازه از نشانه های مؤمن است. (۱)

و چنین است که اسلام در دستورات اخلاقی خود، تنها به یک جنبه، هر چند بسیار هم مهم باشد، توجه نکرده و همه جنبه های انسانی را مورد توجه قرار داده است.

۱- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۳۲، حدیث ۵؛ حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۴ از ابواب جهاد النفس، ج ۱۵، ص ۱۸۸، حدیث ۱۵.

هدف نظام اخلاقی اسلام

هدف در نظام اخلاقی اسلام سعادت جاودانی است.^(۱) مرتبط شدن با جهان لایتنهای و آماده شدن برای سفری روحانی و معنوی و رفتن به سوی هدفهای متعالی، مقصد نظام اخلاقی اسلام است. انسان به طور طبیعی خواهان لذت و کمال است. انتخاب کمال و لذت بستگی به بینش و جهان بینی دارد. کسی که دیدگاه او محدود و محصور در عالم ماده و دنیای زودگذر است، کمالات و لذاتی در همین حد را طلب می کند؛ و اگر بینشی فراتر از عالم ماده و طبیعت داشته باشد، کمال و لذتی فراتر از آن را تقاضا می کند.

اسلام حس کمال طلبی و سعادت خواهی انسان را جهت داده و با مقایسه و ارزیابی هدفهای آنی با هدفهای باقی و سنجش لذات زودگذر دنیا با لذایذ فنا نشدنی آخرت، انسان را به سمت هدفهای متعالی متوجه کرده است.^(۲)

مبانی نظام اخلاقی اسلام

یک سر رشته نظام اخلاقی اسلام متصل به مبدأ، و سر دیگر آن به معاد متصل است. توصیه های اخلاقی مربوط به این دو است، هرچند بسیاری از آنها به حسب ظاهر توصیه هایی اجتماعی اند. جهت گیری اصلی رفتارهای اخلاقی باید خدا و توحید باشد، و گرنه انتظار تعالی آفرینی از آنها بیجاست. البته توصیه های اخلاقی، نظام اجتماعی خوبی را نیز فراهم می آورد؛ ولی تفاوت جدی نظام دینی با سایر نظامهای اجتماعی در این است که در نظام دینی جهت گیری اصلی همه حرکتها خداست ولی در نظامهای غیر دینی چنین نیست.

۱- از نظر قرآن راه سعادت به بهشت جاوید و راه شقاوت به خلود در جهنم منتهی می شود. سوره هود (۱۱)،

آیات ۱۰۶-۱۰۸. ۲- سوره اعلی (۸۷)، آیات ۱۶-۱۷.

در نظام دینی، خدا تار و پود همه چیز را تشکیل می‌دهد و بدون او چیزی دینی نمی‌شود، اگرچه همه به دستورات دین عمل کنند. انسان مؤمن باید همه سلوک خویش را به خدا پیوند بزند. این نوع جهان‌بینی سبب استحکام امور اخلاقی و جهت‌گیری صحیح آنها شده و موجب ایجاد انگیزه برای رفتن به دنبال ارزشهای اخلاقی و ترک ضد ارزشها می‌شود. خوب و بد بودن هر کاری نیز به لحاظ تأثیری است که در ابعاد مختلف زندگی می‌گذارد و به عبارت دیگر تأثیر در سعادت و شقاوت فرد دارد. نظام اخلاقی نمی‌تواند جدای از نظام فکری و عقیدتی باشد. در این نظام اخلاقی انگیزه کارهای اخلاقی تنها باید خشنودی خدا باشد، و اگر جز این باشد ارزش اخلاقی آن در سطح نازلی خواهد بود و حتی گاهی ضد ارزش می‌شود. مثلاً انفاق کردن به نیازمندان به ظاهر یک عمل اخلاقی است، اما از نظر اسلام این عمل در صورتی ارزشمند است که با قصد ریا و خودنمایی و آزار و منت همراه نباشد؛ و اگر چنین بشود، دیگر ارزش اخلاقی ندارد. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا﴾^(۱)

«هان ای مؤمنان! صدقات خود را با منت و اذیت ضایع و باطل نکنید. مانند کسی نباشید که مال خود را از روی ریا انفاق می‌کند و به خدا و روز آخرت ایمان ندارد. مثل او مانند صخره‌ای است که بر روی آن خاکی نشسته است و رگباری تند بر آن می‌بارد و سنگ را سخت و صاف بر جا می‌نهد. ریاکاران نیز از آنچه به دست آورده‌اند بهره‌ای نمی‌برند.»

از این آیه استفاده می‌شود که نیت خالص است که عمل را ارزشمند می‌کند و به آن رشد و بالندگی می‌دهد. متقابلاً مثل آنان که مال خود را در راه خشنودی خدا و استواری دل‌هایشان انفاق کنند، همانند بوستانی است که در محل مرتفعی باشد و

۱-سوره بقره (۲)، آیه ۲۶۴.

بارانهای تند بر آن بیارد و محصولی دو چندان بدهد. و اگر باران بسیار نیاید و اندک اندک بیارد، باز هم به ثمر می‌رسد.^(۱) ارزش هر عمل خیری، هر چند بهترین آنها باشد تنها به نیت الهی آنهاست. اعمال در گرو نیت انجام دهنده آنهاست، نیت است که عمل را جهت می‌دهد و باعث کمال نفس می‌شود. رفتارهای اخلاقی که در آنها رشته کارها به خدا متصل نشود، نه تنها ارزشی ندارد بلکه راهزن است. ممکن است کسانی دل به آن خوش دارند و در نتیجه از اقدام به عمل خیر مورد پسند خدا باز مانند.

جایگاه نظام اخلاقی اسلام

مفاهیم اخلاقی در اسلام تابعی از نظام دینی هستند. میان مفاهیم اخلاقی و مسائل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی پیوند عمیقی وجود دارد. نمی‌توان اخلاق را از سیاست و اقتصاد و مسائل اجتماعی جدا کرد. همه مسلمانانی به این است که تمام دستورات دین رعایت شود، هر کدام از آن دستورات در هر بخشی جایگاه خود را دارند و نبود آن در جای خود نقص است و موجب می‌شود بقیه از تأثیرگذاری باز مانند. به عنوان مثال تزکیه^(۲) که به معنای تهذیب و اصلاح نفس است، در برخی از آیه‌های مکی قرآن همراه با انفاق مال و تقوا آمده است.^(۳) در سوره‌های مدنی نیز غالباً زکات در کنار نماز مطرح شده است. کاربرد این واژه در قرآن شاید برای این باشد که انفاق مال باید امری اخلاقی و به قصد پیراستن خود باشد و یا این که اثر چنین کاری باید پاک شدن نفس از رذایل اخلاقی مثل بخل و حسد باشد و باعث رشد فضایل اخلاقی شود. مفهوم اصلی زکات که رشد و نمو و پاکسازی است، با این عمل حاصل می‌شود. ﴿حُدِّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ

۱-سوره بقره (۲)، آیه ۲۶۵.

۲-سوره اعلی (۸۷)، آیه ۱۴؛ سوره شمس (۹۱)، آیه ۹.

۳-سوره لیل (۹۲)، آیات ۱۷ و ۱۸.

صَدَقَةٌ تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا»^(۱) «[ای رسول!] تواز مؤمنان صدقات را دریافت کن تا

به این وسیله نفوس آنان را [از پلیدی و حب دنیا] پاک گردانی.»

مجموعه توصیه‌های اخلاقی و اعتقادات و فروع و احکام عملی، همگی با هم از صفات ابرار شمرده شده‌اند، و این نشان می‌دهد که امور اخلاقی در اسلام مبتنی بر ایمان است و از پشتوانه و ضمانت ایمان برخوردارند. دین بدون اخلاق کارساز نیست، و هر جا که ایمان و ضمانت آن باشد اخلاق هم کارآیی پیدا می‌کند. هر جا که ایمان مذهبی رو به ضعف نهاده فضائل اخلاقی نیز سست شده؛ و برعکس هر جا عقیده مذهبی اوج گرفته، اخلاق نیز شکوفا شده است. یک نظام اخلاقی وقتی می‌تواند به موفقیت برسد که مبتنی بر ایمان باشد؛ چرا که اخلاق در درجه اول، مبارزه با امیال سرکش است. فائق آمدن بر هواهای نفسانی به پشتوانه‌ای قوی نیاز دارد، و تنها نیرویی که می‌تواند انسان را بر هواهای نفسانی غالب کند ایمان و باور دینی است. ایمان به خداست که تا اعماق جان انسان نفوذ می‌کند و انسان را تنها تسلیم خدا می‌سازد. هیچ امر دیگری از قبیل وجدان یا نوع دوستی چنین کارآیی را ندارد. اخلاق بدون پایگاه مذهبی و ایمان دینی از ثبات و استحکام بی‌بهره است. الگوهای معرفی شده اسلام برای اخلاق کسانی‌اند که اخلاق را همراه با عمل و عقیده و عبادت خدا داشته‌اند نه جدا از هم.

امور اخلاقی هم مانند سایر دستورات دینی الزامی‌اند. مثلاً وفای به عهد^(۲) و ادای امانت^(۳) و پرهیز از غیبت^(۴) در الزام آور بودن با اوامر شرعی، حقوقی و فقهی تفاوتی ندارند؛ گرچه برخی از این امور می‌توانند هم اخلاقی و هم فقهی و حقوقی باشند. دستورهای اخلاقی، سازنده جان و روح انسان و کمال بخش و تعالی دهنده هستند. کسانی که طالب کمال و رشد می‌باشند باید به آنها تن بدهند و آنها را به دقت عمل کنند.

۲-سوره اسراء (۱۷)، آیه ۳۴.
۴-سوره حجرات (۴۹)، آیه ۱۲.

۱-سوره توبه (۹)، آیه ۱۰۳.
۳-سوره بقره (۲)، آیه ۲۸۳.

اخلاق فردی

با توجه به آنچه گفته شد باید این تصور که اخلاق صرفاً جنبه اجتماعی دارد و تمامی سفارشهای اخلاقی به نحوه رفتار با دیگران مربوط است تعدیل شده باشد. اخلاق هم جنبه‌های فردی و هم جنبه‌های جمعی دارد. دستورهای اخلاقی نشان می‌دهد که اخلاق جمعی به تنهایی برای این که انسان شخصیتی اخلاقی شود کافی نیست؛ بلکه دستورالعمل‌های اخلاقی علاوه بر این که برای تنظیم رفتار با دیگران است، این جنبه را نیز با خود دارد که انسان را به خدا نزدیک می‌کند. بنابراین صرف تنظیم رفتار اخلاقی مناسب با دیگران، برای اخلاقی بودن کافی نیست. برخی از رفتارهای جمعی ممکن است خوب بوده و برای زندگی اجتماعی بسیار مفید و کارساز باشد ولی از نظر دین امر قابل قبولی نباشد. کمک‌های مالی به نیازمندان و احترام به انسانها و دستگیری از محتاجان، اموری بسیار مطلوب به حساب می‌آیند؛ اما از نظر دین این قبیل کارها وقتی درست است که در آنها قصد تقرب و اخلاص بوده و ریاکاری در آنها راه نداشته باشد. اگر انسان همه کارهای خوب را بدون قصد تقرب انجام دهد، او را به کمال و تعالی نمی‌رساند. اخلاق باید علاوه بر رفتار مناسب با بندگان خدا، انسان را به خدا نزدیک نماید.

پاک نگه داشتن خود از آلودگی‌ها، نیت در عمل‌های فردی و جمعی، اخلاص در عمل، خشوع قلب، ذکر، آداب خوردن و آشامیدن و خوابیدن، قناعت، دنیاطلبی، جاه‌طلبی، عجب، حالت‌های قلب، حریص بودن، شکر، صبر، خوف و رجا، زهد، توکل، راضی بون به قضا، از جمله مسائلی است که در اخلاق فردی مطرح هستند. از مرور بر دستورات اخلاقی اسلام این حقیقت به دست می‌آید که برای رسیدن به تعالی و رشد باید برنامه داشت. بدون برنامه و بدون عمل به آن نمی‌توان طی طریق کرد و سلوک معنوی ورزید. برای همه اوقات شبانه‌روز سفارشهایی وجود دارد که

حاکمی از همین نکته است و به منزله برنامه روزانه است. این توصیه‌ها و سفارشها فقط جنبه جمعی ندارد و برای لحظات تنهایی انسان نیز منظور شده‌اند.

رفتارهای شخصی

یکی از دستورهای اخلاقی اسلام، داشتن برنامه و آینده‌نگری است. انسان مؤمن رفتارهای شخصی خویش را نیز مطابق با دستورهای اخلاقی دینی تنظیم می‌نماید. در خلوت و پنهان هیچ‌گاه خدا را از یاد نمی‌برد. همواره در اندیشه بوده و از عقل و فکر خود به‌خوبی بهره‌برداری می‌نماید. از امام رضا علیه السلام نقل شده است که عبادت به کثرت نماز و روزه نیست، بلکه اندیشه در امر خداوند است.^(۱)

انسان مؤمن باید تلاش کند تا ایمان خود را به خدای تعالی تقویت نماید و به حدّ یقین برسد. در این صورت است که درمی‌یابد خداوند همه کاره عالم است و خواست و مشیت اوست که همه حوادث را رقم می‌زند. انسان در این صورت در همه کارها بر او توکل می‌کند، و به قضای او راضی می‌شود. به امام صادق علیه السلام عرض شد مؤمن به چه چیزی شناخته می‌شود؟ فرمود: «با تسلیم شدن به خدا و رضایت از آنچه بر او وارد می‌شود؛ از خوشحالی یا ناراحتی.»^(۲)

با توجه به حقیقت یاد شده است که در انسان خوف ایجاد می‌شود که مبادا عملی را انجام دهد که مورد غضب خداوند قرار بگیرد و مهر خداوند از او قطع شود و توفیق از او دریغ گردد. از سوی دیگر چون خداوند ارحم الراحمین است و بندگان خود را همواره مورد لطف و رحمت فراوان قرار می‌دهد، چه بسا با این اندیشه از انجام تکالیف بندگی غفلت نماید و به امید رحمت گسترده الهی کوتاهی کند. پیدا شدن حالت امید بدون ترس و ترس بدون امید، ممکن است انسان را از وظایف خود دور کند و یا در او یأس ایجاد نماید؛ که هر دو با روح توحیدی ناسازگار است. انسان مؤمن

۲- همان، ص ۶۳، حدیث ۱۲.

۱- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۵۵، حدیث ۴.

باید همواره میان خوف و رجا و نگرانی و امیدواری به فضل خدا به سر ببرد. از امام صادق علیه السلام سؤال شد که در وصیت لقمان به فرزندش چه بود؟ امام پاسخ داد: در آن چیزهایی عجیب بود؛ و عجیب‌ترینش این بود که به پسرش گفت: «از خدا بترس به گونه‌ای که اگر خوبی‌های همهٔ انس و جن را انجام دهی، بترسی از این که تو را عذاب کند؛ و به خدا امیدوار باش به گونه‌ای که اگر گناهان انس و جن را داشته باشی، امیدوار باشی به تو رحم نماید.»^(۱)

انسان مؤمن وقت خود را عبث و بیهوده نمی‌گذراند. او همواره به یاد خدا و ذکر او می‌پردازد و او را عبادت می‌کند. او در عین این که به کارهای روزمره خود می‌پردازد و زندگی خود و خانواده‌اش را آبرومندانانه و متناسب اداره می‌کند، هیچ‌گاه از یاد خدا غافل نمی‌شود. تلاش او برای زندگی نیز به نیت انجام وظیفه و اطاعت از فرمان خداست؛ بنابراین امور مباح و مسائل زندگی را هم برای خدا به انجام می‌رساند و به این ترتیب به خدا تقرب پیدا می‌کند.

در طول زندگی روزمره ممکن است انسان در برخورد با مشکلات و تلخی‌ها و شیرینی‌ها غفلت نماید و از مسیر الهی دور شود و یا بلغزد و در دام شیطان گرفتار شود. برای پرهیز از چنین خطرهایی لازم است انسان روزانه برنامه‌ای برای محاسبه خود داشته باشد. اگر خطا و گناهی یافت از آن توبه کند و عزم خود را جزم کند که دیگر بار به گناه آلوده نشود؛ و اگر به کارهای خیر مبادرت کرد، باید خدا را برای توفیقی که به آن دست یافته شکرگزاری کند. امام کاظم علیه السلام فرموده است: «لَيْسَ مَثًّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنْ عَمِلَ حَسَنًا اسْتَرَادَ اللَّهَ وَ إِنْ عَمِلَ سَيِّئًا اسْتَعْفَرَ اللَّهَ مِنْهُ وَ ثَابَ إِلَيْهِ.»^(۲) «از ما نیست کسی که هر روز به حساب خود نرسد، پس اگر کار خوب انجام داده از خدا طلب زیاده کند، و اگر کار بد انجام داده استغفار و توبه کند.» و اگر در انجام کارهای خیر هم کوتاهی شده و یا نقصی در آنها وجود داشته، آنها را اصلاح

۱- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۶۷، حدیث ۱.

۲- همان، ص ۴۵۳، حدیث ۲.

نماید. به علاوه برای این که بار دیگر به گناه و خطا و وسوسه نفس و شیطان گرفتار نشود، باید از خود مراقبت بکند و همچون نگهبانی هوشیار مدام مراقب رفتار و گفتار و کردار خود باشد تا مبادا از مسیر الهی جدا شود. غفلت از چنین مهمی ممکن است انسان را از راه خدا دور نماید.

نشستن و برخاستن و راه رفتن و خوابیدن و امثال اینها هر یک آدابی دارد. در هر یک از اینها شایسته است همواره به یاد خدا بود و شکرگزار او. سفارش شده است که هنگام غذا خوردن و آشامیدن، علاوه بر دقت در حلال بودن آنها باید خوردن را با نام خدا آغاز کرد.^(۱) دست‌ها را شست.^(۲) به غذایی که تناول می‌شود راضی بود. لقمه را کوچک برداشت. غذا را با دست راست بر دهان گذاشت. خوردن را با حوصله انجام داد و در آن تعجیل نکرد. امام صادق علیه السلام فرمود: «نشستن بر سر سفره را طول دهید، چرا که آن مدت جزء عمر به حساب نمی‌آید.»^(۳) غذا را خوب باید جوید. پس از اتمام تناول غذا شکر خدا را به جا آورد. در غذا خوردن باید نیت خیر داشت و قصد کرد که با خوردن غذا برای تلاش در راه انجام وظیفه و تحقق خواست خداوند نیرو بگیرد. باید کمتر از سیری غذا خورده شود و پرخوری نشود. امام باقر علیه السلام فرمود: «مبغوض‌ترین چیز در نزد خدا پرخوری است.»^(۴) شایسته نیست انسان به تنهایی غذا بخورد. سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین بود که هیچ‌گاه به تنهایی غذا تناول نمی‌کرد.^(۵)

اگر در میان جمع غذا خورده می‌شود، نباید به غذای دیگران نگاه کرد. تا هنگامی که افراد بزرگ‌تر و بافضیلت‌تر بر سر سفره‌اند و اقدام به غذا خوردن نکرده‌اند، شایسته نیست اقدام به خوردن کرد. و باید با کسانی که غذا می‌خورند همراهی نمود و

۱- کلینی، کافی، باب التسمیة والتحمید، ج ۶، ص ۲۹۲.

۲- همان، باب الوضوء قبل الطعام، ص ۲۹۰.

۳- طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الاخلاق، الفصل الثالث فی آداب الاکل، ج ۲، ص ۳۰۵، حدیث ۳.

۴- کلینی، کافی، ج ۶، ص ۲۷۰، حدیث ۱۱.

۵- طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۳۲.

حال آنها را مراعات کرد و از تعارفهای بی جا پرهیز نمود و از حالت ساختگی اجتناب کرد. نباید چشم در غذا و لقمه دیگران دوخت.

همان گونه که ملاحظه می‌کنید تنها درباره غذا خوردن، این همه آداب و مستحبات و مکروهات وارد شده است؛ رفتارهای دیگر فردی نیز به همین صورت دارای آداب است و انسان مؤمن شایسته است تلاش نماید رفتار شخصی خود را با این آداب اخلاقی تنظیم نماید.

اخلاص

اخلاص پاک کردن نیت و عمل از هرگونه شائبه غیر توحیدی است. اخلاص سرّی از اسرار الهی است که به بندگان محبوب خدا عطا می‌شود. این حالت اگرچه باید در همه امور اعم از فردی و اجتماعی باشد، اما از آنجایی که تنها در درون انسان جا دارد، حالتی کاملاً فردی دارد.

اخلاص از چنان جایگاهی در میان تعالیم دینی برخوردار است که اثربخشی آنها و گاهی صحت اعمال عبادی به آن بستگی دارند. و دارای چنان اثری است که اگر بنده‌ای چهل شبانه روز خود را برای خدا خالص کند، چشمه‌های حکمت از قلب او بر زبان جاری می‌شوند.^(۱) همچنین باعث می‌شود که حتی ابلیس نیز توان گمراهی انسان را نداشته باشد.^(۲)

راه نجات به فرموده امیرمؤمنان علیه السلام در اخلاص است.^(۳) قبولی اعمال در پیشگاه خداوند، حتی اعمال خوب و پسندیده، مشروط به خالص بودن نیت انجام دهنده آن است. از امام صادق علیه السلام روایت است که خداوند فرمود: «أَنَا خَيْرُ شَرِيكٍ؛ مَنْ أَشْرَكَ مَعِيَ غَيْرِي فِي عَمَلِهِ لَمْ أَقْبَلْهُ إِلَّا مَا كَانَ لِي خَالِصاً»^(۴) «من بهترین شریکم؛ هر کس که

۱- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۶، حدیث ۶. ۲- سوره حجر (۱۵)، آیه ۴۰.

۳- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۸، مقدمة العبادات، ج ۱، ص ۵۹، حدیث ۲.

۴- همان، ص ۶۱، حدیث ۹.

دیگری را با من در کارش شریک کند، از او نمی‌پذیرم مگر آن که خالص برای من باشد.» بهترین عمل در صورتی که فاقد نیت خالصانه باشد بی‌فایده است. حتی درباره کشته‌شدگان در معرکه جنگ و جهاد در راه خدا آمده است: روز قیامت برخی کشته‌شدگان در جهاد بازخواست می‌شوند؛ وقتی آنان ادعا می‌کنند که در راه خدا کشته شده‌اند، جواب داده می‌شود: تو به این قصد به جنگ رفتی تا بگویند شجاع هستی.^(۱) و چنین است که ملاک قبولی عملی مانند جنگ در راه خدا، به نیت عامل آن بستگی دارد. در صورتی که شرکت‌کننده در جهاد فی سبیل‌الله قصد الهی داشته باشد، جهاد او را به رتبه‌ای عالی می‌رساند؛ و اگر نه حتی اگر خون شخص هم در این راه ریخته شود، مقامی به دست نخواهد آورد.

مولوی در مثنوی درباره مظهر کامل اخلاص، داستانی را این‌گونه پرداخته است:

از علی آموز اخلاص عمل	شیر حق را دان منزه از دغل
در غزا بر پهلوانی دست یافت	زود شمشیری برآورد و شتافت
او خدو انداخت در روی علی	افتخار هر نبی و هر ولی
آن خدو زد بر رخی که روی ماه	سجده آرد پیش او در سجده‌گاه
در زمان انداخت شمشیر آن علی	کرد او اندر غزا اش کاهلی
گشت حیران آن مبارز زین عمل	وز نمودن عفو و رحمت بی‌محل
گفت: بر من تیغ تیز افراستی	از چه افکندی، مرا بگذاشتی؟
آن چه دیدی بهتر از پیکار من؟	تا شدی تو سست در اشکار من
آن چه دیدی که چنین خشم نشست؟	تا چنان برقی نمود و باز جست؟
در شجاعت شیر ربانیستی	در مروّت خود که داند کیستی ^(۲)

۱- نوری، میرزاحسین، مستدرک الوسائل، باب ۱۲، مقدمه العبادات، ج ۱، ص ۱۱۱، حدیث ۷.

۲- مولوی، مثنوی، دفتر اول، ص ۱۶۲، تصحیح نیکلسون؛ و همچنین شرح استعلامی، بیت ۳۷۳۵، ص ۱۷۵، با گزینش.

گفت: من تیغ از پی حق می‌زنم بننده حقم نه مأمور تنم
شیر حقم نیستم شیر هوا فعل من بر دین من باشد گوا
گه نیم، کوهم ز حلم و صبر و داد کوه را، کسی در ریاید تندباد
آن‌که از بادی رود از جا خسی است ز آنک باد ناموافق خود بسی است
باد خشم و باد شهوت، باد آرز بُرد او را که نبود اهل نماز
خشم بر شاهان شه و ما را غلام خشم را هم بسته‌ام زیر لگام^(۱)

عُجْب

«عُجْب» خوشایندی از خود یا خودپسندی است. کسی که احساس برتری کند و از خویشتن خوشش آید، می‌گویند گرفتار عجب شده است. چنین حالتی باعث پیداشدن کبر در انسان می‌شود. خود را از دیگران برتر دانستن، اگر در عمل ظاهر شود، گاهی به حد کبر و گاهی به حد استکبار می‌رسد و ممنوع است؛ و اگر درونی باشد و انسان در درون از خود راضی شود، عُجْب است و باز هم ممنوع؛ زیرا انسان با چنین حالی از کمال باز می‌ماند. امام صادق علیه السلام فرمود: «مَنْ دَخَلَهُ الْعُجْبُ هَلِكٌ»^(۲) «کسی که خودپسندی در دلش وارد شود هلاک شده است.» امام باقر علیه السلام سه چیز را سبب هلاکت انسان معرفی کرده است: «بخل، هواپرستی و از خود راضی بودن»^(۳) به علت خطر شدید عجب برای مؤمن بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اگر گناه کردن بهتر از دچار عُجْب شدن نبود هرگز خداوند مؤمن را دچار گناه نمی‌کرد»^(۴) امام صادق علیه السلام نیز در روایتی به همین نکته تصریح کرده، می‌فرماید: «خدای تعالی می‌دانست که گناه برای مؤمن از عُجْب بهتر است، و اگر چنین نبود مؤمن را به گناه مبتلا نمی‌کرد»^(۵)

۱- همان، دفتر اول، ص ۱۶۶، انتشارات بهزاد، با گزینش.

۲- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۲۳ از ابواب مقدمة العبادات، ج ۱، ص ۱۰۱، حدیث ۸.

۳- همان، ص ۱۰۳، حدیث ۱۳.

۴- همان، ص ۱۰۴، حدیث ۱۹.

۵- همان، ص ۱۰۰، حدیث ۷.

عُجب باعث می‌شود که شخص به غلط بیندارد که انسان وارسته و خوبی است، و همین او را از مسیر الهی دور می‌کند. وجود این حالت برای انسان باعث طمع شیطان نسبت به او می‌شود و در نتیجه انسان به تدریج از خدا دور می‌گردد و نسبت به سایر بندگان خدا هم بدبین می‌شود؛ و این البته تفاوت دارد با این که انسان از موفقیت در عبادت خداوند خشنود شود.

جهل و بی‌توجهی انسان به خدای بزرگ و خالق هستی باعث می‌شود انسان از خود راضی شود. زیبایی، تنومندی، سلامتی، درایت و هوش، زیرکی، حسب، نسب، مال، اولاد، امکانات و گاهی خیالات انسان را از خود راضی می‌سازد و او را به مرتع شیطان می‌کشاند. اینجا باید به هوش باشیم و غفلت را از خود دور کنیم.

جاه و شهرت طلبی

به دنبال آوازه و شهرت بودن و سر زبانها افتادن، از نهاد انسان سرچشمه می‌گیرد؛ و اگر مهار نشود، پیامدهای ناگواری برای انسان دارد. او را از هدف الهی باز می‌دارد و در دام شیطان می‌اندازد. انسان جاه‌طلب تلاش می‌کند به هر قیمتی بر سر زبانها باشد، و به تدریج می‌کوشد برای برآوردن این خواست خود، بندگان خدا را برده و مطیع و فرمانبردار خود کند؛ دیگران را به قهر و زور به اطاعت از خود وادارد؛ و از همین جا طغیان و ظلم سر باز می‌کند. شهرت و جاه اگر به صورت طبیعی و برای خدا باشد و زمینه‌ای فراهم باشد که انسان بتواند از آن برای مقاصد الهی بهره بگیرد، منعی ندارد؛ در عین حال کسی می‌تواند با داشتن جاه و شهرت، خود را از آفات آن بر حذر دارد که ایمانی قوی داشته باشد و مدد الهی هم او را همراهی کند. جاه و آوازه، دام ابلیس است و باید از آن بر حذر بود. پیامبر خدا ﷺ فرمود: برای هر کسی همین شر کافی است که انگشت نما بشود.^(۱)

۱- نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، باب ۱۵۱ از ابواب جهاد النفس، ج ۱۱، ص ۳۸۷، حدیث ۱۷.

آوازه و شهرت از آن رو که انسان را در معرض آفات زیاد قرار می‌دهد، باید از آن پرهیز کرد و گمنامی را بر آن ترجیح داد. در مناجاتی از امام سجاده علیه السلام آمده است: «خداوندا! مراد در میان مردم درجه‌ای بالا مبر، مگر این که در درونم به همان مقدار مرا پایین بیاوری؛ و عزت ظاهری به من مده، مگر این که به همان اندازه پیش نفسم به من ذلت باطنی داده باشی.»^(۱) در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: «مال و جاه دوستی موجب پیدایش نفاق در قلب می‌شود.»^(۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «از رحمت خدا به دور است کسی که ریاست طلب باشد یا قصد ریاست کند یا درباره آن با خودش سخن بگوید.»^(۳)

دنیا و دنیاطلبی

فضایی که ما در آن زندگی می‌کنیم و دنیا نام دارد، امکاناتی مادی است. امکانات، ابزار و وسائل زندگی انسانند و بدون آنها نمی‌توان به حیات ادامه داد. آنها همه نعمت خدای بزرگند که مدتی در اختیار هر انسان قرار داده شده‌اند. نفس وجود آنها نه تنها مذموم نیست بلکه بسیار خوب و وجودشان ضروری است. در عین حال در تعالیم دینی، دنیا و در پی آن دوییدن امری مذموم تلقی شده است. آنچه نکوهش شده و نباید به دنبال آن بود، حرص به دنیا و هدف قرار دادن آن و وابستگی به آن است. انسان از ماده و جسم آفریده شده است و دل در گرو آن دارد. در پی دنیا بودن گاهی در وجود انسان چنان شعله می‌کشد که مانند راهزن و سدّ راه عمل می‌کند و انسان را از تعالی و رشد باز می‌دارد. این حالت، تبدیل شدن وسیله و ابزار به هدف است و امر مذمومی می‌باشد. در چنین حالتی است که دین مدام هشدار می‌دهد که مبادا انسانها در دام

۱- صحیفه سجاده، دعای مکارم الاخلاق، رقم ۲۰، ص ۱۰۰.

۲- شهید ثانی، کشف الریبه عن احکام الغیبه، ص ۹۳.

۳- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۹۸، حدیث ۴.

دنیا طلبی گرفتار آیند. دنیا برای انسان لذیذ است. این حلاوت و لذت باعث می شود که انسان به راحتی نتواند از آن دل برکند و خود را برای خروج از آن آماده نماید. طالب دنیا بودن انسان را در معرض لغزش قرار می دهد. دلبستگی به دنیا آدمی را از اهداف عالی انسانی باز می دارد. عیسی علیه السلام در کلامی فرموده است: «انسان دنیا طلب همانند کسی است که از آب دریا برای رفع تشنگی می خورد و هر چه بیشتر می خورد (به دلیل شوری) بیشتر تشنه می شود و سرانجام او را می کشد.»^(۱)

ممکن است برای کسانی این سؤال مطرح شود که آیا واقعاً دنیا بی ارزش است؟ و این همه مذمت نسبت به آن و سفارش برای دوری گزیدن از آن برای چیست؟ می توان گفت دنیا به دو معناست: «دنیا، امکانات خدادادی» و «دنیا، دلبستگی به آن». اکنون به توضیح هر کدام از این دو می پردازیم:

۱- اگر منظور از دنیا مخلوقات این عالم و نعمت های الهی است که انسان از آنها استفاده می کند و لذت می برد، که بد نیستند. دنیا محل زندگی، جایگاه تعلیم و تربیت، محلی برای پرستش خدا و رسیدن به کمالات است. چنین چیزی نه تنها بد نیست بلکه اگر دنیا به این معنا وجود نداشت، ایمان، تقوا، به کمال رسیدن و آخرت هم معنایی نداشت. به گفته مولوی:

چیست دنیا از خدا غافل شدن نی طلا و نقره و فرزند و زن
مال را کز بهر دین باشی حمول نعم مال صالح گفت آن رسول^(۲)

امیر مؤمنان علیه السلام شنید شخصی دنیا را نکوهش می کند؛ فرمود: «ای کسی که دنیا را مذمت می کنی! به نیرنگش فریفته شده ای و به نادرستی هایش گول می خوری! آیا به دنیا فریب می خوری و آن را سرزنش می کنی؟ آیا دنیا بر تو ادعای جرم می کند و یا تو بر دنیا؟! چه وقت دنیا تو را ربوده و فریب داده است؟» و آنگاه فرمود: «به تحقیق دنیا

۱- ورام بن ابی فراس، مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۴۹.

۲- مولوی، مثنوی، دفتر اول، ص ۶۱، چاپ نیکلسون.

خانه راستی است برای کسی که به آن راست بگوید، و سرای راحتی است برای کسی که آن را باور دارد، و خانه بی نیازی است برای کسی که از آن توشه اندوزد. محل عبادت و بندگی دوستان خدا و محل نمازگزاردن ملائکه، فرود آمدن وحی و محل تجارت دوستان خداست که در آن رحمت را به دست می آورند و سودشان بهشت است.^(۱)

از امام صادق علیه السلام نقل است که: «دنیا بهترین یار برای تحصیل آخرت است.»^(۲)

و نیز فرموده است: «از ما نیست کسی که دنیا را برای آخرتش و آخرتش را برای دنیا ترک نماید.»^(۳)

۲- اگر منظور از دنیا دلبستگی و تعلق خاطر به زر و زیور آن، خوردنی ها و نوشیدنی ها و مال و جاه آن باشد، به طوری که شخص اینها را هدف خود قرار بدهد، مذموم است و باید از آن اجتناب کرد؛ زیرا چنین دلبستگی هایی باعث می شود انسان از یاد خدا غافل شود و از هدف اصلی که رسیدن به کمال و ساختن آخرت است بازماند.

به عبارت دیگر اگر به دنیا به دیده مقدمه و وسیله نگاه شود و مزرعه آخرت قرار گیرد، مذمت ندارد و ارزشمند است؛ ولی کسی که دنیا را هدف خود قرار دهد، همانند مسافری است که در بین راه خود را سرگرم منظره های زیبا بکند و از رسیدن به مقصد باز ماند و یا به قدری خود را سرگرم منزلگاههای راه نماید که گویا مسافر نیست و منزلگاهش همان جاست. بنابراین مذمت هایی که از دنیا شده به لحاظ هدف قرار دادن آن در مقایسه با آخرت است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «مَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرْتَهُ وَ مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتَهُ»^(۴) «آن کس که دنیا را وسیله دیدن قرار دهد بینا شود، و هر کس که به آن [به عنوان هدف] چشم دوزد نابینا گردد.» بنابراین استفاده از دنیا در این راستا و بهره مندی از خوبی ها و زیبایی هایش نه تنها منع نشده که ترغیب هم شده است؛

۱- سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۱۳۱، ص ۴۹۲.

۲- صدوق، من لا یحضره الفقیه، باب المعایش، ج ۳، ص ۹۴، حدیث ۲.

۳- همان، حدیث ۳. ۴- سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۸۲، ص ۱۰۶.

چنان که خداوند می فرماید: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ، قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾^(۱) «بگو چه کسی زینت‌های خدا را که برای بندگان خود آفرید حرام کرده و از روزی حلال و پاکیزه منع کرده است؟ بگو این نعمت‌ها در دنیا برای اهل ایمان است و خالص این نعمت‌ها نیز [بدون هیچ ناراحتی و محنتی و بهتر از اینجا] در آخرت برای آنان است.»

زهد

«زهد» بی رغبتی به دنیا است و درباره آن سفارشهای فراوانی رسیده است. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «اگر می خواهی خدا تو را دوست داشته باشد زاهد باش.»^(۲) امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرموده است: «مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا، أَثْبَتَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ»^(۳) «هرکس در دنیا زهد بورزد، خداوند حکمت را در قلبش وارد می کند.» زهد مقامی عالی است که انسان را به درجاتی بلند از معنویت می رساند. امام علی عَلَيْهِ السَّلَام فرموده است: «زهد دارایی انسان است.»^(۴) حقیقت زهد روی گردانی از چیزی به سوی امر بهتر است. و بنابراین روی گردانی از هر چیزی زهد نیست. زهد شوریدگی و ژنده پوشی نیست. خود را شبیه درویشان و گدایان کردن و مریض و بی حال نمایاندن زهد نیست. زهد رغبت نداشتن و دل نبستن به دنیا است.

انسان زاهد کسی است که در همین دنیا زندگی می کند و از مواهب آن استفاده می نماید، اما خود را همانند مسافری می داند که مدت سفرش محدود است و باید خودش را آماده نماید تا به سوی مقصد حرکت کند. انسان زاهد در این دنیا و با امکانات آن زندگی می کند، بی آن که چنان شیفته آن شود که از هدف باز بماند. در

۱-سوره اعراف (۷)، آیه ۳۲.

۲-«زهد فی الدنیا یحببک الله»، سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۷۴، حدیث ۴۱۰۲.

۳-کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۲۸، حدیث ۱. ۴-سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۴، ص ۴۶۹.

روایتی از امام معصوم علیه السلام نقل شده است که: «إِعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَاعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا»؛^(۱) «چنان برای دنیایت عمل کن که گویا برای همیشه هستی، و برای آخرتت چنان باش که گویا همین فردا می‌میری.» مؤمن میان رفتن از این دنیا و ماندن در آن را چنان با هم جمع می‌کند که هم آماده رفتن است و هم مانند کسی است که سالیان درازی می‌خواهد بماند. او دل در گرو دنیا ندارد.

زهد با رهبانیت تفاوت اساسی دارد. رهبانیت محکوم است و بدعت. «کسانی به حسب ظاهر آن را برای رضا و خشنودی خدا ساخته و پرداخته‌اند، در حالی که خدا از آنان نخواستہ بود و به رغم این، باز چنان‌که شایسته بود آن را مراعات نکردند.»^(۲) رهبانیت اجتناب از تمامی موهبت‌های مادی الهی است. اسلام استفاده از زینت و روزی پاک و پاکیزه را نه تنها نهی نکرده، بلکه استفاده بجا از آن را تشویق هم کرده است.^(۳) اگر سرگرمی به دنیا و نعمت‌های آن سدّ راه تعالی شود، مخالف با زهد خواهد بود. «ای مؤمنان! مبدا سرگرمی به مال و فرزندان شما را از یاد خدا غافل کند، و هر کس چنین باشد بدون تردید زیانکار است.»^(۴)

نقل شده است: «روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردم را موعظه کرد و از اوصاف قیامت سخن گفت. حاضران در جلسه منقلب شده و گریه کردند. ده نفر از میان آن جمع در خانه عثمان بن مظعون گرد آمده و تصمیم گرفتند که روزها را روزه گرفته و شب‌ها را بیدار مانده و به عبادت پردازند و در رختخواب نیارامند، گوشت نخورند و با همسرانشان همبستر نشوند، از عطر استفاده نکنند و لباسهای خشن بپوشند، دنیا را رها کنند و از جامعه دوری گیرند. برخی از آنان تصمیم گرفتند خود را اخته کنند. این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید. آن حضرت به منزل عثمان بن مظعون تشریف برد و از

۱- نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، باب ۲۵ از ابواب طهارت، ج ۱، ص ۱۴۶، حدیث ۱؛ صدوق،

من لا یحضره الفقیه، باب المعایش، ج ۳، ص ۹۴، حدیث ۴.

۲- سوره حدید (۵۷)، آیه ۲۷. ۳- سوره اعراف (۷)، آیه ۳۲.

۴- سوره منافقون (۶۳)، آیه ۹.

همسر وی پرسید: آیا آنچه از شوهرش نقل شده درست است؟ همسر عثمان پاسخ داد: اگر عثمان چنین خبری داده صحیح است؛ پیامبر ﷺ برگشت. وقتی که عثمان بن مظعون به منزل آمد همسرش قضیه را بازگو کرد. بلافاصله عثمان و یارانش به محضر رسول خدا ﷺ مشرف شدند. حضرت به آنان فرمود: شنیدم که شما چنین و چنان کرده‌اید. عرض کردند: آری ای رسول خدا! و ما جز خوبی نیت دیگری نداشته‌ایم. حضرت فرمود: من به چنین اموری امر نشده‌ام. سپس فرمود: نفس شما بر شما حقوقی دارد. هم روزه بگیرید و هم افطار کنید، هم عبادت نمایید و هم استراحت کنید. من نیز هم عبادت می‌کنم و هم می‌خوابم، هم روزه می‌گیرم و هم افطار می‌کنم، از گوشت استفاده می‌کنم و به نزد همسرانم می‌روم، هر کس از سنت من روی گرداند از من نیست. سپس مردم را جمع کرد و برای ایشان خطبه خواند و فرمود: چه شده است که قومی همبستری با زنان، استفاده از غذاها و عطر و خواب و سایر لذتها را بر خود حرام کرده‌اند؟ آگاه باشید من هیچ‌گاه از شما نمی‌خواهم که همانند کشیشان و راهبان باشید. در دین من نخوردن گوشت، دوری از زنان و رفتن به صومعه‌ها وجود ندارد... همانا پیش از شما کسانی به خاطر سخت‌گیری بر خود به هلاکت رسیدند. آنان بر خود سخت گرفتند، خداوند نیز بر آنان سخت گرفت. پس از این ماجرا بود که این آیه نازل شد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرِمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا﴾^(۱) «ای مؤمنان! روزیهای پاکیزه را که خداوند برای شما حلال کرده بر خود حرام نکنید، و از حدود خداوند تجاوز نکنید.»^(۲)

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «بهترین زهد مخفی کردن آن است.»^(۳) اگر کسی بی رغبت به دنیاست، نباید آن را بازگو کند؛ چون زهد بی رغبتی است و بیان آن ریاکاری و نشانه دل‌بستگی به دنیاست. زهد باید انتخابی باشد و نه تحمیلی. در این صورت است که

۱-سوره مائده (۵)، آیه ۸۷.

۲- طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۳۵ و ۲۳۶.

۳- سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۲۸، ص ۴۷۲.

سبب آسان شدن مصیبت‌هاست.^(۱) بهترین زهد، دوری جستن از حرام است.^(۲)

قناعت

قناعت اکتفا کردن به مقدار مورد نیاز است. اصل این کلمه از «قناع» است و به چیزی گفته می‌شود که سر را با آن می‌پوشانند. از آنجایی که شخص قانع فقر خود را می‌پوشاند، به وی قانع گفته می‌شود.^(۳) قناعت در مقابل طمع و چشم‌داشت به مال دیگران است. هدف از این آموزه اخلاقی این است که انسان از حرص و رزیدن اجتناب کند و در برنامه زندگی اگر امکانات مادی او محدود است به همان مقدار اکتفا کند و هزینه‌ها را به اندازه امکانات برنامه‌ریزی نماید و از طمع و چشم‌داشت به مال دیگران پرهیز کند. برخی از مردم که دچار تنگدستی هستند، به دلیل آن که قناعت ندارند دچار سختی و ذلت می‌شوند. قناعت زندگی انسان را آرام و از دغدغه‌ها خلاص می‌کند. امام علی علیه السلام در ضمن مواعظی می‌فرماید: «از افرادی نباش که اگر دنیا را به آنان بدهی سیر نمی‌شوند و اگر دنیا را از ایشان بگیری ناسازگارند.»^(۴) و در جای دیگری قناعت را ملک و قدرت دانسته (چرا که شخص قانع شخصیت و آبروی خود را حفظ می‌کند و به دربوزگی و گداصفتی مبتلا نمی‌شود)، در تفسیر آیه فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً^(۵) فرمود: «منظور از حیات طیب قناعت است.»^(۶) و نیز آن حضرت فرمود: «عَزَّ مِنْ قَنَعٍ وَ ذَلَّ مِنْ طَمَعٍ»؛ «عزیز شد کسی که قناعت کرد و خوار گشت کسی که طمع ورزید.» و در روایتی دیگر فرمود: «مَنْ قَنَعَ عَزَّ وَ اسْتَعْنَى»^(۷) «آن کس که قناعت کرد عزت یافت و بی‌نیاز گردید.» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرمود: «القناعة كنز لا تفنى»^(۸) «قناعت گنج فناپذیر است.» در مثنوی پیرامون این حدیث آمده است:

۱- سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۳۱، ص ۴۷۲. ۲- همان، حکمت ۱۱۳، ص ۴۸۸.

۳- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۶۸۵ و ۶۸۶.

۴- سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۱۵۰، ص ۴۹۷.

۵- سوره نحل (۱۶) آیه ۹۷. ۶- سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۲۲۹، ص ۵۰۸.

۷- آمدی، غررالحکم، ج ۲، ص ۷۱۵.

۸- نوری، میرزاحسین، مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۲۲۶.

چون قناعت را پیمبر گنج گفت هر کسی را کی رسد گنج نهفت^(۱)

صبر

اتفاقات روزگار و حوادث تلخ و شیرین آن و نیز مواجه شدن با گناه، گاهی انسان را از مسیر درست بیرون می‌برد و انسان بی‌آن‌که متوجه شود ممکن است از راه خدا منحرف گردد و در دام شیطان گرفتار آید. برای رهایی و نجات از چنین پیشامدهایی، به صبر و پافشاری در راه حق و نیفتادن در بند هوس سفارش اکید شده است. صبر، سعه صدر، تحمل و ظرفیت داشتن در برابر حوادث ناگوار و دشواریهاست. خواجه نصیر طوسی صبر را نگاهداری نفس از بی‌تابی کردن در ناملازمات معنا کرده است.^(۲) صبر یک حالت سلبی و تسلیم شدن مطلق در برابر حوادث نیست. بی‌حرکی و خاموشی و منفعل شدن در برابر رویدادها هم نیست؛ بلکه صبر تحرک و فعالیت برای گره‌گشایی و پیدا کردن راهی برای بیرون رفتن از تنگناها همراه با تحمل است. صبر موجب پولادین شدن انسان در عرصه زندگی می‌شود و او را در برابر ناهمواری‌ها و فراز و نشیب‌ها حفظ می‌کند تا خود را نبازد و با تدبیر به گره‌گشایی امور بپردازد. از درخت صبر میوه حلم و فرو خوردن خشم به بار می‌آید.

هدف از تهذیب نفس، آزاد شدن از قید تمایلات مختلف و سرکشی است. رهایی از این بندها زحمت و ریاضت لازم دارد. این مبارزه نفس‌گیر و طاقت‌فرسا به صبر نیاز دارد و استقامت می‌طلبد. از آثار صبر خروج نفس از حالت سرکشی و عادت کردن آن به تحمل سختی‌ها و شداید است. صبر به تناسب سختی‌ها مراتبی دارد. گاهی صبر در برابر گرفتاریها و شداید و مصیبت است. گاهی صبر بر انجام تکلیف و طاعت، و گاهی نیز اجتناب از معصیت و پا گذاشتن بر هوای نفس است.

در حدیثی از رسول خدا ﷺ آمده است: «الصبر ثلاثة: صبر عند المصيبة و صبر

۱- مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ص ۳۱۹، چاپ رضوانی.

۲- طوسی، نصیرالدین، اوصاف الاشراف، ص ۱۰۸، فصل ۵، باب ۳.

عَلَى الطَّاعَةِ وَ صَبْرٌ عَنِ الْمُعْصِيَةِ»^(۱) «صبر سه گونه است: صبر هنگام مصیبت، صبر بر طاعت، صبر از انجام گناه.» با توجه به حدیث فوق، این فرمایش امام صادق علیه السلام قابل درک است که فرموده است: «الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ»^(۲) «نسبت صبر با ایمان نسبت سر با بدن است.» هنگامی که سر از بدن جدا شود، بدن از بین می‌رود؛ و همین طور است صبر، که اگر از میان برود، ایمان از میان می‌رود. یکی از یاران امام صادق علیه السلام می‌گوید: از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: «آزاد در همه حال آزاد است؛ اگر برایش گرفتاری پیش بیاید صبر می‌کند و موج ناملايمات او را نمی‌شکند... پس صبر کنید و خود را برای آن آماده نمایید تا پاداش داده شوید.»^(۳) صبر از خصلت انبیاست.^(۴) خداوند در دستوری خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: ﴿وَ اصْبِرْ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ﴾^(۵) «صبر کن تا دستور خدا برسد.»

صبر پیشه ساختن با عرض شکایت به پیشگاه حضرت حق و تضرع به درگاه او منافاتی ندارد. چنان‌که حضرت ایوب علیه السلام - با وجودی که ضرب‌المثل صبر و بردباری است و خداوند درباره او فرموده است: «ما او را بنده‌ای شکیبیا و خویشتن دار یافتیم، زیرا نیکو بنده‌ای بود که دائماً رجوعش به درگاه ما بود.»^(۶) - به درگاه قدس الهی شکایت کرد و عرضه داشت: ﴿أَنْبِيَّ مَسْنِيَّ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَ عَذَابٍ﴾^(۷) «شیطان مرا به رنج و عذاب مبتلا ساخته است.»

دعا و توسل

یکی از دستورهای مؤکد در تعالیم اسلامی دعا کردن است. دعا، خواستن و

۱- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۹۱، حدیث ۱۵. ۲- همان، ص ۸۷، حدیث ۲.

۳- همان، ص ۸۹، حدیث ۶.

۴- سوره انعام (۶)، ۳۴؛ سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۸۵؛ سوره ص (۳۸)، آیه ۴۴.

۵- سوره یونس (۱۰)، آیه ۱۰۹. ۶- سوره ص (۳۸)، آیه ۴۴.

۷- سوره ص (۳۸)، آیه ۴۱.

تکرار کردن نیازهاست در نزد خالقِ قادرِ حکیم. نیازهایی که بالاتر از زندگی معمولی، خواستن ایده‌های درست، اخلاق پسندیده و فضیلت‌هاست. دعا خواستن و تأکید بر اموری است که انسان آنها را ارزش می‌داند و مطلوبیت آنها را بیان می‌نماید. دعا تعهد و جهت‌گیری انسان به سوی چیزهایی است که در زندگی روزمره مادی و غیره حیوانی کمتر به آن سمت می‌رود. زنده نگه داشتن درخواست‌هایی است که فطرت آنها را مطلوب می‌بیند، اما روح در بند ماده، آن را فراموش کرده و یا کمتر به آن توجه نشان داده است. دعا وسیله ارتباط روحی انسان با خداست.

و آنچه در دعاها خواسته می‌شود، اموری است که وسیله سعادت برای فرد، خانواده و جامعه می‌گردد. به همین دلیل باید دعا را یاد گرفت و مضامین و خواسته‌های معنوی را از کسانی آموخت. از نظر روحی دعا در مضامینی که به ما رسیده آهنگ و تأثیر خاصی بر جای می‌گذارد و روح ما را با زیبایی‌های کلام و خواسته‌های بلند جلا می‌دهد. در دعا روح انسان چنان تأثیر می‌پذیرد که گویی خود را در برابر خداوند حاضر می‌یابد و به او پناه می‌آورد.

در روایتی امام رضا علیه السلام از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «الدعاء سلاح المؤمن و عماد الدين و نور السموات و الارض»^(۱) «دعا سلاح مؤمن و پایه دین و نور آسمان و زمین است.» و در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است که «دعا کلید هر رحمت و موفقیت در هر نیاز است و هرگز کسی به آنچه در پیش خداست نمی‌رسد مگر به دعا.»^(۲) در قرآن کریم در اهمیت دعا آمده است: ﴿وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾^(۳) «چون بندگان من از تو درباره من بپرسند، [بگو]: من به شما نزدیکم و

۱- صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۷، حدیث ۹۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۲۸۸، حدیث ۱.

۲- طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الاخلاق، الفصل الاول في فضل الدعاء، ج ۲، ص ۹.

۳- سوره بقره (۲)، آیه ۱۸۶.

دعای طلب کننده را به هنگامی که مرا بخواند اجابت می‌کنم. پس آنان به این دعوت پاسخ بگویند و به من ایمان آورند، باشد که راه را بیابند.»

بنابراین دعا، نیایش و ارتباط انسان با خدا با راهنمایی دین و توجه به ضوابط اعتقادی است؛ به گونه‌ای که با یاد دادن کلمات و مفاهیمی خاص، انسانِ خداجو را هدایت می‌کند؛ و در قالب اعتقادات صحیح و لازم، شور و شوق و دلبستگی و تحرک و پویایی را به انسان می‌بخشد. به این جهت دعا و طلب کردن و خواندن، سنتی از سنت‌های خدا و حرکتی در مسیر تکامل انسان می‌باشد و اجابت آن هم در همین مسیر و بر وفق قاعده است. عمیق‌ترین مضامین دعا در قرآن کریم و روایات اهل بیت علیهم‌السلام رسیده است. در سوره حمد به ما یاد می‌دهد که همواره در پنج وقت از شبانه روز بخوانیم: ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ﴾^(۱) «ما را به راه راست هدایت فرما، راه آنان که بر آنان انعام کرده‌ای نه راه مغضوبین و گمراهان.» و در سوره‌های دیگر این درخواست‌ها متنوع می‌شود، مثل بخشایش گناهان،^(۲) راهنمایی به نیکی‌ها،^(۳) تمنای وسیله زندگی در دنیا و توشه آخرت با هم،^(۴) رهایی از ستمکاران؛^(۵) چنان که در ادعیه رسیده از اهل بیت علیهم‌السلام مانند دعای کمیل، دعای ابو حمزه ثمالی و دعای مکارم الاخلاق، به وضوح خداشناسی، انسان‌شناسی، اصول اخلاقی، اصول اجتماعی و حقوق افراد نسبت به هم و بیان ایده‌ها و آرزوهای انسانی نشان داده می‌شود و والایی خواسته‌های معنوی در دعا مشخص می‌گردد.

البته نباید گمان کنیم دعا فرار از مسؤولیت و دور شدن از خطرها و جان‌شین اندیشیدن و فعالیت و تلاش است. دعا خواندن به این معناست که در کنار کوشش و

۱- سوره فاتحه (۱) آیات ۵-۷.

۲- سوره آل عمران (۳)، آیات ۱۶-۱۷.

۳- سوره بقره (۲)، آیه ۱۲۸.

۴- سوره بقره (۲)، آیات ۲۰۰-۲۰۲.

۵- سوره نساء (۴)، آیه ۷۵.

فکر، کاستی‌ها و تردیدهای خود را جبران کنیم و با اتکا به قدرت خدای رحیم و رحمان، او را در موفقیت راه و کسب فضائل بخوانیم. پیامبر اسلام و اهل بیت او که این دعاها را به ما یاد داده‌اند از دعا به جای کار و کوشش و مسؤولیت اجتماعی و بهره‌گیری از مقدمات استفاده نکرده‌اند. آنها تمام مقدمات و اسباب کار را فراهم می‌کرده‌اند، برنامه ریزی و بهره‌گیری از امکانات را مدّ نظر قرار می‌داده‌اند، اما با اتکای به خداوند و درخواست امداد از او کارها را انجام می‌داده‌اند.

از سوی دیگر توسل جستن و واسطه قرار دادن انسانهای بزرگ چون پیامبران و اولیا برخلاف توحید نیست. زیرا توسل به آنان به این معناست که ما از آنها کمک می‌خواهیم تا ما را در ارتباط با خدا یاری رسانند. این بهره‌گرفتن از وسیله‌ای است که در قرآن فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾^(۱) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا پروا کنید و به سوی او وسیله بجوید.» چنان که قرآن از سستی خبر می‌دهد که مردم هر گاه خطا و گناهی انجام می‌دادند نزد پیامبر می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر نیز برای آنان استغفار می‌کرد.^(۲) و به همین دلیل فرزندان یعقوب عليه السلام نزد پدر آمدند و گفتند: ﴿يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾^(۳) «ای پدر برای گناهان ما آمرزش خواه که ما خطاکار بودیم.»

برای دعا خواندن آداب و دستوراتی رسیده است. از مهم‌ترین آنها این است که: دعا را با تضرع و پنهانی بخوانیم، بدون آن که آواز بلند کنیم و برای دیگران مزاحمت ایجاد شود یا تظاهر به دعا و هیاهو بشود، دعا در صبح و شام انجام گیرد: ﴿وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾^(۴) «و در دل خویش پروردگارت را بامدادان و شامگاهان با تضرع و ترس بی صدای بلند یاد کن.» چنان که

۱-سوره مائده (۵)، آیه ۳۵.

۲-سوره نساء (۴)، آیه ۶۴.

۳-سوره یوسف (۱۲)، آیه ۹۷.

۴-سوره اعراف (۷)، آیه ۲۰۵.

این تأکید در جای دیگر قرآن آمده است: ﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً﴾^(۱) «پروردگار خود را به زاری و نهانی بخوانید.»

اخلاق خانوادگی

یکی از ابعاد اخلاق، وارستگی و نیک نفسی در خانواده و رفتار خوب داشتن با یکایک افراد خانواده، زن نسبت به شوهر و مرد نسبت به زن، و پدر و مادر نسبت به فرزندان و فرزندان نسبت به والدین است.

خانواده کانون تربیت و شکل‌گیری شخصیت انسان است. در این کانون است که اندیشه و فکر و دین انسان شکل می‌گیرد. به دلیل اهمیت فراوان تأثیر کانون خانواده در انسان، اسلام به آن توجه خاصی مبذول داشته است. برخی از دستورات فقهی و حقوقی است که ما در جای خود در این کتاب آورده‌ایم و برخی دیگر تعالیم اخلاقی است. تک‌تک اعضای خانواده از حقوقی برخوردارند که باید همه اعضا آنها را محترم بشمارند. همدلی و همراهی و مساعدت اعضای خانواده است که باعث رشد و تعالی می‌شود. بی‌توجهی به این مهم و یا ناهماهنگی اعضای خانواده به آنها اجازه نمی‌دهد در امور مادی و معنوی پیشرفت کنند. در صورتی که افراد خانواده حرمت همدیگر را رعایت نکنند، همه استعداد و توانشان صرف خشتی کردن همدیگر خواهد شد. پدر، مادر، فرزندان و خویشاوندان دور و نزدیک، هر یک در این کانون دارای جایگاهی هستند و از طرف دیگر دارای وظیفه و مسئولیت نسبت به هم. هیچ یک از اعضای خانواده اجازه ندارد نقش و جایگاه سایر اعضای خانواده را نادیده بگیرد و یا به وظیفه خود درباره آنها بی‌توجه باشد.

خویشاوندی علاوه بر رابطه انسانی مسئولیت‌آور است. کسانی که با یکدیگر ارتباط خویشی دارند، نمی‌توانند از هم چشم‌پوشند و با یکدیگر مانند بیگانگان

۱-سوره اعراف (۷)، آیه ۵۵.

رفتار نمایند. خویشان باید در شادی و غم همدیگر شریک باشند. هر مسلمانی در حدی از توان خود نسبت به وضع زندگی و معیشت خویشان خود مسؤول است. اسلام برای حفظ ارتباطات خویشاوندی توصیه‌ها و احکامی را تشریح کرده است و انسان مسلمان ملزم به رعایت آنهاست.

زن و شوهر

زن و شوهر بنیاد خانواده را تشکیل می‌دهند. همان‌گونه که یک خانواده با زن و شوهر تأسیس می‌شود، خُلق و خوی اعضا، رفتارشان، و آگاهی و اعتقاداتشان نیز بسته به آن دو است. آن دو همان‌گونه که در رفتار و فکر و عقیده یکدیگر تأثیر دارند، عقیده و رفتار و اندیشه و فرهنگ فرزندان را هم می‌سازند؛ بنابراین باید در رفتار و گفتار و برخوردهایشان دقت کافی به عمل آورند. هر چه زن و شوهر بتوانند به درستی و سلامت نفس زندگی کنند، برای آینده خود و فرزندانشان مفید است. سلیقه‌های زن و مرد در موضوعات مختلف با هم متفاوت است. زن و مردی که با هم ازدواج می‌کنند هر یک ممکن است حامل فکر، فرهنگ و آداب و رسوم خاصی باشند. زمینه‌های اختلاف میان زن و شوهر کم نیست؛ ولی بر اثر پیوند زناشویی میان زن و مرد محبتی به وجود می‌آید، و باعث چشم‌پوشی آنان از بسیاری اختلافات می‌شود. تا جایی که قرآن کریم ایجاد مودت و رحمت میان زن و مرد را که هیچ ارتباطی با یکدیگر نداشته‌اند و بر اثر پیوند زناشویی با یکدیگر ایجاد شده، از آیات خدا شمرده است: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^(۱) «از نشانه‌های قدرت و لطف پروردگار به شما این است که از جنس خودتان برای شما جفتی بیافرید که در پناه وی

۱-سوره روم (۳۰)، آیه ۲۱.

آرامش یابید و میان شما دوستی و مهربانی برقرار کرد، و در این امر برای مردم اهل فکر آیات حق آشکار است.»

با این همه، احتمال بروز اختلاف میان زن و شوهر وجود دارد، به خصوص در اوایل تشکیل خانواده که هنوز کاملاً به اخلاق و روحیات یکدیگر آشنا نشده و به تفاهم نرسیده‌اند. اختلاف میان زن و شوهر و ناسازگاری و بدخلقی آنان، در صورتی که چاره‌ای نشود و ادامه یابد، اثرش محدود به خود آنان نیست؛ بلکه آثار زیانبار آن دامنگیر فرزندان و سایر خویشاوندان و حتی جامعه نیز می‌شود.

فرزندی که در محیط خانواده‌ای پرهیاهو و آشفته، زندگی حساس دوران کودکی را بگذراند و کودکی که با روح لطیف خود هر روز شاهد کشمکش والدین خود باشد، از نظر روحی وضع خوبی نخواهد داشت و انسانی غیر متعادل خواهد شد. نگرانی و اضطراب و پریشانی بر او غالب خواهد شد و مانع از بروز استعدادهايش می‌شود. فشار روزافزون ناراحتی روحی و بی‌توجهی به خواسته‌های مشروع او، به عقده‌های روانی منجر می‌شود و چنین فردی وقتی پا به جوانی و بزرگسالی گذاشت و وارد اجتماع شد، عقده‌های فروخورده خود را به شکل بدی بروز خواهد داد و ناسازگاری با دیگران و احیاناً روی آوردن به جنایتکاری و ماجراجویی، حداقل زیان‌هایی است که از این ناحیه بر جامعه وارد می‌شود. بسیاری از رفتارهای بد اجتماعی ریشه در رفتار بزرگترهای خانواده دارد. کسانی که در خانه رفتار مناسبی از خود بروز نداده‌اند تا کودکان نیز از آنان یاد بگیرند، مسؤول رفتار بد فرزندان خود هستند. اگر اعضای بزرگتر خانواده رفتار متناسب با شأن یک مسلمان ندارند و گناه و سوء اخلاق در خانواده رایج است، ثمره آن چیزی جز تحویل دادن فرزندان ناسالم به جامعه نیست. با توجه به اهمیت خانواده و تأثیر جوّ سالم و بدون تشنج آن بر تربیت فرزندان، و نقش غیر قابل انکار سلامت خانواده بر جامعه است که قرآن کریم نهایت اهمیت را

به اصلاح امور خانوادگی و حل اختلافات زن و شوهر داده است. خداوند در قرآن توصیه می‌کند که اختلافات خانوادگی تا جای ممکن به بیرون راه پیدا نکند و خود زن و شوهر با تدبیر و مصلحت‌اندیشی گره‌های زندگی را باز کنند و نگذارند حریم خانواده شکسته و اسرار آنان فاش شود؛ «و اگر زنی ترس داشت که شوهرش با وی بد خلقی کند یا از وی دوری گزیند، بجاست که آن دو به راه صلح و سازش برگردند، که آشتی به هر حال بهتر است. نفوس را بخل و حرص فرا گرفته [که به آزار و اذیت هم می‌کشند]؛ و اگر درباره یکدیگر احسان کنید و پرهیزگار باشید، [به پاداش نیکی خود خواهید رسید که] خدا به هر چه می‌کنید آگاه است.»^(۱)

از آیه استفاده می‌شود که بخل و حرص از عوامل ایجاد بحران در خانواده و نزاع میان افراد است، و آنچه می‌تواند نابسامانی‌های خانوادگی را بهبود بخشد، احسان و تقوای الهی است.

و اگر زن و شوهر، خود موفق به حل اختلافشان نشدند، باید با واسطه قرار دادن بزرگان از خویشاوندان خود اختلافشان را حل نمایند. ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا...﴾^(۲) «چنانچه بیم آن دارید که جدایی بین زن و شوهر پدید آید، داوری از جانب خانواده مرد و داوری از طرف خانواده زن برگزینید، اگر آن دو قصد اصلاح دارند خداوند میان آن دو وفاق ایجاد می‌کند.»

اساس زندگی خانوادگی باید بر تفاهم و سازگاری باشد. فداکاری و کنار گذاشتن خودخواهی‌ها، بیش و پیش از هر جا باید در کانون خانواده وجود داشته باشد. قرآن از اعضای خانواده به «خود» تعبیر کرده است. ﴿فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً﴾^(۳) «هرگاه به خانه‌ای وارد شدید، بر خودتان سلام

۱-سوره نساء (۴)، آیه ۱۲۸.

۲-سوره نساء (۴)، آیه ۳۵.

۳-سوره نور (۲۴)، آیه ۶۱.

کنید که این تحیت و سلام برکتی نیکو از جانب خداست.» به جای این که بگوید بعضی بر بعضی سلام کنید، فرموده است: بر خودتان سلام کنید. یعنی آن اشخاص که در خانه هستند به منزله خود شمایند. پدر، مادر، همسر، فرزندان، برادر، خواهر، یکی از خویشاوندان و یا هر عضوی از اعضای خانواده از خود شماست و بیگانه نیست.

بر مرد لازم است حقوقی را که خداوند برای اولاد و عیال تعیین کرده در ادای آنها کوتاهی نکند و به اندازه وسع خود برای برآوردن آنها تلاش نماید. از حضرت امام صادق علیه السلام نقل است: برای مرد همین مقدار از گناه کافی است که حقوق عیالش را ضایع کند.^(۱) نیز بر سرپرست خانواده است که بر رفتار نادرستی که ممکن است از اعضای خانواده سر بزند صبر پیشه کند. علاوه بر رسیدگی به امور مالی آنان در تربیت صحیحشان بکوشد. خداوند از مرد در روز قیامت درباره خانواده اش سؤال خواهد کرد. در قرآن نیز دستور داده است که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا...»^(۲) «ای مؤمنان! خود و خانواده تان را از آتش جهنم حفظ کنید.»

زندگی با نوباوگان و نوجوانان و جوانان و بانوان نیاز به روشی خاص دارد؛ هر زن یا مردی نوعاً فرزندان پیدا می کند و با آنها زندگی می نماید. باید بداند که چگونه آنان را تربیت کند و آنچه را که لازم است آموزش دهد. خواسته های آنان را برآورده کند و خواسته های نادرستشان را به گونه ای معقول هدایت و اصلاح نماید. چه بسا ممکن است آرزوهای آنان مضر و تأمین آنها او را از خدا بازدارد، و در چنین جاهایی است که او علاوه بر این که باید آنها را هدایت نماید، نباید به گونه ای باشد که تحت تأثیر خانواده دنیا و آخرت خود را خراب کند. و بالاخره سرپرست خانواده هم نان آور

۱- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۶۸، حدیث ۸.

۲- سوره تحریم (۶۶)، آیه ۶.

است و هم معلّم و هم مدیری که باید با درایت تمام جمعیتی را با خود همراه کند و به سرانجام خوبی برساند، و اینها برای وی پاداشی عظیم از سوی خدا دارد.

بر مرد است که حرمت همسر خویش را نگه دارد. از پیامبر خدا ﷺ نقل است که فرمود: «خَيَارُكُمْ، خَيَارُكُمْ لِنِسَائِهِ»^(۱) «بهترین شما کسانی اند که بهترین برای زنان خود باشند.» و خود آن حضرت را مهربانترین مرد برای همسران خود ذکر کرده‌اند.

والدین و فرزندان

حفظ حرمت پدر و مادر و احسان به آنان در میان خویشان، در درجه اول اهمیت قرار دارد. در قرآن کریم آمده است: «وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا»^(۲) «ما انسان را درباره پدر و مادرشان به احسان سفارش کردیم.» احترام به پدر و مادر یک مسأله انسانی است و در موارد متعددی به آن توصیه شده است.^(۳) در روایتی از حضرت رسول ﷺ آمده است: «نیکی به پدر و مادر از نماز و روزه و حج و عمره و جهاد در راه خدا برتر است.» اطاعت آنان بر فرزند واجب است مگر در جایی که مستلزم معصیت خداوند باشد. اطاعت از والدین از جایگاه والایی برخوردار است؛ به گونه‌ای که حتی فرزند حق ندارد بدون اذن آنان برخی امور مستحبی را هم به جا آورد. رعایت حال پدر و مادر، به خصوص در دوران پیری، مورد توجه ویژه خداوند است: «إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا»^(۴) «چنانچه هر دو و یا یکی از آنان سالخورده و پیر شدند، مبادا سخنی که موجب رنجش خاطر آنان باشد بگویی، و با آنان درشتی مکن و محترمانه با آنان

۱- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۳۸۹ و ۳۹۰، حدیث ۴۷.

۲- سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۸.

۳- سوره بقره (۲)، آیه ۸۳؛ سوره نساء (۴)، آیه ۳۶؛ سوره انعام (۶)، آیه ۱۵۱؛ سوره اسراء (۱۷)، آیه ۲۳؛

سوره لقمان (۳۱)، آیه ۱۴؛ سوره احقاف (۴۶)، آیه ۱۵.

۴- سوره اسراء (۱۷)، آیه ۲۳.

سخن بگو.» در روایتی از امام جعفر صادق علیه السلام آمده است: «اگر چیزی کمتر از گفتن اُف بود خداوند همان را نهی می‌کرد. کمترین حدِ عاق والدین شدن به همین است که کسی به والدین خود اُف بگوید، و از اسباب عاق شدن این است که به پدر و مادر خود با تندی نگاه کند.»^(۱) فرزند موظف است که با پدر و مادر به بزرگی و احترام سخن بگوید. حتی در حال احتضار و انجام وصیت، در مرتبه اول باید مقداری از مال خود را برای والدین قرار بدهد. ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾^(۲) «بر شما نوشته شده است هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد، اگر مالی دارد برای پدر و مادر خود و خویشاوندانش به طور شایسته وصیت کند. این کار سزاوار کسانی است که اهل تقوا باشند.» در انفاق به فقیران، پدر و مادر مقدم بر دیگران می‌باشند. ﴿قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ﴾^(۳)

«شخصی به حضور رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شد و عرض کرد ای رسول خدا! من خیلی علاقه مندم به جهاد بروم. حضرت فرمود: در راه خدا جهاد کن، اگر کشته شدی نزد خدا زنده خواهی بود و از رزق او بهره‌مند، و اگر در این راه بمیری پاداش تو بر خداست، و اگر به جهاد رفتی و زنده برگشتی همه گناهان تو آمرزیده می‌شود؛ مثل آن روزی که از مادر متولد شده‌ای. آن شخص عرض کرد: ای رسول خدا! من پدر و مادر سالخورده‌ای دارم که به من مانوسند و دوست ندارند من به جهاد بروم. حضرت فرمود: اگر چنین است نزد آنان بمان. سوگند به آن که جانم در دست اوست، یک شبانه روز اُنس با پدر و مادر برتر از یک سال جهاد است.»^(۴) امام رضا علیه السلام فرموده است: «خداوند به اموری در کنار هم فرمان داده است. به نماز و زکات در کنار هم فرمان داده، و کسی که نماز بخواند و زکات ندهد نمازش قبول نیست. به شکر و

۱- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۴۹، حدیث ۷.
 ۲- سوره بقره (۲)، آیه ۱۸۰.
 ۳- سوره بقره (۲)، آیه ۲۱۵.
 ۴- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۶۰، حدیث ۱۰.

سپاس خود و پدر و مادر با هم دستور داده؛ پس هرکس سپاسگزار پدر و مادرش نباشد، سپاس خدا را به جا نیاورده است. و به تقوا و صلۀ رحم نیز فرمان داده، و هرکه صلۀ رحم به جا نیاورد تقوا ندارد.^(۱) رسول خدا فرمود: «نگاه به پدر و مادر از روی محبت به آنان عبادت است.»^(۲)

از طرف دیگر پدر و مادر نیز باید حرمت فرزندان را نگه دارند و در رفع حاجات شرعی آنان بکوشند. تعلیم فرزندان به آداب دینی و اجتماعی لازم، اقدام به موقع برای ازدواج آنان و رفتار عادلانه در میان فرزندان، از جمله مسؤولیت‌های پدر و مادر به شمار می‌آید.

خویشاوندان

خانواده مفهومی گسترده دارد و شامل همه خویشاوندان سببی و نسبی می‌شود. همه وابستگان خونی و پیوندهای خانوادگی، خویشان به حساب می‌آیند؛ و زمانی که کسی خویشاوندی پیدا کرد، برای او حق ایجاد می‌شود. البته رعایت اولویت در خویشاوندی، به ترتیب بستگان درجه اول و سپس خویشان دورتر لازم است. ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾^(۳) «خویشاوندان [در حکم ارث] برخی بر برخی دیگر اولویت دارند در کتاب خدا.» خویشاوندی به حدی حق ایجاد می‌کند که خداوند درباره استفاده از غذای آنان فرموده است: باکی نیست بر شما که از خانه‌های خود، پدر، مادر، برادر، خواهر، عمو، عمه، دایی، خاله، دوست و کسانی که شما کلید منزل آنها را دارید چیزی را تناول کنید.^(۴)

۱- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۳ از ابواب تحریم منع الزکاة، ج ۹، ص ۲۵، حدیث ۲۵.

۲- مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۸۴، حدیث ۵۹ و ۶۰.

۳- سوره انفال (۸)، آیه ۷۵؛ سوره احزاب (۳۳)، آیه ۶.

۴- سوره نور (۲۴)، آیه ۶۱.

صله رحم

افراد یک خانواده بزرگ از دیدگاه اسلام انسانهای غریبه‌ای نیستند که هر یک در جایی و منطقه‌ای زندگی کنند و با هم رابطه‌ای نداشته باشند. اعضای یک خانواده هر چقدر که از هم دور باشند، عضو آن به حساب می‌آیند؛ اگر چه از آن خانه و خانواده بیرون رفته باشند. آنان نسبت به یکدیگر مسؤولیت دارند و باید از همدیگر با خبر شوند و از حال هم جويا گردند و در صورت نیاز باید به یکدیگر کمک کنند. به همین جهت مسأله صله رحم در اسلام مطرح شده و به آن سفارش بسیاری شده است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «صِلُوا اَرْحَامَكُمْ و لَوْ بِالتَّسْلِيمِ، يَقُولُ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالٰی: ﴿وَ اتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ و الْاَرْحَامَ﴾»^(۱) «صله رحم به جا آورید و لو با سلام کردن. خداوند فرموده است: پروا کنید از خدایی که به نام او از همدیگر تقاضا می‌کنید و از [بریدن] خویشاوندی‌ها.» و از آن حضرت نقل شده است: «صِلُوا اَرْحَامَكُمْ وَاِنْ قَطَعُوْكُمْ»^(۲) «با خویشاوندان خود رابطه و پیوند داشته باشید، هر چند ایشان با شما قطع رابطه کرده باشند.» از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است: «بهترین افراد در دنیا و آخرت از نظر اخلاق کسی است که ببخشد کسی را که به او ستم کرده است، عطا کند به کسی که او را محروم کرده، و با خویشاوندان و کسانی که با او قطع رابطه کرده‌اند رابطه برقرار کند.»^(۳)

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «به خویشاوندان احترام کن برای این که آنها برای تو مانند بالی هستند که با آن پرواز می‌کنی و ریشه تو به آنان باز می‌گردد و همین‌ها دست توانای تو هستند که با کمک آنها می‌توانی با دشمن خود مقابله کنی.»^(۴) اهمیت پیوند خانوادگی به گونه‌ای است که در آخرت انسان تأثیر دارد و موجب آسانی حساب

۱- سوره نساء (۴)، آیه ۱. ۲- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۵۵، حدیث ۲۲.

۳- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۱۴ از ابواب جهاد النفس، ج ۱۵، ص ۲۲۳، حدیث ۱۴.

۴- نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، باب ۹۶ از احکام العشرة، ج ۹، ص ۱۰، حدیث ۳.

۵- سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۳۱، ص ۴۰۵.

اعمال در قیامت است،^(۱) و در دنیای انسان تأثیر دارد و عمر را زیاد می‌کند؛^(۲) و بر عکس قطع پیوند خانوادگی باعث کاسته شدن از عمر انسان می‌شود.^(۳)

اخلاق اجتماعی

اخلاق اجتماعی را می‌توان حسن معاشرت با دیگران دانست. بخش اعظم زندگی انسان را ارتباطات انسانی تشکیل می‌دهد. نحوه ارتباط با دیگران از دو جهت حایز اهمیت است: تأثیری که ارتباطها بر انسان می‌گذارد، و حقوقی که انسانها به صورت اعم و مؤمنان به صورت اخص، برخوردارند. حفظ حرمت انسان، اعم از خود و دیگران، سرلوحه اخلاق است. انسان مجاز نیست خود و دیگران را بشکند. رفتارها باید به صورتی تنظیم شود که در آن، خواهش نفسانی جایگاهی نداشته باشد. مثلاً اگر انسان در معاشرت با دیگران درصدد این باشد که خودنمایی کند و کارهای خوبش را به رخ دیگران بکشد، یا رفتارش متکبرانه باشد و بر دیگران فخر بفروشد، هوای نفس او را به کار ناروا و ادا کرده و از تعالی باز داشته است.

بخش دیگری از رفتارها ممکن است هم بر اساس خواهش نفس باشد و هم سبب تضييع حق اخلاقی انسانهای دیگر گردد. این نوع رفتارها غیر اخلاقی اند و باید از آنها پرهیز شود. ممکن است برخی رفتارها برای نفس هم خوشایند نباشد، اما موجب شکسته شدن شخصیت انسانها و از میان رفتن حیثیت آنان بشود، که باید از آنها نیز خودداری کرد.

اسلام انسانها را به رفت و آمد و ایجاد ارتباط متقابل دعوت کرده است. گویا این که مؤمنان هر یک به کار خود مشغول شوند و از دیگری بی‌خبر بمانند، امر مطلوبی نبوده و خدا چنین عملی را دوست ندارد. دستورالعمل‌های دینی به گونه‌ای تنظیم و تشریح شده‌اند که انسان مؤمن باید همواره با دیگران ارتباط داشته باشد و از حال آنان

۱- طوسی، محمدبن حسن، تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۱۷۷، حدیث ۱۴.

۲- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۵۰ تا ۱۵۷. ۳- همان، باب قطیعة الرحم، ص ۳۴۶.

باخبر شود. گذشته از واجبات و تکالیف دینی - مانند نماز جماعت، حج، پرداخت واجبات مالی به نیازمندان و... - درباره حضور در میدانهای اجتماعی به ویژه دیدار از مؤمن سفارشهای فراوانی رسیده است.

پیامبر خدا ﷺ فرمود: «هرکس مؤمنی را در خانه اش زیارت کند، خداوند به او می فرماید: تو مهمان منی و زائر من.»^(۱) از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: «هرکس برادرش را به خاطر خدا زیارت کند، خداوند هفتاد هزار فرشته را بر او می گمارد و آنان ندا در می دهند: آگاه باش! پاک شدی و بهشت برایت پاک شد.»^(۲) و در روایت دیگری از آن امام بزرگوار آمده است: «هرکس به خاطر خدا برادرش را زیارت نماید، خداوند به او می فرماید: مرا زیارت کردی و ثوابت با من است، و به کمتر از بهشت برایت رضایت نمی دهم.»^(۳)

عزالت و یا اجتماعی بودن

عزالت و کناره گیری از جامعه، اگرچه ممکن است آثار مفیدی برای سلوک اخلاقی داشته باشد و از جمله زمینه بسیاری از گناهان که در جمع اتفاق می افتد - مثل غیبت و ریا و تضييع حقوق دیگران - به وجود نیاید، اما انسان را از آثار مفید اجتماع محروم می سازد. آری! اگر چنین امری تنها راه گریز از گناه باشد و انسان نتواند در جامعه مفید باشد، و از مراودات اجتماعی تنها گناه را نصیب خود کند، بر او لازم است تا جای ممکن از جامعه کناره بگیرد.

انسان در روابط اجتماعی خود بسی چیزها می آموزد. از تجربه دیگران بهره می گیرد. دانش خود را به دیگران می آموزد و از علم دیگران استفاده می کند. ادب می آموزد و به دیگران ادب یاد می دهد. به انسانها سود می رساند و از آنها استفاده می برد. کارهای خیر فراوانی در جامعه وجود دارد که می توان با انجام آنها به ثواب

۱- همان، ص ۱۷۶ و ۱۷۷، حدیث ۶. ۲- همان، ص ۱۷۵، حدیث ۱.

۳- همان، ص ۱۷۶، حدیث ۴.

رسید. دست بندگان خدا را گرفت و به آنها کمک کرد. با این اوصاف است که اسلام اجتماعی بودن را ترجیح داده و در عین حال توصیه کرده است که مؤمنان باید خود را از آفات اجتماع دور نگه دارند و تلاش نمایند تا در روابط اجتماعی آن آفات را برطرف نمایند. در عزلت آنچه هست برای کناره گیرنده از اجتماع است و بس، و دیگران از او سودی نمی‌برند. شاید کسانی به خاطر چنین حالتی، مقامات معنوی خوبی را به دست آورند و خود را از دغدغه‌ها و مشکلات اجتماعی دور سازند، اما هیچ‌گاه از فضیلت مجاهدت در راه خدا و خدمت به جامعه برخوردار نخواهند بود و به سیره انبیا و اولیا و ائمه عمل نکرده‌اند؛ و این کم‌فضیلتی نیست که گوشه‌گیران از دست می‌دهند.

حُسن خلق

روابط میان انسانهایی که در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند باید به گونه‌ای تنظیم شود که اصول انسانی خدشه‌دار نشود. زیستن در میان مردم به گفته امیرمؤمنان علیه السلام باید به گونه‌ای باشد که اگر انسان مُرد برایش گریه کنند و اگر زنده ماند به او مهربانانه روی آورند.^(۱) خداوند در توصیف پیامبر از آن حضرت به عنوان صاحب خُلق عظیم یاد کرده است: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾.^(۲) در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حسن خلق بهترین چیزی قلمداد شده که به انسان عطا می‌شود، و از عوامل بهشت رفتن انسان محسوب شده است.^(۳)

طبق نقل امام سجاد علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هنگام سنجش اعمال در قیامت چیزی برتر و ارزشمندتر از حسن خلق نیست.^(۴) امام باقر علیه السلام فرموده است: «حسن خلق

۱- سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۱۰، ص ۴۷۰.

۲- سوره قلم (۶۸)، آیه ۴.

۳- فیض کاشانی، محجة البیضاء، ج ۳، ص ۲۸۴.

۴- همان، ج ۳، ص ۲۸۹؛ دیلمی، ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۳۳.

علامت کمال ایمان است.»^(۱) پیامد قطعی و میوه شیرین حسن خلق، اُلفت میان افراد است.

از امام صادق علیه السلام درباره حُسن خلق آمده است: «تَلِينُ جَانِبِكَ وَ تَطْيِبُ كَلَامِكَ وَ تَلْقَى أَخَاكَ بِبِشْرٍ حَسَنٍ»^(۲) «برخوردت را نرم کن و سخنت را پاکیزه گردان و در هنگام رویارویی با برادران دینی ات گشاده رو باش.» نیز از آن حضرت روایت شده است که حسن خلق از صفات انبیاست.^(۳)

ارتباط ایمانی و برادری

اسلام مؤمنان را برادران یکدیگر می داند. ارتباط و حتی هم نشینی آنها با یکدیگر از اهمیت والایی برخوردار است و سفارش های فراوانی نسبت به آن آمده است. از جمله سفارشها این است که باید تلاش شود تا در میان مؤمنان الفت ایجاد گردد و هرگونه کدورت و کینه ای برطرف شود.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «دلهای مردان و حشی است، هر کس با آنها اُلفت بگیرد با او خو می گیرند.»^(۴) اُلفت میان مؤمنان نعمت الهی است که خداوند آن را از امدادهای خود به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ذکر کرده است. «لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ»^(۵) «اگر همه دارایی های روی زمین را هزینه می کردی تا در دلهای مؤمنان الفت ایجاد کنی نمی توانستی؛ ولی خداوند میان آنان انس و الفت ایجاد کرد.» از مشخصه های یک مؤمن این است که با دیگران اُنس و اُلفت دارد، فردی منزوی و گوشه گیر نیست، با دیگران می جوشد، جاذبه دارد، دیگران را از خود نمی راند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «المؤمن ألفٌ مألوف و لاخیر فی من لا یألف و

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۷۳، حدیث ۱.

۲- صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۹۵، حدیث ۸۹۳.

۳- مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۹۴، حدیث ۱۷.

۴- سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۵۰، ص ۴۷۷. ۵- سوره انفال (۸)، آیه ۶۳.

لا یؤلف»^(۱) «مؤمن کسی است که هم با دیگران اُنس می‌گیرد و هم دیگران به او گرایش و الفت دارند. آن کس که چنین نباشد خیری در او نیست.» گوشه‌گیری و قطع رابطه یا کم کردن رابطه با برادران دینی، موجب پیدایش سوء ظن و بدگمانی می‌شود. از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ و یا امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل است: «گوشه‌گیری و دوری‌گزیدن از مردم دشمنی می‌آورد.»^(۲) در مکتب اخلاقی اسلام، ایجاد الفت بین مؤمنان از راههای گوناگون و به بهانه‌های مختلف تعقیب شده و اعتبار اخوت در میان مؤمنان به همین منظور است: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»^(۳) در روایتی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است: «مَثَلُ دُوِّ بَرَادِرٍ دِينِي هَمَانِدُ دُوِّ دَسْتِ اسْتِ كِهْ يَكْدِيْغِرْ رَا مِي شُوِيْنِد؛ مؤمنی با مؤمن دیگر ملاقات نمی‌کند مگر این‌که هر یک به دیگری بهره‌ای می‌رساند.»^(۴)

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «هر کس در راه خدا برادری کند، خداوند درجه او را در بهشت بالا می‌برد.» و نیز از آن حضرت نقل است: «هر کس برادرش را در خانه‌اش زیارت کند، خداوند به او می‌فرماید: تو مهمان منی و بر من است و وسایل پذیرایی تو، و بهشت را بر تو واجب کردم به خاطر دوستی‌ات با مؤمن.»^(۵) از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ رسیده است: «یکدیگر را زیارت کنید که زیارت شما مایه احیای قلبتان می‌شود.»^(۶) و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «هر کس مؤمنی را خوشحال کند مرا خوشحال کرده است، و هر کس مرا خوشحال نماید خدا را خوشحال کرده است.»^(۷)

برخورد با بدیها

با رفتارهای سوء اجتماعی که گاهی سبب تضییع حق افراد جامعه می‌شود، چگونه باید برخورد کرد؟ از سویی نادیده گرفتن رفتارهای سوء، بسا موجب جری شدن

۱- فیض کاشانی، *محجة البیضاء*، ج ۳، ص ۲۸۵.
 ۲- کلینی، *کافی*، ج ۲، ص ۶۳۸، حدیث ۵.
 ۳- سوره حجرات (۴۹)، آیه ۱۰.
 ۴- فیض کاشانی، *محجة البیضاء*، ج ۳، ص ۲۸۵.
 ۵- کلینی، *کافی*، ج ۲، ص ۱۷۶، حدیث ۶.
 ۶- همان، ج ۲، ص ۱۸۶، حدیث ۲.
 ۷- همان، ج ۲، ص ۱۸۸، حدیث ۱.

کسانی برای ارتکاب مجدد آنها می‌شود، و از طرف دیگر برخورد با آن ممکن است به رفتارهای سوء دیگر منجر گردد و باعث کشمکش شود؛ در حالی که از جدالهای بیهوده به شدت نهی شده است.

در برخورد با چنین رفتارهای سوئی دو گونه دستورالعمل وجود دارد. از یک سو نباید به افرادی که طمع تجاوز به حریم دیگران و به هم زدن فضای سالم جامعه را دارند، اجازه داده شود که حق دیگران را ضایع کنند، آبروی مردم را ببرند و به حقوق مسلم آنان تجاوز نمایند. دستور دیگر این است که سعی شود از عمل بد دیگران گذشت شود. خداوند می‌فرماید: ﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ﴾^(۱) «[ای رسول ما!] تو آزار و بدیها را به آنچه نیکوتر است دفع کن.» و در آیه دیگری آمده است: ﴿وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾^(۲) «هرگز خوبی با بدی یکسان نیست. [ای پیامبر!] همیشه بدی را به بهترین عمل پاسخ بده تا آن کس که با تو دشمن است دوست صمیمی تو گردد.»

امام علی علیه السلام در سخن حکمت‌آموزی فرموده است: «عَاتِبْ أَخَاكَ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ وَارْزُقْ شَرَّهُ بِالْإِنْعَامِ عَلَيْهِ»^(۳) «برادرت را با احسان به او سرزنش کن، و با کمک به وی شرش را به خودش برگردان.» و در کلام دیگری فرموده است: «وقتی بر دشمنت چیره شدی از او گذشت کن، به خاطر سپاس بر پیروزی ات.»^(۴)

این دستور هم سازنده جامعه است و هم نقش مهمی در تزکیه نفس انسان دارد. این که انسان حاضر باشد در برابر بدی دیگران خوبی کند، کرامت نفس و بزرگواری می‌خواهد.

البته این که در چه جایی باید موضع سختی گرفت و در چه جایی گذشت کرد، تا

۱-سوره مؤمنون (۲۳)، آیه ۹۶.

۲-سوره فصلت (۴۱)، آیه ۳۴.

۳-سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۱۵۸، ص ۵۰۰.

۴-سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۱۱، ص ۴۷۰.

درست عمل شده باشد، به دقت نیاز دارد. اصل در برخورد با بدی دیگران گذشت است، و تا جایی که امکان دارد باید گذشت کرد و فضای محیط و جامعه را معنوی نمود و از انتقام‌گیری و لجاجت پرهیز کرد؛ و حتی اگر رفتار کسی در ظاهر جنبه منفی دارد، آن را با خوش‌بینی تفسیر کرد. در روایت آمده است: «کار برادرت را بر خوبی حمل کن، مگر این که خلاف آن برایت ثابت شود؛ و به هیچ وجه درباره کاری که از او سرزده و می‌توان آن را بر خوبی حمل کرد، گمان بد مبر.»^(۱) در عین حال نباید از یاد ببریم که بی تفاوتی نسبت به کارهای زشت اجتماعی قدرتمندان و گذشت از خصلت کبر و تجاوزگری آنان چه بسا موجب سوءاستفاده و جرأت آنان بر ظلم و گناه شود. در این صورت باید در برابر آنان در چارچوب موازین ایستاد.

دوستی

انسان به گونه‌ای آفریده شده است که دوست دارد با دیگران ارتباط و دوستی داشته باشد. احساس نیاز به محبت یکی از عوامل مؤثر در زندگی جمعی است. این واقعیت موجب قرار گرفتن انسانها در کنار یکدیگر شده است. این احساس نیاز گاهی ممکن است به اندازه‌ای در زندگی انسان تأثیر بگذارد که مسیر آن را به کلی دگرگون نماید. متقابلاً کینه و دشمنی در میان مردم امر زشتی است که به علت وسوسه‌های مادی و یا وجود خصلت‌های شیطانی، در میان انسانها بروز می‌کند و منجر به تجاوز و خونریزی می‌شود. اسلام مردم را توصیه به برقراری دوستی و اجتناب از حقد و کینه کرده است. پیامبر خدا ﷺ فرموده است: «رَأْسُ الْعَقْلِ بَعْدَ الدِّينِ، التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ وَاصْطِنَاعُ الْخَيْرِ إِلَى كُلِّ بَرٍّ وَفَاجِرٍ»^(۲) «سرآمد خردمندی محبت به مردم و خوبی کردن نسبت به نیکان و بدان است.»

۱- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۶۲، حدیث ۳. ۲- مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۹۲، حدیث ۱۲.

تأثیر افراد بر یکدیگر از جهت تربیتی و اخلاقی، حقیقتی غیر قابل انکار است. از عوامل مهم تربیت، دوستان و همنشینان هستند. نقش دوستان در خلق و خو و رفتار انسان تا آنجا مهم است که در حدیث نبوی آمده است: «شخص بر دین دوستش می‌باشد؛ بنابراین هر کس از شما دقت کند که با چه کسی دوست می‌شود.»^(۱) انسان به قدری نیاز عاطفی به دوست و دوستی دارد که در روایات سفارش شده است برای خود دوستان و برادرانی را فراهم کنید.

از امام علی علیه السلام نقل شده است: «علیکم بالاخوان فانهم عُدَّةٌ فی الدنیا و الآخرة؛ اَلَا تَسْمَعُ اِلٰی قَوْلِ اَهْلِ النَّارِ فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِیْنَ وَ لاصدِیقٍ حَمِیْمٍ»^(۲) «بر شما باد به انتخاب دوستان؛ چرا که دوستان شما ذخیره‌ای برای شما در دنیا و آخرت هستند. آیا نمی‌شنوید سخن اهل آتش را که می‌گویند: ما را نه شفیعانی هست و نه دوستان صمیمی.» امام علی علیه السلام در در وصیتی به فرزندش امام حسن علیه السلام درباره دوستی فرموده است: «با اهل خیر و خوبی در آمیز تا از آنان شوی، و از اهل شر جدا شو تا از آنان برکنار باشی.»^(۳) و نیز آن حضرت فرموده است: «ناتوانترین مردم کسی است که نتواند برای خود دوستی بگیرد، و ناتوانتر از او کسی است که دوست به دست آورده را از دست بدهد.»^(۴) البته افراط در دوستی مذموم است، چنان‌که افراط در دشمنی هم سرزنش شده است. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «دوست خود را به اندازه متعارف دوست بدار، بسا روزی دشمن تو گردد؛ و دشمنت را به اندازه متعارف دشمن بدار، بسا روزی دوست تو گردد.»^(۵)

در کلام دیگری از آن حضرت نقل است: «کسانی که دیگران را برای خدا دوست داشته باشند، در روز قیامت در زمینی یاقوتی و سبز در سایه عرش پروردگار خواهند

۱- فیض کاشانی، *محجة البیضاء*، ج ۳، ص ۳۰۹. ۲- همان، ج ۳، ص ۲۸۹.
 ۳- سید رضی، *نهج البلاغه*، نامه ۳۱، ص ۴۰۳. ۴- همان، حکمت ۱۲، ص ۴۷۰.
 ۵- همان، حکمت ۲۶۸، ص ۵۲۲.

بود. صورت‌های آنها به شدت سفید و از نور خورشید درخشنده‌تر خواهد بود. همه ملائکه مقرب الهی و انبیای مرسل به جایگاه آنان غبطه می‌خورند. مردم می‌پرسند: اینها کیانند؟ جواب داده می‌شود: اینان کسانی‌اند که برای خدا همدیگر را دوست داشته‌اند.^(۱)

رفاقت و دوستی اگر بر اساس هوا و هوس و برای رفع نیاز موقت باشد، پابرجا نخواهد بود. با اشخاصی باید دوست شد که مایه رشد و کمال انسان بوده و از نشست و برخاست با آنان بهره‌ای برده شود. «دوستی یک نوع خویشاوندی است.»^(۲) دوست باید انسان عاقلی باشد و باید از دوست نادان پرهیز کرد. امام صادق علیه السلام فرموده است: «إِيَّاكَ وَ مَصَادِقَةَ الْأَحْمَقِ»^(۳) «از دوستی با شخص نادان پرهیز.»

همین‌طور باید از دوستی با شخص فاسق اجتناب کرد که آثار زیانباری دارد. کسی که از خدا نمی‌ترسد، انسان از شرش در امان نخواهد بود. اگر دوستی با کسی بر پایه ایمان و صداقت نباشد، مطمئناً پایدار نیست و آن شخص به هنگام نیاز، انسان را تنها می‌گذارد. مؤمن با کسی دوست می‌شود که سنخیتی با او داشته باشد. به فرموده لقمان همان‌گونه که بین گرگ و قوچ هیچ دوستی نیست، میان نیکوکار و بدکار هم رفاقتی نیست.^(۴) در قرآن آمده است: «فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»^(۵) «از کسی که از یاد ما روی گردان شده و چیزی جز زندگی دنیا را نمی‌طلبد روی بگردان.» «وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ»^(۶) «راه آن کسی را پیروی کن که به سوی من رجوع کرده است.»

دوست انسان باید با وی تناسب داشته باشد.^(۷) امام علی علیه السلام فرموده است: «لَا يَكُونُ الصَّدِيقُ صَدِيقًا حَتَّىٰ يَحْفَظَ أَخَاهُ فِي ثَلَاثٍ: فِي نَكْبَتِهِ وَ غَيْبَتِهِ وَ وَفَاتِهِ»^(۸)

۱- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۲۶، حدیث ۷.
 ۲- سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱، ص ۵۰۶.
 ۳- فیض کاشانی، محجة البیضاء، ج ۳، ص ۳۱۱.
 ۴- همان، ص ۳۱۲.
 ۵- سوره نجم (۵۳)، آیه ۲۹.
 ۶- سوره لقمان (۳۱)، آیه ۱۵.
 ۷- سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۳۱، ص ۴۰۳.
 ۸- همان، حکمت ۱۳۴، ص ۴۹۴.

«دوست خوب کسی است که در سه جا به کمک دوستش بشتابد و حافظ او باشد: در گرفتاریها، در غیاب و پشت سرش [او را غیبت نکند و از او دفاع کند] و پس از مرگ [او را به نیکی یاد کند و اگر حقوق ادا نشده‌ای دارد آنها را ادا کند].»

انسان مؤمن باید دوستی همانند دوست امیر مؤمنان علیه السلام انتخاب کند که آن حضرت در وصفش فرموده است: «در گذشته مرا برادری بود که برادری‌اش با من در راه خدا بود. کوچکی دنیا در نظر او باعث بزرگی‌اش در دیده‌ی من شده بود. از سلطه‌ی شکم خارج بود. پس آنچه را نمی‌یافت آرزو نمی‌کرد و آنچه را می‌یافت زیاد استفاده نمی‌کرد. بیشتر اوقات ساکت بود. اگر سخن می‌گفت، گویندگان را از سخن باز می‌داشت و تشنگی سؤال‌کنندگان را فرو می‌نشاند. افتاده بود، و در دیده‌ها ناتوان، اما هنگام کار مانند شیر بیشه و مار بیابان بود. تا نزد قاضی نمی‌رفت حجت نمی‌آورد و کسی را که عذری داشت سرزنش نمی‌کرد تا عذرش را بشنود. از درد شکایت نمی‌کرد مگر به هنگام بهبودی. آنچه را که انجام می‌داد می‌گفت، و آنچه را انجام نمی‌داد نمی‌گفت. اگر در گرفتار مغلوب می‌شد در سکوت کسی بر او غلبه نمی‌یافت. بر شنیدن حریص‌تر بود تا بر گفتن، و گاهی که دو کار پیش می‌آمد نگاه می‌کرد کدام یک به خواهش نفس نزدیک‌تر است تا برخلاف آن اقدام کند. بر شما باد به چنین خصلت‌هایی، و برای به دست آوردنش با یکدیگر به مسابقه بپردازید؛ و اگر نتوانستید، بدانید که مقدار کمی از آن را به دست آوردن بهتر است از رها کردن همه‌ی آن.»^(۱)

با چه کسانی دوست نشویم

امام علی علیه السلام به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام می‌فرماید: «فرزندم! از دوستی با این افراد دوری بجوی: ۱- نادان؛ چرا که می‌خواهد به تو سود برساند ولی زیان می‌رساند. ۲- بخیل؛ زیرا او هنگامی که به چیزی سخت نیازمندی، آن را از تو دریغ

۱- همان، حکمت ۲۸۹، ص ۵۲۶.

می‌دارد. ۳- فاجر؛ زیرا او تو را به چیز اندکی می‌فروشد. ۴- دروغگو؛ چرا که او همانند سراب است، دور را به تو نزدیک و نزدیک را به تو دور می‌نمایاند.^(۱) در جای دیگری آن حضرت می‌فرماید: «از دوستی با افراد سست رأی و کج اندیش و زشت کار بر حذر باش؛ چرا که فرد را با دوستانش می‌سنجند.»^(۲) و نیز می‌فرماید: «با دشمن دوستت نباش؛ تا دوستت را دشمن نباشی.»^(۳) «و کسی که با نادان مجالست کند عاقل نیست.»^(۴) و نیز فرموده است: «کسی که با نادان نشست و برخاست کند، خود را آمادهٔ بگومگوها دربارهٔ خود بکند.»^(۵) و از آن حضرت است: «همنشینی با اهل هوا، باعث فراموشی ایمان و حضور شیطان می‌شود.»^(۶)

با چه کسانی دوست شویم

از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است: «حواریون عیسی از ایشان پرسیدند با چه کسی همنشین باشیم؟ فرمود: با کسی مصاحبت کنید که دیدنش شما را به یاد خدا بیندازد، منطق و گفتار او بر علم شما بیفزاید و کردارش شما را به آخرت تشویق کند.»^(۷) امام علی عَلِيٌّ به فرزندش محمد حنفیه (رضوان الله علیه) فرمود: «از بهترین بهره‌مندیهای یک شخص، همدم شایسته است؛ با خوبان مجالست کن تا جزء آنان باشی، و از بدان و آنان که تو را با حرفهای باطل، بی‌فایده و پوچ از یاد خدا و مرگ باز می‌دارند دوری بجوی تا از آنان جدا باشی.»^(۸) و به ابوذر (رضوان الله علیه) فرمود: «جالس المساکین و عُدُّهُمْ اِذَا مَرَّوْا وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ اِذَا مَاتُوا وَ اجْعَلْ ذٰلِكَ مَخْلَصًا»^(۹) «با فقیران نشست و برخاست کن، و هرگاه بیمار شدند به عیادتشان برو، و موقع مرگشان بر آنان نماز

۱- همان، حکمت ۳۸، ص ۴۷۵.

۲- همان، نامه ۶۹، ص ۴۵۹.

۳- همان، نامه ۳۱، ص ۴۰۳.

۴- آمدی، غررالحکم، ص ۴۳۲، حدیث ۹۸۷۱.

۵- همان، حدیث ۹۸۷۰.

۶- سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۸۶، ص ۱۱۷.

۷- کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۹، حدیث ۳.

۸- صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۷۵ و ۲۷۶.

۹- نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، باب ۱۶ از ابواب احتضار، ج ۲، ص ۷۸، حدیث ۱۷.

بخوان، و این [کارها] را راه نجات خودت قرار بده.»

سخن گفتن

سخن گفتن هم وسیله اظهار منویات درون است و هم راه ارتباط با دیگران. بیان نظر و خواست خویش و شنیدن نظر و خواست دیگری موجب می‌شود که باب مراد و باز شود و انسانها با یکدیگر ارتباط برقرار کنند. در صورتی که استفاده از زبان در بیان خواسته‌ها و نیز بازگویی حقایق به درستی انجام شود، رابطه‌ها بر صداقت و درستی استوار می‌شود؛ و در صورتی که از زبان برای خُده و نادرستی استفاده شود، راه حيله و نیرنگ باز می‌شود و ارتباطها از سلامت و صحت برخوردار نخواهد بود. این نعمت بزرگ اگر در خدمت انسان و اهداف الهی در آید، باعث رشد و کمال او می‌شود؛ و اگر نه انسان را به زمین می‌زند و او را هلاک می‌کند.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «هر کس از شر سه چیز در امان بماند از تمام شرور نجات یافته است: شکم، شهوت جنسی و زبان.»^(۱) و نیز آن حضرت می‌فرماید: «چیزی مردم را به رو در آتش جهنم نمی‌افکند جز حاصل زبان آنها.»^(۲) پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بیشترین گناه و خطای انسان را در زبان دانسته است. شخصیت هر کس در گفتار و رفتارش بروز می‌کند. سخن گفتن بازتاب و انعکاسی از هویت افراد است، تا جایی که گفته شده: «سخن همانا در دل است و زبان نشانه آن است.»^(۳) از حضرت علی عَلِيٌّ نقل شده: «کلام الرجل میزان عقله»^(۴) «سخن هر شخصی ترازوی عقل اوست.» از طریق سخن می‌توان عقل شخص را سنجید. در بیان دیگری آمده است: «آنچه بر زبان هر شخصی جاری می‌شود، از عقل او خبر می‌دهد.»^(۵) بجا و

۱- دیلمی، ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۰۳. ۲- همان.

۳- «إِنَّ الْكَلَامَ لَفِي الْفُؤَادِ وَأَمَّا جَعَلَ اللِّسَانَ عَلَى الْفُؤَادِ دَلِيلًا».

۴- آمدی، غررالحکم، ص ۲۰۹، حدیث ۴۰۳۲. ۵- همان، حدیث ۴۰۳۵.

به موقع سخن گفتن از نشانه‌های خردمندی است. از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است: «لسانُ العاقلِ وراءَ قلبه»^(۱) «زبان عاقل پشت دلش قرار دارد.» یعنی اول فکر می‌کند و بعد لب به سخن می‌گشاید. به عکس نادان «که قلبش پشت زبانش قرار دارد.»^(۲) آن حضرت در جای دیگری می‌فرماید: «الترووی فی القولِ یؤمنُ الزَّللُ»^(۳) «تأمل و اندیشیدن در گفتار، انسان را از خطا مصون می‌دارد.» سخن گفتن مانند هر چیز دیگری باید به اندازه باشد و مقتضای حال و مقام مراعات شود. گفتار چون دارو است که مقدار اندک آن سودمند و زیاد آن کشنده است. «کم‌گویی نشانه کمال عقل است.»^(۴) کم‌گویی، کم‌خوری و کم‌خوابی از اموری است که خداوند به برخی از بندگان که صلاح بداند عطا می‌کند.^(۵) «زبان چون درنده‌ای است که اگر رها شود دیگران را می‌درد.»^(۶) «چه جنگ‌ها که با یک کلمه حرف شروع شده است.»^(۷) عاقل را کسی معرفی کرده‌اند که بتواند زبانش را مهار کند: «العاقلُ من عَقَلَ لسانَهُ»^(۸) گفتار انسان جزئی از اعمال وی است؛ و هرکس در برابر گفته‌های خود نیز مسؤولیت دارد.

گفته‌های ما همانند سایر اعمال ثبت و ضبط می‌شود و روزی باید پاسخگوی آنها باشیم. ﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾^(۹) «هیچ سخنی بر زبان نمی‌آورد مگر این‌که دو فرشته مراقب در نزد او برای نوشتن آنها آماده‌اند.»

همچنین قرآن کریم در آیات بسیاری بر پاکیزگی گفتار و رعایت ادب در سخن گفتن با دیگران تأکید ورزیده است: «به بندگانم بگو که همیشه سخن بهتر را بر زبان آورید، که شیطان [چه بسیار که به یک کلمه زشت] میان شما شر و فساد برپا

۱- همان، حدیث ۴۰۷۹.

۲- همان، حدیث ۴۰۷۲.

۳- همان، حدیث ۴۰۸۴.

۴- سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۶۰، ص ۴۷۹.

۵- آمدی، غررالحکم، ص ۲۱۳، حدیث ۴۱۵۵.

۶- همان، ص ۲۱۵، حدیث ۴۲۲۰.

۷- سوره ق (۵۰)، آیه ۱۸.

می‌کند»^(۱) از جمله راههایی که شیطان برای ایجاد حسادت، کینه، تفرقه و دشمنی میان افراد انتخاب می‌کند، وسوسه آنان به انتخاب کلمات نیش‌دار و زهر آگین است. به نیکی سخن گفتن، از جمله پیمانهای است که خداوند از بنی اسرائیل گرفته است: ﴿وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾^(۲) در برخورد با فقیران نیز سفارش به گفتار نیکو شده و از سخن رنجش‌آور پرهیز داده شده است.^(۳) در روایتی از امام علی علیه السلام نرمش در گفتار عبادت محسوب شده است.^(۴)

یکی از راههای سلامت انسان نگه داشتن زبان از گفتن بی‌جهت است: «من سرّه ان یسلم فلیلزم السکوت»^(۵) سکوت راه غلبه بر شیطان است. گناهایی از زبان سر می‌زند که شاید عضوی از بدن نتواند چنین ابعادی از گناه را در خود جمع کند. دروغ، سخن چینی، فحاشی، جدل، اذیت دیگران، غیبت، نفاق، هتک حرمت، افترا، فتنه‌گری، هجو، مدح ظالم، شایعه‌سازی درباره دیگران، کتمان کردن چیزی که باید گفته شود، اشاعه فحشا، رواج باطل، غنا، افشاگری بر ضد مؤمنان، تمسخر انسانها و... از جمله گناهان زبانی است.

سخن چینی

گفته‌های این و آن را به اینجا و آنجا بردن و با آن فتنه به پا کردن، سخن چینی است و عملی بسیار مذموم است. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «مُحَرَّمَةٌ الْجَنَّةُ عَلَى الْقَتَاتَيْنِ الْمَشَائِئِنِ بِالنَّمِيمَةِ»^(۶) «بهشت بر فتنه‌گران و سخن‌چین‌هایی که کارشان سخن چینی است حرام گردیده است.» سخن‌چین با انتقال سخنان افراد به یکدیگر، موجب کدورت و دشمنی بین آنها می‌شود. قرآن کریم در دستوری اکید به پیامبر فرمان داده

۱-سوره اسراء (۱۷)، آیه ۵۳. ۲-سوره بقره (۲)، آیه ۸۳.

۳-سوره بقره (۲)، آیه ۲۶۳؛ سوره اسراء (۱۷)، آیه ۲۸.

۴-آمدی، غررالحکم، ص ۲۱۵، حدیث ۴۲۱۰. ۵-ورام بن ابی فراس، مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۰۵.

۶-کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۶۹، حدیث ۲.

است: «گوش نکن به سخن کسانی که زیاد سوگند می‌خورند و فراوان عیب جویی و سخن چینی می‌کنند.»^(۱) امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «از سخن چین پرهیز کن که آن تخم کینه را می‌کارد و انسان را از خدا و مردم دور می‌سازد.»^(۲)

غیبت

انسان در صورتی که پشت سر کسی به گونه‌ای حرفی بزند که اگر بشنود می‌رنجد - هرچند سخن گفته شده راست باشد - غیبت او را کرده است؛ و اگر دروغ باشد تهمت است.^(۳) و نیز یاد کردن از کسی به قصد تنقیص و سرزنش به چیزهایی که از نسبت آنها به خود خوشایندش نیست و آن امور در بین مردم نقص حساب می‌شود، غیبت است.^(۴) مرحوم شیخ انصاری پس از نقل کلمات اهل لغت و احادیث و سخنان بزرگان می‌فرماید: این اخبار صراحت دارد بر این که غیبت در جایی است که عیب طرف ظاهر نباشد.^(۵) بهترین تعریف را برای غیبت می‌توان تعریفی دانست که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که فرمود: «ذِكْرُكَ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُهُ»^(۶) «یاد کنی برادر دینی‌ات را به چیزی که اگر بشنود ناراحت شود.» راوی می‌گوید عرض کردم اگر آنچه درباره‌ی وی گفته شده در او باشد، غیبت است؟ فرمود: «اگر باشد غیبت است، و اگر نباشد تهمت است.»

غیبت از جمله گناهانی است که در قرآن کریم صریحاً از آن نهی شده است: «ای گروه مؤمنان! غیبت یکدیگر را روا مدارید؛ آیا هیچ یک از شما دوست دارد که از گوشت برادر مرده خود بخورد؟ حتماً شما از این امر کراهت دارید.»^(۷) همان گونه که

۱-سوره قلم (۶۸)، آیات ۱۰-۱۱. ۲-آمدی، غررالحکم، ص ۲۲۲، حدیث ۴۴۵۴.

۳-جوهری، صحاح اللغة، ج ۱، ص ۱۹۶. ۴-شهید ثانی، کشف الریبه عن احکام الغیبه، ص ۵۱.

۵-انصاری، شیخ مرتضی، المکاسب المحرمه، ص ۴۱.

۶-حرّ عاملی، وسائل الشیعه، باب ۱۵۲ از احکام العشره، ج ۱۲، ص ۲۸۱، حدیث ۹.

۷-سوره حجرات (۴۹)، آیه ۱۲.

طبع شما از خوردن گوشت مرده برادرش کراهت دارد، باید از غیبت کردن کراهت داشته باشد.

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده است: «غیبت سریع تر از مرض خوره [که بدن را فاسد می‌کند] دین مسلمان را از بین می‌برد.»^(۱) براساس روایتی روزی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر شخصی به سبب ارتکاب عمل زنا حدّ رجم جاری کرد. یکی از حاضران با اشاره به مرد حدّ خورده به رفیقش گفت: این شخص مثل سگ در جایگاه خود کشته شد. پس از آن پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با آن دو نفر از کنار مرداری عبور می‌کردند، به آنان فرمود: «بادندانهای خود از گوشت این مردار بکنید.» عرض کردند ای رسول خدا! از گوشت مردار بخوریم؟! فرمود: «آنچه از برادرتان نصیب شما شد گندش بیش از این است.»^(۲) حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ ضمن مواعظش به نوف بکالی فرمودند: «از غیبت اجتناب کن؛ زیرا آن خورش سگ‌های جهنم است.»^(۳) آنس می‌گوید: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «در شب معراج بر قومی گذشتم که صورتهای خود را با پنجه‌هایشان خراش می‌دادند. از جبرئیل پرسیدم اینها چه کسانی هستند؟ گفت: اینها کسانی‌اند که از مردم غیبت می‌کردند و به آبروی آنها لطمه وارد می‌کردند.»^(۴)

غیبت علامت بیماری و آشفتگی روانی غیبت کننده است. شخصی که به غیبت دیگران می‌پردازد از کمبود شخصیت رنج می‌برد و به این وسیله می‌خواهد کمبود شخصیت خود را جبران کند. از امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده: «الغیبةُ جُهدُ العاجز»^(۵) «پشت سر دیگران حرف زدن کار انسان ناتوان است.» و نیز از ایشان نقل شده است:

۱- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۵۶، حدیث ۱. ۲- فیض کاشانی، محجة البیضاء، ج ۵، ص ۲۵۳.

۳- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۱۵۲ از احکام العشرة، ج ۱۲، ص ۲۸۳، حدیث ۱۶.

۴- فیض کاشانی، محجة البیضاء، ج ۵، ص ۲۵۱. ۵- سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۴۶۱، ص ۵۵۶.

«طوبی لمن شغله عیبُه عن عیوبِ النَّاسِ»^(۱) «خوشا به حال آن کسی که عیب خودش او را از عیب جوئی دیگران باز دارد.» امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَام از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده که آن حضرت فرمودند: «ای جماعتی که به زبان اسلام آورده و ایمان به دلتان وارد نشده است، مسلمانان را سرزنش نکنید و از عیب‌های مخفی آنان جستجو نکنید؛ زیرا کسی که زشتی‌های مسلمانان را جستجو کند، خداوند زشتی‌های او را جستجو می‌کند؛ و کسی که خداوند عیوبش را جستجو کند، او را رسوا می‌سازد، اگر چه در خانه‌اش باشد.»^(۲) و نیز از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است: «كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ دَمُهُ وَ مَالُهُ وَ عِرْضُهُ»^(۳) «بر هر مسلمانی خون و مال و آبروی مسلمان دیگر حرام است.»

ارتکاب گناه غیبت در همه افراد یکسان نیست؛ برخی از روی کینه‌توزی و با قصد کوچک کردن دیگران دست به این عمل می‌زنند، و عده‌ای از روی ناآگاهی و غفلت از عواقب دنیوی و اخروی غیبت مرتکب آن می‌شوند؛ در این بین جمعی هستند که به گناه خود واقف‌اند، ولی سعی می‌کنند با توجیهاات بی‌اساس حرام الهی را برای خود حلال کنند. لذا ممکن است به جای ارتکاب یک گناه چند گناه به‌جا آورند. مثلاً می‌گویند فلانی که غیبت ندارد و یا روبروی خود او هم می‌گویم، یا فلانی فاسق است بنابراین غیبت او جایز و شاید بگویند واجب است. مرحوم شهید ثانی در کتاب کشف الریبه می‌نویسد: «زشت‌ترین غیبت‌ها غیبتی است که بعضی از افراد اهل علم انجام می‌دهند؛ زیرا این گروه گاهی طوری وانمود می‌کنند که از غیبت پرهیز می‌کنند و بدین وسیله به دیگری طعنه می‌زنند. هم از دیگری غیبت کرده‌اند و هم ریاکاری.»^(۴) به راستی چرا گناه غیبت این قدر بزرگ شمرده شده است؟ بزرگی گناه غیبت به این جهت است که غیبت‌کننده ایمان و معنویت جامعه را به مخاطره

۱- سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶، ص ۲۴۳. ۲- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۵۴، حدیث ۲.

۳- شهید ثانی، کشف الریبه عن احکام الغیبه، ص ۵۲.

۴- همان، ص ۶۲.

می‌اندازد و در میان انسانها کینه و اختلاف به وجود می‌آورد؛ لذا هم متعرض حق الله شده و هم متعرض حق الناس؛ و غیبت کننده از این طریق با آبروی یک انسان بازی می‌کند.

غیبت از گناهانی است که کفاره آن طلب بخشایش از شخص غیبت شده است. زیرا به فرد غیبت شده ظلم شده است و باید به طریقی این ستم جبران گردد. از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «کفاره غیبت به این است که هر وقت به یاد آن شخص افتادی که او را غیبت کرده‌ای، برای وی استغفار کنی.»^(۱)

نفاق و دورویی

نفاق یا دورویی آن است که گفتار و کردار ظاهری انسان با باطنش بر خلاف هم باشند. به زبان کسی را مدح کردن و در دل او را دشمن داشتن، و رودر رو تملق گفتن اما پشت سر غیبت کردن، نفاق است. منافق شخصیتی دوگانه و سرگردان دارد. امام صادق علیه السلام فرموده است: «هر کس با مسلمانان دورویی کند و با آنان با دو زبان برخورد نماید، خداوند در قیامت او را با دو زبان آتشین محشور خواهد کرد.»^(۲) امام باقر علیه السلام فرمود: «بد بنده‌ای است انسان دو روی دو زبان.»^(۳) ریاکاری، زهدنمایی، قیافه حق به جانب گرفتن، خود را جلوتر از همه دانستن، پرگویی و پرادعایی، سخن چینی و فتنه‌انگیزی، در ظاهر خود را دوست صمیمی نشان دادن و در پشت سر دشمنی کردن، فرصت طلبی، نان به نرخ روز خوردن و... از نشانه‌های بارز اهل نفاق است. نفاق صفت ناپسند شیطانی است. ابلیس در لباس خیرخواهی نزد آدم و حوا آمد و گفت من دلسوز و خیرخواه شما هستم و با چرب‌زبانی آنان را فریب داد؛ «شیطان برای آنها سوگند یاد کرد که من قطعاً خیرخواه شما هستم»^(۴) با این‌که در باطن دشمن آنان بود.

۱- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۵۷، حدیث ۴.
 ۲- همان، حدیث ۱.
 ۳- همان، حدیث ۲.
 ۴- سوره اعراف (۷)، آیه ۲۱.

از پیامبر خدا ﷺ نقل است: «که منافق مانند نخل کج است. صاحبش آن را به هر طرف سقف که بگذارد جور در نمی‌آید، ناچار باید آن را بسوزاند.»^(۱) انسانی که ایمان در دل او ریشه دوانده باشد، از نفاق اجتناب می‌کند. نفاق نوعی بیماری است که انسان را از حالت تعادل خارج می‌کند. منافق با حالت نفاق، هم خود در رنج و سختی است و هم جامعه را از حالت یکدلی و شفاف بودن خارج می‌کند و رفتارها را پیچیده می‌نماید.

دروغ‌گویی

از جمله آفت‌های زبان دروغ‌گویی و برخلاف حقیقت سخن گفتن است؛ لذا از وظایف زبان اجتناب از دروغ‌گویی است. امام باقر علیه السلام فرموده است: «خدا برای بدیها قفل‌هایی قرار داده است و کلید آنها شراب است، و دروغ از شراب بدتر است.»^(۲) و نیز فرموده است: «دروغ ویرانگر ایمان است.»^(۳) در این دستور میان دروغ بزرگ و کوچک تفاوتی نیست. امام سجاد علیه السلام فرمود: «از دروغ اجتناب کنید، اعم از بزرگ و کوچک آن و یا جدی و شوخی آن. هرگاه کسی جرأت کند که دروغ کوچک بگوید، به خود جرأت خواهد داد که دروغ بزرگ بگوید.»^(۴) دروغ گفتن به قدری زشت است که امیر مؤمنان علیه السلام درباره آن فرموده است: «کسی مزه ایمان را نخواهد چشید مگر این‌که دروغ را، اعم از جدی و شوخی آن، ترک نماید.»^(۵)

دشنام

-
- ۱- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۹۶، حدیث ۵.
 ۲- همان، حدیث ۴.
 ۳- همان، حدیث ۲.
 ۴- همان، ص ۳۳۸، حدیث ۲.
 ۵- همان، ص ۳۴۰، حدیث ۱۱.

فحاشی و دشنام دادن عمل ممنوعی است و کسی اجازه ندارد به هیچ بهانه و دلیلی به دیگران دشنام بدهد. این دستور به خصوص درباره مؤمنان شدیدتر است، در حدی که در روایت آمده است: «دشنام دادن به مؤمن، خود را در معرض هلاکت قرار دادن است.»^(۱) در روایت دیگری امام باقر علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل فرموده است: «سبابُ المؤمن فسوقٌ و قتاله کفرٌ و اکل لحمه معصیةٌ و حرمة ماله کحرمة دمه»^(۲) «دشنام دادن به مؤمن فسق است و کشتن او کفر و غیبت کردنش گناه؛ حرمت مال او همانند حرمت خون اوست.»

دشنام موجب کینه و دشمنی می شود. امام باقر علیه السلام نقل کرده است: «مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و از آن حضرت خواست که وی را به امر خیری سفارش کند. پیامبر صلی الله علیه و آله به وی فرمود: «لا تَسُبُّوا النَّاسَ فَتَكْتَسِبُوا الْعَدَاوَةَ بَيْنَهُمْ»^(۳) «به مردم دشنام ندهید که موجب دشمنی آنان می شوید.» دشنام و ناسزاگویی به مؤمنان آثار وضعی ناگواری را در پی دارد. امام باقر علیه السلام فرمود: «هر کس رو در روی مؤمن به او طعن بزند، به بدترین وضع خواهد مرد.»^(۴)

تکبر

کبر حالتی نفسانی است که انسان با آن بر دیگران بزرگی می کند. در رفتار اجتماعی، بزرگی کردن بر دیگران علاوه بر این که تعادل رفتار اجتماعی را برهم می زند، از جهت اخلاقی نیز باعث تحریک دیگران بر ضد متکبر می شود و نیز شخص متکبر را از تعالی باز می دارد. تکبر ثمره عجب است،^(۵) و از احساس کمبود شخصیت ناشی می شود. از امام صادق علیه السلام نقل است: «هیچ کس تکبر نمی کند مگر در

۱- همان، ص ۳۵۹، حدیث ۱.

۲- همان، ص ۳۶۰، حدیث ۲.

۳- همان، حدیث ۳.

۴- همان، ص ۳۶۱، حدیث ۹.

۵- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۶۹۷.

اثر حقارتی که در خود احساس می‌کند.»^(۱) حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «اگر خداوند اجازه داده بود که از بندگانش کسی تکبر کند، این اجازه را به طور یقین به پیامبران برگزیده و دوستانش می‌داد، ولی خداوند تکبر را برای آنان نپسندید و تواضع را برای ایشان پسندید؛ لذا انبیا از روی فروتنی، صورتشان را روی زمین چسبانیدند و چهره‌های خود را به خاک مالیدند؛ و نیز در برابر مؤمنان فروتنی نمودند و خود مردمانی مستضعف بودند؛ خداوند آنان را به گرسنگی آزمایش و به سختی‌ها گرفتار کرد.»^(۲) در قرآن کریم آمده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا﴾^(۳) «خداوند متکبرِ فخر فروش را دوست ندارد.» در مقابل این خصلت، صفت تسلیم، فروتنی، خشوع و خضوع آمده است که بیانگر حق‌پذیری و انقیاد در برابر حق است.

از امام صادق علیه السلام است: «از تکبر اجتناب کنید؛ زیرا کبر مختص به خداوند بزرگ است، و کسی که با خدا نزاع کند خداوند او را درهم می‌شکند و روز قیامت ذلیلش می‌کند.»^(۴) از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل است که: «هرکس به اندازه دانه خردلی در دلش کبر و خودخواهی باشد، هرگز داخل بهشت نمی‌شود.»^(۵) انسان زمانی دچار کبر و خود بزرگ‌بینی می‌شود که از آغاز و فرجام خویش غافل باشد. از علی علیه السلام جمله‌ای عبرت‌آموز نقل شده است: «مَا لِابْنِ آدَمَ وَالْفَخْرِ؟ أَوَّلُهُ نُطْفَةٌ وَ آخِرُهُ جِيْفَةٌ لَا يَرْزُقُ نَفْسَهُ وَ لَا يَدْفَعُ حَتْفَهُ»^(۶) «آدمیزاد را با ناز و فخر چه کار، که آغازش نطفه و فرجامش مرداری بیش نیست؛ نه توانایی دارد که روزی خود را تأمین کند و نه می‌تواند از مرگ خود جلوگیری نماید.» و در جای دیگری فرموده است: «فخر فروشی را رها کن و کبر را از خود دور کن و قبرت را به خاطر آور.»^(۷)

۱- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۱۲، حدیث ۱۷. ۲- سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، ص ۲۹۰.

۳- سوره نساء (۴)، آیه ۳۶.

۴- حرّ عاملی، وسائل الشیعه، باب ۵۸ از ابواب جهاد النفس، ج ۱۵، ص ۳۷۶، حدیث ۹.

۵- مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۴۱، حدیث ۱.

۶- سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۴۵۴، ص ۵۵۵.

۷- همان، حکمت ۳۹۸، ص ۵۴۶.

خداوند دربارهٔ بندگان ویژه خود می‌فرماید: ﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا﴾^(۱) «بندگان خاص خدا آنانی هستند که در روی زمین با تواضع و فروتنی راه می‌روند.»

یکی از دلایل طرد ابلیس از درگاه خدای بزرگ و لعن شدن او، کبرورزی او بود نسبت به آدم. شیاطین فراوانی در عالم وجود دارند.^(۲) خداوند سردمدار همه شیاطین را که بیش از همه تکبر و خودخواهی داشت ذکر کرده؛ چنان‌که عالم بی‌عمل و هواپرست بسیار است، اما از میان همه آنها بلعم باعورا و علمای بی‌عمل یهود را مطرح ساخته است.

صد هزار ابلیس و بلعم در جهان	همچنین بوده‌ست پیدا و نهان
این دو را مشهور گردانید اله	تا که باشند این دو بر باقی گواه
این دو دزد آویخت بر دار بلند	ورنه اندر قهر بس دزدان بدند
این دو را پرچم به سوی شهر برد	کشتگان قهر را نتوان شمرد ^(۳)

آنچه باعث اطاعت نکردن ابلیس از فرمان خدا شد و برای آدم سجده نکرد، استکبار و تکبر وی بود؛^(۴) و همین امر موجب سقوط و هبوط خود او نیز شد.^(۵) امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبهٔ قاصعه فرموده است: «خداوند عمل طولانی شیطان و کوششهای سخت او را در اثر یک ساعت تکبر ساقط نمود، پس چه کسی بعد از ابلیس با داشتن گناهی مثل او ایمن از عذاب الهی می‌باشد؟ «ما كان الله سبحانه ليدخل الجنة بشراً بأمرٍ أخرج به منها ملكاً.» خدا داخل بهشت نخواهد برد بشری را با داشتن صفتی که فرشته‌ای را به سبب آن از بهشت بیرون راند.»^(۶) تکبر باعث می‌شود انسان

۱-سوره فرقان (۲۵)، آیه ۶۳. ۲-سوره انعام (۶)، آیه ۱۱۲.

۳-مولوی، مثنوی، دفتر اول، ص ۱۵۷، بیت ۳۳۱۴، شرح دکتر محمد استعلامی.

۴-سوره بقره (۲)، آیه ۳۴؛ سوره ص (۳۸)، آیه ۷۴.

۵-سوره اعراف (۷)، آیه ۱۳. ۶-سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

حقیقت را نادیده بگیرد و از عبادت خدا خودداری نماید،^(۱) آیات خدا را تکذیب کند،^(۲) با انبیا مخالفت کند،^(۳) و در برابر حق لجاجت و تعصب به خرج دهد.^(۴)

حسد

حسد نوعی بیماری و شر است، که باید از آن به خدا پناه برد. ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ * مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ * ... وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ﴿۵﴾ «بگو: پناه می‌برم به پروردگار سپیده‌دم از شر آنچه خلق فرمود...، و از شر حسود آن وقتی که حسد بورزد.» برخی از مفسران گفته‌اند که خداوند همه شرور را در این سوره جمع کرده است و در پایان از حسد نام برده تا دانسته شود که پست‌ترین و ناپسندترین خصلت‌ها خصلت حسد است.^(۶) حسد آتشی است که پیوندهای انسانی را می‌سوزاند و فتنه به پا می‌کند. علت دیگر آن که شیطان بر آدم سجده نکرد، حسادت او نسبت به مقام آدم بود و همین صفت ناپسند موجب گردید که امر خدا را نادیده بگیرد. او نتوانست ببیند که موجودی خاکی به مقامی برسد که علم به اسماء داشته باشد و مسجود فرشتگان واقع شود.

وز حسد او بطرفد گردد دو نیم	زین شود مرجوم شیطان رجیم
زان گنه ما را به چاهی آورد	او بکوشد تا گناهی پرورد
گردد او را نامبارک ساعتی ^(۷)	چون ببیند کان گنه شد طاعتی

آری حسد بود که برای اولین بار در عالم خلقت سبب ریخته شدن خون انسانی

۱-سوره نساء (۴)، آیات ۱۷۲-۱۷۳.

۲-سوره اعراف (۷)، آیات ۳۶ و ۴۰.

۳-سوره اعراف (۷)، آیات ۷۵ و ۷۶ و ۸۸؛ سوره نوح (۷۱)، آیه ۷.

۴-سوره احقاف (۴۶)، آیه ۱۰.

۵-سوره فلق (۱۱۳)، آیات ۱ و ۲ و ۵.

۶-طبرسی، مجمع البیان، ج ۵، ص ۵۶۹.

۷-مولوی، مثنوی، دفتر اول، ص ۱۶۸، به تصحیح نیکلسون.

بی‌گناه شد. قابیل به برادرش هابیل حسد ورزید و همان باعث کشتن او شد. خداوند متعال به پیامبرش فرمان می‌دهد که قصه این دو برادر برای مردم تلاوت شود تا مردم بدانند حسد چه آفت بلاخیزی است و چه فسادهایی که از آن برپا می‌شود و حتی ممکن است سبب قتل برادر بشود: ﴿وَ اَثَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأُ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ... فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^(۱) «بر آنان به راستی بخوان خبر پسران آدم [هابیل و قابیل] را آن هنگام که [به درگاه حق] قربانی عرضه داشتند؛ پس از یکی [هابیل] پذیرفته شد و از دیگری [قابیل] پذیرفته نشد. [قابیل] گفت: تو را خواهم کشت ... پس هوای نفسش او را به کشتن برادرش ترغیب کرد تا او را کشت و بدین سبب از زیانکاران گردید.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «همان‌طور که آتش هیزم را می‌سوزاند، حسد ایمان را می‌خورد.»^(۲) علی علیه السلام فرمود: «از سه خصلت دوری کن: حسد، حرص و دروغ؛ که اینها موجب وهن دین و هلاکت انسان است.»^(۳)

خشم

قوه غضب یا خشم از نعمتهای بزرگ خداوند است. این نیرو است که انسان را برای دفاع از عقیده، جان، مال و ناموس آماده می‌کند. انسان را به حرکت وامی‌دارد و از کسالت و سستی و رخوت بیرون می‌سازد. از سوی دیگر اگر این نیرو مهار نشود و در جهت صحیح به کار گرفته نشود، سر از انتقام‌جویی، کینه و اختلاف درمی‌آورد. از امام باقر علیه السلام نقل شده است: «غضب شعله‌ای است از شیطان که در قلب آدمی افروخته می‌گردد.»^(۴)

۱-سوره مائده (۵)، آیات ۲۷ و ۳۰. ۲-کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۰۶، حدیث ۲.

۳-نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، باب ۵۵ جهاد النفس، ج ۱۲، ص ۲۳، حدیث ۱۷.

۴-کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۰۴ و ۳۰۵، باب غضب، حدیث ۱۲.

باید با خشمی که برای منافع دنیا و در جهت خودکامگی باشد مبارزه کرد. بر ضعیفان و درماندگان خشمناک نشد؛ چون چنین غضبی ایمان را نابود می‌کند و دوستی‌ها را تباہ می‌سازد. امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «الغضب یفسدُ الايمان كما یفسدُ الخُلُ العسل»^(۱) «غضب ایمان را تباہ می‌سازد، چنان که سرکه عسل را تباہ می‌کند.» چه بسیار حق‌کشی‌ها، جنایت‌ها و خیانت‌ها که منشأ آنها غضب بوده است. بی‌جهت نیست که کظم غیظ و فرو بردن خشم از صفات بسیار خوب به حساب آمده و متقین را با آن صفت توصیف کرده‌اند. ﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُتَّقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾^(۲) «شتاب کنید به سوی آمرزش پروردگارتان و بهشتی که وسعت آن آسمانها و زمین است و برای تقوای پیشگان آماده شده، همانها که در توانگری و تنگدستی انفاق می‌کنند و خشم خود را فرو می‌نشانند و از مردم در می‌گذرند، و خداوند دوستدار نیکوکاران است.» نقل شده است: «روزی کنیز امام زین العابدین علیه السلام آب می‌ریخت تا آن حضرت وضو بگیرد، در همین حال ظرف آب از دست کنیز روی صورت امام افتاد و صورت ایشان را مجروح کرد. امام سر خود را بالا کرد و نگاهی به او انداخت. کنیز فوراً این آیه را خواند: ﴿وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ﴾، و بدین وسیله از آن حضرت خواست خطای او را نادیده بگیرد؛ حضرت بدون هیچ ناراحتی فرمود: من هم خشم خود را فرو بردم. کنیز گفت: ﴿وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ﴾، و با این جمله تقاضای بخشش کرد؛ حضرت فرمود: خدا تو را ببخشد. کنیز گفت: ﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾، و با این جمله تقاضای احسان کرد؛ حضرت فرمود: برو که تو را آزاد کردم.»^(۳) از امام محمدباقر علیه السلام نقل شده است: «مکتوبٌ فی التوراة... یا موسی!

۱- همان، ج ۲، ص ۳۰۲، حدیث ۱. ۲- سورة آل عمران (۳) آیات ۱۳۳ و ۱۳۴.

۳- محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۸، حدیث ۳۶.

أَمْسِكْ غَضَبَكَ عَمَّنْ مَلَكَتْكَ عَلَيْهِ أَكْفُ غَضَبِي»^(۱) «در تورات نوشته شده است: ... ای موسی! غضب خود را از کسی که تو را بر او مسلط کردم نگاه دار، تا غضبم را از تو نگاه دارم.»

امام صادق علیه السلام از قول پدر بزرگوارشان نقل کرده است: «روزی عرب بیابان نشینی به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شد و عرض کرد: من صحرا نشینم، سخن جامعی را به من تعلیم بده. حضرت فرمود: سفارش می‌کنم که هیچ وقت غضب نکنی. مرد اعرابی سه بار پرسش خود را تکرار کرد و حضرت همان پاسخ را تکرار فرمود.»^(۲) امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «پدرم می‌فرمود: چه چیز سخت‌تر از غضب است؟ به تحقیق مرد ممکن است غضب کند و مرتکب قتل کسی بشود که خداوند خون او را حرام کرده و یا به زن شوهر داری افترای زنا بزند.»^(۳)

از امام باقر علیه السلام نقل شده است برای جلوگیری از خشم: «فرد خشمگین اگر ایستاده است بنشیند؛ و اگر از خویشان خود خشمگین است، سعی کند به او نزدیک شده و با او تماس برقرار کند؛ زیرا که خویشاوند وقتی با خویش خود تماس برقرار کند، تسکین پیدا می‌کند.»^(۴) به هر جهت خوب است که در این هنگام انسان به کاری مشغول شود و فکر خود را از مورد خشم منصرف کند. ذکر خدا بگوید و تغییر حالت بدهد تا آتش خشم او فروکش کند. امام علی علیه السلام فرموده است: «خشم خود را فرو ببر؛ زیرا من جرعه‌ای شیرین‌تر و گواراتر از فرو بردن خشم برای عاقبت کار ندیده‌ام.»^(۵) و در جای دیگری فرموده است: «از خشم بر حذر باش؛ زیرا که خشم لشگری بزرگ از سپاهیان شیطان است.»^(۶)

۱- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۰۳، حدیث ۷.
 ۲- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۰۳، حدیث ۴.
 ۳- سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۳۱، ص ۴۰۳.
 ۴- همان، ص ۳۰۲، حدیث ۲.
 ۵- همان، نامه ۶۹، ص ۴۵۹.
 ۶- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۳۵۹، حدیث ۷.

عصبیت

«عصبیت» از «عُضْبَه» (خویشان پدری) به معنای حمایت کردن و دفاع از خویشاوندان و وابستگان است. جماعت به هم پیوسته و حامی یکدیگر را عُصْبَة می‌گویند.^(۱) دفاع و حمایت از فردی به جهت یکسان بودن رنگ، زبان، نژاد، صنف و امثال اینها عصبیت است. شالودهٔ عصبیت وجود نوعی ارتباط خویشاوندی، قبیله‌ای، خونی، صنفی و... است. بنابراین با عدالت و انصاف بیگانه است. عصبیت باعث ظلم‌های فاحشی می‌گردد، در حالی که رفتار و ارتباطات انسانی باید بر حقیقت و عدالت استوار باشد. عصبیت با اصول انسانی و تعالیم دینی ناسازگار است و انسان مسلمان نباید رفتار خود را بر عصبیت استوار کند.

قرآن کریم می‌فرماید: «به حق گواهی بدهید، هر چند علیه خود شما یا والدین و نزدیکان شما باشد.»^(۲) تعصب موجب می‌شود انسان برخلاف عدالت عمل نماید. از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «مَنْ تَعَصَّبَ أَوْ تَعَصَّبَ لَهُ، فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِيمَانِ مِنْ عُنُقِهِ»^(۳) «هر کس تعصب ورزد یا برای وی عصبیت شود، بند ایمان را از گردنش باز نموده است.»

حلم

حلم نگاهداری نفس از هیجان غضب است. بعضی آن را به معنای عقل گرفته‌اند، از آن جهت که ثمرهٔ عقل است. به بلوغ افراد تازه به بلوغ رسیده «حُلْم» گفته می‌شود، به علت این که در این دوره شایسته است که دارای حلم باشند.^(۴) انسان حلیم در برابر کسی که خطا می‌کند، نفسش را کنترل می‌کند و سریع اقدام به عقوبت نمی‌نماید. حلیم

۱- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۵۶۸.

۲- سورهٔ نساء (۴)، آیهٔ ۱۳۵.

۳- همان، ص ۳۰۷، حدیث ۱.

۴- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۲۵۳.

از صفات خداوند است: ﴿وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ﴾.^(۱) این صفت در دو جای قرآن کریم برای حضرت ابراهیم علیه السلام نیز ذکر شده است. یکی در جایی که از آزر سخن به میان آمده، که ابراهیم علیه السلام می خواست برای او طلب بخشش و مغفرت نماید؛ و زمانی که دریافت آزر مشرک است، از او اعلام برائت کرد. در اینجا است که خدا از او به عنوان شخصی بردبار یاد می کند.^(۲) و دیگری مربوط به عذاب قوم لوط است؛ هنگامی که ملائکه عذاب به سوی قوم لوط عازم بودند و ابراهیم علیه السلام از عذاب آن قوم خبردار شد، از خداوند استدعای رفع عذاب را کرد؛ در اینجا هم خداوند ابراهیم علیه السلام را به صفت حلیم یاد می کند.^(۳)

امام علی علیه السلام می فرماید: «نخستین پاداشی که بردبار از بردباری خود به دست می آورد، پشتیبانی مردم از او در برابر نادان است.»^(۴) و نیز می فرماید: «حلم و بردباری دهن بند انسان نادان است.»^(۵) زیرا شخص بردبار با رفتار بزرگوارانه خود باعث می شود که نابخردان عاجزانه در برابرش سکوت کنند. امام صادق علیه السلام درباره نشانه های شیعیان علی علیه السلام فرمودند: «شیعیان علی علیه السلام به چند خصلت آراسته هستند: شکم هایی فرو رفته دارند، لبهای خشک دارند، اهل مهر و دانش و بردباری اند.»^(۶) نیز آن حضرت فرموده است: «هرکس قصد رفتن به خانه خدا را دارد باید دارای سه خصلت باشد، وگرنه هیچ اعتنایی به او نمی شود؛ نخست این که دارای آن چنان حلمی باشد که به سبب آن مالک خشم خود باشد؛ دوم آن که از چنان اخلاقی برخوردار باشد که بتواند با همراهان خود با اخلاق خوب رفتار کند؛ و سوم این که از ورعی بهره مند

۱-سوره حج (۲۲)، آیه ۵۹.

۲-سوره توبه (۹)، آیه ۱۱۴.

۳-سوره هود (۱۱)، آیه ۷۵.

۴-سیدرضی، نهج البلاغه، حکمت ۲۰۶.

۵-سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱، ص ۵۰۶.

۶-کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۳۳، حدیث ۱۰.

باشد که او را از معاصی باز دارد.»^(۱) از رسول اکرم ﷺ نقل شده است: «ایمان مؤمن کامل نیست مگر این که در وی سه خصلت باشد، که اولین آنها این است: دارای حلمی باشد که وی را از جهل و نادانی دور کند.»^(۲) و نیز فرموده است: «کسی که حلم نداشته باشد مزه ایمان را نچشیده است.»^(۳) علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «اگر حلیم نیستی سعی کن خود را به حلم و بردباری و اداری نمایی؛ چه کم است کسی که خود را همانند مردمی کند و از جمله آنان نشود.»^(۴)

عَقَّتْ

عَقَّتْ حالتی است که مانع از غلبه شهوت می شود.^(۵) حالت بازداشتن نفس و خودداری از بی قیدی و لاپالی گری معنای اصلی عَقَّتْ است. عَقَّتْ سبب می شود که شخص بر ترک صفات ناپسند و زشتی های رفتاری و گفتاری فایق آید. عَقَّتْ و حیا منشأ خوبی ها و مانع بدکاری است. مهمترین مورد عَقَّتْ، کنترل شهوت جنسی در خارج از محدوده مجاز شرعی است. اگر کسی عنان اختیارش را به دست شهوت بدهد، از رستگاری دور شده است. از دیدگاه قرآن از صفات بارز مؤمنان عقیف بودن آنان است. ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ... وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاجِهِمْ...﴾^(۶) «رستگار و پیروز شدند مؤمنان...، و همان کسانی که اندام جنسی خود را از عمل حرام باز می دارند، مگر برای همسرانشان...». این حالت به ویژه برای افراد مجرد که ازدواج برایشان میسر نیست، بسیار امر پسندیده ای است. قرآن کریم

۱- صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۷۹، حدیث ۸۰۰؛ کلینی، کافی، ج ۴، ص ۲۸۵، حدیث ۱؛ طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۴۴۵، حدیث ۱۹۵.

۲- نوری، میرزاحسین، مستدرک الوسائل، باب ۲۶ از ابواب جهاد النفس، ج ۱۱، ص ۲۸۸، حدیث ۶.

۳- همان، ص ۲۹۱، حدیث ۱۹. ۴- سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۲۰۷، ص ۵۰۶.

۵- دراغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۵۷۳، ماده «عق».

۶- سوره مؤمنون (۲۳)، آیات ۱-۳؛ سوره معارج (۷۰) آیات ۲۹-۳۰.

می فرماید: «کسانی که وسیله زناشویی نمی یابند، باید عفت ورزند تا خداوند آنان را از فضل خویش بی نیاز گرداند.»^(۱)

قهرمان عفت و پاکدامنی که در قرآن کریم از او یاد شده یوسف عَلَيْهِ السَّلَام است. جوانی که سیرتی ملکوتی و صورتی ملکی داشت. نیک سرشتی که جمال ظاهر و باطن را در خود جمع کرده بود. کسی که اگر به ظاهر غلام درباری بود، ولی آزادتر از هر آزاده‌ای بود؛ زیرا از اسارت هوای نفس آزاد بود. گرچه به زندان افکنده شد، اما او زندان رفتن را بر آزاد بودن همراه با گناه و بی عفتی - که همسر عزیز مصر و زنان درباری خواهان آن بودند - ترجیح داد. جواب او در برابر پیشنهاد همسر عزیز مصر این بود: ﴿مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ﴾^(۲) «پناه به خدا، او پروردگار من است که به من جایگاهی نیکو عطا کرده است.» و پس از ماجرای زنان درباری و اصرار همسر عزیز مصر، به خدا عرض کرد: «پروردگارا! زندان نزد من محبوبتر است از آنچه این زنان مرا به سوی آن می خوانند؛ و اگر مرا کمک نکنی و مکر آنان را از من دور نسازی، گرفتار آنان می شوم و به آنان متمایل می شوم.»^(۳)

از جمله موارد عفت، بازداشتن چشم از نگاه به حرام است. بر مؤمنان لازم است که عفت چشم داشته باشند. از نگاه شهوانی و با ریبه به نامحرم بپرهیزند. «نگاه شهوت آلود همانند تیری از تیرهای ابلیس است.»^(۴) و «چه نگاههایی که حسرت طولانی در پی دارد.»^(۵) خداوند در قرآن به پیامبرش فرموده است: «ای رسول ما! به مؤمنان بگو تا چشم‌هایشان را [از نگاه ناروا] فروبندند و اندامهای جنسی خود را [از کار زشت] محفوظ دارند که این برای آنان پاکیزه‌تر است.»^(۶) «و به زنان باایمان بگو: چشم خود را [از نگاه ناروا] ببوشانند و اندامهای جنسی خود را [از عمل زشت]

۱-سوره نور (۲۴)، آیه ۳۳. ۲-سوره یوسف (۱۲)، آیه ۲۳.

۳-سوره یوسف (۱۲)، آیه ۳۳.

۴-صدوق، من لا یحضره الفقیه، باب ما جاء فی النظر إلی النساء، ج ۴، ص ۱۱، حدیث ۱.

۵-کلینی، کافی، ج ۵، ص ۵۵۹، حدیث ۱۲. ۶-سوره نور (۲۴)، آیه ۳۰.

محفوظ دارند و زینت‌های خود را آشکار نکنند مگر مقداری که نمایان است. و [شایسته است] سینه‌های خود را با مقنعه بپوشانند... و [هنگام راه رفتن] چنان پا بر زمین نکوبند که زینت پنهان پاهایشان معلوم شود.^(۱)

نشانهٔ یک مسلمان عفت و پاکدامنی اوست. عفت چشم، عفت دامن، عفت در حفظ زینت و محل آن. در اجتماعی که پرده‌های عفت و پاکدامنی دریده شود، در حصار حُجب و حیای افراد جامعه رخنه ایجاد می‌گردد. سیمای جامعهٔ اسلامی در روابط اجتماعی به ویژه روابط زن و مرد، حاکی از وقار و حیا و متانت و بزرگواری و عفت و پرده‌پوشی و دوری جستن از هر نوع گفتار و رفتار تحریک‌آمیز است. نحوهٔ سخن گفتن، لباس پوشیدن و راه رفتن باید به گونه‌ای باشد که نمایانگر عفت نفس و حیای باطن باشد.

قرآن کریم خطاب به همسران پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «هنگام صحبت با نامحرم، صدای خود را نازک [عَنَج] نکنید تا مبدا بیماردلی تحت تأثیر صدای شما واقع شود و او را به طمع اندازد»: ﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾.^(۲) و از آنان می‌خواهد که مانند دوران جاهلیت آرایش نکنند: ﴿وَلَا تَبْرَجْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾.^(۳) قرآن کریم آنجا که قصهٔ دختر شعیب عليه السلام را بازگو می‌کند می‌فرماید: او وقتی که از جانب پدر آمد تا موسی عليه السلام را دعوت کند که به نزد پدرش بیاید، با کمال وقار و حیا آمد: ﴿فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ﴾.^(۴)

زمینه‌های دیگری غیر از شهوت هست که انسان باید در آن عفت ورزیده و خود نگه‌دار باشد؛ از جملهٔ آنها زمینه‌های مالی و روابط اقتصادی است. یعنی انسان حاجت و نیاز خود را پنهان کند و استعفاف نشان دهد و مشکلات و سختی‌های خود

۱-سوره نور(۲۴)، آیه ۳۱.

۲-سوره احزاب(۳۳)، آیه ۳۲.

۳-سوره احزاب(۳۳)، آیه ۳۳.

۴-سوره قصص(۲۸)، آیه ۲۵.

را با مناعت طبع پیش همه کس مطرح نکنند. در قرآن کریم آمده است: ﴿يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْئَلُونَ النَّاسَ إِحْفَافًا﴾^(۱) «نیازمندانی که از شدت خویشتن داری، فرد بی اطلاع آنان را توانگر می‌پندارد؛ آنها را از سیمایشان می‌شناسی؛ با اصرار چیزی از مردم درخواست نمی‌کنند.»

احسان

در زندگی اجتماعی لازم است انسان به دیگران کمک نماید و یا به تعبیری احسان کند. «احسان» از ریشه «حسن» کار زیبا و خوب است. هر کار خوبی اعم از کمک مالی و دستگیری از افراد و پرداختن به اعمال پسندیده احسان است. احسان اوج همکاری اجتماعی برای برطرف کردن مشکلات مالی و یا انسانی جامعه است. دین اسلام نمی‌پسندد که هر کسی تنها به کار شخصی خود پردازد و از آنچه در اطرافش می‌گذرد خبر نداشته باشد و یا خود را به غفلت بزند و یا در صورت خبردار شدن نسبت به آنها هیچ واکنشی نشان ندهد. معمولاً نوع سفارشهای اخلاقی بار اجتماعی دارد و اینها نشان می‌دهد که اسلام انسان مسلمان را موظف کرده است که به کارهای خیر پردازد و در اصلاح امور اجتماع شرکت کند. دستورهایی مانند احسان، برّ، امر به معروف و عمل به آن، ترحم، رأفت و مدارا، تعاون بر خیر، دستگیری از محروم و کمک به فقرا و نیازمندان، انفاق و صدقه و... همه در راه تأمین نیازهای اجتماعی مردم و در نتیجه بهبود وضع جامعه است. به طور کلی احسان از اصول اساسی تعالیم دینی و تربیتی است و خداوند به عدالت پیشگی و احسان فرمان می‌دهد.

خداوند فرموده است: ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أُحْسِنْتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾^(۲) «اگر احسان کنید به خود احسان کرده‌اید، و اگر بدی کنید برای خودتان است.» چنین نیست که شخصی که کار خوب می‌کند، فایده آن فقط به دیگران برسد؛ خود او نیز

۱-سوره بقره (۲)، آیه ۲۷۲.

۲-سوره اسراء (۱۷)، آیه ۷.

علاوه بر اجر معنوی، از آثار کار نیکش بهره‌مند خواهد بود. محبت احسان‌کننده در دلها جا می‌گیرد. معمولاً نسبت به او حسادت و دشمنی نمی‌شود. در مشکلات و گرفتاریها تنها نمی‌ماند. البته احسان نیز باید در جهت رضای خدا بوده و از اسراف و تبذیر به دور باشد.

رحمت و مهربانی

از صفات خداوند، رحمان و رحیم است. این صفت بیش از سایر صفات خداوند در قرآن و معارف دینی مطرح و ذکر شده است. خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ﴾^(۱) «خداوند رحمت و مهربانی به شما بندگان را بر خود لازم کرده است.» و این صفت را در بندگان نیز دوست دارد. پیامبر خدا ﷺ فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ رَحِيمٌ وَ يُحِبُّ كُلَّ رَحِيمٍ»^(۲) «خداوند رحیم است و هر انسان رحیمی را دوست دارد.» خداوند در قرآن کریم پیامبرش را به صفت رحمت توصیف فرموده است: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^(۳) «و ما تو را نفرستادیم مگر این که رحمت برای جهانیان باشی.» و از او به عنوان کسی که برای مؤمنان رئوف و رحیم است یاد کرده است. ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾^(۴) «همانا پیامبری از خود شما به سویتان آمده است که بر او سخت است که شما در رنج بیفتید، و به شما دلبسته است، و با مؤمنان رئوف و مهربان است.» برخورد نرم و ملایم پیامبر اکرم ﷺ آن هم با انسانهایی که خشونت و درستی جزء طبیعت آنان شده بود، باعث شد تا از آنان انسانهایی مؤمن، مهربان و با محبت بسازد. پر و بال رحمت و محبت آن رسول گرامی بود که با گشوده شدن بر سر آنان، محاسن اخلاقی و فضایل انسانی و سرزمین وجودشان را شکوفا کرد.

۲- مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۹۴، حدیث ۱۶.

۱- سوره انعام (۶)، آیه ۵۴.

۴- سوره توبه (۹)، آیه ۱۲۸.

۳- سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۱۰۷.

برخورد ملاطفت‌آمیز با بندگان خدا و ترحم کردن به آنها از سفارشهای خدای بزرگ به مؤمنان است. از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است: «مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يَرْحَمُ»^(۱) «کسی که نسبت به دیگران رحم ندارد به او رحم نمی‌شود.»

از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایت شده است: «تَوَاصَلُوا وَتَبَارَّوْا وَتَرَاحَمُوا وَكُونُوا إِخْوَةً بَرَّةً كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ»^(۲) «رابطه برقرار کنید و به همدیگر نیکی نمایید و به یکدیگر رحم کنید و برادران خوبی باشید؛ همان‌گونه که خدا دستور داده است.» به خصوص کسانی که در جامعه ناتوان از ادامه زندگی آبرومندانه هستند و یا به نحوی در معرض آسیب قرار دارند، باید بیشتر مورد توجه قرار بگیرند و به آنها رحم شود. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «بزرگانتان را احترام کنید و کوچک‌ها را مورد ترحم قرار دهید.»^(۳) و نیز آن حضرت فرموده است: «إِرْحَمُوا عَزِيزاً ذَلَّ وَ غَنِيًّا إِفْتَقَرَ وَ عَالِماً ضَاعَ فِي زَمَانٍ جُهَالٍ»^(۴) «رحم کنید به عزیزی که ذلیل شده و ثروتمندی که گرفتار فقر شده و عالمی که در دوران جاهلان قرار گرفته است و از او استفاده نمی‌شود.» امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «هر کس چهار خصلت داشته باشد خدا برای او خانه‌ای در بهشت بنا می‌کند: پناه دادن یتیم، رحم به ضعیف، مهر به والدین، و مدارا با برده.»^(۵)

مدارا

مدارا به معنای رفتار از روی مهربانی و برخورد ملاطفت‌آمیز با دیگران است. از جمله اموری که در آداب معاشرت و روابط اجتماعی حائز اهمیت بسیار است، نحوه برخورد با دیگران است. یعنی این‌که با دیگران چگونه سخن بگوییم، و چگونه رفتار کنیم که محیط زندگی آرام و به دور از کشمکش و جنجال باشد. اساس

۱- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۱۹ از ابواب مواقیت، ج ۴، ص ۱۹۷، حدیث ۱۶.

۲- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۱۲۴ از احکام العشرة، ج ۱۲، ص ۲۱۶، حدیث ۳.

۳- همان، باب ۱۱۸ از احکام شهر رمضان، ج ۱۰، ص ۳۱۳، حدیث ۲۰.

۴- کلینی، کافی، ج ۸، ص ۱۳۱، حدیث ۱۳۱. ۵- مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۹۲، حدیث ۸.

آموزه‌های اخلاقی در ادیان آسمانی، بر رفتار ملاحظت‌آمیز و خیرخواهانه است. به عنوان مثال فرعون مدعی الوهیت بود، خونریز و به تمام معنا مستبد و خودکامه بود؛ در عین حال وقتی خداوند متعال موسی و هارون علیهم‌السلام را به سوی او فرستاد - برای این که دعوت معنوی تأثیرگذار باشد - فرمود: ﴿... فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى﴾^(۱) «با او به نرمی سخن بگویند، بلکه متذکر شود یا از خدا بترسد.» از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل است که «أَعْقَلُ النَّاسِ أَشَدُّهُمْ مُدَارَاةً لِلنَّاسِ»^(۲) «عاقل‌ترین مردم، با مداراترین آنان با مردم است.»

مدارا خرد را برادر بود خرد بر سر دانش افسر بود

نیز از آن حضرت نقل شده است: «مُدَارَاةُ النَّاسِ صَدَقَةٌ»^(۳) «مدارا کردن با مردم به منزله صدقه دادن است.» صدقه تنها کمک مالی نیست. گشاده‌رویی و برخورد مهربانانه با مردم هم نوعی صدقه است. اگر مالی به فقیری داده شود ولی با اذیت و تندخویی همراه باشد ارزشی ندارد. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿لَا تُبْطَلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى﴾^(۴) «صدقات خود را با منت گذاشتن و اذیت کردن از بین نبرید.» خداوند به پیامبرش می‌فرماید: ﴿وَإِنَّمَا تَعْرِضُ عَنْهُمْ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا﴾^(۵) «و اگر به انتظار رحمت پروردگارت از آنها [ارحام و فقیران که به درخواست کمک نزد تو آمدند] روی بگردانی، با گفتار خوش و زبانی نرم با آنها برخورد کن.»

یکی از یاران امام هشتم رضا علی‌ه‌السلام نقل می‌کند که از آن حضرت شنیدم که فرمود: «مؤمن نیست مگر کسی که دارای سه ویژگی باشد: سنتی از پروردگار و سنتی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و سنتی از ولی خود. سنتی که باید از پروردگارش داشته باشد

۱-سوره طه (۲۰)، آیه ۴۴.

۲-صدوق، معانی الاخبار، باب معنی الغایات، ص ۱۹۶، حدیث ۱؛ همو، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص

۲۸۲، حدیث ۸۳۶.

۳- پاینده، نهج الفصاحة، ص ۵۶۶، حدیث ۲۷۳۶.

۴-سوره بقره (۲)، آیه ۲۶۴.

۵-سوره اسراء (۱۷)، آیه ۲۸.

رازداری است؛ خداوند می‌فرماید: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ﴾.^(۱) سستی که از پیامبرش باید داشته باشد مدارا کردن با مردم است؛ همانا خداوند به پیامبرش دستور داده تا با مردم مدارا کند: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ﴾.^(۲) و سستی که باید از ولی خود دارا باشد صبر کردن در سختی‌ها و ناملایمات است.^(۳)

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل کرده است: «مُدَارَاةُ النَّاسِ نِصْفُ الْإِيمَانِ وَ الرَّفْقُ بِهِمْ نِصْفُ الْعَيْشِ»^(۴) «ملاطفت با مردم نصف ایمان و نرمش در برابر آنان نصف آسایش زندگانی است.» آدم بد اخلاق و تندخو زندگی را هم بر خود و هم بر دیگران تلخ می‌کند. انسانهای بی‌عاطفه و بی‌رحم چیزی جز خشونت کشت نمی‌کنند و طبعاً محصولی جز دشمنی و کینه برداشت نخواهند کرد. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ لَانَ عَوْدَهُ كَتَفَتْ أَعْصَانُهُ»^(۵) «هر کس نهال خُلق و خُویش نرم باشد، شاخ و برگش بسیار بُود.» فرد خوش اخلاق و خوش برخورد، به خاطر جاذبه‌هایی که دارد افراد زیادی را به خود جذب می‌کند. دوستان بسیاری پیدا می‌کند و هیچ وقت در فراز و نشیب زندگی تنها نیست. برخلاف آدم بد خُلق که رغبت نزدیک شدن به او برای کسی وجود ندارد. نقل شده که از آخرین سفارشهای خضر علیه السلام به موسی علیه السلام این بود: «مدارا با بندگان خدا از محبوبترین امور در نزد خداست؛ زیرا هیچ کس با بندگان خدا مدارا نمی‌کند مگر این که روز قیامت خداوند با مدارا با او رفتار خواهد کرد.»^(۶)

مؤمنان باید با رویی باز برخورد نمایند. در روایتی صحیح از امام باقر علیه السلام به نقل از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم است که می‌فرماید: «إِلْقَ أَخَاكَ بِوَجْهِ مُنْبَسِطٍ»^(۷) «برادرت را با روی گشاده ملاقات کن.»

۱-سوره جن (۷۲)، آیات ۲۶-۲۷.

۲-سوره اعراف (۷)، آیه ۱۹۹.

۳-کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۴۱، حدیث ۳۹.

۴-کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۱۷، حدیث ۵؛ حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۱۲۱ از احکام العشرة، ج ۱۲،

ص ۲۰۱، حدیث ۵.

۵-سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۲۱۴، ص ۵۰۷.

۶-مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۲۹۴، حدیث ۸.

۷-حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۲، باب ۱۰۷ از احکام العشرة، حدیث ۲.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «برای برادر دینی ات خون و مالت را، و برای دشمنت عدل و انصاف را هدیه کن، و برای عموم مردم گشاده رویی و نیکوکاری ات را هدیه نما.»^(۱)

آداب معاشرت

بخشی از موفقیت انسان به جامعه و چگونگی ارتباط او با سایر انسانها وابسته است. این مهم است که ما چگونه با مردم برخورد کنیم و برای آنها ارزش قائل بوده، در قبال همه انسانها مسئولیت شناس باشیم و خود را از آنان جدا ندانیم. به همین جهت در تعالیم اسلامی پاره‌ای سفارشها رسیده که تکمیل کننده اخلاق و یاری رساننده به انسان در زندگی است و بر انسان مسلمان لازم است که آنها را رعایت نماید. هنگام مواجه شدن با کسی مناسب است که به او سلام کند. «خود این عمل مستحب است، ولی جواب آن واجب.»^(۲) امام صادق علیه السلام کسی را بخیل معرفی کرده است که از سلام کردن بخل بورزد.^(۳) همچنین یکی از رفتارهای اجتماعی گشاده رویی و خوش برخوردی است. امام صادق علیه السلام فرمود: «سه چیز است که هر کس یکی از آن سه را به جا آورد، خداوند بهشت را بر او واجب می‌کند: انفاق با تنگدستی، خوش رویی با همه و رعایت انصاف.»^(۴) دست دادن و مصافحه با یکدیگر بسیار سفارش شده است. در روایتی آمده است که امام باقر علیه السلام فرمود: «هرگاه مؤمنان با هم ملاقات نموده و مصافحه نمایند، خداوند دستش را در میان دست آنان قرار می‌دهد.»^(۵) برخورد خوب و گرم و صمیمی با دیگران موجب جلب رضایت خداوند و موفقیت انسان در زندگی می‌شود.

۲- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۶۴۴، حدیث ۱.

۴- همان، ص ۱۰۳، حدیث ۲.

۱- حرّانی، تحف العقول، ص ۲۱۲.

۳- همان، ص ۶۴۵، حدیث ۶.

۵- همان، ص ۱۷۹، حدیث ۲.

باید با دیگران با صداقت رفتار کرد و از دروغ پرهیز کرد. امام صادق علیه السلام فرمود: «به طولانی بودن رکوع و سجده کسی نگاه نکنید، زیرا چه بسا این کاری است که شخص ممکن است به آن عادت کرده و اگر ترک کند موجب وحشتش شود؛ ولیکن به راستگویی و امانتداری او نگاه کنید.»^(۱)

باید در تمام امور با دیگران به انصاف رفتار کرد. هر چیزی را که برای خود می‌پسندیم برای دیگران نیز بیسنندیم. از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: «بهترین اعمال، رعایت انصاف است و یاری برادران دینی و در هر حال به یاد خدا بودن.»^(۲) در عین این که انسان باید به دیگران احسان و کمک کند، باید خود را از دیگران بی‌نیاز بداند و دست نیاز به سوی آنان دراز ننماید. امام باقر علیه السلام فرمود: «ناامیدی از آنچه در دست مردم است، مایه عزت مؤمن در دینش می‌باشد.»^(۳) و این در حالی است که بر انسان مؤمن است که به امور مسلمانان اهتمام بورزد و از آنها کناره نگیرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس صبح نماید و به امور مسلمانان نپردازد مسلمان نیست.»^(۴) باید برای رفع مشکلات مؤمنان اقدام کرد، به خصوص اگر اختلافی در میان آنان وجود دارد برطرف ساخت و حل کرد. همچنین باید از مجادله و کشمکش‌های بی‌فایده پرهیز کرد. چنین کارهایی موجب مرض قلب و پیدایش نفاق می‌شود.^(۵)

اخلاق کارگزاران

یکی از ویژگی‌های تعالیم اسلامی، افزون بر نظارت‌های بیرونی و تأکید بر حق انتقاد و حق انتخاب، توصیه‌های اخلاقی در جهت نظارت درونی و خودسازی کارگزاران است.

۱- همان، ص ۱۰۵، حدیث ۱۲.

۲- همان، ص ۱۴۵، حدیث ۷.

۳- همان، ص ۱۴۹، حدیث ۶.

۴- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۱۸ از ابواب فعل المعروف، ج ۱۶، ص ۳۳۶، حدیث ۲.

۵- کلینی، کافی، باب المرء والخصومة، ج ۲، ص ۳۰۰.

کارگزاران و صاحب منصبان، باید در رفتارشان همواره دو چیز را مد نظر داشته باشند:

اول: باید خواهش های نفسانی را مهار کنند و دقت کنند کاری را که انجام می دهند مطابق هوای نفس نباشد. در صورتی که عملی بر اساس خواهش نفسانی باشد ترک کنند. از امیر مؤمنان علیه السلام نقل است که فرمود: «أَجَلُّ الْأَمْرَاءِ مَنْ لَمْ يَكُنْ الْهَوَىٰ عَلَيْهِ أَمِيرًا»^(۱) «با عظمت ترین امیران کسی است که هواهای نفسانی بر او امیر نباشد.»

دوم: آنان به دلیل قرار داشتن در جایگاهی تأثیرگذار، باید علاوه بر پرهیز از تضییع حق مردم، مرتکب اعمالی نشوند که - هرچند به صورت غیرمستقیم - در رفتار مردم تأثیر منفی داشته باشد؛ مانند افزودن تشریفات در زندگی، بازگذاشتن دست افراد خانواده و وابستگان، استفاده از امکانات حکومت برای مقاصد شخصی و زیرا رفتار صاحبان قدرت در رفتار مردم عادی تأثیر بسیار دارد.

بنابراین از آنجایی که حکومت کنندگان در معرض سوء استفاده از قدرت و منصب خود هستند و زمینه خشم بر مردم، زورگویی و اجحاف از ناحیه آنان بیش از دیگران احتمال می رود، باید بیش از دیگران مراقب عمل و رفتار خود باشند. «قَلُوبُ الرَّعِيَةِ خَزَائِنُ رَاعِيهَا فَمَا أَوْدَعَهَا مِنْ عَدْلِ أَوْ جُورٍ وَجَدَهَا»^(۲) «دل های مردم خزینه و ظرف حاکمانند، هر چه از عدل و ظلم در آنها قرار دهند در آنها خواهند یافت.»

آری به علت حساسیت جایگاه کارگزاران و تأثیری که در مردم دارند و نیز به دلیل این که در معرض سوء استفاده از موقعیت و لغزش قرار دارند، در تعالیم دینی علاوه بر دستورات عمومی که برای همگان داده شده، برای آنها توصیه های خاصی نیز شده است. دستورالعمل های اخلاقی که از ناحیه معصومین علیهم السلام درباره زمامداران وارد شده، متناسب با آفت هایی است که به طور معمول بیشتر دامنگیر این قشر است.

حضرت علی علیه السلام در عهدنامه خود به مالک اشتر (رضوان الله علیه) قبل از این که

۱- آمدی، غررالحکم، ص ۳۴۰، حدیث ۷۷۸۲. ۲- همان، ص ۳۴۶، حدیث ۷۹۸۲.

دستوراتی درباره آیین کشورداری بدهد، دستوراتی درباره خودسازی داده است؛ زیرا مسؤول حکومت باید فردی خود ساخته باشد تا بتواند مردم را نیز تهذیب نماید. بسیاری از مردم از مسؤولان الگو می‌گیرند. مادامی که حاکم خودش را اصلاح نکند، نمی‌تواند دیگران را اصلاح کند. «من نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ اِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَ لِيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ وَ مُعَلِّمٌ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا اَحَقُّ بِالْاِجْلَالِ مِنَ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ»^(۱) «کسی که خود را پیشوای جمعیتی قرار دهد، باید پیش از تعلیم دیگران خود را تعلیم دهد و پیش از تأدیب با زبان و گفتار، با اعمال و رفتار خویش مردم را ادب آموزد. و آن کس که بتواند خودش را تعلیم دهد و خویشتن را ادب کند، ارزشش زیادتر است از کسی که به مردم آموزش می‌دهد و آنان را ادب می‌کند.»

امیر مؤمنان عليه السلام فروپاشی نظامهای سیاسی را به چند چیز می‌داند. «بستدُلُّ على اِدْبَارِ الدَّوْلِ بَارِبَعَةٍ: تَضْيِيعُ الْاَصُولِ وَ التَّمَسُّكُ بِالْغُرُورِ، وَ تَقْدِيمُ الْاَرَاذِلِ وَ تَاخِيرُ الْاَفْضَلِ»^(۲) «یک نظام حکومتی با چهار چیز رفتنی می‌شود: زیر پا گذاشتن اصول، روی آوردن به غرور، سرکار آوردن فرومایگان و کنار گذاشتن افراد بافضیلت.» در اینجا نکات و مطالب مهمی را که لازم است زمامداران در رفتار و اخلاقشان مراعات کنند یادآور می‌شوم.

۱ - گذشت

زمامداران مردم و کارگزاران امر حکومت، در مصدر امورند؛ و به همین دلیل انتظارات مردم از آنان زیاد است. اگر مردم احساس کنند که کارهایشان از سوی آنها به انجام نمی‌رسد و یا حقوقشان از ناحیه آنها تضییع می‌شود، ممکن است بر زمامداران

۱- سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۷۳، ص ۴۸۰.

۲- خوانساری، جمال‌الدین، شرح غررالحکم، ج ۶، ص ۴۵۰ و ۴۵۱، حدیث ۱۰۹۶۵.

خشم بگیرند و حتی به آنها ناسزا بگویند. زمامداران و متولیان امور باید خطای مردم را نسبت به حاکمان نادیده بگیرند و از آنان گذشت کنند. از جمله آفت‌هایی که همواره زمامداران را تهدید می‌کند تجاوز و سرکشی و سختگیری و برخورد کینه‌جویانه با مردم است.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «أَفْبِحُ أَعْمَالِ الْمُقْتَدِرِ الْإِنْتِقَامِ»^(۱) «زشت‌ترین کارهای صاحبان قدرت، انتقام‌کشی از دیگران است.» در سخن دیگری امام درباره این‌که گذشت از خطای خطاکار امر پسندیده‌ای است، به کسی که بر خطاکار دست می‌یابد می‌فرماید: «سزاوارترین مردم برای گذشت کسی است که توانا‌ترین مردم بر گرفتن انتقام و به کیفر رساندن است.»^(۲) و نیز می‌فرماید: «الْعَفْوُ زِينَةُ الْقُدْرَةِ»^(۳) «گذشت زینت قدرت است.» و در نامه به مالک اشتر می‌فرماید: «يَقْرَظُ مِنْهُمْ الزَّلْزَلُ وَ تَعْرُضُ لَهُمُ الْعَلَلُ وَ يُؤْتِي عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمْدِ وَالْخَطَا»^(۴) «مردم از خطا معصوم نیستند، گاهی لغزشی در آنان پیدا می‌شود و مشکلاتی برای آنها پیش می‌آید. چیزی سبب نافرمانی آنها می‌شود. گناहانی به دست آنها از روی عمد یا خطا انجام می‌شود.»

امام در ادامه کلامش می‌فرماید: به همان اندازه گذشت کن که انتظار گذشت از خدا داری. «فَاعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَ صَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَ صَفْحِهِ» «تو باید نسبت به رعیت که زیر دست تو هستند گذشت داشته باشی، به همان اندازه‌ای که دوست داری خداوند از تو گذشت کند.» درست است که تو حاکم بر مردم و فوق آنان هستی، اما کسی که بر تو والی امر است فوق تو است و خدا فوق کسی است که تو را والی قرار داده است.

امام در فراز دیگری از فرمان خود به مالک اشتر (رضوان الله علیه) فرموده است: ظلم به رعیت جنگ با خداست. «وَ لَا تَنْصِبَنَّ نَفْسَكَ لِحَرْبِ اللَّهِ» «تو خودت را در معرض

۱- آمدی، غررالحکم، ص ۳۴۶، حدیث ۷۹۵۲. ۲- سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۵۲، ص ۴۷۸.

۳- آمدی، غررالحکم، ص ۳۴۲، حدیث ۷۸۱۵. ۴- سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۵۳.

جنگ با خدا قرار مده.» اگر به مردم خصوصاً به یک مسلمان ظلم کنی، این جنگ با خداست. ظلم به بندگان خدا جنگ با خداست. تو در برابر انتقام و غضب خدا نیرو و قوه‌ای نداری که بتوانی آن را از خودت دور کنی، در نتیجه در مقابل غضب خدا خوار و اسیر خواهی شد. هیچ وقت از بخشش و رحمت خدا بی‌نیاز نیستی؛ پس تو که نیازمند عفو و رحمت خدا هستی باید به رعیتی که زیر دست تو است با عفو و رحمت رفتار کنی. وقتی که گذشت کردی پشیمان نشو و هیچ وقت از عقوبت کردن مردم خوشحال نشو.^(۱)

یکی از موارد مؤکد در دستورات دینی، گذشت از رفتارهای جاهلان و آنانی است که حق حاکمان را پاس نمی‌دارند و گفتار و رفتارهای توهین‌آمیز دارند. در قرآن کریم خطاب به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾^(۲) «عفو را پیشه کن و دستور به امور پسندیده بده و از نادانان روی برگردان.» و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ﴾^(۳) «از آنان در گذر و برای ایشان از خدای سبحان طلب بخشایش کن.»

در روایتی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده است که فرمود: «آیا نمی‌دانی که حکومت بنی‌امیه با شمشیر و سخت‌گیری و ستم برپا بود و حکومت مورد نظر ما با نرمی و آرامش و تقیه و نیکویی در روابط انسانی و تقوا و کوشش همراه است، پس مردم را به دین و مذهب خود تشویق کنید.»^(۴)

در روایت معتبر از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در سخنان خود فرمود: «آیا شما را مطلع نسازم از برترین اخلاق در دنیا و آخرت؟ بخشیدن کسی که به تو ظلم کرده است و ارتباط مداوم با کسی که با تو قطع رابطه کرده و نیکی

۱- سیدرضی، نهج البلاغه، نامه ۵۳، ص ۴۲۸. ۲- سورة اعراف (۷)، آیه ۱۹۹.

۳- سورة آل عمران (۳)، آیه ۱۵۹.

۴- صدوق، الخصال، باب السبعة، ص ۳۵۴ و ۳۵۵، حدیث ۳۵.

کردن به کسی که به تو بدی کرده و ادای حق کسی که تو را از حَقَّت محروم کرده است.»^(۱)

عمده‌ترین مانع عفو و بخشش، ترس از اصرار بر اشتباه از سوی خطاکار و مجرم است، و معمولاً سبب می‌گردد که حاکمان از عفو خطاکاران چشم‌پوشی کنند. در روایت معتبر از امام باقر علیه السلام نقل شده است که: «النَّدَامَةُ عَلَى الْعَفْوِ أَفْضَلُ وَ أَيْسَرُ مِنَ النَّدَامَةِ عَلَى الْعُقُوبَةِ»^(۲) «پشیمانی در عفو و گذشت، بهتر و آسانتر از پشیمانی در کیفر دادن است.» یعنی این که حاکم در جایی پشیمان شود که ای کاش این مجرم را عفو نمی‌کردم، بهتر است از جایی که حاکم پشیمان شود چرا خطاکاری را کیفر داده است و بهتر بوده که او را عفو کند.

برخی دیگر از اخلاق نیکو برای کارگزاران از قبیل تغافل و تجاهل آنان نسبت به تخلف‌های افراد در برابر حقوق حکومت است. و همچنین تواضع در مقابل مردم، ودوری از عجب و غرور و استبداد و امثال آن است.

۲ - تهذیب نفس

تربیت نفس و مهار آن بر همگان لازم است. در این میان کسانی که در موقعیتی حساس قرار می‌گیرند که به گونه‌ای از اقبال عمومی برخوردارند و یا امکانات فراوانی در اختیارشان قرار می‌گیرد، چون بیشتر در معرض وسوسه‌های نفس و شیطان قرار دارند، تکلیفشان برای تهذیب نفس بیشتر از دیگران است. همه انسانها هر لحظه در معرض خطرهای نفسانی‌اند. چنان که گفته شد، از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است: «أَجَلُّ الْأُمَرَاءِ مَنْ لَمْ يَكُنْ الْهَوَاءُ عَلَيْهِ أَمِيرًا»^(۳) «با عظمت‌ترین فرمانروا کسی است که اسیر هوای نفس خود نباشد.» کسانی که مسئولیت‌های اجتماعی را

۱- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۰۷، حدیث ۱.

۲- همان، ص ۱۰۸، حدیث ۶.

۳- آمدی، غررالحکم، ص ۳۴۰، حدیث ۷۷۸۲.

قبول می‌کنند، باید با مراقبت و احتیاط گام بردارند که مبادا برای انجام وظایف اجتماعی دچار لغزش شوند و به جای خدمت مرتکب خیانت یا خشونت گردند و آخرت خود را نیز تباه سازند.

امام علی علیه السلام به مالک می‌فرماید: «و إِذَا أَحَدَثَ لَكَ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أَبْهَةً أَوْ مَخِيلَةً فَانظُرْ إِلَى عِظَمِ مُلْكِ اللَّهِ فَوْقَكَ»؛ «اگر دیدی که حکومت می‌خواهد در نفس تو ابهت و عظمت و کبر و غرور ایجاد کند، به ملک و عظمت خداوند نگاه کن.» و به یاد آور که سلطنت خداوند فوق سلطنت تو است و تو در مقابل خدا هیچ چیزی نیستی، مخلوق خدا هستی و مرگ و حیاتت در دست خداست، به عظمت ملک خدا نظر کن و همچنین به یاد داشته باش که خدا بر اموری که مربوط به تو است قدرتی دارد که تو قدرتت را نداری. مرگ و سلامتی و همه چیز تو دست تو نیست، و هر چه داری مربوط به خداست. اگر به فکر عظمت خدا افتادی چموشی تو را پایین می‌آورد و حالت نخوت و تکبر را از تو بر طرف می‌کند، و تو را از آن قوت و تندی می‌اندازد. در زمانی که حالت کبر و نخوت و غرور در تو پیدا شد، به علت این بود که در آن زمان عقلت را از دست داده بودی؛ چون آدم عاقل می‌داند که خودش هیچ چیز نیست و مخلوق خداست و عقل نمی‌گذارد که انسان چموشی کند، ولی یاد و عظمت قدرت خداوند آنچه را که از عقل تو پنهان مانده به تو بر می‌گرداند.

سپس فرمود: «إِيَّاكَ وَ مُسَامَاةَ اللَّهِ فِي عِظَمَتِهِ»؛ «مبادا خودت را در بزرگی برابر خدا بدانی.» همان طوری که خدا بزرگ است تو هم خدایگان بشوی. چنان که فرعون گفت: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»^(۱). خودت را در جبروت و بلندمقامی شبیه خدا نکن. اگر این حالت بزرگی در ذهنت پیدا شد، خدا ذلیلت می‌کند. «فَإِنَّ اللَّهَ يُذِلُّ كُلَّ جَبَّارٍ وَ يُهَيِّنُ كُلَّ مُخْتَالٍ»^(۲) «خداوند هر جبار ستمگری را ذلیل می‌کند و هر متکبر مغرور و بانخوتی را خوار می‌سازد.»

۱-سوره نازعات (۷۹)، آیه ۲۴.

۲-سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۵۳، ص ۴۲۸.

امام علی علیه السلام در فرمایشش به مالک اشتر او را سفارش کرده که نفس خود را در هنگامه شهوات بشکند و هنگام سرکشی‌ها به فرمایشش در آورد زیرا نفس آدمی او را به زشتکاری و بدی فرمان می‌دهد. حضرت می‌فرماید: «مالک! هوای نفس را کنترل کن. بخل بورز به نفس خودت از چیزهایی که برایت حلال نیست. نگذار نفست سراغ حرامها برود. بخل به نفس یعنی این که همیشه خیر نفس خود را بخواهی، چه نفس دوست داشته باشد و چه دوست نداشته باشد.»^(۱) گاهی یک چیزی را نفس دوست نمی‌دارد و مطابق غرایز نفسانی نیست اما دارای نفع هست، انسان از جنگیدن و از حوادث ناراحت کننده استقبال نمی‌کند و از آنها لذت نمی‌برد اما چه بسا برای کمال و پخته شدن بشر لازم باشد. در قرآن کریم می‌فرماید: «چه بسا از یک امری کراهت دارید اما برایتان خیر است؛ و چه بسا چیزهایی را دوست دارید اما برایتان شر است.»^(۲)

۳- مردم‌داری

فلسفه اصلی تشکیل حکومت سر و سامان دادن به امور مردم و راه بردن آنهاست. حکومت نه برای سروری کردن که برای برنامه‌ریزی در جهت اداره امور مردم و تأمین امنیت و معاش آنان است. بنابراین باید حکومت تلاش کند که خواسته‌های مشروع مردم را برآورده نماید و رضایت مردم را جلب کند.

امیرمؤمنان علیه السلام خطاب به مالک می‌فرماید: «وَلْيَكُنْ أَحَبُّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ وَ أَعَمَّهَا فِي الْعَدْلِ وَ أَجْمَعَهَا لِرِضَى الرَّعِيَّةِ»؛ «چیزی که باید پیش تو محبوبتر باشد میانه روی در حق و همگانی کردن عدالت و جامع ترین کار برای جلب رضایت مردم است. هرچه مردم از دست تو راضی باشند بهتر است: «فَإِنَّ سُخْطَ الْعَامَّةِ يُجْحِفُ بِرِضَى الْخَاصَّةِ وَ إِنَّ سُخْطَ الْخَاصَّةِ يُعْتَفَرُ مَعَ رِضَى الْعَامَّةِ»^(۳) «زیرا غضب عموم مردم

۱- همان.

۲- سوره بقره (۲)، آیه ۲۱۶.

۳- سیدرضی، نهج البلاغه، نامه ۵۳.

رضایت خواص را نیز از بین می‌برد ولی غضب خواص با رضایت عموم مردم بخشیده می‌شود.» همیشه حکام کارشان دایر است میان این که یا خیر و صلاح خودشان و اطرافیانشان را تأمین کنند که در این صورت ملت ناراضی می‌شوند، و یا این که حاکم بخواهد رضایت ملت را به دست آورد آن وقت نزدیکان و دوستان و خویشان ناراحت می‌شوند؛ کدام بهتر است؟ آنچه به نفع ملت و حاکم است این است که رضایت ملت را به دست آورد، هر چند که خویشان و اطرافیان ناراحت شوند. چرا باید رضایت عموم را به دست آورد؟ می‌فرماید: اگر ملت و اکثریت مردم از تو غضبناک شدند و علیه تو قیام کردند، رضایت خویشان را هم از بین می‌برند. به عکس اگر چنان که خویشان تو ناراحت شوند، در صورتی که رضایت عموم مردم به دست بیاید، ناراحتی خویشان به جایی ضرر نمی‌زند. و در شرایط عادی سنگینی بار نزدیکان بر والی از همه افراد بیشتر است؛ و در روز گرفتاری، یاری آنها از همه کمتر است. و در ادامه می‌فرمایند: حالا که بنا شد بار سنگین اجتماع و دین بر دوش عامه مردم باشد، میل همیشه متوجه آنها باشد. حاکم باید رضایت عموم مردم را بر رضایت اطرافیان خود ترجیح دهد.

حکومت افزون بر این که باید خواست مشروع مردم را برآورده کند، باید به آنها ابراز محبت نماید. محبت باعث جلب نظر دیگران می‌شود. انسان دوست دارد که محبوب و مورد توجه واقع شود. انسان از هر موجودی که محبت ببیند، به سوی او جلب می‌شود. این واقعیت اقتضا می‌کند که حاکمان برای جلب نظر مردم به آنها محبت کنند.

امیر مؤمنان علیه السلام در عهدنامه خود به مالک نوشته است: «وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَ الْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَ اللُّطْفَ بِهِمْ»؛ «و مهربانی بر رعیت و دوستی ورزیدن و لطف به آنان را در عمق دل خودت قرار بده.» لطف و محبت تو نسبت به رعیت لطف و محبت ظاهری نباشد؛ به دروغ از مردم دم نزن؛ بلکه از عمق وجود برای مردم شخصیت و

احترام قائل باش. از مردم استفاده ابزاری نکن. مانند آن لباس زیرین که چسبیده به بدن است این محبت و رحمت تو به مردم از تو جدا نشود. میان تو و مردم نباید فاصله باشد.

امام علیه السلام در ادامه درباره اخلاق کارگزاران گفته است: «و لا تکونن علیهم سبُعاً ضارياً تَعْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صَنَفَان: إِمَّا أَخ لَكَ فِي الدِّينِ وَ إِمَّا نَظِيرَ لَكَ فِي الْخَلْقِ» مانند درنده نباش که خوردن رعیت را غنیمت بدانی، و رعیت را از بین ببری و آنها را بدبخت و بیچاره کنی. رعیت دو دسته اند: یا برادر دینی تو هستند و مسلمانند که مسلمان با مسلمان برادر است و برادر نسبت به برادر باید لطف و محبت داشته باشد. یا این که اگر مسلمان نیستند، همانند تو یکی از مخلوقات خدا هستند.^(۱) تو انسان خلق شده ای، او هم انسان خلق شده است و نباید رفتار انسان با انسان مثل درندگان نسبت به یکدیگر باشد.

دولت ها برای آگاهی از مشکلات مردم نباید به گزارشهای صرف اکتفا کنند، بلکه باید وقتی را اختصاص بدهند که از نزدیک مشکلات و حرفهای مردم را بشنوند. این کار باعث می شود علاوه بر آگاهی از مشکلات و دردهای مردم، به آنها شخصیت داده شود و مردم احساس کنند که حکومت از خود آنهاست و برای رفع نارسایی ها به دولت کمک کنند.

امیر مؤمنان علیه السلام در عهدنامه خود به مالک نوشته است: «مالک! بخشی از وقت خود را برای صاحبان حاجت قرار بده؛ خودت شخصاً آنجا بنشین تا آنان به تو مراجعه کنند. برای این افراد یک مجلس عمومی بگذار و در چنین وقتی به خاطر خدایی که تو را خلق کرده تواضع داشته باش. در این ساعت که دیدار عمومی داری، به لشکریان و یاران بگو کنار بروند و مزاحم این اشخاص نشوند؛ و به کسانی که از تو حراست می کنند بگو در این جلسه کنار بنشینند و حرفی نزنند تا کسی که می خواهد با تو

۱- سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۵۳، ص ۴۲۷.

حرف بزند حرفش را بدون لکنت زبان بزند. مجلسی نباشد که با تشریفات و ابهت همراه باشد که اگر کسی خواست حرفی بزند جرأت نکند.^(۱)

همچنین امیرمؤمنان علیه السلام در جنگ صفین خطبه نسبتاً مفصلی ایراد کرد و در آنجا فرمود: «همانا خداوند بر شما حقی برای من قرار داده چون حکمرانی بر شما را به عهده گرفته‌ام؛ و برای شما نیز حقی است بر من، همانند حق من که بر شماست.» آنچه در این کلام علی علیه السلام قابل توجه می‌باشد، تأکید بر حقوق متقابل حاکم و مردم است. حضرت در ادامه می‌فرماید: «فَلَيْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوَلَاةِ وَلَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ...»؛ «حال رعیت به سامان نمی‌رسد مگر آن‌که حاکمان نیک رفتار باشند، و والیان نیک رفتار نگردند مگر آن‌که رعیت درستکار باشد.»

۴ - جلوگیری از تملق و پرهیز از منش جبّاران

یکی دیگر از تعالیم اخلاقی اسلام برای کارگزاران، پیشگیری از رواج فرهنگ تملق و چاپلوسی در سطح مدیریت کشور و به‌ویژه مسئولان بالای حکومت است. این تعالیم به خوبی از روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیرمؤمنان علیه السلام در مدت کوتاه حکومت خود استفاده می‌شود.

زمانی که یکی از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام با تمجید و ستایش از امام، آمادگی خود را برای فرمانبری اعلام کرد، حضرت در پاسخ مطالبی ایراد کرد و از جمله فرمود: «فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تَكَلَّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةُ وَلَا تَتَحَفَّظُوا مِنِّي بِمَا يَتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ»؛ «با من آن‌طور که با جبّاران سخن گفته می‌شود سخن مگویید، و آنچنان که از تندخویان کناره گرفته می‌شود از من کناره نگیرید؛ رفتار شما با من ساختگی نباشد؛ گمان نکنید که شنیدن حرف بر من سنگین است و نمی‌خواهم که مرا بزرگ فرض کنید؛ زیرا هرکس شنیدن حق و پیشنهاد عدالت بر او دشوار باشد، اجرای حق و

۱- همان، نامه ۵۳، ص ۴۳۹.

عدالت بر وی دشوارتر خواهد بود. بنابراین از گفتن حق یا مشورت از روی عدل دریغ نورزید؛ که من نه برتر از آنم که خطا نکنم و نه در کار خویش مصون از خطا هستم، جز این که خداوند مراد در کار نفسم کفایت کند که از من بر آن تواناتر است.»^(۱) معمولاً حاکمان میان خود و مردم دیواری از تشریفات زاید به وجود آورده و به این وسیله خود را ممتاز از سایر طبقات جامعه قرار می‌داده‌اند. خود را در مرتبه‌ای بالاتر از مردم دانسته و مردم را زیردست و برده خود می‌دانند، و عده‌ای وظیفه مردم را جان‌نثاری و خدمت به حاکمان می‌دانند. این اعمال به تدریج در آنها اثر سوء خود را بر جا می‌گذارد و آنان را به این باور می‌رساند که خود را سایه خدا و نماینده او در زمین بدانند. اسلام با این طرز فکر که طبقه حاکم دارای امتیازاتی جدای از مردم و فوق چون و چرا باشند مخالف است. مقام «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ»^(۲) فقط از آن خداست. اسلام مرزهای ساختگی میان مردم را برداشته است. اسلام به ما آموخته است که معنای حاکم بودن، داشتن تشریفات زاید و ابهت کاذب نیست. حاکم بودن ملازم با حیف و میل کردن اموال عمومی به بهانه‌های مختلف نیست، به معنای غارتگری و چپاول برای خود و اطرافیان نیست. حاکم وظایفی دارد و باید به عنوان امانتدار ملت به آنها عمل کند.

زمانی که امیر مؤمنان علیه السلام برای جنگ با معاویه به طرف صفین می‌رفت، به شهر انبار رسید. وقتی مردم متوجه حضور آن حضرت شدند، دهقانان شهر به استقبال آمدند و شروع به دویدن کردند. وقتی حضرت چنین حرکتی را از آنان دید، پرسید این چه کاری است؟ گفتند که این رسم ماست برای تعظیم و احترام به امیران و بزرگان. حضرت فرمودند: «به خدا سوگند پادشاهان شما از این کار سودی نمی‌برند و

۱- همان، خطبه ۲۱۶، ص ۲۴۸ تا ۳۳۳.

۲- اشاره به این آیه شریفه است که: «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ» [سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۲۳] «در آنچه خدا انجام می‌دهد پرسش نمی‌شود ولی از انسانها سؤال خواهد شد.»

شما با این کار در دنیا خود را به مشقت انداخته و در آخرت برای خود شقاوت فراهم کرده‌اید؛ و چه زیان بسیاری است رنجی که پس از آن کیفر باشد، و چه سود و بهره زیادی است در آرامشی که همراه آن امان از آتش باشد.»^(۱) و در نامه‌ای به یکی از والیان خود می‌فرماید: «زمامدار باید با مردم به نرمی رفتار کند، گشاده‌رو باشد، با مساوات به آنان نگاه کند، به گونه‌ای نباشد که بزرگان و اطرافیان طمع کنند به نفع خود حاکم را وادار به ظلم نمایند و برعکس افراد ناتوان از عدالت حاکم مأیوس شوند.»^(۲) می‌دانیم آنچه یک حاکم انجام می‌دهد تأثیر مستقیمی بر اطرافیان و رده‌های پایین‌تر دارد. اگر حاکم به تشریفات و ولخرجی پردازد، آنان نیز به سهم خود همین رویه را پیش می‌گیرند، بلکه گاهی شدیدتر آن را انجام می‌دهند.

اگر زباغ رعیت ملک خورد سیبی برآورند غلامان او درخت از بیخ
به چند بیضه که سلطان ستم روا دارد کنند لشگریان او هزار مرغ به سیخ

نباید توهم خود برتر بینی باعث شود که زمامدار با چهره‌ای عبوس و رفتاری خشن با زیردستان و عموم مردم برخورد کند. در تاریخ آورده‌اند که وقتی عبدالله بن عباس فرماندار بصره شد، وی افرادی را که در جنگ جمل به طلحه و زبیر کمک کرده بودند، تعقیب می‌کرد و بر آنها سخت می‌گرفت؛ امیر مؤمنان علیه السلام به او نامه نوشت: «ای ابن عباس! در نیک و بدی که بر دست و زبان تو جاری می‌شود مدارا کن.»^(۳) روشن است که مدارا و خشونت هر یک جای خود را دارد و هیچ‌کدام به طور مطلق سفارش نشده‌اند. مهم تشخیص هر یک در جای خود است. آن حضرت در کلام دیگری می‌فرماید: «وقتی مدارا کج خلقی محسوب بشود، به جای مدارا باید درستی کرد.»^(۴) یعنی درست است که باید مدارا داشت، اما اگر از مدارا سوءاستفاده شد، باید روش دیگری برگزید. امیر مؤمنان علیه السلام در حالی که از شقی‌ترین انسان

۱- سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۳۷، ص ۴۷۵. ۲- همان، نامه ۴۶، ص ۴۲۰ و ۴۲۱.

۳- همان، نامه ۱۸، ص ۳۷۵. ۴- همان، نامه ۳۱، ص ۴۰۲.

ضربت خورده و در بستر مرگ افتاده بود، به فرزندانش فرمود: «اگر ماندم صاحب اختیار خونم هستم، و اگر از دنیا رفتم مرگ وعده گاه من است. اگر قاتلم را ببخشم برای اطاعت و بندگی است و اگر شما او را ببخشید کاری نیک کرده اید؛ پس ببخشید و عفو کنید، آیا دوست ندارید خدا شما را عفو کند؟»^(۱)

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با یارانش پس از فتح مکه به جنگ حنین آمدند و غنایم بسیاری به دست آوردند. عده‌ای از اشراف مکه - مثل ابوسفیان و معاویه - نیز در این غزوه شرکت داشتند. پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به عنوان تألیف قلوب و برای جلوگیری از کارشکنی و توطئه، غنایم جنگی را در میان اینها تقسیم کرد.^(۲)

۵- رازداری

حکومت باید اسرار مردم را که نوعاً هم از آنها خبر دارد حفظ کند. حاکم حق ندارد به هر بهانه‌ای آبروی مردم را با اسناد و مدارکی که در دست دارد بریزد و اعتبار اجتماعی آنها را لکه دار نماید. حتی با مأمورانی که درصددند تا عیوب مردم را جمع آوری کنند و برای آنها پرونده سازی نمایند، برخورد کند و اجازه ندهد به بهانه‌های مختلف راز مردم کشف شود و تبدیل به سند گردد تا روزی از آنها استفاده شود. امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام به مالک می نویسد: «وَلْيَكُنْ أَبْعَدُ رَعِيَّتِكَ مِنْكَ وَ أَشْنَوْهُمْ عِنْدَكَ أَطْلَبُهُمْ لِمَعَايِبِ النَّاسِ»^(۳) «میان رعایا کسی را بیشتر از خود دور کن که بیشتر سراغ عیب مردم می رود و می خواهد عیب مردم را به تو بگوید.» چنین کسی خوبی‌های مردم را نادیده می گیرد و دنبال زشتی‌های مردم است و می خواهد جامعه را پیش تو زشت نشان دهد. مردم که معصوم نیستند عیب‌هایی دارند، و حاکم بیش از همه باید عیب ملت را ببوشاند. حاکم باید برای ملت مثل پدر باشد و در حفظ اسرار آنها کوشا باشد.

۲- ابن هشام، السيرة النبوية، ج ۴، ص ۱۳۹.

۱- همان، نامه ۲۳، ص ۳۷۸.

۳- سیدرضی، نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۶- پرهیز از خشم

همه موظف‌اند که خشم بی‌جای خود را کنترل کنند؛ در این میان پیشوایان و قدرتمندان وظیفه بیشتری دارند؛ زیرا هم بیشتر در معرض خشم هستند و هم قدرت کافی برای استفاده از آن برایشان وجود دارد؛ چون احساس می‌کنند به راحتی می‌توانند منویات خود را عملی کنند. وقتی انسان در کنار این گزینه از قدرت نیز برخوردار باشد، آتش خشم وی زودتر شعله‌ور می‌شود. شخص مقتدر عطش اعمال قدرت دارد. تمایل دارد از مخالفان خود انتقام بگیرد. در روایات به صاحبان قدرت توصیه شده که سعه صدر و تحمل داشته باشند.^(۱) علی ع به عبدالله بن عباس هنگامی که او را در بصره به جای خود گمارد، فرمود: «إِيَّاكَ وَالْعُضْبَ فَإِنَّهُ طَيْرَةٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ»^(۲) «برحذر باش از خشمناک شدن، که آن نشانه سبک مغزی است و شیطان آن را راهبر است.»

امیرمؤمنان ع در عهدنامه‌اش خطاب به مالک می‌نویسد: به سرعت عصبانی نشو، عصبانیتی که می‌توانی از آن رهایی یابی؛ جلوی عصبانیت خودت را بگیر. چنان‌که اگر تو به رعیت تندی کردی به این بهانه باشد که من حاکم و فرمانده‌ام، بالادست هستم، امیرم و دستور می‌دهم و اینها باید اجرا کنند، و بخواهی فرماندهی خودت را به رخ اینها بکشی. نگو من فرمانده هستم و فرمان می‌دهم باید فرمان مرا گوش کنند و اگر اطاعت نکردند باید به عنوان متمرّد از فرمان حکومت مجازات شوند؛ چنین نباش. اگر چنین فکر و خیالی کردی تو مشغول فاسد کردن قلب خودت هستی. در این وقت این کبر و خودخواهی در تو زیاد می‌شود. غرور و نخوت تو را فرامی‌گیرد و این موجب فاسد شدن قلب تو است. دین خودت را هم ضعیف می‌کنی. و خودت را به تغییر و تحولات در حکومت نزدیک می‌کنی. اگر حکومتی بخواهد با

۱- آمدی، غررالحکم، ص ۳۴۲، حدیث ۷۸۲۵. ۲- سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۷۶، ص ۴۶۵.

ملّتش با خشونت و سرسختی رفتار کند، زندان بیندازد، شکنجه کند و به هر بهانه‌ای به جان مردم بیفتد، این حکومت دوام نمی‌آورد و در آن تغییر و تحول پیدا می‌شود.

۷- پرهیز از تکبر

آفت دیگری که برای صاحبان مقام و قدرت وجود دارد، خودبزرگ بینی و فخر فروشی است. طبع انسان به گونه‌ای است که اگر تربیت و مهار نشود، با به دست آوردن اندک امکانات و قدرتی احساس بزرگی می‌کند. قرآن می‌گوید: ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ ﴿١﴾ «انسان همین‌که احساس بی‌نیازی کند سرکشی می‌کند.» در حدیثی وارد شده: «در سه موقعیت حالات انسان تغییر می‌کند [یعنی غالب انسانها در این شرایط دگرگون می‌شوند]: اول این‌که مسؤولیتی پیدا کند، دوم هنگام نزدیک شدن به فرد صاحب مقام، و سوم در شرایطی که وضع مالی وی بهبود یابد. اگر کسی در این شرایط عوض نشد، دارای عقلی استوار و اخلاقی پایدار است.»^(۲) کبر و سرکشی برای عموم مردم سرانجام خوبی ندارد و به‌خصوص برای حکومت‌کنندگان خطرناکتر است. اگر حاکمی به آخرت ایمان ندارد و برای آن تلاش نمی‌کند، به مصلحت حکومت دنیایی خودش نیز نیست که با مردم متکبرانه برخورد نماید و آنان را موجوداتی نادان فرض کند و خود را سرآمد عالمیان بداند. زیرا چنین حکومتی برای مردم هیچ حسابی باز نمی‌کند و خود یکه‌تاز میدان می‌شود و هر آنچه را که لازم بداند بی‌هیچ ملاحظه‌ای انجام می‌دهد و خود را در معرض تندبادهای خطر قرار می‌دهد.

از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده است: «أَفَةُ الرِّيَاسَةِ، الْفَخْرُ»^(۳) «آفت ریاست تفاخر است.» و نیز می‌فرماید: «هر چیزی زکاتی دارد و زکات قدرت، انصاف

۱- سوره علق (۹۶) آیات ۶-۷.

۲- خوانساری، جمال‌الدین، شرح غررالحکم، ج ۲، ص ۵۴۶، حدیث ۲۱۳۳.

۳- آمدی، غررالحکم، ص ۳۴۶، حدیث ۷۹۵۷.

است»^(۱) به هر حال یک زمامدار باید بداند همان‌طور که روزی آمده روزی هم خواهد رفت. حضرت علی علیه السلام در این مورد می‌فرماید: «الدولةُ كما تُقبلُ تُذيرُ»^(۲) «دولت و ریاست همان‌گونه که رو می‌کند پشت می‌کند.» و هر مسؤولی پیش از آن که جانب دیگران را رعایت کند، بهتر است مواظب خودش باشد. «حقُّ علی الملك أنْ یسوسَ نفسَهُ قَبْلَ جُنْدِهِ»^(۳) «پادشاه قبل از این که سیاستمدار دیگران باشد، باید سیاستمدار خودش باشد.»

۸- سعه صدر

سعه صدر، داشتن توان مناسب برای تحمل است. سینه فراخ داشتن، ابزار حاکمان برای حکومت می‌باشد. نمی‌توان بدون سعه صدر مسؤولیت‌های اجتماعی را به عهده گرفت؛ چرا که مشکلات عدیده و بی‌شمار افراد اجتماع متوجه حاکمان است و اگر قدرت تحمل حاکمان کم باشد، در سختی‌ها و مشکلات از پای درمی‌آیند و شجاعت لازم برای تصمیم‌گیری و قدرت کافی برای انجام تصمیمات را نخواهند داشت. متصدیان و حاکمان در یک جامعه باید همواره خود را آماده برخورد با مشکلات و سختی‌ها کنند و با اعتماد به نفس و یاری از خداوند به خدمت مردم همت گمارند؛ و لازمه چنین اخلاقی، تحمل انتقادهای و حتی پرخاشهای مردم است. به همین جهت امیرمؤمنان علیه السلام فرموده است: «آلَةُ الریاسةِ سَعَةُ الصِّدْرِ»^(۴) «ابزار ریاست سعه صدر است.» حضرت موسی علیه السلام هم برای انجام درست رسالت خویش از خداوند درخواست کرد که به او شرح صدر عطا نماید: «رَبِّ اشْرَحْ لی صَدْرِي»^(۵)

۱- نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۴۶.

۲- خوانساری، جمال‌الدین، شرح غررالحکم، ج ۱، ص ۳۲۱، حدیث ۱۲۲۶.

۳- آمدی، غررالحکم، ص ۳۴۰، حدیث ۷۷۸۶. ۴- سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۱۷۶، ص ۵۰۱.

۵- سوره طه (۲۰)، آیه ۲۵.

۹ - مدارا

یکی از وظایف اصلی حاکمان، داشتن روحیه مدارا و خُلق و خوبی است که او را به نرمش و کنار آمدن با مردم وادار کند و از درگیری با مردم پرهیز دهد. در بیان امام صادق علیه السلام از قول پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: «سه چیز است که اگر کسی آنها را نداشته باشد، عمل او تمام نمی شود: تقوایی که او را از گناه بازدارد، خوبی که با آن با مردم مدارا نماید، و حلمی که نادانی جاهلان را با آن پاسخ گوید.»^(۱) در بیان دیگری آمده است: «مُدَارَاةُ النَّاسِ نِصْفُ الْإِيمَانِ وَالرَّفْقُ بِهِمْ نِصْفُ الْعَيْشِ»^(۲) «مدارا کردن با مردم نصف ایمان است و نرمی با ایشان نصف زندگی مطلوب است.»

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید: «وَأَعْلَمُ أَنَّ رَأْسَ الْعُقْلِ بَعْدَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، مُدَارَاةُ النَّاسِ»^(۳) «بدان که برترین درجه عقل پس از ایمان به خدای عزوجل مدارا کردن با مردم است.»

در روایت صحیح از امام صادق علیه السلام نقل شده است که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أَمَرَنِي رَبِّي بِمُدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرَنِي بِإِدَاءِ الْفَرَائِضِ»^(۴) «پروردگارم به من دستور به مدارای با مردم داده است، همان گونه که دستور به انجام فرائض داده است.»

از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که: «موظف به مدارا کردن با مردم گردیده ام، همان گونه که موظف به تبلیغ رسالت شده ام.»^(۵) امام علی علیه السلام درباره لزوم مدارای حکومت از سوی حاکمان فرموده است: «رَأْسُ السِّيَاسَةِ اسْتِعْمَالُ الرَّفْقِ»^(۶) «مدارا اساس تدبیر و سیاست است.»

۱- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۱۶، حدیث ۱. ۲- همان، ص ۱۱۷، حدیث ۵.

۳- صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۷۷، حدیث ۸۳۰.

۴- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۱۷، حدیث ۴. ۵- مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۵۱، حدیث ۹۷.

۶- آمدی، غرر الحکم، ص ۳۴۲، حدیث ۷۸۳۰.

۱۰ - حلم و خویشتن‌داری

حاکمان باید دارای خویشتن‌داری و گذشت در برخورد با خطاهای مردمشان باشند. امام صادق علیه السلام از پدرش نقل کرده است که «امامت و حکومت زینبندگی کسی است که این سه خصلت را داشته باشد: تقوایی که او را از حرامها نگه دارد، و حلمی که با آن غضبش را مهار کند، و رفتار حکومتی نیکو که همچون پدری مهربان برای مردم باشد.»^(۱) در روایتی دیگر در شرایط امامت و حکومت پس از ذکر تقوا می‌فرماید: «حِلْمٌ يَرُدُّ بِهِ جَهْلَ الْجَاهِلِ»^(۲) «حلمی که نادانی نادان را تحمل کند و از آن بگذرد.» و نیز امام علی علیه السلام در اهمیت بردباری فرموده: «الْحِلْمُ رَأْسُ الرِّيَاسَةِ»^(۳) «اصل در ریاست بردباری است.»

۱۱ - عدالت

عدالت از رسالتهای اصلی تمام پیامبران الهی بوده و از آرمان‌های مردم در طول حیاتشان است و انسانها همواره برای اجرای آن در طول تاریخ کوشیده‌اند. عدالت برای مردم به مثابه آب حیات بوده و برای آن جان خود را فدا کرده‌اند. امام صادق علیه السلام فرمود: «الْعَدْلُ أَحْلَىٰ مِنَ الْمَاءِ يُصِيبُهُ الظَّمَانُ مَا أَوْسَعَ الْعَدْلُ إِذَا عَدَلَ فِيهِ وَ إِن قَلَّ»^(۴) «عدالت گواراتر از آب است که به تشنه می‌رسد؛ و چقدر گسترده است عدالت، هر چند کم به آن عمل شود.»

عدالت اگرچه از اموری است که حسن ذاتی دارد و امری فطری است، اما همواره از سوی کسانی مورد تعدی قرار گرفته است. آنان که دستی بر قدرت پیدا کرده‌اند و

۱- صدوق، الخصال، باب الثلاثة، ص ۱۱۶، حدیث ۹۷.

۲- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۱۶، حدیث ۱.

۳- آمدی، غررالحکم، ص ۳۴۲، حدیث ۷۸۱۴.

۴- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۴۶، حدیث ۱۱.

امکاناتی به دست آورده‌اند، خود را گل سرسبد عالم هستی دانسته و با انواع حيله‌ها سعی کرده‌اند حقوق مردم را نادیده بگیرند. به بهانه‌های مختلف عدالت اسیر ستم‌یاریان و مستکبران شده است. عدالت از دل مشغولی‌های پیامبران خدا بوده و آنها از اهدافشان این بوده است تا مردم را به اندازه‌ای رشد بدهند که آنان خود قیام به عدل نمایند.^(۱)

عدالت از جمله اموری است که خوبی آن به وسیله عقل قابل تشخیص است و امری بشری است و آموختنی هم نیست. به همین جهت بر هر چیزی مقدم است و اجرای آن تابع شرط و مصلحت نیست و خود بالاترین مصلحت‌هاست. به همین جهت است که عدالت، دوست و دشمن و مؤمن و کافر نمی‌شناسد و همه را با یک دید نگاه می‌کند. اینجا است که خداوند درباره آن می‌فرماید: «مبادا دشمنی با قومی شما را وادارد که از عدالت خارج شوید؛ به عدالت رفتار کنید که به تقوا نزدیک‌تر است»: ﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ﴾.^(۲)

عدالت پایه‌های جامعه را قوی می‌کند و حکومت‌ها را پایدار می‌سازد. عدالت اگرچه امری اجتماعی است، اما برای دولت‌ها از اهم واجبات است. رویگردانی دولت‌ها از عدالت، هم به خود آنان آسیب می‌زند و هم به جامعه آنان. امام علی علیه السلام در عهدنامه خود به مالک اشتر (رضوان الله علیه) نوشته است: «وَإِنَّ أَفْضَلَ قُرَّةِ عَيْنِ الْوَلَاةِ اسْتِقَامَةُ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ وَظُهُورُ مَوَدَّةِ الرَّعِيَّةِ»؛ «بی‌گمان بهترین نور چشم حاکمان، پایداری عدل در سرزمین‌ها و پیدایش مهربانی در بین مردم است.»

امام سجاد علیه السلام از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «خوشا به حال کسانی که انصاف را رعایت می‌کنند.»^(۳) از امام صادق علیه السلام رسیده است که بهترین اعمال سه چیز است: «انصاف با مردم در حدی که راضی نشوی به چیزی برای

۱-سوره حدید (۵۷)، آیه ۲۵.

۲-سوره مائده (۵)، آیه ۸.

۳-کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۴۴، حدیث ۱.

خودت مگر این که همان چیز را برای دیگران راضی شوی، یاری برادر دینی ات با مال، و ذکر مداوم خدا.»^(۱) در نقل دیگری آمده است: «پیامبر عازم غزوه ای بود، مردی اعرابی از راه رسید و عرض کرد: ای رسول خدا! به من راهی نشان بده که با آن وارد بهشت شوم. پیامبر ﷺ فرمود: هر کاری را که دوست داری دیگران با تو انجام دهند با دیگران انجام بده؛ و هر کاری را که برای خودت نمی پسندی با دیگران انجام نده.»^(۲)

امام علی علیه السلام فرموده است: «محبوبترین بندگان خدا کسانی اند که عدل را ملازم خود قرار داده اند.»^(۳) و اولین مرحله عدالت آن است که خواسته هوای نفس را از خود دور کرده حق را بیان کند و بر طبق آن عمل نماید.

۱- همان، ص ۱۴۴، حدیث ۳.

۲- همان، ص ۱۴۶، حدیث ۱۰.

۳- سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۸۷، ص ۱۱۸.

بخش سوّم:

تكاليف

و

مسؤوليتها

مقررات

انسان همواره در میان گرایش به امیال و شهوات از سویی و عقل از سوی دیگر قرار دارد. از آنجا که انسان بیهوده آفریده نشده و ارج و منزلت او به این است که بتواند از میان این گرایش‌ها راه صحیح و رشد را برگزیند و به جایگاه واقعی خود نایل شود، به برنامه و قانون نیازمند است؛ تا در پرتو آن بیاموزد که چگونه زندگی کند و چگونه نیازمندیهای خود را برآورده سازد و آرامش و سعادت خود را تأمین نماید.

از سوی دیگر انسان موجودی اجتماعی است. به این معنا که سرشت آدمی به گونه‌ای است که نمی‌تواند زندگانی خود را به تنهایی تأمین کند؛ بلکه باید با مساعدت دیگران به اداره امور خود پردازد. پس هر کسی باری از بارهای زندگانی را به دوش می‌کشد تا همه با مساعدت هم به رفاه، سعادت و کمال نایل آیند.

هر کس به طور طبیعی خواهان آن است که زندگی‌اش هر چه بهتر و نیکوتر باشد. بنابراین می‌کوشد از امکاناتی که خدا برای زندگانی بهتر در اختیار همگان قرار داده هر چه بیشتر بهره‌گیرد. این خواست طبیعی همه انسانهاست و در این راه به تلاش و کوشش برمی‌خیزند. در این کوشش همگانی امکان دارد که چندین نفر درصدد بهره‌گیری از یک چیز معین برآیند، و اگر برای آنها حدود و ضابطه‌ای مشخص نشود موجب اختلاف و کشمکش می‌گردد و شیرازه اجتماع بلکه رشته حیات پاره و از هم گسیخته می‌شود.

برای پیشگیری از چنین برخوردها و کشمکش‌هایی، چاره‌ای جز این نیست که حد و مرزها مشخص شود و ضابطه و میزانی در کار باشد، که همه موظف به رعایت آن باشند. آنچه در هر نظام این گونه حد و مرزها را مشخص می‌کند «قانون» است.

قانون اگر چه برای جلوگیری از هرج و مرج لازم و ضروری است ولی هر قانونی کافی نیست؛ زیرا اگر قانون و حفظ امنیت به نفع گروهی معین در جامعه تمام شود و منافع جمع خاصی را تأمین کند، آن جامعه دیر یا زود دچار انواع بحرانها و مشکلات خواهد شد. قانون باید بر اساس عدل و حفظ مصالح عموم وضع شود.

علاوه بر تنظیم دقیق و قانونمند روابط اجتماعی به منظور حفظ حقوق مردم و نیز ارائه وظایف و مسؤولیت‌های اجتماعی آنان، انسانها برای تحصیل سعادت ابدی و رسیدن به کمال نیز به مقرراتی نیاز دارند که باید آنها را دقیقاً به انجام برسانند. بی شک تشخیص همه آنها و کیفیت انجامشان از طریق قانون گذاری جمعی و بشری ممکن نیست، و عقل همه آنچه را که باید انجام شود نمی تواند تشخیص بدهد.

برتری قانون گذاری خداوند

از مطالب پیش معلوم شد که قوانین وضع شده می تواند دو هدف داشته باشد:

۱ - قوانینی که منظور از آنها تنها جلوگیری از هرج و مرج در جامعه و ایجاد عدالت اجتماعی است.

۲ - قوانینی که منظور از آنها رساندن انسان به سعادت و خوشبختی ابدی است. در قسم نخست، ادعای قانون گذاران حداکثر این است که قوانین آنها جهت حفظ جامعه و نظم و بهتر کردن وضع مادی مردم است. ولی در قسم دوم که پدیدآورندگان آن قوانین، وضع آنها را به آفریدگار عالم نسبت می دهند گفته اند: آن قوانین افزون بر حفظ اجتماع، عهده دار رساندن نوع بشر به سرحد کمال می باشد؛ عمل به این قانون، سعادت حقیقی انسان یعنی کمال فردی، جمعی، مادی و معنوی او را از تمام جهت‌ها تأمین می کند. مزایایی برای این قسم شمرده اند که قسم اول فاقد آن است؛ از جمله:

۱ - خدا چون عالم مطلق است و بر اسرار و نهران عالم از جمله انسان آگاه است، قانون فراگیر و کاملی وضع کرده که از نقص‌ها و کمبودها مبرا است.

۲ - این قانون از شایبه اغراض شخصی و منافع خصوصی و گروهی به کلی دور است.

۳ - بر اساس عدل و مصلحت مردم پی ریزی شده است.

بسیاری از مسائلی که در جهان امروز تحت عنوان حقوق مطرح می‌شود، با انواع مختلفش (حقوق بنیادین، حقوق مدنی، حقوق خانواده، حقوق جزائی، حقوق سیاسی و...) در قوانین الهی آمده است و یا از بطن آنها قابل استخراج و استنباط است. بنابراین دین در عرصه‌های مختلف زندگی انسان، اعم از فردی و اجتماعی - هر چند به صورت کلی - رهنمود و قانون دارد.

از تتبع در آیات قرآن و اخبار وارده از معصومین علیهم‌السلام و ابواب فقه به دست می‌آید که احکام و دستورات دین مقدس اسلام منحصر در مسائل عبادی و اخلاق فردی نیست، بلکه در مسائل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، قضایی و جزایی و حاکمیت و شرایط حاکم و روابط بین حاکم و مردم نیز اسلام دستور و رهنمود دارد، و باید در مسیر زندگی به آنها توجه نمود.

منابع قانون گذاری

اکنون با توجه به این که دسته‌ای از قوانین، وضع آنها به آفریدگار نسبت داده می‌شود، این سؤال مطرح است که طریق دستیابی به این قانونها چیست و وصول به احکام شرعی از چه راههایی ممکن است. برای استنباط احکام شرعی چهار منبع وجود دارد که عبارتند از: کتاب، سنت، اجماع و عقل.

۱- قرآن

قرآن کتابی وحی شده از سوی خداست که با اصالت تمام برای مسلمانان باقی مانده و با پیش‌بینی‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و مراقبت و تلاش شدید مسلمانان از دستبرد و تحریف محفوظ مانده و برای استفاده معارف و احکام دین سندی معتبر است. همان‌گونه که در گذشته اشاره کردیم، قرآن سند رسالت پیامبر آخرالزمان و مهم‌ترین منبع شناخت عقاید و احکام اسلامی است؛ بلکه حجیت و اعتبار سنت به وسیله قرآن می‌باشد.

۲ - سنّت (قول، فعل و تقریر معصوم)

اصول شریعت در قرآن آمده است؛ و برای دست یافتن به تفصیل و جزئیات آن، پیامبر با روشن‌بینی‌ای که از ناحیه وحی و در پرتو افاضه و لطف الهی پیدا کرده بود، تعالیم دینی را برای مردم بیان و تفسیر می‌کرد. با وجود این به شدت مراقب بود که جز حکم خدا نگوید.^(۱) البته مراقبت خاص الهی هم او را در این راه تأیید کرد،^(۲) و بالاخره فرمان قاطع و صریح خدا مبنی بر وجوب اطاعت او، مسلمانان را مکلف کرد تا از دستورهایش همچون دستورهای مستقیم خدا پیروی کنند.^(۳)

امامان معصوم هم اگرچه مؤسس و آورنده دین نبودند، اما از جانب خدا و توسط پیامبر ﷺ به عنوان بیان‌کنندگان شریعت الهی و حاملان و مفسران احکام و قوانین اسلامی معرفی شده‌اند. بنابراین گفتارشان اصالت و سندیت قطعی برای کشف حکم الهی دارد. از طرفی عمل پیامبر و امامان با توجه به عصمت و پاکی آنان در صورت وجود مستندات قطعی دلیل محکمی است؛ و در صورتی که عمل دیگران را نیز امضا و تصویب (تقریر) نموده باشند، می‌توان از آن تأیید، حکم دینی را به دست آورد.

۳ - اجماع

اگر هیچ دلیلی از کتاب و سنّت برای حکم یک موضوعی یافت نشود و با وجود این فقهای نزدیک به دوره معصومین بر یک رأی اتفاق کرده باشند، فقهایی که می‌دانیم به قیاس و استحسانات ظنی و حدسی ترتیب اثر نمی‌دهند و تابع کتاب و سنّت می‌باشند، طبعاً استفاده می‌شود که مدرکی از سنّت در اختیار آنان بوده که براساس آن فتوا داده‌اند و فقهای متأخر بر آن روایت دست نیافته‌اند، و یا این که کشف

۱-سوره نجم (۵۳)، آیه ۳.

۲-سوره اسراء (۱۷)، آیات ۷۳-۷۴.

۳-سوره نساء (۴)، آیه ۵۹.

می شود معصوم نیز این نظر را تأیید کرده است. در واقع حجّت بودن حکم اجماع، به استناد سنتی است که آن را در دست نداریم.

۴ - عقل

اگر در مورد بخصوصی از طریق نقل هیچ‌گونه حکم شرعی نرسیده باشد - از آنجا که احکام الهی تابع مصالح و مفاسد است و عقل اجمالاً مصالح و مفاسد را تشخیص می‌دهد - در صورتی که عقل به طور جزم و یقین در کنار سایر حکمت‌ها به حکمت خاصی پی ببرد حکم شرع به دست می‌آید. همچنین در جایی که شرع حکم واجبی آورده اما انجام آن متوقف بر کار دیگری است که با تشخیص عقل است، در این مورد و موارد دیگر که در اصطلاح به آن «غیر مستقلات عقلی» می‌گویند حکم عقل اعتبار و سندیت دارد.

به طور کلی در مستقلات عقلی، ارزش و اعتبار عقل در شناسایی و کشف و دریافت حکم شرع به حدی است که میان حکم عقل و شرع ملازمه وجود دارد و گفته‌اند: «کَلَّمَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ وَ كَلَّمَا حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ»؛ «هر آنچه عقل به آن حکم دهد، شرع هم بدان حکم داده است؛ و هر آنچه شرع به آن حکم کند، عقل نیز به آن حکم می‌دهد.» زیرا حجیت عقل، ذاتی آن است و نیاز به دلیل دیگری ندارد.

البته این در صورتی است که عقل به یک مصلحت واجب و لازمی برای انجام دادن یا فسادی که دوری از آن لازم است به طور قطع و یقین پی ببرد، و به اصطلاح به ملاک و مناط واقعی به طور یقین دست یابد؛ وگرنه به صرف ظن و گمان و حدس و تخمین نمی‌توان نام حکم عقل بر آن گذاشت.

اجتهاد و سیر آن

هر کس از راه فهم آیات قرآن و تحقیق در احادیث و منابعی که یاد شد، تکالیف دینی خود را بفهمد و به احکامی که مقرر شده اطلاع پیدا کند و صاحب نظر گردد، او

را «مجتهد» می‌گویند. فهم احکام دین در همهٔ زمانها از نظر سهولت و دشواری یکسان نبوده است و دورانه‌های مختلفی داشته که به اختصار به آنها می‌پردازیم.

۱ - دورهٔ فراگیری و نشر احکام

در دورهٔ حیات پیامبر ﷺ دستورات دینی به تدریج و مناسب با نیازها از طرف پیامبر بر مردم عرضه می‌شد؛ تا زمانی که جمعیت مسلمانان کم بود و قوانین اسلام هم محدود بود، همهٔ آنان امکان دستیابی به آن حضرت را داشتند و به طور مستقیم احکام شرع را از رسول خدا ﷺ فرا می‌گرفتند. اما زمانی که اسلام گسترش یافت و افراد زیادی در نقاط دور و نزدیک، بی‌آن که بتوانند حتی یک بار پیامبر ﷺ را ببینند دعوت اسلام را پذیرفتند - به‌ویژه آنان که عرب نبودند و یا لهجهٔ عربی آنان با لهجهٔ عربی قرآن تفاوت داشت و از قرآن نمی‌توانستند استفاده کنند - عده‌ای از مسلمانان به این وظیفهٔ خطیر گمارده شدند که تازه مسلمانان را با محتوای اسلام و قرآن و دستورات دینی آشنا سازند.^(۱) در این دوره کم و بیش و به صورت محدود اجتهاد صورت می‌گرفت و نمایندگان رسول خدا ﷺ که به نقاط دور اعزام می‌شدند، در برخی موارد اجتهاد می‌کردند.

۲ - دورهٔ اجتهاد ابتدایی

در زمان امامان معصوم علیهم‌السلام که جامعهٔ اسلامی گسترش بیشتری یافت و امکان ارتباط به سهولت فراهم نبود، و از سویی مسائلی نو و جدید پدید می‌آمد، با این‌که ائمه علیهم‌السلام حضور داشتند، در عین حال به بعضی از اصحابشان دستور می‌دادند که فروع را از اصول دریابند و اجتهاد نمایند. چنان‌که در برخی از روایات آمده: «برماست که قواعد و کلیات را بیان کنیم و بر شماست که آن قواعد و کلیات را بر

۱-سورهٔ توبه (۹)، آیهٔ ۱۲۲.

فروع و جزئیات تطبیق دهید.»^(۱) البته بدون شک به واسطه روایات زیادی که از ائمه اطهار علیهم السلام در موضوعات و مسائل مختلف وارد شده، فقه شیعه نسبت به سایر مکتب‌های فقهی بسی غنی‌تر شده و به تلاشهای اجتهادی نیاز کمتری بود. فقها مشکلات خود را تا حدّ مقدور - با وجود بُعد مسافت و سایر مشکلات - با ائمه اطهار علیهم السلام در میان می‌گذاشتند. ولی در عین حال شیعه خود را از تفقه و اجتهاد بی‌نیاز نمی‌دانست.

۳- دوره اجتهاد تخصصی

در عصر غیبت که امکان دسترسی مستقیم به امام معصوم فراهم نیست، اجتهاد گره‌گشای نیازها و مسائل جدید است؛ و دین تحرک و تازگی و اصالت الهی خود را با آن حفظ می‌کند. اجتهاد به معنای اصطلاحی آن در این دوره شروع شد. یعنی ردّ فروع بر اصول و تطبیق اصول بر فروع با آگاهی دقیق و عمیق از منابع و نیز آشنایی به اصول و قواعد استنباط و دیدگاههای فقهای پیشین.

از دیدگاه اسلام اجتهاد و استنباط در انحصار طبقه و قشر خاصی نیست. همه کسانی که صلاحیت‌های لازم علمی را دارند می‌توانند به اجتهاد بپردازند. تمام کسانی که توانایی لازم را برای فهم احکام الهی از منابع دارند، می‌توانند با احراز صلاحیت، خود به متون دینی و منابع مراجعه کنند و احکام را به دست آورند.

و اخبار وارده در مذمت اجتهاد و عمل به رأی، ناظر است به اجتهاد معمول بین برخی از فقهای اهل سنت که در صورت عدم نصّ بر طبق استحسانات ظنی و حدسی فتوا می‌دادند؛ ولی مقصود ما از اجتهاد، استنباط فروع از اصول کلی وارده است، که خود ائمه علیهم السلام پایه‌گذار و مروج آن بودند؛ همان‌گونه که فرمودند: «علینا القاء الاصول و علیکم التفریع»^(۲) و این امری است معقول و منطقی.

۱- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۱۶ از ابواب صفات القاضی، ج ۲۷، ص ۶۲، حدیث ۵۲.

۲- همان.

تقلید

به حکم عقل، دانستن دستورات و وظایف دینی که خداوند بر هر مسلمانی واجب کرده لازم و ضروری است؛ زیرا سعادت انسان ارتباط کامل با عمل به وظایف دینی دارد، و بدون آگاهی از چگونگی وظایف توانایی برانجام آنها حاصل نمی‌گردد. اگرچه عناوین کلی و وظایف عملی روشن - مانند: نماز، روزه، زکات، حج و... - مورد اتفاق همه مسلمانان و ضروری دین می‌باشند، لکن اطلاع از بسیاری مسائل جزئی آنها جنبه تخصصی دارد. در صورتی که فردی این تخصص را نداشته باشد، باید به کسی که آگاهی و تخصص کافی دارد مراجعه کند و در امر دین به مجتهد واجد شرایط و صاحب نظر رجوع نماید. چنان‌که همه مردم در کارهای روزمره خود در رشته‌ای که تخصص ندارند به متخصص و خبیره که مورد اطمینان است رجوع می‌کنند. در حقیقت تقلید به معنای توجه به نظر کارشناس در مسائلی است که به تخصص ویژه‌ای احتیاج دارد.

تقلید فقط در احکام و دستورات عملی دین است و اصول دین و امور اعتقادی تقلیدی نیستند. ایمان و اعتقاد به حقایق عالم هستی و پابندی به مسائل اعتقادی و اصول دین، باید با دلیل و برهان و کسب علم و یقین باشد. هر کس موظف است در پدیده‌های هستی تفکر و تأمل کند و با رجوع به عقل و فطرت خود، مقدمات ایمان و اعتقاد صحیح را فراهم نماید. نمی‌توان گفت خدا یکی است به دلیل این‌که پدران یا دانشمندان ما چنین می‌گویند؛ و یا زندگی پس از مرگ حق است زیرا همه مسلمانان به آن اعتقاد دارند. بله می‌توان گفت چون همه پیامبران گفته‌اند ما هم اطمینان پیدا می‌کنیم که پس از مرگ عالمی هست و حساب و کتابی وجود دارد. البته داشتن دلیل به تناسب فهم و درک مکلف لازم است. همان‌گونه که وقتی پیامبر ﷺ از پیرزنی چرخ ریس درباره خدا سؤال کرد، او با دست کشیدن از چرخ ریسندگی جواب داد: همان‌گونه که این دستگاه کوچک بدون گرداننده نمی‌چرخد، چرخ و فلک با آن عظمت بدون گرداننده حرکت نخواهد کرد.

شرایط مرجع تقلید

مرجع تقلید باید دارای شرایط زیر باشد:

- ۱- **اجتهاد**؛ مرجع تقلید باید مجتهد جامع شرایط فتوا باشد و بتواند مسائل شرعی را از منابع اصلی استنباط کند.
 - ۲- **عدالت**؛ مرجع تقلید باید دارای ملکه عدالت باشد. و «عادل» به کسی می‌گویند که در عقیده و اخلاق و عمل، مستقیم و معتدل باشد؛ به گونه‌ای که در شرایط عادی کارهایی را که بر او واجب است به جا آورد و کارهایی را که بر او حرام است ترک نماید.
 - ۳- **اعلم بودن**؛ رجوع به مجتهد در مواردی که اختلاف نظر میان مجتهدان در برداشت از حکم الهی وجود دارد، مانند دیگر مسائل زندگی است. یعنی هرگاه در امر مهمی مانند درمان بیماری سخت، متخصصان اختلاف نظر داشته باشند، منطقی آن است که نظر کسی را بپذیرند که تخصص بیشتری دارد. بر این اساس در مسائل اختلافی تقلید از اعلم امری ضروری به نظر می‌رسد.
 - ۴- **زنده بودن**؛ اجتهاد یک شیوه سیال و زنده فهم احکام دین و روزآمد ساختن آن است و همراه با پیدایش نیازمندیها و روابط و مسائل تازه بشری به پیش می‌رود. بنابراین لازم است به طور مستمر جامعه اسلامی دارای مجتهدانی روشن بین و حاضر در صحنه اجتماع باشند. جز این که در مواردی مرجع زنده، بقای بر تقلید میّت را در همان محدوده‌ای که او بیان می‌کند - اجازه دهد؛ در آن صورت در حقیقت از مجتهد زنده تقلید می‌شود.
- همچنین مرجع تقلید باید بالغ، عاقل، شیعه دوازده امامی و حلال زاده باشد و بنابر احتیاط واجب جاه طلب و فریفته دنیا نباشد. و در صورتی که دلیل مراجعه به مجتهد را بنای عقلا بدانیم، زن نیز می‌تواند مرجع تقلید باشد؛ زیرا عقلا در جلب نظر کارشناس - در مسائلی که تخصص کافی در آن ندارند - بین زن و مرد فرقی قائل نیستند؛ و مسأله مرجعیت و تقلید از مسأله حاکمیت و قضاوت جداست.

تکلیف

وظایف دینی افراد مسلمان را «تکلیف» می‌گویند. تمام کارهایی که انسان با اراده انجام می‌دهد از نظر دین حکم معینی دارد و به طور کلی از پنج قسم زیر خارج نیست:

۱- **واجب**؛ و آن کاری است که باید آن را انجام داد و ترک آن گناه است؛ مانند نماز. و اگر نظر مجتهد در مسأله‌ای «احتیاط واجب» باشد، به معنای این است که در آن مسأله به نظر قطعی دست نیافته و لذا کسی که از این مجتهد تقلید می‌کند باید طبق این احتیاط عمل کند که در رتبه پس از فتوا قرار دارد یا در همان مسأله به مجتهد فالاعلم^(۱) رجوع کند.

۲- **مستحب**؛ و آن کاری است که انجام آن پسندیده است و موجب رضای خدا می‌شود و ترک آن گناه نیست. مانند خواندن نماز به جماعت. و «احتیاط مستحب» آن وقتی است که مجتهد در مسأله‌ای فتوا و نظر قطعی داده و در عین حال راه احتیاط را هم نشان می‌دهد؛ مقلد می‌تواند در آن مسأله به فتوای مجتهد عمل نماید و یا شخصاً به احتیاط عمل کند، و نمی‌تواند به مجتهد دیگر رجوع نماید.

۳- **حرام**؛ و آن کاری است که نباید آن را انجام داد و انجامش گناه و معصیت است؛ مانند ظلم.

۴- **مکروه**؛ کاری است که ترک آن بهتر است. مانند کارهایی که اشتغال به آنها در طبع انسان صورت خوشی ندارد؛ مثل اشتغال به امور مردگان.

۵- **مباح**؛ کاری است که انجام و ترک آن از نظر دین مساوی است و بستگی به میل و اراده انسان دارد. مانند انتخاب هر شغل حلال و جایز. البته امور مباح نیز اگر به قصد جلب رضایت خداوند انجام شود عبادت است.

۱- «فالاعلم» به مجتهدی می‌گویند که رتبه علمی او از مجتهد اعلم پایین‌تر و از سایر مجتهدان بالاتر است.

شرایط تکلیف

هر شخص مسلمانی که بالغ و عاقل است و قدرت انجام دستورات الهی را دارد، مکلف به انجام تکالیفی است که از ناحیه خداوند مقرر شده است. بنابراین دستورات دینی از اشخاص نابالغ، دیوانه و ناتوان برداشته شده است.

نشانه بلوغ در دختر یا پسر از نظر شرعی یکی از این سه امر است:

الف - رویدن موی زیر و درشت زیر شکم، بالای عورت.

ب - بیرون آمدن منی؛ در خواب باشد یا بیداری.

ج - تمام شدن پانزده سال قمری برای پسران و نه سال قمری برای دختران.^(۱)

البته در بعضی موارد سن به تنهایی برای صحت عمل کافی نیست و شرایط دیگری نیز لازم است. مثلاً در پیشنهاد و قبول ازدواج و دخالت در امور مالی و نقل و انتقال آن، علاوه بر بلوغ، رشد جسمانی و عقلانی و تشخیص نیک و بد و مصالح و مفاسد نیز معتبر است؛ و معامله کسی که درست را تشخیص نمی‌دهد و ممکن است فریب بخورد صحیح نیست.

تکلیف یا حق

«تکلیف» و «حق» در مواردی از یکدیگر متمایز می‌شوند؛ که از آن جمله است:

۱ - تکلیف قابل غصب توسط دیگری نیست؛ ولی حق قابل غصب می‌باشد.

۲ - تکلیف وظیفه‌ای است که هر کس به آن مکلف شود، بر او لازم است که آن را انجام دهد و مجاز به ترک آن نیست. اما حق چیزی است که هر کسی آن را دارا باشد باید در اختیارش قرار گیرد؛ و اگر غصب شده یا در اختیار دیگری قرار گرفته، باید برگردانده شود.

۱- پانزده سال قمری در حدود ۱۶۴ روز - یعنی حدود پنج ماه و نیم - زودتر از پانزده سال شمسی تکمیل می‌شود؛ و نه سال قمری در حدود ۹۸ روز زودتر از نه سال شمسی کامل می‌گردد.

۳- حق به‌طور معمول و غالب قابل گذشت و چشم پوشی است، در حالی که تکلیف این‌گونه نیست.

۴- معمولاً حق مستلزم و منشأ تکلیف بر دیگری است؛ یعنی هر کس واجد حقی بر دیگری شد، بر عهده دیگری تکلیف خاصی پدید می‌آید. ولی موارد تکلیف اصولاً این‌گونه نیستند؛ جز موارد خاصی.

۵- موارد حق معمولاً طرفینی می‌باشد. به عبارت دیگر هر کس نسبت به دیگری واجد حقی شود، متقابلاً او نیز بر این شخص حقی پیدا خواهد کرد؛ جز در مورد خداوند که نسبت به بندگانش حقوقی دارد ولی در مقابل، مکلف به انجام کاری نیست؛ هر چند خداوند بنا بر فضل بی‌پایان خود، رحمت بر بندگان را بر خویش واجب گردانیده است.^(۱)

ابواب فقه

فقه به دلیل این‌که در تمام عرصه‌های زندگی گسترده‌گی دارد، فقها آن را در دسته‌های مختلفی قرار داده‌اند.

در این نوشته بر اساس اهمیتی که بعضی از موضوعات پیدا کرده و عنایت خاصی به آنها وجود دارد، ابواب فقه را به این شرح تقسیم کرده‌ایم: عبادات، خانواده، اقتصاد و سیاست.

۱- ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةُ﴾؛ سورة انعام (۶)، آیه ۵۴.

عبادات

عبادات

در این قسمت به موضوعاتی پرداخته می‌شود که به چگونگی پیوند انسان با خداوند مربوط می‌شود. مانند نماز، روزه، حج، اعتکاف و نذر که در آنها قصد و نیت تقرب به خدا شرط است. گفتنی است که بعضی عبادات در عین عبادت خدا بودن، ممکن است بُعد سیاسی اجتماعی نیز داشته باشند؛ مانند نماز جماعت، نماز جمعه، حج و...^(۱)

برخی از عبادتها واجب هستند، مثل نمازهای واجب؛ و برخی دیگر مستحب می‌باشند، مانند نمازهای مستحبی، دعا، توسل و زیارت.

نماز

نماز یعنی نیایش و اظهار بندگی و شکرگزاری به شکل مخصوص و معین در برابر خداوندی که انسان به او اعتقاد و ایمان دارد و وجود خود و نعمت‌هایی را که دارد از طرف او می‌داند. نماز ارتباط معنوی میان آفریده و آفریدگار و درخواست یاری از اوست برای آن که انسان بتواند انسانیت خود را نگهداری کند و در مسیر حق و حقیقت قرار گیرد. از سویی به مکلفان تعلیم داده شده است که با آفریننده خود چگونه راز و نیاز کنند و او را به چه صفاتی بخوانند.

۱- زکات و خمس هر چند جنبه عبادی دارند و باید به قصد قربت پرداخت شوند ولی چون جنبه مالی در آنها قوی‌تر است در باب اقتصاد از آنها سخن می‌گوییم.

اهمیت نماز

نماز تأثیر مهمی در خودسازی انسان دارد و موجب کمال او می‌شود. نماز انسان را از دغدغه‌ها و اضطراب‌ها نجات می‌دهد؛ چون یاد خدا آرامش بخش جانهاست. ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^(۱) «آگاه باشید که با یاد خدا دلها آرامش می‌یابد.» و نماز بزرگترین ذکر الهی است: ﴿وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾^(۲) و ستون دین است: «اللَّهُ اللَّهُ فِي الصَّلَاةِ فَاتَّهَا عَمُودِ دِينِكُمْ»^(۳) «خدا را! خدا را! نسبت به نماز که پایه دین شماست.» در صورتی که شرایط و آداب آن کاملاً رعایت شود، موجب پاکی از آلودگی‌ها خواهد شد. ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾^(۴) «نماز آدمی را از کارهای زشت و ناشایست باز می‌دارد.» زیرا نماز چنان تأثیری در انسان برجای می‌گذارد که اگر نمازگزار شرایط آن را مراعات کند، هیچ‌گاه به سراغ بدیها نمی‌رود. مثلاً یکی از شرایط نماز این است که مکان و لباس نمازگزار غضبی نباشد، حتی اگر یک نخ غضبی در لباسش باشد نماز او درست نیست، نمازگزار وقتی که مجبور است این اندازه از حرام اجتناب کند، ممکن نیست در مال حرام تصرف کند و یا حق کسی را ضایع کند. و نیز در صورتی نماز دارای آثار معنوی خواهد بود که انسان از حرص و حسد و سایر صفات ناپسند پرهیز کند.

اگر بعضی از مردم نمازگزار مرتکب کارهای ناپسند می‌شوند، به این دلیل است که به دستورهای لازم در نماز عمل نمی‌کنند و در نتیجه نمازشان تأثیر لازم را در آنها ندارد و از ثمرات عالی آن بهره نمی‌برند. از رسول خدا ﷺ نقل شده است که فرمود: «همان گونه که اگر انسان در شبانه روز پنج نوبت خود را شستشو دهد ناپاکی و آلودگی از بدن او زدوده می‌شود، نمازهای پنجگانه نیز چنین است و انسان را از گناهان و ناپاکی‌های اخلاقی پاک می‌کند.»^(۵)

۱-سوره رعد (۱۳)، آیه ۲۸. ۲-سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۴۵.

۳-سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۴۷، ص ۴۲۲. ۴-سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۴۵.

۵-صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۳۶، حدیث ۶۴۰.

از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود: «اولین چیزی که اعمال بنده با آن محاسبه خواهد شد نماز است؛ پس اگر نماز مورد پذیرش خداوند قرار گیرد، عبادتها و اعمال نیک دیگر پذیرفته می شود؛ و چنان که نماز در پیشگاه خداوند پذیرفته نشود، اعمال دیگر هم قبول نمی شود.»^(۱)

به طور کلی شارع مقدس اهمیت زیادی برای نماز قائل شده است؛ به گونه ای که در هر حال حتی در حال احتضار نماز را واجب کرده است؛ و محتضر اگر نتواند نماز را به زبان بیاورد، باید در دل بگذراند. و نیز در حالت جنگ و ترس از دشمن یا حال اضطراب و ناچاری اگر نتواند رو به قبله نماز بخواند، توجه به قبله لازم نیست؛ ولی در هر حال باید نماز را بخواند.

کسی که به نماز اهمیت نمی دهد مورد نکوهش خداوند متعال قرار گرفته است. خداوند در قرآن می فرماید: «فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ»^(۲) «وای بر نمازگزارانی که در نمازشان سهل انگاری می کنند.» بنابراین شایسته است انسان نماز را بسیار مهم شمرده و آن را در اول وقت به جا آورد. از امام کاظم علیه السلام نقل شده است: «پدرم هنگام وفات چنین گفت: پسر من! کسی که نماز را سبک بشمارد به شفاعت ما نایل نخواهد شد.»^(۳) و نقل است: «روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد نشستند بودند که مردی وارد شد و مشغول نماز گردید، ولی رکوع و سجود را به طور کامل و صحیح به جا نمی آورد، حضرت فرمودند: حالت او مانند نوک زدن کلاغ است. این مرد اگر در این حال و با چنین نمازی بمیرد، به دین من از دنیا نرفته است.»^(۴)

خلقت انسان برای رشد و تعالی اوست و تکامل او در ارتباط با خدا ممکن است و بهترین وسیله ارتباط با خدا نماز است. بنابراین انسان باید نماز را با توجه کامل و

۱- نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، باب ۱۶ از اعداد الفرائض، ج ۳، ص ۲۵، حدیث ۳.
 ۲- سوره ماعون (۱۰۷)، آیات ۴-۵.
 ۳- کلینی، کافی، ج ۳، ص ۲۷۰، حدیث ۱۵.
 ۴- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۱۹ از ابواب اعداد الفرائض، ج ۴، ص ۳۷، حدیث ۶.

خضوع و خشوع و وقار بخواند و از غفلت و شتابزدگی بپرهیزد و توجه داشته باشد که با چه کسی سخن می‌گوید و خود را در مقابل عظمت و بزرگی خداوند عالم ناچیز ببیند.

در هر حال ترک نماز علاوه بر این که آثار بسیار سوئی در زندگی انسان می‌گذارد، موجب محروم شدن از رحمت الهی خواهد شد و عذاب اخروی را در پی خواهد داشت. در قرآن آمده است: «وقتی از دوزخیان می‌پرسند چه چیز شما را جهنمی کرد، جواب می‌دهند: ما در دنیا نمازگزار نبودیم.»^(۱)

نمازهای واجب

بر هر انسان مکلفی تعدادی نماز واجب است که عبارتند از:

- ۱- نمازهای یومیه ۲- نماز جمعه ۳- نماز آیات ۴- نماز میّت ۵- نماز طواف واجب ۶- نماز قضای پدر و مادر که بر پسر بزرگتر- یا بنابر احتیاط- بر بزرگترین مرد وارث واجب است. ۷- نمازی که با اجیر شدن یا نذر یا عهد و یا قسم بر انسان واجب می‌شود. ۸- نماز عید فطر و قربان با وجود شرایط آنها.

مقدمات نماز

برای انجام نماز و حضور در برابر خداوند متعال و اظهار بندگی و پرستش آن ذات مقدس، مقدماتی لازم است که تا فراهم نشوند نماز صحیح نیست. این مقدمات عبارتند از: وقت، مکان، قبله، لباس و طهارت.

وقت نماز

نمازهای شبانه روزی (یومیه) که مسلمان مکلف انجام می‌دهد پنج نماز است: نماز صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشاء که هر یک را باید در وقت خود انجام دهد.

۱- سوره مدثر (۷۴)، آیات ۴۰-۴۳.

- ۱- نماز صبح، دو رکعت است و وقت آن از اول سپیده صبح تا طلوع آفتاب است.
- ۲- نماز ظهر، چهار رکعت است (در غیر سفر) و وقت آن از اول ظهر است تا مقدار چهار رکعت قبل از غروب آفتاب (که وقت مخصوص نماز عصر است).
- ۳- نماز عصر، چهار رکعت است (در غیر سفر) و وقت آن بعد از مقدار چهار رکعت از اول ظهر (که وقت مخصوص نماز ظهر می باشد) تا غروب آفتاب است.
- ۴- نماز مغرب، سه رکعت است و وقت آن از اول مغرب است تا نیمه شب.
- ۵- نماز عشاء، چهار رکعت است (در غیر سفر) و وقت آن پس از مقدار سه رکعت از اول مغرب (که وقت مخصوص نماز مغرب است) شروع می شود تا نیمه شب.

مکان نماز گزار

مکان نماز گزار باید دارای شرایط زیر باشد:

- ۱- مباح باشد.
- ۲- آرام و بدون حرکت باشد؛ لذا نماز در جاهایی که استقرار و آرامش در آنجا ممکن نیست، مانند جاهای فنردار یا وسایل نقلیه متحرک (مگر در مواقع ناچاری مانند تنگی وقت) صحیح نیست. در حال ناچاری هم باید تا جایی که می تواند و صورت نماز به هم نمی خورد هنگام حرکت و تکان خوردن چیزی نخواند، و هرگاه وسیله نقلیه از سمت قبله برگشت او نیز خود را به سمت قبله بچرخاند.
- ۳- محل سجده پاک باشد؛ و غیر محل سجده هم باید نجاستِ سرایت کننده نداشته باشد.
- ۴- محل نماز هموار باشد؛ به گونه ای که جای پیشانی از جای زانو و بنا بر احتیاط واجب جای سایر اعضای سجده، بیش از چهار انگشت بسته، فراز و نشیب نداشته باشد.
- ۵- مکان نماز گزار به گونه ای باشد که وی بتواند قیام و رکوع و سجود را به طور صحیح انجام دهد، مگر در حال ناچاری که باید به قدری که ممکن است آنها را به جا آورد.

۶- مکان نمازگزار از جاهایی نباشد که ماندن یا ایستادن در آن و یا نشستن روی آن حرام است؛ به عنوان مثال نباید روی قبور معصومین علیهم السلام و یا جلوتر از قبر آنان بایستد؛ بلکه مساوی قبور آن بزرگواران نیز - اگر موجب بی احترامی شود - نماز نخواند.

قبله

اگر چه توجه کردن به خدا و اجرای وظیفه بندگی جهت و طرف خاصی ندارد - همان گونه که در قرآن آمده است: ﴿فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾^(۱) «به هر طرف رو آورید پس آنجا وجه الله است.» - اما کعبه بنا بر دلایلی، از جمله وحدت رویه مسلمانان و متوجه ساختن آنان به مرکز نشر اسلام، قبله قرار داده شده است. محلی که به نام توحید بنا شده و از سوی حضرت ابراهیم علیه السلام و فرزندش اسماعیل علیه السلام تجدید بنا گردیده است.

نمازگزارانی که در مسجد الحرام و نزدیک کعبه هستند، باید به طور دقیق رو به کعبه ایستاده و کعبه را برابر خود قرار دهند؛ ولی کسانی که در جاهای دور قرار دارند، اگر به گونه‌ای به سمت خانه خدا بایستند که گفته شود رو به قبله ایستاده‌اند کافی است.

البته نماز مستحبی را می‌توان در حال راه رفتن و یا سواره خواند؛ و اگر کسی در این دو حالت نماز مستحبی بخواند لازم نیست رو به قبله باشد.

لباس نمازگزار

۱- نمازگزار اگر مرد باشد باید هنگام خواندن نماز - هر چند کسی او را نبیند - عورت خود را بپوشاند و بهتر است از ناف تا زانو را بپوشاند. و اگر زن باشد باید تمام بدن را بپوشاند، ولی پوشاندن صورت به اندازه‌ای که در وضو شسته می‌شود و دست

۱- سوره بقره (۲)، آیه ۱۱۵.

تا میچ و پا تا میچ لازم نیست؛ و برای آن که یقین کند مقدار واجب را پوشانده است، باید مقداری از اطراف صورت و قدری پایین تر از میچ را هم بپوشاند.

۲- لباس نمازگزار باید پاک باشد. بنابراین اگر لباس آلوده و نجس است، باید آن را پاک کند.

۳- لباس نمازگزار بنا بر احتیاط واجب باید مباح باشد. بنابراین کسی که می داند پوشیدن لباس غصبی حرام است، چنانچه از روی عمد با لباس غصبی یا لباسی که نخ یا دکمه و یا چیز دیگر آن غصبی است نماز بخواند، بنا بر احتیاط واجب باید نمازش را دوباره به جا آورد.

۴- چیزهایی که از مردار و یا از حیوان حرام گوشت است، نباید در لباس نمازگزار و یا همراه او باشد. و این حکم بنا بر احتیاط واجب در موردی که حیوان دارای خون جهنده نباشد نیز جاری است.

۵- پوشیدن لباسی که از ابریشم خالص تهیه شده و یا طلا باف است برای مردان جایز نمی باشد و نماز در آن باطل است؛ و بنا بر احتیاط زن نیز در لباس ابریشم نماز نخواند؛ ولی پوشیدن لباس طلا باف و به طور کلی زینت کردن به طلا برای زنها - در نماز یا غیر آن - اشکال ندارد.

طهارت

نمازگزار باید بدنش پاک باشد. طهارت دو نوع است: طهارت ظاهری و طهارت باطنی و معنوی.

الف - طهارت ظاهری

طهارت ظاهری آن است که بدن و لباس به چیزهای ناپاک و نجس آلوده نباشد. بنابراین باید قبلاً نجاست و آلودگی را زایل کرده و بعد از پاکی بدن و لباس، نماز خواند. (مگر در صورت مشقت یا مواردی که در توضیح المسائل استنا شده است.)^(۱)

۱- رساله توضیح المسائل، مسائل ۷۶۷-۷۷۸.

نجاسات

چیزهای نجسی وجود دارد که نباید اثری از آنها در بدن و لباس نمازگزار باشد؛ و اگر کسی بدن و لباسش به آنها آلوده باشد، باید قبل از نماز آنها را پاک کند؛ که عبارتند از:

۱ و ۲ - ادرار و مدفوع انسان و حیواناتی که حرام گوشت هستند. و اگر حیوان حرام گوشت دارای خون جهنده نباشد، بنابر احتیاط واجب باید از ادرار آن پرهیز کرد؛ ولی پرهیز از مدفوع آن لازم نیست.

۳ و ۴ و ۵ - منی و خون و مردار انسان و حیواناتی که خون جهنده دارند اگر چه حلال گوشت باشند؛ هر چند نجاست منی حیوانات حلال گوشت ثابت نیست و پرهیز از آن مطابق احتیاط می باشد.

۶ و ۷ - سگ و خوکی که در خشکی زندگی می کنند؛ ولی دریایی آنها پاک است. ۸ - شراب، عرق، آبجو و هر چیز مست کننده ای که به خودی خود روان باشد نجس و خوردن آن حرام است؛ و اگر مثل بنگ و حشیش روان نباشد و در آن آب بریزند که روان شود، پاک است ولی خوردن آن حرام است.

۹ - بنابر احتیاط واجب از عرق کسی که از راه حرام جنب شده اجتناب شود.

۱۰ - بنابر احتیاط واجب از عرق شتر و سایر حیواناتی که به خوردن مدفوع انسان عادت کرده اند - به طوری که عمده خوراک آنها مدفوع انسان باشد - اجتناب شود.

بسیاری از فقها، کافر را نیز نجس می دانند. کافر کسی است که از روی عناد و جحد منکر خداست یا برای او شریک قرار می دهد، و یا پیامبری حضرت محمد ﷺ و یا معاد را انکار نماید. ولی به نظر می رسد اهل کتاب مانند یهود و نصارا و زردشتیها اگر به شراب و گوشت خوک و مانند آن آلوده نباشند، پاک بودن آنان بعید نیست؛ و نجاست کفار غیر اهل کتاب نیز محل اشکال است، و در فرض نجاست از قبیل سایر نجاسات نیست؛ بلکه یک حکم سیاسی اسلام بوده که منظور شارع مقدس دور

نگاه داشتن مسلمانان از حشر و نشر با کفار بوده است تا تحت تأثیر افکار و عقاید آنان قرار نگیرند؛ و این مسأله منافاتی با مباحثات علمی و روابط اقتصادی و تجاری با آنان - در صورت عدم مفسده - ندارد.

راه ثابت شدن نجاست

نجاست هر چیز از سه راه ثابت می شود:

الف - خود انسان یقین کند که چیزی نجس شده است.

ب - کسی که چیزی در اختیار اوست و متهم به دروغگویی نیست، بگوید آن چیز نجس است.

ج - دو مرد عادل بگویند چیزی نجس شده است. بلکه اگر یک مرد عادل هم بگوید احتیاط واجب آن است که از آن پرهیز شود.

راه نجس شدن چیزهای پاک

اگر چیز نجسی به چیز دیگری که پاک است برسد، در صورتی که هر دو و یا یکی از آنها چنان تر باشد که تری یکی به دیگری سرایت کند، آن چیز پاک هم نجس می شود؛ ولی اگر رطوبت چندان نباشد که به دیگری سرایت کند، چیزی که پاک بوده نجس نمی شود.

پاک کننده‌ها (مطهرات)

یازده چیز، شیء نجس را پاک می کند و به آنها «مطهرات» می گویند.

۱- آب

«آب» با چهار شرط چیز نجس را پاک می کند:

۱ - مطلق باشد؛ پس آب مضاف، مثل گلاب، بنا بر احتیاط واجب چیز نجس را

پاک نمی کند.

۲ - پاک باشد.

۳ - هنگام شستن چیز نجس، مضاف نشود و بو یا رنگ یا مزه نجاست هم نگیرد.

۴ - پس از آب کشیدن چیز نجس عین نجاست در آن نمانده باشد.

آب قلیل و کر

اصل آب از نظر مقدار و خاصیت پاک کنندگی بر دو قسم است:

۱ - آب کر؛ و آن مقدار آبی است که بر اثر ملاقات چیزهای نجس، علاوه بر این که خودش نجس نمی شود، چیز نجس را نیز پاک می کند؛ به شرط این که عین نجس، بو یا رنگ و یا مزه آن را تغییر ندهد. و مقدار آن به حسب وزن تقریباً ۳۸۴ کیلوگرم است و به حسب مساحت مقدار حجم مکعبی است که هر طرف آن $\frac{۳}{۵}$ و جب شخص معمولی در حدود ۷۳ سانتی متر باشد.

۲ - آب قلیل؛ و آن آبی است که از آب کر کمتر باشد و از زمین هم نجو شد.

اگر بخواهیم چیز نجس را به وسیله آب قلیل، مثلاً با آفتابه و پارچ و مانند آن پاک بکنیم، باید آن را روی چیز نجس از بالا به پایین بریزیم؛ و اگر نجاست به آب قلیل برخورد کند، خود آب را آلوده می کند. ولی آب کر در صورتی نجس می شود که بر اثر ملاقات با چیز نجس، یکی از سه صفت آن (رنگ، بو یا مزه) تغییر کند.

ظرف نجس شده را با آب قلیل سه مرتبه باید شست ولی در آب جاری و کر یک مرتبه کافی است؛ و اگر ظرفی را سگ در آن چیز روان خورده باشد، ابتدا با خاک پاک خاکمال می کنند سپس بنا بر احتیاط واجب با کمی مخلوط آب و خاک آن را می ساینند و بعد بنا بر احتیاط سه بار آن را می شویند؛ همچنین ظرفی را که سگ آن را لیسیده و یا آب دهانش را در آن ریخته، بنا بر احتیاط واجب باید پیش از شستن خاکمال کرد. و اگر خوک از ظرفی چیز روان خورده باشد، باید با آب قلیل آن را هفت مرتبه شست؛ و در آب کر و جاری هم احتیاط هفت مرتبه است. و لازم نیست آن را خاکمال کنند. و اگر ظرفی به شراب نجس شده باشد باید با آب قلیل سه مرتبه شسته شود؛ و بنا بر احتیاط

آب کر و جاری هم همین حکم را دارد.
مخرج مدفوع انسان علاوه بر آب (با رعایت شرایطی که در توضیح المسائل گفته شده است)^(۱) با سه قطعه سنگ یا پارچه، دستمال کاغذی و مانند آن نیز پاک می شود.

۲- زمین

«زمین» با پنج شرط کف پا و ته کفش نجس را پاک می کند:

- ۱ و ۲- بنا بر احتیاط واجب زمین پاک و خشک باشد.
- ۳- به سبب راه رفتن و برخورد با زمین نجس، کف پا یا ته کفش نجس شده باشد.
- ۴- نجاستی که به کف پا یا ته کفش رسیده، با راه رفتن یا مالیدن پا به زمین بر طرف شود.
- ۵- زمینی که روی آن راه می روند خاکی یا سنگفرش و یا آجر فرش و مانند آن باشد؛ ولی با راه رفتن بر روی فرش و یا حصیر و یا سبزه، پا و کفش نجس پاک نمی شود؛ و پاک شدن آن با راه رفتن روی آسفالت نو که روی آن قیر است و زمینی که با چوب فرش شده محل اشکال است.

۳- آفتاب

«آفتاب» زمین و ساختمان و چیزهایی مانند: در، پنجره و میخ‌هایی را که در ساختمان به کار رفته و جزو ساختمان به شمار می آید، با شش شرط پاک می کند:

- ۱- چیز نجس به گونه‌ای تر باشد که اگر چیز دیگری به آن برسد تر شود.
- ۲- پیش از تابیدن آفتاب، عین نجاست از آن چیز بر طرف شده باشد.
- ۳- چیزی مانند ابر یا پرده و یا جسم دیگری از تابیدن مستقیم خورشید به چیز نجس جلوگیری نکند. و اگر از پشت شیشه یا به وسیله آینه بتابد، پاک شدن آن محل اشکال است.

۱- ر.ک: توضیح المسائل، مسأله ۲۲۸.

۴- آفتاب به تنهایی تری چیز نجس را خشک کند.

۵- آفتاب مقداری از بنا یا ساختمان را که نجاست به آن فرو رفته یکمرتبه خشک کند؛ در غیر این صورت فقط روی آن پاک می شود و زیر آن نجس می ماند.

۶- بین روی زمین یا ساختمان که آفتاب به آن می تابد و داخل آن، هوا یا جسم پاک دیگری فاصله نباشد؛ وگرنه قسمت داخل پاک نمی شود.

۴- استحاله

اگر ماهیت و جنس چیز نجس به گونه ای عوض شود که به صورت چیز پاکسی درآید، پاک می شود؛ که اصطلاحاً می گویند «استحاله» شده است؛ مثل این که سگ در نمکزار نمک گردد یا چوب نجس خاکستر شود. ولی اگر ماهیت و جنس آن عوض نشود پاک نمی شود، مثل آن که گندم نجس را آرد کنند.

۵- کم شدن دو سوم آب انگور

جوش آمدن آب انگور که موجب حرام شدن آن می شود، به دو صورت است:

الف - به وسیله آتش جوش آمده باشد، که در این صورت خوردنش حرام و بنا بر احتیاط نجس است؛ و تنها در صورتی پاک و حلال می شود که چنان بجوشد که دو سوم آن بخار شود و شیره گردد.

ب - به خودی خود جوش آمده باشد، که در این صورت نجس و خوردن آن حرام است؛ و تنها در صورتی پاک و حلال می شود که تبدیل به سرکه گردد.

۶- انتقال

اگر خون بدن انسان یا حیوانی که خون جهنده دارد به بدن حیوانی که خون جهنده ندارد انتقال یابد و خون آن حیوان به شمار آید، پاک است؛ و این را در اصطلاح «انتقال» می گویند؛ مانند خونی که پشه از بدن انسان یا حیوان دیگر می مکد و جزء بدن پشه می شود.

۷ - اسلام

اگر کافر شهادتین یعنی «أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمداً رسول الله» را از روی جدّ و عقیده بگویند، هر چند به زبان دیگر باشد، مسلمان می شود و - بنابر قول به نجاست - پس از مسلمان شدن بدن و عرق او پاک است.

۸ - تبعیت

«تبعیت» آن است که چیز نجسی با پاک شدن چیز نجس دیگر پاک شود؛ مانند سرکه شدن شراب، که سبب می شود ظرف آن نیز به تبعیت پاک شدن سرکه ها پاک گردد.

۹ - برطرف شدن عین نجاست

اگر باطن بدن انسان - مانند داخل دهان و بینی - به نجاست آلوده شود، چنانچه آن نجاست برطرف شود، باطن پاک شده و لازم نیست آن را آب بکشند؛ همچنین است اگر بدن حیوان نجس شده باشد و نجاست آن برطرف شود. و اگر در داخل دهان جسم خارجی باشد مثل این که دندان را پر کرده باشند و نجاست به آن چیز خارجی رسیده باشد، پاک شدن به مجرد برطرف شدن عین نجاست محل اشکال است.

۱۰ - استبرای حیوان نجاست خوار

ادرار و مدفوع حیوانی که به خوردن نجاست انسان عادت کرده، بنابر احتیاط واجب نجس است؛ و برای پاک شدن باید مدتی - که در توضیح المسائل بیان شده است -^(۱) به آن خوراک پاک بدهند و نگذارند نجاست بخورد.

۱- ر.ک: توضیح المسائل، مسألة ۱۸۸.

۱۱ - غایب شدن مسلمان

اگر بدن یا لباس مسلمان یا ظرفی که از آن استفاده می‌کند نجس شود و او غایب گردد، چنانچه احتمال برود وی آن چیز را آب کشیده یا به واسطه برخورد با باران و یا آب کر و جاری پاک شده، پرهیز از آن لازم نیست.

ب - طهارت معنوی

به جز طهارت گفته شده، یک نوع طهارت دیگر نیز در اسلام مقرر و واجب شده، و آن به هنگام اعمال عبادی و از آن جمله نماز است که شرط صحت نماز می‌باشد؛ و آن به سه چیز محقق می‌شود: وضو، غسل و تیمم.

وضو

«وضو» شستشوی مخصوصی است که انسان به دستور خدای متعال پیش از نماز و برخی دیگر از عبادات، برای تطهیر دل و تقرّب به خداوند انجام می‌دهد. وضو عملی برای طهارت روح و ایجاد آمادگی برای عبادت است و از این رو بسیار ارزشمند می‌باشد و چنان است که در روایت از آن به «نور» تعبیر شده است.^(۱) در مواردی از جمله برای نماز و طواف واجب و دست زدن به نوشته قرآن و همچنین جهت ادای نذر و عهد و یا سوگند برای با وضو بودن، باید وضو گرفته شود. نمازگزار خود را با این شستن ظاهری آماده زدودن آلودگی‌های روحی و قلبی می‌کند؛ از این رو انسان هر چه به هنگام وضو توجه و حضور قلب بیشتری داشته باشد، نشاط و حضور معنوی بهتری در نماز خواهد داشت. اما باید دانست که فلسفه وضو را نمی‌توان به این امور و یا به اموری چون رعایت بهداشت منحصر نمود؛ آنچه در وضو لازم است تعبّد و بندگی در برابر ذات یگانه خداوند است.

۱- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۸ از ابواب وضوء، ج ۱، ص ۳۷۷، حدیث ۸.

در وضو شستن صورت و دست‌ها و مسح کردن جلوی سر و روی پاها واجب است و آن را به دو صورت می‌توان انجام داد: ترتیبی و ارتماسی.

وضوی ترتیبی و ارتماسی

«وضوی ترتیبی» آن است که روی هر یک از اعضای وضو آب ریخته شود و از بالا به پایین و به ترتیب شستشو شود؛ ولی در «وضوی ارتماسی» هر عضو به ترتیب و با فرو بردن زیر آب شسته می‌شود.

در وضوی ترتیبی صورت را باید از رستنگاه موی سر تا چانه و پهنای آن به اندازه‌ای که میان انگشت میانی و شست قرار می‌گیرد از بالا به پایین شست؛ و برای آن که یقین حاصل شود که این مقدار شسته شده، باید کمی از اطراف آن هم شسته شود. سپس نخست دست راست و پس از آن دست چپ را از آرنج تا سرانگشتان -از بالا به پایین- بشوید؛ و برای آن که یقین شود که آب وضو به تمام این مقدار رسیده، باید کمی بالاتر از آرنج هم شسته شود.

پس از شستن هر دو دست باید بر یک قسمت از چهار قسمت سر که برابر پیشانی است، با رطوبت آب وضو که در کف دست مانده دست کشیده شود و سپس پاها از سرانگشت تا برآمدگی روی پا مسح گردد.

هنگام مسح باید جای مسح خشک باشد و سر و پا را ثابت نگه داشته و دست روی آن کشیده شود. و اگر موی سر به اندازه‌ای بلند است که اگر شانه شود به صورت یا جای دیگر سرش می‌رسد، هنگام مسح باید با باز نمودن فرق، پوست جلوی سر یا به هر ترتیب دیگر بیخ موها مسح شود؛ و اگر موها به این اندازه بلند نیست، کافی است بر روی موها مسح شود. همچنین بنا بر احتیاط واجب با دست راست و از بالا به پایین و با سه انگشت، جلوی سر مسح گردد؛ و در مسح پاها، دست بر سرانگشت‌ها گذاشته و روی پا کشیده شود؛ نه آن که تمام کف دست را روی پا بگذارد و کمی بکشد.

شرایط وضو

صحت وضو سیزده شرط دارد:

- ۱ و ۲- آب وضو باید پاک و مطلق باشد.
 - ۳- آب وضو و نیز بنا بر احتیاط واجب فضایی که در آن وضو گرفته می شود باید مباح باشد.
 - ۴ و ۵- ظرفی که آب وضو در آن است باید مباح باشد و نیز از جنس طلا و نقره نباشد.
 - ۶- بنا بر احتیاط واجب باید اعضای وضو هنگام شستن و مسح کشیدن پاک باشد.
 - ۷- وقت کافی برای وضو و نماز داشته باشد؛ وگرنه وظیفه نمازگزار تیمم است.
 - ۸- با قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خدای متعال وضو بگیرد.
 - ۹ و ۱۰- کارهای وضو به ترتیبی که گفته شد و پشت سر هم انجام بگیرد.
 - ۱۱- کارهای وضو را خود مکلف انجام دهد نه دیگری یا به کمک دیگری.
 - ۱۲- استعمال آب برای او ضرر نداشته باشد.
 - ۱۳- در اعضای وضو مانعی از رسیدن آب به بدن وجود نداشته باشد.
- پارچه و باندی که با آن زخم را پانسمان می کنند و پارچه یا چسب و یا پلاستیکی که به طور موقت برای جلوگیری از رسیدن آب به زخم روی آن می بندند، در اصطلاح «جبیره» نامیده می شود؛ و وضو یا غسل و یا تیممی که به هر علت روی این باند یا پارچه انجام گرفته وضو یا غسل یا تیمم جبیره ای می باشد، و با شرایطی که در رساله عملیه بیان شده است صحیح می باشد.^(۱)

چیزهایی که وضو را باطل می کند

هفت چیز وضو را باطل می کند:

- ۱ و ۲- بیرون آمدن ادرار و مدفوع.

۱- ر.ک: توضیح المسائل، مسائل ۳۳۱-۳۴۹.

- ۳- خارج شدن باد از مخرج مدفوع.
- ۴- خوابی که بر اثر آن چشم نبیند و گوش نشنود؛ ولی اگر فقط یکی از آنها از کار بیفتد وضو باطل نمی شود.
- ۵- چیزهایی که عقل را از کار می اندازد؛ مانند دیوانگی، بی هوشی و مستی.
- ۶- استحاضه.
- ۷- چیزهایی که برای آنها غسل واجب می شود؛ مانند جنابت، حیض و نفاس؛ و نیز بنا بر احتیاط، مس میت پس از سرد شدن و پیش از غسل دادن آن.

غسل

گاهی شرط صحت عبادت «غسل» است. یعنی تمام بدن با ترتیب و شرایط خاص و با قصد قربت باید شسته شود و وضو به تنهایی کافی نیست. در بعضی موارد نیز مستحب است انسان غسل کند.

غسل های واجب

- در چند مورد برای نماز و هر کاری که باید با وضو انجام شود باید غسل کرد:
- ۱- **غسل جنابت**، که در نتیجه نزدیکی جنسی و یا بیرون آمدن منی، چه در خواب و چه در بیداری، واجب می شود.
- ۲ و ۳ و ۴- **غسل حیض، استحاضه و نفاس**.
- «حیض» خونی است که معمولاً در هر ماه چند روزی از رحم زنان خارج می شود؛ و حداقل آن سه روز و حداکثر آن ده روز است. زنان غالباً از حیث وقت و عدد روزها به تناسب نژاد و خانواده و شرایط جسمی و غیره، در زمان و مدت خاصی خونریزی پیدا می کنند؛ که در اصطلاح به آن قاعدگی گفته می شود.
- «استحاضه» خون دیدن زنان است، که از سه روز کمتر و یا از ده روز بیشتر می باشد.
- «نفاس» جریان خونی است که پس از زایمان در زنان دیده می شود و مدت آن

همان عادت ماهانه همیشگی است. و اگر عادت ثابتی در میان نباشد، حداکثر ده روز ادامه دارد؛ ولی ممکن است از سه روز کمتر باشد.

در هر یک از این سه حالت، زنان پس از پاک شدن برای به جا آوردن نماز و سایر عبادات، باید غسل حیض یا استحاضه و یا نفاس به جا آورند؛ که تفصیل آن در رساله توضیح المسائل آمده است.^(۱)

۵- غسل مسّ میّت، که با لمس کردن و تماس بدن کسی به قسمتی از بدن مرده (به استثنای مو) پس از این که بدن مرده سرد شده باشد و هنوز آن را غسل نداده باشند، واجب می شود. همچنین تماس با قطعه جدا شده ای از میّت که شامل استخوان است، مشمول این حکم می باشد.

۶- غسل میّت، شستشوی میّت به صورتی مخصوص می باشد. ابتدا تمام بدن با آب سدر آنگاه با آب کافور و سپس با آب خالص - به گونه ای که در رساله عملیه آمده است -^(۲) شسته می شود.

۷- غسلی که به واسطه نذر یا سوگند و یا عهد واجب شده است.

چگونگی غسل

غسل را به دو طریق می توان انجام داد: ترتیبی و ارتماسی. «غسل ترتیبی» آن است که انسان نخست سر و گردن، سپس بنا بر احتیاط واجب طرف راست، و پس از آن طرف چپ بدن خود را بشوید. «غسل ارتماسی» آن است که انسان به نیت غسل به طوری در آب فرو رود که آب همه بدن او را فرا بگیرد.

احکام غسل

۱- تمام شرایطی که برای صحیح بودن وضو گفته شد، در صحیح بودن غسل هم شرط است؛ ولی در غسل، از بالا به پایین شستن اعضا و فاصله نیفتادن میان شستن

۱- ر.ک: توضیح المسائل، مسائل ۳۹۴-۴۹۶. ۲- ر.ک: همان، مسائل ۵۹۷-۶۱۴.

اعضای بدن لازم نیست؛ به شرط آن که در این میان کاری که وضو را باطل می کند انجام ندهد.

۲- کسی که چند غسل بر او واجب است، می تواند به نیت همه آنها یک غسل به جا آورد. همچنین می تواند چند غسل واجب و مستحب را یکجا با یک غسل به جا آورد.

۳- کسی که غسل جنابت کرده، نباید برای نماز وضو بگیرد؛ ولی بنا بر احتیاط واجب با غسل های دیگر نمی شود نماز خواند و باید وضو هم گرفته شود.

۴- در غسل ارتماسی بنا بر احتیاط واجب باید تمام بدن پاک باشد؛ ولی در غسل ترتیبی اگر تمام بدن نجس باشد و هر قسمت را پیش از غسل دادن آب بکشد، غسل صحیح است.

۵- کسی که روزه واجب گرفته، نمی تواند در حال روزه غسل ارتماسی انجام دهد؛ زیرا روزه دار نباید تمام سر را در آب فرو برد.

۶- اگر در بین غسل کاری که وضو را باطل می کند از او سرزند، بنا بر احتیاط واجب غسل را از سر گیرد و وضو هم بگیرد.

۷- کسی که غسل دیگری بر او واجب بوده و انجام نداده است، در صورتی که پس از آن جنب شده و غسل جنابت کرده باشد، غسل جنابت او از سایر غسل ها کفایت می کند؛ هر چند به آنها توجه نداشته است.

احکام جنابت

تنها غسلی که در قرآن مجید راجع به آن تصریح شده جنابت است. ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا﴾^(۱) «اگر جنب هستید پس خود را پاک کنید.» از همین جا استفاده شده است که با غسل جنابت می توان نماز خواند و وضو لازم نیست.

۱-سوره مائده (۵)، آیه ۶.

اگر چه وجوب غسل جنابت برای نمازهای واجب، روزه واجب و طواف است، ولی انجام آن به خودی خود مستحب است و در حال جنابت ماندن مورد نکوهش قرار گرفته است. به ویژه خوردن، آشامیدن و خوابیدن در حال جنابت کراهت شدید دارد. هر چند در این سه مورد اگر شخص وضو بگیرد، یا در مورد خوابیدن در نبود آب قربهٔ اِلی اللّٰه تیمّم کند، کراهت آن برطرف می شود.

کارهایی که بر جنب حرام است

پنج چیز بر جنب حرام است:

- ۱- رساندن جایی از بدن به خط قرآن، و بنا بر احتیاط واجب به نام خدای متعال و نیز نام پیامبران و امامان و حضرت زهرا علیها السلام اگر موجب بی احترامی باشد.
- ۲- رفتن به مسجد الحرام و مسجد النبی صلی الله علیه و آله.
- ۳- توقف در سایر مساجد، و بنا بر احتیاط واجب در حرم امامان علیهم السلام.
- ۴- گذاشتن چیزی در مسجد.
- ۵- خواندن آیه سجده؛ بلکه بنا بر احتیاط واجب خواندن هر قسمت از سوره ای که سجده واجب دارد. آیه هایی که سجده واجب دارند عبارتند از: سوره سجده (۳۲) آیه ۱۵؛ سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۷؛ سوره نجم (۵۳) آیه ۶۲؛ و سوره علق (۹۶) آیه ۱۹.

احکام قاعدگی زنان

- ۱- آمیزش در حال قاعدگی جایز نیست.
- ۲- زن در حال حیض عباداتی را که شرط آنها طهارت است مانند نماز و روزه، نباید به جا آورد؛ ولی مستحب است در موقع نمازهای یومیّه، وضو گرفته و روبه قبله بنشیند و مشغول دعا و یاد خدا باشد.
- ۳- نمازهایی که حائض در ایام حیض نخوانده قضا ندارد؛ اما به جای روزه واجب باید قضای آن گرفته شود؛ و همچنین نمازهای واجب دیگر مانند نماز آیات بنا بر احتیاط قضا دارد.

۴ - تمام چیزهایی که بر جنب حرام است بر زن حائض نیز حرام است و باید از آنها اجتناب کند، و پس از پاک شدن از حیض باید غسل نماید.

تیمم

در اسلام احکام و دستورات به گونه‌ای وضع شده است که قابل اجرا بوده و موجب مشقت و سختی برای افراد و جامعه نباشد. از جمله در مورد طهارت نماز، اگر انجام وضو یا غسل به دلایلی ممکن نباشد، باید به جای وضو یا غسل تیمم کرد. خداوند درباره تیمم می‌فرماید: ﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^(۱) «خدا نمی‌خواهد [در دستورات دین] زحمتی برای شما قرار دهد، بلکه می‌خواهد شما را پاک سازد و نعمتش را بر شما تمام کند، شاید شکرگزار باشید.»

فلسفه وضو یا غسل تنها نظافت نیست تا گفته شود در تیمم چگونه نظافت به دست می‌آید. احکام شرع مقدس اسلام، علاوه بر حکمت‌هایی که بسیاری از انسانها می‌فهمند، دارای مصالح و علل دیگری است که چه بسا فهم آنها برای همه آسان نباشد. روح مشترک در همه احکام الهی به وجود آوردن حالت تعبد و روحیه اطاعت و خضوع بندگان در مقابل خداوند حکیم می‌باشد.

کیفیت تیمم

«تیمم» عبارت است از زدن دو کف دست بر زمین و کشیدن آنها به صورت و پشت دست‌ها با شرایط زیر:

- ۱ - قصد تیمم به جای وضو یا غسل.
- ۲ - زدن دو کف دست با هم - بنابر احتیاط - به چیزی که تیمم بر آن صحیح است.

۱-سوره مائده (۵)، آیه ۶.

۳- کشیدن دو دست بر تمام پیشانی و دو طرف آن از بالا به پایین از جایی که موی سر روییده تا روی ابروها و بالای بینی، به طوری که تمام کف دو دست بر تمام پیشانی و بنا بر احتیاط واجب روی ابروها کشیده شود.

۴- کشیدن تمام کف دست چپ بر تمام پشت دست راست از مچ تا سر انگشتان، و تمام کف دست راست بر تمام پشت دست چپ؛ و بنا بر احتیاط دو بار کف دو دست به زمین زده شود و بر پیشانی و پشت دست کشیده و باز یک بار کف دو دست به زمین زده شود و بر پشت دست‌ها کشیده شود.

چیزهایی که تیمم بر آن صحیح است

تیمم بر خاک، ریگ، کلوخ، گل پخته مانند آجر و کوزه، سنگ گچ، سنگ آهک، سنگ مرمر و دیگر سنگ‌ها صحیح است؛ ولی تیمم بر جواهرات - مانند عقیق و فیروزه که به آنها زمین نمی‌گویند - باطل است. و بنا بر احتیاط تا ممکن است باید خاک را بر چیزهای دیگر به ویژه سنگ مقدم داشت.

چیزی که بر آن تیمم می‌شود باید پاک باشد و غصبی نباشد، و اگر از چیزهایی است که گرد دارد - بنا بر احتیاط - باید گرد آن بر دست بماند.

موارد تیمم

۱- تهیه آب به اندازه وضو یا غسل ممکن نباشد.

۲- دسترسی نداشتن به آب به دلیل پیری، ترس از دزد یا جانوران و یا نداشتن وسیله‌ای که با آن آب فراهم شود.

۳- ترس از بیماری یا ادامه و یا شدت آن، به خاطر ضرر داشتن آب بر بدن.

۴- ترس از تلف شدن خود، زن، فرزند، همراهان و یا کسی که حفظ جان او واجب است به طوری که اگر آب مصرف وضو یا غسل شود آنان از تشنگی تلف و یا مریض می‌شوند و یا به مشقت می‌افتند. و نیز ترس از تلف حیوانی مانند اسب، استر و غیر آن که همراه انسان است و معمولاً سرش را برای خوردن نمی‌برند.

- ۵- ضرورت مصرف آب برای پاک کردن بدن یا لباس نجس.
- ۶- وجود آب در ظرفی که استعمال آن حرام است و ظرف دیگری وجود ندارد.
- ۷- تنگ بودن وقت نماز و نبود فرصت کافی برای وضو یا غسل.

واجبات نماز

- ۱- نیت؛ یعنی تصمیم و اراده بر انجام کار. اگر انسان به کاری که انجام می‌دهد توجه داشته باشد قهراً نیت و اراده آن کار را خواهد داشت. انسان باید عبادات و از جمله نماز را به نیت قربت، یعنی برای انجام فرمان خداوند به جا آورد؛ و لازم نیست نیت را از قلب خود بگذراند یا به زبان بگوید.
- ۲- قیام؛ نمازگزار در صورت امکان در موقع گفتن تکبیر و حمد و سوره باید به حالت ایستاده باشد. و قیام در حال تکبیرة الاحرام و پیش از رکوع، رکن نماز است.
- ۳- تکبیرة الاحرام؛ نماز با گفتن «الله اکبر» شروع می‌شود و پس از آن نمازگزار باید از اموری که شایسته و مناسب حال نماز نیست پرهیز کند.
- ۴- قرائت؛ خواندن سوره حمد و یک سوره دیگر از قرآن در رکعت اول و دوم، و خواندن تسبیحات اربعه یعنی «سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر» سه مرتبه یا خواندن سوره حمد به تنهایی در رکعت سوم و چهارم.
- ۵- رکوع؛ خم شدن پس از قرائت حمد و سوره یا تسبیحات اربعه در هر رکعت، به اندازه‌ای که کف دست‌ها به سر زانوها برسد؛ و در آن حال با توجه کامل خدا را به عظمت یاد کند و گفتن هر ذکر کافی است؛ ولی احتیاط واجب آن است که اگر «سُبْحَانَ اللَّهِ» را خواست بگوید سه مرتبه بگوید؛ و اگر غیر آن را خواست بگوید نیز سه مرتبه بگوید و از اندازه سه مرتبه: «سُبْحَانَ اللَّهِ» یا یک مرتبه «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ» کمتر نباشد. و احوط آن است که تسبیحی را که بیان شد اختیار نماید.
- ۶- سجده؛ نمازگزار پس از رکوع می‌ایستد و سپس با کمال تواضع به سجده می‌رود. سجده آن است که پیشانی، کف دو دست، سر دو زانو و سر دو انگشت بزرگ

پا را روی زمین قرار می‌دهد، و خدا را به بزرگی یاد می‌کند و سه بار «سُبْحَانَ اللَّهِ» یا یک بار «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ» یا هر ذکر دیگری را - با تفصیلی که در رکوع بیان شد - می‌گوید؛ و سر از سجده برمی‌دارد و می‌نشیند و سپس بار دیگر به همین ترتیب سجده دیگر به جا می‌آورد.

در سجده پیشانی باید بر زمین یا چیزهایی غیر خوراکی و غیر پوشاکی که از زمین می‌روید، مانند چوب و برگ درخت و امثال آن گذاشته شود؛ ولی سجده بر مواد پوشاکی و یا خوراکی انسان مانند گندم، جو و نان و نیز بر مواد معدنی مانند طلا و نقره و بنا بر احتیاط واجب بر عقیق و فیروزه و نظیر اینها باطل است. البته سجده بر سنگ‌های معدنی مانند سنگ مرمر، سنگ‌های سیاه، سنگ آهک و سنگ گچ صحیح است؛ بلکه برگچ، آهک پخته، آجر و کوزه گلی هم اشکال ندارد، هرچند احوط ترک است.

۷- تشهد؛ نمازگزار در رکعت دوم تمام نمازهای واجب و مستحب و رکعت سوم نماز مغرب و رکعت چهارم نمازهای چهار رکعتی، پس از سجده دوم می‌نشیند و در حالی که بدنش آرام است می‌گوید: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.»

۸- سلام؛ پس از تشهد رکعت آخر نماز مستحب است نمازگزار در حالی که نشسته و بدنش آرام است بگوید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ» و پس از آن واجب است بگوید: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ» یا بگوید: «السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ»؛ ولی اگر این سلام را بگوید، احتیاط مستحب آن است که بعد از آن «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ» را هم بگوید.

۹- ذکر؛ نمازگزار باید در رکوع و سجده و تشهد ذکر بگوید.

۱۰- ترتیب؛ ترتیب در نماز به این معناست که واجبات نماز را به همان ترتیبی که گفته شد انجام دهد؛ پس اگر کسی عمداً ترتیب نماز را به هم بزند نمازش باطل می‌شود.

۱۱- موالات؛ یعنی آن که نمازگزار کارهای نماز - مانند: رکوع، سجود و تشهد - را پشت سر هم و بدون فاصله عرفی به جا آورد و چیزهایی را که در نماز می‌خواند

به طوری که معمول است پشت سر هم بخواند؛ پس اگر موالات نماز را به هم بزنند به طوری که از صورت نمازگزار بیرون رود، نمازش باطل است.

احکام نماز

۱- از میان واجبات نماز پنج مورد آن رکن است که عبارتند از: نیت، تکبیرة الاحرام، قیام در حال تکبیرة الاحرام و پیش از رکوع، رکوع و دو سجده. اگر از روی عمد یا اشتباه یکی از آنها ترک و یا اضافه شود، نماز باطل می شود؛ و اما سایر واجبات نماز رکن نیستند و اگر از روی اشتباه، ترک و یا اضافه شود، نماز باطل نمی شود؛ و فقط با ترک یا اضافه عمده آنها نماز باطل می شود.

۲- بر هر فرد مسلمان واجب است که همه کلمات نماز را به عربی و شکل صحیح یاد بگیرد و هنگام خواندن نیز صحیح ادا کند.

۳- بر زن و مرد نمازگزار واجب است حمد و سوره نماز ظهر و عصر را آهسته بخوانند، و بر مرد واجب است حمد و سوره نماز صبح و مغرب و عشا را بلند بخواند ولی بر زن واجب نیست.

۴- هنگام گفتن ذکرهای واجب نماز باید بدن آرام باشد؛ و در ذکرهای مستحب هم اگر آن را به قصد ذکرهایی که در نماز دستور داده اند بگویند، بنا بر احتیاط واجب آرام بودن بدن لازم است؛ به جز ذکر «بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ أَقُومُ وَ أَقْعُدُ» که هنگام برخاستن از سجده برای رکعت دیگر گفته می شود.

مستحبات نماز

نماز همان طور که تعدادی اجزا و ذکرهای واجب دارد، اعمال مستحب نیز دارد که درباره آنها بسیار توصیه و تأکید شده است و تأثیر زیادی در توجه قلبی انسان به خداوند دارد:

۱- **اذان و اقامه**؛ مستحب است نمازگزار پیش از شروع نمازهای واجب یومیه،

اذان و اقامه بگوید؛ ولی پیش از نماز عید فطر و قربان مستحب است به جای اذان و اقامه سه مرتبه «الصلاة» گفته شود.

اذان هجده جمله است:

چهار مرتبه «الله اکبر»؛ یعنی: «خدای متعال بزرگتر از آن است که توصیف شود.»
 دو مرتبه «أشهد أن لا إله إلا الله»؛ یعنی: «گواهی می‌دهم که نیست خدایی جز خدای یکتا.»

دو مرتبه «أشهد أن محمداً رسول الله»؛ یعنی: «گواهی می‌دهم که حضرت محمد ﷺ پیامبر و فرستاده خداست.»

دو مرتبه «حَيَّ عَلَى الصَّلَاة»؛ یعنی: «بشتاب به سوی نماز.»

دو مرتبه «حَيَّ عَلَى الْفَلَاح»؛ یعنی: «بشتاب به سوی رستگاری.»

دو مرتبه «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَل»؛ یعنی: «بشتاب به سوی بهترین کردار.»

دو مرتبه «الله أكبر»

دو مرتبه «لا إله إلا الله».

اقامه هفده جمله است:

یعنی دو مرتبه «الله کبر» از اول اذان و یک مرتبه «لا إله إلا الله» از آخر آن کم می‌شود و پس از گفتن «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَل» دو مرتبه «قد قامت الصلاة»، اضافه می‌گردد. جمله «أشهد أن علياً ولي الله» جزو اذان و اقامه نیست؛ ولی خوب است پس از «أشهد أن محمداً رسول الله» به قصد قربت - نه به قصد ورود - گفته شود.

۲- **قنوت**؛ در رکعت دوم نماز قبل از رکوع، دو دست مقابل صورت گرفته می‌شود و آنچه مناسب با شأن خداوند است گفته می‌شود. بهتر است دعاهای رسیده از معصومین یا از آیات قرآن خوانده شود.

۳- پس از انجام هر عمل گفتن «الله اکبر» بسیار شایسته است، و همچنین پیش از رفتن به رکوع؛ و این حتی الامکان ترک نشود.

۴- در هر تکبیر و مخصوصاً در موقع تکبیرة الاحرام، دست‌ها را تا مقابل گوش بالا آوردن به طوری که کف دست‌ها رو به قبله باشد مستحب است.

۵- نگاه کردن به محل سجده در حال ایستادن و نگاه کردن به کف دست‌ها در حال قنوت و در رکوع بین پاها و وقت نشستن به دامن خود مستحب است.

۶- مستحب است پس از قیام از رکوع، و قبل از رفتن به سجده گفته شود: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ»؛ یعنی: «خدا بشنود [ستایش] کسی را که او را ستایش نمود.» و هنگام برخاستن برای رکعت دیگر گفته شود: «بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ أَقُومُ وَ أَقْعُدُ»؛ یعنی: «با قدرت و توانایی خداوند برمی‌خیزم و می‌نشینم.»

۷- پس از سلام نماز، قدری بنشیند و فکر کند و به هر زبانی که می‌خواهد با خالق خود راز و نیاز کند، که آن را تعقیب می‌گویند. گرچه بهتر است آنچه را که در کتابهای دعا دستور داده‌اند، بخوانند. و مستحب است آنچه را که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به حضرت زهراء عَلَيْهَا السَّلَام تعلیم فرمود و به تسبیحات حضرت زهراء عَلَيْهَا السَّلَام مشهور است، بگوید. و آن ۳۴ مرتبه «اللَّهُ اکبر»، ۳۳ مرتبه «الحمد لله» و ۳۳ مرتبه «سبحان الله» است.

خوب است پس از اتمام نماز سجده شکر به جا آورده شود؛ و سه بار در سجده «شکراً لله» یا «شکراً» و یا «عفواً» گفته شود.

مبطلات نماز

در نماز علاوه بر این که شایسته است با حضور قلب در مقابل خداوند متعال به راز و نیاز پرداخت و کاملاً متوجه عظمت آفریدگار بود، باید مراقبت نمود تا کارهایی که موجب بی‌توجهی به نماز و باطل شدن آن می‌گردد از نمازگزار سر نزنند.

دوازده چیز نماز را باطل می‌کند:

۱- آن که در بین نماز یکی از شرطهای صحت آن - مانند پوشش لازم برای زن و

مرد - از بین برود.

- ۲- آن که در بین نماز از روی عمد یا اشتباه و یا ناچاری، چیزی که وضو یا غسل را باطل می‌کند پیش آید، مثل این که ادرار از او خارج شود.
- ۳- آن که دست‌ها را به عنوان یکی از واجبات نماز روی هم قرار دهد، که بنا بر احتیاط واجب باید نمازش را دوباره بخواند.
- ۴- عمداً «آمین» گفتن پس از سوره حمد.
- ۵- آن که از روی عمد پشت به قبله نماید و یا به سمت راست یا چپ قبله منحرف شود.
- ۶- گفتن مطالبی خارج از نماز از روی عمد؛ چه از آن قصد معنا کند یا بنا بر احتیاط واجب معنایی را قصد نکند.
- ۷- با صدای بلند خندیدن؛ بلکه خنده صدادار سهوی هم که انسان را از صورت نمازگزار خارج نماید نماز را باطل می‌کند؛ ولی تبسم و لبخند نماز را باطل نمی‌کند.
- ۸- گریه بلند عمدی برای کار دنیایی؛ و اگر به اختیار خود بی صدا نیز گریه کند اشکال دارد.
- ۹- کاری انجام دهد که از صورت نمازگزار خارج شود.
- ۱۰- خوردن و آشامیدن.
- ۱۱- شک در شماره رکعت‌های نمازهای دو رکعتی، سه رکعتی و در دو رکعت اول از نمازهای چهار رکعتی.
- ۱۲- کم و یا زیاد کردن یکی از رکن‌های نماز، از روی اشتباه باشد یا عمد؛ و یا کم و زیاد کردن عمدی یکی از واجبات نماز که رکن نیست.

نماز مسافر

- ۱- در مسافرت، نمازهای چهار رکعتی (ظهر، عصر، عشا) دو رکعت (شکسته) خوانده می‌شود.
- ۲- کسی که قصد هشت فرسخ رفتن یا چهار فرسخ رفت و برگشت را دارد،

هنگامی که از مبدأ به اندازه‌ای دور شود که ساختمانهای شهر را نبیند و صدای متعارف اذان آن شهر را نشنود (حد ترخص) وارد محدوده سفر شده و باید نمازش را شکسته به جا آورد.

۳- اگر کسی شغلش مسافرت باشد مانند راننده، کشتیان، شتردار، چوبدار و مانند آنها، در غیر سفر اول باید نماز را تمام بخواند؛ ولی در سفر اول - اگر چه طول بکشد - نمازش شکسته است؛ مگر این که سفر بسیار طولانی باشد و به حدی برسد که عرفاً بگویند سفر شغل او شده است، یا پس از رسیدن به مقصد بدون بازگشت به وطن به جاهای دیگر مسافرت نماید.

۴- بازرگانان و پیشه‌وران سیار، مهمانداران هواپیما و قطار و کشتی، فرماندهان نیروهای نظامی و انتظامی یا معلمانی که محل کارشان ثابت نیست و یا دانشجویانی که مجبورند در هر هفته چند روز به شهر دیگری که به مقدار مسافت شرعی است سفر کنند، در حکم کسی هستند که همیشه در حال سفر است و نمازشان تمام و روزه آنها صحیح می‌باشد.

۵- کسی که مسافرت کرده و بخواهد ده روز یا بیشتر در یک محل بماند، باید نماز را در آنجا تمام بخواند.

۶- کسی که سفر برای او ضرر دارد یا مثلاً برای سرقت یا اذیت و آزار و ستم به دیگران و یا خرید و فروش چیزهای حرام مانند مشروبات الکلی سفر کرده باشد، باید نماز را تمام بخواند.

نماز جماعت

در باره نماز جماعت بسیار سفارش شده است. در حدیث آمده است: اگر یک نفر به امام جماعت اقتدا کند هر رکعت از نماز آنان ثواب صد و پنجاه نماز را دارد، و اگر دو نفر اقتدا کنند هر رکعت ثواب ششصد نماز را دارد (و هر چه بیشتر شوند ثواب نمازشان بیشتر می‌شود، تا این که شمار آنان به ده نفر برسد) و هر گاه بیشتر از ده نفر

باشند، اگر تمام دریاها مرگب، درخت‌ها قلم، و جن و انس و فرشتگان نویسنده شوند، توان نوشتن ثواب یک رکعت از آن را نخواهند داشت.^(۱)

مستحب است نمازهای یومیه و نماز میّت و نماز آیات به جماعت خوانده شود؛ و به شرکت در نماز جماعت نمازهای یومیه و به ویژه نمازهای صبح، مغرب و عشا مخصوصاً برای همسایه مسجد و کسی که صدای اذان را می‌شنود بیشتر سفارش شده است. نماز جماعت حداقل با حضور دو نفر تشکیل می‌گردد؛ یکی از ایشان که جلو می‌ایستد و اول شروع به نماز می‌کند امام، و دیگری را که به او اقتدا می‌کند مأموم می‌گویند.

امام به جای دیگران حمد و سوره را می‌خواند و دیگران به قرائت او گوش می‌دهند و در دل به یاد خدا هستند، چنان‌که در قرآن آمده است: ﴿وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^(۲) «وقتی که قرآن خوانده می‌شود به آن گوش فرادهید و ساکت باشید، شاید مورد رحمت خدا قرار گیرید.»

شرایط نماز جماعت

۱- نباید میان امام و مأموم و نیز میان مأموم و مأموم دیگری که به واسطه او به امام متصل شده است، حائلی باشد که مانع صدق ارتباط و یک جماعت بودن گردد. ولی اگر امام جماعت مرد و مأموم زن باشد و میان آن زن و امام یا آن زن و مأموم مرد متصل به امام، پرده یا مانند آن باشد، اشکال ندارد. ولی باید به شکلی باشد که همه آنان یک اجتماع شمرده شوند.

۲- جای ایستادن امام نباید از مأموم بلندتر باشد.

۳- بنابر احتیاط واجب فاصله میان امام و مأموم یا مأمومین با یکدیگر نباید بیشتر از یک گام معمولی باشد.

۴- مأموم نباید جلوتر از امام بایستد؛ و بنابر احتیاط واجب مساوی او هم نباشد.

۱- نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، باب ۱ از ابواب صلاة الجماعة، ج ۶، ص ۴۴۴، حدیث ۳.

۲- سورة اعراف (۷)، آیه ۲۰۴.

شرایط امام جماعت

امام جماعت باید عاقل، عادل، دوازده امامی، حلال زاده و بنابر احتیاط واجب بالغ باشد؛ و در خواندن حمد و سوره و دیگر ذکرهای نماز و نیز در به جا آوردن افعال نماز غلط و ایرادی نداشته باشد؛ و اگر مأمومین مرد یا مرد و زن هستند، امام جماعت باید مرد باشد. ولی امامت زن برای زن جایز است.

نمازهای واجب دیگر

نماز جمعه

در روزهای جمعه، با وجود شرایط آن، به جای نماز ظهر نماز جمعه خوانده می شود؛ و در قرآن کریم و احادیث شریف در مورد نماز جمعه سفارش بسیاری شده است.

اگر فراهم کردن شرایط نماز جمعه در زمان غیبت امام عصر (عج) ممکن باشد، بنابر احتیاط برپا کردن آن واجب است؛ و پس از برپایی نماز جمعه، بنابر احتیاط واجب حضور در آن برای افرادی که واجد شرایط هستند واجب می شود و نباید بدون عذر شرعی آن را ترک کنند.

چون نماز جمعه از دستورات مهم اجتماعی اسلام است و اهمیت فراوانی دارد، برای این که مردم بیشتر در آن شرکت کنند مقرر شده است که:

- ۱ - مردم از فاصله دو فرسخی برای برپا داشتن آن حاضر شوند.
- ۲ - نباید فاصله بین دو محل نماز جمعه کمتر از یک فرسخ باشد که مردم دسته دسته و متفرق نشوند. بلکه همگی در یک اجتماع بزرگتر شرکت کنند و از نتایج اجتماعی آن بیشتر بهره مند شوند.
- ۳ - انجام هر کاری که مزاحم نماز جمعه باشد، نظیر معاملات پیش از اتمام نماز جمعه جایز نیست؛ ولی باطل نمی باشد.

کیفیت نماز جمعه

نماز جمعه همانند نماز صبح دو رکعت است. در رکعت اول آن پس از حمد مستحب مؤکد است سوره جمعه، و در رکعت دوم پس از حمد سوره منافقون خوانده شود؛ و نیز مستحب مؤکد است در رکعت اول پیش از رفتن به رکوع یک قنوت، و در رکعت دوم پس از رکوع یک قنوت بخوانند. همچنین واجب است پیش از شروع نماز، دو خطبه خوانده شود.

شرایط امام جمعه

امام جمعه باید بالغ، عاقل، مرد، مؤمن، حلال زاده و عادل باشد و توانایی ایراد خطبه‌ها را به صورت ایستاده داشته باشد؛ و بنا بر احتیاط واجب باید امام جمعه از طرف مجتهد واجد شرایط حاکمیت منصوب باشد؛ و اگر چند مجتهد واجد شرایط باشند، از طرف مجتهدی که واجد شرایط و متصدی اداره امور اجتماعی و سیاسی مسلمانان است منصوب باشد. و اگر اداره این شئون در اختیار مجتهد واجد شرایط نیست، امام جمعه بنا بر احتیاط واجب خود باید مجتهد لایق این مقام و یا از طرف چنین مجتهدی منصوب باشد. و اگر امام جمعه واجد شرایط نباشد، حضور در آن جمعه واجب نبوده و نماز صحیح نیست.

شایسته است امام جمعه فردی مخلص، آراسته به صفات نیک، شجاع، صریح، قاطع، باوقار، خطیب، دارای فصاحت و بلاغت، آشنا به اوضاع جهان اسلام و آگاه به مصالح اسلام و مسلمانان باشد و در خطبه‌ها به مسائل اجتماعی، سیاسی، مصالح مسلمانان و نیازهای مادی و معنوی آنان پردازد و بکوشد با خطبه‌ها به آگاهی و رشد معنوی و سیاسی مردم بیفزاید و چگونگی برخورد آنان با یکدیگر و با سایر ملت‌ها را تذکر دهد و راههای مبارزه با استعمارگران و ستمکاران را به آنان بیاموزد.

از آنجا که نماز جمعه همچون حج و نماز عید فطر و قربان عبادتی است آمیخته با

سیاست، لازم است از این جایگاه به سود استقلال، آزادی و عظمت اسلام و مسلمانان بهره‌گیری شود؛ زیرا اسلام همه عرصه‌ها و ابعاد زندگی مسلمانان از جمله مسائل سیاسی و اقتصادی آنان را در نظر گرفته است؛ و کسانی که از مطرح کردن مسائل سیاسی و اقتصادی پرهیز می‌کنند، اسلام را آن‌چنان که هست نشناخته‌اند.

نماز عید فطر و عید قربان

در دو عید بزرگ اسلامی، یعنی عید فطر (روز اول ماه شوال)، و روز عید قربان (دهم ماه ذیحجه)، مقرر شده است که مسلمانان در هر کجا که باشند دو رکعت نماز عید به جا آورند. وقت نماز عید از طلوع آفتاب روز عید است تا ظهر آن روز. این نماز در زمان حضور و اقتدار حکومت امام معصوم علیه السلام واجب است و باید به جماعت خوانده شود، و در زمان غیبت نیز اگر فراهم کردن شرایط آن میسر باشد بنا بر احتیاط واجب باید برپا گردد و افراد واجد شرایط - چنانچه عذر شرعی ندارند - باید در آن شرکت نمایند.

کیفیت نماز عید

نماز عید دو رکعت است. در رکعت اول پس از تکبیرة الاحرام و قرائت حمد و سوره، بنا بر احتیاط واجب باید پنج تکبیر بگویند و پس از هر تکبیر یک قنوت بخوانند و پس از قنوت پنجم تکبیر دیگری گفته و به رکوع روند و دو سجده را به جا آورده و برخیزند، و در رکعت دوم پس از حمد و سوره چهار تکبیر گفته و پس از هر تکبیر یک قنوت بخوانند و تکبیر پنجم را بگویند و به رکوع روند و دو سجده و تشهد به جا آورده و نماز را پایان دهند. پس از نماز امام باید دو خطبه ایراد کند. شرایطی که در مورد امام جمعه معتبر است در مورد امام نماز عید نیز معتبر است. بهتر است در رکعت اول نماز عید سوره اعلی و در رکعت دوم سوره شمس قرائت شود، یا در رکعت اول سوره شمس و در رکعت دوم سوره غاشیه خوانده شود.

در قنوت نماز عید هر دعا و ذکرى خوانده شود كافی است؛ ولی بهتر است این دعا به امید ثواب تلاوت شود:

«اللَّهُمَّ أَهْلَ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعِزَّةِ وَالْجُودِ وَالْجَبْرُوتِ وَأَهْلَ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَأَهْلَ التَّقْوَى وَالْمَغْفِرَةِ، أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيداً وَلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذُخْراً وَشَرَفاً وَكِرَامَةً وَمَزِيداً، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُدْخِلَنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ أَدْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُخْرِجَنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ أَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا سَأَلَكَ بِهِ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنَّمَا اسْتَعَاذَ مِنْهُ عِبَادُكَ الْمُخْلِصُونَ.»

نماز آیات

وقتی آفتاب یا ماه بگیرد گرچه اندکی از آنها گرفته شود و کسی هم نترسد، یا زلزله‌ای واقع شود هر چند کسی نترسد، و یا رعد و برق و بادهای سیاه و سرخ و مانند آن رخ بدهد، در صورتی که بیشتر مردم بترسند، بلکه بنا بر احتیاط در همه حوادث آسمانی یا زمینی مهم که غیر متعارف باشد هر چند بیشتر مردم نترسند، باید دو رکعت نماز خواند که آن را «نماز آیات» می‌گویند.

قبل از اسلام مردم از این امور وحشت زده می‌شدند و کارهای مختلفی انجام می‌دادند که گاهی نیز به صورت قربانی فرزندان خود بود. در اسلام برای توجه دادن به نظم دهنده جهان آفرینش و اتکاب به ذات مقدس خدا که گرداننده دستگاه عالم است، مقرر شده که دو رکعت نماز به جا آورده شود. به همین دلیل هم به آن نماز آیات یا نشانه‌ها می‌گویند.

وقت نماز آیات

وقت نماز آیات در خورشید یا ماه گرفتگی از هنگام گرفتگی خورشید یا ماه است تا هنگامی که هنوز همه آن باز نشده، و پس از باز شدن تمام ماه یا خورشید نماز باید

به قصد قضا به جا آورده شود.

غیر از گرفتن خورشید و ماه، اگر زلزله یا سایر حوادث اتفاق افتد، باید بلافاصله نماز آیات به جا آورده شود؛ و اگر به موقع خوانده نشود گناه است و تا پایان عمر بر او واجب است؛ و هنگام خواندن - هر چند وقت گذشته باشد - باید نیت ادا شود.

دستور نماز آیات

نماز آیات دو رکعت است و هر رکعت پنج رکوع دارد و به دو شکل می توان آن را به جای آورد:

الف - پس از نیت و تکبیرة الاحرام، حمد و سوره را بخواند و به رکوع برود و پس از رکوع دوباره حمد و سوره را بخواند و به رکوع دوم برود و به همین ترتیب عمل کند تا به رکوع پنجم برسد، و پس از بلند شدن از رکوع پنجم به سجده برود و پس از دو سجده، رکعت دوم را نیز به همین صورت انجام دهد و پس از دو سجده رکعت دوم، تشهد بخواند و سلام دهد.

ب - پس از نیت و تکبیرة الاحرام حمد را بخواند و سوره را به پنج قسمت تقسیم کند و پس از حمد قسمت اول سوره را بخواند و به رکوع رود و پس از رکوع بدون آن که حمد بخواند قسمت دوم سوره را بخواند و به رکوع دوم رود و پس از آن قسمت سوم را بخواند و به رکوع سوم رود و به همین ترتیب عمل کند تا به رکوع پنجم برسد، و پس از بلند شدن از رکوع پنجم به سجده برود و در رکعت دوم همین عمل را تکرار کند و نماز را سلام دهد.

در جایی که می خواهد سوره به پنج قسمت تقسیم کند، بنا بر احتیاط «بسم الله الرحمن الرحیم» و یا کمتر از یک آیه سوره را به عنوان یک قسمت قرار ندهد؛ مگر این که آن قسمت از آیه جمله مستقلی باشد.

نماز آیات را می توان با جماعت به جا آورد؛ و کیفیت آن مثل نمازهای یومیه است که به جماعت خوانده می شود.

احکام مردگان

در آستانه مرگ

هر کس که مرگ خود را نزدیک می‌بیند، لازم است به امور گذشته خود توجهی کند و اگر از مردم حقوقی نزد او هست یا امانت و تعهدی بر دوش دارد تکلیف آن را روشن نماید و از تقصیرات گذشته خود توبه نماید و تا می‌تواند در صدد جبران آنها باشد.

به انسانی که در حال جان دادن است «محتضر» می‌گویند. بنابر احتیاط واجب باید مسلمانی را که به حالت احتضار درمی‌آید طوری به پشت بخوابانند که کف پاهای او به طرف قبله قرار گیرد؛ و اگر خوابانیدن او به این صورت ممکن نیست، به اندازه ممکن به این دستور عمل کنند. و چنانچه خوابانیدن او به هیچ وجه ممکن نباشد، او را رو به قبله بنشانند؛ و اگر آن هم نشود، او را به پهلو راست یا چپ رو به قبله بخوابانند. و بنابر احتیاط واجب باید تا وقتی که غسل میّت تمام نشده او را مثل محتضر رو به قبله بخوابانند، ولی پس از تمام شدن غسل مثل وقتی که بر او نماز خوانده می‌شود بخوابانند.

واجبات پس از مرگ

بر مسلمانان واجب است در رابطه با مسلمانی که از دنیا رفته موارد زیر را انجام دهند و این واجب را «واجب کفایی» می‌گویند. یعنی اگر عده‌ای انجام دهند از دیگران ساقط می‌شود، و چنانچه هیچ کس انجام ندهد همه معصیت کرده‌اند. البته انجام این امور باید در صورت امکان با اجازه ولیّ میّت صورت گیرد.

- ۱- غسل؛ ۲- حنوط؛ ۳- کفن؛ ۴- نماز میّت؛ ۵- دفن.

غسل میّت

برای غسل دادن میّت ابتدا واجب است نجاست و آلودگی را از بدن مرده بزدایند و

- سپس او را سه بار به نیت قربت و برای رضای خدا به این ترتیب غسل بدهند:
- ۱- با آب سدر؛ مقداری سدر با آب پاک مخلوط کنند به حدی که مضاف نشود، و با آن در آغاز سر و گردن میّت و آنگاه طرف راست و سپس طرف چپ او را غسل دهند.
 - ۲- با آب کافور به همان گونه که گفته شد.
 - ۳- با آب خالص.

احکام غسل میّت

- ۱- غسل میّت همانند غسل جنابت است، و احتیاط واجب آن است که تا غسل ترتیبی ممکن است مرده را غسل ارتماسی ندهند.
- ۲- طفل مسلمان اگر بمیرد غسل او واجب است؛ و جنین سقط شده نیز اگر چهار ماه یا بیشتر دارد، باید غسل داده شود؛ ولی اگر چهار ماه ندارد، بنا بر احتیاط واجب او را در پارچه‌ای بپیچند و بدون غسل دفن کنند.
- ۳- شهیدی که در میدان جنگ و در معرکه پیش از آن که به سراغ او بیایند به شهادت رسیده و جان داده باشد، غسل و کفن ندارد و باید او را با لباسهای خود بدون غسل دفن کنند.
- ۴- کسی که میّت مسلمان دوازده امامی را غسل می‌دهد باید مسلمان دوازده امامی و عاقل و بنا بر احتیاط واجب بالغ و دانا به مسائل غسل باشد، و به قصد قربت میّت را غسل دهد؛ و در ابتدای غسل دوّم و سوّم هم نیت غسل را تجدید نماید.
- ۵- اگر جایی از بدن میّت نجس باشد، بنا بر احتیاط واجب باید پیش از آن که آنجا را غسل دهند آب بکشند؛ و احتیاط مستحب آن است که تمام بدن میّت پیش از شروع به غسل پاک باشد.
- ۶- کسی که در حال جنابت یا حیض مُرده و یا غسل دیگری بر عهده‌اش بوده، لازم نیست او را غسل جنابت یا حیض و یا غسل دیگر دهند؛ و تنها غسل میّت کافی است.

حنوط و احکام آن

واجب است پس از غسل و بنا بر احتیاط واجب پیش از کفن کردن میّت، به محل های سجده یعنی پیشانی، کف دست ها، سر دو زانو و سر دو انگشت بزرگ پای میّت، مقداری کافور بمالند؛ و بنا بر احتیاط به سر بینی میّت هم کافور بمالند و نیز مقداری کافور هم روی همین مواضع بگذارند. به این کار در اصطلاح «حنوط» می گویند. خوشبو ساختن مرده (حنوط) نیز نمود دیگری از حقیقت مرگ است. امام صادق علیه السلام می فرماید: «مرگ برای مؤمن مانند خوشبوترین عطری است که می بوید و از عطرش به وجد می آید و یکباره خستگی و درد از او رفع می شود».^(۱)

کفن کردن میّت و احکام آن

میّت مسلمان را باید با سه پارچه به ترتیب زیر کفن نمایند:

- ۱ - لُنگ؛ که باید از ناف تا زانو دور بدن را بپوشاند و بهتر آن است که از سینه تا روی پا را بپوشاند، و تا ممکن است ترک نشود.
- ۲ - پیراهن؛ به گونه ای که از سر شانه تا نصف ساق پا تمام بدن را از پشت و رو بپوشاند؛ و بهتر آن است که تا روی پا برسد.
- ۳ - سرتاسری؛ که باید درازای آن به قدری باشد که بستن دو سر آن ممکن باشد و پهنای آن باید به اندازه ای باشد که یک طرف آن روی طرف دیگر قرار گیرد.

نماز میّت و احکام آن

- ۱ - نماز خواندن بر مرده مسلمان حتی کودک شش ساله واجب است، و بنا بر احتیاط واجب بر کودکی که شش سال او تمام نشده ولی نماز را درک می کرده است نیز خوانده شود. البته در صورتی که پدر و مادر بچه یا یکی از آنان مسلمان باشد.

۱- صدوق، الاعتقادات، باب الاعتقاد فی الموت، ص ۳۲.

۲- نماز میّت باید پس از غسل و حنوط و کفن کردن او خوانده شود. و اگر پیش از اینها یا در بین اینها بخوانند، اگر چه از روی فراموشی یا ندانستن مسأله باشد، کافی نیست.

۳- شرایطی مانند داشتن وضو و یا تیمم، جنب نبودن، پاکی بدن و لباس و غصبی نبودن آن که در نمازهای روزانه معتبر است، در نماز میّت شرط نیست. اگر چه احتیاط مستحب آن است که تمام چیزهایی را که در نمازهای دیگر لازم است رعایت شود؛ و بنا بر احتیاط واجب مبطلات نمازهای دیگر در وسط نماز میّت ترک گردد و عورت هم پوشانده شود.

۴- کسی که قصد خواندن نماز میّت را دارد باید رو به قبله بایستد و میّت را به پشت در برابر او به گونه‌ای بخواباند که سر میّت به سمت راست و پاهای او به سمت چپ نمازگزار قرار گیرد.

۵- کسی که می‌خواهد بر میّت نماز بخواند باید ایستاده و با قصد قربت نماز بخواند و هنگام نیت، میّت را معین کند؛ و چنانچه کسی نباشد که بتواند ایستاده بخواند می‌توان نشسته به جا آورد.

نماز میّت پنج تکبیر دارد؛ پس از نیت باید به این ترتیب گفته شود:

۱- پس از تکبیر اول: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ.»

۲- پس از تکبیر دوم: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.»

۳- پس از تکبیر سوم: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ.»

۴- پس از تکبیر چهارم: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِهَذَا الْمَيِّتِ»؛ و اگر زن باشد: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِهَذِهِ

الْمَيِّتِ»؛ و بعد تکبیر پنجم گفته شود.^(۱)

کسانی که نماز میّت را به جماعت می‌خوانند باید تکبیرها و دعاهای آن را هم بخوانند. و اگر دو یا چند میّت باشد نمازگزار می‌تواند برای هر کدام جدا نماز بخواند،

۱- برای نماز میّت، صورت کامل‌تری وجود دارد که در مسائل ۶۴۷ تا ۶۵۲ توضیح المسائل بیان شده است.

و یا این که بر همه آنها یک نماز بخواند و در این صورت باید همه جنازه‌ها را در جلوی نمازگزار مرتب و پهلوی هم بگذارند. و بعد از تکبیر چهارم ضمیرها را اگر دو نفر هستند تنبیه و اگر بیشترند جمع بیاورد.

خاکسپاری

- ۱- واجب است بدن میت مسلمان دفن شود.
- ۲- میت را باید به ترتیبی در قبر قرار دهند که سمت راست بدن او روی زمین و سینه و شکم او به طرف قبله قرار گیرد. قبر نیز باید به اندازه‌ای گود باشد که وقتی میت در آن دفن می‌شود بوی عفونت از آن بیرون نیاید و درندگان هم نتوانند بدن او را بیرون آورند.
- ۳- هزینه خاکسپاری میت در حد لازم از اصل دارایی میت برداشته می‌شود.^(۱)

نماز وحشت

- ۱- مستحب است در شب اول قبر دو رکعت نماز به نیت «نماز وحشت» برای میت بخوانند. به این ترتیب که در رکعت اول پس از «سوره حمد» یک مرتبه «آیه الکرسی» و در رکعت دوم پس از «سوره حمد» ده مرتبه «سوره قدر» را بخوانند و بعد از سلام نماز بگویند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ابْعَثْ ثَوَابَهَا إِلَى قَبْرِ فُلَانٍ»^(۲) و به جای کلمه «فلان» نام میت را بگویند و ثواب نماز را برای او هدیه کنند.
- ۲- نماز وحشت را می‌توان در هر موقع از شب اول خاکسپاری به جا آورد، ولی بهتر است در اول شب پس از نماز عشاء خوانده شود.

۱- برای خاکسپاری میت مستحباتی وجود دارد که تفصیل آنها در مسائل ۶۶۷ تا ۶۷۰ توضیح المسائل بیان شده است.

۲- خدایا بر محمد صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ ابْعَثْ ثَوَابَهَا إِلَى قَبْرِ فُلَانٍ و آل او درود فرست و ثواب این نماز را به قبر فلانی (میت) برسان.

نبش قبر

- ۱- شکافتن قبر مسلمان حرام است، ولی اگر بدنش از بین رفته و خاک شده باشد و بی احترامی به او نباشد اشکال ندارد.
- ۲- نبش قبور امام زاده‌ها، علما، شهدا و صلحا - اگر چه سالها بر آن گذشته باشد - در صورتی که زیارتگاه باشد حرام است؛ بلکه اگر زیارتگاه هم نباشد، بنابر احتیاط واجب نباید آن را نبش کرد.
- ۳- در چند مورد شکافتن قبر جایز است؛ از جمله:
 - ۱- در صورتی که میت بی غسل یا بی کفن دفن شده باشد یا بفهمند غسل او باطل بوده و یا به غیر دستور شرع کفن شده است و یا این که او را در قبر رو به قبله گذاشته‌اند و بدن متعفن نشده باشد؛ ولی چنانچه بر او نماز نخوانده یا نمازی که خوانده‌اند باطل باشد، باید نماز را بر قبر او بخوانند و شکافتن قبر جایز نیست.
 - ۲- اگر بخواهند برای یک مطلب شرعی که اهمیت آن از شکافتن قبر بیشتر است قبر را بشکافند.
 - ۳- در صورتی که برای ثابت شدن حقی بخواهند بدن میت را ببینند.
 - ۴- در صورتی که میت در زمین غصبی دفن شده باشد و مالک زمین راضی نشود که در آنجا بماند.
 - ۵- در صورتی که کفن یا چیز دیگری که با مرده دفن شده غصبی باشد و صاحب آن راضی نباشد.
 - ۶- در صورتی که مرده را در جایی که بی احترامی به اوست دفن کرده باشند.
 - ۷- در صورتی که بترسند درنده‌ای بدن مرده را پاره کند یا سیل او را ببرد و یا دشمن بیرون آورد.
 - ۸- در صورتی که بخواهند قسمتی از بدن مرده را که با او دفن نشده است با او دفن

کنند؛ ولی احتیاط واجب آن است که آن قسمت از بدن را طوری در قبر بگذارند که بدن میت دیده نشود.

۹- در صورتی که خلاف وصیت میت، در جای دیگری دفن شده باشد؛ اما اگر بدن متلاشی شده و یا نبش قبر موجب بی‌احترامی به او شود جایز نیست.

روزه

روزه یکی از عباداتی است که هم از جهت اصلاح فردی و تهذیب نفس و هم از جهات اجتماعی و نتایج مادی و معنوی بسیار مؤثر است.

این عبادت یکی از دستورات دین مقدس اسلام و بلکه همه ادیان الهی است که اگر آداب و شرایط آن رعایت شود تأثیرات فراوانی دارد. یک ماه روزه‌داری به خصوص برای انسانی که اشتغالات گوناگون او را از پرداختن به خود بازداشته، فرصتی پدید می‌آورد تا روح خود را آزاد ساخته و به کسب معنویات و تقویت نیروی اراده و خودسازی مشغول شود و با کسب تقوای بیشتر خویشتن را برای زندگی پاک و پاکیزه در دیگر ماههای سال آماده سازد. شخص روزه‌دار در حال روزه، رنج فقرا و محرومین جامعه را درک می‌کند و به مسؤولیت خویش در قبال آنان واقف می‌گردد، و درصدد حمایت و دستگیری از آنان برمی‌آید و از این جهت جامعه نیز از برکات روزه و روزه‌داری برخوردار می‌شود.

«روزه» به معنای امساک و خودداری و جلوی خود را گرفتن، و در اصطلاح شرعی این است که روزه‌دار از اول اذان صبح تا مغرب از انجام اموری خودداری کند. روزه‌دار باید از اول سپیده صبح تا مغرب از خوردن، آشامیدن، نزدیکی و دیگر اموری که روزه را باطل می‌کند خودداری کند و علاوه بر آن سعی نماید گناهی از او سرزنند و از رذائل اخلاقی پرهیز نماید؛ زیرا این امور با عبادت ناسازگار است. در حدیث صحیح از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «روزه فقط خودداری از

خوردن و آشامیدن نیست، بلکه باید چشم و زبان را از حرام فروبست و از حسد و نزاع پرهیز کرد.^(۱) وقتی که روزه می‌گیرید مواظب کلماتی که می‌گویید و مناظری که می‌بینید باشید و از نزاع و حسادت نسبت به یکدیگر پرهیز کنید؛ و روزی که روزه هستید، باید با روزهای دیگران فرق داشته باشد. گفتگوهای بیجا و نامناسب را ترک کرده، زیر دست را آزار ندهید و برای انجام نیکی‌ها تمرین نمایید و سعی کنید همیشه منظم و پرهیزگار باشید.^(۲)

خدای متعال در سوره بقره ضمن یادآوری این که روزه در دستورات امت‌های پیشین هم بوده است، اثر مهم روزه را رسیدن به مقام تقوا می‌شمارد و در آیات بعد زمان و شرایط روزه را بیان می‌فرماید.^(۳) در حدیث قدسی آمده است: «الْصَّوْمُ لِي وَ أَنَا أَجْزِي عَلَيْهِ»^(۴) روزه برای من است و خود جزای آن را می‌دهم.

امام رضا علیه السلام در جواب کسی که از علت روزه پرسیده بود طی نامه‌ای نوشت: «روزه برای این است که ثروتمندان نیز رنج گرسنگی را درک کرده و برای آسایش بیچارگان فکری بکنند... روزه در تعدیل شهوات بسیار مؤثر است.»^(۵)

از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «هر وقت امر شدید و ناملایمی پیش آمد، روزه بگیرید.»^(۶) و نیز روایت شده که: «صوموا تصحوا» «روزه بگیرید تا سالم باشید.»^(۷) آری! روزه علاوه بر آثار باطنی و پاکی اخلاق، این‌گونه فواید را نیز دارا می‌باشد.

۱- کلینی، کافی، ج ۴، ص ۸۷، حدیث ۳.

۲- معزّی، جامع احادیث الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۴۹، حدیث ۱۵۱۵۹.

۳- سوره بقره (۲)، آیات ۱۸۳-۱۸۵.

۴- کلینی، کافی، ج ۴، ص ۶۳، حدیث ۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۲۵۵.

۵- معزّی، جامع احادیث الشیعة، ج ۱۰، ص ۲۹۱، حدیث ۱۴۶۹۲.

۶- کلینی، کافی، ج ۴، ص ۶۳ و ۶۴، حدیث ۷.

۷- مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۲۵۵، حدیث ۳۳.

کسانی که روزه بر آنها واجب نیست

روزه بر این افراد واجب نیست:

کسی که به علت پیری توانایی روزه گرفتن ندارد و یا روزه گرفتن برای او مشقت دارد، و زنانی که شیر می دهند و شیر آنها کم است و روزه برای بچه و یا خود آنان ضرر دارد، یا زنانی که آبستن هستند و روزه برای خود آنان یا جنین آنان ضرر داشته باشد، و به طور کلی برای کسانی که در شدت و سختی باید روزه بگیرند و ممکن است به خاطر روزه مریض شوند و یا مرضی که دارند شدت یابد، همچنین کسی که مرضی دارد که زیاد تشنه می شود و توان و تحمل تشنگی ندارد و یا برای او مشقت دارد، و دختری که به سن بلوغ رسیده ولی از لحاظ جسمی به گونه ای است که انجام روزه برای او مقدور نیست یا عسر و حرج دارد و یا موجب زیان و ضرر برای اوست.

امام علیه السلام در جواب کسی که میزان بیماری و ناتوانی را می پرسد می فرماید: «هر کس به وضع خود آگاه است و هر فردی باید تکلیف خود را تشخیص دهد و طبق وظیفه اش عمل کند.»^(۱)

البته ناتوانان از روزه گرفتن (به جز دختری که به سن بلوغ رسیده ولی ناتوان است) باید - و در برخی موارد بنا بر احتیاط واجب - در ازای هر روز یک مدّ طعام به فقیر بدهند.

مبطلات روزه

ده چیز روزه را باطل می کند.

۱ و ۲- خوردن و آشامیدن ۳- آمیزش جنسی ۴- استمناء ۵- دروغ بستن به خدا، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام، و نیز بنا بر احتیاط دروغ بستن به حضرت زهرا علیها السلام

۱- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۲۰ از ابواب من یصح منه الصوم، ج ۱۰، ص ۲۲۰، حدیث ۳.

و سایر پیامبران و جانشینان آنان ۶- رساندن غبار غلیظ به حلق بنا بر احتیاط واجب
 ۷- فرو بردن تمام سردر آب بنا بر احتیاط واجب ۸- باقی ماندن بر جنابت یا حیض یا
 نفاس تا اذان صبح ۹- اماله کردن با چیزهای روان ۱۰- قی کردن از روی عمد.

احکام روزه

- ۱- کسی که می خواهد روزه بگیرد باید در هر شب از ماه رمضان برای روزه فردای آن نیت کند؛ ولی بهتر است که شب اول ماه نیز نیت روزه همه ماه را بنماید؛ البته لازم نیست نیت را از قلب خود بگذراند و یا به زبان بگوید؛ بلکه همین قدر که با توجه و برای انجام فرمان خداوند تصمیم دارد روزه بگیرد کافی است.
- ۲- اگر روزه دار از روی اشتباه و فراموشی چیزی بخورد یا بیاشامد، روزه اش باطل نمی شود؛ چه روزه او واجب باشد و یا مستحب.
- ۳- اگر روزه ضرر داشته باشد، نباید روزه گرفت؛ و اگر با وجود ضرر روزه گرفته شود، باطل است و باید قضای آن را به جا آورد.
- ۴- کسی که جنب است و می خواهد روزه واجبی بگیرد که وقت آن معین است - مثل روزه رمضان - چنانچه از روی عمد تا اذان صبح غسل نکند تا وقت تنگ شود، بنا بر احتیاط واجب باید تیمم کند و روزه بگیرد و قضای آن را هم به جا آورد و کفاره را نیز پردازد.
- ۵- هرگاه جنب در شب ماه رمضان بخوابد و بیدار شود، احتیاط واجب آن است که دوباره پیش از غسل نخوابد؛ هر چند احتمال دهد که اگر دوباره بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود.
- ۶- زنی که در حال حیض یا نفاس است، روزه هایی را که در روزهای حیض یا نفاس نگرفته باید پس از پاک شدن قضا نماید.
- ۷- مسافری که باید نمازهای چهار رکعتی را دو رکعتی بخواند، نباید روزه بگیرد؛ ولی مسافری که نمازش تمام است، باید روزه خود را هم بگیرد.

۸- کسی که روزه است و قصد مسافرت دارد یکی از چند حالت را دارد:

الف - اگر پیش از اذان ظهر مسافرت کند و قصد حدّ اقل مسافت شرعی (هشت فرسخ رفت یا چهار فرسخ رفت و چهار فرسخ برگشت) را داشته باشد، پس از رسیدن به حدّ ترخص روزه اش صحیح نیست و قضای آن واجب می شود.

ب - اگر پیش از ظهر مسافرت کند و قصد کمتر از مسافت شرعی را داشته باشد، روزه اش صحیح است و باید آن را به پایان برد.

ج - اگر پس از اذان ظهر مسافرت کند، روزه اش صحیح است و باید آن را تمام نماید.

۹- اگر مسافر پیش از ظهر به وطن خود یا جایی که می خواهد ده روز در آنجا بماند برسد، چنانچه کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد، باید آن روز را روزه بگیرد؛ و اگر انجام داده، روزه آن روز بر او واجب نیست.

۱۰- اگر کسی عمداً و بدون داشتن عذر روزه ماه رمضان را افطار کند، علاوه بر قضای آن باید کفّاره هم بدهد؛ و کفّاره روزه ماه رمضان موارد زیر است که انسان اختیار دارد یکی از آنها را انجام دهد:

الف - گرفتن شصت روزه به طوری که سی و یک روز آن پی در پی باشد؛ و اگر بقیه آن پی در پی نباشد اشکال ندارد.

ب - دادن شصت مُد طعام به شصت فقیر یا سیر نمودن آنها.

قدردانی از ماه رمضان

در ماه رمضان شایسته است انسان توجه بیشتری به امور نیک داشته باشد و از شب های قدر کمال استفاده را بنماید، و خوب است دست کم یک دوره قرآن را با تدبر و دقت بخواند، و به زیردستان خود بیش از گذشته مهربانی نماید و به اندازه توانایی به بینوایان رسیدگی کند. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است: «در این ماه شیاطین در

غل و زنجیر قرار گرفته، و درهای آسمان و بهشت و رحمت باز می‌شود و درهای جهنم بسته می‌گردد، و دعا در آن مستجاب می‌شود.»^(۱)

اعتکاف

اعتکاف آن است که انسان به قصد قربت و تعبد و به منظور عبادت خداوند عزوجل - با شرایطی که گفته می‌شود - در مسجد بماند. این عمل از مستحباتی است که درباره آن بسیار سفارش شده است. از رسول خدا ﷺ نقل شده است: «اعتکاف ده روز در ماه رمضان، معادل دو حج و دو عمره است.»^(۲) و نقل شده: خود آن حضرت دهه آخر ماه رمضان در مسجد اعتکاف می‌کرد و تا آخر عمر مبارکش این عمل را انجام می‌داد.»^(۳)

انجام اعتکاف در هر موقع از سال - به جز روزهایی که روزه در آن حرام می‌باشد - صحیح است و بهترین وقت آن ماه رمضان به ویژه دهه آخر آن است.

بنابر احتیاط واجب اعتکاف باید در یکی از چهار مسجد: مسجدالحرام، مسجدالنبی ﷺ، مسجد کوفه و مسجد بصره و یا مسجدی که در آن نماز جمعه صحیح خوانده می‌شود، انجام شود. و اگر در غیر این مساجد باشد به امید ثواب انجام دهد.

کسی که اعتکاف می‌کند باید سه روز را به طور مستمر در مسجد بماند، مگر این که خارج شدن از مسجد ضرورت داشته باشد، مثلاً برای قضای حاجت ناچار باشد از مسجد خارج شود.

۱- معزی، جامع احادیث الشیعة، ج ۱۰، ص ۱۴۱، حدیث ۱۴۳۹۵.

۲- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۱ از ابواب اعتکاف، ج ۱۰، ص ۵۳۴، حدیث ۳.

۳- همان، حدیث ۴.

شرایط اعتکاف

- ۱ - «اسلام»؛ پس اعتکاف از غیر مسلمان صحیح نیست؛ و «ایمان» شرط قبول آن است.
- ۲ - «عقل».
- ۳ - «قصد قربت»؛ پس اگر برای غیر خدا باشد صحیح نیست.
- ۴ - «روزه گرفتن»؛ پس اگر به هر دلیل نتواند روزه بگیرد اعتکاف او صحیح نیست.
- ۵ - «ماندن سه روز در مسجد»؛ پس اگر کمتر بماند یا قصد کند که کمتر بماند اعتکاف او صحیح نیست.

احکام اعتکاف

- کسی که اعتکاف می‌کند باید در روز از انجام آنچه روزه را باطل می‌کند بپرهیزد؛ همچنین امور زیر موجب باطل شدن اعتکاف می‌شود، در شب باشد یا روز:
- ۱ - نزدیکی، بلکه بنا بر احتیاط لمس یا بوسیدن از روی شهوت.
 - ۲ - انجام کاری که موجب خروج منی شود. (بنا بر احتیاط واجب).
 - ۳ - استشمام بوی خوش.
 - ۴ - خرید و فروش؛ حتی بنا بر احتیاط واجب در امور ضروری و لازم.
 - ۵ - مجادله و بحث به منظور برتری و خودنمایی، در امور دینی باشد یا دنیایی.

حج

در میان احکام و دستورات دینی تأکید فراوانی برای انجام حج و عمره به عمل آمده و آثاری نیز برای آن ذکر گردیده است. با این که حج عمل عبادی است و برای تقرب به خداوند متعال انجام می‌شود و دارای آثار معنوی و جاذبه‌های روحی است، منافع اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نیز در بر دارد.

۱ - بُعد عبادی حج

حج یک آزمون بزرگ الهی و زمینه‌ساز تحول معنوی و تحرک باطنی و وسیله سیر و سلوک حج‌گزار از قفس «نفسانیت» به سوی «خدا» است. حضرت امیر علیه السلام در خطبه قاصعه نهج البلاغه حج را یکی از ابواب رحمت الهی و اسباب خودسازی انسانها و تهذیب نفس از صفات ناپسند شمرده است.^(۱) و در خطبه دیگری آن را مظهر تواضع مردم در برابر عظمت خداوند و اذعان و اعتراف آنان به عزت و بزرگواری او دانسته است.^(۲) پس شایسته است کسی که قصد به‌جا آوردن این فریضه بزرگ را دارد، همان‌گونه که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: دل خود را متوجه خدا نماید و آن را از هر مشغول‌کننده و بازدارنده‌ای نگاه دارد، و دنیا و مردم و آسایش طلبی را رها نماید: «إِذَا أَرَدْتَ الْحَجَّ فَجَرِّدْ قَلْبَكَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ قَبْلِ عَزْمِكَ مِنْ كُلِّ شَاغِلٍ... وَدَعِ الدُّنْيَا وَ الرَّاحَةَ وَ الْخَلْقَ...».^(۳)

جریان حج ابراهیم علیه السلام و همچنین اعمال و مناسک حج، به‌ظاهر ترکیبی از چند عمل جداگانه است؛ ولی مطالعه دقیق آن نشانگر این حقیقت است که این مناسک یک سلسله به هم پیوسته و در تعقیب هدف واحدی است. این هدف، مراحل سیر و سلوک روحانی و مراتب طلب و حضور و مراسم حب و اخلاص و در نهایت بیرون آمدن از پوسته خود و پیوستن به دریای بیکران هستی خالق را در بطن خود دارد. که در این باره هر چه بیشتر دقت شود نکات لطیف‌تری نصیب انسان می‌گردد.

امام سجاد علیه السلام به «شبلی» فرمودند: «به هنگام ورود به میقات آیا نیت آن داشتی که جامه گناه به کنار افکنی و جامه طاعت بر تن کنی؟ به هنگام برهنه شدن از جامه‌های دوخته‌ات آیا نیت آن داشتی که از ریا و نفاق و ورود در کارهای شبهه‌ناک دور شوی؟

۱- سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، ص ۲۹۲-۲۹۴.

۲- همان، خطبه ۱، ص ۴۵.

۳- مصباح الشریعة، ص ۸۶ و ۸۹.

به هنگام غسل کردن آیا نیت داشتی که خود را از لغزشها و گناهان شستشو دهی؟ آیا هنگام نظافت و پوشیدن احرام و بستن پیمان حج قصد داشتی که خود را برای خدای متعال از گناه پاک کنی؟ به هنگام احرام بستن آیا نیت آن داشتی که هر آنچه را خداوند - عزوجل - حرام کرده بر خود حرام کنی؟ به هنگام بستن پیمان حج آیا نیت آن داشتی که هر پیمان غیر الهی را زیر پا بگذاری؟ به هنگام رسیدن به مکه آیا نیت آن داشتی که از این سفر تنها مقصد تو خدا باشد؟ به هنگام سعی آیا نیت آن داشتی که از شر شیطان و نفس اماره به خدا پناه ببری و اعتقاد داشته باشی او که دانای به نهان است بر این امر واقف است؟» در این هنگام امام علیه السلام صیحه‌ای زد که نزدیک بود دنیا را ترک گوید. آنگاه فرمود: «آه! آه! آن کس که با حجرالاسود مصافحه کند با خدا مصافحه کرده است...» و در پایان فرمود: «اگر حج تو این خصوصیات را نداشته باشد پس بازگرد، که به حقیقت حج نکرده‌ای.»^(۱)

در این صورت است که انجام چنین مناسکی انسان را چنان از آلودگی و گناه پاک می‌کند که گویا تازه از مادر متولد شده است.^(۲)

مسلمانان همه ساله در ایام حج، حج میلیونی برگزار می‌کنند؛ ولی متأسفانه از این سفر الهی با این همه رنج و مشقت و مقدمات طاقت‌فرسا و هزینه‌های گزاف کمتر بهره می‌برند و از خواص معنوی و آثار اجتماعی آن کمتر استفاده می‌کنند و از این اجتماع عظیم بهره کافی نمی‌برند.

ابن عباس می‌گوید در حجة الوداع دیدم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کعبه را گرفت و در حالی که رو به مردم کرده بود در زمینه حوادث آینده و مردم آخرالزمان فرمود: «تَحُجُّ أَعْيَابُ أُمَّتِي لِلنُّزْهَةِ وَ تَحُجُّ أَوْسَاطُهَا لِلتِّجَارَةِ وَ تَحُجُّ فُقَرَاءُهُمْ لِلرِّيَاءِ وَ السُّمْعَةِ»^(۳)

۱- نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، کتاب الحج، باب ۱۷ از ابواب العود الی منی، ج ۱۰، ص ۱۶۶ تا ۱۷۲، حدیث ۵.

۲- کلینی، کافی، ج ۴، ص ۲۵۲، حدیث ۲.

۳- مجلسی، بحار الانوار، ج ۶، ص ۳۰۸، حدیث ۶.

«ثروتمندان برای تفریح و خوشگذرانی حج به‌جا می‌آورند، قشرهای متوسط به منظور تجارت، و مستمندان برای خودنمایی و کسب شهرت به حج خانه خدا می‌روند.»
این نگرانی رسول خدا ﷺ هشدار است به مسلمانان که مبادا حج روح و حقیقت خود را از دست بدهد و به‌جای آن که سازنده باشد در مسیر اهداف غیرالهی قرار گیرد.

۲ - نقش حج در ارتقا و بقای فرهنگی

امام علی علیه السلام در خطبه اول نهج البلاغه بیت‌الله الحرام را پرچم و نشانه اسلام معرفی می‌فرماید: «جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى لِيْلَسْلَامِ عِلْمًا». (۱) هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام درباره فلسفه حج سؤال می‌کند؛ امام علیه السلام ضمن برشمردن حکمت‌های حج می‌فرماید: «خداوند در حج وسیله اجتماع مردم شرق و غرب را فراهم آورده تا همدیگر را بشناسند و به تفاهم برسند و آثار پیامبر اسلام ﷺ شناخته شود و اخبار وی معلوم و یادآوری شود و فراموش نگردد. اگر ملت‌ها فقط در سرزمین خود و درباره خود گفتگو می‌کردند و درباره آنچه در آنجاست فکر می‌کردند، به هلاکت می‌رسیدند و شهرها خراب می‌شد و منافع آنان از میان می‌رفت و اخبار پایان می‌یافت و به این حقایق واقف نمی‌گردیدند؛ این است فلسفه حج.» (۲)

حج مروری بر توحید و تاریخ حامیان آن، آدم علیه السلام، ابراهیم علیه السلام، اسماعیل علیه السلام و بالاخره تاریخ اسلام و پیامبرش و درگیریهای مداوم ایمان با کفر و نفاق است؛ و با برافراشته ماندن کعبه - این تاریخ مجسم توحید و پرچم و نشانه‌ای که حقایق دین از آن نشأت گرفته - فرهنگ توحید حیات جاوید می‌یابد. «لا يزال الدين قائماً ما قامت الكعبة» (۳) «همواره دین برقرار است تا کعبه برقرار است.»

۱- سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱، ص ۴۵.

۲- صدوق، علل الشرایع، باب ۱۴۲، ج ۲، ص ۱۰۹، حدیث ۶.

۳- کلینی، کافی، ج ۴، ص ۲۷۱، حدیث ۴.

حج، آموزش عملی فرهنگ عدالت، برابری، برادری و تعاون در امور خیر و مصلحت انسانهاست. فرصتی مناسب برای تبلیغ و نشر فرهنگ غنی اسلام در میان قشر وسیع و قابل توجهی از مسلمانان است.

در مراسم حج مسلمانان از هر نژاد و اقلیم و ملتی که باشند، بدون آن که چیزی از ارزش فرهنگ‌ها و عادت‌ها و رسوم اختصاصی خود را که در زمینه مسائل مربوط به شکل زندگی - نه محتوا و برنامه - دارند از دست بدهند، اصالت زیربنای فرهنگ انسانی را که همان فرهنگ توحید خالص ابراهیمی است درک می‌کنند و در طی انجام مناسک آن را جذب می‌نمایند.

در حقیقت حج یک دوره آموزشی برای انتقال فرهنگ‌ها و آشنایی با فرهنگ فطری انسانی برای راهیابی به هویت مشترک فرهنگ اسلام است، تا توده‌های میلیونی آموزش دیده در بازگشت به کشورهای خود، پس از آن که شکل‌های اختصاصی و قومی و اقلیمی خود را بازمی‌یابند، هویت اسلامی و فرهنگ مشترک فطری آنها به گونه شجره طیبه ثابتی باشد که فرهنگ‌های اختصاصی و هویت‌های قومی چون شاخه‌های پیوسته به تنه آن درخت، در هر کجا و هر زمان، میوه وحدت و سیادت و قدرت و تعالی به بار آورد.

از امام رضا علیه السلام روایت شده است که آن حضرت منافع حج را شامل تمام اهل شرق و غرب می‌داند، چه آنها که حج به جای می‌آورند و چه آنها که حج به جا نمی‌آورند؛^(۱) و این خود شایان دقت و اهمیت فراوانی است. این اجتماع در ردیف اجتماعات فرقه‌ای و مسلکی و حزبی که امروزه معمول شده نیست که صرفاً در اطراف منافع و مصالح گروهی باشد، بلکه از آثار این اجتماع این است که در راه آزاد ساختن مردم و رفع محرومیت‌های بشری و ایجاد وحدت بین ملت‌ها و در راه اصلاح جهان قدم‌های لازم برداشته شود و ندای توحید و برنامه انسان‌ساز الهی در همه نقاط جهان منتشر شود.

۱- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۱۱ از ابواب وجوب الحج، ج ۱۱، ص ۱۳، حدیث ۱۵.

۳- بُعد اجتماعی و سیاسی حج

در قرآن کریم آمده است: ﴿جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ﴾^(۱) «خداوند کعبه را وسیله قوام مردم قرار داده است.» مظاهر قوام یک ملت همانا استقلال فرهنگی، اقتصادی و سیاسی و نیز وحدت، حرکت، عزت و معنویت آن ملت است که در این آیه شریفه، کعبه وسیله نیل به این هدف شمرده شده است. در حقیقت اتحاد جامعه بزرگ اسلامی که یکی از والاترین ارزشها و هدفهای سیاسی، اجتماعی اسلام است در مراسم بزرگ حج به طور عینی آموخته می شود.

تمام مسلمانان به منزله یک خانواده هستند که در نقاط مختلف زمین زندگی می کنند، و شایسته است همه از هر نژاد و طبقه ای که هستند با یکدیگر انس و اتحاد داشته باشند، که فوق وحدت نژادی و زبان و ملیت است.

خداوند با وضع قوانینی که ضامن سعادت فرد و جوامع است، زمینه همبستگی، محبت صمیمانه و اتحاد عمومی را ترتیب داده است که به عناوین مختلف نماز جماعت، جمعه، عید و غیر آنها تشکیل می شود؛ و از همه عمومی تر و نافع تر حج است.

امروزه بشر احساس کرده است که احتیاج به محلی دارد که احترام همگانی و جهانی داشته باشد و از نظر بین المللی محل داوری و کنفرانس های جهانی و تبادل افکار و اندیشه ها و بالاخره مرجع رفع اختلافات بزرگ باشد. امید است مردم جهان بیدار شوند و روزی از این مجازها به حقیقت برسند. مسلمانان به این نکته توجه کنند که قرنهای پیش طرح صحیح یک مجمع جهانی و عمومی همراه با انجام مراسم معنوی و عبادی برای ایجاد وحدت کامل و همه جانبه در بین آنان ریخته شده است. باید توجه داشت که از این موقعیت می توان بهره زیادی برای عظمت جهان اسلام و

۱-سوره مائده (۵)، آیه ۹۷.

مسلمانان به عمل آورد. از این فرصت که خداوند برای مسلمانها فراهم کرده، باید برای اتحاد همه جانبه استفاده کرد؛ ﴿لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ﴾^(۱) «تا شاهد منافع آن برای خود باشند».

شرایط وجوب حج

قرآن درباره وجوب حج می فرماید: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾^(۲) «آن دسته از مردم که توانایی انجام حج را دارند، مکلف اند برای خدا حج به جا آورند؛ و کسی که نافرمانی کند، باید بداند که خدا از همه بی نیاز است.»

کسی که بالغ و عاقل است و توانایی رفتن حج (استطاعت) را داشته باشد، در تمام مدت عمر یک مرتبه حج بر او واجب می شود؛ مشروط بر آن که به واسطه رفتن به حج مجبور نشود کار حرامی را که اهمیت ترک آن در شرع از حج بیشتر است انجام دهد، یا عمل واجبی را که از حج مهمتر است ترک کند.

استطاعت و توانایی عبارت است از:

- ۱- داشتن هزینه سفر و آنچه به حسب حالش در راه به اندازه کافی مورد نیاز است.
- ۲- داشتن مخارج افراد تحت تکفل خود تا هنگام بازگشت.
- ۳- سلامت مزاج و توانایی برای انجام اعمال حج.
- ۴- نبودن مانع در رفت و برگشت.
- ۵- داشتن وقت کافی به اندازه انجام اعمال حج.
- ۶- از دست ندادن مال یا ملک یا کسب و پیشه ای که برای ادامه معاش خود و افراد تحت تکفل نیاز دارد.

۱-سوره حج (۲۲)، آیه ۲۸.

۲-سوره آل عمران (۳)، آیه ۹۷.

اقسام حج

حج بر سه قسم است: دو قسم آن مربوط به ساکنان مکه و حوالی آن تا فاصله شانزده فرسخ است که به نام «حج افراد» و «حج قران» معروف است؛ و یک قسم آن برای دیگران است که محل اقامتشان بیش از این مقدار با مکه فاصله دارد و به آن «حج تمتع» می‌گویند^(۱) و شامل دو قسمت است: عمره تمتع و حج تمتع. در حج تمتع، عمره پیش از حج و وابسته به حج و همچون جزئی از آن می‌باشد که باید در یک سال و در ماههای حج به جا آورده شود؛ ولی در حج افراد و حج قران، عمره کاملاً مستقل و از حج جداست. همچنین در حج تمتع در روز عید قربان در منا قربانی واجب است و از اعمال آن می‌باشد، و در حج قران قربانی از ابتدا مقرون با احرام است و باید تا روز عید در منا همراه باشد؛ ولی در حج افراد اصلاً قربانی واجب نیست.

صورت حج تمتع

«حج تمتع» مرکب از دو عمل عبادی «عمره تمتع» و «حج تمتع» می‌باشد که به شرح و ترتیب زیر است:

۱ - عمره تمتع

در عمره تمتع شش چیز واجب است:

اول - نیت عمره تمتع

دوم - احرام از یکی از میقاتها؛ و در احرام سه چیز واجب است:

الف - نیت

ب - پوشیدن دو جامه احرام که یکی را «ازار» و دیگری را «رداء» می‌نامند.

۱- البته در بعضی از موارد وظیفه برخی افراد بیمار یا معذور از حج تمتع به حج افراد تبدیل می‌شود.

ج - «لیبک» گفتن به این نحو: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لِشَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَ النُّعْمَةَ لَكَ وَ الْمُلْكَ (لَكَ) لِشَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ».

همچنین چند چیز است که شخص مُحرِم به طور قطع یا به احتیاط واجب باید از آنها اجتناب نماید؛ و ارتکاب بعضی از آنها سبب اعاده عمره یا حج و ارتکاب بسیاری از آنها موجب کفاره می شود؛ و تفصیل آنها در مناسک حج بیان شده است.

سوم - طواف خانه خدا؛ به این ترتیب که با شروع از حجرالاسود هفت مرتبه دور خانه خدا بگردد. و به هر دور آن یک «شوط» گفته می شود.

چهارم - نماز طواف؛ به این ترتیب که بعد از تمام شدن طواف واجب، پشت مقام ابراهیم عليه السلام دو رکعت نماز به قصد «نماز طواف» بخواند.

پنجم - سعی بین صفا و مروه؛ یعنی پس از نماز طواف بین «صفا» و «مروه» را که دو کوه معروفند سعی کند؛ به این صورت که از صفا شروع کند و به مروه برود و از مروه به صفا برگردد. و سعی باید هفت مرتبه باشد. و هر یک از رفت و برگشت ها یک «شوط» محسوب است، پس سعی از صفا شروع و به مروه ختم می گردد.

ششم - تقصیر؛ یعنی پس از سعی به قصد قربت و با نیت خالص مقداری از ناخن های دست یا پا و یا مقداری از موی سر یا شارب و یا ریش خود را بزنند؛ و بهتر بلکه احوط آن است که به زدن ناخن اکتفا نکند و مقداری از مو را نیز بزند. و تراشیدن سر و کندن مو کفایت نمی کند.

۲- حج تمتع

واجبات حج تمتع چهارده چیز است:

اول - نیت حج تمتع.

دوم - احرام حج تمتع؛ که مانند احرام عمره است، جز این که در احرام حج باید از مکه معظمه به نیت حج تمتع محرم شود.

سوم - وقوف به عرفات؛ یعنی محرم به احرام حج در ظهر روز عرفه

- نهم ذی حجة - به قصد قربت در عرفات باشد و در آنجا نیت و قوف کند. و بنا بر احتیاط از اول ظهر به عرفات برود و تا مغرب شرعی در آنجا بماند.

چهارم - و قوف به مشعر؛ به این ترتیب که شخص حاجی پس از انجام و قوف به عرفات هنگام مغرب شب عید به طرف «مشعر الحرام» کوچ کند، به گونه‌ای که نماز مغرب و عشا را در مشعر بخواند. و قوف به مشعر باید به قصد قربت انجام شود، و وقت آن از طلوع فجر تا طلوع آفتاب است؛ و بنا بر احتیاط شب دهم را نیز تا طلوع فجر به قصد قربت در مشعر به سر برد.

پنجم و ششم و هفتم - انجام واجبات منا در روز عید قربان، که عبارت است از: **الف -** رمی جمرة عقبه؛ یعنی انداختن هفت ریگ به آن، به پیروی از حضرت ابراهیم علیه السلام که در این مکان شیطان را رمی کرد.

ب - قربانی؛ که حاجی مخیر است شتر یا گاو و یا گوسفند را قربانی کند؛ و غیر این سه حیوان، سایر حیوانات کفایت نمی‌کند. عمل قربانی علاوه بر آثار اجتماعی و کمک به بینوایان، نشانه تقوا و فداکاری و گذشت مالی افراد نیز هست؛ چنان که خدای متعال در قرآن کریم فرموده است: ﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَائُهَا وَ لَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ﴾^(۱) «گوشت‌ها و خون‌های قربانی هرگز به خداوند نمی‌رسد؛ اما آنچه به خداوند می‌رسد تقوا و پرهیزکاری شماست.»

ج - تراشیدن سر و یا تقصیر (کوتاه کردن مو یا ناخن)؛ و حاجی بین این دو مخیر می‌باشد، ولی زنان فقط باید تقصیر کنند. همچنین کسی که سال اول حج اوست بنا بر احتیاط واجب باید سر خود را بتراشد.

هشتم، نهم، دهم، یازدهم و دوازدهم - انجام اعمال حرم که به ترتیب عبارت است از: «طواف»، «نماز طواف»، «سعی بین صفا و مروه»، «طواف نساء» و «نماز طواف نساء».

۱-سوره حج (۲۲)، آیه ۳۷.

سیزدهم و چهاردهم - اعمال منا در روزهای یازدهم، دوازدهم و برای بعضی سیزدهم ذی حجة که عبارت است از:

الف - بیتوته در منا؛ یعنی ماندن شب در آنجا.

ب - رمی جمرات سه گانه (اولی، وسطی و عقبه)؛ و در هر روز باید به هریک از جمرات سه گانه هفت ریگ بزند.

عمره مفرده

از جمله مستحبات مؤکد که در روایات از آن به «حج اصغر» تعبیر شده «عمره مفرده» است؛ و در همه اوقات سال می توان آن را به جا آورد و نسبت به عمره ماه رجب تأکید بسیار شده است.

واجبات عمره مفرده که باید در آنها قصد قربت داشته باشد عبارت است از:

«نیت»، «احرام»، «طواف خانه خدا»، «نماز طواف»، «سعی بین صفا و مروه»، «تراشیدن سر یا تقصیر»، «طواف نساء» و «نماز طواف نساء».

زیارت قبور پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام

یکی از ویژگی های پیروان اهل بیت علیهم السلام اهتمام به زیارت قبور پیامبر اکرم ﷺ و ائمه معصومین علیهم السلام است. ریشه این اهتمام تأکیدهای فراوانی است که از آنان رسیده است. در برخی روایات اهل سنت درباره پیامبر اکرم ﷺ آمده است: «مَنْ حَجَّ الْبَيْتَ وَ لَمْ يَزُرْنِي فَقَدْ جَفَانِي»^(۱) «کسی که اعمال و مناسک حج را انجام دهد و به زیارت من در مدینه نیاید، به من جفا کرده است.» در منابع شیعی نیز روایات فراوانی نسبت به

۱- در این باره ر.ک: الجزری، عبدالرحمن، الفقه علی المذاهب الاربعه، کتاب الحج، باب زیارة قبر النبی، ج ۱، ص ۷۱۱-۷۱۵؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۵، ص ۱۳۵ و ۱۳۶، حدیث ۱۲۳۶۸-۱۲۳۷۳، حدیث ۴۲۵۸۲-۴۲۵۸۴؛ و ج ۱۵ ص ۶۵۱ و ۶۵۲؛ و قریب به این مضمون در وسائل الشیعة، باب ۳ از ابواب المزار، ج ۱۴، ص ۳۳۳، حدیث ۳ رسیده است.

زیارت پیامبر و اهل بیت رسیده است. این مراکز محل استجاب دعا و توجه به خدا و استغفار و بخشایش گناهان است. در روایتی آمده است: «برای هر امامی بر گردن پیروان و موالیانش عهدی می باشد و تأکید بر وفای بر عهد و ادای آن به زیارت قبور آنان می باشد»^(۱) از این گذشته در زیارت قبور آثار و فواید اجتماعی و معنوی بسیار است. در زیارت قبور تقویت پیوند و حبّ اهل بیت، تجدید معنویت و توجه به اخلاق و تأثیر آنان در روح و روان است.

زیارتها همراه با تجمع مؤمنان و ایجاد الفت و آشنایی با دیگران و برانگیخته شدن روح برادری و مساوات و آمادگی برای انقیاد در قبال اوامر الهی و انقطاع از هواهای نفسانی است. در ادعیه‌ای که به مناسبت این زیارتها رسیده این معانی و تأکید بر وارستگی و تشویق به انجام خوبی‌ها آمده است، در حالی که حقیقت توحید و اعتراف به قدسیت اسلام و رسالت پیامبر و انجام وظایف هر مسلمان در برابر حق تعالی و خضوع نسبت به دستورات و پرهیز از نواهی و گناهان مورد تأکید قرار گرفته است.^(۲) بلکه در برخی از این زیارتها مانند زیارت «امین‌الله» در بلیغ‌ترین صورت وحدانیت خدا و خضوع و تسلیم کامل آمده است یا در اوصاف آنان وصف عبودیت خدا و اخلاص و اقامه فرائض ذکر شده است.

یا در آداب پس از نماز زیارت آمده است: «اللَّهُمَّ إِنِّي لَكَ صَلَّيْتُ وَ لَكَ رَكَعْتُ وَ لَكَ سَجَدْتُ وَ حَدَّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، فَإِنَّهُ لَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ وَ الرُّكُوعُ وَ السُّجُودُ إِلَّا لَكَ لِأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ...»^(۳)

۱- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۲ از ابواب المزار، ج ۱۴، ص ۳۲۲، حدیث ۵.

۲- به عنوان نمونه رک: ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۲۵۰.

۳- مفاتیح الجنان، زیارت هفتم از زیارات امام حسین(ع)، زیارت وارث، دعای پس از زیارت: «خداوندا! من تنها برای تو نماز به جا می آورم، و تنها برای تو رکوع و سجده می کنم؛ سجده برای تو خدای واحدی که هیچ شریکی برای تو نیست. به درستی که نماز و رکوع و سجود برای هیچ کس جز تو سزاوار نیست؛ زیرا تو خدایی هستی که هیچ خدایی جز تو وجود ندارد. خداوندا! بر محمد و خاندان او رحمت فرست...».

به این جهت در زیارت ائمه اطهار علیهم السلام باید با توجه و اخلاص و عنایت به توحید و ربوبیت الهی، به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام توسل جست و آنها را وسیله تقرب به خداوند متعال قرار داد و تعالیم و سیره آنان را برای بندگی خداوند در نظر گرفت.

نذر، عهد و قسم

وفای به عهد از عالی ترین فضایل اخلاقی است و نشانه پاکی سرشت و سلامتی طبع است. اسلام برای وفای به عهد اهمیت کم نظیری قائل شده است. خداوند درباره آن فرموده است: ﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾^(۱) «و به عهد وفا کنید، زیرا که عهد مورد سؤال است.»

نظام اجتماعی بدون متعهد بودن به عهد سامان نمی یابد. وفای به عهد، عامل اطمینان مردم به یکدیگر می شود و قول و قرارها بی آن ارزش و اعتباری ندارد. باید به همه تعهدات طبق آیه فوق عمل شود؛ و آنگاه که تعهدی با ذکر نام خداوند انجام گرفت، چه به صورت قسم یا نذر و یا عهد، تخلف از آن علاوه بر این که از نظر اخلاقی زشت و گناه است کفاره نیز دارد.

خداوند درباره عهدها و نذرها و قسمها در چند آیه فرموده است: ﴿وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهَا﴾^(۲) «آنچه را که انفاق می کنید و یا نذر کرده اید، خداوند آن را می داند.» در جای دیگر می فرماید: ﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ * وَلَا تَكُونُوا الْاٰیْمَانِ بَعْدَ تَوْكِيْدِهَا وَ قَدْ جَعَلْتُمْ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيْلًا اِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ * وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِيْنَ نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ اَنْكَاثًا تَتَّخِذُوْنَ اٰیْمَانَكُمْ دَخْلًا بَيْنَكُمْ اَنْ تَكُوْنَ اُمَّةٌ هِيَ اَرْبٰی مِنْ اُمَّةٍ اِنَّمَا يَبْلُوْكُمْ اللّٰهُ بِه...﴾^(۳) «و چون با خدا [و یا با مردم به نام خدا]

۱-سوره اسراء (۱۷)، آیه ۳۴.

۲-سوره بقره (۲)، آیه ۲۷۰.

۳-سوره نحل (۱۶)، آیات ۹۱-۹۲.

عهد بستید، به عهد و پیمان خود وفادار باشید و سوگندهای خود را پس از تأکید نشکنید در حالی که خدا را کفیل و ضامن بر [سوگند] خود قرار داده‌اید؛ به یقین خدا به آنچه انجام می‌دهید دانا و آگاه است، و مانند زنی نباشید که رشته نخ خود را پس از تابیدن محکم، از هم باز می‌کرد. مبدا عهد و پیمان محکم خود را برای فریب یکدیگر به کار برید تا گروهی بر گروه دیگری برتری یابند؛ زیرا خدا شما را با این عهد و قسم‌ها می‌آزماید.»

به هر حال نوع دیگری از رابطه انسان با خدا به این شکل است که انسان با نذر و عهد و قسم، انجام یا ترک کاری را برای خدا بر خود واجب کند.
نذر بر چند قسم است:

۱ - «نذر برّ»؛ نذری است که برای شکر نعمت دنیوی یا اخروی باشد؛ مثلاً بگوید: «از برای خداست بر من که اگر مرا توفیق حج داد فلان کار خیر را انجام دهم.» یا برای شکر ترک گناه یا رفع بلا یا بیماری و یا سایر مشکلات صورت بگیرد؛ به عنوان مثال بگوید: «از برای خداست بر من که اگر بیمارم شفا یافت، فلان عمل خیر را انجام دهم.»

۲ - «نذر زجر»؛ نذری که برای بازداشتن خود از عمل حرام یا مکروه انجام می‌گیرد. مثلاً می‌گوید: «از برای خداست بر من که اگر عمداً غیبت کردم یک روز روزه بگیرم.»

۳ - «نذر تبرّعی»؛ نذری است که مطلق بوده و مشروط و معلق بر چیزی نباشد. به عنوان مثال بگوید: «برای خداست بر من که فردا را روزه بگیرم.»

نذر در مورد کارهایی صحیح است که شرعاً مطلوب باشد. بنابراین اگر نذر کند کار حرام یا مکروهی را انجام دهد یا کار واجب یا مستحبی را ترک کند، نذر او صحیح نیست. و حتی اگر نذر کند کار مباحی را انجام دهد یا ترک نماید، چنانچه انجام و ترک آن از هر جهت مساوی باشد، باز هم نذر صحیح نیست.

در نذر و عهد، مجرد نیت و قصد کافی نیست و باید صیغه خوانده شود و نام خدا بر زبان جاری شود؛ ولی خواندن به عربی لازم نیست. و عبارت «برای خدا» به هر زبان که باشد باید در صیغه نذر گفته شود؛ مثلاً بگویند: «برای خداست بر من که اگر بیمارم بهبود یافت فلان کار را انجام دهم.»

اگر نذر کند تا وقت معینی کاری را ترک کند، بعد از گذشتن آن وقت می تواند آن کار را انجام دهد؛ و اگر پیش از گذشتن وقت از روی اختیار آن را انجام دهد، باید کفاره بدهد.

اگر برای تخلف نذر یا قسم یا عهد خود کفاره معین کند، به عنوان مثال بگوید: با خدا عهد کردم که دیگر سیگار نکشم و اگر کشیدم صد تومان صدقه بدهم، در صورت تخلف باید تنها آنچه را که معین نموده انجام دهد و کفاره دیگری واجب نیست.

خانواده

جایگاه و اهمیت خانواده

خداوند زن و مرد را برای آرامش یکدیگر آفرید و به منظور برخورداری از تفاهم هر چه بیشتر میان آنان رشته‌های پیوند و دوستی برقرار ساخت: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾^(۱) «و از نشانه‌های [لطف] الهی آن است که برای شما از جنس خودتان جفت‌هایی بیافرید تا بدانها آرام گیرید، و میانتان دوستی و رحمت نهاد.»

نکته مهم، تأثیر کانون خانواده در پرورش استعدادها، رشد جامعه و توسعه معنوی بشریت است. خانواده به امنیت اجتماعی و اخلاقی کمک می‌کند و در شکل‌گیری اقتصاد سالم و متوازن مؤثر است.

از آیات و روایات بسیاری اهمیت کانون خانواده و نقش آن در ایجاد آرامش و محبت و پرورش عواطف انسانی استفاده می‌شود. در نسبت میان زن و مرد قرآن می‌گوید: ﴿هُنَّ لِبَاسٍ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٍ لَهُنَّ﴾^(۲) «آنان جامه عفاف و پوشش شما هستند و شما نیز لباس عفت آنان هستید.»

در جامعه‌هایی که کانون خانواده برقرار است، پایداری، آرامش، صمیمیت و سلامتی خاص حاکم است و خانواده به خوبی نقش خود را در پیشگیری از جرم، تربیت فرزندان و سلامت جامعه ایفا می‌کند. از این رو باید حفظ و استواری خانواده را در دستور کار جوامع قرار داد و هنگامی که حفظ و استواری خانواده با فعالیت‌های اجتماعی در تضاد باشد، به دلیل اهمیت و حساسیت خانواده برنامه زندگی را باید به گونه‌ای تنظیم نمود تا این کانون آسیب نبیند.

۲-سوره بقره (۲)، آیه ۱۸۷.

۱-سوره روم (۳۰)، آیه ۲۱.

از سوی دیگر درباره اهمیت پیوند و ارتباط با اعضای بزرگتر خانواده و در سطح گسترده‌تر آن - یعنی پدر، مادر، برادران، خواهران و خویشاوندان - در اسلام تأکید شده و وظایف و تکالیف معینی چون احترام و رسیدگی به پدر و مادر، صلۀ رحم و رسیدگی ویژه به احوال و معیشت آنان بیان شده است. تأکید بر جایگاه خانواده به معنای عام آن نیز در راستای حفظ ارزشها و دوام معنویت و بقای صمیمیت و تقویت عواطف و حل مشکلات انسانی است.^(۱)

ازدواج

پیوند طبیعی زن و مرد

خداوند میان زن و مرد گرایش و کششی طبیعی به وجود آورده که آن دو را به هم پیوند می‌دهد و به زندگی مشترک با یکدیگر می‌کشاند. هسته اصلی خانواده را زن و مرد تشکیل می‌دهند. این گرایش و میل طبیعی، همان میل جنسی است که مانند سایر غرایز باید در جهت صحیح خود قرار گیرد.

زندگی مشترک دو همسر در آغاز غالباً از میل جنسی ریشه می‌گیرد، ولی در این حد متوقف نمی‌شود و به تدریج به نوعی همبستگی عمیق روحی و عاطفی، اعتقادی و اجتماعی کشانده می‌شود. از آثار خوب ازدواج، تشکیل خانواده، تربیت اولاد و کنترل اخلاقی و کوشش هریک از زن و مرد در تأمین سعادت یکدیگر و همکاری برای تأمین مصالح مشترک است.

ازدواج یک نوع عبادت است

اسلام به مسأله ازدواج اهمیت بسیاری داده است؛ در آیات قرآن و در سخنان معصومین علیهم‌السلام درباره ازدواج تشویق‌های فراوانی صورت گرفته و ازدواج عملی مقدس و ارزشمند و کار خیر محسوب شده است.

۱- لازم به یادآوری است که بخشی از مباحث اخلاق خانواده در قسمت «اخلاق» همین کتاب بیان شده است.

اسلام نمی‌خواهد غریزه‌ها و استعدادهایی را که برای حفظ موجودیت هر فرد (از نظر خوددوستی) و یا برای مصالح اجتماعی (غیردوستی) در انسان قرار داده شده، تعطیل یا فلج نماید؛ بلکه می‌خواهد نیروهای طبیعی بشر را با استفاده از روش عقلانی در مسیر شایسته خود قرار دهد. اسلام نمی‌خواهد استعدادها را راکد نگه دارد و یا از کار بیندازد و یا برخلاف جریان طبیعت و اصول فطری انسان دستوری بدهد؛ زیرا از یک طرف قانونی که برخلاف جریان طبیعی باشد قابل اجرا و دوام نیست، و از سوی دیگر دستورات دین اسلام بر مبنای فطرت است. اگر از غریزه جنسی به خوبی استفاده شود، موجب بهبود و تعادل انسان و سبب تکامل و بقای نسل خواهد بود؛ و اگر به شایستگی رهبری نشود، موجب سقوط انسان و بسیاری از انحرافات و عقده‌های مختلف خواهد شد.

کسانی که از ازدواج خودداری کنند و به این سنت بی‌اعتنا باشند، چه بسا به گناهیانی آلوده شوند که موجب از دست دادن تعادل جسمی و روحی آنان گردد. هر یک از زن و مرد طوری آفریده شده‌اند که بدون دیگری ناقص و در رنج و ناراحتی هستند و با الفت میان آنان این نقص برطرف می‌شود و هر یک از دو همسر لازم و ملزوم و وسیله حفظ و نگهداری یکدیگرند.

قرآن درباره ازدواج فرموده است: «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»^(۱) «برای مردان و زنان بی‌همسر خودتان وسیله ازدواج فراهم کنید... اگر فقیر و تنگدست باشند خداوند از فضل خویش آنان را بی‌نیاز خواهد ساخت.» از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده است: «ما بُنِيَ بِنَاءً فِي الْإِسْلَامِ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنَ التَّزْوِيجِ»^(۲) «هیچ بنایی در اسلام به وجود نیامده است که نزد خدا محبوبتر از ازدواج باشد.» و نیز فرموده است: «ازدواج از

۱-سوره نور(۲۴)، آیه ۳۲.

۲- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۱ از ابواب مقدمات النکاح، ج ۲۰، ص ۱۴، حدیث ۴.

سنت‌های پسندیده‌ای است که من بدان سفارش کرده‌ام و هر که از سنت من روی گرداند از من نخواهد بود.»^(۱)

در برخی روایات ازدواج وسیله به دست آوردن نصف دین و وسیله گشایش روزی معرفی شده است.^(۲) و در بعضی روایات افراد مجرد (عزب) سرزنش شده‌اند.^(۳) بنابراین شایسته است جوانان مسلمان این سنت الهی را برپا دارند و خود را اسیر تشریفات زاید و آداب و رسوم غلط ننمایند.

اهداف اساسی ازدواج

در امر ازدواج مصالحی وجود دارد که برخی متوجه زن و شوهر و برخی دیگر به جامعه برمی‌گردد. می‌توان اهمّ فوایدی را که از ازدواج به انسان می‌رسد در سه موضوع خلاصه کرد:

۱ - رضای غریزه جنسی از راه صحیح. همان گونه که می‌دانیم هر انسانی دارای غریزه جنسی است. این نیاز طبیعی باید با توجه به نیاز بدن تأمین شود. شریعت اسلام از طریق امر به ازدواج، این نیاز را به وجهی مشروع و طبیعی برآورده می‌سازد و هرگز به رهبانیت و تجرد رضایت نمی‌دهد. و کسی که ازدواج می‌کند این نیاز طبیعی خود را تأمین کرده و از ارتکاب گناه خودداری کرده است؛ ولی افرادی که از آن خودداری می‌کنند امکان دارد برای دفع شهوت، راه نادرست و غیر سالمی را برگزینند و خود و جامعه را به تباهی و فساد بکشانند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بارها جوانها را به ازدواج تشویق کرده و فرموده است: «ای گروه جوانان! هر کدام از شما که توانایی جنسی دارد باید ازدواج کند؛ زیرا ازدواج چشم را

۱- نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، باب ۱ از ابواب مقدمات النکاح، ج ۱۴، ص ۱۵۲ و ۱۵۳، حدیث ۱۵ و ۱۸.

۲- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۱۷، حدیث ۱؛ و ص ۲۱۹، حدیث ۱۴.

۳- صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۴۲، حدیث ۱۱۴۸ و ۱۱۴۹.

از دیدن نامحرم باز می‌دارد و برای عفت قلعه محکمی است؛ و کسی که نتواند ازدواج کند، برای کنترل شهوت خویش روزه بگیرد؛ چون روزه بازدارنده از شهوت است.»^(۱)

۲- ایجاد آرامش در مرد و زن. ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا﴾^(۲) «اوست کسی که شما را از یک نفس آفرید؛ و همسر او را از [جنس] او قرار داد تا بدان آرام گیرد.» روابط زن و شوهر طبق این آیه قرآن - و نیز آیه ۲۱ از سوره روم که پیشتر بیان شد -^(۳) فراتر از کامجویی جنسی است و به آرامش، سکونت و دوستی همراه با دلسوزی و خیرخواهی نسبت به یکدیگر می‌رسد.

۳- استمرار نسل بشر و تربیت فرزندان با ایمان و نیکوکار. ﴿جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا... يَذُرُّوْكُمْ فِيْهِ﴾^(۴) «برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید... تا بر شمار شما بیفزاید.»

در روایات نیز روی این نکته تأکید شده است که همسری را انتخاب کنید که فرزند بیاورد و عقیم نباشد. در روایت معروفی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل است که فرمود: «با یکدیگر ازدواج کنید و نسل‌های نو آورید تا بر شمار شما افزوده شود.»^(۵)

انتخاب همسر

یکی از حساسترین مسائل مربوط به ازدواج و تشکیل خانواده، مسأله انتخاب همسر است. در این زمینه چند مسأله باید مورد توجه قرار گیرد:

- ۱- آزادی در انتخاب همسر؛
- ۲- معیارهای گزینش همسر؛
- ۳- کسانی که نمی‌توانند همسر یکدیگر شوند.

۱- نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، باب ۳ از ابواب صوم مندوب، ج ۷، ص ۵۰۶ و ۵۰۷، حدیث ۱.

۲- سوره اعراف (۷)، ۱۸۹.

۳- ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً﴾؛ «از نشانه‌های او این است که برایتان از خود شما همسرانی آفرید تا در کنار آنها آرام گیرید و میان شما دوستی و رحمت به وجود آورد.»

۴- سوره شوری (۴۲)، آیه ۱۱.

۵- سبزواری، جامع الاخبار، ص ۲۷۲، حدیث ۷۳۸.

۱ - آزادی در انتخاب همسر

زندگی زناشویی و مشترک، هنگامی مایه آرامش خاطر خواهد بود که میان دو همسر توافق فکری و تناسب روحی و اخلاقی وجود داشته باشد. این هماهنگی وقتی کامل و قابل اعتماد است که انتخاب همسر با دقت و آزادی و اختیار کامل طرفین انجام گیرد و زن و شوهر درباره انتخاب همسر - که شریک زندگی می باشد - هیچ گونه اجبار و اکراهی نداشته باشند.

اولین شرط صحت ازدواج این است که در بستن این قرارداد، زن در «ایجاب» یعنی در پیشنهاد ازدواج به همسر مورد علاقه خود، و شوهر در «قبول» یعنی پذیرش این پیشنهاد، رضایت و اختیار کامل داشته باشند. جوانی به امام صادق علیه السلام مراجعه کرد و اظهار داشت که پدر و مادرش می خواهند او را به قبول عقد ازدواج با دختری وادار کنند که مورد علاقه اش نیست و خود علاقه دارد با دختر دیگری ازدواج کند. امام فرمود: «ازدواج با همسری را بپذیر که مورد علاقه تو است.»^(۱) در روایت دیگری نقل شده است: «دختری نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد در حالی که پدرش در سن کودکی او را به کسی شوهر داده بود، و بیان کرد خود او حالا که به تشخیص و رشد رسیده به آن راضی نیست و آن را به صلاح خود نمی داند. پیغمبر وقتی دید او از این کار ناراضی است، قبول و رد آن را به عهده دختر واگذار کرد.»^(۲)

اجازه پدر برای ازدواج دختر

در تعالیم اسلام توصیه شده که دختران با اجازه پدر ازدواج کنند. در این زمینه لازم است به نکات زیر توجه شود:

۱- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۱۳ از ابواب عقد النکاح و اولیاء العقد، حدیث ۱، ج ۲۰، ص ۲۹۳.

۲- شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۷، ص ۱۲۳؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۰۲ و ۶۰۳، حدیث ۱۸۷۴.

۱- از آنجا که ازدواج منشأ ارتباط اجتماعی در خانواده زن و شوهر است، به پسران و دختران هر دو توصیه می‌شود که در انتخاب همسر از پدر و مادر خود نظرخواهی و با آنها مشورت کنند. این نظرخواهی هم نوعی احترام و محبت به پدر و مادر و سپاسگزاری از زحماتی است که برای بزرگ کردن و تربیت فرزندان می‌کشند، و هم راهی مناسب برای استفاده از تجارب شخصی و اجتماعی آنهاست که بهترین دلسوزان و راهنمایان در انتخاب همسر می‌باشند.

۲- کسانی که اجازه پدر را شرط لازم دانسته‌اند، این شرط را فقط در مورد دوشیزگان پذیرفته‌اند. روشن است که این اقدام برای این گروه که در این امر هیچ‌گونه تجربه‌ای ندارند اهمیت فراوانی دارد، و دخالت دادن نظر پدر می‌تواند برای آنها راهگشا باشد.

۳- شرط اجازه تا وقتی است که پدر در راه تأمین مصالح فرزندش بکوشد، نه در راه تحمیل نظر و خواسته خود بر او. هر جا تشخیص داده شود که پدر برخلاف مصلحت فرزند و به زیان او دنبال تحقق بخشیدن به خواسته‌های خویش است، دختر می‌تواند با تشخیص خود و در صورت تناسب و هم‌کفو بودن خواستگارش اقدام به ازدواج نماید.

۲- معیارهای گزینش همسر

هر یک از زن و مرد که قصد ازدواج دارند، باید به اندازه کافی درباره یکدیگر شناخت داشته و معیارهای لازم را مدنظر داشته باشند و هر گونه سهل‌انگاری و تصمیم عجولانه در این مورد چه بسا موجب پشیمانی‌های بعدی گردد. از جمله نکاتی که باید در انتخاب همسر مدنظر باشد عبارت است از:

۱- ایمان. در بحث‌های گذشته گفتیم که از دیدگاه اسلام هدف از ازدواج صرفاً کامجویی جنسی نیست، بلکه تشکیل خانواده است تا با الفت و صمیمیت و ایجاد محیط مناسب بتوانند اعضای مفیدی برای جامعه اسلامی تربیت کنند. شرط اول

رسیدن به این اهداف این است که هر دو به اسلام مؤمن و پایبند باشند. بنابراین طبق آیه قرآن، ازدواج مسلمان با کسانی که ایمان به خدا ندارند (مشرکان) صحیح نیست.^(۱)

گاهی دیده می‌شود کسانی به این نظر گرایش دارند که اختلاف در مذهب، نباید مانع ازدواج زن و مرد باشد. معمولاً این گونه تفکر از آنجا ناشی می‌شود که برداشت صحیحی از دین و ازدواج وجود ندارد. اگر مذهب همان‌طور که از خود این کلمه فهمیده می‌شود راه و روش و آیین زندگی باشد، و اگر ازدواج به راستی پیوند روحی و قلبی دو همسر و سازنده محیطی صمیمی و هماهنگ برای یکدیگر است، چگونه می‌توان بین دو انسان یکی مؤمن و دیگری بی‌ایمان و یا معتقد به مسلک و مذهبی دیگر، چنین پیوندی و چنان کانون گرمی را ایجاد کرد؟

آیا در یک خانواده با دو ایده کاملاً متفاوت بلکه متضاد می‌توان آرامش در محیط خانواده و رشد صحیح فرزندان معتقد و مؤمن را انتظار داشت؟ تجربه عملی نشان داده که این نوع ازدواجها یا به سست شدن تدریجی هر دو یا لااقل یکی از آنها از مذهب می‌انجامد و یا به ناسازگاری منجر می‌شود.

۲- درستی، پاکدامنی و فضایل اخلاقی. یکی از یاران امام جواد علیه السلام می‌گوید: درباره ازدواج به امام نامه‌ای نوشتم، پاسخی به خط آن حضرت به دستم رسید که: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «وقتی خواستگاری نزدتان آمد که دین‌داری و اخلاق او برایتان رضایت‌بخش است، با ازدواج او موافقت کنید؛ وگرنه فتنه و فساد بزرگی زمین را فرا خواهد گرفت.»^(۲)

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: «همسر مناسب کسی است که پاکدامن و بر تأمین زندگی توانا باشد.»^(۳) انتخاب شوهر بدخلق، کج‌فهم، گناهکار و آلوده،

۱-سوره بقره (۲)، آیه ۲۲۱.

۲- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۲۸ از ابواب مقدمات النکاح، ج ۲۰، ص ۷۷، حدیث ۲.

۳- همان، ص ۷۸، حدیث ۴.

اگر چه دارای ثروت و مقام ظاهری نیز باشد، روا نیست. چنان که در حدیث آمده است: «کسی که همسر مشروب خواری را برای دخترش در نظر بگیرد، نسل آن زن را قطع نموده است.»^(۱)

۳- کسانی که نمی‌توانند همسر یکدیگر شوند (محارم)

چند دسته افراد هستند که از جهت نَسَب، یا از جهت رابطه سببی یا به خاطر هم شیر بودن، ازدواج آنان با یکدیگر جایز نیست.^(۲) آنان عبارتند از:

۱- محارم نسبی؛ یعنی خویشاوندانی که از راه همخونی و اشتراک در نسب، به انسان مَحْرَم هستند و ازدواج با آنان حرام است؛ برای مردان: مادر، مادر بزرگ، دختر، نوه و نتیجه (هرچه پایین روند)، خواهر، دختر برادر و نوادگان او، دختر خواهر و نوادگان او، عمه و خاله (شامل عمه‌ها و خاله‌های پدر و مادر، هرچه بالا روند) و برای زنان: پدر، پدر بزرگ، پسر، نوه و نتیجه (هرچه پایین روند)، برادر، پسر برادر و نوادگان او، پسر خواهر و نوادگان او، عمو و دایی (شامل عموها و دایی‌های پدر و مادر، هرچه بالا روند) حرامند.

۲- محارم سببی؛ یعنی خویشاوندانی که از طریق پیوند زناشویی با آنها نسبت سببی پیدا می‌شود و نمی‌توان با آنها ازدواج کرد. برای مردان: زن پدر و پدر بزرگ، مادر و مادر بزرگ زن که نسبت به داماد حرام همیشگی می‌شود، دختر زن (نادختری) و نوادگانش (در صورتی که مرد با همسر خود آمیزش جنسی کرده باشد، نه به صرف اجرای عقد)، زن پسر (عروس) و خواهر زن (تا زمانی که روابط همسری با آن زن وجود دارد). و برای زنان: پدر و پدر بزرگ شوهر، پسر شوهر (ناپسری)، شوهر مادر (ناپدري)، شوهر دختر (داماد)، و شوهر خواهر (تا زمانی که شوهر خواهر اوست) حرامند.

۲- ر.ک: سوره نساء (۴)، آیه ۲۲.

۱- همان، باب ۲۹، ص ۷۹، حدیث ۱.

۳- محارم رضاعی. اگر یکی از نسبت‌های بالا از راه شیر دادن - با شرایطی که برای آن گفته شده -^(۱) حاصل شود، موجب محرم شدن و در نتیجه حرمت ازدواج خواهد بود. همچنین افزون بر مواردی که ذکر شد، ازدواج با این زنها نیز حرام است:

۱- زنی که در عده دیگری است. ۲- زن شوهرداری که با او عقد بسته است. ۳- زن شوهرداری که با او زنا کرده است بنا بر احتیاط واجب. ۴- دختر خاله و بنا بر احتیاط واجب دختر عمه در صورت زنا با مادر آنها. ۵- دختر و مادر زنی که با او زنا کرده است بنا بر احتیاط واجب. ۶- مادر و خواهر و دختر کسی که با او لواط کرده است. ۷- زنی که در حال احرام با او عقد بسته است. ۸- همسری که سه مرتبه طلاقش داده است (مگر پس از ازدواج محلل با او با شرایطی که در توضیح المسائل گفته شده است)^(۲). ۹- دختر خواهر و دختر برادر همسر بدون اجازه همسر. ۱۰- دختر نابالغی که با او ازدواج و نزدیکی کرده است بنا بر احتیاط واجب. ۱۱- زنان کافر غیر اهل کتاب (و ازدواج دائم با زنان کافر اهل کتاب و غیر اهل کتاب). ۱۲- زنی که با او لعان کرده است.

تفصیل احکام هر یک از این موارد در توضیح المسائل بیان شده است.^(۳)

عقد ازدواج

وقتی دو نفر برای زندگی مشترک با یکدیگر به تفاهم رسیدند، برای این که اراده قلبی و آمادگی خود را ابراز نمایند و موضوع همسری آنان قطعیت پیدا کند، باید با گفتن کلماتی که حاکی از نیت جدی آنان است این قرارداد را منعقد سازند و اراده خود را نسبت به آن با تمام شرایط و تکالیفی که در بر دارد اعلام نمایند. در ابتدا زن به قصد ایجاد قرارداد همسری، خطاب به مرد می‌گوید: «أَنْكَحْتُكَ نَفْسِي عَلَى الصَّدَاقِ

۱- ر.ک: توضیح المسائل، مسائل ۲۶۹۶-۲۷۰۱. ۲- ر.ک: همان، مسألة ۲۷۷۹.

۳- ر.ک: همان، مسائل ۲۶۴۰-۲۶۶۹.

المَعْلُوم» یا «زَوَّجْتُكَ نَفْسِي عَلَى الصِّدَاقِ المَعْلُومِ». یعنی: خودم را به ازدواج دائمی تو در آوردم با مهریه معین (طبق قرارداد و شرایط مورد توافق)؛ و پس از آن مرد نیز بلافاصله اعلام می‌کند و می‌گوید: «قَبِلْتُ النِّكَاحَ عَلَى الصِّدَاقِ المَعْلُومِ». یا «قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ عَلَى الصِّدَاقِ المَعْلُومِ». یعنی: قبول کردم ازدواج را به مهری که معین شده است. طبق مقررات اسلامی، زن و مرد خودشان می‌توانند عقد را بدون دخالت دیگران اجرا نمایند، و در صورت نیاز و عدم توانایی طرفین برای اجرای عقد می‌توانند وکیل بگیرند. ضمناً احتیاط واجب آن است که صیغه عقد در صورت توانایی به زبان عربی صحیح خوانده شود؛ ولی اگر نتوانند به عربی بخوانند می‌توانند آن را به فارسی یا هر زبان دیگر بخوانند؛ ولی باید کلمه‌ای بگویند که معنای «زَوَّجْتُ» و «قَبِلْتُ» را بفهماند.

وظایف زنان در حفظ عفت عمومی

چون دیدن مناظر شهوت‌انگیز سهم بزرگی در تحریک قوای شهوانی دارد و غالباً زمینه انحراف در جوانان را به وجود می‌آورد، زنان باید به سهم خود در راه حفظ و تقویت عفت عمومی همکاری کنند و از کارهایی که سبب ایجاد گناه در دیگران می‌گردد خودداری نمایند. هیچ‌گاه خود را در معرض تماشای این و آن قرار ندهند، و بدانند که نباید وسیله اجرای گناه و فراهم شدن زمینه گناه در دیگران شوند. زنان نباید به عنوان یک موجود سرگرم کننده و وسیله شهوترانی و عیاشی مورد توجه مردان قرار گیرند. زنان باید بدانند ارزش و شخصیت انسانی و به‌ویژه مقام مادری آنان بسیار محترم است. باید کوشش آنان این باشد که در دامن آنان شخصیت‌های ارزنده و بلند همتی تربیت گردد. در سوره نور درباره مراقبت زنان از خودشان در مورد آرایش برای غیر محارم خود آمده است: «به زنان باایمان بگو: نگاههای خود را فروگیرند، دامان عفت خود را حفظ کنند، و جز آن قسمت‌هایی از زینت خود را که آشکار است ظاهر نسازند.»^(۱)

۱- سوره نور (۲۴)، آیه ۳۱.

مردان نیز مکلف‌اند نگاه شهوت‌آلود خود را به چهره و زینت زنان ندوزند و دامن عفت خود را به هیچ وجه آلوده نکنند.^(۱)

احکام نگاه و لمس و صدا

- ۱ - نگاه کردن مرد به بدن زن نامحرم - گرچه به قصد لذت نباشد - حرام است. بلکه نگاه کردن عمدی به دست و صورت نامحرم بدون قصد لذت نیز محل اشکال است، مگر در صورت ضرورت که اشکال ندارد.
- ۲ - نگاه کردن به صورت، دست و موی زنانی که عمداً حجاب را مراعات نمی‌کنند و نیز جاهایی از بدن زنهای غیر مسلمان که معمولاً آن را نمی‌پوشانند، در صورتی که با قصد لذت و مقدمه‌گناه نباشد، اشکال ندارد.
- ۳ - گرفتن فیلم و عکس توسط مرد از زن نامحرم حرام نیست؛ به شرط آن که به واسطه آن مجبور نشود کار حرام دیگری را انجام دهد.
- ۴ - نگاه کردن به عکس و فیلم زن نامحرم، اگر آن زن بی‌پروا و یا ناشناس باشد اشکال ندارد؛ مشروط به آن که این نگاه کردن نتیجه مفسده‌آمیزی نداشته باشد.
- ۵ - کسی که می‌خواهد ازدواج نماید، فقط به مقدار متعارف برای پسندیدن جایز است به صورت و مو و دست‌های زن یا دختر مورد نظر نگاه کند؛ و چنانچه با نگاه اول غرض حاصل نشود، تکرار آن اشکال ندارد. ولی به هر حال نباید قصد لذت داشته باشد، هر چند حصول لذت قهری اشکال ندارد.
- ۶ - اگر پزشک برای درمان ناچار شود به بدن نامحرم نگاه کند یا دست بزند و مراجعه به پزشک زن یا محرم مشکل باشد، اشکال ندارد؛ و در موردی که تنها با نگاه کردن و یا با دست زدن می‌تواند درمان بکند، باید به همان اندازه ضرورت اکتفا نماید؛ و در این جهت اگر هیچ چاره‌ای نباشد، فرقی بین عورت و غیر آن نیست.

۱-سوره نور(۲۴)، آیه ۳۰.

۷- زن و مرد نامحرم می‌توانند صدای یکدیگر را بدون قصد لذت بشنوند؛ خواه به صورت صحبت کردن باشد یا به شکل دیگر، و خواه به طور مستقیم باشد یا غیر مستقیم. ولی اگر صدای زن مهیج باشد، بنابر احتیاط از گوش دادن به آن اجتناب شود.

تکالیف خانوادگی

۱- به محض اجرای عقد ازدواج، حق همسری میان طرفین به وجود می‌آید و تعهدات و وظایفی به شرح زیر برای هر یک از دو طرف ایجاد می‌شود.

الف - تعهدات شوهر برای پرداخت مهریه، نفقه و رعایت حقوق زن. طبق دستور اسلام شوهر به محض جاری شدن عقد، مهریه را بدهکار می‌شود و اگر زن مطالبه کند باید پردازد: «وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً»^(۱)؛ مگر این که در متن قرارداد قید خاصی قرار داده باشند و یا خود همسر راضی باشد همچنان بر عهده شوهر باقی بماند. شوهر همچنین موظف است مخارج لازم و خوراک و پوشاک و احتیاجات همسر را طبق شئون وی با در نظر گرفتن استطاعت و توانایی خودش فراهم کند. در روایت آمده است: «هر کس همسر دارد و خوراک و پوشاکش را تأمین نمی‌کند، وظیفه پیشوای مسلمانان است که آنها را از هم جدا کند.»^(۲) ضمناً بنابر دستور قرآن کریم هر شوهری موظف است با همسرش خوش اخلاق و خوش رفتار باشد،^(۳) و آنچه را که خارج از وظایف زناشویی است به شریک زندگی خود تحمیل نکند. از جمله حقوق هر زن دائمی نسبت به شوهرش این است که اگر نمی‌تواند هر شب در منزل زن باشد، حداقل هر چهار شب یک شب باید در منزل او به سر برد؛ مگر این که زن از حقش گذشت کند.

۱-سوره نساء (۴)، آیه ۴.

۲- صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۷۹، حدیث ۱۳۳۰.

۳-سوره نساء (۴)، آیه ۱۹.

ب - وظیفه زن نسبت به همسرش این است که خوشخو باشد و برای او تمکین کند و عقیف و امانتدار باشد. زن باید حقوق زناشویی همسرش را شناخته و به آن پایبند باشد. در قرآن آمده است: خدا در میان شما همسران، دوستی صمیمانه و مهربانی قرار داده است.^(۱) البته شوهر نیز باید مصالح همسر خود را کاملاً مراعات کند. همچنین زن باید در هر حال امانت و صداقت را در جهات مختلف نسبت به همسر رعایت نماید؛ به ویژه از جهت تربیت اولاد، حفظ مال شوهر و نداشتن توقع بیجا و خارج از توانایی او که موجب زحمت و یا ناراحتی و یا مبتلا شدن به امور خلاف گردد. در حدیث آمده است: «زمانی می آید که هلاکت مرد به دست همسر اوست؛ برای این که او را به نداشتن بعضی از وسایل ظاهری سرزنش می کند تا آنجا که وادار به انجام کارهای حرام مانند رشوه و غیر آن گردد.»^(۲)

حقوق مشترکی نیز میان زن و شوهر وجود دارد که باید هر کدام از آن دو، آنها را رعایت کنند:

الف - حق بهره‌مندی و لذت؛ و آن حقی است که هر کدام از طرفین حق دارند براساس حدودی که شارع تعیین کرده از دیگری بهره‌مند شوند، مگر این که مانع شرعی وجود داشته باشد. همچنین مرد نباید تمام اوقات خود را حتی به عبادت مشغول کند و از سر و سامان دادن به وضع زن و زندگی و رسیدگی به امور خانه و فرزندان و تأمین اوقات فراغت خانواده بازماند.

ب - حسن معاشرت؛ هر کدام از طرفین باید سعی کنند رضایت دیگری را جلب کنند و از مسائلی که موجب نزاع می‌گردد دوری جویند. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود: «بهترین زنان شما آنانند که زاینده و با مهر و محبت باشند و در مراقبت خودشان از نظر حفظ عفت بکوشند و نسبت به شوهر خود حالت نافرمانی و تکبر

۱-سوره روم (۳۰)، آیه ۲۱.

۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۴۷.

به خود نگیرند، آرایش و خودنمایی آنان برای شوهرشان باشد.»^(۱)
 از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که: «جهاد زن، خوب شوهرداری کردن است.»^(۲)

۲- پدر و مادر و فرزندان یک سلسله حقوق و تکالیف متقابل نسبت به یکدیگر دارند، به طوری که هر یک از آنان اگر آن تکالیف را نشناسند یا به آن عمل نکنند نسبت به دیگری ستم کرده‌اند.

از آنجا که مادر در دوران حاملگی فرزند خود را با سختی حمل کرده و از ثمره جان خود به او داده و با تمام وجود از نوزادش حمایت نموده و خود را از شیرینی آسایش و راحتی خواب محروم ساخته و تلخی‌ها و سردی و گرمی زندگی را تحمل نموده است تا نوزادش رشد کند، حق دارد که فرزندش در مقابل زحمت و رنج‌های او شکرگزار او باشد و به وظایف خود در قبال او عمل نماید.

پدر نیز حقوقی دارد که رعایتش واجب است. پدر اصل است و فرزند فرع بر او. اگر پدر نبود فرزند نیز نبود. هر نعمتی که به فرزند می‌رسد به وسیله پدر به او رسیده است؛ پس باید خدا را ستایش کند و از شکر نعمت پدر لحظه‌ای غفلت نکند.

فرزندان نیز حقوقی دارند که رعایت آنها از سوی والدین لازم و ضروری است. حق فرزند آن است که والدین بدانند او جزئی از وجود آنهاست و منسوب به پدر و مادر می‌باشد و مسئولیت سلامت و تربیت و راهنمایی فرزند در امر خداشناسی و اطاعت از پروردگار با والدین می‌باشد و در آخرت پاداش حسن تربیت یا کیفر سوء تربیت او را خواهند دید. پس او را باید چنان تربیت کنند که در دنیا مایه سرفرازی و در آخرت نزد خداوند معذور باشند. والدین باید با فرزندان خود در بخشش و رفتار عدالت را رعایت کنند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «إِعْدِلُوا بَيْنَ

۱- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۱۶ از ابواب مقدمات النکاح، ج ۲۰، ص ۲۹، حدیث ۲.

۲- سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۱۳۶، ص ۴۹۵.

أولادِكم»^(۱) «میان فرزندانان به عدالت رفتار نمایند.» و نیز در روایت آمده است: «ساوُوا بَيْنَ أولادِكم في العطيّة»^(۲) «در بخشش میان فرزندان به مساوات عمل کنید.»

۳- برادر یا خواهر به منزله دست و بازو و تکیه گاه و مایه عزت و شوکت یکدیگرند؛ و حق آنان این است که همدیگر را وسیله ای برای انجام گناه و تجاوز به حريم خداوند یا مردم قرار ندهند و در کارها و مشکلات، یکدیگر را یاری نمایند.

نفقه و سرپرستی خانواده

در هر اجتماعی حتی در یک خانواده، دو نوع مسؤولیت وجود دارد: یکی مسؤولیت هر یک از اعضا نسبت به دیگری و حقوقی که باید رعایت شود، و دیگری وظیفه جمعی و همگانی نسبت به یکدیگر. در این صورت جامعه مسؤول استمرار و استحکام و همبستگی آن است. به عبارت دیگر برای پیشبرد درست هر جمعی لازم است که برنامه دقیقی وجود داشته باشد. اگر برنامه ریزی صحیحی نباشد و کارها بر اساس تناسب روحی و توانایی های هر کسی تقسیم نشود و تداخل مسؤولیت ها صورت بگیرد، یا از ظلم و اجحاف سردر می آورد و یا موجب سست شدن بنیان آن جامعه و خانواده می گردد.

مهمترین مسأله در خانواده تأمین زندگی اعم از پوشاک، خوراک و مسکن، و فراهم کردن شرایط تعلیم و تربیت است. مسؤولیت این بخش از زندگی بر عهده مرد می باشد. و بر همین اساس مسؤولیت سرپرستی خانواده نیز به عهده مرد است.^(۳)

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۹۲، حدیث ۱۶.

۲- متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۴۴، حدیث ۴۵۳۴۶.

۳- اشاره است به آیه ۳۴ سوره نساء: ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا انْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾ «مردان سرپرست و نگهبان زنانند، به دلیل آن که خدا برخی از ایشان را بر برخی دیگر برتری داده و به دلیل آن که از اموالشان خرج می کنند.»

این مسؤولیت مانند مسؤولیت‌های مشابه آن، مستلزم فداکاری و از خودگذشتگی است. لذا دستور داده شده است که اگر دشمنی به انسان و یا خانواده‌اش حمله کرد، دفاع از آنها واجب است، هر چند بداند که کشته و یا مجروح می‌شود. بنابراین اگر برای پدر سرپرستی و نگهداری فرزندان که به سن بلوغ نرسیده‌اند قرار داده شده، یا اجازه پدر در مورد ازدواج دختر دوشیزه خود لازم شمرده شده، و یا برای شوهران برای اداره امور خانه حقوقی پیش‌بینی شده، برای این است که از اختلال و از هم پاشیدگی کانون خانواده جلوگیری شود و کارها انتظام و جریان شایسته خود را داشته باشد. با توجه به این واقعیت، مرد مسؤول امور خانواده است و اگر از حدود خود خارج شود و تخلفی از ناحیه وی صورت بگیرد و برخلاف مصالح خانواده رفتار کند و یا از موقعیت خود سوءاستفاده نماید، حقی برای او باقی نخواهد ماند.

مسأله تأمین نیازمندیهای زندگی و سامان دادن امر آن به وسیله مرد، عامل بسیار مهمی در ایجاد راحتی و آسایش خاطر اعضا و از جمله زن است. چنین تدبیری به اعضای خانواده این فرصت را می‌دهد که با خیال آسوده سهم خود را در هر چه بهتر تنظیم کردن امور خانواده ادا کنند. البته این مسأله هرگز نباید به صورت ابزاری برای زورگویی و سلطه‌گری بی‌چون و چرای مرد بر زن و یا فرزندان درآید.

مدیریت و مسؤولیت اداره خانواده به معنای تحکم و آمریت بی‌چون و چرا و همراه با خشونت نیست. مدیریت در خانواده - و در هر جا - نیازمند تدبیر و برنامه‌ریزی و استفاده از روشهای سودمند برای اداره و تربیت صحیح است. برخی از این راهها با استفاده از مشورت با اعضای خانه و به کارگیری آنها ممکن است، و برخی با تشویق و زبان رفق و مدارا، و برخی با انذار و هشدار دادن. در هر صورت زن و مرد در تربیت فرزندان، هر دو دارای مسؤولیت می‌باشند و باید با همکاری و کمک یکدیگر در این مهم کوشا باشند.

افراد واجب النفقه

بر انسان واجب است مخارج زندگی چند دسته را تأمین کند:

۱- زن دائم، همچنین زن موقتی که هنگام اجرای عقد، شرط نفقه کرده باشد.

۲- پدر و مادر و همچنین پدران و مادران آنان، هر چه بالا روند.

۳- پسر و دختر و نیز اولاد آنان، هر چه پایین روند.

به جز زن که در هر صورت، چه فقیر باشد چه بی نیاز، مخارج زندگی او بر عهده مرد می باشد، نفقه دادن به خویشان، مشروط به فقر و نیاز آنان است. اما اگر آنها بتوانند با کاری که مناسب با حال و شأنشان باشد مخارج خود را تأمین نمایند، تأمین مخارج آنان واجب نیست.

البته خویشان دیگری همچون برادر، خواهر، عمه، عمو، دایی، خاله و اولاد آنان که واجب النفقه نیستند، در صورت نیازمندی و توانایی بر کمک آنان، تأمین نفقه آنان مستحب است.

حقوق کودک

۱- شیر دادن؛ گرچه بر مادر واجب نیست به طور مجانی و یا با دریافت مزد کودک را شیر بدهد، ولی در صورتی که تغذیه او به شیر مادر منحصر باشد و امکان استفاده از شیر غیر مادر وجود نداشته باشد و یا موجب ضرر و زیان برای کودک بشود، بر مادر واجب است او را شیر بدهد. هر چند مادر می تواند برای شیر دادن مطالبه مزد نماید، ولی سزاوار است مزد نگیرد.

مدت شیردادن کامل دو سال تمام است؛ و بیست و یک ماه هم کافی است. ولی کمتر از آن ظلم در حق بچه است و احوط رعایت این مدت است؛ مگر این که مقدر نباشد.

۲- تربیت؛ افزون بر تأمین مخارج تغذیه و لباس و تحصیل فرزند، تربیت صحیح

و نظارت بر امور او و نیز ازدواج او از حقوق فرزند بر پدر می باشد.

البته تربیت به معنای راهنمایی و راهبری به مصالح و نیازهای کودک است؛ و در اسلام کودک آزاری ممنوع است و در صورت وارد آوردن هرگونه آسیب بر بدن کودک، دیه واجب خواهد شد.

مستحبات پس از ولادت

پس از ولادت نوزاد مستحب است او را غسل دهند، جامه سفید بپوشانند و در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه بگویند و نام خوبی برای او تعیین نمایند. عقیقه کردن برای نوزاد نیز مستحب است و درباره آن بسیار سفارش شده است و در سلامت فرزند تأثیر بسزایی دارد.

ازدواج موقت

ازدواج می تواند به دو گونه صورت بگیرد: «دائم» و «موقت». ازدواج موقت و دائم در برخی موارد یکسان هستند و در برخی احکام با هم تفاوت دارند. آنچه در درجه اول این دو را از هم متمایز می کند این است که در ازدواج موقت لازم است مدت آن و مهر را مشخص نمایند، و پس از پایان مدت، اگر مایل به تمدید بودند با عقد جدید تمدید می کنند؛ و اگر نه از هم جدا می شوند. تفاوت جوهری این دو ازدواج در این است که ازدواج موقت از برخی قیود و حدودی که بعداً برای ازدواج دائم می شماریم آزاد است و به اراده و قرارداد طرفین بستگی دارد. حتی موقت بودن آن نیز در حقیقت به طرفین نوعی آزادی در تصمیم می بخشد.

چرا ازدواج موقت؟

تأمین گزینه جنسی یک واقعیت و نیاز انسان به ویژه در سنین جوانی است. سهل انگاری و بی توجهی به این نیاز چه بسا ممکن است جامعه را به بحران جنسی دچار کند و در اثر عدم پاسخگویی به آن به آفت هایی چون هرزگی جنسی، مواد

مخدر، خشونت و بیماریهای خطرناک مبتلا سازد. از سوی دیگر بسا برای همه مردم ازدواج دائم نه به مصلحت است و نه مقدر، و راه حلی که قرآن کریم پیشنهاد داده ازدواج موقت است.^(۱)

بنابراین ممکن است هدف اصلی از ازدواج، غیر از تشکیل خانواده، امور دیگری نیز باشد:

۱- زن و مردی که به جهاتی آمادگی برای پذیرش تمام شرایط همسری دائمی را ندارند و نمی‌خواهند و یا نمی‌توانند تمام مسؤولیت‌ها و تکالیف زوجیت دائمی را به عهده بگیرند صرفاً برای این که بتوانند تماس و برخورد معمولی با یکدیگر داشته باشند و یا قبل از ازدواج دائم بتوانند نسبت به یکدیگر شناخت و اطمینان کامل پیدا کنند، برای مدت معینی با هم ازدواج می‌کنند. در این صورت اگر اطمینان کامل به یکدیگر پیدا کردند، ازدواج را ادامه می‌دهند، و اگر نه از هم جدا می‌شوند.

۲- مردانی که مدت زمان قابل توجهی به همسر خود دسترسی ندارند یا همسرشان بر اثر بیماری و غیر آن، توان جنسی خود را از دست داده است و یا کسی که همسر خود را از دست داده و امکان یا قصد ازدواج مجدد دائم را ندارد.

۳- جوانانی که به سن بلوغ رسیده‌اند و امکان تشکیل خانواده و ازدواج دائم برای آنان مقدر نیست. فشار غریزه جنسی و محروم بودن از همسری شایسته، استعدادهای آنان را مشغول و هدر می‌دهد و یا به معصیت آلوده می‌کند و نتایج تلخی چه از نظر اجتماعی و چه از نظر فردی به بار می‌آورد. در این صورت دو راه بیشتر وجود ندارد، یا این که آنان به حال خود رها شوند و رابطه نامشروع داشته باشند و یا از طریق مشروع به غریزه خود پاسخ بدهند. و چون امکان ازدواج دائم برایشان فراهم نیست، ازدواج موقت بهترین راه حفظ آنان از گناه و تأمین غرایز جنسی است. بنابراین آن دسته از قانون‌گذاران مخالف ازدواج موقت که ارتباط غیرقانونی و

۱-سوره نساء(۴)، آیه ۲۴.

غیررسمی زن و مرد یعنی زنا را جایز نمی‌شمارند، یا باید ادعا کنند که هیچ‌یک از مردان و زنان، خارج از ازدواج رسمی دائمی هیچ‌گونه رابطه جنسی با هیچ‌کس دیگر ندارند و یا اگر عملاً می‌بینند که تا حدود قابل ملاحظه‌ای ارتباط‌های گوناگون آزاد بین زنان و مردان وجود دارد، باید ضمن تجدیدنظر در روابط قانونی ازدواج اعتراف کنند که بی‌توجهی به بعضی از نیازها و ضرورتها موجب این تخلفات و روابط نامشروع و ایجاد عقده‌ها و یا بی‌بند و باریها شده است و برای آن ناچار باید تدبیری اندیشید.

در اسلام که خواسته‌های فطری و نیروهای مختلف جسمی و روانی انسان از نظر دور نمانده است، با واقع‌بینی کامل برای این‌گونه مشکلات اجتماعی راه حل‌های عاقلانه و به دور از افراط و تفریط ارائه و پیشنهاد شده است؛ و برای حل این معضل، بهترین راه ازدواج موقت معرفی شده است. در بعضی روایات آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام و امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: «اگر از ازدواج موقت جلوگیری نشده بود هیچ‌کس جز فرد شقی تن به زنا نمی‌داد.»^(۱)

ممکن است افرادی از این قانون سوءاستفاده کنند و یا وسیله بوالهوسی عده‌ای شود، اما هر قانونی در مواردی خاص و جزئی می‌تواند زمینه سوءاستفاده واقع شود. مهم آن است که از راههای سوءاستفاده جلوگیری شود.

احکام ازدواج موقت

افزون بر تصریح به مدت و مهریه، در عقد ازدواج غیر دائمی احکامی مقرر شده که باید به آنها توجه شود. از جمله:

۱ - زن و مرد می‌توانند در ازدواج موقت شرط کنند که بهره‌برداری جنسی آنها محدود باشد و یا مثلاً نزدیکی صورت نگیرد، در این صورت مرد مکلف است شروط مورد توافق در ضمن عقد را رعایت کند؛ مگر این‌که زن بعداً راضی شود.

۱- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۱ از ابواب متعة، ج ۲۱، ص ۵ و ۱۰ و ۱۱، حدیث ۲ و ۲۰ و ۲۴ و ۲۵.

- ۲- در ازدواج دائم در هر صورت مرد باید عهده‌دار مخارج روزانه و لباس و مسکن و احتیاجات دیگر زن از قبیل دارو و طبیب باشد؛ ولی در ازدواج موقت بستگی به قراری دارد که میان طرفین منعقد می‌گردد. ممکن است مرد نخواهد یا نتواند متحمل این مخارج بشود و یا زن نخواهد از پول مرد استفاده کند.
- ۳- در ازدواج دائم مرد عنوان سرپرست خانواده را عهده‌دار است؛ اما در ازدواج موقت به قراردادی که میان آنان بسته می‌شود بستگی دارد.
- ۴- در ازدواج دائم زوجین فقط با جلب نظر دیگری حق دارند از بچه‌دار شدن و تولید نسل جلوگیری کنند، ولی در ازدواج موقت جلب رضایت طرف دیگر ضرورت ندارد و مرد و یا زن می‌تواند خود از بچه‌دار شدن جلوگیری کند.
- ۵- اگر در اثر آمیزش زن و مرد در این نوع ازدواج کودکی متولد شد، مانند ازدواج دائمی مرد مسؤول اداره و تأمین زندگی اوست.
- ۶- ممنوعیت ایجاد روابط جنسی زن با دیگران در مدت مورد توافق همانند ازدواج دائم است و تمام آن احکام را دارد.
- ۷- پس از تمام شدن مدت تعیین شده، زن و شوهر خود به خود از هم جدا می‌شوند و نیاز به طلاق نیست؛ ولی اگر آمیزش صورت گرفته باشد، زن باید عده نگه دارد تا اگر زن باردار است معلوم شود و مردی که مسؤول اداره کودک است مشخص گردد. عده این ازدواج در صورتی که همبستر شده‌اند اگر عادت می‌شود بنا بر احتیاط واجب گذشتن دوبار عادت ماهانه یا دو پاکی هر کدام بیشتر است می‌باشد، و اگر عادت نمی‌شود گذشتن چهل و پنج روز است. و اگر همبستر نشده‌اند یا زن یائسه است عده ندارد.
- ۸- در این نوع ازدواج حق توارث بین زن و شوهر نیست؛ مگر در صورتی که ارث‌بردن را در ضمن عقد شرط کرده باشند، که در این صورت بنا بر احتیاط با سایر ورثه مصالحه شود و ورثه او را راضی نمایند.

چند همسری

چند همسری یکی از واقعیت‌های جوامع و از مسائل مورد بحث در زمینه نظام خانواده از زمانهای دور است. اسلام با توجه به این واقعیت که عده‌ای خواه ناخواه به یک همسر اکتفا نمی‌کنند و حتی ممکن است به صورت نامشروع به زن دیگری روی آورند، چند همسری را تشویق نکرده ولی آن را لغو هم نکرده است؛ بلکه آن را محدود کرده است. یعنی از سویی برای آن حداکثری قائل شده و از سوی دیگر برای آن قیود و شرایطی قرار داده و به هر کس اجازه نداده است که همسران متعدد انتخاب کند. اسلام در حقیقت با این قانون جانب زن را گرفته و با حق استفاده مشروط به عنوان همسر قانونی، تعهدی بر دوش مرد گذاشته است و مانع از هوسرانی‌های سهل‌تر و بی‌دردس‌تر مرد بدون عنوان ازدواج شده است.

جهت آشنایی با فلسفه چند همسری، طرح چند نکته ضروری است:

۱ - چند همسری طبیعتاً وقتی صورت می‌گیرد که اولاً: تعداد زنان آماده ازدواج نسبت به مردان آماده ازدواج بیشتر باشد. ثانیاً: به طور طبیعی موارد مقتضی از قبیل نازایی زنان یا مریضی و علل دیگر فراهم گردد. ثالثاً: زنانی وجود داشته باشند که حاضر به ازدواج با مردان متأهل باشند، و این اقدام را با میل خود انجام دهند. بنابراین در صورت کمی تعداد زنان آماده به ازدواج نسبت به مردان، و عدم رضایت آنان به ازدواج با مرد متأهل، این امر به خودی خود متفی است.

۲ - اگر واقع بینانه نگاه کنیم، به متانت دستور جواز تعدد زوجات پی خواهیم برد. این یک واقعیت است که جواز چند همسری رسمی در مشرق زمین، مهمترین عامل بوده است که تک همسری تقویت شود. در شرایطی که موجبات تعدد زوجات پیدا می‌شود و عدد زنان نیازمند به ازدواج از مردان فزونی می‌گیرد، اگر حق تأهل این زنان به رسمیت شناخته نشود و به مردانی که واجد شرایط اخلاقی، مالی و جسمی هستند اجازه چند همسری داده نشود، رفیق بازی و معشوقه‌گیری و به طور کلی ارتباطهای

نامشروع ریشه ازدواجهای رسمی را می‌خشکاند. این حکم با در نظر گرفتن مصلحت زنان و همچنین با در نظر گرفتن رسوم و عادات گذشته و حال به صورت زیر تعدیل شده است.

شرایط تعدد زوجات

تعدد زوجات با سه شرط تجویز شده است که عبارتند از:

- ۱- حفظ حقوق خانواده و اجتناب از تضییع حق همسر.
- ۲- محدودیت در تعداد، و این که ازدواجها نباید از چهار همسر تجاوز کند.
- ۳- رعایت عدالت در رفتار با همسران. استفاده از این امر مشروع، مشروط به اجرای عدالت کامل میان همسران است، به گونه‌ای که همسران بلا تکلیف نمانند و از حقوق خود محروم نگردند. ﴿فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ﴾^(۱) «یکباره به سوی یکی میل نکنید تا دیگری را سرگردان کرده باشید.» رعایت این شرط مستلزم داشتن روحیه و امکانات خاصی در مردان است که اگر فاقد آن باشند، نباید بیش از یک همسر اختیار کنند؛ ﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً﴾^(۲) «پس اگر می‌ترسید که نتوانید عدالت را برقرار کنید به یکی اکتفا کنید.»

از نظر اسلام ترجیح یک همسر بر سایر همسران به هر صورت و به هر شکل که موجب تبعیض عملی بین زنان شود، جایز نیست. از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده: «هرکس دو همسر داشته باشد و در میان آنها به عدالت رفتار نکند و به یکی از آنها بیشتر از دیگری رسیدگی نماید، در روز قیامت در حالی که به زنجیر کشیده شده و یک طرف بدن خود را به زمین می‌کشد محسور خواهد شد تا سرانجام داخل آتش شود.»^(۳) و درباره عدالت آن حضرت میان همسرانش از عایشه نقل شده است: «رسم پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این بود که هیچ یک از ما را بر دیگری ترجیح نمی‌داد. با همه به عدالت و

۱-سوره نساء (۴)، آیه ۱۲۹. ۲-سوره نساء (۴)، آیه ۳.

۳- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۴ از ابواب القسم والنشوز، ج ۲۱، ص ۳۴۲، حدیث ۱.

تساوی کامل رفتار می‌کرد. کمتر روزی اتفاق می‌افتاد که به همه زنان خود سر نزند و احوالپرسی و دلجویی نکند، ولی نوبت هر کس بود نسبت به دیگران به احوالپرسی قناعت می‌کرد و شب را در خانه کسی به سر می‌برد که نوبت او بود.^(۱) و نیز عایشه می‌گوید: «اگر احیاناً در وقتی که نوبت زنی بود می‌خواست نزد زن دیگر برود اجازه می‌گرفت. من شخصاً این طور بودم که هر وقت از من اجازه می‌خواست نمی‌پذیرفتم.»^(۲)

به هر حال با توجه به اهداف اساسی زندگی، یعنی آرامش خاطر اعضای خانواده بر مبنای دوستی و مهربانی زن و شوهر به یکدیگر، بهترین و مطمئن‌ترین شکل ازدواج در شرایط عادی همان شکل تک همسری است، و تنها در موارد استثنایی از تعدد زوجات آن هم با رعایت شرایط یاد شده می‌توان استفاده نمود.

طلاق

پیش از این گذشت که اسلام به ازدواج سفارش نموده و ازدواج سنت پیامبر ﷺ معرفی شده است. اساس ازدواج میثاق و پیمان شدید بر اساس مهر و مودت و تقوا و خوشرفتاری است: ﴿وَ أَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا﴾.^(۳) همچنین اسلام توصیه‌های فراوانی درباره دقت در انتخاب همسر نموده و به هنگام بروز اختلاف، محکمه خانوادگی را جهت ایجاد صلح و آشتی پیش‌بینی کرده است،^(۴) و از سوی دیگر طلاق را مورد نکوهش و مذمت شدید قرار داده است. در روایت‌های بسیاری طلاق ناپسندترین حلال در نزد خداوند معرفی شده است.^(۵) و لذا اسلام محدودیت‌های زیادی در شرایط و احکام طلاق قرار داده است تا کمتر تحقق یابد. در عین حال از آنجا که ادامه زندگی و رابطه همسری میان زن و شوهر گاهی موجب عسر و حرج و

۱- سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۴۳، حدیث ۲۱۳۵. ۲- همان، حدیث ۲۱۳۶.

۳- سوره نساء (۴)، آیه ۲۱. ۴- سوره نساء (۴)، آیه ۳۵.

۵- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۱ از ابواب طلاق، ج ۲۲، ص ۷-۹.

فشارهای روحی و اختلافات شدید و غیر قابل اصلاح می‌شود که نمی‌توان آن را نادیده گرفت، طلاق را مجاز دانسته است.

با این حال برای جلوگیری از وقوع طلاق، زمینه‌آشتی را با قراردادن دوران عده و مخارج زن بر عهده مرد (در طلاق رجعی) فراهم نموده تا چنانچه طلاق در اثر عصبانیت و با عجله و یا با بهانه‌های بی‌اساس صورت گرفته، مرد بتواند رجوع کند. نکته دیگر این‌که قرار دادن حق طلاق برای مرد به این معنا نیست که نتوان مرد را محدود کرد؛ بلکه می‌توان در هنگام ازدواج حق وکالت در طلاق را در موارد خاص برای زن گرفت.

محدودیت‌های وقوع طلاق

برای این‌که طلاق کمتر اتفاق بیفتد، محدودیت‌هایی به شرح زیر قرار داده شده است:

۱- یکی از شرایط طلاق، حضور دو شاهد عادل است. این شرط با این‌که در اصل ازدواج وجود ندارد، اما در طلاق لازم شمرده شده است. تحقق این شرط باعث می‌شود که امر طلاق به سهولت واقع نشود، و چه بسا دو شاهد عادل موجب اصلاح بین زن و شوهر گردند.

۲- به جز در موارد خاص^(۱) طلاق باید در زمانی واقع شود که همسر در عادت ماهانه و یا نفاس نباشد، که از نظر روانی بسیار حائز اهمیت است.

۳- پس از آخرین آمیزش جنسی، یکبار عادت ماهیانه تحقق پیدا کند و از آن پاک گردد.

۴- مهریه زن پرداخت گردد. در قرآن آمده است: ﴿وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا﴾^(۲) «اگر خواستید زنی را رها کرده و

۱- ر.ک: توضیح المسائل، مسأله ۲۷۵۳.

۲- سورة نساء (۴)، آیه ۲۰.

زن دیگری به جای وی اختیار کنید و مال بسیار مهر او کرده‌اید، به هیچ وجه نباید چیزی از مهریه وی بازگیرید.» البته پرداخت مهریه از شرایط صحت طلاق نیست و می‌تواند با توافق زن آن را بعد از طلاق پرداخت کند.

۵- طلاقی که در آن رجوع و بازگشت باشد، به دو بار محدود شده است. ﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ﴾^(۱) و برای کسی که همسرش را سه بار طلاق داده، شرط شده که پس از سه بار طلاق، تنها در صورتی مجدداً می‌تواند با زنی که طلاق داده ازدواج کند که قبل از او فرد دیگری با آن زن ازدواج کرده و همبستر شود و سپس او را طلاق دهد، که اصطلاحاً او را «مُحَلَّل» می‌نامند. این حکم از آغاز برای پیشگیری از طلاق دادن‌های مکرر بوده است.

۶- برای کاهش دادن طلاق، به زنان جز در مواردی خاص اجازه طلاق نداده است. چرا که زنان نوعاً دارای عواطف و احساسات فراوانی هستند و ممکن است تحت تأثیر عواطف و یا اغفال دیگران قرار بگیرند و به زندگی خود آسیب بزنند.

اقسام طلاق

الف - طلاق بائن

طلاقی که پس از آن، مرد حق ندارد به زن خود رجوع کند و بدون عقد او را به همسری خود برگرداند «بائن» نام دارد. طلاق بائن شش قسم است:

- ۱- طلاق دختری که نه سال او تمام نشده است.
- ۲- طلاق زنی که زمان حیض شدن او پایان یافته و یائسه شده باشد.
- ۳- طلاق زنی که شوهرش بعد از عقد با او نزدیکی نکرده است.
- ۴- طلاق سوم زنی که همسرش او را سه بار طلاق داده است.
- ۵ و ۶- طلاق خُلَع و مبارات.

۱-سوره بقره (۲)، آیه ۲۲۹.

«طلاق خُلَع» به طلاق می‌گویند که زن به هر دلیل حاضر به زندگی با شوهرش نیست. در این صورت مهر یا مال دیگر خود را -چه بیشتر از مهر باشد یا کمتر- به شوهر می‌بخشد تا در برابر آن او را طلاق دهد.

«طلاق مُبَارَات» طلاق است که زن و شوهر هیچ‌کدام یکدیگر را نمی‌خواهند و زن مهر خود یا مال دیگری را به مرد ببخشد که او را طلاق دهد.

تفاوت طلاق خلع و مبارات در این است که در طلاق خلع زن تمایل به طلاق و جدایی دارد؛ ولی در مبارات هر دو تمایل به جدایی دارند.

مالی که شوهر در طلاق مبارات می‌گیرد نباید از مهر بیشتر باشد، بلکه احتیاط این است که کمتر باشد؛ ولی در طلاق خلع اگر بیشتر هم باشد اشکالی ندارد.

ب - طلاق رجعی

به موارد دیگر طلاق غیر از طلاق بائن، طلاق رجعی گفته می‌شود. در طلاق رجعی مرد می‌تواند در عِدّه به همسر خود رجوع کند و به عقد جدید نیازی نیست. در طلاق رجعی مرد به دو صورت می‌تواند به زن خود رجوع کند و از طلاق اعلام انصراف نماید:

۱ - حرفی بزند که معنایش این باشد که از طلاق منصرف شده و او را دوباره به همسری پذیرفته است.

۲ - به قصد رجوع کاری انجام دهد که از آن، رجوع فهمیده شود؛ مثلاً با او تماسی برقرار کند که گفته شود آنان همسر یکدیگرند.

مرد لازم نیست برای رجوع شاهد بگیرد یا به زن خبر بدهد؛ بلکه اگر بدون این که کسی بفهمد بگوید «به زخم رجوع کردم» صحیح است.

بر زنی که طلاق رجعی داده شده در ایام عِدّه احکام همسر شرعی جاری است، بنابراین نفقه و فطریه او بر شوهر واجب است و از یکدیگر ارث می‌برند و شوهر حق ندارد در عِدّه با خواهر او و یا زن پنجم ازدواج کند.

بر کسی که همسرش را طلاق رجعی داده حرام است در روزهای عده او را از خانه‌ای که هنگام طلاق در آن زندگی می‌کرده بیرون کند.

اگر شوهر همسر خود را دوبار طلاق بدهد و پس از هر طلاق به او رجوع کند یا دوبار او را طلاق دهد و پس از هر طلاق و گذشت عده با او ازدواج کند، پس از طلاق سوم، آن زن بر او حرام می‌شود و ازدواج مجدد منوط به محلل است، یعنی مرد دیگری با آن زن ازدواج نماید و همبستر شود و سپس او را طلاق دهد، که در این صورت مرد اول می‌تواند با آن زن ازدواج نماید؛ آن هم با شرایطی که در توضیح المسائل بیان شده است.^(۱)

احکام عده

عده طلاق

پس از آن که زن از شوهر خود جدا شد - خواه با اجرای صیغه طلاق باشد یا از موارد فسخ نکاح باشد یا با تمام شدن مدت و یا بخشیدن مدت توسط شوهر در عقد موقت - باید مدتی را که در شرع مقدس تعیین شده به عنوان عده صبر نماید و در این مدت از ازدواج با دیگری خودداری کند.

عده طلاق برای زنانی که عده دارند سه نوبت پاکی از حیض است. یعنی اگر زن پس از پاک شدن از حیض، طلاق داده شد و هنوز در پاکی به سر می‌برد، باید صبر کند تا دوبار حیض و پاک شود و همین که حیض سوم را دید از عده خارج شده و می‌تواند ازدواج نماید. زنی که حیض نمی‌بیند و در سن زنانی است که حیض می‌بینند، چنانچه شوهرش با او نزدیکی کرده باشد و بخواهد او را طلاق دهد، باید سه ماه با او نزدیکی نکند و سپس او را طلاق دهد؛ و پس از طلاق، زن باید تا سه ماه قمری به عنوان عده صبر کند. پایان عده زن آبستن به دنیا آمدن و یا سقط شدن جنین است؛ ولی اگر از زنا آبستن شده باشد، بنا بر احتیاط واجب باید علاوه بر این، سه پاکی یا سه ماه از زمان طلاق او بگذرد.

۱- ر.ک: توضیح المسائل، مسأله ۲۷۷۹.

زنانی که نیاز به عده ندارند

- ۱- دختری که پیش از تمام شدن نُه سال به عقد کسی درآمده و پیش از نُه سال از او جدا شود.
- ۲- زنی که به عقد کسی درآمده و شوهر با او نزدیکی نکرده باشد.
- ۳- زنی که زمان حیض شدن او پایان یافته و یائسه شده باشد.

عده زن در ازدواج موقت

- زنی که به عقد موقت درآمده و مدت آن تمام شده یا شوهر مدت آن را بخشیده است، از نظر عده یکی از صورتهای زیر را دارد:
- ۱- اگر شوهرش با او نزدیکی نکرده باشد عده ندارد.
 - ۲ و ۳- اگر نُه سال او تمام نشده یا یائسه باشد عده ندارد؛ هر چند شوهرش با او نزدیکی کرده باشد.
 - ۴- اگر نُه سال او تمام شده و یائسه نشده و شوهرش با او نزدیکی کرده باشد، باید به ترتیب زیر عده نگه دارد:
- الف -** چنانچه حیض می بیند، بنابر احتیاط واجب باید به مقدار دو حیض یا دو پاکی - هر کدام که بیشتر است - عده نگه دارد.
- ب -** چنانچه حیض نمی بیند، باید تا چهل و پنج روز عده نگه دارد.
- ج -** اگر آبستن باشد و حیض نمی بیند، بنابر احتیاط واجب به هر کدام از زاییدن یا چهل و پنج روز که بیشتر است عده نگه دارد.

عده وفات

- زنی که شوهرش از دنیا رفته باید به ترتیب زیر عده وفات نگه دارد:
- ۱- اگر آبستن نباشد، باید تا چهار ماه و ده روز عده نگه دارد، و از شوهر کردن

خودداری نماید؛ خواه شوهرش با او نزدیکی کرده باشد یا نه، ازدواج دائم باشد یا موقت، کمتر از نه سال داشته باشد یا بیشتر، بلکه اگر یائسه باشد نیز باید عده نگه دارد.

۲- اگر آبستن باشد، باید تا هنگام زایمان عده نگه دارد؛ ولی اگر پیش از چهار ماه و ده روز زایمان کند، باید تا چهار ماه و ده روز پس از مرگ شوهرش صبر کند.

وظیفه زن در عده وفات

زن باید در ایام عده وفات از انجام این امور خودداری کند:

- ۱- پوشیدن لباس رنگارنگ، در صورتی که زینت محسوب شود.
 - ۲- سر مه کشیدن.
 - ۳- هر کاری که زینت به حساب آید، مانند آرایش.
- نظافت بدن و لباس، شانه کردن مو و سکونت در خانه تزئین شده، در ایام عده برای زن مانعی ندارد.

تغذیه

اسلام برای موضوع تغذیه که در صدر نیازهای مادی انسان است اهمیت زیادی قائل شده و درباره آنها دستورهایی داده که مواردی از آنها چنین است:

۱- مواد گوشتی

استفاده از گوشت به مقدار کم و مفید، توصیه شده است. در قرآن کریم آمده است: «و خداوند چهارپایان را برای شما آفرید؛ در آنها [پوست و موی آنها] برای شما وسیله گرما و منافعی است، و از آنها می خورید.»^(۱)

۱-سوره نحل (۱۶)، آیه ۵.

الف - حیوانات حلال گوشت

استفاده از گوشت حیوانات اهلی یا وحشی به شرح ذیل منعی ندارد:

- ۱- از حیوانات دریایی، ماهی فلس دار (پولک دار) و میگو حلال است.
 - ۲- از چهارپایان اهلی، گوشت و مواد خوردنی شتر، گاو و گوسفند حلال است؛ و گوشت اسب، قاطر و الاغ کراهت دارد. البته این کراهت در اسب کمتر است.
 - ۳- از چهارپایان وحشی، گوشت آهو، گوزن، گاو وحشی، قوچ، بزکوهی و گورخر حلال است.
 - ۴- از پرندگان، آن دسته که دارای چنگال هستند و درنده می باشند - مانند: عقاب، باز، کرکس و شاهین - حرام است؛ همچنین بنا بر احتیاط واجب گوشت انواع کلاغ نیز حرام می باشد. ولی گوشت پرندگانی مانند: انواع کبوتر، کبک، تیهو، قطا، مرغ خانگی، مرغابی، بوقلمون و انواع گنجشک و پرستو حلال است؛ و از خوردن گوشت هدهد (شانه به سر) بنا بر احتیاط پرهیز شود. همچنین تخم پرندگان حلال گوشت حلال است.
- معمولاً پرندگان حلال گوشت از حرام گوشت به دو راه شناخته می شوند:
- ۱- این که هنگام پرواز، بال زدن آنها بیشتر از بال نزدن آنها باشد. دسته ای که بال زدندان بیشتر باشد حلال، و آن دسته که بیشتر بال را نگه می دارند حرام می باشند.
 - ۲- آن دسته از پرندگان که سنگدان یا چینه دان و یا انگشت جدایی مانند شست انسان دارند حلال، و آن دسته که اینها را ندارند حرام می باشند.
- از حیوانات حلال گوشت خوردن شانزده چیز حرام است:
- ۱- خون ۲- فضل (مدفوع) ۳- نری ۴- مادینگی ۵- بچه دان ۶- تخم (دنبلان)
 - ۷- انواع غده ها ۸- غده ای در مغز که به شکل نخود است. ۹- نُخاع (مغز حرام)
 - ۱۰- پی (که در دو طرف تیره پشت است). ۱۱- زهره دان ۱۲- سپرز (طحال)
 - ۱۳- مثانه ۱۴- مردمک (عدسی و سیاهی چشم) ۱۵- دریچه های قلب ۱۶- چیزی که میان سُم دست و پای حیوان است.

احکام ذبح و شرایط آن

اگر حیوان حلال گوشت را به دستوری که می‌آید سر ببرند، گوشت آن حلال و بدن آن پاک است. سربریدن حیوان پنج شرط دارد:

۱ - کسی که سر حیوان را می‌برد مسلمان باشد و با اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام اظهار دشمنی نکند؛ و فرقی نمی‌کند که به صورت دستی ذبح کند یا ماشینی.

۲ - سر حیوان را با چیزی ببرد که از جنس آهن باشد؛ مگر آن که آهن پیدا نشود و طوری باشد که اگر سر حیوان را ببرند می‌میرد، که در این صورت می‌توان با هر وسیله تیزی که چهار رگ آن را جدا کند سر حیوان را برید.

۳ و ۴ - هنگام سر بریدن باید جلوی بدن حیوان رو به قبله باشد و به نیت سر بریدن نام خدا را ببرد. و همین اندازه که بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ» کافی است. و اگر از روی فراموشی نام خدا را نگوید اشکال ندارد.

۵ - حیوان پس از سر بریدن حرکتی کند که معلوم شود در هنگام سر بریدن زنده بوده است.

در ذبح حیوان باید راه غذا و راه نفس و دو رگ محیط به آنها از زیر برآمدگی گلو بریده شود به گونه‌ای که قسمتی از آنها در سر بماند. و برای کشتن شتر باید علاوه بر پنج شرطی که برای سربریدن حیوانات گفته شد، کارد یا چیز تیز دیگری را که از جنس آهن باشد در گودی میان گردن و سینه شتر فرو برند؛ و به آن «نحر» می‌گویند. سر بریدن حیوان به وسیله دستگاه، در صورتی که شرایط شرعی ذبح رعایت شود اشکال ندارد. و لازم نیست برای هر یک «بِسْمِ اللَّهِ» بگوید؛ بلکه اگر هنگام زدن دکمه و گفتن «بِسْمِ اللَّهِ» ذبح چند حیوان را قصد کند همه آنها حلال می‌شود، به شرط آن که ذبح همه آنها عرفاً در یک زمان باشد.

شرایط شکار با اسلحه

اگر حیوان حلال گوشت وحشی را با اسلحه شکار کنند، با پنج شرط پاک و حلال می‌شود:

- ۱- اسلحه شکاری مانند «کارد و شمشیر» برنده یا مثل «نیزه و تیر» تیز باشد که در اثر تیز بودن، بدن حیوان را پاره کند. پس اگر به وسیله دام، چوب، سنگ و مانند آن حیوان را شکار کنند و حیوان بمیرد، پاک نمی‌شود و خوردن آن حرام است، مگر این‌که آن را زنده دریابند و ذبح کنند. و اگر حیوانی را با تفنگ شکار کنند، چنانچه گلوله آن تیز باشد که در بدن حیوان فرو رود و آن را پاره کند پاک و حلال است؛ بلکه اگر گلوله تیز نباشد ولی با فشار در بدن حیوان فرو رود و آن را پاره کند و حیوان را بکشد نیز بنا بر اقوی حلال و پاک است؛ اما اگر به واسطه حرارتش بدن حیوان را بسوزاند و در اثر سوزاندن حیوان بمیرد، پاک و حلال بودنش خالی از اشکال نیست.
- ۲- شکار کننده مسلمان باشد و با اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام اظهار دشمنی نکند.
- ۳- اسلحه را برای شکار حیوان به کار برد؛ پس اگر به جای دیگر نشانه‌گیری کند و اتفاقاً به حیوان بخورد و آن را بکشد، پاک و حلال نیست.
- ۴- هنگام به کار بردن اسلحه «بسم‌الله» بگوید، مگر این‌که فراموش کند.
- ۵- هنگامی که انسان به حیوان می‌رسد حیوان مرده باشد، و یا اگر زنده است به اندازه سر بریدن وقت نباشد؛ وگرنه باید به دستوری که برای سر بریدن گفته شد عمل کند.

صید ماهی

اگر ماهی فلس‌دار را زنده از آب بگیرند و بیرون آب جان بدهد، پاک و خوردن آن حلال است. و چنانچه در آب بمیرد پاک، ولی خوردن آن حرام است؛ و اگر تور ماهیگیری را در آب بیندازند و بعضی ماهی‌ها پس از افتادن به تور، در تور یا هنگام خارج کردن آنها از تور بمیرند، بنا بر اقوی پاک و حلال است. ضمناً تخم ماهی

حلال گوشت (خاویار) هر چند نرم و چسبنده باشد حلال است. در صید ماهی لازم نیست صیاد مسلمان باشد و هنگام صید نام خدا را بگوید.

ب - حیوانات حرام گوشت

خوردن گوشت و شیر حیوان نجس العین - مانند سگ و خوک - و حیوانات درنده‌ای که معمولاً چنگال دارند، مانند شیر، پلنگ، یوزپلنگ، گرگ، کفتار، شغال، روباه، گربه، خرس و همچنین گوشت فیل و خرگوش حرام است.

خوردن گوشت خزندگان و انواع حشرات مانند موش، مار، سوسمار، مارمولک، خرچنگ، عقرب، سوسک، زنبور، مورچه، مگس، پشه، شب‌پره و انواع کرمها حرام است.

۲ - مواد غیرگوشتی

خوردن و آشامیدن از مواد غیرگوشتی - به جز چند مورد که به آنها اشاره خواهد شد - جایز است. مشروط بر آن که موجب ارتکاب حرام دیگری نشود؛ به عنوان مثال اگر آن چیز مال دیگری است با رضایت و اجازه وی باشد، یا موجب اسراف و تبذیر نگردد.

مواد غیرگوشتی حرام

الف - مواد آلوده و نجس

- ۱ - خوردن و آشامیدن چیز نجس و نیز خوراندن آن به دیگران حتی به اطفال، در صورتی که ضرر قابل توجهی برای اطفال داشته باشد حرام است. بلکه اگر ضرر هم نداشته باشد بنا بر احتیاط باید از آن خودداری کنند.
- ۲ - خوردن و آشامیدن در ظرفهایی که از پوست سگ و یا خوک و یا مردار ساخته شده حرام است.

ب - مواد زیانبخش

خوردن، آشامیدن، تزریق و یا استعمال چیزی که برای جسم و یا روح انسان ضرر قابل توجه دارد حرام است.

ج - مایعات و آشامیدنی‌های حرام

هر چیز مست کننده مانند شراب، فقاغ (یک نوع آب جو) و خون و آنچه به وسیله ملاقات با نجس، نجس شده، حرام است. همچنین بنا بر احتیاط واجب هر چیزی که طبیعت انسان از آن متنفر است حرام می‌باشد.

احکام خوراکی‌ها

۱ - خوردن خوراکی که متعلق به دیگری است، بدون رضایت و اجازه وی جایز نیست و برای خوردن باید رضایت او جلب شود.

۲ - خوردن و آشامیدن از منزل یا باغ پدر، مادر، برادر، خواهر، عمه، عمو، دایی، خاله، فرزند، همسر و نیز دوستان و کسی که منزل و محل کار خود را به انسان محول نموده جایز است؛ مگر در صورتی که اطمینان یا گمان به راضی نبودن آنان داشته باشد.

۳ - کسی که در اثر گرسنگی و یا تشنگی به حد اضطرار رسیده و چیز حلال به دست نمی‌آورد، در حدی که خطر را از خود دفع نماید، می‌تواند از چیز حرام بخورد و یا بیاشامد؛ و اگر ناچار شود از مال شخص دیگری بخورد، باید عوض آن را بدهد.

۴ - کسی که درمان بیماری او به نظر پزشک متخصص و مطمئن، منحصر در استفاده کردن از حرام است، در حد ضرورت اشکال ندارد.

- ۵- سر سفره‌ای که در آن شراب می‌خورند، اگر انسان یکی از آنان محسوب شود، نباید بنشیند و از خوردن از آن سفره باید اجتناب نماید.
- ۶- خوردن و آشامیدن از ظرف طلا یا نقره و استعمال آن حرام است.

تفریحات و سرگرمی‌ها

از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که مؤمن در زندگی خود وقتی را برای مناجات با پروردگارش اختصاص دهد، و زمانی را برای اداره زندگی مادی خویش بگذارد و زمانی نفس را با لذت آن در قلمرویی که مشروع و زیباست تنها و آزاد گذارد: «لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ: فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ وَ سَاعَةٌ يَرْمُ مَعَاشَهُ وَ سَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَ بَيْنَ لَذَّتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَ يَجْمَلُ»^(۱)

این تقسیم‌بندی نکات مهمی را دربر دارد:

- ۱- دین به ابعاد مختلف زندگی انسان توجه کرده است.
 - ۲- کار و تلاش برای زندگی و همچنین پرداختن به لذتهای مادی از نظر دین مورد توجه و تأکید قرار گرفته است.
 - ۳- لذتهای نفسانی از چند بُعد می‌تواند مورد توجه قرار گیرد:
- الف-** از این جهت که تفریحات سالم به اندازه خود از لوازم حیات است و باید در زندگی انسان وجود داشته باشد؛ سیره مستمر مسلمانان در بازیها به طور عموم تأیید شده است و مخالفتی با آن نشان نداده‌اند.^(۲)
- ب-** پرداختن به این امور (تفریحات و سرگرمی‌ها) می‌تواند جنبه تربیتی و آموزشی داشته باشد. بنابراین نباید تفریحات و شوخی‌ها به هزل و هرزگی و بیهودگی و اذیت و آزار و مسخره کردن دیگران کشیده شود.^(۳)

۱- سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۳۹۰، ص ۵۴۵.

۲- نجفی، محمدحسن، جواهرالکلام، ج ۲۸، ص ۲۲۱ و ۲۲۲.

۳- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۶۶۳-۶۶۵.

ج - از آنجایی که تفریحات سالم در پرورش جسم و روح بسیار دخیل‌اند، بنابراین بر آنها فایده عقلانی و مصلحت و غرض صحیح مترتب است. از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده است: «عَلِّمُوا أَبْنَاءَكُمْ السَّبَاحَةَ وَالرَّمَايَةَ»^(۱) «به فرزندان خویش شنا و تیراندازی بیاموزید.»

به طور کلی سرگرمی‌های گوناگون اگر همراه با کار حرام یا مستلزم حرام نباشد اشکال ندارد. بنابراین گوش دادن و دیدن برنامه‌های سینما، تئاتر، رادیو، تلویزیون، ماهواره، اینترنت و مانند آن چنانچه مستلزم فساد افکار و اخلاق فرد یا جامعه یا ترویج باطل نباشد اشکال ندارد؛ ولی مواظب باشند مانع از کارهای واجب و مهم نشود و تمام وقت خود را سرگرم به این چیزها نکنند، مخصوصاً کودکان که باید نسبت به آنها دقت بیشتری اعمال گردد.

مسابقات

برگزاری مسابقاتی که در تقویت دین و بالا بردن بینش علمی، ادبی، هنری و یا فنی جامعه مؤثر است، مانند مسابقات حفظ قرآن، احکام، مقاله نویسی، ریاضی، فیزیک، شیمی و... بدون شرط‌بندی دو طرف جایز است. و اگر فرد ثالث و یا دولت و یا مؤسسه برگزارکننده به برندگان جوایزی اعطا کند اشکال ندارد؛ و برنده، مالک جایزه می‌شود.

در چند مسابقه شرط‌بندی دو طرف هم جایز است و آنها عبارتند: از اسب‌دوانی و تیراندازی؛ و بعید نیست در مسابقه با انواع ابزار و وسایل جنگی روز مانند تفنگ، هواپیمای جنگی، تانک و غیره نیز شرط‌بندی جایز باشد.

در مسابقاتی که شرط‌بندی در آنها جایز است امور زیر باید رعایت شود:

۱ - باید در مسابقه، ایجاب و قبول با لفظ و یا کاری که بر آن دلالت کند ابراز شود.

۲ - طرفین عاقل و بالغ و دارای اختیار و قصد باشند.

۱- کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۷، حدیث ۴.

۳- مقدار جایزه - خواه به صورت عین یا دین - معین باشد و یکی از دو طرف و یا شخص سوم پرداخت نماید.

۴- جهاتی که جهل به آنها موجب نزاع می‌گردد روشن باشد. مانند هدف، مقدار مسافت، خط شروع و پایان، نوع وسیله و....

احکام برخی از تفریحات

۱- غنا

غنا و هر آوازی که مهیج شهوت جنسی و موجب فساد اخلاق و تباه شدن عقل و شرافت انسان یا ترویج باطل باشد، خواندن و گوش دادن و نیز یاد دادن و یاد گرفتن و شغل قرار دادن آن حرام است. در روایات از آنچه که لهو و لعب و غنا باشد بسیار مذمت شده است؛ از جمله در روایتی آمده است: «خانه‌ای که در آن شراب و آلات لهو و موسیقی و قمار باشد، ملائکه به آن خانه وارد نمی‌شوند و دعای اهل خانه مستجاب نمی‌گردد و برکت از آن خانه رخت برمی‌بندد.»^(۱) و در روایتی امام صادق علیه السلام فرمود: «خانه غنا از مصیبت و بلای ناگهانی در امان نیست.»^(۲) البته غنای زنان خواننده برای زنها در مجالس عروسی استثنا شده و حرام نیست، ولی باید مردهای نامحرم صدای آنان را نشنوند و مشتمل بر منکر نباشد و بنا بر احتیاط واجب به مجلس عروسی اکتفا شود و در مجالس جشن دیگر خوانده نشود.

اگر کسی شک داشته باشد که آواز یا آهنگی از لحاظ عرفی مناسب با مجالس فساد و از مصادیق غنای حرام می‌باشد یا نه، اجتناب از آن لازم نیست؛ گرچه احتیاط خوب است.

۲- شعبده بازی

شعبده بازی در صورتی که برای جلوه دادن حق به شکل باطل و یا باطل به شکل حق باشد، جایز نیست؛ ولی اگر برای سرگرمی و پرکردن اوقات فراغت باشد، اشکال ندارد.

۱- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۱۰۰ از ابواب ما یکتسب به، ج ۱۷، ص ۳۱۵، حدیث ۱۳.

۲- همان، باب ۹۹، ص ۳۰۳، حدیث ۲.

۳- احضار ارواح و هیپنوتیزم

احضار ارواح چنانچه موجب هتک یا اذیت آنان و یا برهم زدن نظم عمومی و مانند آن نباشد اشکال ندارد؛ و خواب مصنوعی (هیپنوتیزم) در صورتی که اثر سوئی بر آن مترتب نباشد، دلیلی بر حرمت آن وجود ندارد.

۴- قمار

بازی و مسابقه با آلات و وسایلی که برای قمار وضع شده است جایز نیست؛ هر چند بنا بر احتیاط به قصد سرگرمی و بدون شرط بندی باشد. ولی بازی و مسابقه با آلاتی که در نظر عرف مردم مخصوص قمار نیست و قبلاً هم نبوده یا قبلاً مخصوص قمار بوده و اکنون از آلت قمار بودن به طور کلی خارج شده است، اشکال ندارد. خداوند قمار را عملی شیطانی می داند که موجب عداوت و کینه میان مسلمانان می شود و نیز موجب بازماندن از یاد خداوند و از نماز می گردد: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ﴾.^(۱)

۵- مواد مخدر

استفاده از مواد مخدر چنانچه ضرر عقلایی برای انسان داشته باشد، یا حتی احتمال چنین ضرری داشته باشد، حرام است؛ مگر این که بیمار باشد و معالجه او از نظر پزشک متخصص منحصر به این راه باشد.

۱-سوره مائده (۵)، آیه ۹۱.

اقتصاد

اهمیت اقتصاد

اقتصاد با همه اهمیت‌هایی که دارد - چنان‌که برخی ادعا کرده‌اند - زیربنای همه مسائل اخلاقی و اعتقادی فرد و جامعه نیست؛ اما تأثیر آن را در فرهنگ و بسیاری از آداب و رسوم و جریانهای روزمره زندگی و افراد و ملل نمی‌توان انکار کرد. آنچه به دین مربوط می‌شود، بیان احکام اقتصادی و رعایت شئون داد و ستد و کار و کوشش و مقررات کلی تولید و توزیع و مصرف است. به همین دلیل در تعالیم اسلامی مسائل اقتصادی به‌ویژه مسأله فقر و غنا مورد توجه جدی قرار گرفته، به حدی که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره ناداری فرمود: «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا»^(۱) «نزدیک است که فقر به کفر بینجامد.»

اسلام اهدافی را در زندگی فردی و اجتماعی بشر قرار داده که بدون اقتصاد سالم غیر قابل تأمین است. از سویی باید انسان همواره آزاد بماند و بر کرامت انسانی اش آسیب نرسد. «لَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا»^(۲) «بنده دیگری مشو، که خدا تو را آزاد آفریده است.» از سویی دیگر جامعه باید بر محور عدالت و نیکی بچرخد، ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾^(۳) «خدا به دادگری و نیکی فرمان می‌دهد.» رسیدن به این اهداف هنگامی میسر است که اولاً: ملت مسلمان در اقتصاد نیازمند نباشد؛ به‌ویژه دستش به طرف غیر مسلمانان دراز نگردد. نیازمندی با وابستگی ملازم است و کرامت انسان را مخدوش می‌کند؛ گرچه اسم بردگی در کار نباشد. هر ملتی که در مسائل اقتصادی به طور یک‌جانبه دستش به طرف ملل دیگر دراز باشد، اسیر و

۱- صدوق، الخصال، باب الواحد، ص ۱۲، حدیث ۴۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۰.

۲- سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۳۱، ص ۴۰۱. ۳- سوره نحل (۱۶)، آیه ۹۰.

برده آنهاست. امام علی علیه السلام می فرماید: «أَحْسِنِ إِلَى مَنْ شِئْتَ وَكُنْ أَمِيرَهُ، اسْتَعْنِ عَمَّنْ شِئْتَ وَكُنْ نَظِيرَهُ، اِحْتَجِ إِلَى مَنْ شِئْتَ وَكُنْ أَسِيرَهُ»^(۱) «هر که را می خواهی مورد نیکی و احسان خود قرار ده، فرمانروای او خواهی گشت. از هر کس که می خواهی بی نیاز شو، با او برابر خواهی شد؛ و محتاج هر که می خواهی شو، اسیر او خواهی بود.»

ثانیاً: عدالت کلید حل مسائل و موجب رشد و تعالی جامعه است. در جامعه نامتعادل، استعدادها از بین می رود. خداوند دوست ندارد امکانات اقتصادی در انحصار گروه و جمع خاصی باشد و ثروت فقط در میان ثروتمندان دست به دست بگردد: ﴿كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ﴾^(۲). اگر ثروتها در دست یک گروه دست به دست بگردد، سبب رانت خواری و ایجاد انحصار خواهد شد؛ و اقتصاد بیمار و نامتعادلی را بر جامعه تحمیل می کند و جلوی رشد اقتصادی و اجتماعی را می گیرد.

مقررات اقتصادی

انسان برای بقا و حیات خود به چیزهایی از قبیل غذا، لباس و مسکن که وسایل معاش نامیده می شوند نیاز دارد. هر کس به تناسب رشد فکری، جسمی و اجتماعی خود سعی می کند تا نیازمندیهای خود را از راههایی هر چه سهل تر با کمیت بیشتر و کیفیتی بهتر تأمین نماید؛ که باعث پیدایش تولید، توزیع و مبادله می شود.

از آنجایی که انسان موجودی اجتماعی است و به روابط اجتماعی نیازمند است و روابط اجتماعی به طور طبیعی تضاد منافع را به دنبال دارد، باید برای رفع تضاد منافع، جامعه قانونمند شود و رفتارها متناسب با روابط اجتماعی سامان داده شود. باید حدود آزادی و فعالیت های اقتصادی افراد و حدود دخالت حکومت روشن گردد. چگونگی پیدایش مالکیت، نقش پول، کار و سرمایه و... تبیین شود و چارچوبها مشخص گردد.

۱- خوانساری، شرح غررالحکم، ج ۲، ص ۵۸۴، حدیث ۲۳۱۱ تا ۲۳۱۳.

۲- سوره حشر (۵۹)، آیه ۷.

اسلام خطوط کلی اقتصاد را در رابطه با اهداف عالی خلقت انسان ترسیم کرده است. دستیابی به ثروت باید از راههای صحیح صورت گیرد و نه از راه باطل: «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ»^(۱) «اموال یکدیگر را از راه باطل نخورید.» از اصولی که باید در روابط مالی مورد توجه باشد، رعایت اصل بی ضرری در هر نوع اقدام مالی است. فعالیت‌های اقتصادی نباید مستلزم زیان و خسارت دیگران باشد. دین معیارهایی را وضع کرده تا کلیه فعالیت‌های اقتصادی در قالب این مقررات انجام پذیرفته و منافع انسانها تأمین شود و جلوی ظلم و نابرابری‌ها گرفته شود. بر همین اساس است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «الْفَقْرُ ثُمَّ الْمُتَجَرُّ»^(۲) «ابتدا باید دستورات دینی را آموخت و سپس به تجارت پرداخت.» و لذا فقها فرموده‌اند: یاد گرفتن مسائل داد و ستد و معاملات به اندازه نیاز واجب است.

جایگاه و عوامل فقر

هرگاه انسان نتواند نیازهای ضروری خود را تأمین کند «فقیر» نامیده می‌شود. دین اسلام در عین حال که تجمل، دنیاطلبی و زیاده‌خواهی را مذمت نموده، فقر را هم نکوهش کرده است. لقمان حکیم در وصف فقر می‌گوید: «ذُقْتُ الْمَرَارَاتِ كُلَّهَا فَمَا ذُقْتُ شَيْئاً أَمْرٌ مِنَ الْفَقْرِ»^(۳) «تمامی تلخی‌های زندگی را چشیدم و در میان آنها تلخ‌تر از فقر چیزی نبود.» در روایتی، نتیجه فقر نقصان دین، سرگردانی عقل و دشمنی با دیگران معرفی شده است: «إِنَّ الْفَقْرَ مَنْقَصَةٌ لِلدِّينِ، مَدْهَشَةٌ لِلْعَقْلِ، دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ»^(۴) زیرا فقیر همواره به فکر رفع محرومیت و فقر خویش است و نمی‌تواند درباره مسائل که کرامت انسانی او را مخدوش می‌کند بیندیشد؛ تمام همت او رهایی از

۱-سوره بقره (۲)، آیه ۱۸۸.

۲- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۱۱ از ابواب آداب التجارة، ج ۱۷، ص ۳۸۱، حدیث ۱.

۳- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۴۲۱، حدیث ۱۶.

۴- سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۳۱۹، ص ۵۳۱.

چنگال فقر است. لذا در روایات گاهی قبر بهتر از فقر^(۱) و گاهی فقر مرگ بزرگتر^(۲) و نزدیک به کفر^(۳) دانسته شده است. انسان فقیر در شهر خود نیز غریب است،^(۴) و کوچک و پست شمرده می‌شود و سخن او شنیده نمی‌شود و قدرش شناخته نمی‌گردد.^(۵) فقر حتی شخص زیرک را از بیان دلیل و حجتش ناتوان می‌سازد.^(۶)

به هر حال افزون بر نکوهش فقر، به عوامل آن نیز توجه داده شده است. از جمله:

۱- تن به کار ندادن، یکی از عوامل فقر دانسته شده و توصیه شده که در زندگی روزمره تلاش و کوشش شود. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «مَلْعُونٌ مَنْ أَلْقَى كَلْمَهُ عَلَى النَّاسِ»^(۷) (از رحمت خدا دور است کسی که بار زندگی‌اش را بر دوش دیگران می‌گذارد.) از امام هفتم عَلَيْهِ السَّلَام روایت شده است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُنْعِضُ الْعَبْدَ النَّوَامَ الْفَارِغَ»^(۸) (خدای عز و جل دشمن بنده بیکارِ پر خواب است.) از سوی دیگر کسانی که در راه تأمین زندگی خانواده تلاش می‌کنند همچون مجاهد فی سبیل الله معرفی شده‌اند: «الكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^(۹)

۲- خیانت در اموال دیگران نیز از عوامل فقر شمرده شده است. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «الْخِيَانَةُ تَجْلِبُ الْفَقْرَ»^(۱۰) (خیانت [به مال دیگران] فقر را به دنبال می‌آورد.) و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: «فَمَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بِمَا مُتَّعَ بِهِ غَنِيٌّ»^(۱۱) (فقیری گرسنه نماند مگر به سبب آنچه ثروتمند از آن بهره گرفت.)

۳- اسراف و ریخت و پاش. نباید در مصرف درآمدها ریخت و پاش شود و باید از هدر دادن نعمت‌های خدا پرهیز گردد. دوراندیشی به این است که انسان بر اساس

- ۱- آمدی، غررالحکم، ص ۳۶۵، حدیث ۸۲۱۷. ۲- سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۱۶۳، ص ۵۰۰.
 ۳- مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۰. ۴- سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۳، ص ۴۶۹.
 ۵- مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۴۷. ۶- سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۳، ص ۴۶۹.
 ۷- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۱۶ از ابواب مقدمات التجارة، ج ۱۷، ص ۳۲، حدیث ۱۰.
 ۸- همان، باب ۱۷، ص ۵۸، حدیث ۳. ۹- همان، باب ۲۳، ص ۶۷، حدیث ۱.
 ۱۰- حرّانی، تحف العقول، ص ۴۵. ۱۱- سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۳۲۸، ص ۵۳۳.

درآمدش زندگی را شکل دهد. فرد اسرافکار چه بسا در مصرف درآمدش ولخرجی کند و از ضروریات زندگی خویش باز ماند. «إِنَّ السَّرْفَ يُورِثُ الْفَقْرَ»^(۱) «اسرافکاری موجب فقر می‌گردد.»

۴ - خیانت و یا بی‌کفایتی دولتمردان و حاکمان باعث می‌شود که شکاف طبقاتی افزون گردد و فقر در جامعه سرباز کند؛ زیرا آنان بیت‌المال را که برای رفع نیازمندیهای جامعه در اختیارشان قرار گرفته، به جای آن که به گونه‌ای برنامه‌ریزی کنند که در اختیار همه مردم قرار گیرد، در تیول خود و خانواده و اطرافیان و همفکران خود در می‌آورند، و یا با قرار دادن مالیاتهای سنگین موجب گرانی کالاها می‌گردند، و یا ناتوان از برنامه‌ریزی می‌شوند و در نتیجه موجب نابسامانی و فقر عمومی مردم می‌گردند.

علی علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ طَلَبَ الْخَرَجَ بِغَيْرِ عِمَارَةٍ أَخْرَبَ الْبِلَادَ وَ أَهْلَكَ الْعِبَادَ وَ لَمْ يَسْتَقِمَّ أَمْرُهُ إِلَّا قَلِيلًا»^(۲) «کسی که خراج و مالیات خواهد و به آبادانی نپردازد، شهرها را ویران کند و بندگان را هلاک سازد؛ در این صورت است که کارش جز اندکی درست نگردد.» و باز می‌فرماید: «زمین جز با تنگدستی ساکنان آن ویران نشود، و مردم شهرها هنگامی تنگدست گردند که والیان به گردآوری مال روی آورند.»^(۳) بر دولت اسلامی است عدالت را در جامعه گسترش دهد و جلوی بی‌عدالتی‌ها، انحصارهای زیانبار و احتکار را بگیرد؛ زیرا زیان عمومی را به دنبال دارد.^(۴)

مالکیت و انواع آن

در بینش توحیدی، هستی و آنچه در آن است از آن خداوند است: ﴿وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾^(۵) مالکیت دیگران نسبی و در طول مالکیت خداست؛

۱- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۲۲ از ابواب مقدمات التجارة، ج ۱۷، ص ۶۴، حدیث ۱.

۲- سید رضی، نهج البلاغة، نامه ۵۳، ص ۴۳۶. ۳- همان، ص ۴۳۶.

۴- همان، ص ۴۳۸. ۵- سورة نجم (۵۳)، آیه ۳۱.

یعنی مالکیتی است که به مالک حق می‌دهد در چارچوبی که برای او تعیین شده در ملک خود تصرف کند و از آن بهره بگیرد، و چنین نیست که برای هر گونه تصرفی مجاز باشد. از دیدگاه دین کمال آدمی در این است که تمام اموال تحت تصرف خود را متعلق به خدا بداند.

شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: حقیقت بندگی خداوند چیست؟ فرمود: «يَرُونَ أَمْالَ مَالِ اللَّهِ، يَضَعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ»^(۱) «بندگان خدا اموال را مال خدا می‌بینند، لذا هر کجا که خدا دستور داده باشد در آنجا مصرف می‌کنند.» در عین حال خداوند برای انسان جایگاهی شایسته در زمین قرار داده و زمین و هر چه در آن است را نیز در اختیار وی نهاده است. «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»^(۲) «اوست که همه آنچه را که در زمین است برای شما آفرید.» «وَالْأَرْضِ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ»^(۳) «و زمین را برای مردم قرار داد.» «هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا»^(۴) «او شما را از زمین پدید آورد و به آبادانی آن گمارد.»

مالکیتی را که خداوند برای بشر قرار داده دو نوع است: مالکیت عمومی و مالکیت خصوصی.

مالکیت عمومی

در اسلام بخشی از اموال متعلق به عموم مردم است و هیچ‌کس را مالک اختصاصی آنها نمی‌شناسد. البته در شرایطی بخشی از اینها به ملکیت یا حق اختصاصی اشخاص درمی‌آید. این اموال عبارتند از «انفال» و «مشترکات».

الف - انفال؛ اموال عمومی که در اختیار حکومت اسلامی واجد شرایط است و از آن باید به سود همگان بهره‌برداری شود «انفال» نام دارد. انفال عبارتند از:

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۵، حدیث ۱۷.

۲- سوره بقره (۲)، آیه ۲۹.

۳- سوره الرحمن (۵۵)، آیه ۱۰.

۴- سوره هود (۱۱)، آیه ۶۱.

- ۱ - زمینهای موات و زمینهایی که صاحبان آنها اعراض کرده و آنها را رها کرده باشند.
- ۲ - کوهها، درهها، جنگلها و نیزارهای طبیعی.
- ۳ - دریاها و سواحل آن و رودخانه‌های بزرگ.
- ۴ - معادن.
- ۵ - اموال ممتاز و گرانبهایی که متعلق به سران حکومتی بوده و در جنگ به دست مسلمانان افتاده باشد.
- ۶ - غنیمتهایی که در جنگهای بدون اجازه امام معصوم یا حکومت صالح اسلامی به دست آمده باشد.
- ۷ - زمینهایی که از کفار بدون جنگ و خونریزی در اختیار مسلمانان قرار می‌گیرد.
- ۸ - اموال کسانی که از دنیا می‌روند و وارث ندارند.

ب - مشترکات؛ به مکانهایی که مالک مشخصی ندارد و میان مردم مشترک است «مشترکات» گفته می‌شود؛ و آنها عبارتند از:

- ۱ - خیابانها، کوچه‌ها، راههای زمینی، دریایی و هوایی و مراتع آبادیها نسبت به مردم آن آبادیها.
 - ۲ - مساجد، زیارتگاهها و اماکنی که برای مردم ساخته شده است.
- انفال و مشترکات در اختیار دولت اسلامی است و در جهت مصالح اسلام و مسلمانان در آنها دخالت و تصرف می‌نماید. همه مردم در استفاده از انفال و مشترکات یکسان می‌باشند، ولی هرکس زودتر شروع به بهره‌برداری نماید حق تقدم دارد. همچنین در اموری که قابل تملک است، مانند صید ماهی و معادن، با شرایطی مالک آن خواهد شد. بلی، دولت اسلامی حق دارد به خاطر مصالح کشور و مردم، بهره‌برداری از برخی از آنها را به طور موقت یا همیشه به خودش یا بعضی اشخاص اختصاص دهد.

مالکیت خصوصی

انسان می‌تواند با کار و کوشش، بخشی از منابع طبیعی را طبق شرایطی به مالکیت خصوصی درآورد. بنابراین مالکیت شخصی محترم است، وجدان شوق به کار و تلاش در انسانها همواره زنده می‌ماند و بازدهی کار بالا می‌رود، با این دستور جلوی اجحاف و ظلم به دیگران نیز گرفته می‌شود.

ثروت

همان‌گونه که پیش از این گذشت فقر عامل بسیاری از انحرافات و کجی‌هاست، اما از طرفی نیز مشاهده می‌شود که در برخی آیات و روایات ثروت نکوهش شده و به عنوان عامل غرور و تکبر و سرکشی و وسیله تجمل، فخرفروشی بر دیگران و تضعیف دین معرفی شده است.

از مجموع آموزه‌های دینی استفاده می‌شود که توسعه و ایجاد ثروت و مکنث به ذات خود ممنوع نیست؛ بلکه ثروت برای ثروت و ثروت عاری از معنویت مذموم است. دل‌بستگی به مال دنیا خطرناک است، و به همین جهت در برخی روایات کسی که مال دوست است بنده دنیا معرفی شده است.^(۱)

به تعبیر دیگر اگر جمع‌آوری مال به صورت هدف و با دل‌بستگی به آن همراه باشد، امر مذمومی است. در این صورت مال و ثروت هرگز نمی‌تواند مایه خوشبختی شود و بلکه گاهی عامل بدبختی است.

۱-سوره تکوین (۱۰۲)، آیات ۱-۲؛ سوره کهف (۱۸)، آیه ۴۶. و روایاتی از قبیل: «المالُ مادةُ الشَّهواتِ»، سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۵۸، ص ۴۷۸؛ «یا کمیل! هلک خُزَّان الاموال»، نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷، ص ۴۹۶؛ «اعلموا أنَّ کثرةَ المالِ مفسدةٌ للدين»، حرانی، تحف العقول، ص ۱۹۹؛ «حُبُّ المالِ یوهنُّ الدین»، آمدی، غررالحکم، ص ۳۶۸، حدیث ۸۳۱۶؛ «اربعُ یُمِثِّن القلب... و مجالسةُ الموتی، فقيل له: یا رسول الله! و ما الموتی؟ قال: کل غنیٍّ مترفٍ»، صدوق، الخصال، باب الاربعة، ص ۲۲۸، حدیث ۶۵.

مذمت مال به این دلیل است که نوعاً ثروت همچون قدرت، انسان را از یاد خدا غافل می‌کند. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾^(۱) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید مبادا اموال شما و فرزندان شما را از یاد خدا غافل گردانند، که هر کس چنین کند بی‌گمان از زیانکاران است.» و به همین جهت از مال و ثروت در قرآن به عنوان فتنه و وسیله آزمایش انسانها یاد شده است. ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾^(۲) «و بدانید که اموال و فرزندان شما وسیله آزمایش شما هستند.»

از همین روست که نگاه و احترام به متمولان و ثروتمندان نیز - اگر به خاطر ثروت و دارایی آنها باشد - امر نکوهیده‌ای است. در روایت است که اگر کسی به مرد ثروتمند به خاطر ثروتش احترام کند دو سوم دینش را از دست داده است: «مَنْ أَتَى غَنِيًّا فَتَوَاضَعَ لَهُ لِنِغَاهُ، ذَهَبَ ثُلُثَا دِينِهِ»^(۳).

بنابراین اگر افراد بتوانند بدون دل بستگی به ثروت، از آن در راه کمالات انسانی بهره بگیرند، بسیار پسندیده است؛ ولی بسیاری از انسانها در این آزمایش موفق و سربلند نیستند، و گرچه در ابتدا اهداف و آرزوهای انسانی آنان را به کسب مال سوق می‌دهد اما به مرور آن اهداف و ارزشها فراموش شده و اغراض مادی جای آنها را می‌گیرد و یاد فقرا و توجه به هم‌نوعان و رعایت انصاف و دفاع از حق تحت الشعاع کسب ثروت درمی‌آید.

اسراف و تبذیر

«اسراف» زیاده‌روی در مصرف است به گونه‌ای که خارج از حد متعارف باشد، و «تبذیر» بیهوده مصرف کردن است. مصرف نابجای دارایی و ثروت، و اسراف و تبذیر آنها نکوهش شده است. در آیه‌ای اسراف را با عدم پرداخت حقوق الهی مرتبط

۱-سوره منافقون (۶۳)، آیه ۹.

۲-سوره انفال (۸)، آیه ۲۸.

۳-سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۲۲۸، ص ۵۰۸.

دانسته است و می‌فرماید: «هنگام بهره‌برداری از محصولات، حقوقی را که باید به نیازمندان بدهید پردازید و زیاده‌روی نکنید که خدا اسراف‌کنندگان را دوست ندارد»: ﴿وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾^(۱) و در آیه دیگر کسانی که مالشان را بیهوده مصرف می‌کنند برادران شیطان شمرده شده‌اند: ﴿وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ لا تُبَذِّرْ تَبْذِيراً * إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُوراً﴾^(۲)

از امام صادق عليه السلام روایت شده است که فرمود: «آیا گمان می‌کنید خداوند به کسی که مال داده به خاطر احترام به اوست، یا به کسی که نداده به جهت پستی او می‌باشد؟ هرگز چنین نیست، بلکه مال از آن خداست و آن را به عنوان امانت نزد شخص قرار می‌دهد و اجازه داده است تا با اعتدال از آن بخورد و بیاشامد و لباس بپوشد و ازدواج کند و بر مرکب سوار شود و باقیمانده آن مال را به فقرا برساند و احتیاج آنان را برآورده نماید. پس هرکس به این دستور رفتار کند، آنچه را خورده و آشامیده و پوشیده و سوار شده و نکاح نموده، بر او حلال است؛ و اگر چنین نکرده، تمام آن بر او حرام است». سپس این آیه را تلاوت فرمود که: «اسراف نکنید، زیرا خداوند اسراف‌کنندگان را دوست نمی‌دارد.»^(۳)

پرهیز از اسراف فوایدی دارد که شایسته است به آن توجه شود. در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: «از اسراف در خرج کردن مال پرهیزید؛ بر شما باد میانه‌روی و صرفه‌جویی، که میانه‌روان هرگز فقیر نخواهند شد.»^(۴)

کار و کوشش

آفرینش منابع طبیعی و در اختیار بشر گذاردن آنها، برای هر چه بهتر زندگی کردن است. ﴿الَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَّا فِي الْأَرْضِ﴾^(۵) «آیا ندیدید

۱-سوره انعام (۶)، آیه ۱۴۱.
 ۲-سوره اسراء (۱۷)، آیات ۲۶ و ۲۷.
 ۳-نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، باب ۲۳ از ابواب النفقات، ج ۱۵، ص ۲۷۰، حدیث ۶.
 ۴-طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۹۴.
 ۵-سوره لقمان (۳۱)، آیه ۲۰.

خدا آنچه را که در آسمانها و آنچه را که در زمین است در تسخیر شما قرار داده است.» از این رو باید از طبیعت بهره گرفت و از آن به طور شایسته استفاده نمود. مسلمان مجاز نیست با بی‌اعتنایی به امکانات طبیعی به رهبانیت پردازد و تارک دنیا شود. از پیامبر ﷺ روایت شده که فرمود: «لَا رُهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ»^(۱) «در اسلام رهبانیت وجود ندارد.» یعنی انسان حق ندارد از کار و تلاش فرار کند و به بهانه ترک دنیا، از فعالیت اقتصادی و اجتماعی پرهیز کند.

کار موجب رشد قدرت روحی و جسمی انسان می‌شود و متقابلاً بیکاری سبب هرز رفتن نیرو و بلکه ویرانگر سرچشمه‌های زاینده‌توان و نیروی بشر است. امام علی عليه السلام می‌فرماید: «مَنْ يَعْمَلْ يَزِدْهُ قُوَّةً»^(۲) «آن کس که کار کند توانش فزونی یابد.» علاوه بر این کار در نشاط روحی نیز نقش بسزایی دارد و مانع فساد، خلاف و کارهای زشت و ناپسند می‌گردد. امام صادق عليه السلام گستاخی، ناسپاسی، شیوع فساد و کارهای زشت را از پیامدهای بیکاری برمی‌شمارد.^(۳)

تنها انسانهای نیازمند نیستند که باید به کار و تلاش پردازند، بلکه کسانی نیز که از نظر مادی توان و قدرت اداره زندگی خویش را دارند، باید کار را وجهه همت خود قرار دهند. چه بسا افراد ثروتمند موروثی که به خاطر بیکاری آلوده و به هرز رفته‌اند. امام صادق عليه السلام در جواب کسی که به دلیل بی‌نیازی کار را کنار گذاشته بود فرمودند: «هیچ‌گاه کار را رها مکن؛ زیرا ترک تجارت و فعالیت، عقل را از بین می‌برد؛ بلکه باز تلاش کن تا رفاه خانواده‌ات را بهتر از این که هست فراهم کنی.»^(۴) آن حضرت در کلام دیگری فرمود: «فکر شیطانی این است که کسی از کار دست بکشد.»^(۵)

البته منظور از کار، کار سودمند و ارزش‌آفرین است. کاری که برای توسعه زندگی

۱- ابن‌اثیر، نه‌ایه، ج ۲، ص ۲۸۰؛ حرّ عاملی، وسائل‌الشیعة، باب ۵ از ابواب الصوم المحرم والمکروه، ج ۱۰، ص ۵۲۴، حدیث ۴.

۲- آمدی، غررالحکم، ص ۱۵۲، حدیث ۲۸۰۲.

۳- مجلسی، بحارالانوار، ج ۳، ص ۱۰۶.

۴- حرّ عاملی، وسائل‌الشیعة، باب ۲ از ابواب مقدمات التجارة، ج ۱۷، ص ۱۴، حدیث ۴.

۵- همان، ص ۱۷، حدیث ۱۰.

بشر یا آسان و گوارا تر کردن آن منشأ اثر باشد. در تعالیم اسلامی از کارهای بی ثمر که در تولید، توزیع و یا خدمات نقشی ندارند مذمت شده است. امام صادق علیه السلام می فرماید: «من خوش ندارم آسیابی را اجاره کنم و همان آسیاب را با قیمتی بیشتر به دیگری اجاره بدهم، بی آن که در این میان دست کم ضمانتی بر عهده بگیرم و یا در آن آسیاب کار تازه ای انجام داده و آن را مجهز کرده باشم»^(۱)

انسان با کار و تلاش بر منابع و امکانات مباح، مالک دسترنج خود می شود؛ و کار بر روی ملک کسی اگر با درخواست او باشد، و نیز تحت شرایطی کار بر روی منابع اولیه سبب ملکیت می شود.

شرایط مالکیت

هر انسانی حق دارد کسب مشروع داشته و از حق مالکیت برخوردار باشد. در اسلام برای تملک، سه شرط اساسی وجود دارد:

۱- مال از طریق حلال به دست آمده باشد. یعنی از راهی کسب شود که با مقررات اسلامی مخالفت نداشته باشد.

۲- ایجاد و ادامه تملک و اختصاص، مستلزم ضرری به دیگران نباشد.

۳- مستلزم هیچ نوع ابطال حق یا استقرار امر باطلی نباشد.

بنابراین چنانچه مال از راه حرام مانند دزدی، کم فروشی، کلاهبرداری، غصب، غش در معامله، رشوه، غنای حرام، مدح و تقویت ظالم، فروش مال حرام مانند شراب و... به دست آید حرام است؛ و متصرف، ضامن آن می باشد.

وصیت

یکی از اسباب تملیک «وصیت» است. وصیت آن است که انسان به کسی سفارش کند پس از مرگش چیزی از مال او ملک کسی باشد، یا پس از مرگش کاری را برای او

۱- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۲۰ از ابواب کتاب الاجارة، ج ۱۹، ص ۱۲۴، حدیث ۱.

انجام دهند، یا برای فرزندان خود و کسانی که اختیار آنان با اوست سرپرست و قیم معین کند. کسی را که وصیت می‌کند «موصی» و کسی را که به او وصیت می‌کند «وصی» می‌گویند.

از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که فرمودند: «هرکس بدون وصیت بمیرد به مرگ جاهلیت مرده است.»^(۱) و فرمودند: «برای مرد مسلمان سزاوار نیست شبی را صبح کند مگر این که وصیت او زیر سرش باشد.»^(۲) و نیز فرمودند: «هرکس هنگام مرگ به خوبی وصیت نکند از نظر مردانگی و عقل کمبود دارد.»^(۳)

هرگاه نشانه‌های مرگ در انسان نمایان گردد، باید به این دستورات عمل نماید:

۱- هرچه زودتر امانت‌های مردم را به صاحبانش برگرداند. و اگر به مردم بدهکار است و زمان دادن آن بدهی رسیده باید پردازد؛ و اگر در آن حال توان پرداخت ندارد یا زمان آن نرسیده، باید وصیت کند و بر وصیت شاهد بگیرد؛ ولی اگر بدهی او برای ورثه معلوم باشد و اطمینان دارد که ورثه می‌پردازند، وصیت لازم نیست.

۲- اگر خمس یا زکات و یا مظالم بدهکار است باید فوراً پردازد؛ و اگر در آن حال توان پرداخت را ندارد و احتمال می‌دهد کسی آنها را ادا نماید باید وصیت کند. همچنین است اگر حج بر او واجب باشد.

۳- اگر نماز و روزه قضا دارد باید وصیت کند که از مال خودش برای آنها اجیر بگیرند؛ بلکه اگر مال ندارد و احتمال بدهد کسی بدون اجرت آنها را انجام می‌دهد باز هم واجب است وصیت کند.

۴- اگر از دیگران طلبکار است یا نزد دیگران امانتی دارد یا اموالی را در جایی پنهان کرده، چنانچه وارثان نمی‌دانند و با نگفتن حق آنان ضایع می‌شود واجب است اطلاع دهد؛ و در صورتی که احتمال دهد حق فرزندان صغیرش از بین می‌رود یا خود آنان ضایع می‌شوند، باید برای آنان قیم و سرپرست امینی معین نماید.

۱- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، کتاب الوصایا، باب ۱، حدیث ۸.

۲- همان، حدیث ۷.

۳- برگرفته از: همان، باب ۶، حدیث ۲.

وصیت‌کننده باید بالغ و عاقل باشد و از روی اختیار وصیت کند؛ و وصیت ورشکسته‌ای که از سوی حاکم شرع از تصرف در اموالش منع شده نسبت به مالش بی‌اثر است؛ مگر این که طلبکاران از حق خود گذشت نمایند. البته کودک نابالغی که ده ساله است و خوب و بد را تشخیص می‌دهد اگر برای خویشان خود یا کار خیری وصیت کند، نسبت به یک سوم از مالش صحیح است؛ ولی صحت وصیت سفیه نسبت به یک سوم مال خود برای خویشان یا کارهای خیر محل اشکال است.

وصی نیز باید عاقل و مورد اطمینان و بنا بر احتیاط واجب بالغ باشد؛ و اگر وصیت‌کننده مسلمان است و عمل به وصیت موجب استیلا بر ورثه می‌شود، وصی نیز باید مسلمان باشد؛ بلکه در صورت عدم استیلا نیز بنا بر احتیاط واجب باید مسلمان باشد.

وصیت به مقدار یک سوم دارایی میّت صحیح است و نسبت به زاید بر آن هنگامی صحیح است که وارثان میّت آن را اجازه دهند.

اگر انسان وصیت کند که چیزی را به شخصی دهند، بنا بر احتیاط واجب در صورتی آن شخص آن چیز را مالک می‌شود که آن را پس از مرگ وصیت‌کننده قبول کند؛ و کافی بودن قبول در زمان حیات وصیت‌کننده محل اشکال است.

ارث

ارث نیز یکی از راههای به‌دست آمدن مال می‌باشد. اسباب و موجبات ارث سه چیز است:

۱- «خویشاوندان نسبی»؛ که خود بر سه دسته تقسیم می‌شوند:

دسته اول - پدر و مادر و فرزندان میّت؛ و با نبودن فرزندان، فرزندان فرزندان هرچه پایین بروند، هر کدام به میّت نزدیکتر است. و تا یک نفر از این دسته هست دسته دوم ارث نمی‌برند.

دسته دوم - پدر بزرگ و مادر بزرگ هر چه بالا روند - پدری باشند یا مادری -

و برادر و خواهر میّت؛ و با نبودن برادر و خواهر، فرزندان آنان هرچه پایین روند، هرکدام به میّت نزدیکتر است. و تا یک نفر از دسته دوم هست دسته سوم ارث نمی‌برند.

دسته سوم - عمو، عمه، دایی و خاله هرچه بالا روند و فرزندان آنان هرچه پایین روند؛ و تا هنگامی که یکی از آنان زنده باشند، فرزندان آنان ارث نمی‌برند. ولی اگر میّت فقط عموی پدری و پسرعموی پدر و مادری داشته باشد و به جز اینها وارث دیگری نداشته باشد، ارث او به پسرعموی پدر و مادری می‌رسد و عموی پدری ارث نمی‌برد.

۲ - «خویشاوندان سببی»: یعنی زوجیت که به وسیله آن زن و شوهر دائم از یکدیگر ارث می‌برند. زن و شوهر با هر سه دسته و نیز با اقسام ولاء همراه می‌باشند و به ترتیبی که در رساله توضیح المسائل آمده ارث می‌برند.^(۱)

۳ - «ولاء» که به وسیله آن کسی که بر دیگری یک نحو ولایت دارد - در صورت نبودن خویشاوندان نسبی - از او ارث می‌برد؛ و از جمله اقسام ولاء، «ضمان جریره» و «امامت» می‌باشد. در ضمان جریره انسان با کسی قرار می‌گذارد در زندگی کمک انسان و ضامن جنایات او باشد و در عوض از او ارث ببرد. و در امامت نیز امام مسلمین از کسی که هیچ وارثی ندارد ارث می‌برد.

تفصیل احکام ارث و چگونگی آن در رساله توضیح المسائل بیان شده است.^(۲) لازم به ذکر است تفاوتی که در احکام ارث میان زن و مرد گذاشته شده با توجه به نظام مسؤولیت اقتصادی در خانواده است که در آن مرد وظیفه نفقه یعنی تأمین نیازمندیهای زندگی خویش و زن و فرزندان - اعم از پوشاک، خوراک، مسکن و فراهم کردن شرایط تعلیم و تربیت - را برعهده دارد؛ در حالی که زن در عین برخورداری از استقلال مالی، وظیفه تأمین نفقه خود را نیز برعهده ندارد.

۱- ر.ک: توضیح المسائل، مسائل: ۳۰۷۲-۳۰۸۶. ۲- همان، مسائل: ۳۰۲۱-۳۰۹۶.

غصب

مالکیت شرعی را از کسی نمی‌توان سلب کرد، مگر به حکم حاکم شرع در محکمه عدل و قانونی که دارای شرایط باشد. همچنین در صورتی که ضرورت اقتضا کند و حفظ منافع عمومی - مانند احداث راهها - متوقف بر سلب مالکیتی باشد، در آن صورت در مقابل پرداخت غرامت فوری و عادلانه می‌توان سلب مالکیت کرد؛ و در غیر این صورت جایز نیست؛ «زیرا مال مسلمان همچون خون او محترم است.»^(۱)

بنابراین اگر انسان از روی ظلم بر مال یا حق دیگری مسلط شد، غاصب است و این عمل از گناهان بزرگ محسوب می‌شود؛ و اگر کسی مرتکب آن گردد، در قیامت به عذاب سخت گرفتار می‌شود. از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده است: «هر کس یک وجب زمین از دیگری غصب کند، در قیامت هفت طبقه آن زمین را مانند طوق برگردن او می‌آویزند؛ مگر این که توبه کند و آن را به صاحبش برگرداند.»^(۲)

محجوران

کسی که در شرع حق تصرف و انتقال اموال خود را ندارد و دیگران زندگی او را سرپرستی می‌کنند «محجور» نامیده می‌شود. این دسته عبارتند از:

- ۱ - کودکی که هنوز بالغ نشده است.
- ۲ - دیوانه.
- ۳ - سفیه؛ یعنی کسی که در امور مالی نفع و ضرر خود را به خوبی تشخیص نمی‌دهد و بسا دارایی خود را در امر بیهوده مصرف می‌کند.
- ۴ - ورشکسته‌ای که حکم ورشکستگی او توسط حاکم شرع صادر شده باشد.

۱- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۱۵۲ از ابواب احکام العشرة، ج ۱۲، ص ۲۸۱، حدیث ۹.

۲- همان، باب ۱۱ از ابواب کتاب الغصب، ج ۲۵، ص ۳۸۶، حدیث ۲.

انواع معاملات

در عرف جامعه راههایی متناسب با نیاز انسان برای داد و ستد وضع شده است؛ این راهها با شرایطی مورد پذیرش اسلام می‌باشد. گرچه برخی از روشهای داد و ستد و عقد در گذشته‌ها مرسوم نبوده است، مانند بیمه؛ اما در صورتی که معاملاتی که عقلای هر زمان انجام می‌دهند با معیارها و مقررات کلی شرع مخالفتی نداشته باشد، اشکال ندارد و نافذ است:

۱- «بیع» یا خرید و فروش، منتقل کردن عین کالا به دیگری در برابر کالای دیگر یا پول است؛ از قبیل فروش خانه، ماشین و... در معاملات ارزی و نظایر آن، منتقل کردن پول به دیگری در برابر پول است. همچنین است انتقال حقوق مالی، نظیر حق تألیف، حق اختراع، حق اشتراک و...

۲- «اجاره» یا کرایه دادن، آن است که انسان منفعت چیزی را که ملک اوست به قصد انتفاع در مدت معینی در برابر نفع مشخصی در اختیار دیگری بگذارد، به گونه‌ای که عین آن چیز باقی بماند و از آن نفع ببرد. مانند این که خانه خود را برای سکونت برای مدت و مبلغ معین در اختیار دیگری قرار دهد. به اجاره دهنده «موجر» و به اجاره کننده «مستأجر» و به چیزی که اجاره داده شده «متعلق اجاره» و به مبلغی که در برابر اجاره پرداخت می‌شود «مال الاجاره» می‌گویند.

۳- «شرکت» آن است که دو یا چند نفر در مال مشخصی یا در دین یا منفعت خاصی و یا در حقی شریک باشند. شرکت گاهی به اختیار و با قرارداد ایجاد می‌شود و گاهی غیر اختیاری به وجود می‌آید؛ مانند شرکت دو یا چند نفر در ارثی که به آنان رسیده است.

۴- «شُفَعَه»؛ هرگاه یکی از دو شریک، تمام یا قسمتی از سهم خود را در اموال غیر منقول به غیر شریک خود بفروشد، شریک دیگر حق دارد معامله را به نفع خود برگرداند و قیمت تمام شده را بپردازد و آن را تملک کند؛ این حق را «حق شفعه» می‌گویند. و غیرمسلمان علیه مسلمان حق شفعه ندارد.

۵- «صلح» آن است که انسان با دیگری توافق کند که مقداری از مال یا سود مال

خود را ملک او کند، یا از طلب یا حق خود بگذرد تا او هم مقداری از مال یا سود مال خود را به او واگذار نماید، یا از طلب و حق خود بگذرد. بلکه اگر بدون آن که عوضی بگیرد مقداری از مال یا منفعت مال خود را به کسی واگذار کند، یا به عنوان صلح از طلب یا حق خود بگذرد و طرف هم قبول کند، صلح صحیح است.

۶- «مضاربه» قرارداد بازرگانی و تجاری است که میان سرمایه گذار و عامل (کسی که با آن سرمایه کار می کند) بر اساس تجارت و سود مشاع بسته می شود. طرفین مضاربه باید عاقل، مختار و بالغ باشند و سرمایه گذار باید حق تصرف در دارایی خود را داشته باشد و عامل بتواند با آن سرمایه تجارت کند؛ و اصل سرمایه باید معلوم و به صورت نقد باشد. سود مضاربه مال طرفین آن است بر حسب سهم مشاعی که قرار داده اند؛ و ضرر مال سرمایه گذار.

۷- «مزارعه» آن است که مالک، زمین کشاورزی خود را در اختیار کشاورز می گذارد تا در آن کشت کند و مقدار مشاعی از محصول را برابر قراردادی که بین دو طرف بسته شده به مالک بپردازد.

۸- «مساقات» قراردادی است که میان باغدار و باغبان بسته می شود؛ به این ترتیب که باغدار درخت هایی را که میوه آن مال خود اوست و یا اختیار میوه های آن با اوست در زمان معینی برای آبیاری و پرورش در اختیار باغبان قرار دهد تا پس از به دست آوردن محصول، سهم مشاع معینی از میوه های آن را باغبان ببرد.

۹- «جُعَاله» آن است که انسان با شخص معینی و یا به طور کلی قرارداد ببندد تا در مقابل کاری که برای او انجام می دهند مال معینی بدهد؛ مثلاً بگوید هر کس گمشده مرا پیدا کند، صد هزار تومان به او می دهم. فرق میان جُعَاله و اجاره این است که اجاره عقد لازم است و پس از قرارداد اجیر باید عمل را انجام دهد، ولی در جُعَاله عامل - یعنی کسی که با او قرارداد بسته شده - می تواند به آن عمل نکند.

۱۰- «بیمه» قراردادی است که میان متقاضی بیمه و مؤسسه یا شرکت و یا شخص خاصی بسته می شود و مفاد آن به عهده گرفتن خسارتهای شخص یا مال متقاضی است به وسیله شخص یا مؤسسه و یا شرکت بیمه کننده در برابر عوضی که متقاضی

بیمه می‌پردازد. ظاهراً بیمه عقد مستقلی است.

۱۱ - «وکالت» آن است که انسان کاری را که می‌تواند در آن دخالت کند و لازم نیست خودش انجام دهد به دیگری واگذار نماید تا وکیل از طرف او انجام دهد؛ مثلاً کسی را وکیل کند تا منزل او را بفروشد.

۱۲ - «قرض» منتقل کردن یک کالا یا پول است به دیگری، با این تعهد که مثل آن را در سررسید معین به قرض دهنده برگرداند.

۱۳ - «رهن» آن است که بدهکار مقداری از مال خود را نزد طلبکار بگذارد که اگر بدهی خود را نپردازد، طلبکار طلب خود را از آن مال وصول کند.

۱۴ - «حواله» آن است که شخص بدهکار بدهی خود را به دیگری حواله دهد که طلبکار از او طلبش را بگیرد و طلبکار هم قبول کند. پس از آن که حواله شد، کسی که به او حواله شده بدهکار می‌شود و طلبکار نمی‌تواند طلبی را که دارد از بدهکار اولی مطالبه نماید.

۱۵ - «ضمانت» که بر دو نوع می‌باشد:

الف - ضمانت عقدی؛ ضمانتی است که با عقد و قرارداد خاصی حاصل می‌شود، به این صورت که شخص ثالثی پرداخت بدهی فرد معینی را در روز معین به عهده می‌گیرد. به کسی که عهده‌دار پرداخت بدهی بدهکار شده «ضامن» می‌گویند.

ب - ضمانت قهری؛ ضمانتی است که بدون قرارداد خاصی حاصل می‌شود؛ مانند مواردی که انسان بر دیگری یا بر اموال و منافع و حقوق مشروع او سلطه پیدا کند و از این راه خسارتی بر خود او یا بر اموال و حقوق او وارد نماید و یا موجب اتلاف و از بین رفتن آنها گردد؛ خواه خودش اتلاف کند یا دیگری به دستور او اتلاف نماید.

۱۶ - «کفالت» آن است که انسان ضامن شود که هر گاه طلبکار بدهکار را بخواهد، یا صاحب حق و یا مدعی حقی که دعوی او قابل قبول باشد طرف را بخواهد، او را تحویل دهد؛ این عمل را «کفالت» و به کسی که این‌گونه ضامن می‌شود «کفیل» می‌گویند.

۱۷ - «امانت»؛ اگر انسان مال خود را به کسی بدهد که برای او نگهداری کند و او هم بپذیرد، امانت محقق شده و امانت‌دار باید به مسائل امانت عمل کند.

۱۸- «عاریه» آن است که انسان مال خود را به دیگری بدهد تا از آن استفاده کند و در مقابل چیزی هم از او نگیرد.

۱۹- «هبه» یا بخشش، آن است که انسان چیزی را که ملک خود اوست به رایگان ملک دیگری کند و به او ببخشد.

۲۰- «وقف» آن است که انسان ملکی را ثابت نگه دارد و منافع آن را برای شخص یا اشخاص و یا برای کار یا مصرفی تعیین نماید. مانند این که زمینی را برای مسجد یا حسینیه یا مدرسه و یا فقرا اختصاص دهد. به مالی که وقف می شود «موقوفه» و به وقف کننده «واقف» و به کسی که برای او یا مصرفی که برای آن وقف شده است «موقوف علیه» گفته می شود.

مقررات کلی معاملات

در همه داد و ستدها و قراردادها باید این شرایط رعایت شود:

- ۱ و ۲- طرفین معامله بالغ و عاقل باشند.
- ۳- طرفین علاوه بر بلوغ رشد داشته باشند. یعنی در حدود متعارف برای معامله ای که انجام می دهند، از کاردانی برخوردار باشند. بنابراین معامله سفیه یعنی کسی که معمولاً دارایی خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند و کارهای او از نظر عرف عاقلانه نیست، صحیح نمی باشد.
- ۴- کسی آنان را به معامله مجبور نکرده باشد.
- ۵- طرفین معامله نسبت به آنچه روی آن معامله می کنند از نظر مقدار، خصوصیات قابل توجه از قبیل شکل، رنگ، کیفیت تحویل و... آگاهی کافی داشته باشند؛ به طوری که کمترین ابهامی که بعداً مایه اختلاف نظر آنها شود، برای هیچ کدام باقی نماند.
- ۶- حاکم شرع یکی از آنان یا هر دو را از تصرف در اموالشان منع نکرده باشد.
- ۷- طرفین معامله صاحب کالا و پول باشند و یا همانند پدر یا جد پدری شخص نابالغ یا وکیل در معاملات، اختیار مال در دست آنان باشد.
- ۸- طرفین نسبت به معامله قصد جدی داشته باشند.

انواع خرید و فروش

خرید و فروش را می‌توان به یکی از راههای زیر انجام داد:

- الف - «نقدی»** معامله نقدی آن است که مدت در تحویل کالا و عوض آن شرط نشود.
- ب - «نسیه»** معامله نسیه آن است که فروشنده، کالا را به خریدار بسپارد ولی قرار بگذارند که خریدار بهای آن را در وقت دیگر به فروشنده بدهد. در این نوع معامله مدت باید کاملاً معلوم باشد.
- ج - «سلف»** (پیش فروش). معامله سلف آن است که قرار بگذارند خریدار هنگام معامله، بهای کالا را بپردازد و کالا را که کلی و به ذمه فروشنده است در زمان معین دیگری تحویل بگیرد.

موارد فسخ معامله (خيارات)

- حق به هم زدن معامله را «خيار» می‌گویند، و فروشنده یا خریدار در یازده مورد حق دارند معامله را به هم بزنند.
- ۱- «خيار مجلس»، اگر خریدار و فروشنده از مجلسی که معامله در آن انجام شده متفرق نشده باشند و قصد بر هم زدن معامله را نمودند، حق دارند آن را فسخ نمایند.
- ۲- «خيار غبن»، در صورتی است که خریدار یا فروشنده در معامله زیان دیده باشند.
- ۳- «خيار شرط»، این است که طرفین در ضمن معامله شرط کنند که هر دو و یا یکی از آنان تا مدت معینی حق فسخ معامله را داشته باشد.
- ۴- «خيار تدليس»، در موردی است که فروشنده مال خود را بهتر از آنچه هست جلوه دهد، به گونه‌ای که بهای آن در نظر مردم بیشتر از بهای معمول باشد.
- ۵- «خيار تخلف شرط»، در موردی است که طرفین در ضمن معامله، انجام کاری را شرط کنند و یا در ضمن معامله شرط کنند که کالا دارای شرایط ویژه‌ای باشد ولی به آن شرط عمل نشود یا آن کالا دارای آن شرط نباشد.

- ۶- «خيار عيب»، در صورتی است که در کالای مورد معامله یا عوض مشخص آن عیبی باشد.
- ۷- «خيار تبعض صنفه»، در صورتی است که پس از انجام معامله آشکار شود که مقداری از کالا یا عوض مشخص آن، مال دیگری بوده و صاحب آن راضی نشود.
- ۸- «خيار رؤیت»، در موردی است که فروشنده ویژگی‌های کالای معینی را که خریدار ندیده به او بگوید ولی بعد معلوم شود که حقیقت نداشته است؛ و یا خریدار خصوصیات عوض معینی را که می‌دهد بگوید و بعد معلوم شود طوری که تعریف کرده نبوده است.
- ۹- «خيار تأخیر»، در موردی است که خریدار پول کالایی را که به طور نقد خریده تا سه روز نپردازد و فروشنده هم کالا را تحویل نداده باشد؛ چنانچه خریدار شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد و شرط تأخیر در تحویل کالا هم نشده باشد.
- ۱۰- «خيار حيوان»، اگر کالای مورد معامله حیوان باشد، خریدار حق دارد تا سه روز معامله را به هم بزند.
- ۱۱- «خيار تعدّر تسليم»، در جایی است که فروشنده نتواند کالایی را که فروخته تحویل دهد؛ مثلاً اتومبیلی را که فروخته است به سرقت رود.

آداب داد و ستد

مستحب است فروشنده در بهای کالا میان مشتریها تفاوت نگذارد و در تعیین قیمت سخت‌گیری نکند، و اگر خریدار پشیمان شود و تقاضای به هم زدن معامله (اقاله) را نماید بپذیرد. از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «هر بنده‌ای که معامله مسلمانى را که از خرید یا فروش پشیمان شده به هم بزند و اقاله کند، خداوند لغزش آن بنده را در روز قیامت از بین خواهد برد.»^(۱)

۱- حرّ عاملى، وسائل الشیعة، باب ۱۳ از ابواب آداب التجارة، ج ۱۷، ص ۳۸۶، حدیث ۲.

از نکاتی که رعایت آن سفارش شده این است که از قسم خوردن در معامله حتی اگر راست هم باشد پرهیز شود. البته اگر به دروغ قسم بخورد، مرتکب حرام شده است.

احتکار و قیمت گذاری

یکی از کارهای نادرست این است که کالایی که مورد نیاز مردم است به انگیزه گرانتز شدن از دسترس خریداران دور نگه داشته شود، به شکلی که مردم از این جهت در مضیقه و سختی قرار گیرند. خواه قصد ضرر زدن به آنان در بین باشد و یا نباشد. از احتکار در روایات زیادی مذمت شدید شده و شخص محتکار از رحمت الهی دور و خطاکار و خائن معرفی شده و در برخی روایات در حد قاتل شمرده شده است. مطابق بعضی روایات، محتکار از پناه خداوند متعال خارج شده است و از نعمت‌های الهی محروم می‌شود.^(۱)

حکومت صالح باید از احتکار کالاهای ضروری جلوگیری کند، ولی صاحب کالا نسبت به قیمت گذاری آن آزاد است. پیامبر ﷺ از نرخ گذاری بر روی کالاهای احتکار شده پرهیز نمود؛ و چون به آن حضرت پیشنهاد نرخ گذاری گردید، در حالی که آثار ناراحتی در چهره ایشان ظاهر بود فرمودند: «این امر به دست من نیست، بلکه به دست خداست؛ هر زمان که بخواهد قیمت را پایین آورده یا بالا می‌برد.»^(۲) در حقیقت چگونگی عرضه و تقاضا معمولاً مشکل را حل می‌کند؛ ولی با این حال اگر فروشنده‌ها تبانی کرده و در قیمت گذاری اجحاف نمودند، حکومت صالح باید به مقدار لازم جلوی اجحاف را بگیرد و نرخ متعادلی را که به نفع طرفین باشد تعیین نماید.

۱- همان، باب ۲۷ از ابواب آداب التجارة، ج ۱۷، ص ۴۲۳-۴۲۷.

۲- همان، باب ۳۰، ج ۱۷، ص ۴۳۰، حدیث ۱.

معاملات باطل

در چند مورد معامله باطل است:

- ۱- خرید و فروش عین نجس که از آن منفعت حرام برده شود، مثل مشروبات الکلی؛ ولی خرید و فروش چیزهایی همچون خون انسان برای تزریق که منفعت حلال دارند جایز است.
- ۲- خرید و فروش مالی که از راه نامشروع به دست آمده است، مانند مال غصبی یا مالی که از راه دزدی یا قمار و یا به وسیله معامله باطلی به دست آمده باشد.
- ۳- خرید و فروش چیزهایی که ارزش مالی ندارند، مانند پرکاه؛ و یا منافع معمولی آنها فقط کار حرام باشد، مانند ابزار لهو و لعب در جایی که تنها استفاده حرام داشته باشند.
- ۴- خرید و فروش آمیخته با غش. و «غش» آمیختن کالای نامرغوب با کالای مرغوب است به گونه‌ای که قابل تشخیص نباشد. از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که فرمودند: «هرکس با برادر مسلمان خود غش کند، خداوند برکت روزی او را می‌برد و راه معاش او را می‌بندد و او را به خودش وامی‌گذارد.»^(۱)
- ۵- معاملات ربایی.

مشاغل حرام

از جمله درآمدها و کسب‌های حرام عبارتند از: دزدی، ربا، رشوه، درآمد از راه غنای حرام و مدح و تقویت ظالم، شراب‌فروشی، جادوگری، کهنات و تنجیم در صورتی که برای غیر خداوند تأثیر قائل شوند، و شعبده‌بازی در صورتی که برای جلوه دادن حق به شکل باطل یا باطل به شکل حق باشد. اگر کسی از این راهها مالی به دست آورد، تصرف در آنها حرام است و ضامن آن می‌باشد.

۱- ر.ک: همان، باب ۸۶ از ابواب «ما یکتسب به»، حدیث ۱۱.

پول

تا زمانی که زندگی اجتماعی بشر توسعه نیافته و تقسیم کار و تخصص و ارتباطات در میان نبود، حوایج افراد در سطح پایینی قرار داشت و به آسانی با مبادله کالا به کالا (کالایی تولید شده با کالایی دیگر) نیازها برطرف می‌شد. اما رفته رفته با تکامل صنایع و توسعه اقتصادی و تنوع کالا و ازدیاد روابط، دیگر مبادله ساده ممکن نبود و معاملات با مشکلات زیادی مواجه شد. لذا به ناچار پول به عنوان وسیله مبادله و قیمت‌گذاری کالا تعیین شد. این اقدام اگرچه مشکلات زیادی را حل کرد، اما اشکالات تازه‌ای را نیز به وجود آورد. یکی از این اشکالات آن بود که پول به تدریج نقش اولیه خود را از دست داد و از حالت وسیله بودن خارج شد و مستقلاً موضوع معامله قرار گرفت. به این ترتیب اشخاص از پول به عنوان راهی برای کسب درآمد آن هم به طور مطمئن‌تر از تولید و کار و کوشش و بدون انجام تلاشی یا تحمل خطری احتمالی استفاده کردند و با قرض دادن به اشخاص و مطالبه سود ثابت روز به روز بر ثروت خود افزودند؛ هر چند به قیمت نابود کردن عده‌ای دیگر تمام شد. با این عمل به تدریج رباخواری شکل جدیدی پیدا کرد و معادلات اقتصادی با این وسیله به هم خورد. این عمل وضع جامعه را به هم زد و موجب فاصله بیشتر طبقات اجتماعی گردید.

بدون شک پول نقش بسیار مهمی در آسان کردن روابط اقتصادی دارد و معامله کردن با آن اشکالی ندارد. هم می‌توان پول را در مقابل کالا پرداخت و هم با آن مبادلات ارزی داشت و هم آن را با پرهیز از ربا خرید و فروش کرد؛ اما در جایی که پول در شکل گسترده‌تری به رباخواری و بهره‌کشی دامن می‌زند، خطرناک و عامل مفسد اقتصادی و اجتماعی می‌گردد و معنویت جامعه با سودپرستی و تراکم ثروت تهدید می‌شود.

قرض الحسنه

قرض دادن از کارهای مستحبی است که در آیات قرآن و احادیث معصومین علیهم السلام درباره آن سفارش زیادی شده است. در قرآن خداوند خود را قرض گیرنده معرفی کرده است. در این آیات به قرض دهنده، افزایش و برکت در مال، مغفرت و رحمت وعده داده شده است. ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً﴾^(۱) «چه کسی است که به خداوند قرض نیکو دهد تا برای او چندین برابر افزایش دهد.» از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز روایت شده است: «هرکس به برادر مسلمان خود قرض دهد، مال او زیاد می شود و تا زمان پرداخت بدهکار ملائکه بر او رحمت می فرستند.»^(۲) همچنین در حدیثی دیگر می فرماید: «هزار درهمی را که در دو مرحله قرض دهم برای من بهتر و محبوبتر است از این که آن را به یکباره صدقه دهم.»^(۳) وام گیرنده همان مقدار که دریافت کرده مدیون است و نه بیشتر؛ اما از آنجا که تورم گاهی چنان زیاد می شود که اختلاف فاحشی در قدرت خرید بین پول داده شده و دریافتی ایجاد می کند، در این صورت پرداخت همان مقدار دریافتی محل اشکال است و بنا بر احتیاط لازم است دو طرف با یکدیگر مصالحه نمایند.

ربا

یکی از بدترین و زشت ترین کارهای اقتصادی، عملیات اقتصادی ربوی است که باید آن را از ظالمانه ترین انواع استثمار به حساب آورد. اسلام این اقدام را نادرست دانسته و رباخواران را به سختی نکوهش کرده است.

طبق آیات قرآن حرمت ربا در چند مرحله و خطاب - از روش نرم به شدت - اعلام شده است. در مرحله نخست ربا دهندگان را مخاطب می سازد و به اشتباه آنان که گمان

۱- سوره بقره (۲)، آیه ۲۴۵.

۲- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۱۶ از ابواب دین و قرض، ج ۱۸، ص ۳۳۰، حدیث ۳.

۳- همان، باب ۸، ص ۳۳۴، حدیث ۵.

می‌برند با دادن ربا موجب افزایش ثروت ثروتمندان می‌شوند، اشاره می‌کند که این اقدام مایهٔ افزایش نزد خداوند نخواهد بود و لذا عمل آنان مورد تأیید خداوند نمی‌باشد: ﴿وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رَبًّا لِيَرْبُوَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ﴾.^(۱) در مرحلهٔ دیگر رباخواران یهود را مذمت کرده که چرا با این‌که طبق مقررات دینی خود از آن نهی شده‌اند، مرتکب این عمل می‌شوند و اموال مردم را به ناحق می‌خورند، و عذاب دردناکی در انتظار آنان است: ﴿وَ أَخَذِهِمُ الرَّبُّ وَ قَدْ نُهُوا عَنْهُ وَ أَكَلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾.^(۲) در آیه‌ای دیگر از ربای فاحش و بهره‌مرکب - که پس از نپرداختن سررسید اول اصل پول و سود آن به عنوان اصل تلقی می‌شود و به همهٔ آن، سود تعلق می‌گیرد - نهی و آن را ممنوع کرده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً﴾.^(۳) و بالاخره با شدت تمام رباخواری را حرام کرده و آن را به منزلهٔ اعلام جنگ خدا و پیامبر با وی حساب آورده و مؤمنین را مکلف نموده است که اصل ارزش مالی را که پرداخته‌اند دریافت نمایند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِن تُبْتَلُوا فَلِكُمْ رُءُوسٌ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَ لَا تُظْلَمُونَ﴾.^(۴) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا پروا کنید و باقیماندهٔ ربا را رها کنید اگر مؤمن هستید؛ پس اگر چنین نکنید جنگ خدا و رسولش را اعلام نمایید. و اگر توبه کردید سرمایهٔ اصلی‌تان از آن شماست؛ نه ستم می‌کنید و نه به شما ستم می‌شود.»

در روایات، گناه یک درهم ربا بزرگتر از هفتاد مرتبه زنا با محارم دانسته شده است.^(۵) بر مسلمانان است که به جای روی آوردن به عمل زشت رباخواری و سود سرشار بی حساب و بی زحمت که آثار مخربی را در اقتصاد به جای می‌گذارد، به قرض الحسنه روی آورند و برکت و رحمت الهی را در این اقدام انسانی جستجو کنند.

۱-سورهٔ روم (۳۰)، آیهٔ ۳۹. ۲-سورهٔ نساء (۴)، آیهٔ ۱۶۱.

۳-سورهٔ آل عمران (۳)، آیهٔ ۱۳۰. ۴-سورهٔ بقره (۲)، آیات ۲۷۸-۲۷۹.

۵-حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۱ از ابواب ربا، ج ۱۸، ص ۱۱۷، حدیث ۱.

معامله و ربا

هنگامی که آیات تحریم ربا نازل شد، رباخواران این سؤال را مطرح کردند که چه تفاوتی میان سود حاصله از ربا و سود خرید و فروش است: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا﴾.^(۱) پاسخ قرآن با تأکید بر سخن قبلی این بود: ﴿وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا﴾^(۲) میان بیع و ربا تفاوت هست. خداوند خرید و فروش را جایز و ربا را حرام کرده است. پر واضح است که در بیع یک خدمت مورد نیاز اقتصادی صورت می‌گیرد؛ زیرا بیع عبارت است از توزیع کالا، و این در زندگی اجتماعی بشر امری لازم و ضروری است، در حالی که ربا چنین نیست. ربا دهنده بدون هیچ زحمتی از سود فراوانی بهره می‌برد و چنین درآمدهای سرشاری تعادل اقتصادی را به هم می‌زند. افزون بر این معامله تابع عرضه و تقاضاست و لذا دارای یک سود ثابت نیست، بستگی به تلاش و فعالیت بیشتر و آشنایی به مسائل اقتصادی دارد؛ در حالی که در ربا سود ثابت موجب می‌گردد که وام‌گیرندگان دچار شکست فاحش شوند و با یک اقدام مکرر و گسترده، عده‌ای در جامعه مرتب ضعیف و ضعیف‌تر می‌شوند و عده‌ای هر روز بر ثروتشان افزوده می‌گردد، بدون این‌که دغدغه‌ای به کار، بازار، تورم و... داشته باشند. در ارتباط با یک سرمایه‌دار رباخوار، چند صد نفر پس از چند سال زمین‌گیر و ساقط می‌شوند و سرمایه و ثروت آنان به تدریج به جیب یک نفر سرازیر می‌گردد.

انواع ربا

ربا بر دو نوع است: ۱- ربای معاملی ۲- ربای قرضی.

الف - «ربای معاملی»، آن است که کالایی را در برابر مقداری اضافه از همان کالا، یا همان مقدار و پول اضافه، یا همان مقدار و انجام یک کار اضافی، و یا همان مقدار با قرار مدت برای یک طرف بفروشد. اضافه کردن چیزی در طرف مقابل، مثل این‌که

۱-سوره بقره (۲)، آیه ۲۷۵.

۲-سوره بقره (۲)، آیه ۲۷۵.

یک تن گندم را بفروشد به یک تن و پنج من گندم، یا یک تن گندم و هزار تومان، یا یک تن گندم و انجام کاری برای فروشنده، و...؛ در همه این موارد معامله ربایی بوده و باطل می‌باشد.

ب - «ربای قرضی»، آن است که قرض دهنده شرط کند که بدهکار مبلغی اضافه بر آنچه گرفته بدهد یا مقداری از جنس دیگر به آن اضافه کند یا کاری برای او انجام بدهد و یا آن را با کیفیت خاصی که ارزش مالی دارد پس بدهد. البته اگر قرض گیرنده به میل خود - بدون این که قرض دهنده شرط کند - بیشتر از مقدار قرض بپردازد، اشکال ندارد؛ بلکه مستحب است.

ربای قرضی به هیچ وجه حلال نمی‌شود و راههایی که برای فرار از آن در بعضی از کتابها بیان شده جایز نیست، و زیاده‌ای که گرفته می‌شود حرام است.

در ربای معاملی در صورتی که بخواهند دو کالای همجنس را که با هم تفاوت قیمت دارند معامله کنند، می‌توانند چیزی را ضمیمه کنند؛ به گونه‌ای که از معامله «مثل به مثل همراه با زیاده» خارج گردد. مثلاً اگر یک خروار برنج مرغوب ارزش دو خروار برنج نامرغوب را دارد و بخواهند آنها را با هم مبادله کنند، می‌توانند یک خروار برنج مرغوب را همراه با یک عدد ساعت به دو خروار برنج نامرغوب بفروشند. البته بهتر است در همین صورت یک خروار برنج مرغوب را به پول بفروشند و بعد با آن پول دو خروار برنج نامرغوب را بخرند که مبادله کالا به کالا نباشد.

بانک

با رواج اسکناس و پول و توسعه تجارت، ایجاد بانک یکی از ضروریات زندگی اجتماعی مردم شده است. بانک‌ها خدمات گوناگونی به مشتریان خود ارائه می‌دهند. بانک‌ها برای ارائه خدمات و تسهیلاتی که برای مردم به وجود می‌آورند، می‌توانند کارمزد دریافت کنند؛ و نیز تحت یکی از عنوانهای داد و ستد، مانند مضاربه، وارد تجارت شوند و به سپرده‌ها علی الحساب سود بپردازند؛ اما این سود نمی‌تواند ثابت

باشد. از سوی دیگر اگر قراردادهای بانک‌ها برای فرار از ربا و جنبه‌ی صوری داشته باشد و متقاضی برخلاف شرایط و قرارداد عمل کند، اشکال دارد.

سفته

سفته نوعی برات و حواله است و بر دو قسم می‌باشد:

الف - «سفته حقیقی»، و آن سفته‌ای است که بدهکار در برابر بدهی خود به طلبکار می‌دهد.

ب - «سفته دو ستانه»، و آن سفته‌ای است که شخص به دیگری می‌دهد بدون آن که به او بدهکار باشد.

اگر کسی بخواهد سفته حقیقی را که از بدهکار گرفته با دیگری معامله کند، باید به ترتیبی که ربا لازم نیاید عمل نماید. به عنوان مثال مبلغی را از بانک یا شخص دیگر به عنوان وام بگیرد و سفته را به وام دهنده تحویل دهد و او را در وصول سفته وکیل خود نماید تا پس از وصول، طلب خود را بردارد و مبلغ اضافه را نیز به عنوان کارمزد حساب کند؛ به شرط این که مبلغ باقیمانده عرفاً در حد کارمزد باشد، نه این که خواسته باشد با این عنوان از ربا فرار کند. پس اگر به این ترتیب عمل نکند و مبلغی را که کمتر از مبلغ سفته است از شخص ثالث قرض نماید و مبلغ سفته را به شخص ثالث حواله دهد، ربا و حرام است. و اگر مبلغ سفته را به دیگری به مبلغ کمتر بفروشد، صحت آن محل اشکال است.

وظایف مالی

در یک نگاه می‌توان به اختلاف سطح زندگی مردم و درآمدهای آنان پی برد. این تفاوتها عوامل مختلفی دارد. برخی عوامل به عملکرد و ستم‌هایی مربوط است که از ناحیه زمامداران و زراندوزان به آنان تحمیل شده است. عواملی مانند: غصب، احتکار و تجاوز به بیت‌المال و... اموری از این قبیل موجب می‌شود که حقوق برخی از افراد جامعه به جیب عده‌ای معدود سرازیر شود و در نتیجه اختلاف فاحشی

میان افراد جامعه به وجود آید. خدای متعال در سوره ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ پس از یادآوری بسیاری از نعمتهای خود فرموده است: ﴿وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾^(۱) «خدا به شما داده است از هر چه تقاضا کرده‌اید، و اگر نعمتهای خدا را بشمرید نمی‌توانید احصاء کنید، به درستی که انسان، ستم‌پیشه و ناسپاس است.» ظاهراً مقصود این است که آنچه تقاضای خلقت و طبیعت شماست برای شما آفریده است و نعمتهای او بی‌شمار است. در اینجا جای سؤال است که پس چرا این همه فقر و کمبود وجود دارد؟ و جمله آخر پاسخ این سؤال است: کمبودها در اثر ظلم ستمگران است که به اموال و حقوق دیگران تجاوز می‌کنند. و یا در اثر کفران نعمتها - از قبیل دریاها و معادن و آب و زمین - است که از آنها بهره نمی‌برند. و امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در این باره می‌فرماید: «فَمَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بِمَا مُتَّعَ بِهِ غَنِيٌّ»^(۲) «فقیری گرسنه نشد مگر به سبب آنچه ثروتمند از آن بهره برد.» عده‌ای بدون تلاش و رنج، ثروتهای کلانی به دست آورده و از همه امکانات رفاهی برخوردارند، و متقابلاً تنبلی عده‌ای موجب ناتوانی اقتصادی آنان می‌شود و باعث پیدا شدن اختلاف طبقاتی فاحش می‌گردد.

بی‌عدالتی و تنبلی که موجب اختلاف سطح اقتصادی می‌شود، مورد تأیید دین نیست و آنها را هم نباید به حساب قضا و قدر گذاشت؛ بلکه از سویی باید تلاش نمود با برپایی عدالت جلوی تجاوز و تبعیض را گرفت؛ و از سوی دیگر با تلاش و کوشش در اداره زندگی، رفاه نسبی برای خانواده‌ها فراهم نمود.

برخلاف دو مورد یاد شده که رابطه ظالمانه و کیفیت رفتار فردی آن را به وجود می‌آورد و باید درصدد رفع آن برآمد، مورد دیگری وجود دارد که براساس خلقت و استعداد انسان است. برخی در خلقت تکوینی ناتوان، عاجز و معلولند، و کسانی هم ممکن است بر اثر سوانح و بلایای طبیعی آسیب ببینند؛ و از طرفی کسانی هستند که از ضریب هوشی بالا برخوردار بوده و جسمی توانا دارند و از خلاقیت بهره‌مند

۱- سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۳۴.

۲- سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۳۲۸، ص ۵۳۳.

می‌باشند، یا در اثر تحصیلات و ارتقای سطح علمی به توانایی بالایی رسیده‌اند. طبیعی است هرکس از توانایی بالاتری برخوردار باشد، بهره‌مندی او از امکانات و منابع طبیعی بیشتر خواهد بود؛ و هرکس ناتوان باشد، توانایی استفاده کمتری خواهد داشت.

دین این تفاوت طبیعی را به رسمیت می‌شناسد و برای این‌که این تفاوت موجب تبعیض فاحشی در جامعه نگردد و باعث نشود که عده‌ای از همه امور رفاهی برخوردار باشند و عده‌ای به نان شب محتاج، وظایفی را بر عهده ثروتمندان قرار داده است و توصیه‌هایی به آنان در مورد فقرا و مستمندان کرده و به طور کلی از بین بردن خلأهای اجتماعی و اقتصادی را که مربوط به همه جامعه می‌شود، یادآور شده است؛ تا جایی که در روایتی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که فرمودند: «هرکس صدای انسانی را بشنود که از مسلمانان یاری می‌طلبد و جوابی به او ندهد، مسلمان نیست.»^(۱) توصیه‌ها و تکالیف دینی در این رابطه بسیار و قابل توجه است و مسلمانان ملزم هستند که آنها را رعایت نمایند؛ که به مواردی چند از وظایف مالی اشاره می‌گردد.

۱- انفاق

گسترده‌ترین موضوع قرآنی در رابطه با وظایف اقتصادی «انفاق» است. این کلمه بیش از هشتاد بار در قرآن با تعبیرهای مختلف آمده و مسلمانان را تشویق به پرداخت قسمتی از عطایای الهی به دیگران کرده است.

بر اساس فرهنگ اسلامی مالک حقیقی خداوند متعال است. ﴿وَآتُوهُمْ مِّنْ مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ﴾^(۲) «از مالی که خدا به شما داده به آنان بدهید.» و نیز: «مؤمنان کسانی هستند که از آنچه به آنان روزی دادیم انفاق می‌کنند.»^(۳) خداوند به مؤمنان توصیه می‌کند قبل از آن که مرگشان فرا برسد و اموالشان دیگر به کار آنان نیاید انفاق کنند:

۱- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۱۵۹ از ابواب جهاد العدو، ج ۱۵، ص ۱۴۱، حدیث ۱.

۲- سورة نور (۲۴)، آیه ۳۳. ۳- سورة بقره (۲)، آیه ۳.

﴿وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ﴾^(۱) شیطان از انفاق و از فقر و ناداری می ترساند، اما خداوند به مغفرت و رضوان خود برای شخص انفاق کننده وعده می دهد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ... الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا﴾^(۲) خداوند برای فقرا و سائلان و محرومان جامعه در اموال ثروتمندان حقی قرار داده است.^(۳) این حق منطبق بر همان صدقات و زکاتهای واجب و مستحب می باشد که شرایط و کیفیت جمع آوری و مصرف آنها در بحث زکات آمده است. در روایات متعددی آمده است: «خداوند آنچه مقتضای عدالت بوده انجام داده و حق فقرا و محرومان را تأمین کرده و در اموال ثروتمندان قرار داده است؛ ولیکن به خاطر امتناع ثروتمندان از انفاق است که در جامعه فقیر و تهیدست وجود دارد.»^(۴) به هر حال اگر درآمد بسیار با انفاق همراه نباشد، به انحراف اقتصادی منجر می شود؛ که در این صورت تحریم شده است.

۲ - ممنوعیت زراندوزی

یکی از وظایف انسان مسلمان پرهیز از گنج اندوزی است. خداوند می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ* يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كَنْتُمْ تَكْنِزُونَ﴾^(۵) «به آنها که زر و سیم انباشته و ذخیره می سازند و در راه خدا انفاق نمی کنند، مژده عذابی دردناک بده. روزی که با طلاها و نقره های گداخته در آتش سوزان، صورتها و پهلوها و پشت هایشان را داغ می کنند (و به آنها می گویند)

۱-سوره منافقون (۶۳)، آیه ۱۰.

۲-سوره بقره (۲)، آیات ۲۶۷-۲۶۸.

۳-سوره معارج (۷۰)، آیات ۲۴-۲۵.

۴-حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۱ از ابواب مانعیه فی الزکاة، ج ۹، ص ۹ تا ۱۳، حدیث ۲ و ۳ و ۶ و ۹.

۵-سوره توبه (۹)، آیات ۳۴-۳۵.

این همان چیزی است که برای خود گنج می‌کردید؛ پس بچشید چیزی را که برای خود می‌اندوختید.»

«کنز» به معنای روی هم انباشتن و گرد آوردن ثروت است.^(۱) این عمل در تعالیم دین ممنوع شده و ثروت‌اندوزان سخت نکوهش شده‌اند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «اموال زیادی را که خداوند به شما داده برای این است که در آن جهت و راهی که خدا خواسته به کار ببرید، و آنها را برای گنج‌اندوزی نداده است.»^(۲) به هر حال، علت حرام بودن گنج‌اندوزی آن است که هم انباشته کردن اموال در یک جا موجب محرومیت دیگران می‌شود و هم زمینه‌ساز کارهای ناپسندی از قبیل ربا می‌گردد و در نهایت موجب طغیان و سرکشی در برابر خداوند خواهد شد.

۳- پرداخت زکات

یکی دیگر از وظایف مالی افراد ثروتمند برای جبران کاستی‌های اقتصادی جامعه «زکات» است. زکات در قرآن و احادیث معمولاً در ردیف نماز قرار گرفته است. در نگاه تعالیم اسلامی رفع بسیاری از کمبودهای اجتماعی و تأمین معیشت فقرا و مستمندان جامعه به وسیله زکات می‌باشد. در زمان حکومت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیر علیه السلام عمده کمبودها و نیازهای جامعه به وسیله زکات برطرف می‌شد؛ و نه چیزی که مشمول زکات می‌شد در آن روزگار ثروت مهم مردم بوده است.

درباره اهمیت زکات و تأکید بر پرداختن آن، روایات زیادی نقل شده است. از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند: «اموال خود را با پرداخت زکات حفظ کنید و بیماران خود را با دادن صدقه مداوا نمایید، و هیچ مالی در بیابان یا دریا تلف

۱- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۷۲۷.

۲- کلینی، کافی، ج ۴، ص ۳۲، حدیث ۵.

نمی‌شود مگر به سبب ترک زکات.^(۱) در حقیقت زکات بیمه کردن مال است؛ همان‌گونه که زکات فطره بیمه عمر می‌باشد.

بنابر مشهور زکات در نه چیز واجب است: گندم، جو، خرما، کشمش، طلا، نقره، شتر، گاو و گوسفند.

اگر کسی مالک یکی از این نه چیز بوده و بالغ و عاقل باشد و قدرت تصرف در مال خود را داشته باشد و آن مال به مقدار نصاب رسیده باشد، زکات بر او واجب می‌شود. در غلات چهارگانه هنگام تعلق زکات، و در چهارپایان و طلا و نقره برای کسی که در آنها تصرف می‌کند، باید یازده ماه مالک آنها بوده باشد.

هر چند بنابر نظر مشهور فقها، زکات فقط در این نه چیز واجب می‌شود ولی علاوه بر این موارد - بنابر احتیاط - زکات «سُلْت» که دانه‌ای است به نرمی گندم و خاصیت جو را دارد و «عَلَس» که شبیه گندم است و نیز زکات «برنج»، «ذرت» و «سایر حبوبات» هم مطابق شرایط «گندم و جو» پرداخت شود. بلکه شاید بتوان گفت موضوع زکات وسیع‌تر از موارد مذکوره می‌باشد و حاکم اسلامی با در نظر گرفتن کمبودهای اقتصادی و نیز ثروت و درآمد عمومی، برحسب نیاز زکات را در اموال مردم قرار می‌دهد و در نتیجه مالیاتها به عنوان زکات واجب دریافت می‌شود.

مصارف زکات

زکات را می‌توان در موارد زیر مصرف نمود:

- ۱ - فقیر، یعنی کسی که همه یا بخشی از هزینه‌های سالیانه خود و افراد تحت تکفل خود را نداشته باشد؛ پس کسی که می‌تواند از راه درآمد املاک یا صنعت، کارگری، گرفتن اجاره و مانند آن مخارج سالیانه خود را تأمین نماید فقیر نیست.
- ۲ - مسکین، و او کسی است که وضع اقتصادی‌اش از فقیر بدتر است.
- ۳ - عامل زکات، یعنی کسی که مأمور جمع‌آوری و نگهداری و حسابرسی زکات است.

۱- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۳ از ابواب ما تجب فیہ الزکاة، ج ۹، ص ۲۴ و ۲۵، حدیث ۸.

۴- کافری که اگر زکات به او بدهند در جنگ به مسلمانان کمک می‌کند و یا به دین اسلام گرایش پیدا می‌کند؛ همچنین مسلمانی که ایمان وی ضعیف است و اگر به وسیله زکات دلجویی شود ایمانش قوی می‌شود. و به این مورد «سهم مؤلفه» گفته می‌شود.

۵- پرداخت بدهی کسی که توان پرداخت آن را ندارد؛ به شرط این که قرض خود را در معصیت صرف نکرده باشد.

۶- سبیل الله، یعنی هر کاری که منفعت عمومی و دینی دارد؛ مانند ساختن مسجد، مدرسه، حمام، پل، اصلاح راه و....

۷- ابن السبیل، یعنی مسافری که در سفر درمانده باشد؛ هر چند وضع اقتصادی او در شهر خودش خوب باشد.

زکات فطره

زکات فطره یکی از زکاتهای واجبی است که همه ساله بر هر مکلف واجد شرایط واجب می‌شود، و به مصرف فقرا و مستمندان جامعه می‌رسد. زکات فطره انسان را از مرگهای ناگهانی در آن سال حفظ می‌کند؛ و مطابق بعضی از روایات، «تمامیت روزه رمضان به زکات فطره است، چنان که تمامیت نماز به صلوات بر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌باشد.»^(۱)

کسی که هنگام غروب شب عید فطر بالغ و عاقل باشد و بیهوش و فقیر نباشد، باید به قصد قربت و به نیت فطره برای خودش و هر یک از نان خورهای خود یک صاع که تقریباً سه کیلوگرم است گندم یا جو یا خرما یا کشمش یا برنج یا ذرت و یا مانند اینها را به فقیر بدهد، و بنابر احتیاط فطره را از آنچه غذای متعارف مردم شهر اوست بدهد؛ و اگر پول یکی از اینها را هم بپردازد کافی است.

۱- همان، باب ۱۱ از ابواب زکاة الفطرة، ج ۹، ص ۳۱۸، حدیث ۵.

۴ - خمس

«خمس» به یک پنجم از درآمدها و بهره‌هایی گفته می‌شود که از راههای گوناگون به دست می‌آید؛ و در زمان غیبت امام زمان (عج) باید زیر نظر مجتهد اعلم و جامع شرایط به مصارفی برسد که در شرع معین شده است. در حقیقت خمس بودجه‌ای است که با آن در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام علاوه بر رفع نیازهای مشروع سادات فقیر، اساس علمی و عملی حکومت حق که مبتنی بر مذهب جعفری است پایه‌گذاری می‌شود. از این رو در زمان غیبت باید توسط کسانی که از نظر علمی و عملی صلاحیت نیابت از ائمه اطهار علیهم السلام را دارا هستند به مصارف معین برسد، و به همین جهت نیز در بعضی روایات از خمس به عنوان «حق الامارة» یاد شده است.

در احادیث تأکید زیادی درباره پرداختن خمس شده است؛ از جمله در روایتی آمده است که حضرت امام رضا علیه السلام در جواب نامه یکی از تجار فارس چنین مرقوم فرمودند: «... همانا ما به وسیله خمس می‌توانیم دین را تقویت و یاری نموده و نیازهای کسانی که سرپرستی آنها به عهده ماست و نیازهای شیعیان را تأمین کنیم و آبروی خود را در برابر دشمنان حفظ نماییم. پس خمس را از ما دریغ نکنید و خودتان را از دعای ما محروم نسازید و بدانید که پرداختن خمس موجب گشایش رزق و وسعت درآمد شما و مغفرت و پاک شدن شما از گناه و ذخیره آخرتتان خواهد بود. مسلمان کسی است که به آنچه با خدا پیمان بسته وفا کند، نه این که با زبان اقرار کند و در دل مخالف باشد.»^(۱) از امام باقر علیه السلام نقل شده است: «هرکس چیزی از مال خمس داده نشده را بخرد، عذرش نزد خدا پذیرفته نیست؛ زیرا چیزی را خریده که برای او حلال نمی‌باشد.»^(۲)

۱- همان، باب ۳ از ابواب الانفال، ج ۹، ص ۵۳۸، حدیث ۲.

۲- همان، باب ۱ از ابواب ما يجب فيه الخمس، ج ۹، ص ۴۸۴، حدیث ۵.

پس بر هر مسلمانی لازم است که خمسی را که به مالش تعلق می‌گیرد، از ملک خود خارج نماید؛ و هر گونه تصرف در آن مال قبل از بیرون کردن خمس آن حرام است و نماز در آن مال نیز صحیح نمی‌باشد.

و اگرچه این واجب برای رفع کمبودهاست، ولی در عین حال یک واجب عبادی است و باید با قصد قربت انجام شود.

در هفت چیز خمس واجب است: درآمد کسب و کار، معدن، گنج، مال حلال مخلوط با حرام، جواهری که با غواصی در دریا به دست آید، غنیمت جنگ، و زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد. احکام اینها به تفصیل در توضیح المسائل بیان شده است.^(۱)

مصرف خمس

بنابر مشهور خمس را باید به دو قسمت مساوی تقسیم کرد. یک قسمت به عنوان «سهم امام علیه السلام» که در این زمان باید به مجتهد جامع الشرایط سپرده شود یا در راهی که او اجازه داده به مصرف برساند، و قسمت دیگر «سهم سادات» است که باید به مجتهد جامع الشرایط تحویل داده شود یا با اجازه او به سادات فقیر یا ساداتی که در سفر درمانده شده‌اند - گرچه فقیر نباشند - و یا به سید یتیمی که فقیر باشد داده شود. ولی اگر سهم سادات از سادات مستحق اضافه آید، مجتهد جامع الشرایط آن را به مصارف سهم امام علیه السلام می‌رساند؛ چنان‌که اگر سهم سادات کفاف سادات را ندهد، مخارج سادات فقیر از سهم امام علیه السلام تأمین می‌شود. و در حقیقت خمس مخصوصاً خمس درآمد کسب و کار، حق واحدی است متعلق به امام مسلمین، ولی باید کمبود فقرای سادات از ناحیه آن تأمین شود.

۱- ر.ک: توضیح المسائل، مسائل ۱۶۲۳-۱۷۲۵.

سیاست

دین و حکومت

حکومت، ضرورت زندگی اجتماعی

یکی از ضروریات زندگی بشر وجود نظام اجتماعی و حکومتی است که حقوق افراد جامعه بشری را تأمین کند. به همین جهت در تمامی دوران زندگی بشر، حتی در عصر حجر و قبایل جنگل نشین، نوعی از حکومت - هر چند به صورت بدوی - وجود داشته است تا از منافع قومی و جمعی مردم حمایت کند.

از سوی دیگر خواسته‌های افراد یک جامعه متفاوت است و همین امر موجب تزاخم حقوق آنان می‌شود. گاه اتفاق می‌افتد که استفاده از حقی توسط یک فرد یا گروه، موجب خسارت دیدن دیگران و محروم شدن آنان از حقوق خویش می‌گردد؛ و یا در موردی که امکانات موجود کمتر از حد تقاضاست درگیری پیش می‌آید، که محتاج تدبیر و پیشگیری و یا داوری است؛ و این امر محتاج قراردادهای و قوانین مورد پذیرش افراد جامعه است؛ و این امور هم به حکومت نیاز دارد.

پس حکومت از ضروریات زندگی اجتماعی بشر است که به وسیله آن از هرج و مرج و نزاع و درگیری جلوگیری می‌شود؛ چرا که تک تک افراد جامعه نمی‌توانند به اموری مثل امنیت همه افراد و یا توزیع صحیح امکانات عمومی و یا حل و فصل اختلافات رسیدگی کنند؛ و ناگزیر باید حکومتی وجود داشته باشد تا متصدی کارهای عمومی اجتماع شود.

از سوی دیگر آموزه‌ها و ارزشهای دین باید به شکل معقول و منطقی در جامعه پیاده گردد، و این نیازمند برنامه‌ریزی و قدرت و امکانات است. حکومت در چنین مواردی مسؤول برنامه‌ریزی و سازماندهی امکانات و نیروها برای توجه دادن مردم به معنویت و برداشتن موانع است، که در موارد بسیاری بدون حکومت عملی نیست.

قرآن کریم در توصیف مؤمنان می‌گوید: ﴿الَّذِينَ إِذَا مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^(۱) «مؤمنان کسانی هستند که اگر در زمین به آنان امکانات و توانایی دهیم نماز را بر پای می‌دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند.»

گذشته از این باید توجه داشت که برخی از دستورات دین روشهایی برای ضمانت اجرای دین است، همچون احکام جزایی اسلام (مانند: حدود، دیات و قصاص)؛ در این گونه موارد افراد نمی‌توانند خود اقدام به اجرای آن کنند، زیرا هرج و مرج لازم می‌آید و عده‌ای سوءاستفاده می‌کنند؛ ناگزیر حکومتی لازم است که به این امور رسیدگی کند. البته اهداف یاد شده و ایجاد امنیت و تحقق عدالت و آزادی اختصاص به حکومت دینی ندارد. آنچه به حکومت دینی مربوط می‌شود - افزون بر اهداف کلی سایر حکومت‌ها - توجه به ارزشهای معنوی و پایبندی به اجرای خواسته‌های دینی است. در تعالیم پیشوایان دین علیهم‌السلام نیز اصل ضرورت حکومت مطمح نظر قرار گرفته است؛ از جمله از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده است: «لَأَبْدُ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ»^(۲) «مردم ناگزیر از حاکمی هستند، نیکوکار باشد یا بدکار.» و نیز: «وَالِ ظُلُومٌ غَشُومٌ خَيْرٌ مِنْ فِتْنَةٍ تَدُومٍ»^(۳) «حاکم ستمگر بهتر از هرج و مرج دائمی است.»

اهداف تشکیل حکومت

اهداف بشر از تشکیل حکومت و اساساً پیدایش نظام حکومت، عبارت بوده است از:

۱ - تأمین امنیت عمومی در تمامی زمینه‌ها؛ از قبیل امنیت روستاها، شهرها و راهها در ابعاد اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، و امنیت مرزها و یا مقابله با متجاوزان خارجی.

۱- سوره حج (۲۲)، آیه ۴۱.

۲- سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۴۰، ص ۸۲؛ و ر.ک. کلینی، کافی، ج ۸، ص ۳۷۳، حدیث ۵۶۰: «و لا بد من

۳- آمدی، غررالحکم، ص ۴۶۴، حدیث ۱۰۶۷۲.

۲- تأمین و ترویج عدالت، و ایجاد برابری همه در برابر قوانین، و توزیع عادلانه امکانات عمومی، و تدبیر عادلانه برای مشارکت عمومی در مسئولیت‌ها، و پاداش یا تنبیه مناسب رفتارهایی که مقتضی پاداش یا تنبیه هستند، به منظور برقراری نظم اجتماعی.

۳- رشد اجتماعی در تمامی زمینه‌های اقتصادی و فرهنگی (معنوی و مادی). این اهداف صرف نظر از دستورات دینی، از ابتدای زندگی اجتماعی مورد توجه بوده است و شرایع مختلف چیز دیگری بر آن نیفزوده‌اند. تنها ادعای شرایع و قوانین الهی، راهنمایی بشر برای رسیدن به همان اهداف و دنیا را مقدمه عالم آخرت دانستن است. این اهداف موجب تأسیس حکومت و وضع قوانینی شده است که به تدریج کمال یافته و پیشرفته‌تر شده است. و التزام به قوانین و مقررات اجتماعی در حقیقت فلسفه تأسیس حکومت‌ها بوده تا به این وسیله انسانها با آرامش خاطر و آسایش کامل زندگی کنند. به همین جهت پای‌بندی به قوانین و مقررات لازم است، و حکومت به عنوان مدافع و مجری قوانین سعادت‌بخش، ضروری است. در این میان دین نیز با هدف تعالی معنوی انسان، حکومت را از نیازهای انسانها دانسته است. در روایتی آمده است: «الدِّينُ وَالسُّلْطَانُ اخوان توأمان لا بدَّ لكلِّ واحدٍ مِنْهُمَا مِنْ صاحِبِهِ والدِّينُ أُسُّ والسُّلْطَانُ حارسٌ وَمَا لِأُسِّ لَهْ مِنْهُمْ وَمَا لِحَارِسٍ لَهْ ضَائِعٌ»^(۱) «دین و حکومت، توأم با هم هستند و هر کدام به دیگری نیاز دارند؛ دین اساس و حکومت نگهدارنده است و چیزی که اساس و ریشه نداشته باشد منهدم می‌شود، و آنچه فاقد نگهدارنده باشد از بین می‌رود.»

قدرت برای اجرای قوانین و دفاع از جامعه

حکومت باید برای اجرای قوانین و ایجاد نظم اجتماعی اقتدار داشته باشد؛ چراکه حکومت ضعیف و غیر مقتدر نمی‌تواند از حقوق افراد جامعه و یا امکانات آن پاسداری کند.

۱- مفید، الاختصاص، ص ۲۶۳؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۶، ص ۱۰، حدیث ۱۴۶۱۳.

عمده‌ترین منبع قدرت اجتماعی یک حکومت، اعتماد عمومی مردم است؛ و مردم باید پای‌بند به مسؤولیت‌های فردی و اجتماعی خویش در مسائل اجتماعی و اطاعت از تصمیمات قانونی حکومت باشند. در مقابل، حاکمان نیز باید به قوانین و تعهدات قانونی خویش در برابر جامعه پای‌بند و پاسخگو باشند، و از حکومت سوءاستفاده نکنند.

از سوی دیگر ممکن است منافع اجتماعی یک ملت مورد هجوم دولت‌ها و قدرت‌های دیگر قرار گیرد که لازم است حریم حکومت حفظ شود؛ و برای جلوگیری از هرگونه تجاوزی قدرت نظامی نیز فراهم کرد. در قرآن کریم این اصل به روشنی بیان شده و از مسلمانان خواسته است: «و هر چه در توان دارید از نیرو و اسب‌های آماده مهیا سازید تا با آنها دشمن خدا و خودتان را بترسانید.»^(۱) بنابراین استعداد قوا در هر حکومتی لازم است، و همه ابزار و لوازم اقتدار برای حفظ امنیت مردم و پیشگیری از تجاوز خارجی باید فراهم گردد.

حکومت وسیله رسیدن به اهداف دینی

تمام احکام شریعت وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف دینی هستند. و این اهداف در بردارنده سعادتی دنیوی و اخروی بشر است. این احکام در مسائل اجتماعی، مترتب بر هم، و به عنوان مجموعه‌ای است که رعایت همه جوانب آن زندگی سعادت‌مندانه را تأمین می‌کند.

افراد به تنهایی انگیزه‌ای برای رعایت همه جانبه قوانین را ندارند، و بلکه در برخی موارد عدم اعتنا به قوانین را با مطلوب خویش سازگارتر می‌بینند. ولی حکومت باید جامع‌نگر باشد و همه مقررات را رعایت بکند. در روایت صحیح از امام باقر علیه السلام نقل شده است: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءٍ؛ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوَلَايَةِ. قَالَ زُرَّارَةُ: فَقُلْتُ: وَ أَى شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ: الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ، لِأَنَّهَا

۱-سوره انفال (۸)، آیه ۶۰.

مِفْتَاحُهُنَّ وَالْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ...»^(۱) «اسلام بر پنج چیز استوار است: نماز و زکات و حج و روزه و ولایت.» زراره می‌گوید: پرسیدم کدام یک از این پنج چیز برتر است؟ امام علیه السلام فرمودند: «ولایت برتر است، چرا که ولایت کلید بقیه چیزهاست و حاکم راهنمای مردم به آن احکام است.»

اصولاً حکومت به عنوان مجری مجموعه قوانین و احکام دین، باید آزادی لازم را برای تحقق اهداف دین فراهم کند؛ و به همین دلیل می‌تواند ارزش آن بیش از تک تک احکام و مقررات باشد. نگاه به مناصب حکومتی نباید به عنوان مرکز قدرت فردی و سکوی رسیدن به مقاصد دنیوی باشد. به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام: «إِنَّ عَمَلَك لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ وَلَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ»^(۲) «حکمرانی تو رزق و خوراک تو نیست، بلکه سپرده‌ای در گردن تو می‌باشد.» تمام همّ تو برای قبول مناصب حکومتی، باید احقاق حق، اصلاح مفسد، گسترش عدالت و تأمین امنیت اجتماعی باشد. «لُنُرَى الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَ نُظْهَرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ وَ يَأْمَنُ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ يُعْمَلُ بِفَرَائِضِكَ وَ سُنَنِكَ وَ أَحْكَامِكَ»^(۳) «تا معالم دین نشان داده شود و اصلاح در شهرها آشکار گردد و ستم‌شدگان در ایمنی قرار گیرند و به فرائض و سنتها و احکام الهی عمل گردد.» حکومتی که بر اساس اعمال قوانین دین و اجرای احکام انسانی تشکیل شود حکومتی دینی است و باید امنیت و عدالت و رشد را برای ملت خویش تأمین کند. در سایه چنین حکومتی انسانها در آسایش به سر می‌برند و افراد متجاوز به حقوق دیگران احساس ناامنی می‌کنند.

همان‌گونه که سابقاً بیان شده است: دستورات و قوانین دین مقدّس اسلام منحصر در مسائل عبادی و اخلاقی نیست، بلکه در مسائل اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و جزایی و حاکمیت و شرایط حکام و روابط بین‌الملل نیز اسلام دستور و رهنمود دارد

۱- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۸ و ۱۹، حدیث ۵؛ ر.ک: دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۱، ص ۱۸۸ و ۱۸۹.

۲- سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۵، ص ۳۶۶؛ ر.ک: دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۱، ص ۳۴۴.

۳- حرّانی، تحف العقول، ص ۲۳۹؛ ر.ک: دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۱، ص ۳۱۳.

و طبعاً حاکم مسلمین باید مجری این قوانین باشد و نمی‌تواند نسبت به این دستورات و قوانین بی‌تفاوت باشد.

انواع حکومت‌ها و نوع حکومت دینی

تاریخ زندگی بشر انواع گوناگونی از حکومت‌ها را تجربه کرده است؛ که هرچند برحسب معیارهای گوناگونی قابل قسمت‌بندی است ولی از لحاظ ماهوی به دو نوع کلی تقسیم می‌شوند: «حکومت اقتدارگرا و مطلقه» و «حکومت مشروطه و مقیّده».

الف - حکومت اقتدارگرا و مطلقه (استبدادی)

در حکومت‌های مطلقه و استبدادی، چه در شکل فردی و چه در شکل جمعی آن، مصلحت فرد یا گروه حاکم معیار است و در عمل هیچ نوع قانون و ابزار محدودکننده‌ای برای اعمال قدرت سیاسی وجود ندارد. چنین حکومتی از پاسخگویی در برابر مردم نسبت به عملکرد خویش معاف شمرده می‌شود. حکومت‌های سلطنتی مطلقه و جمهوری‌های مادام‌العمر و نظام‌هایی که هیچ‌گونه مجمع و مرکز مشورتی جدی ندارند، آشکال گوناگونی از حکومت فردی استبدادی هستند.

اسلام در برابر استبداد موضعی محکم دارد و مسلمانان را از پذیرش استبداد شدیداً برحذر می‌دارد. در قرآن در نفی چیره‌گری و تأکید بر جبار نبودن پیامبر اکرم ﷺ آمده است: ﴿لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ﴾،^(۱) ﴿وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ﴾،^(۲) که نشان می‌دهد چیره‌گری و تحمیل عقیده و جباریت امر مذمومی است. همچنین در برخی روایات آمده است: «بدانید که خود آگاه کسی است که از نظریات دیگران با اندیشه صائب استقبال می‌کند.»^(۳) و از حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام است: «خردمند کسی است

۱- سوره غاشیه (۸۸)، آیه ۲۲. ۲- سوره ق (۵۰)، آیه ۴۵.

۳- خوانساری، شرح غررالحکم، ج ۲، ص ۷۳۷، حدیث ۲۷۷۸.

که همواره نظر خود را در موضع تردید قرار دهد»^(۱) یعنی استبداد به رأی ندارد. چنان که روایت شده است: «من استبدد برأیه هلك»^(۲) «هر کس بر نظر فردی خویش پافشاری کند هلاک می شود.» چنین مواضعی بیانگر موضع منفی اسلام در برابر استبداد است؛ اعم از این که حکومت استبدادی، فردی یا حزبی و جمعی باشد.

یکی از خصوصیت‌ها و لوازم منفی حکومت فردی، طغیانگری است. کسی که از خطا معصوم نیست، همواره در شرایط فراهم شدن امکانات و نیرو، در معرض سرکشی قرار می‌گیرد و گرفتار طغیان می‌شود. قرآن کریم این امر را درباره انسانها و صادق می‌داند: ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ * أَن رَّآهُ اسْتَغْنَىٰ﴾^(۳) «حقیقتاً انسان طغیان می‌کند و وقتی که خود را بی‌نیاز ببیند.»

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿يُرِيدُونَ أَن يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَن يَكْفُرُوا بِهِ﴾^(۴) «تصمیم گرفته‌اند که داوریشان را نزد طاغوت ببرند، در حالی که دستور دارند که به آن کافر شوند و حکومت آن را نپذیرند.» اسلام از داوری بردن به طاغوت و پذیرش حکومت استبدادی شدیداً منع کرده است، و سیره پیامبر گرامی اسلام ﷺ و امیر مؤمنان علی عليه السلام نیز با حکومت استبدادی کاملاً مغایر است.

علاوه بر این، عقل نیز با حکومت استبدادی فردی مخالف است؛ چرا که نیازهای گوناگون و گسترده جوامع بشری و راه حل برآورده ساختن آنها چیزی نیست که از عهده یک نفر برآید. یک فرد هرچقدر بزرگ و متفکر باشد، نمی‌تواند از همه مسائل مطلع گردد و به گونه‌ای علمی مشکلات گوناگون و تخصصی را به تنهایی حل کند. بنابراین حکومت فردی، هرچند حکومت استبدادی فردی نبوده و حکومت مشروطه فردی باشد، ناکارآمد یا متضمن معایبی است.

۱- همان، ص ۴۶۴، حدیث ۱۸۵۱.

۲- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۲۱ از ابواب احکام العشرة، ج ۱۲، ص ۴۰، حدیث ۶.

۳- سورة علق (۹۶)، آیات ۶-۷. ۴- سورة نساء (۴)، آیه ۶۰.

نکته مهم در باب نفی حکومت‌های استبدادی در این است که حکومت - با هر عنوانی که باشد - در حق دیگران تصمیم‌گیری و تصرف می‌کند؛ این تصمیم و تصرف در صورتی جایز است که با رغبت مردم باشد، در حالی که حکومت استبدادی حکومتی است که رأساً تصمیم می‌گیرد و در آن مشورت و مشارکت مردم جایگاهی ندارد؛ و چون برخلاف اراده و خواست مردم شکل گرفته غیر مشروع است. در نامه‌ای که امیر مؤمنان علیه السلام خطاب به شیعیان خود نگاشته‌اند آمده است: «پیامبر از من پیمان گرفت و فرمود: ای پسر ابوطالب، تو بر امت من ولایت داری، پس اگر به راحتی و با میل و رغبت پذیرفتند و بر رهبری تو رضایت و اتفاق پیدا کردند، تو به ندای آنان پاسخ بگو و مسئولیت اداره جامعه را بپذیر؛ و اگر دیدی که درباره تو اختلاف پیدا کردند، پس آنان را رها کن.»^(۱)

ب - حکومت مشروطه (مردم‌سالار)

نقطه مقابل حکومت مطلقه و اقتدارگرا، حکومت مشروطه و مقیده (مردم‌سالار) است. در این شکل از حکومت، مصلحت عمومی معیار اصلی برای تصمیم‌گیری است و قدرت سیاسی در چارچوب قوانین و انجام وظایف اصلی محدود می‌شود. حکومت بر این اساس امانتی است که از سوی مردم به حاکمان واگذار می‌شود. بنابراین حاکمان برگزیده مردم و در برابر آنان مسئول و پاسخگو هستند.

در قرآن کریم به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم دستور داده است که: ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾^(۲) «در امر زمامداری با مؤمنان مشورت کن.» وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که معصوم از خطاست مأمور به مشورت می‌شود و تصمیم و عزم او مشروط به مشورت می‌گردد، اهمیت حکومت جمعی پدیدار می‌شود و در حقیقت تفسیر آیه ﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾^(۳) نیز معلوم می‌گردد.

۱- ابن طاووس، کشف المحجّة، ص ۱۸۰. و برای تفصیل ادله شرط انتخاب حاکم رجوع شود به: دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۱، ص ۴۹۳-۵۱۱.
 ۲- سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۵۹.
 ۳- سوره شوری (۴۲)، آیه ۳۸.

در جامعه‌ای که امر حکومت آن با شورا و مشورت میان ایشان تحقق یابد، و محور تصمیمات بر اساس عقل و برداشت از قرآن و سنت باشد، حکومت اسلامی تحقق یافته است. پس حکومت دینی یعنی حکومتی که براساس احکام دین خدا و با مشورت و رأی و نظر همگان، به‌ویژه عالمان و کارشناسان اداره شود و حاکمان رسمی صرفاً مجریان خواسته‌ها و آرای مردم و احکام شرعی باشند.

در امور عقلانی که شرع مقدس حکم قطعی و مسلمی بیان نکرده است، ملاک اصلی حکومت رأی اکثریت مردم یا نمایندگان و اندیشمندان ایشان است. «ثم أمض ما يجتمع عليه اقاويل الفقهاء بحضرتك من المسلمین...»^(۱) «پس بر اساس آنچه از اجتماع گفته‌های فقیهان عصر شما حاصل شده انجام بده.» چرا که ترجیح رأی اقلیت بر اکثریت نامعقول است و در بیانات معصومین علیهم‌السلام نیز آمده که آنچه را اکثریت پذیرفته‌اند بپذیرید و رأی اقلیت را رها کنید.^(۲)

ج - حکومت دینی مشروطه

حکومت مطلقه اگر به معنای عدم پای‌بندی حاکمان به قوانین و پیمانهای الهی و یا بشری باشد و تنها خواسته‌های آنی و زودگذر مردم یا حاکمان را تأمین کند و هیچ قرارداد رسمی میان ملت و حاکمان را قبول نداشته باشد، مورد تأیید اسلام نیست. حکومت مشروطه در مقابل حکومت مطلقه و به معنای التزام و پای‌بندی به قوانین و قراردادهای رسمی است؛ و به این معنا شخص رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه معصومین علیهم‌السلام با مردم مشورت می‌کردند، و قرآن به پیامبر دستور می‌دهد در کارها با آنان مشورت کن. و نیز به احکام اسلام و همچنین قراردادهایی که آن را می‌پذیرفتند پای‌بند بودند، و لذا حکومت آنان نیز حکومتی محدود و مقید و مشروطه بوده است.

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۵۲.

۲- ر.ک: حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۱۹ صفات القاضی، ج ۲۷، ص ۱۰۶، حدیث ۱.

البته برای غیر معصوم، تمامی لوازم مشروطیت از قبیل تفکیک قوای حاکمیت و محدودیت‌های عقلایی پذیرفته شده در حکومت‌های مشروطه پذیرفته است؛ و لذا حکومت دینی، حکومتی جمعی و مشروطه است.

ویژگی‌های حکومت دینی

ویژگی‌های حکومت دینی را می‌توان به طور اجمال این‌گونه برشمرد:

- ۱- از آنجا که نصب عام فقها در زمان غیبت در مقام ثبوت و اثبات منتفی است، حکومت اسلامی در این زمان «انتخابی» می‌باشد و حق تعیین سرنوشت سیاسی و انتخاب حاکم از میان واجدین شرایط به مردم واگذار شده است.
- ۲- شکل و ساختار حکومت دینی، چگونگی انتخاب حاکمان و شرایط و خصوصیات انتخاب‌کنندگان از امور غیرمنصوصه‌ای است که از سوی شرع به عقلا واگذار شده است و به شرایط و مقتضیات هر عصر بستگی دارد.
- ۳- حکومت دینی قرارداد و میثاق و عقدی لازم میان حاکم یا حاکمان و مردم است که مورد تأیید شرع واقع شده است. و مردم به عنوان یکی از طرفین قرارداد در ضمن این عقد لازم، می‌توانند شرایط و قیودی را برای حاکمیت قرار دهند.
- ۴- مردم می‌توانند در ضمن عقد لازم، برای زمامداری حاکم یا حاکمان خود مدت تعیین نمایند. در این صورت پس از سپری شدن مدت مذکور، حاکمان هیچ‌گونه مشروعیت دینی یا سیاسی نخواهند داشت؛ مگر آن‌که مدت آن از سوی مردم تمدید شود، یعنی دوباره آنان را برگزینند.
- ۵- مردم همان‌گونه که حق انتخاب حاکم را دارند، حق برکناری وی را نیز -در صورت فقدان شرایط یا تخلف حاکم از تعهداتش- خواهند داشت.
- ۶- در مواردی که در شرع نص خاصی وارد نشده است، رأی اکثریت بر اقلیت مقدم است؛ اما اکثریت نمی‌تواند حقوق اقلیت را تضییع کند و آنها را تحت فشار قرار دهد. باید توجه داشت که تقدم رأی اکثریت بر اقلیت به معنای کشف حقیقت نیست؛

بلکه تقدم عملی و در هنگام عمل و تراحم برای حفظ نظام اجتماعی است.

۷- در حکومت دینی، همه حاکمان باید خود را موظف به پاسخگویی به مردم بدانند؛ و مردم حق دارند به طور خاص - یعنی از طریق نهادهای مردمی که در نظر گرفته‌اند - یا به شکل عام بر عملکرد آنان نظارت نمایند. همچنین انتقاد از حاکمان حق همه مردم بلکه از باب «امر به معروف و نهی از منکر» و «النصيحة لأئمة المسلمين» وظیفه آنان است و بر این اساس می‌توانند در قالب احزاب سیاسی متشکل شوند یا در مطبوعات مستقل فعالیت نمایند.

۸- حکومت اسلامی حق ندارد در امور شخصی و خصوصی مردم دخالت کند یا سلیقه و روش زندگی خاصی را بر آنان تحمیل نماید. مردم در این گونه امور - تا زمانی که به حقوق جامعه یا افراد آن ضرری وارد نیاید - از آزادی برخوردارند و وظیفه حکومت تنها ارائه خطوط کلی، آموزش، راهنمایی و تهیه امکانات لازم برای بهره‌مندی همگان - در چارچوب شرع و مصلحت جامعه - می‌باشد.

۹- حاکم اسلامی موظف است پس از انتخاب از سوی مردم در اداره جامعه اسلامی از استبداد رأی پرهیز کند و اعمال حاکمیتش بر اساس مشورت و تبادل نظر باشد؛ هر چند پس از مشورت تشخیص خود او ملاک است و او خود مسؤول است. اما در قانون اساسی - به عنوان شرط ضمن عقد - در مواردی می‌توان وی را به تبعیت از نظر مشورتی کارشناسان موظف کرد.

۱۰- اگرچه قضاوت و استنباط احکام از منابع شرعی برعهده مجتهدان است، اما در تمامی قوای سه‌گانه می‌توان با رعایت ضوابط شرعی، مشارکت عمومی را اعمال کرد.

بهره‌گیری از تجربه‌های بشر در حکومت

خداوند در قرآن کریم به پیامبر گرامی اسلام ﷺ دستور داده است که مشورت نماید: ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾^(۱) پس سایر انسانها و حاکمان اگر چه در اوج نبوغ

۱-سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۵۹.

باشند بر این کار سزاوارترند. ممکن است برخی اشکال کنند که اگر شورا امری واجب و لازم بود، باید دین جزئیات و کیفیت و کمیت آن را کاملاً تبیین می‌کرد. اما باید گفت: اولاً در باب اصل مشاوره و نیز درباره طرفهای مشورت توصیه‌هایی رسیده است، و ثانیاً یکی از مزایای دین اسلام این است که در آن، چارچوب مشخصی از لحاظ کیفیت نظام مشورتی یا کمیت آن به صورت الزامی بیان نشده تا دین ماندگار و دائمی، با تمامی شرایط و اقتضائات زمانها و مکانهای مختلف قابلیت انطباق را داشته باشد و عقلای هر زمان و هر محدوده‌ای بر حسب نیازهای خویش طرح مناسبی را عملی کنند.^(۱) به علاوه شیوه قرآن عموماً بیان جزئیات و خصوصیات نیست. قرآن حتی در احکام عبادی مثل نماز و روزه نیز جزئیات را بیان نکرده است. اصل شورا و لزوم مشورت مورد تأکید دین مبین است، ولی کیفیت و کمیت آن بسته به توافق عقلای هر قوم در هر زمانی است، به نحوی که ثمره عقل جمعی در جامعه اسلامی به اجرا درآید. و بی توجهی به مشورت در امور مهم، ظلم به اجتماع و امت است.

بهره‌گیری از تجارب جوامع بشری و عبرت‌آموزی از سرنوشت ملل و اقوام مختلف نیز امری لازم و مورد تأکید شرع مقدس است. لازمه این امر مطالعه تاریخ گذشته و حال، و تحقیق در جنبه‌های مثبت و منفی رفتارهای ایشان است. تجربه‌های بشری به ما می‌آموزد که قدرت، امری اشباع‌ناپذیر و جاذبه آن از سایر گزینه‌ها بسیار بیشتر و خطرناکتر است؛ لذا باید تمام اسباب و وسایل کنترل آن را فراهم کرد، مانند تفکیک قوا، آزادی بیان، دائمی نشدن حکومت و دیگر روشهایی که برای مهار قدرت در تجربه‌های بشری ارائه شده است.

از سوی دیگر در دنیای کنونی، جوامع توسعه یافته تجربیاتی دارند که می‌تواند برای کشورهای عقب مانده مفید و مؤثر باشد. لازمه این امر توجه و عنایت به طرحها و برنامه‌های آنان با رعایت ارزشها و شرایط فرهنگی است. و طبیعی است که

۱- برای تفصیل، ر.ک: دراسات فی ولاية الفقیه، ج ۱، ص ۵۴۸ به بعد.

همکاری بین‌المللی و همزیستی بشری وقتی نتایج پربار و ثمربخشی برای جامعه اسلامی داشته باشد، توجه به آن لازم و بی‌اعتنایی به آن ظلم به اجتماع است. بنابراین افراد مورد مشورت باید انسانهایی باشند جامع‌نگر، مطلع از اوضاع جهان، متخصص در امور مورد مشورت، شجاع در بیان نظرات، صاحب‌نظر و دلسوز برای جامعه اسلامی. حکومت دینی باید عوامل رشد و تعالی جامعه اسلامی را در خدمت گرفته و از تجارب همه متخصصان مسلمان و غیر مسلمان بهره بگیرد. یکی از مهمترین تجارب بشر در باب شکل حکومت است. نمونه‌های مختلفی از حکومت‌ها در جهان گذشته و حال، شکل گرفته و آمده و رفته‌اند و یا سالهاست زندگی جوامع را اداره می‌کنند؛ باید دید کدام یک از روشها به الگوی کلی شرع مقدس نزدیک‌تر و کدام یک با اهداف دین‌سازگار است. وقتی حکومت مشروطه جمعی را مورد پسند دین معرفی می‌کنیم، باید در مقام عمل شکل مناسب‌ترین نوع حکومت را شناسایی کرد تا مطمئن‌ترین راه رسیدن به اهداف حکومت را برگزینیم.

تفکیک قوا

یکی از تجربه‌های مفید بشر مسأله تفکیک قوا و عدم تمرکز قدرت در حکومت است. اگر چه رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین علیه السلام هر سه منصب: «افتا»، «اجرا» و «قضا» را واجد بودند، ولی آنان معصوم بودند و نسبت به همه امور احاطه داشتند و حکومت هم در آن زمان وضع ساده‌ای داشت و مثل حکومت‌های امروزی پیچیده و گسترده نبود. تمرکز قدرت در غیر معصوم معمولاً موجب فساد می‌شود و بهترین راه برای رفع مشکل استبداد و اداره خوب امور، عدم تمرکز قدرت و تفکیک قواست؛ به گونه‌ای که هر یک در دایره مسئولیت خویش مستقل بوده و نیروهای مناسب با کار خود را بر اساس قانون و رأی مردم در اختیار داشته باشد و هیچ کدام در کار یکدیگر دخالت نکنند.

نظارت و کنترل هر یک از قوا بر یکدیگر و جدا بودن حیطة مسئولیت‌ها، نتایج

پرباری برای جامعه در پی دارد. یکی از نتایج مثبت آن جلوگیری از هزینه‌های هنگفت در کارهای تکراری است؛ چراکه یکی از آفات حکومت‌ها، تداخل مسؤولیت‌ها و چندباره کاری است. از طرفی چون همه قوای حاکمیت به طور مؤثر و واقعی مشروعیت خود را از مردم می‌گیرند و میان مسؤولیت افراد و پاسخ‌گویی آنان رابطه منطقی وجود دارد، حاکمان از خود محوری و دور شدن از خواست مردم محفوظ می‌مانند و همکاری و همدلی بین ملت و حکومت استوار می‌ماند و از جدایی و رویارویی منافع حکومت و مردم جلوگیری می‌شود.

دستگاه قضایی نیز به عنوان نهادی واقعاً مستقل از حاکمیت، پناهگاه همه کسانی خواهد بود که احساس تضییع حق می‌کنند. و باید در آن، حاکم و غیر حاکم به طور مساوی به طرح دعاوی برای احقاق حق بپردازند. وقتی قدرتمندان و حاکمان احساس کنند که ممکن است صاحب حقی از آنان شکایت کرده و آنان باید در برابر دستگاه قضا پاسخگو باشند، از طغیان و ستم پرهیز می‌کنند؛ و در این صورت برای عموم مردم امنیت روانی حاصل می‌شود.

دوری از فساد با پذیرش توزیع صحیح قدرت در جامعه حاصل می‌شود، و توزیع صحیح آن است که هیچ فرد یا گروهی را در معرض طغیان قرار ندهد؛ نه آن که همه‌گونه ابزار طغیان را فراهم کند و از او بخواهد که زهد ورزیده و از قدرت مطلق سوءاستفاده نکند. کار اجتماع را نمی‌توان بر احتمال اندک و استثناء استوار کرد؛ بلکه باید راه عملی برای پیشگیری از فساد و طغیان را در پیش گرفت تا زمینه آن منتفی گردد.

و در یک نگاه کلی و با توجه به نظریه انتخاب در حاکمیت اسلامی - در زمان غیبت معصوم علیه السلام - مردم در هر زمان مجازند هنگام بیعت با حاکم یا حاکمان خود، هرگونه شرطی را که مخالف با شریعت نباشد با آنان قرار دهند، و حاکمان نیز موظف به رعایت آن خواهند بود. از جمله می‌توانند اختیارات ایشان را محدود و یا گسترش دهند، منصب‌های حاکمیت را تفکیک و به چند نفر واگذار کنند، تصدی آنان را موقت و مدت‌دار نمایند، وظیفه اصلی یکی را نظارت بر قوانین قرار دهند و اجرای آن را به

دیگری محوّل نمایند و یا شکل‌های دیگری را برای حکومت دینی خود برگزینند. براین اساس حکومت دینی می‌تواند متناسب با نیازهای زمان دارای اشکال گوناگون باشد؛ و این وظیفه کارشناسان آگاه و متعهد هر زمان است که ضمن توجه به دستورات دینی و تجربه‌های بشری، نظامی را پیش‌بینی نمایند که هم خواست عمومی را تأمین کند و هم بهترین گزینه برای حکومتداری و جلوگیری از استبداد و طغیان حاکمان باشد.

حکومت، وکالت یا ولایت

الف - وکالت، عقدی جایز

«وکالت» در اصطلاح عبارت است از عقدی جایز که بین موکّل و وکیل منعقد می‌شود و بر اساس آن اختیاراتی به وکیل داده می‌شود تا از طرف موکّل آن را اعمال نماید. این واگذاری به گونه‌ای است که شخص موکّل هم می‌تواند در خصوص مورد وکالت اقدامات مشابه را انجام دهد؛ یعنی حق و اختیار موکّل از او سلب نمی‌شود و در خصوص مورد وکالت، هر دو نفر (موکّل و وکیل) حق اعمال نظر دارند؛ و هرگاه موکّل تصمیم بگیرد می‌تواند وکیل خود را عزل و او را مسلوب‌الاجتبار گرداند. در روشهای حکومتی پذیرفته شده، کمتر نشانی از این گونه روابط دیده شده است. بلکه عمدتاً وکلا حق اعمال نظر از سوی موکّلان را می‌یابند، بدون آن که موکّلان حق عزل ایشان را - در طول مدت نمایندگی - داشته باشند یا حق اعمال نظر شخصی در مورد وکالت داشته باشند.^(۱)

در حقیقت مناصب حکومتی که از سوی مردم به نمایندگان آنان واگذار شده و می‌شود، وضعیتی غیر از وکالت اصطلاحی شرعی پیدا می‌کند و تنها تشابه اسمی با آن دارد. انتخابات و یا بیعت با حاکمان گرچه به معنای وا گذاشتن کارها به دیگری است، ولی تفاوت عمده‌ای با وکالت دارد و ظاهراً نمی‌توان مقوله حکومت را از نوع وکالت دانست.

۱- البته در حکومت دینی این حق زمانی برای حاکمان ثابت است که شرایط لازم برای مسؤولیت خود را از دست ندهند؛ و نیز به مفاد بیعت مردم با آنان پایبند باشند.

اگر هر نوع واگذاری کار به دیگران را وکالت بدانیم، اجاره و استخدام کارگر برای انجام امور شخصی را نیز شامل می‌شود؛ در حالی که از نظر فقهی قطعاً این نوع واگذاری وکالت نیست. همین تفاوت در واگذاری امور اجتماعی نیز وجود دارد.

ب - حکومت، قراردادی لازم

طبیعت حکومت، مقتضی لزوم و ثبات است؛ وگرنه نظم و نظام اجتماعی پدید نمی‌آید. به همین جهت روش اصلی و شاید انحصاری در سیره عقلا و تاریخ حکومت، لازم دانستن روابط و قوانین مربوط به حکومت و مردم بوده است. قراردادهای لازم گاه دائمی است و گاه موقت، گاه مطلق است و گاه مشروط؛ یعنی بدون دلیل و بدون پیش‌بینی قانونی نمی‌توان قرارداد را بر هم زد، و هر دو طرف باید به لوازم قرارداد پای‌بند باشند.

حکومت‌کنندگان باید - به صورت مستقیم یا غیرمستقیم - از سوی مردم انتخاب شوند و حکومت کردن بدون رضایت مردم مشروع نیست. البته در گذشته استثناهایی در اصل انتخاب وجود داشته که خداوند سبحان مستقیماً انسانهای شایسته را برای حاکمیت معرفی و برگزیده است. ولی رضایت مردم سبب تحقق خواست خداوند بوده است؛ به نحوی که اگر ناراضی می‌بودند، فرد منتخب از جانب خدا عملاً به حکومت نمی‌رسید. در قرآن کریم آمده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا﴾^(۱) «خداوند طالوت را برای حکومت شما قرار داد.» این مطلب درباره قوم بنی‌اسرائیل و پس از به نتیجه نرسیدن ایشان در انتخاب حاکم و مراجعه آنان به پیامبرشان اتفاق افتاد، و البته دلایل برتری او بر سایر افراد نیز بیان گردیده است: ﴿وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ﴾^(۲) «خداوند به او دانایی و توانایی بخشید.»

در غدیر خم نیز همین قضیه مطرح شد و بنا به دستور خداوند، امیرالمؤمنین

۱-سوره بقره (۲)، آیه ۲۴۷.

۲-سوره بقره (۲)، آیه ۲۴۷.

علی بن ابیطالب علیه السلام توسط پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان امام مسلمین به مردم معرفی و منصوب شد و از آنان بیعت گرفته شد. این قرارداد الهی با بیعت مردم تحقق خارجی پیدا کرد تا حاکمیت اسلامی توسط امیرالمؤمنین علیه السلام و اولاد طاهرینش در جهان گسترش یابد؛ ولی پس از رحلت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در یک حرکت سیاسی، بیعت غدیر نقض شد و دیگران متصدی امر حکومت شدند.

ج - ولایت، برگرفته از عهد و پیمان

ولایت در بحث حکومت به معنای امارت و ریاست ظاهری و تصدی مقامات رسمی حکومت است. در حقیقت تصدی امر حکومت - که از آن مردم است و به لحاظ ضرورت زندگی اجتماعی و عدم امکان تصدی عموم مردم در کارهای اجتماعی به افرادی خاص واگذار می شود - نمی تواند بدون توافق و تعهدات متقابل باشد. البته اگر کسی بدون توافق و رضایت مردم متصدی امر حکومت شد و مردم اقدام مخالفی در برابر او انجام ندادند، عقلاً و عرفاً به شرایط و تعهدات عمومی حکومت صحیح ملزم می باشد؛ حتی اگر رسماً قراردادی در میان نباشد. به عبارت دیگر نفس حکومت به عنوان رفتاری عقلانی، ذاتاً مشروط به شروط معینی است و می تواند در یک قرارداد رسمی توسعه یا تضییق پیدا کند. به همین جهت در ولایت قضا یا ولایت افتا و یا ولایت اجرا، شرایط عام و عرفی و عقلانی در کنار شرایط قراردادی (شرعی یا عقلایی) قرار گرفته و وظایف متولیان را تعیین می کند.

این که می گوئیم ولایت از عهد و پیمان ناشی می شود و یا قراردادی لازم الاجرا می باشد، به معنای آن است که هیچ کس حق تخلف از قرارداد را ندارد، خواه قراردادهای شارع مقدس با مردم باشد و یا قراردادهای صرفاً بشری؛ و حقوق حاکمان و مردم - علاوه بر مواردی که خداوند تعیین فرموده است - بر اساس چیزی است که از سوی هر دو طرف توافق شده و پذیرفته شده است.

در حکومت دینی، لوازم عقلایی حکومت باید رعایت شود؛ که از جمله آن لوازم،

ضرورت رضایت مردم و پذیرش عملی ایشان است. چرا که حکومت امری تبعی است و نه اصلی؛ و ملاک اصلی آن، اعمال حق حاکمیت مردم است. و نمی توان با زور و اکراه حاکمیت مردم را تحقق بخشید.

سیره عقلا در همه اعصار و بلاد همواره بر این اساس بوده است که در هر منطقه ای برای ایجاد نظم اجتماعی و تأمین مصالح عمومی و جلوگیری از تجاوزات و زورگویی ها، مقرراتی را تنظیم نمایند و فرد یا افراد لایقی را از بین خود برای اجرای آنها انتخاب کنند؛ و در حقیقت یک قرارداد اجتماعی میان آنان و آن فرد منعقد می شود. در کتاب و سنت نه تنها از اصل این سیره انتقاد نشده، بلکه این اصل مورد تأیید قرار گرفته است؛ و این عمل مشمول آیه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»^(۱) و «أَوْفُوا بِالْعَهْدِ»^(۲) می باشد و از این راه مشروعیت آن ثابت می شود. به تعبیر دیگر حکومت یک امر شرعی که شارع آن را تأسیس کرده باشد نیست؛ بلکه امری عرفی و عقلایی است که همچون سایر قراردادهای اجتماعی، به لحاظ ضرورت و نیاز در بین انسانها معمول شده و شرع مقدس نیز آن را رد نکرده است.

آری، در صورتی که خداوند کسانی را برای امر حکومت منصوب کند - همچون امامان معصوم علیهم السلام - بر همگان تبعیت از آنان لازم است و حکومت افراد دیگر مشروع نیست. همچنین در زمان عدم حضور امام معصوم نیز برای حاکم منتخب شرایطی در نظر گرفته شده است که برای رعایت مصالحی باید آن شرایط در حاکم وجود داشته باشد و انتخاب کنندگان باید آن شرایط را در منتخب احراز کنند.

د - بیعت و نقش آن در مشروعیت حکومت

«بیعت» و «بیع» از نظر معنای لغوی مرادف یکدیگر هستند، ولی اصطلاحاً بیعت به قرارداد منعقد شده میان مردم و حاکمان اطلاق شده است. مردم همان گونه که در بیع و

۱-سوره مائده (۵)، آیه ۱.

۲-سوره اسراء (۱۷)، آیه ۳۴.

خرید و فروش عمل می‌کنند و خصوصیات اشیای مورد معامله را می‌بینند و یا می‌پرسند و بر قیمت آنها توافق می‌کنند و سپس عقد خرید و فروش را با رضایت و توافق انجام می‌دهند و اگر شروط و قیود را بخواهند در متن قرارداد ذکر می‌کنند، در بیعت با حاکم یا حاکمان نیز به همین گونه رفتار می‌کنند.

تفاوتی که میان رفتار گذشتگان با امروز وجود دارد نحوه بیعت است؛ چرا که در گذشته با گذاشتن دست در دست حاکم و فشردن دست او بیعت می‌کردند و امروز با انتخابات و اعلام رأی و نظر درباره نامزدهای انتخاباتی در محدوده شروط و قیود قانونی پذیرفته شده و مورد توافق (مثل قانون اساسی) با یکدیگر بیعت می‌کنند.

تحقق هر حاکمیت به انتخاب و پذیرش مردم وابسته است. یعنی افراد صالح و منصوب از جانب خدا هم در صورت عدم پذیرش مردم نمی‌توانستند حکومت تشکیل دهند. به عنوان مثال در زمانی که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مکه بودند شرایط حکومت و فرمانروایی برای ایشان فراهم نشد، ولی در اجتماعی که هفتاد و سه نفر از بزرگان مدینه در ایام حج در عقبه ثانیه با ایشان داشتند، پس از قرائت آیاتی از قرآن کریم و دعوت به اسلام فرمودند: «من با شما بیعت می‌کنم تا همان‌گونه که از زنان و فرزندان خود دفاع می‌کنید از من دفاع کنید.» پس از آن یکی از افراد دست آن حضرت را گرفت و با ایشان بیعت کرد و سایرین نیز بیعت کردند و به درخواست حضرت از میان خود دوازده نفر را به عنوان نماینده و ناظر بر رفتار دیگران برگزیدند تا رابط میان آنان و پیامبر خدا باشند. این بیعت زمینه حکومت آن حضرت را در مدینه فراهم ساخت و در حقیقت یک قرارداد اجتماعی میان آن حضرت و مردم مدینه منعقد گردید. البته پس از ورود پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مدینه قراردادهایی مبنی بر زندگی مسالمت‌آمیز با یهود مدینه و رعایت حقوق آنان نیز بسته شد، و هنگامی که آن حضرت مکه مکرمه را فتح و با مردان مکه بیعت کردند، زنان نیز تقاضای بیعت نمودند که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیعت آنان را پذیرفت.

در حکومت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام نیز چنین شد. یعنی هر چند پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در

مراحل مختلف، خلافت و جانشینی علی بن ابیطالب علیه السلام را مطرح فرموده بود ولی در غدیر خم پس از معرفی و نصب ایشان از جانب خدای سبحان از مردم خواست که با علی علیه السلام بیعت کنند و مردم اجابت کرده و بیعت کردند. ولی پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متأسفانه توصیه‌های ایشان را نادیده گرفته و بیعت خود را شکستند. پس از قتل عثمان مجدداً مردم به سوی امیر مؤمنان علیه السلام شتافتند و با شوق و شعف بسیار با آن حضرت بیعت کردند و حاکمیت آن حضرت را پذیرفتند. امام علی علیه السلام در جاهای متعدد به بیعت مردم با ایشان اشاره کرده و به آن احتجاج می‌فرمود.^(۱)

در روایات بسیاری عنوان شده است که پس از ظهور حضرت صاحب‌الامر (عج) مردم با آن حضرت بیعت می‌کنند. اگر بیعت تأثیری در تحقق حاکمیت نداشته باشد، این همه اصرار از سوی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین علیهم السلام در این خصوص صورت نمی‌گرفت و قرآن کریم نیز اعتنایی به آن نمی‌کرد.

حضرت حسین بن علی علیه السلام وقتی از پذیرش حکومت یزید بن معاویه خودداری کرد - که در نهایت منجر به نهضت عاشورا گردید - در کلامی فرمود: «مثلی لایبایعُ مثله»^(۲) آدمی مثل من با همانند یزید بیعت نمی‌کند. اگر بیعت هیچ‌گونه الزام شرعی همراه نداشت، این‌گونه مورد انکار سیدالشهداء علیه السلام قرار نمی‌گرفت. ولی اصرار ایشان بر عدم بیعت، نشانگر این است که بیعت تا چه اندازه اعتبار شرعی و عرفی دارد که برای پرهیز از بیعت با یزید تا پای جان می‌ایستد و اسارت اهل بیت خود را نیز می‌پذیرد.

و بالاخره، فعلیت و خارجیت حاکمیت در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) وابسته به رضایت و انتخاب مردم می‌باشد؛ ولی این نیز بدان معنا نیست که هر حکومت مورد توافق و رضایت مردم حکومتی مشروع از نظر دین باشد. به حکم عقل و شرع حاکم باید واجد شرایطی خاص باشد. البته حکومت اگر

۱- در این رابطه می‌توان به خطبه‌های نهج البلاغه خصوصاً خطبه‌های ۳، ۸، ۳۴، ۱۳۷، ۱۷۲، ۲۱۸ و ۲۲۹،

و نامه‌های ۶ و ۵۴ مراجعه کرد. ۲- مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵.

ظالم نباشد و حقوق مردم را رعایت کند، حتی اگر کافر باشد ثبات و استقرار پیدا می‌کند؛ و اگر حکومتی به ظاهر دینی باشد ولی ظلم و ستم کند و حقوق مردم را رعایت نکند پایدار نمی‌ماند. این امر در بیان رسول گرامی اسلام ﷺ آمده است: «الملك يبقی مع الكفر و لا يبقی مع الظلم»^(۱) حکومت با کفر می‌ماند ولی با ظلم نمی‌ماند. پس حکومت مشروع دینی حکومتی است که با رضایت و توافق مردم و بر اساس شرایط خاص و احکام و موازین شرعی تشکیل شود. یعنی هم رضایت مردم را داشته باشد و هم متعهد به رعایت احکام اسلام باشد.

محدودیت زمانی در مناصب قدرت

در گذشته و حتی پیش از میلاد مسیح ﷺ حکومت‌هایی وجود داشته‌اند که حاکمان آنها مادام‌العمر حکومت کرده‌اند و حکومت‌هایی نیز وجود داشته که برای مدت محدودی مسؤولیت را به کسی داده و سپس به دیگری واگذار می‌کرده‌اند. امروزه در بیشتر حکومت‌های جهان محدودیت زمانی برای مناصبی چون ریاست جمهوری، نمایندگی مجالس قانون‌گذاری و حتی قضاوت در نظر گرفته شده است. در منابع دینی - در مورد غیر معصومین ﷺ - چیزی که با صراحت بر موقت بودن یا دائمی بودن قدرت دلالت کند وجود ندارد و ظاهراً این امر به فهم و درک عقلای هر قومی واگذار شده است تا بر اساس مصالح و تجارب بشر بهترین راه را انتخاب کنند. امروزه از نظر عقل و تجربه بشری، ترجیح موقت بودن بر مادام‌العمر بودن زمان تصدی مناصب قدرت، غیر قابل انکار است؛ چراکه در صورت بروز تخلفات و یا سبقت دیگران از نظر توانایی‌ها و صلاحیت‌های لازم برای تصدی، امکان جایگزین کردن افراد شایسته یا اصلح وجود دارد؛ ولی در صورت دائمی بودن مناصب حکومت برای حاکمان، این امکان بشدت تضعیف می‌شود و چه بسا متصدی حکومت به استبداد روآورده و کلیه مراکز قدرت را به گونه‌ای که با او

۱- این روایت با این مضمون در منابع خاصه فراوان آمده است، اما با این تعبیر رک: غزالی، نصیحة الملوک، ص ۸۲.

هماهنگ باشند شکل دهد. برکناری چنین فردی معمولاً به سادگی ممکن نیست و جامعه را با خسارتهای فراوانی روبرو می‌کند.

با توجه به این که ترجیح موقت بودن حکومت حاکمان و مدیران از جانب عقل و عقلاً پذیرفته شده است و در دین چیزی درباره آن وجود ندارد، می‌توان گفت که از نظر دین، توقیت و معین کردن زمان در تصدی امور طبق قراردادهای اجتماعی است.

گذشته از این بر اساس نظریه انتخاب در حاکمیت دینی عصر غیبت، در هنگام بیعت با حاکم اسلامی، هر آنچه را که برخلاف شرع نباشد می‌توانند با وی شرط نمایند؛ و محدودیت زمانی یا تفکیک اختیارات و... از جمله این شرایط می‌تواند باشد.

راههای قانونی برکناری حاکمان

با توجه به این که انسانهای غیر معصوم مرتکب خطاهای بسیاری در زندگی فردی و اجتماعی می‌شوند، باید راهی برای برکناری متخلفان از مناصب قدرت در نظر گرفته شود که از یک طرف منجر به هرج و مرج نشود و از طرف دیگر راه استبداد و خودکامگی نیز مسدود شود.

اگر چه خروج از وضعیت مطلوب و فقدان شایستگی‌های شرعی و قانونی سبب سلب صلاحیت شرعی و قانونی فرد برای ادامه تصدی می‌شود، ولی این کار نیازمند روشی قانونمند است که هم از سوءاستفاده‌های احتمالی جلوگیری کند و هم به صورت شفاف و مستدل در برابر دید مردم قرار گیرد. از سوی دیگر انسانهای متخلف و گناهکار این دستور شرعی و یا برکناری را نمی‌پذیرند و داوطلبانه از قدرت کناره‌گیری نمی‌کنند. به همین جهت باید قدرت سیاسی حکومت به گونه‌ای توزیع و برنامه‌ریزی گردد که برای چنین زمانی راه حلی عملی در نظر گرفته شود.

آنچه در متن دستورات دینی اعم از آیات و روایات درباره نحوه سلوک حاکمان و یا نحوه رفتار مردم در برابر ایشان آمده است، ناظر بر این بخش نیز بوده است. از پیامبر گرامی اسلام ﷺ نقل شده است که: «إِذَا خَالَفَ الْأَمِيرُ أَمْرِي، فَاجْعَلُوا مَكَانَهُ مَنْ يَتَّبِعُ أَمْرِي»^(۱) «هر وقت حاکم از دستور من سرپیچی کرد او را کنار زده و فردی را که پیرو دستورات من [یعنی دستورات شریعت] باشد به جای او بگمارید.»

وقتی قرآن کریم از پذیرش حکومت طاغوت نهی می‌کند: ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ﴾^(۲) و یا تحت عنوان «نفی سبیل» سلطه مخالفان حق و حقیقت و منکران آن را بر مسلمانان منع می‌کند: ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾^(۳) و یا هنگامی که در روایات از معذب بودن کسانی که انسانها را بدون دلیل از حقشان منع می‌کنند صحبت به میان می‌آید: «مَنْ حَبَسَ حَقَّ الْمُؤْمِنِ... ثُمَّ يَوْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ»^(۴) در حقیقت راه بقا و یا نفی سلطه قدرتمندان را به مردم می‌نمایاند.

بنابراین باید راه حلی عملی و قانونی در قرارداد رسمی حکومت (قانون اساسی) برای برکناری قدرتمندان در نظر گرفته شود. البته موقت بودن دوران تصدی می‌تواند یک راه حل مشخص برای رهایی مردم از سلطه فردی که از مسیر صحیح خارج شده شمرده شود؛ ولی برای برکناری پیش از موعد هم باید راهی پیش‌بینی شود تا این کار نیز بدون آثار منفی و ضررهای اجتماعی صورت گیرد.

نحوه رسیدن به وضع مطلوب را باید با توجه به تجربیات بشری شناسایی کرد و اعمال نمود؛ ولی موارد سلب صلاحیت حاکم، در احکام و متون دینی با صراحت بیان شده است.

۱- متقی هندی، کنز العمال، ج ۵، ص ۷۹۸، حدیث ۱۴۴۱۵.

۲- سوره نساء (۴)، آیه ۶۰: «می‌خواهند کارهای خود را نزد طاغوت ببرند؛ در حالی که فرمان داده شده‌اند که به طاغوت کفر بورزند.»

۳- سوره نساء (۴)، آیه ۱۴۱: «خداوند هرگز برای کافران نسبت به مؤمنان راهی قرار نداده است.»

۴- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۶۷، حدیث ۲. «کسی که حق مؤمنی را بگیرد... به سوی آتش فرمان داده می‌شود.»

نقض عهد، از دست دادن شرایط لازم برای تصدی، تخلفات حقوقی یا جزایی بزرگ و امثال آن، از جمله موارد سلب صلاحیت حاکمان است که در شرع مقدس به آن تصریح شده است. برخی از امور نیز می‌تواند تابع قانون و شرایطی باشد که هنگام انتخاب و بیعت با حاکم معین می‌گردد.

شرایط حاکمان

مرجع اثبات شرایط معتبر در حاکم، عقل و نقل (کتاب و سنت) است؛ و معمولاً شرایط عمومی در همه جوامع یکسان و مشترک است، و اگر اختلافی هست در برخی شرایط خصوصی است. البته برخی از این شرایط از بُعد اخلاقی به مناسبت اخلاق کارگزاران مطرح شد، اما توضیح برخی دیگر در این بخش مفید خواهد بود.

عقلای عالم چند چیز را برای متصدیان مقامات حکومتی لازم شمرده‌اند: عقل و تدبیر، تخصص و دانش مرتبط با مسؤولیت، قدرت اجرایی و توانایی جسمی و روحی، امین بودن و عادل بودن.

این امور از نوع امور عقلایی است که هر انسانی با عقل و خرد خود لزوم وجود آنها در حاکمان را درک می‌کند و احتیاج به دستور شرع و به اصطلاح تعبد شرعی ندارد.

شرایط دیگری از سوی شارع مقدس برای حاکم مسلمین در نظر گرفته شده که رعایت آنها هم الزامی است و سبب استحکام و اطمینان بیشتر مردم به صاحبان مناصب قدرت می‌شود:

الف - اسلام و ایمان

شرط اختصاصی دین برای حاکم مسلمین، اعتقاد و ایمان به دین و مقررات آن است. یعنی حاکمان حکومت دینی نمی‌توانند بدون ایمان به دین، متصدی حکومت و مناصب قدرت شوند. در قرآن کریم آمده است: ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى

الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»^(۱) «هرگز خداوند برای کافران راه تسلط بر مؤمنان را قرار نداده است.» در جای دیگر می‌فرماید: «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ»^(۲) «مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان سرپرست خویش قرار دهند، و هر کس چنین کند ارتباطی با خدا ندارد.»

تردیدی نیست که این شرط، اساسی است و منطقی نیست که فرد فاقد اعتقاد هنگام حضور افراد متدین و معتقد متصدی مقامات حکومت دینی شود. وقتی در مناصب کوچک اجتماعی مثل امامت جماعت، ایمان شرط است، در مناصب والای اجتماعی وجود چنین شرطی بسیار سزاوارتر است.

علاوه بر این باید شرایط دیگری همچون حلال زادگی برای برخی مسئولیتها، که در متون دینی آمده است، رعایت گردد تا سبب اطمینان بیشتر و آرامش روانی اجتماع شود و بر میزان اعتماد مردم به حکومت دینی و حاکمان آن بیفزاید.

ب - بلوغ عقلی

صرف نظر از دلیل عقل و سیره عقلا، متون دینی بر خردمندی حاکم تأکید کرده و از واگذاری مناصب قدرت به افراد سفیه یا کم خرد منع کرده است. خداوند سبحان در قرآن کریم فرموده است: «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا»^(۳) «اموالتان را که خداوند برای قوام و استحکام زندگی شما قرار داده به سفیهان و بی‌خردان نسپارید.» یکی از وظایف اصلی حاکمان تهیه و توزیع امکانات مالی و اقتصادی است، و روشن است که اموری چون امنیت جانی و آبروی مردم با ارزشتر از امور مادی و اقتصادی است، و لذا به طریق اولی نباید به دست سفیهان سپرده شود. از امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده است: «لَا يَكُونُ السُّفِيهَ إِمَامَ التَّقِي»^(۴) «بی‌خرد پیشوای پرهیزگار نمی‌شود.» در روایتی از پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است:

۱-سوره نساء (۴)، آیه ۱۴۱.

۲-سوره آل عمران (۳)، آیه ۲۸.

۳-سوره نساء (۴)، آیه ۵.

۴-کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۷۵، حدیث ۲.

«إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ شَرًّا وَلَّىٰ عَلَيْهِمْ سَفَهَاةَهُمْ...»^(۱) «زمانی که خدا برای جمعیتی شرّ و عذاب بنخواهد، بی خردان را بر ایشان حاکم کند.»

امیرالمؤمنین علیه السلام در روایتی توضیح می‌دهد که مقصود از عقل و خرد، عقل عمومی و اولیه نیست؛ چرا که ضرورت وجود این امر از بدیهیات است؛ بلکه مراد از عقل و بلوغ عقلی، عقل تکامل یافته و درک مسائل پیچیده برای تدبیری حکیمانه است: «لَيْسَ الْعَاقِلُ مَنْ يَعْرِفُ الْخَيْرَ مِنَ الشَّرِّ، وَ لَكِنَّ الْعَاقِلَ مَنْ يَعْرِفُ خَيْرَ الشَّرِّينَ»^(۲) «خردمند کسی نیست که خوب را از بد تشخیص دهد، بلکه کسی است که بین بد و بدتر بهترین مورد و کم ضررترین آن را بشناسد.» آن کس که در مقام اضطرار و دو راهی بد و بدتر، راه بد را برمی‌گزیند و از بدتر می‌گریزد، عاقلی است که بر سر دو راهی‌های زندگی اجتماعی متوقف نمی‌ماند و حرکت اجتماعی را که ناگزیر ادامه می‌یابد به سوی رفتار عاقلانه متوجه می‌کند.

در امر حکومت موارد بسیاری پیش می‌آید که باید بین خسارت کم و ضررهای فراوان یکی را انتخاب کرد، و کمترین بی‌توجهی و یا ساده‌انگاری مساوی با ضررهای بسیاری برای دین و دولت است. حاکمان مورد تأیید دین باید قدرت تشخیص امور پیچیده و دقیق را داشته باشند، که از آن به عنوان بلوغ عقلی یاد می‌شود. به بیان قرآن: ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا﴾^(۳) «وقتی به بلوغ و کمال رسید او را حکمت و علم دادیم.»

ج - حُسن تدبیر و سیاست

کارهای حکومتی به لحاظ گستردگی حوزه مسؤولیت اجتماعی، تفاوت فاحشی با کارهای فردی دارد. هرچه جوامع تحت حاکمیت بزرگتر باشند، کارها و

۱- متقی هندی، کنز العمال، ج ۶، ص ۷، حدیث ۱۴۵۹۵.

۲- مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۶، حدیث ۵۸.

۳- سوره یوسف (۱۲)، آیه ۲۲.

برنامه‌ریزی‌ها دشوارتر و کاربردی کردن تصمیمات احتیاج بیشتری به بحث‌های دقیق و بررسی‌های جامع‌تر پیدا می‌کند، اعداد و ارقام درشت‌تر و میزان جرح و تعدیل‌ها حساستر می‌شود و مرتب کردن مسائل دشوارتر و مدیریت آن سخت‌تر می‌گردد.

صاحبان مناصب حکومتی، بدون تدبیر و برنامه‌ریزی صحیح نمی‌توانند جامعه‌ی منظم و پیشرفته‌ای را تشکیل دهند و سعادت و کمال افراد جامعه را تأمین کنند. حتی اگر تمامی بخش‌های اجتماعی به صورت انفرادی کارهای خود را به خوبی انجام دهند ولی در سطح کلی یک جامعه نظم و آهنگ و تدبیر صحیح نباشد، آن جامعه روی سعادت را نخواهد دید و رو به انحطاط خواهد رفت.

بزرگترین و مهمترین شرط کاربردی برای تصدی مناصب از نظر عقل و شرع، پس از عقل و بلوغ عقلی، داشتن حسن تدبیر است. ممکن است افرادی باشند که از نظر بلوغ عقلی در حد متوسطی باشند ولی نتوانند از عهده تدبیر امور اجتماعی برآیند. یعنی در کارهای فردی و یا کارهای کوچک اجتماعی انسانهای موفقی باشند، ولی در سطح مدیریت کلان جامعه ناتوان باشند. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «سَبَبُ التَّدْمِيرِ سُوءُ التَّدْبِيرِ»^(۱) «علت نابدی، تدبیر نامناسب و بد است.» و نیز می‌فرماید: «قَوْمُ الْعَيْشِ حُسْنُ التَّقْدِيرِ وَ مَلَائِكَةُ حُسْنِ التَّدْبِيرِ»^(۲) «پایداری زندگی مطلوب به اندازه‌گیری صحیح است، و ملاک پایداری تدبیر نیکو است.»

تردیدی نیست که تدبیر صحیح و سیاست پایدار و مثبت، سبب اصلی رفاه و رشد و سعادت بشر است؛ و تأکید اولیای دین تأییدی بر روش عقلی و عقلایی است تا در مسیر سعادت خویش حرکت کنند.

سیاست و تدبیر صحیح سبب همبستگی و پایداری ملت‌ها و نظم اجتماعی است؛ «حُسْنُ السِّيَاسَةِ قَوْمُ الرِّعِيَةِ»^(۳) «ملتی که تدبیر صحیح برای اداره زندگی اجتماعی

۱- آمدی، غررالحکم، ص ۳۵۴، حدیث ۸۰۸۸. ۲- همان، حدیث ۸۰۸۴.

۳- همان، ص ۳۳۱، حدیث ۷۶۱۶.

نداشته باشد، حتی اگر بیشترین درآمد اقتصادی را داشته باشد، دچار انحطاط و فقر و شکست می‌شود؛ ولی جامعه فقیر می‌تواند با تدبیر صحیح از انحطاط و فقر نجات یافته و از شکست رهایی یابد. «الْقَلِيلُ مَعَ التَّدْبِيرِ أَبْقَى مِنَ الْكَثِيرِ مَعَ التَّبْدِيرِ»^(۱) «اندک همراه با تدبیر پایدارتر از زیاده همراه با اسرافکاری است.» در روایات آمده است که «سبب زوال حکومت‌ها سوء تدبیر بوده است.»^(۲) و یا تصریح شده: «کسی که تدبیر صحیح ندارد هلاکتش نزدیک است.»^(۳)

د - علم و اجتهاد

یکی از شرایط مهم برای حاکمان اسلامی، داشتن علم و تخصص نسبت به احکام کارهایی است که به عهده می‌گیرند؛ به گونه‌ای که با اشراف کامل بر مسئولیت محوّل شده، آن را بر عهده بگیرند. زیرا حاکمیت اسلامی باید بر اساس قوانین و ضوابط اسلامی باشد. این هم از جمله شروطی است که عقل و عقلا بر آن تأکید می‌ورزند و شرع مقدس نیز آن را تأیید کرده است. چرا که تصدی فرد نادان و ناآگاه، امری غیر حکیمانه و برخلاف هدف و مقصود از ایجاد حکومت اسلامی است.

قرآن کریم ملاک برتری طالوت برای تصدی حکومت را بیان کرده و فرموده است: «وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ»^(۴) «خداوند به او دانایی و توانایی بخشید.» مسأله به اندازه‌ای روشن است که خداوند آن را به داوری دیگران می‌گذارد و می‌پرسد: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»^(۵) «آیا کسی که هدایت کننده دیگران به سوی حق است لایق‌تر است که پیروی شود یا آن کس که خود محتاج هدایت دیگران است؛ شما را چه می‌شود، چگونه قضاوت می‌کنید؟»

۲- همان، حدیث ۸۰۹۶.

۱- همان، ص ۳۵۴، حدیث ۸۰۷۹.

۴- سوره بقره (۲)، آیه ۲۴۷.

۳- همان، حدیث ۸۰۹۱.

۵- سوره یونس (۱۰)، آیه ۳۵.

در روایات متعدد این مضمون آمده است که اگر کسی بر دیگران سبقت بگیرد تا مقامی را تصدی کند در حالی که در میان افراد آن جامعه فردی برتر و دانشمندتر از او وجود داشته باشد، سبب گمراهی مردم یا سبب انحطاط جامعه شده است. عباراتی چون: «مَنْ دَعَا النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَهُوَ مُبْتَدِعٌ ضَالٌّ»^(۱) «کسی که مردم را به خود دعوت کند در صورتی که در آن اجتماع فردی عالم‌تر از او باشد، او بدعت‌گذار و گمراه است.» یا پیامبر خدا ﷺ فرمود: «مَا وَلَّتْ أُمَّةٌ أَمْرَهَا رَجُلًا قَطُّ وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ يَذْهَبُ سِفَالًا حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَى مَا تَرَكَوْا»^(۲) «هرگز کسی ولایت مردمی را به عهده نگرفت در حالی که کسی از او دانشمندتر بود، مگر این که در آن صورت همواره حکومت رهسپار پستی است، تا زمانی که مردم از آن راه برگردند.» این سخنان نشان از توجه جدی دین به علم و تخصص دارد و اهمیت آن را در حدی می‌داند که گمراهی و انحطاط را ناشی از بی‌توجهی به این شرط مهم می‌شمارد.

در حکومت اسلامی یکی از شرایط اصلی حاکم، نه تنها تخصص و اجتهاد بلکه اعلم بودن در فقه و اجتهاد است. البته مسؤولیت فقیهان و عالمان دین در امر حکومت، نظارت بر اجرای دقیق احکام خدا در جامعه و خصوصاً از سوی متصدیان مناصب حکومتی است؛ و حوزه اجرا لازم نیست در تصدی فقیهان باشد. بنابراین مناصب اصلی نظارتی در یک حکومت دینی مصمم به اجرای احکام اسلام، ضرورتاً باید در اختیار فقیه اعلم - یا شورای فقهی که اعلم نیز یکی از آنان است - بنا بر نظر اکثریت مردم قرار گیرد تا از هر گونه تخلف از احکام خدا ممانعت کنند و عزم مردم در اجرای احکام اسلام را ضمانت کنند.

۱- حرّانی، تحف العقول، ص ۳۷۵؛ نوری، میرزاحسین، مستدرک الوسائل، باب ۸ از ابواب جهاد العدو، ج ۱۱، ص ۲۹، حدیث ۳.

۲- نوری، میرزاحسین، مستدرک الوسائل، همان، ص ۳۰، حدیث ۴.

روایات بسیاری نیز بر این امر دلالت می‌کند که تفصیل آن در کتاب ولایت فقیه^(۱) آمده است. مثلاً در روایت صحیح از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده است که فرمود: «پدرم که برترین اهل زمین و داناترین آنان به قرآن و روش پیامبرش بود، از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرد: کسی که مردم را با اسلحه و ادار به حمایت از خویش کند و آنان را به تبعیت از خود فراخواند در حالی که بین مسلمانان کسی داناتر از او وجود داشته باشد، پس او گمراه‌کننده و به زحمت اندازنده مردم است.»^(۲)

در تفسیر نعمانی از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در بیان صفات امام مسلمین آمده است: «صفت دوم این است که اعلم مردم به حلال و حرام خدا و انواع دستورات و امر و نهی او و تمام امور مورد نیاز مردم باشد.»^(۳)

در روایتی دیگر از پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است: «مَنْ اسْتَعْمَلَ عَامِلًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّ فِيهِمْ أَوْلَىٰ بِذَلِكَ مِنْهُ وَ أَعْلَمَ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ جَمِيعَ الْمُسْلِمِينَ»^(۴) «کسی که فردی از مسلمانان را به منصبی بگمارد در حالی که می‌داند کسی از او برتر و داناتر به قرآن و سنت پیامبر در بین مسلمانان وجود دارد، همانا به خدا و پیامبر و همه مسلمانان خیانت کرده است.»

در خطبه کم نظیر سیدالشهداء عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره علما و دانشمندان دینی آمده است: «مَجَارِي الْأُمُورِ وَ الْأَحْكَامِ عَلَىٰ أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ عَلَىٰ حَالِهِ وَ حَرَامِهِ»^(۵) «اجرای امور مسلمانان و احکام خدا به دست دانشمندانی است که دانش الهی و ربانی دارند و امانتداران حلال و حرام اویند.»

آنچه در ترسیم حکومت اسلامی به عنوان ولایت فقیه - در شکل کنونی آن - ذکر شده و می‌شود و یا در قانون اساسی جمهوری اسلامی آمده است، نمونه‌ای از یک

۱-دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۱، ص ۳۰۲-۳۱۸.

۲- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۹ از ابواب جهاد العدو، ج ۱۵، ص ۴۲، حدیث ۲.

۳- مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۴۴ و ۴۵. ۴- سنن بیهقی، ج ۱۰، ص ۱۱۸.

۵- حرّانی، تحف العقول، ص ۲۳۸.

حکومت دینی است که می‌تواند نمونه‌های دیگری هم داشته باشد؛ ولی آنچه مسلم است و نمی‌توان آن را نادیده گرفت ضرورت انطباق قوانین حکومتی با احکام دین است که محتاج نظارت صاحب نظران احکام دین و فقیهان و کارشناسان علوم دینی است.

هـ- عدالت

اجرای عدالت از اهداف دین و انگیزه ارسال پیامبران معرفی شده است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^(۱) «به راستی ما پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو [وسیله شناسایی حق از باطل] فرود آوردیم تا مردم به عدل و قسط برخیزند.» اقامه عدالت در میان مردم به انسانهای عادل و معتدل نیاز دارد؛ افراد نامتعادل نمی‌توانند برپادارنده عدالت شوند. اگر حکومت دینی زمینه‌ساز اهداف دینی است، حاکمان این حکومت نیز باید قادر به انجام احکام و مقررات دین باشند؛ و اگر کسی در انجام وظایف فردی ناتوان باشد و قائم به قسط و عدل نباشد، نمی‌توان از او انتظار بسترسازی برای گسترش عدالت را داشت.

این‌که در بسیاری از مسائل ریز و درشت اجتماعی اسلام سخن از شرط عدالت است، ریشه در این خصوصیت نفسانی بشر دارد که اگر انسان فاقد فضیلتی باشد، این زشتی و بی‌عدالتی در دیگران تأثیر می‌گذارد و به مصداق «النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ» [مردم به دین حاکمان خود هستند] اخلاق و عادات بد او در جامعه اثر می‌کند. افزون بر این هر انسان بدکردار سعی می‌کند با زیاد کردن افراد فاقد فضیلت از وحشت تنهایی به درآید و زندگی را بر خود آسان گرداند؛ چرا که فرموده‌اند: «فَإِنَّ الْبَلِيَّةَ إِذَا عَمَّتْ طَابَتْ»؛ «گرفتاری و سختی هنگامی که عمومی شود پذیرفتنی می‌شود.»

۱-سوره حدید (۵۷)، آیه ۲۵.

افراد فاقد عدالت از گسترش بی عدالتی بهره می‌برند، و در یک مجموعه ستم‌پیشه فشار روانی و وجدانی را احساس نمی‌کنند؛ لذا نمی‌توانند در عدالت‌گستری حکومت دینی شرکت کنند؛ چرا که:

ذات‌نایافته از هستی‌بخش کی تواند که شود هستی‌بخش

این شرط هم عقلی و عقلایی است و هم شرع آن را مورد تأیید و تأکید قرار داده است؛ لذا در بیانات معصومین علیهم‌السلام شرط عدالت امری مفروغ فرض شده و معمولاً به ذکر آثار و عواقب کار پرداخته‌اند. در روایتی از امام باقر علیه‌السلام می‌خوانیم: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: لَا عَذْبَنَ كُلِّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوِلَايَةِ إِمَامٍ جَائِرٍ ظَالِمٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَ إِنْ كَانَتْ الرَّعِيَّةُ عِنْدَ اللَّهِ بَارَّةً تَقِيَّةً وَ لَا عُفُونَ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوِلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ وَ إِنْ كَانَتْ الرَّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً»^(۱) «رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از خدای سبحان نقل کرده است که: همانا مورد عذاب قرار می‌دهم مسلمانانی را که حکومت حاکم ظالم و جائر را - که حکومت او از جانب خدا اجازه داده نشده - پذیرفته باشند، هر چند به لحاظ فردی آدمهای متقی و نیکوکاری باشند؛ و همانا می‌بخشم مسلمانانی را که حکومت حاکم عادل را - که حکومت او مورد تأیید خداوند باشد - پذیرفته باشند، اگر چه از نظر اعمال فردی آن مردم افرادی گناهکار و ظالم [به نفس خود] باشند».

از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده است: «إِنَّ السُّلْطَانَ لَأَمِينُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَ مُقِيمُ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ وَ الْعِبَادِ وَ وَزَعْتُهُ فِي الْأَرْضِ»^(۲) «به درستی که حاکم، امانتدار خدا در زمین و برپاکننده عدل در شهرها و مناطق و بین بندگان خدا و توزیع‌کننده و نگهبان او در زمین است».

امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: «الظُّلْمُ يُدَمِّرُ الدِّيَارَ»^(۳) «ظلم کشور را نابود می‌کند».

۱- حرّ عاملی، اثبات الهداة، ج ۱، ص ۱۲۳، حدیث ۱۹۳.

۲- آمدی، غررالحکم، ص ۳۴۱، حدیث ۷۷۹۷. ۳- همان، ص ۴۵۶، حدیث ۱۰۴۲۷.

و «الْعَدْلُ قِوَامُ الْبِرِّيَّةِ»^(۱) «عدل سبب استواری آدمیان است.» و قرآن کریم می فرماید: ﴿وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ﴾^(۲) «[ای پیامبر! بگو به دستورات و قوانین الهی و کتابهای آسمانی ایمان آورده‌ام و دستور گرفته‌ام که بین شما به عدالت رفتار کنم.]»

روشن است که مقصود از عدالت در مرحله اول، پای بندی به قوانین رسمی حکومت است و هرگونه تخطی و تخلف از قوانین رسمی و اقدام خلاف قانون، خروج از عدالت و عمل برخلاف عهد و میثاق است.

در مرحله دیگر ظلم و بی عدالتی عبارت است از اجرای تبعیض آمیز قانون و سخت گیری در برخی مصادیق و سهل گیری در مصادیق مشابه دیگر، که در آن صورت برخلاف عدالت اجتماعی است. و یا سوء استفاده از اختیارات قانونی به گونه ای که تعادل اجتماعی را بر هم بزنند نیز از مصادیق ظلم و خروج از عدالت است.

حاکمان باید به تمامی افراد جامعه نگاهی عادلانه داشته و ملاک توجه و بی توجهی آنان قانون و دستورات دینی و یا قراردادهای رسمی اجتماعی باشد؛ و حق ندارند حبّ و بغض های شخصی را در جهت گیری های حکومتی اعمال کنند. هرگونه تأثیر پذیری از مناسبات غیرقانونی و غیرشرعی در جهت مثبت یا منفی رویکردهای اجتماعی، برای حاکمان گناه است و ظلم و جور به شمار می آید.

حاکم در حکومت دینی بیشترین مسؤولیت را دارد و بیش از سایرین در معرض اتهام است، و لذا باید راه هرگونه شبهه و گرایش غیرقانونی را ببندد و عملاً در مسیر اعتدال حرکت کند.

وقتی مردم لباس بلند خلیفه دوم را می بینند، او را متهم می کنند که بیش از سهم خویش از بیت المال برداشته؛ و او با ذکر مدرک و آوردن شاهد این اتهام را از خود رفع

۱- همان، ص ۳۳۹، حدیث ۷۷۵۱.

۲- سوره شوری (۴۲)، آیه ۱۵.

می‌کند. دلیل این امر این است که تسلط حاکمان بر اموال عمومی و قدرت عمومی در کنار نفس سرکش انسانی، امکان سوءاستفاده را برای او و اطرافیانش همیشه فراهم می‌آورد؛ و صاحبان اصلی اموال و قدرت، یعنی مردم، دائماً دغدغه تسلط هوای نفس بر متولیان حکومت را دارند و لازم است که مستمراً این دغدغه با عملکرد صحیح و اطمینان بخش متولیان بر طرف گردد.

البته معنای این سخن این نیست که همه مشکلات با عدالت بر طرف می‌شود و با شرط عدالت می‌توان به استبداد و سوءاستفاده از قدرت خاتمه داد. عدالت در بخش نظارتهای درونی کارساز است و باید در تشکیلات حکومت نظارتهای بیرونی را هم مورد توجه قرار داد.

و - حُسن خُلُق

شرط اخلاقی اگرچه از نظر قراردادها و قوانین مدون چندان مشخص و شفاف نیست، ولی تأثیر آن غیرقابل انکار و در تمامی جوامع بشری مورد توجه است. حتی در بعضی از جوامع، حاکمان فاقد برخی شرایط، با حسن خلق و رفتار پسندیده انسانی توانسته‌اند سالها در مناصب قدرت باقی بمانند و الگویی برای همانندان خویش شمرده شوند.

چگونه باید حکومت کرد؟

ضروری‌ترین مسأله در باب حکومت دینی نحوه سلوک و رفتار حکومت با مردم است. حکومتی که همه قدرت و توان خویش را به صورت طبیعی از طرف مردم کسب کرده و دین مبین بر این تبادُل و تعاطی مهر تأیید زده است، در اولین قدم باید راهکاری عملی برای رسیدن به اهداف بشری و دینی از حکومت را ترسیم کند. در یک کلام می‌توان تفاوت عمده حکومت دینی با حکومت غیر دینی را بر اساس مدارا، الفت و آرامش و احترام به شخصیت انسانها و احساس مسئولیت نسبت به

جامعه معرفی کرد. در روایتی از امام صادق علیه السلام تفاوت حکومت بنی امیه و اهل بیت علیهم السلام در مقایسه میان این دو نوع حکومت این گونه بیان شده است: «أَمَّا عَلِمَتْ أَنَّ إِمَارَةَ بَنِي أُمَيَّةٍ كَانَتْ بِالسَّيْفِ وَالْعُسْفِ وَالْجَوْرِ، وَأَنَّ إِمَامَتَنَا بِالرَّفْقِ وَالتَّأَلُّفِ وَالتَّوْقَارِ وَالتَّقِيَّةِ وَحُسْنِ الْخِلَاطَةِ وَالْوَرَعَ وَالْإِجْتِهَادِ؛ فَارْغَبُوا النَّاسَ فِي دِينِكُمْ وَفِي مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ»^(۱) «آیا ندانستی که حکومت بنی امیه با شمشیر و خشونت و ستم بود و رهبری و امامت ما با مدارا و الفت و آرامش و سیر نگهداری و رفتار خوب و احتیاط و تلاش و گفتگو است. پس مردم را به دین و مرام خود با این روشها جذب و علاقه مند کنید.»

وقتی انسان برای زندگی فردی خود محتاج نظم و برنامه است و بدون آن توفیق حتی تقوا و دینداری صحیح را نمی یابد، در زندگی اجتماعی به مراتب بیشتر محتاج نظم و برنامه است و تهیه برنامه مناسب سخت تر و دشوارتر است. از همین روست که امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام فرمود: «أَوْصِيكُمَا وَجَمِيعَ وَلَدِي وَ أَهْلِي وَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَ نَظْمِ أَمْرِكُمْ»^(۲) «وصیت می کنم به شما و تمام فرزندان و خانواده و کسانی که نامه من به آنان می رسد که پروای خدا و نظم در کارها داشته باشید.» این سخن امام علیه السلام نشان می دهد که آن حضرت به یقین می دانست که جز با نظم و برنامه نمی توان جامعه ای مبتنی بر تقوا را بنیان گذاشت، و هیچ بی تقوایی اجتماعی بدتر از بی نظمی اجتماعی نیست. زیرا هرج و مرج منشأ گناه و نابسامانی های بسیاری است. به همین جهت حضور حاکم فاجر را بر هرج و مرج ترجیح می دهد.^(۳) نظم اجتماعی باید بر مبنای اصول و اهداف منطقی شکل بگیرد تا استواری و قوام پیدا کند. برخی از این اهداف را مورد بررسی قرار می دهیم تا معلوم گردد که دین چگونه رفتاری را از حاکمان دینی انتظار دارد.

۱- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۱۴ از ابواب امر و نهی، ج ۱۶، ص ۱۶۵، حدیث ۹.

۲- سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۴۷، ص ۴۲۱.

۳- آمدی، غررالحکم، ص ۴۶۴، حدیث ۱۰۶۷۲.

الف - حفظ آزادی‌های فردی و اجتماعی

از آنجایی که فلسفه وجود حکومت ساماندهی به امور اجتماعی مردم است، از این رو حکومت فقط در اموری حق مداخله و تصدی دارد که متصدی مشخصی نداشته و از امور اجتماعی باشد. ولی در امور شخصی افراد و یا امور اجتماعی که متولی غیر حکومتی دارد و سرپرستی آن به عهده دیگران گذاشته شده است، حق دخالت و تصدی ندارد؛ مگر این که با ضرورت‌های اجتماعی حکومتی در تعارض قرار گیرد و لزوم تصدی حکومت با دلایل منطقی و مشروع به اثبات برسد.

بنابراین در اموری مانند زراعت، صنعت، تجارت، مسکن، پوشاک، خانواده، آموزش، مسافرت، اجتماعات، احزاب، نشریات، رسانه‌ها و... باید مردم آزاد باشند؛ مگر این که ضرورتی برای دخالت دولت احساس شود.

مصالح اجتماعی و فردی اقتضا می‌کند که مردم در امور زندگی خویش آزاد باشند و حکومت در جهت کمک به آنان و مراقبت از ایشان اقدام نماید. در غیر این صورت روح ابتکار و تولید و نشاط اجتماعی از بین می‌رود. البته در مقام ضرورت و در صورتی که اعمال حقوق فردی موجب مزاحمت و درگیری است و به حال اجتماع ضرر دارد، حکومت باید راه‌های رفع مزاحمت و آرامش اجتماعی را در پیش گیرد و مانع از ضرر رساندن و تزامم گردد.^(۱)

پس دخالت دولت در این قبیل امور اضطراری است، و «الضَّرورات تستقَدِّر بقدرها»؛ «به اندازه رفع نیاز ضروری می‌توان از ضرورتها بهره برد.»

هر گونه اجبار و جلوگیری از حقوق مردم و آزادی‌های فردی و اجتماعی ایشان برخلاف گرایشهای طبیعی انسان و مخالف با مذاق شرع مقدس است که دین را منطبق با فطرت بشری تشریح کرده است. در روایت معتبری از امام صادق (ع) نقل

۱- برای آشنایی بیشتر مراجعه شود به کتاب دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۲، ص ۲۵-۳۰.

شده است: «کسی که از حق مؤمنی جلوگیری کند خداوند او را در روز قیامت به مدت پانصد سال روی پاهایش نگه می‌دارد تا از عرق یا خون او سیل به راه می‌افتد و منادی از جانب خدا اعلام می‌کند: این ستمگری است که حق خدا را منع کرده است؛ پس از آن چهل روز توبیخ می‌شود و سرانجام امر می‌شود که او را در آتش اندازند.»^(۱)

این عذاب شدید خداوند برای ممانعت از حقوق بندگان خداست، و طبیعی است که اهمیت احترام حقوق مردم تا حدی است که جز با دلایل متقن و قطعی نمی‌توان آنها را از ایشان سلب کرد. به همین جهت است که در روایت صحیح از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده است: «الْمُؤْمِنُ أَعْظَمُ حُرْمَةً مِنَ الْكَعْبَةِ»؛^(۲) مؤمن احترامش بیشتر از کعبه است.

ب - تساوی همگان در برابر قانون

یکی از آفات حکومت و علل انحطاط و سقوط آن، تبعیض و تمایز در اجرای قوانین بین افراد جامعه است. معمولاً قدرتمندان و حاکمان از شمول قوانین استثنای می‌شوند و بستگان و دوستان ایشان با ارفاق‌هایی روبرو می‌گردند که برای سایر مردم در نظر گرفته نمی‌شود. این رفتار سبب بی‌اعتمادی مردم به حکومت و فروپاشی آن می‌گردد. از پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّمَا أَهْلَكَ الَّذِينَ قَبْلَكُمْ أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الشَّرِيفُ تَرَكُوهُ وَإِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الضَّعِيفُ أَقَامُوا عَلَيْهِ الْحَدَّ؛ وَ أَيْمُ اللَّهِ، لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ يَدَهَا»^(۳) «ای مردم، همانا به هلاکت رسانید پیشینیان شما را تفاوت رفتارشان! اگر صاحب ثروت و مقامی دزدی می‌کرد او را مجازات نمی‌کردند و اگر فرد ضعیفی که فاقد مال و مقام بود دزدی می‌کرد او را مجازات می‌کردند. قسم به خدا اگر فاطمه دختر محمد دزدی کند هر آینه دست او را قطع می‌کنم.»

۱- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۶۷، حدیث ۲.

۲- صدوق، الخصال، باب الواحد، ص ۲۷، حدیث ۹۵.

۳- صحیح مسلم، کتاب الحدود، حد السرقة، ج ۱۱، ص ۱۸۶.

از علی بن ابیطالب علیه السلام خطاب به یکی از کارگزاران خود نقل شده است: «وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فَعَلَا مِثْلَ الَّذِي فَعَلْتَ مَا كَانَتْ لَهُمَا عِنْدِي هَوَادَةٌ وَلَا ظَفِيرًا مِثِّي بِإِرَادَةٍ، حَتَّى آخُذَ الْحَقُّ مِنْهُمَا وَ أزيلَ الْبَاطِلَ عَنْ مَظْلَمَتَيْهِمَا»^(۱) «قسم به خدا اگر حسن و حسین همین کاری را می‌کردند که تو کردی بر آنان سخت می‌گرفتم و نمی‌توانستند از تصمیم من در امان بمانند، تا وقتی که حق را از آنها باز می‌ستاندم و نتایج نامطلوب کارشان را جبران می‌کردم.»

سیاست الهی تبعیض‌بردار نیست و قدرتمند و بی‌قدرت در برابر قوانین الهی باید به طور مساوی دیده شوند. در عهدنامه حضرت امیر علیه السلام به مالک‌اشتر روایتی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل فرموده است که از نظر کثرت نقل آن در کتب روایی فریقین به حدّ تواتر (لا اقل تواتر اجمالی) رسیده است و امام علی علیه السلام نیز به بازگویی مکرّر از سوی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم شهادت می‌دهد: «فَاتِي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ: لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرِ مُتَتَعِعٍ»^(۲) «من بارها شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمود: هرگز جامعه‌ای و امتی مقدس و ارزشمند نیست که حق ضعیفش از قدرتمند بدون لکنت زبان گرفته نشود.»

بی‌ارزش بودن یک امت و جامعه به معنای بی‌ارزش بودن نظام اجتماعی آن است؛ و مقصود آن است که اگر ظلم و تبعیض در جامعه باشد، یعنی افراد ضعیف احساس ناامنی کنند یا نتوانند مطالبات قانونی و حقوق انسانی خود را به دست آورند، این جامعه فاقد ارزش دینی و انسانی است و چنین جامعه‌ای ارزشمند و مقدس نیست. رفتار حکومت باید به گونه‌ای باشد که احساس امنیت و عدالت اجتماعی، تمامی زوایای جامعه انسانی را دربر گیرد، و هر فردی که احساس بکند حقی دارد بتواند بدون ترس از عواقب آن، ادعای خویش را مطرح کند و احتمال رسیدن به حق خود را بدهد.

۱- سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۴۱، ص ۴۱۴. ۲- سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۵۳، ص ۴۳۹.

ج - نظارت همگانی بر مسئولان

نظام اجتماعی نیازمند نظارت متقابل مسئولان و شهروندان بر رفتار یکدیگر است؛ یعنی افزون بر اطلاع یافتن از آرا و نظریات یکدیگر، باید در مورد عملکردها و اولویت‌ها نظارت مستمر و همه‌جانبه داشته و بر اجرای درست قانون پافشاری کنند. در دورانی که ارتباطات بسیار محدود و وسایل ارتباطی و رسانه‌ها بسیار اندک و نظارت غیر همگانی بوده و جز از طریق نامه یا گماردن مأموران خاص یا مسافرانی که شاهد برخی وقایع در سایر بلاد بودند هیچ‌گونه مبادله‌ی خبر و یا اطلاع‌رسانی دیگری صورت نمی‌گرفت، باز دستور به نظارت و حق بازخواست از سوی مردم رسیده و حق متقابلی تعیین گردیده است.

اکنون در عصری زندگی می‌کنیم که عصر ارتباطات است و مناسبات زندگی بشر تحت تأثیر مستقیم و جدی وسایل ارتباط جمعی دچار تحولی عظیم شده است. امکان حضور افراد و نظارت ایشان بهتر فراهم آمده و در کمترین زمان ممکن می‌توان از دورترین نقطه‌ی عالم و وقایع و حوادث آن مطلع شد و یا آن حوادث را مشاهده کرد و یا درباره‌ی آنها اظهار نظر نمود.

از این رو سالم‌ترین این رسانه‌ها در بُعد نظارتی رسانه‌های جمعی است. رسانه‌هایی که ممکن است آفت‌هایی هم داشته باشند و گاهی خلاف عقل و عرف و شرع از آنها بهره‌برداری شود، ولی منافع آنها چنان مهم است که نمی‌توان از آنها چشم‌پوشی کرد و بهره‌برداری از آنها را نادیده گرفت. یکی از این رسانه‌ها مطبوعات و نشریات است که بیشترین نقش را در ثبات و اصلاح حکومت‌ها و نظام‌های سیاسی-اجتماعی خویش بر عهده دارند.

رادیو و تلویزیون و سایر شبکه‌های ارتباطی همچون ماهواره، اینترنت، تلفن و فاکس، و رسانه‌هایی چون سینما و تئاتر و محصولات فرهنگی و هنری نیز از جمله راه‌های انتقال اطلاعاتند؛ و علاوه بر این، سرعت فوق‌العاده‌ی حمل و نقل نسبت به

گذشته‌ها نیز یکی دیگر از امکانات ارتباطی قوی و نظارت دقیق‌تر است. هر چه امکان نظارت همگانی بر مسئولان امور اجتماعی بیشتر شود، راه تخلف و ستم مسدود و رفتارهای قانونی و پسندیده زیاده‌تر می‌گردد؛ و هر چه نظارت کم‌رنگ‌تر شود، تخلفات و طغیانگری‌ها بیشتر خواهد بود و امکان سوءاستفاده از قدرت افزون‌تر خواهد شد.

اسلام در عصر نزول وحی بیشترین ترغیب و تشویق را نسبت به بهره‌گیری از تجربه‌های پیشینیان کرده است تا در تمامی عرصه‌های فکری و علمی شاهد شکل‌گیری امت وسط و جامعه‌الگو ﴿لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾^(۱) باشد.

شاهد بر این مطلب بیان قصص پیامبران است. خداوند در قرآن ضمن ذکر تاریخ و داستان امت‌های گذشته، مسلمانان را به تفکر و تدبیر در تاریخ آنها و عبرت‌آموزی از سرگذشت آنها فرامی‌خواند. در سوره حشر ضمن ذکر سرگذشت یهود مدینه که از وطن خود اخراج شدند می‌فرماید: ﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ﴾^(۲) «ای صاحبان بصیرت از سرگذشت آنها عبرت بگیرید.» و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ﴾^(۳) «در زمین گردش کنید و نگاه کنید که چه سرنوشتی برای پیشینیان رقم خورده است.»

درباره لزوم بیداری و شناخت مسائل اجتماعی نیز در بیانات معصومین علیهم‌السلام تأکیدات مکرری دیده می‌شود. حضرت امام حسین علیه‌السلام خطاب به علمای دین - که چرا سکوت کرده‌اند و نسبت به حاکمان نقد و انتقادی ندارند - می‌فرماید: ﴿وَقَدْ تَرَوْنَا عَهْدَ اللَّهِ مَنقُوضَةً فَلَا تَفْزَعُونَ وَ أَنْتُمْ لِبَعْضِ ذِمَمِ آبَائِكُمْ تَفْزَعُونَ﴾^(۴) «می‌بینید که عهد و پیمانهای خدا نقض شده است و هیچ نگران نمی‌شوید، در حالی که برای برخی از پیمانهای خانوادگی تان نگران می‌شوید.»

۱- سوره بقره (۲)، آیه ۱۴۳.

۲- سوره حشر (۵۹)، آیه ۲.

۳- سوره روم (۳۰)، آیه ۴۲.

۴- حرّانی، تحف العقول، ص ۲۳۸.

در صدر همین خطبه پس از یادآوری بیان قرآن درباره احبار و رهبان می‌فرماید: بنی اسرائیل به خاطر انجام ندادن وظیفه علمای دینشان مورد لعنت قرار گرفتند: «وَإِنَّمَا عَابَ اللَّهُ ذَٰلِكَ عَلَيْهِمْ لِإِنَّمَا كَانُوا يَرَوْنَ مِنَ الظَّالِمَةِ الَّذِينَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمُ الْمُنْكَرَ وَ الْفَسَادَ فَلَا يَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذَٰلِكَ»^(۱) «عیب‌گیری خداوند بر احبار و رهبان به آن خاطر بود که می‌دیدند ستمگران در پیش روی ایشان به اعمال ناپسند و فساد روی آورده‌اند و آنها را نهی نمی‌کردند.»

آگاهی و اطلاع داشتن از ستم‌ها و انحراف‌ها سبب توییح شدیدی است که در سراسر این خطبه از طرف امام حسین علیه السلام ابراز می‌گردد و ضمن آن بسیاری از وقایع و اطلاعات جامعه اسلامی به عنوان مطلعی امین به علمای دین انتقال می‌یابد تا مسؤولیت آنان را در قبال مسائل اجتماعی دین برانگیزد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌ای طولانی به نام «قاصعه» می‌فرماید: «بپرهیزید از آنچه برای پیشینیان شما پیش آمد که نتیجه رفتار ناپسند آنان بود. به یاد آورید حالات نیک و بد آنان را و بپرهیزید از این که همچون آنان باشید. وقتی درباره رفتار آنان اندیشه کردید، هر چیزی را که سبب عزت، قدرت، عافیت و آرامش، نعمت و آسایش و کرامت ایشان بوده است به کار بندید که سبب همبستگی و همدلی می‌شود؛ و از هر چیزی که اجتماعشان را پراکنده و اهدافشان را پست و سست کرده و سبب کینه‌ها در دل و دوری‌گزیدن‌های افراد و تفرقه‌گردیده است دوری کنید. نگاه کنید و بیندیشید که در چه حالی بودند وقتی که آرزوهای یکسان و خواسته‌های واحد و قلب‌های آرام و معتدل و دست‌های متحد و شمشیرهای حامی یکدیگر و چشم‌های باز و بینا و تصمیم‌های یکسان داشتند. آیا سرورانی نبودند در مناطق مختلف زمین و قدرتمندانی نبودند که مسلط بر قدرتهای حاکم زمین شدند؟ پس نگاه کنید و بیندیشید که چه سرنوشتی پیدا کردند، وقتی که جدایی پدیدار شد و دوستی‌ها از میان

رفت و اختلافات در زبانها و دلها ظاهر شد و هر یک گروهی شدند درگیر با دیگری. حقیقتاً خدای سبحان لباس کرامت و عزت را از تن ایشان بیرون آورد و نعمت‌های بیکران خود را از ایشان سلب کرد و داستان زندگی آنها نزد شما باقی ماند تا عبرت انسانهای عبرت‌آموز گردد.^(۱)

در عهدنامه امیرالمؤمنین به مالک‌اشتر آمده است: «عده‌ای از افراد صادق و وفادار را برانگیز تا درباره رفتار مسؤولان امر به تو گزارش دهند... پس اگر یکی از مسؤولان دستش را به خیانت آلود و مجموعه گزارشات این امر را تأیید کرد برای کیفر خیانتکار همین شاهد کافی است.»^(۲)

گرچه بحث عیون (مأمور مخفی) بیشتر درباره نیروهای امنیتی و اطلاعاتی است ولی دید نافذ گزارشگران علنی می‌تواند مانع از خیانت شود. البته مراحل اول و دوم امر به معروف و نهی از منکر و ادله آن شامل نظارت‌های رسانه‌ای هم می‌شود و در حقیقت مطبوعات و نشریات و یا رسانه‌های صوتی و تصویری به عنوان امرکننده به معروف و نهی‌کننده از منکر می‌توانند درباره مسائل اجتماعی تحقیق، تحلیل، گزارش و اطلاع‌رسانی کنند.

مطلب دیگر نظارت تک‌تک افراد بر رفتارهای اجتماعی مسؤولان امور است که در قالب احزاب و جمعیت‌های سیاسی، اجتماعی و یا صنفی بروز و ظهور می‌یابد. البته همه این امور باید با روشهای پسندیده و قراردادهای رسمی و قانونی مطابقت داشته باشد تا موجب دخالت‌های بیجا و هرج و مرج در جامعه نشود.

د - رضایت عمومی

حکومت باید بکوشد تا مجموعه رفتارش به رضایت عمومی منجر شود و در این راه از قوانین رسمی تجاوز نکند. امام علی علیه السلام در عهدنامه خود به مالک‌اشتر

۱- سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، ص ۲۹۶ و ۲۹۷.

۲- همان، نامه ۵۳، ص ۴۳۵ و ۴۳۶.

آورده است: «وَلْيَكُنْ أَحَبُّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ وَ أَعَمَّهَا فِي الْعَدْلِ وَ أَجْمَعَهَا لِرِضَى الرَّعِيَّةِ، فَإِنَّ سُخْطَ الْعَامَّةِ يُجْحِفُ بِرِضَى الْخَاصَّةِ وَ إِنَّ سُخْطَ الْخَاصَّةِ يُعْتَمَرُ مَعَ رِضَى الْعَامَّةِ... وَ إِنَّمَا عِمَادُ الدِّينِ وَ جَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَ الْعِدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ، الْعَامَّةُ مِنَ الْأُمَّةِ، فَلْيَكُنْ صَعُوكَ لَهُمْ وَ مَيْلَكَ مَعَهُمْ»^(۱) (باید محبوب‌ترین امور نزد تو متعادل‌ترین آن نسبت به حق و عمومی‌ترین آن در جهت عدل و انصاف و جامع‌ترین آن در جهت کسب رضایت مردم باشد؛ چرا که ناراحتی و نارضایتی عموم مردم به رضایت خواص نیز ضربه می‌زند؛ در حالی که نارضایتی خواص در برابر رضایت عمومی بخشوده و قابل تحمل است... همانا تکیه‌گاه دین و اتحاد و اجتماع مسلمین و نیروی قوی در برابر دشمنان، عموم و اکثریت امت هستند؛ پس باید به عموم و اکثریت متمایل باشی و خواست تو با خواست آنان همراه باشد.)

در مقبوله عمر بن حنظله درباره دو روایت مختلف از معصومین عليهم السلام از امام صادق عليه السلام سؤال شده و امام عليه السلام فرموده است: «روایت مورد نظر اکثریت اصحاب و نظر مشهور مورد عمل قرار گیرد و روایتی که عده کمی آن را پذیرفته‌اند و نزد اکثریت مردم و اصحاب مشهور نیست رها شود، چرا که در روایت مورد نظر اکثریت و مشهور نزد اصحاب تردیدی نیست.»^(۲)

مقصود امام صادق عليه السلام این نیست که روایت مشهور از نظر منطقی هیچ‌گونه تردیدی در صحت و حقانیتش نیست، بلکه مقصود این است که از نظر آرامش و اطمینان عرفی و اجتماعی بسیار مطمئن‌تر از روایت غیرمشهور است؛ و لذا در حدی است که مردم بدون تردید به آن اعتماد می‌کنند.

وقتی درباره اصل حکم خدا در یک مسأله چنین ملاکی پذیرفته شده است، درباره برداشت مردم از رفتار حکومت چنین منطقی پذیرفتنی است و هرگونه رفتار برخلاف برداشت عمومی اندیشمندان و عرف عقلا امری غیرمنطقی است.

۲- کلینی، کافی، ج ۱، ص ۶۸، حدیث ۱۰.

۱- همان، نامه ۵۳، ص ۴۲۹.

این ملاک در اولویت بندی مسائل اجتماعی نیز پذیرفتنی است، که مسؤولان حکومت باید پس از اطلاع رسانی دقیق به مردم، نتیجه مورد نظر ایشان را به کار بندند تا اختلافی میان حکومت و مردم پدید نیاید.

از این رو با توجه به پیشرفت امکانات ارتباطی، حکومت‌ها باید رفتار خویش را در واکنش‌های مثبت یا منفی مردم ارزیابی کنند و از تقابل با آمال و آرزوهای مشروع و قانونی مردم پرهیز کنند. البته ممکن است برخی نظریات کارشناسان و دانشمندان با مخالفت ابتدایی اکثریت غیر متخصص روبرو شود ولی اکثر متخصصان با آن موافق باشند. در این صورت وظیفه ابتدایی حکومت، توجیه و تشریح مطلب به گونه‌ای است که عموم مردم متوجه فواید و ضررهای تصمیماتشان بشوند و سپس به اجرای طرحها و نظریات کارشناسی اقدام کنند؛ چراکه در محیط ناامن و مواجهه با رویارویی عمومی، هیچ طرحی موفق نمی‌شود.

در هر حال لازم است در اموری که به سرنوشت مردم مربوط می‌شود، تنها مطابق نظر آنان عمل کنند؛ زیرا زیان استبداد و تحمیل آرا و دیدگاه‌های حاکمان بر مردم - هرچند آن دیدگاهها صحیح باشند - به مراتب بیشتر از آن است که مردم بر اساس دیدگاه خود راهی را بپیمایند و آنگاه به اشتباه خود پی ببرند. در صورت اخیر مردم در مسیر رشد و بالندگی گام برداشته‌اند، اما در فرض نخست از این مسیر بازمانده‌اند.

ه- تساهل و مدارا

هر کس حقیقت وجود انسانها و نقص و کمال آنها را تا اندازه‌ای درک کرده باشد، می‌داند که علی‌رغم تمامی توصیه‌ها و دستورات شرعی و قانونی، تخلفات بسیاری صورت می‌گیرد؛ به گونه‌ای که هیچ انسانی به جز معصومین علیهم‌السلام از خطا و گناه مصون نیست. پی بردن به ضعف انسانها و توانایی‌ها و استعدادها و کسب کمالات و یافتادن در دام رذایل، نکته اصلی برای تحقق اخلاق کریمه است و عدم توجه به این

درجه بندیها، اخلاق سوء و خلاف فطرت را محقق می‌کند که می‌تواند یک جامعه را به مخاطره بیندازد.

پیامبر گرامی اسلام ﷺ در جامعه‌ای پر از فساد، با صبر و متانت و رحمت و رأفت و دعوت به دینی که سهولت و سماحت در آن نقش اصلی را داشته است، توانست بنیان اجتماعی سالم را بگذارد و انسانهایی تربیت کند که افتخار انسانیت باشند. قرآن کریم می‌فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»^(۱) «به خاطر رحمت خدا تو با مردم نرم و آرام شدی و اگر درشتخوی و سنگدل می‌بودی از دور تو پراکنده می‌شدند.» «وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»^(۲) «ما تو را جز به عنوان رحمت بر اهل عالم نفرستادیم.» «وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ»^(۳) «تو بر اخلاقی نیکو و بزرگ استوار هستی.»

کسانی که در جایگاه پیشوایی مسلمانان قرار گرفته و قدرت جامعه اسلامی را در دست می‌گیرند، باید اخلاق نیک پیامبر ﷺ و امامان معصوم علیهم‌السلام را الگوی خود قرار دهند. انسانهای کینه جو، ترسو، بخیل، حریص، عجول، دارای سوءظن به انسانها، درشت‌خو، بی ادب در مقام گفتار و رفتار، لابلالی نسبت به احکام شرع و قوانین اجتماعی، غیر عادل و غیر متعادل، سخت‌گیر نسبت به خطاهای جزئی دیگران، عیبجوی دیگران، و دلبسته به مقام و ثروت نمی‌توانند به نمایندگی از جامعه دینی در مناصب اجتماعی قرار بگیرند. وجود هر یک از این عیب‌ها به تنهایی برای عدم لیاقت افراد کفایت می‌کند، تا چه رسد که افراد جامع این رذایل بخواهند متصدی مقامات اجتماعی باشند.

یکی از اخلاق پسندیده حاکم اسلامی این است که نسبت به عیوب مردم اهل تغافل و تجاهل باشد. از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده است: «نِصْفُ الْعَاقِلِ إِحْتِمَالٌ وَ نِصْفُهُ تَغَافُلٌ»^(۴) «عاقل نیمی از رفتارش بر اساس تحمل کردن است و نیمی دیگر

۱-سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۵۹.

۲-سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۱۰۷.

۳-سوره قلم (۶۸)، آیه ۴.

۴-آمدی، غررالحکم، ص ۲۴۵، حدیث ۵۰۲۶.

بر اساس نادیده گرفتن و خود را به غفلت زدن.» و در بیانی دیگر آمده است: «لَا عَقْلَ كَالْتَّجَاهِلِ»^(۱) «هیچ عقلی به کمال عقل آن کس که خود را به غفلت می زند نمی رسد.» حاکم اسلامی نباید به افراد جامعه سوءظن داشته باشد؛ چرا که فرموده اند: «لَا إِيمَانَ مَعَ سُوءِ ظَنٍّ»^(۲) «هیچ ایمانی با سوءظن باقی نمی ماند.» و «لَا دِينَ لِمُسِيءِ الظَّنِّ»^(۳) «آدمی که سوءظن دارد دین ندارد.»

حاکم اسلامی نباید رأی خود را از رأی دیگران برتر بشمارد و گمان کند که نظریات او از نظریات دیگران برتر است؛ این چیزی جز عُجب نیست. و امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است: «الْمُعْجَبُ لَا عَقْلَ لَهُ»^(۴) «آدمی که دچار عُجب است خرد ندارد.» و «شَرُّ النَّاسِ مَنْ يَرَى أَنَّهُ خَيْرُهُمْ»^(۵) «بدترین مردم کسی است که خود را خوبترین مردم بداند.»

حاکم اسلامی اهل حلم و بردباری است، چرا که می داند: «لَا خَيْرَ فِي عَقْلِ لَا يُقَارِنُهُ حِلْمٌ»^(۶) «خردی که همراه با حلم نباشد ارزشی ندارد.» از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده است: «به واسطه تحمل مشکلات و بردباری مردم یار و یاورت خواهند شد.»^(۷)

از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدران بزرگوارش، از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «الْمُؤْمِنُ هَيِّنٌ لَيِّنٌ سَمُحٌ لَهُ خُلُقٌ حَسَنٌ، وَالْكَافِرُ فَظٌّ غَلِيظٌ لَهُ خُلُقٌ سَيِّئٌ وَ فِيهِ جَبْرِيَةٌ»^(۸) «مؤمن آسانگیر و نرمخو و اهل تسامح است و اخلاق نیک دارد؛ ولی کافر درشتخو، سنگدل و اخلاق ناپسند دارد و زورگو است.» اخلاق نیک اقتضا می کند که نقایص رفتاری افراد را تا جایی که ممکن است نادیده بگیریم و تا جایی که منجر به اخلال در نظم عمومی نشود خود را به غفلت بزینیم.

۱- همان، ص ۵۳، حدیث ۴۳۲.

۲- همان، حدیث ۵۶۸۸.

۳- همان، حدیث ۷۰۸۲.

۴- همان، ص ۲۸۷، حدیث ۶۴۴۹.

۵- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۱۰۶ از ابواب احکام العشرة، ج ۱۲، ص ۱۵۹، حدیث ۴.

۶- همان، ص ۲۶۴، حدیث ۵۶۸۹.

۷- همان، ص ۳۰۸، حدیث ۷۰۹۰.

۸- همان، ص ۲۸۶، حدیث ۶۴۱۶.

و - حفظ منافع عمومی در مناسبات داخلی و خارجی

مسئولان حکومتی صرف نظر از جایگاه اجتماعی ناشی از منصب حکومتی، ممکن است به لحاظ شخصیتی افرادی صاحب عزت و اعتبار باشند و پس از تصدی مقامات حکومتی همچنان متوجه جایگاه فردی خویش باشند. و گاه اتفاق می افتد که منافع و اعتبار فردی یا گروهی در تعارض و تزامم با جایگاه حکومتی قرار می گیرد، به گونه ای که اگر بخواهد اعتبار فردی خود را حفظ کند باید مسئولیت اجتماعی را به نحو کامل و صحیح انجام ندهد و در مقابل ناحقی نایستد و یا در برابر قدرت مافوق خود ایستادگی نکند؛ در این صورت اگر منافع عمومی را ترجیح دهد، احتمالاً منجر به شکست اعتبار فردی و سلب قدرت او می شود.

باید دانست که تصدی مقامات حکومتی به معنای عهدی است که بین قدرتمندان و مردم بسته شده و باید حفظ منافع عمومی در همه حالات بر منافع فردی و گروهی حاکمان ترجیح داده شود. در غیر این صورت عهدشکنی و خیانت به امت شده و گناه و کیفر چنین امری در پیشگاه خداوند بسیار سنگین است. همان گونه که هیچ کس حق ندارد به خاطر برخی تصورات و روحیات فردی و احیاناً اصرار و لجاجت بر مواضع فردی یا گروهی، منافع عمومی یک جامعه را دچار خطر کند و به آنها ضرر برساند. از پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است: «إِنَّ مِنْ أَخْوَنِ الْخِيَانَةِ، تِجَارَةَ الْوَالِي فِي رَعِيَّتِهِ»^(۱) «بدترین خیانت ها تجارت کردن حاکم با حقوق و امکانات مردم است.» از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده است: «إِنَّ هَذِهِ الْأَمَارَةَ أَمَانَةٌ، فَمَنْ جَعَلَهَا خِيَانَةً فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^(۲) «این حکومت امانت است، اگر کسی آن را در مسیر خیانت قرار دهد تا روز قیامت مورد لعنت خدا قرار می گیرد.»

۱- متقی هندی، کنز العمال، ج ۶، ص ۲۷، حدیث ۱۴۶۹۸.

۲- قاضی نعمان، دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۵۳۱، حدیث ۱۸۹۰.

در ارتباطات خارجی نیز باید در بستن قراردادها دقت کافی به عمل آورد، به گونه‌ای که منافع عمومی مد نظر قرار گیرد؛ و مسؤولان امر نباید از این طریق برای خود سود و منافی را کسب کنند. آنان نباید بر مواضع سیاسی خود که زمانی مورد رضایت مردم بوده و سپس تغییر ماهیت داده و تاریخ کاربری آنها گذشته و اکنون ضررهایی را متوجه جامعه می‌کند اصرار بورزند. و در تمامی زمانها رضایت مردم و منافع ایشان را با رعایت موازین شرعی بر هر چیز و هر کس ترجیح دهند. پس اگر کسی نمی‌تواند خود را با این شرایط وفق دهد باید از تصدی مقامات حکومتی پرهیز کند. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که: «مَنْ وَلَّى شَيْئاً مِنْ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَضَيَعَهُمْ، ضَيَعَهُ اللَّهُ تَعَالَى»^(۱) «کسی که سرپرستی کاری از امور مسلمانها را بپذیرد و حق آنها را ضایع کند خدا او را ضایع می‌گرداند.»

ز - پرهیز از تشنج آفرینی

یکی از آفات قدرت، طغیان و تکبر است. معمولاً قدرتمندانی که فاقد ظرفیت لازم برای تصدی مناصب حکومتی هستند، پس از تسلط بر ارکان قدرت دچار خودبرتربینی شده و دیگران و به خصوص مخالفان خویش را تحقیر می‌کنند. کوچک شمردن مخالفان سیاسی و حرکت‌های تند و خشونت بار علیه ایشان (چه به صورت گفتار و چه کردار) مخالفان و هواداران آنان را وادار به واکنش می‌کند و در نهایت جامعه را دچار تشنج و بحران می‌گرداند.

آن دسته از قدرتمندانی که دارای ظرفیت لازم هستند، با مدارا و حسن خلق هرگز زمینه بحران و تشنج را فراهم نمی‌کنند؛ چرا که از نظر عقل و منطق و شرع مقدس، رفتارهای تحریک‌آمیز و تحقیر انسانها کاری ناشایست و ناپسند است.

این مطلب در روابط خارجی نیز دقیقاً باید مراعات گردد؛ چرا که هر گونه بی‌احترامی به مقدسات و باورهای آنان سبب تحریک احساسات و خشم ایشان و

۱- صدوق، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۳۰۹، حدیث ۱.

احتمالاً اقدامات مشابه می‌گردد^(۱) و ممکن است جامعه را به سوی درگیری و جنگ بکشاند، که به طور حتم مورد رضایت شارع مقدس نیست.

معمولاً سبب اصلی نزاع‌ها و خونریزی‌ها، یا گفتار نامربوط برخی از قدرتمندان بوده و یا رفتار خلاف منطق ایشان است. در روایت آمده است: «رُبَّ فِتْنَةٍ أَثَارَهَا قَوْلٌ»^(۲) «بسا آشوب و فتنه‌ای که یک گفته آن را به پا کرده است.» و همچنین: «كَمْ مِنْ دَمٍ سَفَكَهُ قَوْمٌ»^(۳) «بسا خون‌هایی که دهانی و سخنی باعث ریختنش شده است.»

اگر تلاش حاکمان جامعه اسلامی برای همزیستی مسالمت‌آمیز و صلح جویانه باشد، به طور حتم از این‌گونه امور ناپسند پرهیز می‌کنند؛ و زمینه بروز تشنج و بحران را از بین می‌برند.

ح - صرفه‌جویی در هزینه‌ها

اموال عمومی به صورت امانت در اختیار حاکمان است؛ و داشتن حق تصرف، به معنای اختیار تام خارج از حدود تعهدات شرعی و قانونی نیست. فراهم کردن وسایل مورد نیاز مردم مسئولیت سنگینی است که بر عهده مقامات حکومتی گذارده شده و به شدت مورد محاسبه دنیوی و اخروی قرار می‌گیرد. بخل ورزیدن در هزینه کردن صحیح بیت‌المال، و برعکس بعضی دست و دل بازی‌های نابجا، صدمات غیرقابل جبرانی برای جامعه ایجاد می‌کند.

امیر مؤمنان علیه السلام در عهدنامه خود خطاب به مالک‌اشتر می‌فرماید: «بخیل را در مشورت کارهای حکومتی دخالت مده که تو را از فضل و کرم دور می‌کند و باز می‌دارد و ترس از فقر را به تو انتقال می‌دهد، و ترس را دخالت مده که از اقدام به کارهای ارزشمند باز می‌دارد؛ و حریص را دخالت مده که آزمندی ستمکارانه را

۱- چنان که قرآن کریم در سوره انعام (آیه ۱۰۸) یادآور می‌شود به آنانی که به‌جز خدا را می‌خوانند بد نگویید تا آنان از روی نادانی و دشمنی به خدا ناسزا بگویند.

۲- آمدی، غررالحکم، ص ۲۱۳، حدیث ۴۱۵۲. ۳- همان، حدیث ۴۱۵۸.

برایت می‌آراید؛ پس بخل و ترس و حرص خصلت‌هایی جدا جدا هستند که فراهم آورنده آنها بدگمانی به خدای سبحان است.»^(۱) از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است که: «حضرت مسیح علیه السلام فرمودند: همه‌گونه بیمار را با اذن خدا شفا دادم جز نادان را که نتوانستم. پرسیده شد که نادان کیست؟ فرمود: کسی که نظر و رأی خود و وجود خویش را از رأی و نظر و وجود سایرین برتر می‌داند، کسی که خود را صاحب تمام فضیلت‌ها می‌داند و هیچ کس را برتر از خود و صاحب فضیلت نمی‌داند و تمام حقوق را به نفع خویش لازم می‌شمارد و هیچ مسؤولیتی نسبت به حقوق دیگران احساس نمی‌کند. این همان نادانی است که هیچ چاره‌ای برای مداوایش نیست.»^(۲) مقصود از «سفهاء» در آیه شریفه: ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا﴾^(۳) چنین انسانهایی هستند که اگر بر امور مالی و سیاسی مسلط گردند، برای جامعه و مردم جز ایجاد خسارت و مشکل حاصلی ندارند و لذا باید از دادن مسؤولیتهای اجتماعی به این افراد جلوگیری کرد.

افرادی می‌توانند نیازهای اقتصادی مردم را به خوبی پاسخگو باشند که قدرت برنامه‌ریزی و حسن تقدیر داشته باشند؛ و حسن تقدیر در معیشت از انسانهایی ساخته است که به گفته امام باقر علیه السلام واجد فضایلی چون فهم در دین، صبر و استقامت در سختی‌ها و مشکلات و دانش برنامه‌ریزی اقتصادی باشند.^(۴)

ط - حفظ حقوق اقلیت‌ها

یکی از دشوارترین کارها در مناسبات اجتماعی رعایت حقوق اقلیت‌های قومی، مذهبی و سیاسی است. آموزه‌های دینی به صراحت بر لزوم حفظ حقوق اقلیت‌ها تأکید می‌ورزد و هرگونه بی‌توجهی به آن را موجب وهن و نشان عدم پای‌بندی به دستورات شرع و وظایف انسانی می‌شمارد.^(۵)

۱- سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۵۳، ص ۴۳۰. ۲- مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۱۹ و ۳۲۰.

۳- سوره نساء (۴)، آیه ۵. ۴- کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۲، حدیث ۳۲.

۵- برای تفصیل بیشتر به *دراسات في ولاية الفقيه*، ج ۲، ص ۲۰ و ۲۱ مراجعه کنید.

نفی برتری‌های قومی و تساوی آنان در بهره‌مندی‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و جلوگیری از تفاخر عرب بر عجم و برعکس، از جمله افتخارات اسلام است؛ تا جایی که امیرالمؤمنین علیه السلام در آغاز حکومت خویش، برخی امتیازات اعطا شده در دوران خلفای پیشین را لغو کرد و تساوی در بخشش را مجدداً برقرار نمود. در باب حفظ حقوق اقلیت‌های دینی، آثار مکتوب پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در قراردادهای ایشان با مسیحیان و یهودیان بهترین گواه است؛ و رفتار مسلمانان با آنها در اکثر زمانها رفتار انسانی بوده که بیانگر اهتمام اسلام به حقوق اهل کتاب است. در قرارداد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با مسیحیان نجران آمده است: «لَا يُغَيَّرُ مَا كَانُوا عَلَيْهِ وَلَا يَغَيَّرُ حَقٌّ مِنْ حُقُوقِهِمْ وَ أَمْثَلِهِمْ»^(۱) «پیامبر هیچ تغییری در زندگی آنان ایجاد نکند و هیچ حقی از حقوقشان را دگرگون نسازد و سنن و آداب ایشان را تغییر ندهد...»

همچنین در عهدنامه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم با یهود مدینه آمده است: «یهودیان بنی عوف، امتی هستند در کنار مسلمانان؛ یهودیان دین خود را دارند و مسلمانان دین خویش را، هر یک دوستان و خویشان خود را خواهند داشت، مگر این که کسی ستم روا دارد و گناه کند.»^(۲)

اما در باب اقلیت‌های سیاسی که در بین خود مسلمانان و با گرایش‌های سیاسی متفاوت پدید می‌آید به دلیل روشن بودن موضوع و یکسانی در حقوق، بحث کمتری در میان علمای دین صورت گرفته است؛ ولی به طور قطع و از باب رعایت حق مسلمان و مؤمن باید حقوق اقلیت‌های سیاسی و مذهبی مسلمان را رعایت کرد. روایاتی از معصومین علیهم السلام وارد شده است که رعایت حقوق مخالفان سیاسی را ضروری می‌شمارد و سیره معصومین علیهم السلام نیز این معنا را تأکید می‌کند.

امیر مؤمنان علیه السلام در نامه خود به مالک در رعایت حقوق مردم می‌فرماید: «فَأِنَّهُمْ صِنْفَانِ، إِمَّا أَحُّ لَكَ فِي الدِّينِ وَ إِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ»^(۳) «این مردم دو دسته هستند،

۱- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۷۶.

۲- ابن هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۱۴۹.

۳- سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۵۳، ص ۴۲۷.

یا برادران دینی تو و یا هم‌نوعان تو هستند.» یعنی چه موافق با تو باشند یا مخالف فکری و عقیده‌ای تو باشند، باید حقوق آنان را رعایت کنی. و این به‌جز روایاتی است که در مذمت اهانت به مردم^(۱) یا تصرف و مصادره کردن اموال آنان آمده است.^(۲) در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است: خدای تبارک و تعالی عزم دارد که خائن را در کنار خویش مأوی ندهد. راوی می‌پرسد: خائن کیست؟ حضرت جواب می‌دهد: «مَنْ ادَّخَرَ عَنْ مُؤْمِنٍ دَرَهَمًا أَوْ حَبْسَ عَنْهُ شَيْئًا مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا»؛ «کسی که درهمی را از مؤمنی دریغ کند، یا چیزی از امور دنیوی را از او ممانعت کند.» سپس فرمود: «خداوند تصمیم گرفته است سه دسته را در بهشت جا ندهد: کسی که خدا و احکام او را رد کند، یا امام و پیشوای هدایتگری را نپذیرد، و یا کسی که از حق مؤمنی ممانعت کند.»^(۳)

در حدیث معتبر از امام صادق علیه السلام روایت شده است: در روز قیامت صدایی به گوش می‌رسد که می‌گوید: «أَيْنَ الصَّدُودِ لِأَوْلِيَائِي» که‌جایند آنانی که راه را بر دوستان من بستند. آنگاه آدمیانی که صورتشان کریه است برمی‌خیزند و همان صدا می‌گویند: اینها کسانی هستند که مؤمنان را آزار داده و حقشان را انکار کرده و با آنان دشمنی ورزیده و آنها را به خاطر دین و باورهایشان مورد ستم قرار داده‌اند؛ سپس آنها را راهی جهنم می‌کنند. قسم به خدا عقاید دینی آنان یکسان بوده و لکن حقوق مخالفانشان را حبس کرده و اسرار آنان را فاش می‌ساختند. «و لَكِنَّهُمْ حَبَسُوا حُقُوقَهُمْ وَ ادَّاعُوا عَلَيْهِمْ سِرَّهُمْ».^(۴)

در روایت معتبر دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «مَنْ حَبَسَ حَقَّ الْمُؤْمِنِ أَقَامَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَمْسِمِائَةَ عَامٍ عَلَى رِجْلَيْهِ حَتَّى يَسِيلَ عَرْقُهُ أَوْ دَمُهُ وَ يُنَادِي مُنَادٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ: هَذَا الظَّالِمُ الَّذِي حَبَسَ عَنِ اللَّهِ حَقَّهُ. قَالَ: فَيُوبِخُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ

۱- صدوق، معانی الاخبار، باب معنی الغایات، ص ۱۹۵ و ۱۹۶، حدیث ۱.

۲- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۱ از ابواب کتاب الغصب، ج ۲، ص ۳۸۵.

۳- صدوق، الخصال، باب الثلاثة، ص ۱۵۱، حدیث ۱۸۵.

۴- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۱۴۵ از ابواب احکام العشرة، ج ۱۲، ص ۲۶۴ و ۲۶۵، حدیث ۲ و ۳.

يَوْمَ مَرُّ بِهِ إِلَى النَّارِ»^(۱) «کسی که حق مؤمنی را حبس کند خدای عزوجل روز قیامت او را پانصد سال روی پایش نگه می دارد تا عرق یا خونش روان شود، و از جانب خدا ندا داده می شود: این ظالمی است که حق خدا را منع کرده است. سپس چهل روز توبیخ می شود و پس از آن دستور داده می شود تا در آتش افکنده شود.»

صرف نظر از سیره امیرالمؤمنین علیه السلام درباره مخالفتی که به مخالفت علنی و تشکیلاتی با او پرداختند و او هیچ یک از حقوق و امکانات عمومی و سهمیه بیت المال ایشان را قطع نکرد و آزادی رفتار و گفتارشان را از آنان نگرفت، از دلایل دیگر بر ضرورت حفظ حقوق اقلیت ها بیان رسای ایشان در عهدنامه خویش با مالک اشتر است که: «بارها از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام که فرمود: امتی که حق ضعیف از قوی در آن بدون لکنت زبان گرفته نشود هرگز مقدس نیست.» این روایت با سندهای مختلف از طریق فریقین نقل شده است.^(۲)

همین مضمون در روایتی با سند صحیح از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است که فرمود: «مَا قُدِّسَتْ أُمَّةٌ لَمْ تَأْخُذْ لِضَعِيفِهَا مِنْ قَوِيَّهَا بِحَقِّهِ غَيْرَ مُتَّضِعٍ»^(۳) «امتی که حق ضعیف را بدون تواضع کردن او در برابر قوی نگیرد مقدس نیست.»

و در جای خود به طور مستدل به چهارده حقوق برای مخالفان اشاره شده است؛ اعم از این که مخالف عقیدتی یا سیاسی باشند، و نیز اعم از این که اصل نظام و حاکمیت دینی را قبول داشته یا نداشته باشند، یا ساختار سیاسی نظام و یا صلاحیت حاکمان را پذیرفته یا نپذیرفته باشند.

این حقوق - که برخی از آنها مشترک میان موافق و مخالف است - عبارتند از:

۱ - حق آزادی بیان و اظهار نظر در عرصه های مختلف.

۲ - حق فعالیت تشکیلاتی و اقدام عملی.

۱- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۶۷، حدیث ۲.

۲- متقی هندی، کنز العمال، ج ۳، احادیث ۵۵۴۴-۵۵۴۹، ۵۵۸۷، ۵۵۸۸، ۵۵۹۰، ۵۵۹۱، ۵۶۰۶-۵۶۱۱.

۳- طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۸۰، حدیث ۳۷۱.

- تنها محدودیت برای استیفای این دو حق، عدم تضییع حقوق دیگران است.
- ۳- حق اطلاع از تصمیم‌گیری‌های حاکمیت و اسرار آنها، جز اسرار جنگ در همان زمان.
- ۴- حق دستیابی به حقوق مشروع خویش؛ حاکمیت موظف است ترتیبی اتخاذ کند تا افراد ضعیف و دور از قدرت - اعم از موافق و مخالف - بتوانند به حق خویش دست یابند.
- ۵- حق استیفای حقوق مشروع و عدم تأخیر و وقت‌گذرانی از سوی حاکمیت.
- ۶- حق برخورد عادلانه و بدون تبعیض حاکمیت با وی در آنچه حق است.
- ۷- حق برخورداری از کرامت انسانی و رعایت همه مصادیق آن از ناحیه حاکمیت.
- ۸- حق مصونیت جان، آبرو، مال و شغل وی از هرگونه تعرض.
- ۹- حق مصونیت از تعرض قضایی به صرف مخالفت با حاکمیت.
- ۱۰- حق مستور ماندن عیوب وی و عدم افشای آنها.
- ۱۱- حق عفو و گذشت نسبت به لغزشها.
- ۱۲- حق دیدار خصوصی و بدون حاجب با حاکمان.
- ۱۳- حق برخورداری از حقوق اجتماعی و مدنی؛ و در این جهت تفاوتی میان مسلمان و غیرمسلمان و شیعه و غیرشیعه وجود ندارد. این دسته از حقوق پس از قبول قواعد اجتماع توسط هر فرد و عضویت او در آن ثابت خواهد شد و سلب هر یک از آنها نیازمند دلیل است.
- ۱۴- حقوق مخالفان در رابطه با زندان و دادگاه؛ هرچند زندانی نمودن مخالفان سیاسی که با شیوه‌های غیرمسلحانه علیه حاکمیت فعالیت سیاسی می‌کنند، فاقد مشروعیت بوده و در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام سابقه‌ای نداشته است.^(۱)

۱- برای تفصیل، ر.ک: دیدگاهها، ج ۱، ص ۴۷۸-۴۹۸.

احکام سیاسی

دین اسلام واجد احکامی است که زندگی سیاسی و اجتماعی مسلمانان را مورد توجه قرار داده و برای بهبود مناسبات آنان دستورهایی را صادر کرده است، یا برخی رفتارهای معقول را تشویق و ترویج کرده و یا از برخی رفتارهای ناپسند جلوگیری کرده است. این قسم از احکام در دو بُعد «وظایف فردی» و «وظایف اجتماعی» است.

الف - وظایف سیاسی - اجتماعی فردی مسلمانان

برخی از احکام سیاسی اجتماعی اسلام از دیدگاه وظیفه فردی مورد توجه قرار گرفته و تحولات اجتماعی تأثیر چندانی بر چگونگی انجام آن نمی‌گذارد. یعنی هر فردی به صورت انفرادی موظف است که کار خود را به درستی انجام دهد؛ خواه دیگران او را همراهی کنند و یا نکنند. و برخی احکام اگرچه ناظر به وظایف فردی است ولی متأثر از تحولات اجتماعی است و اقبال و ادبار مردم تأثیر بسزایی در لزوم یا عدم لزوم انجام آن می‌گذارد. در این بخش عمدتاً به احکامی توجه شده است که در همه حال به عنوان وظیفه فردی متوجه مسلمانان است و وظیفه آنان مشروط به اقدام دیگران نیست.

نماز جماعت، جمعه و عیدین

عبادت ذاتاً امری فردی است که با قصد تقرّب به معبود و نیت صحیح تحقق می‌یابد و دستور به اجتماع امری سیاسی است که به خاطر زندگی اجتماعی و فواید تجمع انسانها تشریح شده است. صرف نظر از تکلیف عمومی مسلمانان به اجتماع و پرهیز از تفرقه، هر مسلمانی موظف است روح اجتماع با سایر انسانها خصوصاً هم‌فکران و هم‌کیشان را در خویش تقویت کند.

لزوم شرکت در نماز جمعه و عیدین به هنگام برگزاری آنها با رعایت تمام شرایط و حتی تأکید بر شرکت در نماز جماعت، وظیفه‌ای کاملاً فردی است و تک تک افراد باید خود را موظف به انجام آن بدانند و هر یک به دیگری واگذار نکنند. در حقیقت هر حکم غیر کفایی در اسلام شامل همهٔ مسلمین می‌شود؛ و حتی اگر وظیفه‌ای اجتماعی و سیاسی باشد، جنبهٔ فردی آن هم مورد توجه شارع مقدس بوده است؛ و نمازهای یاد شده از آن جمله است.

از طرفی ضرورت پرداختن امام به مشکلات و نیازهای مسلمانان در خطبه‌های نماز و جزء نماز قرار دادن خطبه‌ها، تردیدی باقی نمی‌گذارد که نماز جمعه جنبهٔ سیاسی هم دارد.

تأکید بر ضرورت حضور افراد ساکن در فواصل معین، نشان از تأثیر جدی اجتماعی این حضور دارد و هیچ‌یک از این وظایف مشروط به اقدام دیگران نشده است.

در روایتی از حضرت رضا علیه السلام نقل شده است: «خداوند خطبه را از آن جهت در نماز قرار داده است که امام راهی داشته باشد برای موعظه و ترغیب مردم به اطاعت از خدا و پرهیز از معصیت او و شناخت آنچه مصلحت مردم در دنیا و آخرتشان است و شناساندن آن مصلحت به مردم و اعلام آفت‌ها و روش‌های صحیح زندگی، که شامل ضرر و نفع ایشان می‌شود.»^(۱)

امام باید مردم را از ستم بر حذر بدارد و مانع از روحیهٔ ظلم‌پذیری در آنان گردد و با شجاعت و وظایف اجتماعی و فردی مسلمانان را به آنان گوشزد نماید.

این اجتماع ضروری اگر با تمامی شرایط تحقق یابد، می‌تواند مانع عظیمی در برابر حکام ستمگر و قدرت کم‌نظیری در حمایت از ستمدیدگان باشد و حضور مستمر مردم را در زندگی اجتماعی تأمین کند.

۱- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۲۵ از ابواب صلاة الجمعة، ج ۷، ص ۳۴۴. حدیث ۶.

حجّ، اجتماع عبادی - سیاسی بین‌المللی

آن روزی که فریضه حج از سوی شارع مقدس تشریح شد، شاید ضرورت حضور در زمان معین، چندان که لازم بود مورد توجه همگان قرار نگرفت؛ ولی در عصر ارتباطات می‌توان فهمید که روشن‌بینی و فرصت‌آفرینی این شریعت تا چه حد دوران‌دیشانه و مدبرانه بوده است. امروز هیچ قدرتی توان بسیج چنین جمعیت عظیمی، با این تنوع قومی و زبانی را ندارد؛ جمعیتی که اگر قدرتهای سیاسی مانع نشوند، بسیار بیشتر از آنچه هست گردهم می‌آیند و می‌توانند در سرنوشت مسلمانان تأثیر جدی بگذارند.

افسوس که این توانایی در اثر بی‌توجهی برخی متصدیان امور مسلمین در اعصار و قرون متمادی بدون استفاده مانده و ارزش این فریضه الهی بر مسلمانان همچنان پوشیده است. هر چند وسایل ارتباطی در دنیای جدید بدون زحمت تا درون منازل نفوذ کرده، ولی هرگز زمینه‌ای مناسب‌تر از زمینه فرهنگ‌سازی حجّ در اختیار مسلمانان قرار نگرفته است.

بی‌توجهی متصدیان امور مسلمین، مانع از انجام وظیفه فردی مسلمانان برای ایجاد ارتباط با حجّاج سایر ملل و فهمیدن مشکلات و توانایی‌های آنان و بسط روح برادری و همبستگی نمی‌شود. هر مسلمانی باید خود را موظف بداند تا از این اجتماع عظیم برای تفاهم بیشتر ملل مسلمان بهره بگیرد؛ چرا که روح اصلی تشریح حجّ، پس از عبادت خدا، ارتباط و تفاهم مسلمین است.

هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام نقل کرده است: «خداوند مسلمانان را به حج امر کرده است تا مصلحت دین و دنیای ایشان را تأمین کند. و اجتماع ایشان را از شرق و غرب عالم به صورت فریضه قرار داد تا یکدیگر را بشناسند و بهره‌های تجاری و مادی برند و افکار و اندیشه‌های دینی را یادآور شوند...؛ و این علت واجب بودن حجّ است.»^(۱)

۱- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۱۱ از ابواب وجوب الحج، ج ۱۱، ص ۱۴، حدیث ۱۸.

امر به معروف و نهی از منکر

یکی از مهمترین دستورات سیاسی اجتماعی اسلام مسأله امر به معروف و نهی از منکر است که به گفته امیر مؤمنان علیه السلام: «در حکم اقیانوسی است که سایر احکام دین در برابر آن همچون چند قطره آب بیش نیستند.»^(۱) مفاد این حکم عظیم الهی پذیرش مسئولیت اجتماعی از سوی همه مسلمانان است و تک تک افراد در برابر رفتار دیگران مسؤول شناخته شده‌اند.

در حقیقت نقش تربیتی جامعه و مسئولیت آن به گونه‌ای است که همه افراد موظف به ایفای نقش اجتماعی خود می‌شوند تا رفتارهای صحیح و پسندیده تبدیل به روندی عمومی گردد و رفتارهای ناپسند با واکنش منفی افراد جامعه روبرو شود و زمینه زیاد شدن آن از بین برود.

برخی «معروف» و «منکر» را در ردیف احکام واجب و حرام تصور کرده و گمان کرده‌اند مسأله امر به معروف و نهی از منکر بیان احکام و الزام مردم به احکام است. معروف در جامعه باید به گونه‌ای باشد که همه مردم خوب بودنش را بشناسند، لذا در جایی که حکم به این مرحله نرسیده، باید زمینه آشنایی و آگاهی مردم را فراهم کرد. امر به معروف و نهی از منکر دارای مراحل است:

مرحله اول امر به معروف و نهی از منکر این است که هر مسلمانی باید در برابر کارهای ناشایست قلباً ناراحت باشد و این نارضایتی باید در رفتار ظاهری او پدیدار گردد تا مرتکب منکر، متوجه زشتی رفتار خود گردد و تأثیر منفی آن را مشاهده کند و از روش ناپسند خویش دست بردارد. در برابر کارهای پسندیده هم باید رفتارهای حاکی از رضایت و خشنودی و توجه و تشویق که علنی کننده رضایت قلبی در برابر انجام معروف است انجام گیرد تا کارهای پسندیده تشویق شود و منجر به بسط معروف گردد.

۱- سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۳۷۴، ص ۵۴۲.

مرحله دوم اظهار بیانی رضایت یا عدم رضایت در برابر معروف و منکر است؛ یعنی با گفتار و نوشتار از رفتارهای پسندیده استقبال گردد و انجام دهنده کار نیک در حدی که به تملق نینجامد تشویق گردد، و در برابر رفتارهای ناپسند اجتماعی واکنش منفی نشان داده شود. این مرحله ممکن است از همگان بر نیاید زیرا برخی افراد زبان گویا یا قلم رسایی ندارند؛ ولی در هر صورت همه افراد به قدر توان خود در این زمینه مسؤولیت دارند.

در این مرحله می توان از گروه های سیاسی و اجتماعی مانند احزاب و جمعیت های صنفی و فرهنگی و رسانه های عمومی همچون نشریات و مطبوعات و رسانه های صوتی و تصویری نیز بهره گرفت. یعنی وظایف اسلامی مسلمانان اقتضا می کند به بهترین وجه به مسؤولیت های دینی و اجتماعی خود عمل نمایند، و اگر از راه تشکیل احزاب و جمعیت ها و اجتماعات قانونی و یا مطبوعات به صورتی بهتر و مؤثرتر به انجام وظایف موفق می شوند، لازم است برای ایفای مسؤولیت به این گونه کارها اقدام کنند.

بزرگترین ثمره گسترش این مسؤولیت اجتماعی حضور و مشارکت مستمر همه مسلمانان در سرنوشت اجتماعی خویش است که مانع از سوء استفاده قدرتمندان و قانون شکنی متجاوزان به حدود قانونی می شود.

به همین جهت در بیان امام رضا (علیه السلام) آمده است: «لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَيْنَنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيُسْتَعْمَلَنَّ عَلَيْكُمْ شِرَارُكُمْ فَيَدْعُو خِيَارُكُمْ فَلَا يُسْتَجَابَ لَهُمْ»^(۱) «امر به معروف کنید و از منکر نهی کنید، و گرنه افراد شرور بر شما مسلط خواهند شد؛ پس خوبان شما از خدا درخواست کمک می کنند ولی خواست آنان برآورده نمی شود.»

امر به معروف و نهی از منکر به معنای رسمیت بخشیدن به ناظران منتقد است؛ و علی رغم توصیه های مؤکد شرع و عقل معمولاً افراد مختلف از این مسؤولیت

۱- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۱۱ از ابواب امر و نهی، ج ۱۶، ص ۱۱۸، حدیث ۴.

بزرگ شانه خالی می‌کنند و خطرات و رنج‌ها را بر خویش هموار نمی‌کنند و در هر زمان فقط عده‌ای از مسلمانان به صورت جدی به این کار عظیم می‌پردازند. در قرآن کریم آمده است: ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^(۱) «باید جمعی از شما باشند که به نیکی دعوت کنند، به کارهای پسندیده دستور دهند و از کارهای ناپسند بازدارند، و این افراد همان رستگارانند.»

بنابراین هرچند وظیفه امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای عمومی است و بر یک‌یک افراد مسلمان لازم است که به این کار مبادرت نمایند، ولی اگر جمعی به نحو مؤثر اقدام کنند و تأثیر اقدام آنان مثبت باشد، یعنی از منکر پیشگیری شود و معروف گسترش یابد و مقصود دین تأمین گردد، از آن پس دیگران مسؤولیتی نخواهند داشت؛ و به اصطلاح و جوب این حکم «کفایی» است.

مطلب دیگری که ذکر آن لازم است شرط تأثیر است. یعنی اگر شرایط اجتماعی به گونه‌ای باشد که بیان معروف و نهی از منکر، موجبات عناد و لجاج دیگران را فراهم کند و یا اصولاً شرایط و لوازم تأثیر به هر دلیل فراهم نباشد به گونه‌ای که گفتن و نگفتن هیچ تأثیری نداشته باشد و یا خطر جانی و ضرر عمده‌ای که زندگی افراد را مختل کند در پی داشته باشد، لزوم حکم منتفی می‌گردد و در بعضی موارد مثل موجب عناد و لجاج شدن، عدم انجام امر به معروف و نهی از منکر لازم می‌شود. البته در امور مهم مثل حفظ حیثیت دین و جلوگیری از تحریف آن، گرچه خطر و ضررهای جانی و مالی در پی باشد، اقدام به امر به معروف و نهی از منکر لازم است. مرحله سوم این حکم اختصاص به حکومت صالح و واجد شرایط دارد، که در بخش بعدی بیان خواهد شد.^(۲)

۱- سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۰۴.

۲- به بند «و» از مورد پنجم از «وظایف سیاسی - اجتماعی عمومی مسلمانان» در همین کتاب مراجعه شود.

رعایت قوانین اجتماعی

هر مسلمانی در هر جامعه‌ای که زندگی می‌کند لازم است قوانین و مقررات اجتماعی آن جامعه را رعایت کند، و اگر آن قوانین به گونه‌ای باشد که برخلاف احکام اسلام باشد، در حد توان باید از آن محیط دوری گزیند؛ و اگر حضورش در آن جوامع لازم است، باید بدون اظهار مخالفت با قوانین اجتماعی، از تخلف از احکام اسلام پرهیز کند.

در جوامع اسلامی که بر اساس احکام دین اداره می‌شوند و قوانین اجتماعی برگرفته از کتاب و سنت و فتاوی مجتهدان و کارشناسی کارشناسان و رعایت مصالح اجتماعی است، پیروی از قوانین لازم است و تخلف از آن جایز نیست.

اصولاً قوانین اجتماعی در حکم قراردادها و معاهدات دوجانبه بین ملت‌ها و دولت‌هاست، و اگر اشکال شرعی در اصل قرارداد نباشد، پس از پذیرش آن از سوی دو طرف لازم الاجراست. این قوانین خواه مثل قوانین اساسی کشورها باشد، یا از قبیل قراردادهایی باشد که توسط دولت‌ها منعقد می‌گردد، و یا قوانین عادی باشد که از سوی مجالس قانون‌گذاری وضع می‌شود.

برای اقامت در ممالک غیر اسلامی باید قبل از اقامت و یا تابعیت و یا مسافرت، از قوانین آنها اطلاع حاصل کرد و اگر به گونه‌ای است که قوانین آنها به صراحت مخالف قوانین اسلام است و شامل مسلمانان نیز می‌گردد، چنانچه ضرورتی برای حضور در آنجا نیست، باید از حضور در آن خودداری شود؛ و اگر صراحتاً مخالفتی با قوانین اسلام ندارد و یا تنها در بعضی از مواد قانونی مخالف باشد، که ممکن است به صورت اتفاقی شامل حال مسلمانان گردد، حضور مسلمانان در آن جوامع اشکالی ندارد.

و در هر صورت مراعات قوانین اجتماعی در هر جامعه‌ای لازم است و تخلف از آن جایز نیست.

تقیّه و رازداری

احکام اسلام از نظر شدت مطلوبیت یا عدم مطلوبیت متفاوت است. برخی از آنها به گونه‌ای است که خداوند هرگونه اقدام برای تحقق یا عدم تحقق آنها را درخواست می‌کند، که از آنها به عنوان «واجبات مؤکد» و یا «حرامهای مؤکد» نام برده می‌شود، و بعضی در این حدّ از تأکید نیستند و گاه بسیار خفیف و مورد تساهل‌اند.

از سوی دیگر انسان مؤمن هم دارای ارزشی والا می‌باشد. بنابراین نقل صحیح از امام صادق علیه السلام: «مؤمن احترامش از کعبه بیشتر است»^(۱) و بنابر بیانی دیگر: «احترام مال مؤمن همچون احترام خون اوست و آبروی او نیز در همین حدّ احترام دارد.» باید توجه داشت که تمامی احکام اسلام برای سعادت بشر در دنیا و آخرت تشریح شده است و لذا منطبق با فطرت انسانی است و اگر بنا باشد هستی او را مورد هجوم قرار دهد و استحکام زندگی وی را از بین ببرد، قطعاً از فطری بودن خارج می‌شود. حال در صورتی که میان حفظ جان و شخصیت مؤمن و حفظ احکام دینی ناسازگاری به وجود آید و عمل به احکام موجب به مخاطره افتادن جان و آبروی مؤمن گردد، حفظ جان و آبرو مقدم است.

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: «إِنَّ التَّقِيَةَ دِينِي وَ دِينُ آبَائِي»^(۲) «تقیّه دین من و پدران من است.» مفاد این حکم آن است که تا وقتی که خطر و ضرر جدی متوجه مسلمان نیست، باید بر دستورات دینی تأکید بورزد؛ ولی اگر خطر و ضرر مهمی متوجه مسلمان یا مسلمانان بشود، اصرار بر تحقق حکم برداشته می‌شود.

گاهی منظور از تقیه انجام دادن وظیفه نیست؛ بلکه رازداری، کتمان و حفظ سرّ است. یعنی لازم نیست که علناً و به همه کس توضیح داده شود که مثلاً او چنین می‌کند و یا اسراری را که به جان و مال خود و دیگران آسیب می‌رساند فاش کند. در بسیاری

۱- صدوق، الخصال، باب الواحد، ص ۲۷، حدیث ۹۵.

۲- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۲۴ از ابواب امر و نهی، ج ۱۶، ص ۲۱۰، حدیث ۲۴.

از مواقع منظور از تقیه ترک واجبات و انجام محرمات نیست؛ بلکه منظور از آن، علنی انجام ندادن واجبات است.

البته در موارد معدودی این حکم متوقف می‌شود. مثل مجبور شدن بر قتل دیگران که نمی‌توان - به صرف ترس از کشته شدن خود در صورت سرپیچی از دستور ستمگران - کشتن بی‌گناهی را مجاز شمرد. این موارد عمدتاً به حق الناس مربوط می‌شود، ولی در حق الله - در صورت حصول شرایط - تقیه جایز و در برخی موارد واجب است.

باید امور اهم و مهم شوند و مهم به خاطر اهم ترک گردد. نمی‌توان به خاطر اندک خطر یا ضرری، از انجام وظایف اجتماعی خودداری ورزید؛ به عبارت دیگر تقیه نباید بهانه‌ای برای حفظ قدرت یا ثروت و یا موقعیت اجتماعی قرار گیرد. شرع مقدس با حفظ اهمیت هر امری در جای خود، اهمیت آبرو، مال و جان مؤمن را در نظر داشته و با تشریح حکم تقیه همه راهها را برای حفظ حیثیت انسان در نظر گرفته است.

هر مکلف مسلمانی می‌تواند در حوادث زندگی به تفکیک اهم و مهم به صورت فردی اقدام کند و در موارد ضرورت با حفظ جهات شرعی تقیه نماید. البته درباره حقوق سایر مردم، تنها قوانین اجتماعی پذیرفته شده جاری است و اصولاً تقیه در این بخش به شدت مشروط است و جزئیات آن را در کتب فقهی تفصیلی باید جستجو کرد. قسمی دیگر از تقیه نیز وجود دارد که در اصطلاح به آن «تقیه مداراتی» گفته می‌شود؛ و نوعی رعایت جامعه، مذاهب اسلامی و شرایط بین‌المللی است که به مناسبت وظایف سیاسی در صفحات آتی بیان خواهد شد.

حضور در اجتماع و ممنوعیت عزلت

یکی از حالاتی که ممکن است بر افراد مستولی شود، روحیه عزلت و گوشه‌گیری و یا رُهبانیت است که اسلام از آن منع کرده و بر حضور فعال انسانها در اجتماع اصرار

ورزیده است. در روایات بسیاری از رهبانیت و از نشستن در کنج عزلت - حتی به بهانه عبادت - منع شده است. در قرآن کریم آمده است: ﴿وَلَا تَسْئَلْ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾^(۱) «بهره خودت را از دنیا فراموش نکن.» در روایت آمده است: «لارهبانیه فی الاسلام»^(۲) «گوشه گیری در اسلام نیست.» «و رهبانیه أمتی الجهاد فی سبیل الله»^(۳) «و رهبانیت امت من جهاد در راه خداست.» در قرآن درباره مسیحیان آمده است: ﴿وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ﴾^(۴) «رهبانیتی که از پیش خود آوردند، ما آن را برای ایشان مقرر نکردیم.»

در بخش امر به معروف و نهی از منکر یادآوری شد که اساس آن حکم بر ضرورت نظارت مستمر همه افراد جامعه و توجه مسؤولیت شرعی همه آنان استوار است، و کسی که عزلت می‌گزیند این بخش از احکام خدا را تعطیل می‌کند؛ احکامی که از اهمیت بسزایی برخوردار است.

ب - وظایف سیاسی - اجتماعی عمومی مسلمانان

برخی از احکام شریعت صرف نظر از مسؤولیت فردی مسلمانان، به عنوان قانون اجتماعی تشریح شده و مسؤول اجرای آن جامعه اسلامی و متولیان اداره امور جامعه هستند.

در اموری که احتیاج به سازماندهی و مدیریت دارد و از عهده تک تک افراد خارج است، باید حکومت به نیابت از عموم برای انجام آن اقدام کند. گستردگی این امور از یک طرف و حضور همه جانبه دین از طرف دیگر، وظیفه مسؤولان امر را سنگین و تشخیص صحیح راه حل‌ها را مشکل کرده است. امور فرهنگی، اقتصادی، سیاسی،

۱- سوره قصص (۲۸)، آیه ۷۷.

۲- قاضی نعمان، دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۱۹۳، حدیث ۷۰۱.

۳- نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، باب ۶۰ از ابواب الدفن، ج ۲، ص ۴۰۱، حدیث ۴۲.

۴- سوره حدید (۵۷)، آیه ۲۷.

نظامی، امنیتی و قضایی در این بخش قرار می‌گیرند؛ ولی بُعد اجتماعی این احکام و نقش آن در قوام و ثبات سیاسی مورد نظر است، نه پرداختن به ریز وظایف و حقوق افراد جامعه. اکنون با تفکیک کل مسائل به موارد عمده احکام سیاسی و وظایف عمومی مسلمانان می‌پردازیم.

۱ - امور فرهنگی

مقصود از امور فرهنگی کارهایی است که رویکرد صرفاً فرهنگی آن بیشتر مورد نظر شارع بوده است، که در اینجا به موارد مهم آن می‌پردازیم:

الف - تعلیم و تربیت عمومی

برنامه ریزی برای تعلیم و تربیت افراد جامعه و رشد علمی و فرهنگی آنان از جمله وظایف دولت‌ها و زمامداران است. حکومت دینی مسؤولیت گسترش علم و دانش و رشد و ارشاد مسلمین را دارد و باید حداکثر تدبیر و توان خود را در این راه به کار گیرد. «طلب العلم فریضة علی کل مسلم»^(۱) «در جستجوی دانش بودن بر هر مسلمانی لازم است.» این دستور تمامی زنان و مردان مسلمان را موظف به آموختن می‌کند. وظیفه انبیای الهی و به دنبال ایشان وظیفه انانی که در جایگاه انبیا قرار می‌گیرند تعلیم و تربیت عموم مردم است؛ «و یُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ»^(۲) تأکید دین بر لزوم یادگیری دانش حتی در دورترین مکانها مثل چین در زمان رسول خدا ﷺ: «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ»^(۳) و یا آموختن حکمت از نااهل‌ترین انسانها: «خُذِ الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنْ أَهْلِ النَّفَاقِ»^(۴) به این علت است که علم و دانش نوری

۱- کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۰، حدیث ۱. ۲- سورة جمعه (۶۲)، آیه ۲.

۳- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۴ از ابواب صفات القاضی، ج ۲۷، ص ۲۷، حدیث ۲۰؛ مجلسی،

بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۷۷، حدیث ۵۵: «دانش را بجوید، هر چند در چین باشد.»

۴- سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۸۰، ص ۴۸۱: «حکمت را بیاموزید، هر چند از منافقان.»

است که تاریکی‌های جهل را می‌شکافد و زندگی را آسان ساخته و فرصت تدبیر و تفکر را افزون می‌سازد. پیشرفت‌های علمی و فنی و نوآوری‌ها و باز شدن دریچه‌های بیشتر به اسرار هستی، استواری دین را افزون ساخته و قدرت لایزال خداوند را نمایان می‌سازد و در نهایت عبودیت را عقلانی و هموار می‌سازد.

در برخی از روایات از علم به «نور» تعبیر شده است: «لیس العلم بکثرة التعلّم و إنّما هو نورٌ یقذفه الله فی قلب من یرید الله أن یریدَه»^(۱). به این دلیل که دانش باید راهگشایی داشته باشد؛ و چه بسا علمی که وسیله آزار و زحمت دیگران شود. از این رو باید به سمت علمی روی آورد که برای فرد و جامعه، و دنیا و آخرت مفید باشد. بنابراین زندگی مادی و آسایش و آرامش بشر را علم تأمین می‌کند. کوشش جدی زمامداران در راه بسط علم و دانش سبب استحکام حکومت و دیانت است؛ و هرگونه سهل‌انگاری و یا بی‌اعتنایی به علم و دانش و بی‌توجهی به دانشمندان، بی‌اعتباری و سستی حکومت و دیانت را در پی خواهد داشت.

لازم است برنامه‌ریزی‌ها برای تربیت و تعلیم به گونه‌ای باشد که بالاترین اعتبار اجتماعی مخصوص علم و دانش و تحقیق و فن‌آوری باشد و جایگاه اجتماعی دانشمندان و کارشناسان و محققان جامعه برتر از زمامداران باشد، که فرموده‌اند: «العلماء حکّام علی الملوک»^(۲) «دانشمندان فرمان‌دهندگان بر حاکمان هستند».

ب - تبلیغ دین

دین مجموعه‌ای از احکام و باورهاست که در برخی موارد پذیرفتن جزئیات آن مشروط به فهمیدن برخی ظرافت‌های علم و حکمت است، و برخی از احکام آن برای بازداشتن تجاوز به حقوق دیگران وضع شده است. هیچ‌کس در تبلیغ متاع خود از نکات مبهم و پیچیده و دور از فهم و ذهن مخاطب بهره نمی‌گیرد؛ بلکه مطالب

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۵، حدیث ۱۷؛ شهید ثانی، منیه المرید، ص ۱۶۷.

۲- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۳، حدیث ۹۲.

نزدیک به فهم مخاطب و حتی امور رغبت برانگیز و تشویق کننده را برای جلب توجه اولیه ابراز می کند تا انس و رغبت ایجاد شود و اندک اندک تمامی اجزا و شرایط متاع را معرفی می کند.

در تبلیغ دین و شریعت اسلام باید از مزایای شریعت مصطفوی در برابر سایر شرایع آغاز کرد و وجوه مشترک را در جای خود عرضه نمود. حقایق شرعی موقعی برای مردم قابل پذیرش است که به عنوان قوانین گریزناپذیر و قطعی تصویر زیبایی از یک جامعه متوازن اخلاقی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را به نمایش بگذارد؛ ولی معرفی دین با احکام شدید که برای ممانعت از ظلم و تجاوز وضع شده - و احیاناً لازم هم هست - ممکن است قابل پذیرش مردم نباشد و ضد تبلیغ به شمار آید.

قرآن کریم شریعت محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را این گونه معرفی می کند: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾^(۱) «آنانی که از فرستاده [ی ما]، آن پیامبر امی، که وصف او را نزد خویش در تورات و انجیل نوشته می یابند پیروی می کنند، او ایشان را به شایسته ها امر کرده و از ناشایسته ها نهی می کند و پاکها را بر ایشان حلال کرده و آلوده ها را حرام می کند و موانع و زنجیرهای بسته شده به فکر و جسم ایشان را از آنان برمی دارد.»

در روایات تأکید شده است: «رَغَّبُوا النَّاسَ فِي دِينِكُمْ»^(۲) «مردم را به دین خود ترغیب کنید.» اگر به سبب تبلیغ سوء دین و شریعت، مانع از هدایت کسی شده یا هدایت شده ای را از دین متنفر گردانیم، یکی از بزرگترین گناهان را مرتکب شده ایم. قرآن کریم در جمله ای کوتاه معیار صحیح و مناسب برای تبلیغ دین و گرایش جذاب را بیان کرده است: ﴿أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ

۱-سوره اعراف (۷)، آیه ۱۵۷.

۲- صدوق، الخصال، باب السبعة، ص ۳۵۵، حدیث ۳۵.

بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»^(۱) «با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگار خود دعوت کن و با آنان به شیوه‌ای که نیکوتر باشد مجادله نما.»

زامداران که معمولاً امکانات مادی و معنوی فراوانی در اختیار دارند، وظیفه دارند برای بسط فرهنگ دین و دینداری تبلیغ کنند، و اولین و مهمترین کار تبلیغی آنان عملکرد صحیح ایشان در مسؤولیت‌های اجتماعی و انجام وظایف قانونی است؛ و اگر رفتار نامناسبی داشته باشند، بدترین ضربه را به دین و مذهب می‌زنند. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِغَيْرِ السِّتِّكُمْ»^(۲) «مردم را با رفتارتان به حق دعوت کنید.»

حکومت به نام دین این مسؤولیت‌ها را ظریف‌تر و توجهات دیگران را دقیق‌تر می‌کند. امام صادق علیه السلام فرموده است: «أَنَّ الْحَسَنَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ حَسَنٌ وَإِنَّ مِنْكَ أَحْسَنَ لِمَكَانِكَ مِتًّا، وَإِنَّ الْقَبِيحَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ قَبِيحٌ وَإِنَّ مِنْكَ أَقْبَحَ»^(۳) «به راستی که نیکی از هر کس نیکو است و به سبب انتسابت به ما اگر از تو صادر شود نیکوتر است؛ و زشتی از هر کس زشت است و به سبب انتسابت به ما اگر از تو صادر شود زشت‌تر است.» این بیان نشان می‌دهد که حکومت دینی کاری بس دشوار در پیش رو دارد و کوچک‌ترین خطا می‌تواند بزرگترین صدمات را به وجهه شریعت وارد آورد.

استفاده از رسانه‌ها و امکانات ارتباطی گسترده دنیای امروز همراه با رفتار منطقی و معقول و مطابق تعهدات شرعی و قانونی داخلی و خارجی، وظیفه‌ای سنگین بر دوش حاکمان مسلمان قرار داده است؛ و هرگونه هزینه از بیت‌المال در جهت تبلیغ مثبت شریعت با توجه به اولویت‌های قانونی و منطقی، جایز و بلکه لازم است؛ و بیش از همه، رفتار صحیح حاکمان است که نقش اساسی را در تبلیغ دارد، و به همین جهت نظارت و مراقبت از کار ایشان در مجموعه دولت و ملت ضروری است.

۱-سوره نحل (۱۶)، آیه ۱۲۵.

۲-مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۳۰۹.

۳-همان، ج ۴۷، ص ۳۴۹ و ۳۵۰.

ج - روابط فرهنگی بین‌المللی

روابط بین‌المللی در دنیای امروز تابعی از رفتار زمامداران کشورهاست. دوستی‌ها و دشمنی‌های حاکمان سبب ایجاد یا قطع روابط شده و گاه ملت‌ها را با تمام وجود در برابر هم قرار می‌دهد. در شریعت اسلام این امر تابع منافع عمومی افراد جامعه اسلامی است، و اگر منافع ایشان مقتضی ارتباط باشد، بر حاکمان لازم است به ایجاد ارتباط اقدام کنند؛ و اگر داشتن رابطه ضررهای بیشتری داشته باشد، باید از ایجاد رابطه صرف‌نظر کنند. البته در نظر گرفتن منافع عمومی افراد جامعه اسلامی نباید به گونه‌ای باشد که به حقوق سایر ملت‌ها یا افراد انسانی - هرچند مسلمان نباشند - لطمه وارد آورد. باید توجه داشت که از دیدگاه اسلام، همه انسان‌ها از حیث انسانیت و صرف نظر از عقیده و مرامی که دارند، در این دنیا محترم‌اند و حقوق ایشان باید مراعات گردد. تبیین این مسأله و استدلال نسبت به آن در جای خود ذکر شده است.^(۱)

در امور فرهنگی معمولاً وجود ارتباط مفید است؛ و به جز در موارد بسیار نادر نباید روابط فرهنگی مسلمانان با سایر ملت‌ها و دولت‌ها قطع شود. تبادل علم و فرهنگ از نظر شریعت محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همیشه مطلوب است و جز هنگام ضرورت نمی‌توان جلوی آن را گرفت؛ زیرا اسلام دارای منطقی قوی است و از مواجهه با برخی افکار ناصحیح و اهمه‌ای ندارد.

اطلاع یافتن مسلمانان از دانش دیگران و کسب علم و هنر از ایشان و رساندن کالاها و اندیشه‌های علمی و هنری مسلمانان به ملت‌ها، از جمله وظایف اسلامی ملت و دولت است. و علوم بسیاری در اختیار غیرمسلمانان است که باید با کسب

۱- ر.ک: رساله حقوق، ص ۱۵ و ۳۲-۳۹؛ جزوه درس خارج مکاسب محرّمه، ذیل عنوان «سب المؤمن»، تکمیل: «حرمة سب الانسان بما هو انسان»، ص ۵-۷؛ دیدگاهها، ج ۱، ص ۱۰۹، ۱۴۴، ۱۴۵، ۴۶۱، ۴۶۲ و ۵۷۶.

دانش از آنها فرا گرفته شود، و لذا فرموده‌اند: «أَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ»^(۱) «برترین دانشمندان کسی است که دانش دیگران را به علم خویش بیفزاید.» اجزای فرهنگ و تمدن بشری به تمامی قابل انتقال به مملکت اسلامی نیست، بلکه برخی آثار غیرمنقول - مثل بناها و سرزمین‌ها - باید با مراجعه به مکانهای خاص خویش در منظر مسلمانان قرار گیرد تا حقایق نهفته در دل آنان تجلی کند و از آنها درس گرفته شود. دستور قرآن به سیر در زمین و توجه به عواقب کارهای گذشته و دیدن آثار باقی مانده از آنان، کاری فرهنگی است که جز با ارتباط فرهنگی مثبت امکان دست‌یابی به آن ممکن نیست و یا به دشواری صورت خواهد گرفت.

زمامداران باید از تجربیات ملت‌ها و دولت‌های جهان مطلع شوند و راههایی را که می‌تواند مسلمانان را به مقصود برساند یا از مقصود بازدارد شناسایی کنند و این تجارب را به ملت مسلمان منتقل کنند تا عقب‌ماندگی‌های مسلمانان جبران شود.

د - کتاب و رسانه‌های جمعی

مسئولان و دولتمردان در جامعه اسلامی برای رشد مسلمانان باید امکانات لازم را فراهم سازند و زمینه‌های ارتقای علمی و تبادل فرهنگی و نقد و انتقاد را به وجود آورند. و جز در موارد ضروری، از اطلاع‌رسانی هرچه بیشتر و بهتر و سریع‌تر پشتیبانی کنند. رسانه‌های عمومی و خصوصی و وسایل ارتباط جمعی و خصوصاً آثاری که قابلیت رجوع مکرر و بهره‌مندی‌های مجدد را دارند (مثل آثار مکتوب یا فیلم‌ها و...) از لحاظ میزان تأثیرات مثبت و منفی باید مورد توجه قرار گیرد و تنها در صورتی که ضرر آنها بیش از منفعتشان باشد - به گونه‌ای که اکثریت کارشناسان بهره‌گیری از آنها را مضر تشخیص دهند و هیچ راه حل جایگزینی نداشته باشد و اطمینان شود که ضرر آنها بیش از منفعتشان است - از انتشار آنها جلوگیری کرد.

۱- صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۸۲، حدیث ۸۳۶.

اگر کارشناسان جامعه اسلامی در میزان ضرر و نفع آنها دچار اختلاف نظر باشند، به گونه‌ای که اطمینان به ترجیح ضرر بر نفع پیدا نشود، حکومت شرعاً حق محروم کردن جامعه از آثار یا رسانه‌های دربردارنده آن آثار را ندارند و در این صورت مسأله به وجدان فردی مسلمانان واگذار می‌شود تا مطابق تکلیف فردی از گناهان و آثار مضر اجتناب کرده و از اسباب و علل رشد و سعادت خویش کمال بهره را بگیرند.

در صورتی می‌توان از نشر و پخش آثار مکتوب و یا صوتی و تصویری جلوگیری کرد که دانشمندان و کارشناسان آگاه و متدین تشخیص دهند که آنها مخلوطی از مطالب صحیح و باطل را ارائه کرده و مطالب دروغ و غیرمعقول با ظاهری معقول و صحیح و به قصد فریب و گمراهی جمع‌آوری شده است. ولی اگر مطالب به صورت علمی و با استدلال مطرح گردد و انتساب آن به صاحبان آثار به درستی انجام گیرد، به گونه‌ای که مراجعه کننده بداند حقیقتاً از آثار چه کسانی بهره می‌گیرد و فریب و خدعه‌ای در نحوه اطلاع رسانی احراز نشود، عنوان آثار مضلّه بر آن صدق نمی‌کند و ممانعت از آن از سوی حکومت جایز نیست.

دانشمندان و مردم و زمامداران مسلمان باید بدانند که بسیاری از مشکلات مسلمین به خاطر تنگ‌نظری‌ها و عدم اطلاع کافی از میزان نفع و ضرر وسایل و امکانات جدید صنعتی است؛ و با توجه به این که این امکانات قابلیت‌های متفاوتی دارد و هرگونه بهره‌گیری مثبت و منفی از آن ممکن است، معمولاً به ضررهای آن توجه بیشتری می‌کنند و از منافع بسیار و گاه برتر آن غافل می‌شوند.

اگر بی‌توجهی حاکمان اسلامی در این گونه امور به عقب‌ماندگی جوامع اسلامی منجر شود و همیشه راه به ظاهر راحت منع مظاهر رشد و تمدن بشری در پیش گرفته شود، مسؤولیت گناه بزرگ دلسردی دانشمندان و خردمندان و بی‌اعتبار شدن اسلام و مسلمین بر عهده آنان است.

نکته دیگری که نباید فراموش شود این است که گاهی ممکن است ممانعت از

انتشار یک کتاب و یا نوشته‌ای موجب رواج آن به صورت شبانه و پنهانی شود و افراد با حرص و ولع بیشتری به سراغ آن بروند؛ خصوصاً در شرایط کنونی که صنعت چاپ و قدرت گسترده رسانه‌ها بسیاری از ناممکن‌ها را ممکن ساخته است. در این صورت ممانعت و هن به حق است؛ چون مظلوم‌نمایی موجب ترویج بیشتر باطل می‌گردد و منطق و استدلال را کور می‌سازد. در این موارد بهترین راه بالا بردن سطح افکار عمومی و مصونیت‌سازی از راه نقد و تبادل فکر و ارائه منطق و استدلال است.

۲- امور اقتصادی

تجربه بشری نشان داده که دولت‌ها کارفرمای خوبی نیستند و نباید به صورت مستقیم در امور اقتصادی دخالت چندانی داشته باشند؛ بلکه عمده‌ترین وظیفه آنان نظارت بر عملکردها و تنظیم قوانین و اجرای آن برای بهبود وضع اقتصادی مردم است. اصولاً امور مالی باید در رقابت سالم اقتصادی و نشاط داد و ستد طبیعی جریان یابد و مزاحمت‌های قدرتمندان و دولت‌ها مشکل‌آفرین است، مگر آن‌که برای جلوگیری از فسادهای مالی و رعایت امنیت شغلی و سرمایه‌ای مطابق رأی و نظر دانشمندان علوم اقتصادی و حقوقی عمل گردد و با وضع قوانین و با اجرای صحیح آن، اهداف صحیح و رونق بخش اقتصادی تأمین گردد.

اسلام به عنوان دین فطری بر ضرورت نشاط طبیعی در تولید و توزیع و خدمات‌رسانی تأکید می‌کند و زمامداران را به رعایت آثار طبیعی مسائل اقتصادی فرامی‌خواند و از رفتارهای حساب نشده پرهیز می‌دهد.

صرف نظر از داد و ستد طبیعی، برخی مسائل مالی بزرگ نیز بر عهده زمامداران است؛ و در حقیقت بسیاری از منابع طبیعی ثروت در اختیار حکومت اسلامی قرار داده شده است.

برای اطلاع از چگونگی آن در حد اختصار به بحث درباره بخش‌هایی از منابع ثروت یا خدمات که در اختیار دولت اسلامی است می‌پردازیم:

الف - انفال

در فصل اقتصاد گفته شد که بخشی از اموال متعلق به عموم مردم را «انفال» تشکیل می‌دهد و موارد آن ذکر گردید. در حقیقت، انفال منابع طبیعی و ثروتهای عمومی است که در اختیار دولت اسلامی قرار دارد و باید با مدیریت صحیح و مقررات مفید، همه جامعه از این ثروت عظیم و منافع آن بهره‌مند گردد.

درآمدهای ناشی از اجاره یا واگذاری آنها و امثال آن، جزء اموال بیت‌المال است و باید در جای خود هزینه گردد. زمامداران باید از تنگ نظری پرهیز کنند و با اختیارات خود محدودیت‌های گوناگون ایجاد نکنند؛ بلکه با نظارت صحیح، امر بهره‌برداری از این منابع را تا جایی که ممکن است به افراد کاردان و اگذار نمایند تا انگیزه کار و تلاش در جامعه از بین نرود.

هرگونه سهل‌انگاری و خسارت‌های ناشی از آن، مسئولیت‌های عظیم شرعی را در پی دارد. باید قوانین مربوط به واگذاری‌ها و نظارت‌ها مبتنی بر اعتماد به مردم وضع گردد تا احساس دوگانگی میان مردم و مسئولان پیش نیاید و مردم با امنیت و آرامش، رشد و شکوفایی اقتصادی را مدنظر قرار دهند.

حق تصمیم‌گیری در موارد اختلافی میان مردم، از حقوق دولت اسلامی است. در حقیقت مردم حق استفاده از این اموال عمومی را پیدا می‌کنند، ولی اختیار عملی اداره آن طبق مصالح مسلمین و مردم همیشه در دست حکومت باقی می‌ماند و هرگونه واگذاری باید به نفع مصالح عمومی باشد. تدوین این وظایف در یک نظام حقوقی مدوّن، محتاج کار و هم‌فکری کارشناسان و دانشمندان علوم اسلامی، اقتصادی و حقوقی است.

ب - مباحات عمومی

منظور از «مباحات» چیزهایی است که در طبیعت وجود دارد و متعلق به شخص

خاصی نیست. در روایتی از پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که: «النَّاسُ شُرَكَاءُ فِي ثَلَاثَةِ النَّارِ وَالْمَاءِ وَالْكَأَلِ»^(۱) «مردم در سه چیز شریک یکدیگرند: آتش، آب و مرتع.» همین مضمون از امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام نیز نقل شده است.^(۲) ظاهراً مقصود از آتش، انرژی حرارتی است؛ ولی به احتمال قوی مراد از آن، سبب حرارت یعنی سوخت است.

بنابراین اشتراک مردم چون سبب بهره‌مندی تمامی ایشان می‌شود، مدیریت امور عمومی برای جلوگیری از تزاخم منافع در دست دولت‌ها و زمامداران است. دولت اسلامی باید با نظارت دقیق و مدیریت صحیح به گونه‌ای عمل کند که افراد جامعه اسلامی به طور مساوی از ثروتهای عمومی بهره‌گیرند تا از تبعیض و پایمال شدن حقوق افراد جلوگیری به عمل آید.

حفاظت از محیط زیست عمومی در کنار حق بهره‌مندی انسانها از مباحات عمومی - مثل استفاده از فضای جنگل‌ها و بهره‌مندی از هوای پاک و کوهها و آب دریاها و فضای آسمان جهت سیر و سیاحت و امثال آن - وظیفه زمامداران است و باید مقررات و قوانین را در این زمینه به گونه‌ای وضع کرد که حق عموم انسانها و حتی نسل‌های آتی در ضمن برآوردن نیاز نسل موجود مورد توجه قرار گیرد و به هر حال از رفتار غیر منطقی و اتلاف منابع عمومی جلوگیری شود.

بسیاری از ملت‌ها از منابع مشترک سوخت، آب شرب و دریا بهره‌می‌گیرند؛ و اگر سیاست‌های یک دولت و ملت به گونه‌ای باشد که به منافع سایر ملل ضرر برساند و این منابع مشترک را در اختیار گروهی خاص قرار دهد، خلاف شریعت محمدی است و دولت‌های اسلامی باید با تلاش و اقدام منطقی خود در صدد تأمین حقوق همه انسان‌ها برآمده و در این راه تمام کوشش خود را به کار گیرند.

۱- نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، باب ۴ از ابواب احیاء الموات، ج ۱۷، ص ۱۱۴، حدیث ۲.

۲- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۱۵ از ابواب احیاء الموات، ج ۲۵، ص ۴۱۷، حدیث ۱.

دولت‌های اسلامی مجاز نیستند از منابع مشترک با ملل غیرمسلمان بهره‌برداری غیرطبیعی کنند و در حقیقت حق آنان را نادیده گرفته و یک‌جانبه به استفاده از منابع مشترک اقدام نمایند.

اکنون که مسأله حفظ محیط زیست به امری جهانی تبدیل شده و یا مشکلات منابع مشترک، خصوصاً در مورد منابع آب شیرین، دریاها و نفت و گاز منجر به کدورتها و گاه درگیریهای خانمان‌سوز می‌شود، دولت‌های اسلامی باید تلاش کنند تا ضمن رعایت معاهدات و قراردادهای بین‌المللی که ضامن حفظ اعتبار جامعه اسلامی است، حقوق انسانی و طبیعی مسلمانان و غیرمسلمانان جامعه خویش را تأمین نمایند.

ج - مالیاتها

هر دولت و حاکمیتی برای ارائه خدمات و حفظ و نگهداری حدود و ثغور و امنیت داخلی و خارجی کشور، مجبور به صرف هزینه‌هایی است که باید از محل درآمدهای عمومی تأمین گردد.

یکی از راههای تأمین مالی حکومت‌ها وضع مالیات است. یعنی با گرفتن چند درصد از درآمدهای صاحبان درآمد و یا بستن تعرفه بر اموال صادراتی و وارداتی به صورت مستقیم یا غیر مستقیم، درآمد لازم برای هزینه‌های جاری فراهم می‌شود.

اسلام با این روش مخالفتی ندارد و آن را مشروط به عدالت و رعایت حقوق مالیات پردازان کرده است. یعنی دولت موظف است تا از صاحبان درآمد، طبق معاهدات عمومی و منطبق با معیارهای عقلی بدون تبعیض مالیات بگیرد. دلیل عمده این امر تأکید بر حفظ مصالح مسلمین و ضرورت وجود حاکمیت و دولتی است که برای انجام وظایف خویش مقتدر و توانا باشد. بنابراین مالیاتی مشروع است که برای حفظ و استحکام دولت اسلامی ضروری باشد، فشاری بر مردم وارد نکند و در همه حال مصالح آنان را در نظر بگیرد، و مطابق با قراردادهای رسمی بین مردم و مسئولان باشد.

د - خمس و زکات

در منابع دینی به بعضی از مالیاتها تصریح و تأکید شده است که عمومی‌ترین و مؤکدترین آنها خمس و زکات است. اساس تشریح این دو واجب مالی بر این قاعده استوار است که برای برخی از امور اجتماعی - مانند رسیدگی به وضع فقرا و در راه ماندگان و امثال آنان، و حتی برخی امور خیریه که گسترش آن به نفع تمامی مسلمین است - باید از راه پرداخت زکات و خمس اقدام شود.

درآمدهای حاصل از خمس و زکات در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام باید زیر نظر مجتهد جامع‌الشرایط به مصارفی برسد که در شرع معین شده است. این قبیل مالیاتهای شرعی باید تحت نظام و ترتیب مشخصی دریافت و پرداخت شود و واگذاری دریافت و پرداخت آن به تک تک مکلفان نمی‌تواند مقصود شارع را تأمین کند.

هـ - اوقاف عمومی

دولت اسلامی مسئولیت اوقاف عمومی را بر عهده دارد و متولی شرعی آن است. گرچه مورد وقف باید طبق نظر واقف مصرف شود، ولی عنوان کلی صدقه جاریه (کارهای خوب مستمر) باید بر آن منطبق باشد و خدای نخواستہ به خاطر بی‌توجهی متولیان وقف تبدیل به سیئه جاریه نگردد.

متولی وقف و متصدیان جامعه اسلامی باید آن را حتی‌المقدور در همان موارد تعیین شده از سوی واقف، و براساس مصالح مسلمین هزینه کنند.

روابط بین‌المللی اقتصادی

در زمانی که زندگی بشر به نحو چشمگیری به یکدیگر نزدیک شده و امکانات حمل و نقل و تجارت گسترش یافته و قراردادهای بین‌المللی اقتصادی منعقد شده و می‌شود، نقش دولت‌ها در تأمین عادلانه منافع افراد جامعه خود تأثیر فزونی یافته

است؛ به گونه‌ای که روابط سیاسی و فرهنگی مثبت موجب بهره‌مندی‌های اقتصادی عظیم ملت گردیده و روابط سرد و منفی، ضررها و خسارتهای زیادی را تحمیل می‌کند. به همین جهت باید در ایجاد و تقویت روابط بین‌المللی با نگرشی همه‌جانبه اقدام کرد و بیهوده راه قهر و قطع و سستی را پیش روی ملت‌ها قرار نداد؛ چرا که انسانها در نهایت از یک اصل و ریشه‌اند و شدیداً محتاج همزیستی مسالمت‌آمیزند. دربارهٔ قراردادهای اقتصادی بین‌المللی وظیفهٔ حاکمان اسلامی حفظ منافع افراد کشور - و عدم تعرض به حقوق مشروع سایر انسان‌ها - می‌باشد که باید با حضور و مشارکت بخش‌های غیردولتی و توجه به نیازهای ضروری عموم مردم اقدام شود. مزاحمت‌های دولتی و سخت‌گیری‌هایی که منجر به پایین آمدن قدرت رقابت اقتصادی در صحنهٔ جهانی می‌شود، باید برطرف شده و آزادی تجارت و واردات و صادرات به گونه‌ای باشد که ضمن رعایت استقلال و حاکمیت ملی و حمایت از تولیدکنندگان، منافع مصرف‌کنندگان که بخش اصلی جامعه را تشکیل می‌دهند در نظر گرفته شود.

از سلطهٔ اقتصادی بیگانگان که موجب سلب استقلال و آزادی جامعهٔ اسلامی می‌شود باید جلوگیری شود و از انعقاد قراردادهایی که چنین تسلطی را موجب می‌شوند پرهیز گردد. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾^(۱) «هرگز خدای کریم راه سلطه و سیطرهٔ کافران بر مؤمنان را تجویز نکرده است.» عقل و منطق نیز حکم می‌کند که زمامداران جامعه برای استقلال و آزادی جامعه برنامه‌ریزی کنند و مانع از تسلط دیگران گردند.

وضعیت پیچیدهٔ تجارت جهانی در عصر ما محتاج دقت‌ها و کارشناسی‌هایی است که از صاحبان علم اقتصاد و سیاست برمی‌آید و باید دولتمردان جامعهٔ اسلامی با بهره‌گیری از دانش ایشان راههای مطلوب را شناسایی و در آن مسیر حرکت کنند.

۱-سورهٔ نساء(۴)، آیهٔ ۱۴۱.

سستی و سهل‌انگاری یا استبداد و خودکامگی در این امر مهم باعث خیانت و بروز خسارتهایی می‌شود که شاید سالها نتوان آن را جبران کرد. ولی در صورت مشورت کافی و عمل به رأی کارشناسان، در پیشگاه خداوند معذور بوده و معمولاً راه صحیح پیش روی بشر قرار می‌گیرد.

باید دانست که سخت‌گیری در روابط اقتصادی بین‌المللی و یا سهل‌انگاری در چند و چون قراردادها معمولاً سبب تضييع حقوق ملت و از دست رفتن اعتبار یک کشور می‌شود، و آنانی که با رفتار ناپسند خویش چنین خسارتهایی را موجب می‌شوند، مورد غضب خداوند قرار می‌گیرند. در روایت آمده است: «مَنْ وَلَّى شَيْئاً مِنْ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَضَيَعَهُمْ، ضَيَعَهُ اللَّهُ»^(۱) «کسی که متصدی کاری از کارهای مسلمانان شود و حق ایشان را ضایع کند، خدا او را ضایع می‌گرداند.»

اگر دولت اسلامی بنابر مصالح عمومی کشور و ملت قراردادی را امضا کرد که در مفاد آن برخی الزامات در منع و جواز اموری پذیرفته شده باشد، رعایت آن بر تمامی افراد جامعه لازم است و کسی حق تخلف از آن را ندارد. به همین جهت در بدو پذیرش و امضای قرارداد باید دقت کافی مبذول گردد که برخلاف مصالح و منافع عمومی تعهدی صورت نگیرد؛ و اگر به اشتباه امری اتفاق افتاد، پای‌بندی به قرارداد، اهم از رعایت سایر قوانین است و باید از راههای پذیرفته شده و معقول در صدد تغییر رضایتمندانۀ آن برآمد.

عدالت اقتصادی

دولت‌ها نقش بسزایی در تأمین عدالت اجتماعی و توازن اقتصادی و مساوات عمومی دارند؛ چرا که منابع اصلی ثروت عمومی تحت اختیار و در گرو تصمیمات آنهاست. تغییر در تصمیمات و وضع قوانین می‌تواند عده‌ای را چندان بهره‌مند کند که

۱- صدوق، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۳۰۹، حدیث ۱.

فاصله طبقاتی شدید ایجاد شود، و یا عده‌ای را از اوج اقتدار مالی به زیر کشیده و هستی آنان را تباه کند.

اسلام هر چند با انباشت ثروت و فاصله طبقاتی مخالف است، ولی برخی ضرورت‌های اجتماعی مانع از محدودیت‌ها می‌شود. در نظام اسلامی به این جهت مسأله عدالت اجتماعی مطرح شده است که جامع‌نگری و توازن در تصمیمات اجتماعی به عنوان یک اصل اساسی مدنظر مدیران قرار بگیرد. باید مجموعه تصمیمات و اقدامات عملی دولت مورد مطالعه و بررسی کارشناسان و اندیشمندان جامعه قرار بگیرد تا معلوم شود که در جهت عدالت اجتماعی و بهره‌مندی عموم افراد جامعه اقدام شده یا به تبعیض و عدم انصاف روی آورده شده است. آیا توزیع ثروت‌های عمومی و سرمایه‌گذاری‌های دولتی به گونه‌ای بوده که منافع عمومی را تأمین کند، و آیا واقعیت زندگی جامعه حرکت به طرف توازن و تعادل اجتماعی بوده و شاخص‌ها در این جهت حرکت کرده است، و یا منافع گروهی و فردی بعضی از افراد در نظر بوده و به تبعیض بیشتر منجر شده است.

مدیریت توزیع درآمدها و امکانات عمومی در جهت تأمین نیازهای امروز و فردای جامعه اسلامی امری است دقیق که به تدبیر صحیح مدیران نیازمند است و در این راه رضایت عمومی را بر رضایت خواص باید ترجیح داد.

تفاوت‌های طبیعی و توانایی‌ها و استعداد‌های متفاوت و گوناگون و اولویت‌ها که هم معقول است و هم فطری و منطبق با عدل و انصاف، باید مراعات شود. مقصود از عدالت اجتماعی یکسان دیدن استعدادها و نادیده گرفتن تفاوت‌های طبیعی نیست؛ ولی باید دقت شود که تحت این عناوین صحیح، امیال و تصمیمات ناعادلانه بر جامعه تحمیل نگردد.

می‌توان با آمارگیری دقیق و به کارگیری محاسبات صحیح، نتایج تصمیمات و اقدامات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را اندازه‌گیری کرد و انطباق یا عدم انطباق آن با خواسته‌های مشروع و اهداف مورد نظر را سنجید. یک تصمیم صحیح تأثیر مثبت در

روند حرکت اجتماع می‌گذارد، و کمترین اشتباه تأثیر منفی‌اش را آشکار می‌سازد. باید از امکانات موجود برای سنجش عملکردها و تصمیمات اقتصادی زمامداران بهره‌گرفت و از خسارت‌های هنگفت ناشی از استمرار تصمیمات غلط پیشگیری کرد.

در روایتی صحیح در کتاب‌های کافی و تهذیب از امام صادق علیه السلام و در کتاب من لایحضره الفقیه از امام باقر علیه السلام نقل شده است که: «مَا أَوْسَعَ الْعَدْلَ، إِنَّ النَّاسَ يَسْتَعْنُونَ إِذَا عَدَلَ فِيهِمْ وَ تُنَزَّلُ السَّمَاءُ رِزْقَهَا وَ تُخْرِجُ الْأَرْضُ بِرَكَّتِهَا بِالذَّنِّ لِلَّهِ تَعَالَى»^(۱) «چقدر گسترده است عدالت! همانا اگر در میان مردم به عدالت رفتار شود مردم بی‌نیاز می‌شوند و آسمان روزی را نازل می‌کند و زمین برکاتش را با اذن خدای تعالی خارج می‌گرداند.»

یادآوری این نکته لازم است که در جوامع اسلامی دوره‌هایی از تبعیض و ستم سپری شده است که منشأ تفاوت‌های فاحش طبقاتی و فاصله هولناک بین فقرا و اغنیا گردیده است. زمامداران عادل نمی‌توانند بدون توجه به گذشته، مدعی اجرای عدالت گردند.

اجرای عدالت در زمانی که همه‌گونه تبعیض در یک جامعه نهادینه شده و فاصله‌های عمیق طبقاتی پدید آمده، باید با ریشه‌یابی و جبران گذشته همراه باشد؛ و گاهی باید امکانات عمومی را به مناطقی گسیل داشت که مردم در فقر و محرومیت شدید به سر برده‌اند.

البته باید دقت کافی را به عمل آورد و مصلحت عمومی را در نظر گرفت تا به ناحق تحت عنوان برگرداندن حق، اقدامی نادرست صورت نگیرد؛ و در صورت طولانی بودن مدت تبعیض و عدم امکان دستیابی به صاحبان اصلی اموال، باید به رفع محرومیت از طریق توجه بیشتر در اختصاص منابع عمومی به محرومین اقدام کرد.

۱- صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۹، حدیث ۱۰۴؛ کلینی، کافی، ج ۳، ص ۵۶۸، حدیث ۶؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۳۶، حدیث ۳۸۰.

امیر مؤمنان علی علیه السلام به مالک می فرماید: «ثُمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَاحِيَلَةَ لَهُمْ مِنَ الْمَسَاكِينِ وَالْمُحْتَاجِينَ وَ أَهْلِ الْبُؤْسِ وَالزَّمْنَى... وَ اجْعَلْ لَهُمْ قِسْمًا مِنْ بَيْتِ مَالِكَ وَ قِسْمًا مِنْ غَلَاتِ صَوَافِي الْإِسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ فَإِنَّ لِأَقْصَى مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَدْنَى...»^(۱) «رضایت خدا را درباره طبقة پایین جامعه در نظر بگیر؛ آنان که راه گریزی از محرومیت نیافته و محتاج و درمانده‌اند و در سختی به سر برده و زمینگیر شده‌اند... سهمی از بیت‌المال را برای آنان قرار ده و سهمی از غلات به دست آمده از زمین‌های در اختیار دولت اسلامی را نیز در هر شهری به ایشان اختصاص ده؛ چرا که محتاجان در دورترین و نزدیک‌ترین شهرها باید یکسان دیده شوند.»

بر دولت‌هاست که علاوه بر برنامه ریزی برای عموم مردم و اداره کشور، افرادی را که ناتوانند و یا به دلیلی زندگی آنها تأمین نمی‌شود، تحت نظر داشته باشند و به آنها عنایت بیشتری کنند. «وَ تَفَقَّدْ أُمُورَ مَنْ لَا يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْهُمْ مِمَّنْ تَقْتَحِمُهُ الْعُيُونُ وَ تَحْقِرُهُ الرِّجَالُ فَفَرِّغْ لِأَوْلِيكَ تِقَاتِكَ مِنْ أَهْلِ الْخَشْيَةِ وَ التَّوَاضُعِ»^(۲) «و دلجویی کن از کسانی که به تو دسترسی ندارند، کسانی که چشم‌ها آنها را خوار می‌بینند و مردم آنها را کوچک می‌شمارند. پس اختصاص بده برای آنها افراد خداترس و متواضع و فروتن را که مورد اطمینان تو هستند.» «ثُمَّ اَعْمَلْ فِيهِمْ بِالْإِعْذَارِ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ تَلْقَاهُ»^(۳) «عمل تو درباره فقرا به گونه‌ای باشد که روز قیامت پیش خدا بتوانی عذر بیاوری.» بگویی خدایا من آن اندازه‌ای که توانستم مأمور قرار دادم و تحقیق کردم. به من گزارش دادند من هم آن خدمتی که باید نسبت به فقیران انجام بدهم انجام دادم.

و در جای دیگر می فرماید: «إِنَّ السُّلْطَانَ لَأَمِينُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَ مَقِيمُ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ وَ الْعِبَادِ وَ وَزَعْتُهُ فِي الْأَرْضِ»^(۴) «حکومت و دولت، امانتدار خدا در زمین و برپادارنده عدالت در شهرها و بین بندگان خدا و توزیع کننده و نگهبان نعمت‌های او در زمین است.»

۱- سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲- همان.

۴- آمدی، غررالحکم، ص ۳۴۱، حدیث ۷۷۹۷.

۳- همان.

۳- امور سیاسی

الف - وحدت و اخوت اسلامی

قرآن کریم با تأکید بسیار به وحدت و یکپارچگی امت اسلامی دستور می‌دهد: ﴿وَاَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾^(۱) «همگان به ریسمان الهی چنگ بزنید و پراکنده نشوید.» در این آیه هم به وحدت امر می‌کند و هم از تفرقه نهی می‌نماید. معمولاً در احکام شرعی یا امر می‌شود و یا نهی؛ و لوازم آن را به عهده مکلف می‌گذارد. یعنی مکلف می‌داند که امر به کاری به مفهوم پرهیز از خلاف آن است. ولی در خصوص وحدت، که ضد آن تفرقه است، به هر دو تصریح می‌کند و واجب بودن وحدت را با حرام بودن تفرقه در کنار هم صریحاً بیان می‌کند. شاید این تأکید برای جلوگیری از بهانه‌جویی‌های مختلف و تمسک به انواع حیل‌ها و عذر‌ها برای فرار از وحدت است. توجه به واقعیت موجود میان مسلمانان و تفرقه شدیدی که بیش از چهارده قرن است خسارتی چندین برابر خسارتهای ناشی از درگیری با مخالفان اسلام پدید آورده است، می‌تواند آن همه تأکید خدای متعال را تفسیر کند. به عبارت دیگر با این همه تصریح قرآن به امر وحدت میان تمام طوائف مسلمین و نهی از تفرقه و جدایی، همچنان شعله اختلاف سوزان است و کسانی به بهانه‌های مختلف زمینه‌های اختلاف و درگیری را فراهم می‌سازند؛ بلکه عده‌ای بر این روش تأکید ورزیده و با رضایت برای ادامه آن بنیان مرصوص بنا نهاده‌اند. حال اگر با تأکید و صراحت تفرقه نفی نمی‌گردید و به وحدت فراخوانده نمی‌شد، چه حاصلی به دست می‌آمد؟!

ب - گفتگو با ادیان

قرآن کریم پیامبر خدا را مأمور می‌کند که از اهل کتاب بخواهد تا پیرامون توحید عبادی جمع شوند: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا

۱-سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۰۳.

اللَّهِ وَلَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ»^(۱) «بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی کلمه‌ای که تمسک به آن بر ما و شما لازم است؛ و آن این است که جز خدا را نپرستیم و هیچ چیز را شریک او نگیریم و این که هیچ یک از ما دیگری را در جایگاه ربوبیت و اطاعت مطلق قرار ندهد.» در این فرمان نامی از پذیرش پیامبری رسول خدا ﷺ به میان نمی‌آورد تا کلمهٔ اختلاف، هرچقدر که مهم و قطعی باشد، به میان نیاید و وحدت مورد نظر در اولین گام با شکست روبرو نگردد.

بنابراین بر همهٔ مسلمانان لازم است با دامن نزدن به اختلافات و احیاناً بدگمانی، کلمهٔ «سواء» را مبنای وحدت خویش قرار دهند و از هرگفتار یا کرداری که سبب ایجاد یا تشدید تفرقه میان آنان گردد پرهیز نمایند.

همکاری جوامع اسلامی با یکدیگر و نیز با سایر جوامع در زمینه‌های مختلف لازم است و باید کارشناسان راههای عملی این مهم را جستجو کرده و آن را در اختیار متصدیان و مسئولان قرار دهند. باید با سعهٔ صدر و روش کریمانه راههای صحیح بهبود مناسبات تمامی کشورهای اسلامی با یکدیگر و با کشورهای غیراسلامی را شناخت و در آن مسیر حرکت کرد. البته وظیفهٔ نهادهای غیردولتی مثل احزاب و گروههای صنفی و سیاسی و مذهبی و مراکز فرهنگی و آموزشی و اقتصادی کمتر از دولت‌ها نیست، و شایسته است حرکتی عمومی و همه‌جانبه در مسیر وحدت و برادری میان همهٔ ملل و اقوام انجام گیرد تا خسارتهای گذشته جبران گردد.

مهم‌ترین راه عملی وحدت، به رسمیت شناختن اختلاف نظرها و سلیقه‌ها و دوری جستن از اهانت نسبت به یکدیگر و معتقدات دیگران و تأکید بر مشترکات است. البته دانشمندان همهٔ فرقه‌ها و ادیان، حق بحث و طرح نظریات گوناگون را دارند؛ ولی بهتر است مسائل اختلافی را در محیطهای علمی، با مباحثه و مناظره به وفاق و اتفاق نظر نزدیک کنند و سپس آن را در سایر مجامع مطرح کنند؛ و در صورت بقای اختلاف نظر، هرکس تابع دلیل و استدلال خویش بماند.

۱-سورهٔ آل عمران (۳)، آیهٔ ۶۴.

ج - همزیستی مسالمت‌آمیز

وظیفه زمامدار اسلامی حفظ آرامش و همزیستی مسالمت‌آمیز و پرهیز از تشنج و درگیری و عدالت و احسان نسبت به همه پیروان ادیان بلکه همه انسانهاست. قرآن کریم با صراحت می‌فرماید: «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»^(۱) «خدا شما را از نیکی کردن و دادگری نسبت به کسانی که در دین با شما کارزار نکرده‌اند و شما را از خانه‌هایتان بیرون نرانده‌اند، باز نمی‌دارد. به درستی که خدا عدالت پیشگان را دوست می‌دارد.» و در آیه‌ای دیگر درباره دشمنان اسلام خطاب به پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»^(۲) «و اگر [دشمنان] تمایل به صلح و مسالمت داشتند آن را بپذیر و بر خدا توکل کن.» در روایت معتبر از امام صادق عليه السلام وارد شده است: «وَ أَفْسِ السَّلَامَ فِي الْعَالَمِ»^(۳) «مسالمت و صلح را در جهان گسترش بده.»

بر این اساس تمام گفتار و رفتار حاکمان اسلامی باید با دقت در پیامدهای جهانی آن بیان شود و یا انجام گیرد، و نباید به گونه‌ای سخن بگویند که زمینه جنگ و دشمنی و یا فشار بر مسلمانان را - به ویژه در مناطقی که در اقلیت هستند - پدید آورند. و برای حفظ آرامش و رفع سوء تفاهم از برخی عملکردها و گفته‌ها، توضیح منطقی و معقول داده شود. اگر بی‌توجهی در گفتار و کردار سبب تحریک و تحریص مذاهب و ادیان گردد، به گونه‌ای که موجب خسارتهای مادی و معنوی شود، مسؤولیت شرعی آن بر عهده زمامداران است و حتی موجب ضمان می‌شود. امیرالمؤمنین عليه السلام می‌فرماید: «كُلُّ انْسَانٍ مُؤَاخَذٌ بِجَنَائَةِ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ»^(۴) «هر انسانی به خاطر جنایات دست و زبانش

۱- سوره ممتحنه (۶۰)، آیه ۸. ۲- سوره انفال (۸)، آیه ۶۱.

۳- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۳۴ از ابواب جهاد النفس، ج ۱۵، ص ۲۸۴، حدیث ۷.

۴- آمدی، غررالحکم، ص ۲۱۳، حدیث ۴۱۵۷.

مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد.» در جای دیگر می‌فرماید: «رُبَّ فِتْنَةٍ آتَاهَا قَوْلٌ»^(۱)
 «بسا آشوب که با یک گفته به پا گردیده است.»

کسانی که مشاغل مهم حکومتی را بر عهده می‌گیرند باید انسانهایی باشند که بر گفته‌های خود کنترل دقیق داشته باشند، و اگر خطایی از ایشان سر زد در سریع‌ترین زمان آن را جبران کنند.

معمولاً خودخواهی‌ها و نژادپرستی‌ها منشأ عمده درگیری در جهان بشریت بوده است و اسلام هر دوی این انگیزه‌ها را شدیداً منع کرده و خودخواهان و متکبران و نژادپرستان را شدیداً نکوهش کرده است. دعوت پیامبر گرامی اسلام ﷺ از ادیان توحیدی برای وحدت، بزرگترین مدرک بر لزوم همزیستی مسالمت‌آمیز بشری است که همچنان آن دعوت به قوت خود باقی است و پیروان او باید در این جهت همت خود را به کار گیرند.

همزیستی مسالمت‌آمیز یعنی به رسمیت شناختن یکدیگر و احترام متقابل؛ و وجود تفاوتها در انسانها تنها برای شناخت یکدیگر است.^(۲) بنابراین می‌توان با وجود تفاوت نیز همزیستی مسالمت‌آمیز داشت.

این‌که در برخی جوامع اسلامی تصویری از دین خدا ارائه می‌شود که جز جنگ و خونریزی پیامی ندارد، قطعاً با اهداف دین خدا ناسازگار است و مبنای علمی و منطقی ندارد.

بنابر آنچه گفته شد و ادله فراوانی که لزوم عدل و انصاف درباره تمامی مردم جهان را تأکید کرده است، هرگونه اقدامی در جهت برهم زدن زندگی مسالمت‌جویانه بشری خلاف عقل و شرع است؛ و تا کسانی اقدام به رفتار غیرمنطقی و ستیزه‌جویانه نکرده‌اند، مسلمانان حق گفتار یا رفتار ستیزه‌جویانه را ندارند و تنها حق دارند نظریات خویش را برای دعوت به حق بازگو کنند.

۱- همان، حدیث ۴۱۵۲.

۲- سوره حجرات (۴۹)، آیه ۱۳.

د - معاهدات بین‌المللی

انعقاد عهدنامه‌ها و قراردادهای میان مسلمانان و سایر دولت‌ها برای کسب منافع مشترک جایز بلکه در شرایطی لازم است؛ همان‌گونه که رسول خدا ﷺ با مشرکان و سایرین رفتار کرد. از اهداف حکومت، ایجاد امنیت و امکان تجارت بین‌المللی و حفظ منافع ملت‌ها در معاهدات و تعامل بین ملت‌ها بوده و اسلام نیز آن را به رسمیت شناخته است.

دولت‌ها موظف‌اند منافع ملت خود را در ضمن رعایت منافع مشترک خود تأمین کنند و از پذیرش قراردادهایی که به ضرر ملتشان است و یک جانبه منافع بیگانگان را تأمین می‌کند یا نسبت تأمین منافع در آن غیرمنطقی است پرهیز کنند. البته ممکن است واقعیت‌ها به گونه‌ای باشد که چاره‌ای جز اکتفا به حداقل منافع ملی نباشد؛ ولی باید توجه داشت که موارد استثنایی در حد رفع ضرورت باشد، و جهت اصلی باید تأمین عادلانه منافع طرفین یا اطراف قرارداد باشد.

حفظ حیثیت اجتماعی و عزت مسلمین در قراردادهای سیاسی اجتماعی وظیفه زمامداران است، و قراردادهای نباید به گونه‌ای باشد که خدشه‌ای به عزت مسلمانان وارد شود. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾^(۱) «عزت از آن خدا و رسول او و مؤمنان است.» هیچ مؤمنی حق خوار کردن خود را ندارد. امام صادق علیه السلام فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَوَضَّ إِلَى الْمُؤْمِنِ كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا إِذْ لَالَ نَفْسِهِ»^(۲) «خداوند متعال هر چیزی را به خود مؤمن واگذار کرده است جز خوار کردن خودش را.» بنابراین باید در معاهدات بین‌المللی به گونه‌ای رفتار کرد که نه تنها منجر به ذلت و خواری مسلمانان نگردد، بلکه عزت بیشتر ایشان را تأمین کند.

نکته دیگر - چنان‌که پیشتر نیز بیان گردید - رعایت حقوق همه انسان‌ها، صرف‌نظر

۱- سوره منافقون (۶۳)، آیه ۸.

۲- کلینی، کافی، ج ۵، ص ۶۳، حدیث ۳.

از ملیّت و مذهب آنان است؛ دولت‌ها تا زمانی مجازند منافع ملی خود را در نظر بگیرند و سیاستهای خود را در آن جهت تنظیم نمایند که موجب پایمال شدن و تضییع حقوق مشروع ملت‌های دیگر نشوند. اگر انعقاد معاهده‌ای به نفع یک کشور باشد و منافع ملی آن را تأمین نماید اما مفاد آن ستم به ملت‌های دیگر را موجب گردد و تجاوز به حقوق مشروع آنان به شمار آید، مورد رضایت شریعت محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیست و باید از آن پرهیز شود. خدای متعال در آیه احسان - که در مبحث قبلی نیز به آن اشاره گردید - می‌فرماید: ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ * إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ ﴿۱﴾ «خداوند شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکرده‌اند و از خانه و دیارتان بیرون نرانده‌اند، نهی نمی‌کند؛ به درستی که خدا عدالت پیشگان را دوست دارد. او فقط شما را از دوستی با کسانی نهی می‌کند که در امر دین با شما جنگیدند و شما را از خانه و دیارتان بیرون کردند یا به بیرون راندن شما کمک کردند.» از این دو آیه و آیات قبل و بعد از آن و نیز آیات دیگر استفاده می‌شود که آیه احسان تمام انسانها را دربر می‌گیرد و تنها استثناء آن محاربان و کافرانی هستند که با مسلمانان سرچنگ دارند و به ستم حقوق آنان را زیر پا گذاشته‌اند.

هـ- تَقِيَّةٌ مَدَارَاتِي

متولیان امور اجتماعی می‌توانند برای حفظ مصالح و منافی مهم‌تر یا حفظ امور اساسی‌تر، برخی از فروع جزئی احکام را موقتاً نادیده انگارند و برای رعایت وحدت میان مسلمانان و یا جلوگیری از بدفهمی تعالیم دین به اصطلاح تَقِيَّةٌ مَدَارَاتِي کنند؛ و این یکی از بحث‌های مهم در سیاست اجتماعی اسلام است.

۱- سورة ممتحنه (۶۰)، آیات ۸-۹.

تقیه معمولاً در برابر قدرت برتر و یا ضررهای غیرقابل تحمل و جبران، صورت می‌گیرد. اما گاهی تقیه نوعی خویشتن‌داری در رعایت مصالح در سطح جامعه و در اجتماعی بزرگ‌تر از سوی مسلمانان در میان مذاهب مختلف است. بنابراین در صورتی که دولت اسلامی با مطالعات کارشناسی متوجه شود که عمل به برخی احکام موجب ضررهای غیرقابل جبرانی برای امت اسلامی و یا اسلام می‌شود، می‌تواند و بسا باید موقتاً از آن چشم‌پوشی کند. یعنی هرگاه شرایط اجتماعی داخلی یا بین‌المللی به گونه‌ای باشد که اصرار بر برخی رفتارهای شرعی یا مقررات داخلی حکومتی، سبب هرج و مرج داخلی و یا نارضایتی شدید و سستی پایه‌های دین و اعتقاد مردم به حکومت دینی شود و یا دشواریها و ضررهای مادی و معنوی هنگفتی در سطح بین‌المللی به ملت و کشور متوجه سازد و یا اعتبار دین و آیین را در دنیای خارج از اسلام مخدوش کند و توجه این ضرر و خطرها از سوی کارشناسان معتقد و اندیشمندان متدین تأیید گردد، بر زمامداران اسلامی لازم می‌گردد که از اصرار بر اجرای احکام شرعی یا عرفی مورد نظر برای مدتی چشم‌پوشی کرده و مانع از خطرات و ضررهای مذکور گردند. و معنای صحیح تقیه مداراتی همین است؛ یعنی از یک حکم برای رعایت مصلحت مهم‌تر در صورت تراحم، چشم‌پوشی شود.

در روایت صحیح از امام باقر علیه السلام نقل شده است: «التَّيُّبَةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ يَضُرُّ إِلَيْهِ ابْنُ آدَمَ، فَقَدْ أَحَلَّهُ اللَّهُ لَهُ»^(۱) «تقیه و پرهیز در هر چیزی که آدمی به آن مضطر و مجبور شود جایز است و خدا آن را بر او حلال کرده است.»

از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «إِنَّ تِسْعَةَ أَعْشَارِ الدِّينِ فِي التَّيُّبَةِ وَ لِادِّينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ»^(۲) «نُه دهم دین در تقیه است، و کسی که تقیه نکند دین ندارد.» در جای دیگر فرموده است: «كُلَّمَا تَقَارَبَ هَذَا الْأَمْرُ كَانَ أَشَدُّ لِلتَّيُّبَةِ»^(۳) «هر چه زمان ظهور مهدی (عج) نزدیک‌تر شود تقیه نیز شدیدتر می‌شود.» در روایتی امام صادق علیه السلام به

۱- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۲۰، حدیث ۱۸. ۲- همان، ج ۲، ص ۲۱۷، حدیث ۲.

۳- همان، ج ۲، ص ۲۲۰، حدیث ۱۷.

هشام بن حکم هشدار می‌دهد تا مبدا عملی انجام دهد که مایه سرزنش شود و یا موجب سرافکندگی اهل بیت گردد. در این روایت، امام علیه السلام می‌فرماید: «... صَلُّوا فِي عَشَائِرِهِمْ وَ عودوا مَرَضَاهُمْ وَ اشهدوا جنازتهم وَ لا يسبقونكم إلى شيءٍ من الخير؛ فَأَنْتُمْ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْهُمْ. وَاللَّهِ مَا عَدَلَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنَ الْخَبَأِ. [قال الراوى] قُلْتُ: وَ مَا الْخَبَأُ؟ قال علیه السلام: التقيية.»^(۱) «در نمازهای مخالفان ما شرکت کنید و به عیادت بیماران آنان بروید و در تشییع جنازه‌های آنان شرکت کنید؛ و مبدا که آنان در کارهای خوب بر شما پیشی بگیرند و شما سزاوارتر از آنها هستید. به خدا سوگند خدا به چیزی پرستیده نشد که در نزد او محبوب‌تر از خبأ باشد. [راوی می‌گوید]: پرسیدم: خبأ چیست؟ فرمود: تقيه.»

توجه به این نکته لازم است که همین رعایت جوانب و توجه به مصالح جهان اسلام در سطح بین‌المللی نیز مطرح است؛ زیرا بسیاری از سیاستمداران عالم و یا متفکران غیر مسلمان تحت تأثیر رفتارهای نادرست برخی مسلمانان در طول تاریخ -از قبیل خونریزی‌های شدید دو دولت عثمانی و صفوی و یا بنی‌امیه و بنی‌عباس و نیز در عصر حاضر به نام اسلام- تصور غیر واقعی از اسلام و احکام آن دارند و شاید در این تصور مقصّر هم نباشند؛ لذا وظیفه ملت و دولت اسلامی در بخش تبلیغات این است که تصویر دقیق و صحیحی از اسلام واقعی ارائه کنند تا زمینه مخالفت با احکام اسلام از بین برود و اندیشمندان عالم به احکام نورانی دین خدا بدبین نشوند.

این راه هم طولانی است و هم دشوار، و اگر این دو عامل مانع از برنامه‌ریزی صحیح برای رسیدن به آن گردد، طول مدت لزوم تقيه و بقای اضطرار به احکام ثانویه و منطبق با مصالح عمومی مسلمین بیشتر می‌شود، که مسؤلیت آن بر عهده آنانی است که از اقدامات درازمدت ولی مؤثر سرپیچی کرده و به برنامه‌های کوتاه مدت و مضر روی می‌آورند.

۱- همان، ج ۲، ص ۲۱۹، حدیث ۱۱؛ حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۱۹، حدیث ۲.

برخی افراد با افتخار می‌گویند ما احکام اسلام را اجرا می‌کنیم و به خواست و تمایل دیگران هیچ توجهی نمی‌کنیم؛ ولی بی‌توجهی به بازتاب رفتارهای اجتماعی نشانه کمال انسانی و تقوا نیست، بلکه یکی از وظایف مسلمانان توجه به تأثیر رفتارشان در جوامع بشری است؛ چراکه باید آنان را با رفتار خویش به اسلام و احکام آن تشویق کرده و با جلب محبت و علاقه به دین باعث گسترش دین خدا شوند.

تذکر این نکته ضروری است که رفتار خشونت‌آمیز و غیرمنطقی برخی از مسلمانان در گذشته و حال، با معیارهای دینی و سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و پیشوایان معصوم علیهم السلام هیچ‌گونه تطابقی ندارد. این‌گونه اعمال اساساً با احکام اولیه اسلام سازگار نیست و در این موارد نوبت به احکام ثانویه و لزوم تقیه نمی‌رسد و در همه حال باید از آنها اجتناب ورزید.

و - اصلاح بین مردم در سیاست خارجی و داخلی

زامداران اسلامی باید به لوازم تصدی مقامات اجتماعی پای‌بند باشند، که مهم‌ترین آن نقش داوری آنان در جامعه است. تصمیمات حاکمیت به نوعی داوری شبیه است که عدالت در آن به ثبات حکومت منجر می‌شود و جور و ستم در آن منجر به سستی حاکمیت می‌گردد. «الْحَيْفُ يَدْعُو إِلَى السَّيْفِ»^(۱) «تمایل ظالمانه به یک طرف سبب قیام و درگیری مسلحانه می‌گردد.»

در اختلافات اجتماعی میان گروه‌های صنفی، قومی، سیاسی و... حاکمان باید در نقش داور بی‌طرف ظاهر شوند و مانند پدری که میان فرزندان خود داوری می‌کند بدون برانگیختن حساسیت سایر فرزندان اقامه حق نموده و تا آنجا که ممکن است بین آنان را اصلاح کنند.

همین نقش برای مجموعه حکومت اسلامی در سطح بین‌المللی هم هست. یعنی در منازعات کشورها یا اختلافات داخلی یک کشور، تنها در نقش میانجی و حداکثر

۱- سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۴۷۶، ص ۵۵۹.

حمایت سیاسی و معنوی از صاحب حق باید حضور یابند. گسترش صلح و مسالمت و حل اختلافات از طریق رفتار منطقی و آرامش بخش و بسط فرهنگ مسالمت جویی و گفتگو به جای نزاع و درگیری در صحنه‌های جهانی و داخلی باید چهره اصلی دولت اسلامی باشد تا ترجمان اصیلی برای فرهنگ دینی و به تعبیر قرآن ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^(۱) باشد.

دولتی که می‌خواهد به نام پیام‌آور رحمت الهی حکومت کند، نمی‌تواند پیام‌آور خشونت و درگیری و لجاجت و تکروی باشد؛ بلکه باید به صورتی فعال جهان را در مسیر وحدت و رحمت و مدارا و مسالمت و صلح قرار دهد و با تکیه بر منطقی شایسته، جایگاه عقلانی خود را پیدا کند و بدون زیاده خواهی به آن اکتفا نماید.

دولت اسلامی از گسترش صلح و صفا و محبت و دوستی مردم جهان استقبال می‌کند و اهداف خویش را با این پدیده‌ها تأمین شده می‌بیند؛ و البته دفاع از مظلومان و ستم‌دیدگان و حقوق قانونی و مشروع ایشان را در همه حال جزئی از سیاست مبتنی بر عدالت و محبت خویش می‌شمارد.

اصلاح بین مردم یک توصیه قرآنی است و امری است که در روایات متعدد بر آن تأکید شده است.

ز - استقلال همه جانبه

دولت اسلامی باید در تصمیمات خویش با حفظ تمامی مصالح داخلی و خارجی، مستقل از اراده بیگانگان تصمیم‌گیری کند و تمامی مراحل منجر به تصمیم و اجرا را با اختیار خویش طی کند و اجازه ندهد که اموری خارج از روال طبیعی بر او تحمیل گردد. تدبیر صحیح مسئولان می‌تواند از بسیاری تصمیم‌های اضطرارگونه جلوگیری کند و راه استقلال رأی را بازگذارد و جامعه اسلامی را به امور ناخواسته دچار نکند.

۱-سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۱۰۷.

قدرت تحلیل حوادث و کشف لوازم آنها و شمّ سیاسی و توجه به واقعیات و پایداری و استقامت در برابر مشکلات می‌تواند شخصیت مستقل حاکم اسلامی را ترسیم کند. دولت اسلامی نباید به گونه‌ای رفتار کند که همیشه متأثر از واقعیت‌هایی باشد که دیگران می‌آفرینند، و دولت به صورت عکس‌العملی و ادار به تصمیم‌گیری‌های اجباری شود؛ بلکه باید با تأثیرگذاری بر واقعیت‌ها و حضور و نقش فعال در ایجاد آنها، سیاست خود را پیش از وقوع مشخص کرده باشد.^(۱)

استفاده از فرصت‌ها برای تصمیم‌گیری و یا بی‌اعتنایی به آنها می‌تواند در جهت استقلال نقش داشته باشد. یعنی آنانی که از فرصت‌ها بهره‌برداری می‌کنند، می‌توانند به دور از فشارها و شتابهای تحمیلی به سر برند؛ و آنان که فرصت‌های تاریخی را بی‌جهت از دست می‌دهند، به ناچار گرفتار بحران در تصمیم‌گیری شده و استقلال خویش را از دست می‌دهند.

۴- امور نظامی، انتظامی و امنیتی

از ضرورت‌های زندگی اجتماعی در دوران معاصر، وجود نیروهای مسلح برای مقابله با حوادث احتمالی و دفاع از تمامیت ارضی کشورها و حفظ مرزها و بالا بردن توان دفاعی ملت‌ها در مقابل تهاجم بیگانگان است. وجود نیروهای انتظامی و امنیتی نیز برای حفظ امنیت داخلی کشورها لازم و ضروری است.

اسلام توجه به این موارد را لازم شمرده و روش معهود و مرسوم انسانها در حکومتداری را پذیرفته و راهنمایی‌هایی در جهت استفاده صحیح از این روشها ارائه کرده است. رعایت این ارزشها و اصول می‌تواند در رسیدن به اهداف و تمایز جامعه دینی از غیر آن کمک کند؛ و اصل و اساس تشکیل حکومت را که تقویت ایمان و معنویت است آشکار سازد.

۱- عن علی عليه السلام: «كُلُّ شَيْءٍ طَلَبْتَهُ فِي وَقْتِهِ فَقَدَ فَا ت وَقْتَهُ» «هر چیزی که زمانش رسیده و تو آن را بخواهی، در حقیقت و قتش سپری شده است.» ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۲۳، حدیث ۷۰۰.

الف - تشکیل و اداره نیروهای مسلح

قرآن کریم به صراحت به استعداد قوا دستور داده و فرموده است: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ﴾^(۱) «و در برابر آنها فراهم کنید آنچه در توان دارید از قدرت انسانی و ساز و برگ نظامی تا دشمنان خدا و خود و افرادی را که مخفیانه دشمنی می‌کنند، و فقط خدا آنان را می‌شناسد و شما آنها را نمی‌شناسید، بترسانید.» این دستور در جهانی که واقعیت آن متکی بر کاربرد زور و سلاح بوده و هست، واکنشی طبیعی و مبتنی بر واقعیتی غیرقابل انکار است. هر چند مطلوب دین، جهانی عاری از درگیری و نزاع است که طبیعتاً به تدارک نظامی و امنیتی وسیع احتیاجی ندارد ولی در جهانی که همه‌گونه انگیزه برای درگیری و جنگ‌های خانمان‌سوز را دارد و مناسبات اجتماعی آن بر اقتدار نظامی و سلاح‌های پیشرفته رقم می‌خورد، جوامع اسلامی نمی‌توانند از تهیه و تأمین قدرت مناسب برای حفظ کیان و عزت مسلمین کوتاهی کنند؛ و تا مناسبات قدرت در جهان چنین است، وظیفه زمامداران تدارک قوا برای دفاع از هویت اسلام و مسلمین است.

در درون جوامع اسلامی نیز برای جلوگیری از تجاوز ستمگران و دفاع از حقوق مظلومان احتیاج به قدرت هست، و تا تعدی به حقوق دیگران وجود دارد حضور نیروهای مسلح لازم است تا متعدیان مسلح را خلع سلاح کرده و حضور قدرتمندانه آنان، تفکر تجاوز را از سر ستمگران بیرون کند.

تأمین امنیت امور اقتصادی و سرمایه‌های مردم در جامعه، خانه و کاشانه و... وظیفه اولیه دولت است و دولت اسلامی هم باید ابزار مناسب برای آن را در اختیار داشته باشد.

۱-سوره انفال (۸)، آیه ۶۰.

ب - جهاد و دفاع

در بخش اهداف حکومت و زمامداری گفته شد که یکی از ضرورت‌هایی که بشر را به تشکیل حکومت و دولت وادار کرد، ضرورت دفاع از جامعه و منافع آن در قبال هجوم سایر جوامع و دفع تجاوز بیگانگان و رقیبان بود. اسلام نیز دفاع و جهاد دفاعی را به این علت به رسمیت شناخت که با توازن قدرت در جوامع، فکر هجوم و تجاوز از بین رفته و یا به حداقل برسد؛ و اگر مهاجم ستمگری پیدا شد، با مانع روبرو گردد و هزینه تجاوز بالا برود تا متجاوزان را نیز به فکر فرو برده و از ستمگری بیشتر بازدارد.

گرچه فقهای عظام جهاد را به دو بخش ابتدایی و دفاعی تقسیم کرده‌اند، ولی با دقت و عنایت می‌توان گفت: جهاد در هر صورت دفاعی است. یعنی برای پیشگیری از گسترش ظلم و ستم و دفاع از حق در برابر متجاوزان، حوادثی پیش می‌آید که به ظاهر، جبهه حق هجومی را آغاز می‌کند ولی حقیقتاً جز دفاع از ارزشهای انسانی و حقوق انسانهای تحت ستم نیست. و این منطقی‌ترین روش است. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ * الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَ لَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَ مَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ﴾^(۱) «به آنانی که مورد هجوم قرار گرفته‌اند اجازه داده شده است تا از خود دفاع کنند، و همانا خدا بر یاری ایشان تواناست؛ آنان که از محل سکونت خویش بدون هیچ دلیل و حقی اخراج گردیده و تنها جرمشان اعتقاد به خدای سبحان بوده است. و اگر خدا برخی انسانها را به وسیله برخی دیگر دفع نکند، هرآینه صومعه‌ها و کنیسه‌ها و مسجدها که نام خدا در آنها بسیار یاد می‌شود، ویران می‌شود؛ و خدا یاری می‌کند کسی را که به یاری او شتافته است.»

۱-سوره حج (۲۲)، آیات ۳۹-۴۰.

در آیه دیگر می فرماید: ﴿وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾^(۱) «اگر خدا [شر] برخی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی کرد، هر آینه زمین را فساد فرا می گرفت؛ ولی خداوند بر عالمیان فضل و بزرگواری دارد.»

اساس تشریح جهاد، دفاع در برابر متجاوزان و مهاجمان به حقوق مردم و مزاحمان آرامش و امنیت ایشان است که در این آیات به صراحت از آن یاد شده است. آنچه در صدر اسلام و در زمان رسول خدا ﷺ در جنگ‌هایی همچون جنگ بدر پدید آمد، مربوط به دفاعی است که چند سال با تأخیر مواجه شد و علت آن نداشتن نیروی دفاعی بود. روزی که مسلمانان از دیارشان اخراج شدند و اموالشان در مکه به جا ماند، تحت فشار مشرکان اقدام به مهاجرت کردند، ولی در جنگ بدر توانستند برخی از اموال خود را در قالب غنیمت‌های جنگی از متجاوزان باز پس گیرند.

اگر ملت‌های مظلومی چون فلسطین، پس از دهها سال اشغال سرزمینشان، فرصتی پیدا کنند تا حق قانونی خود را از غاصبان بازستانند هرچند دهها سال از غصب سرزمینشان گذشته باشد، جهادی دفاعی محسوب می شود و تهاجم نیست. بیان امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمودند: «فانَّ الحقَّ القديم لا یبطله شیء»^(۲) [حق قدیم و سابق را چیزی از بین نمی برد] می تواند معیاری در این زمینه باشد.

اگر با این دید که حق شامل مرور زمان نمی گردد به مسائل نگاه کنیم، خواهیم دید پیامبرگرمی اسلام ﷺ اقدام ابتدایی برای کشورگشایی و به اصطلاح جهاد ابتدایی نداشته‌اند. آنچه حضرت در غزوات و سریه‌ها داشته، در دفاع از مسلمانان و مظلومان و رفع موانعی بوده است که مشرکین بر سر راه مسلمانان قرار می دادند و یا مانع مسلمان شدن عده‌ای می شدند و پیامبر در دفاع از آزادی با ستمگریهای مشرکین مبارزه کرد و بستر مناسب برای انتخاب آزاد را فراهم ساخت.

۱-سوره بقره (۲)، آیه ۲۵۱.

۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ذیل خطبه ۱۵، ج ۱، ص ۲۶۹.

ج - صلح و تأمین

در ضمن دفاع نظامی از حقوق مسلمانان، اگر زمینه‌ای برای به دست آمدن حقوق آنان از راه‌های غیرنظامی حاصل شد، حاکمان اسلامی موظف‌اند آن زمینه‌ها را مورد مطالعه و دقت قرار دهند و کارشناسانی را به این امر وادارند تا به بررسی دقیق پیشنهادات صلح، آتش‌بس و امثال آن پرداخته و نتایج مثبت و منفی آن را به اطلاع تصمیم‌گیرندگان برسانند. این امر نباید به گونه‌ای باشد که سبب سستی و فتور در دفاع نظامی گردد، بلکه باید موضع قدرت بر حق مسلمانان را حفظ کند.

اگر مسلم شود که حقوق مسلمانان با ترک جنگ و یا قرارداد صلح و یا دادن تأمین به متجاسران و متجاوزان و عفو ایشان بهتر به دست می‌آید، لازم است از عملیات نظامی چشم‌پوشی شده و بهترین راه استیفای حقوق یا جلوگیری از خسارت بیشتر انتخاب گردد. و چنانچه حاکمان اسلامی به متجاوزان امان دهند و آنان تحت امنیت موجود در حکومت اسلامی قرار گیرند، هیچ کس نمی‌تواند مدعی خسارت گردد و یا امنیت داخلی دولت اسلامی را نادیده گرفته و تحت عنوان صاحب حق اقدام به مجازات کند.

قرآن کریم درباره صلح و ترک مخاصمه می‌فرماید: ﴿وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾^(۱) «اگر تمایل به مسالمت پیدا کردند آن را بپذیر و بر خدا توکل کن، همانا او شنوا و داناست.»

امام صادق علیه السلام درباره معنای روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله توضیح می‌دهد: «اگر لشکری از مسلمانان قوم مشرکی را محاصره کنند و یکی از مشرکان امان بخواهد و بگوید به من امان دهید تا با رئیس شما صحبت کنم و یکی از مسلمانان به او امان دهد، واجب است بر دیگران و حتی بزرگان لشکر اسلام که به این امان وفا کنند.»^(۲)

۱- سوره انفال (۸)، آیه ۶۱.

۲- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۲۰ از ابواب جهاد العدو، ج ۱۵، ص ۶۷، حدیث ۱.

در برخی روایات آمده: «اگر مسلمانان امان نداده باشند ولی محاصره شدگان تصور کنند که با درخواست امان آنها از سوی مسلمانان موافقت شده و به این جهت تسلیم شوند، باید در امان قرار گیرند.»^(۱)

در این دستورات شرعی، امان نامه‌ای که یک مسلمان بدون سمت رسمی به کسی بدهد مورد پذیرش قرار گرفته است، تا چه رسد به حکومت و متصدیان دولت اسلامی که مسئولیت رسمی جامعه و تصمیم‌گیری درباره مصالح ایشان را بر عهده دارند.

د - تأمین راهها و مرزها و شهرها در زمان صلح

نگهبانی از مرزهای کشور اسلامی و نظارت بر رفتار مرزبانان کشورهای همجوار و جلوگیری از تعدی و تجاوز افراد و گروههای متخلف و خودسر و تأمین امنیت شهرها و راهها، وظیفه‌ای جدی برای دولت‌هاست. دولت‌ها مسؤول حفظ نظم و آرامش و تأمین امنیت راهها هستند. در زمانهای مختلف گونه‌های مختلف تأمین، مورد نیاز مردم است، و با منتفی شدن ظاهری مسأله ناامنی، نباید اصل نیاز به نیروی حافظ امنیت را منتفی دانست.

امروزه نیروی پلیس راهنمای نظم اجتماعی و اعتماد عمومی و پیشگیری از جرایم مختلف است؛ و در هیچ جامعه‌ای تخلف و نظم‌گریزی به کلی از بین نمی‌رود. از طرفی اقدام و اجرای دستورات و احکام قضایی، به طور جدی به وجود ضابط رسمی نیازمند است که از نیروی پلیس بهره گرفته می‌شود. شارع مقدس نیز ممانعتی از این روش نکرده و بلکه رفتار عقلایی را تجویز کرده و در برخی موارد رسماً به آن تصریح کرده است.

از امام علی علیه السلام نقل شده است که: «أَقِمِ النَّاسَ عَلَى سُنَّتِهِمْ وَ دِينِهِمْ... وَ تَعَاهَدُ تُغَوَّرَهُمْ وَ أَطْرَافَهُمْ»^(۲) «مردم را بر سنت‌ها و باورهای دینی آنها به پادار... و مرزها و اطرافشان را پاسداری کن.»

۱- همان، ص ۶۸، حدیث ۴.

۲- آمدی، غررالحکم، ج ۲، ص ۲۱۵، حدیث ۲۴۱۹.

اما با همه اهمیت این نیروها، نباید از این نکته غافل شد که اساس موفقیت نیروهای نظامی و انتظامی همراهی با مردم و بر اساس قانون و عدالت عمل کردن است. آنان باید از ستمگری و تندخویی و دخالت در کارهای شخصی افراد بپرهیزند. در برابر خطاهای جزئی عفو و سماحت نشان دهند، در نزاع میان گروههای سیاسی و احزاب وارد نشوند و حل این مسائل را به گفتگو و تعاطی افکار واگذار نمایند.

ه- اطلاعات و امنیت (استخبارات)

یکی از ابزارهای قدرت و نظارت دولت برای رسیدن به اهداف مشروع جامعه نیروی اطلاعات و امنیت آن جامعه است، که دقت یا سهل انگاری در کیفیت یا کمیت اقتدار آن موجب ثبات یا سلب اعتماد عمومی از حاکمیت می شود. گسترش روزافزون وسایل ارتباطی مقوله حفاظت اطلاعات را بسیار مشکل کرده و از این پس هر روز این امکان تضعیف می شود؛ ولی هر جامعه‌ای اسراری دارد که فاش شدن زودهنگام آن پسندیده نیست و بسیاری از پیشرفت‌ها یا عقب ماندگی‌ها، در گرو داشتن یا نداشتن آن اطلاعات است، خواه این اسرار و اطلاعات نظامی باشد یا اقتصادی، سیاسی، علمی و یا فناوری.

عصری که ما در آن زندگی می کنیم عصری است که اطلاعات دارای جایگاه مهمی است. جامعه اسلامی نباید سهم خویش را در این رقابت یا نزاع فراموش کند. دولت اسلامی به نمایندگی از جامعه خویش باید به ساماندهی اطلاعات و نقش آن در ایجاد یا برهم زدن امنیت اجتماعی توجه کند و از تجربیات بشری در جهت مثبت و مشروع آن بهره گیری نماید.

اسلام از آغاز تشکیل جامعه اسلامی در مدینه النبی از روش کسب و حفظ اطلاعات مرسوم در زمان خود بهره گرفت، که در آثار باقیمانده از آن دوران دیده می شود. عناوینی چون «عیون»، «عین»، «شرطه»، «عرفاء» و «عریف» در روایات ما مورد توجه قرار گرفته، که ناظر بر نیروهای اطلاعاتی و امنیتی است.

عمده‌ترین ضرورت‌هایی که اکنون هم وجود نیروی اطلاعات و امنیت را آشکار می‌سازد عبارتند از:

۱- وجود نهادی متمرکز برای کسب اطلاعات مختلف و توجه به بُعد امنیتی و ضد امنیتی آن برای جامعه اسلامی.

۲- کنترل نیروهای مسلح کشور از نظر امنیتی، با توجه به وجود امکان کودتا و یا سوء استفاده از سلاح و نقش ضربتی آنان برای اقدامات ضد امنیتی که در این موارد فقط باید در جهت کسب اطلاعات اقدام شود و بقیه امور به مسئولان کشور واگذار گردد.

۳- فعالیت‌های ضد جاسوسی و کسب اطلاع از تحرکات بیگانگان در داخل و خارج کشور در ارتباط با منافع جامعه اسلامی.

در زمانهای گذشته وظیفه مراقبت از رفتار حکومتی زمامداران نیز بر عهده مأموران مخفی (عیون) و نیروهای اطلاعاتی بود، که با توجه به نهادها و ابزارهای جدید در این عصر از قبیل وسایل ارتباط جمعی و رسانه‌ها و سرعت انتقال اطلاعات از طریق وسایل ارتباطی جدید، این وظیفه به گونه‌ای از طریق رسانه‌ها انجام می‌گیرد. باید توجه داشت که کار اطلاعاتی، مخفی کاری و دور از چشم دیگران است و لذا کنترل آن بسیار مشکل است و در معرض آفات بسیاری قرار دارد که مهم‌ترین آن خیانت در امانت و گزارش دروغ دادن و پرونده‌سازی بی جهت است. باید نهادهای حکومتی نظارت دقیقی بر این دستگاه اعمال کنند و قوانین بازدارنده معتبری را در این خصوص شکل دهند؛ و هر چه دخالت و تصمیم‌گیری این نهاد در امور کشور کمتر باشد، جامعه آرامش و امنیت بیشتری دارد. در این نوع کارها باید به موارد ضروری اکتفا کرد و نباید به عده‌ای اجازه داد از همه اسرار مردم آگاه شوند و از آن سوء استفاده کنند.

شاید از این بیان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که بنا بر نقلی فرموده است: «إِنَّ الْعِرَاقَةَ حَقٌّ وَ لَا بُدَّ

لِلنَّاسِ مِنَ الْعُرْفَاءِ وَ لَكِنَّ الْعُرْفَاءَ فِي النَّارِ»^(۱) [کسب اطلاع و انتقال آن به مسؤولان امری حق است و مردم به چنین افرادی نیازمندند، ولی مطلعان از اسرار مردم در آتش قرار می‌گیرند] حساسیت فوق‌العاده این شغل و عدم توفیق برخی مأموران در انجام وظایف شرعی و قانونی و تعدی از حدود از سوی ایشان را به حسب معمول بتوان دریافت. به همین جهت لازم است که دقت‌های زیادی در سپردن مسؤولیت‌های اطلاعاتی به افراد انجام گیرد که دنیا و آخرت فرد و جامعه آسیب نبیند و آبروی مردم ریخته نشود و نظام اسلامی با بحران مشروعیت مواجه نشود.

از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است که فرمود: «إِيَّاكَ أَنْ تَكُونَ... شُرْطِيًّا أَوْ عَرِيفًا... فَإِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ خَرَجَ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَنَظَرَ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ: أَمَا إِنَّهَا السَّاعَةُ الَّتِي لَا تَرُدُّ فِيهَا دَعْوَةَ الْإِلَهِ دَعْوَةَ عَرِيفٍ... أَوْ شُرْطِي...»^(۲) «بپرهیز از این که پلیس یا اطلاعاتی باشی... به درستی که پیامبر خدا شبی از حجره خارج شد و نگاهش را به آسمان انداخت و فرمود: این ساعتی است که هیچ خواهشی از درگاه الهی رد نمی‌شود مگر خواسته و دعای انسان اطلاعاتی... و پلیس...». همه این روایات ناظر به حساسیت و لغزندگی کار نیروهای اطلاعاتی و آفت‌های آن می‌باشد.

در هر صورت وجود این نیرو برای حفاظت و امنیت جامعه اسلامی ضروری است، ولی باید به موارد ضرورت اکتفا کرد و از جستجوی این نیرو در زندگی خصوصی مردم جلوگیری نمود. همچنین باید کسانی که برای این نیرو در نظر گرفته می‌شوند از صلاحیت‌های اخلاقی و انسانی برخوردار باشند تا افراد ناشایست در قالب این نیرو به جامعه ضرر نزنند.

بنابراین فعالیت‌های این نیرو باید در بخش امنیت داخلی و خارجی و کسب اطلاعات باشد، و کارهای قضایی که از اصل با هویت این نیرو در تضاد است نباید به این دستگاه واگذار شود؛ زیرا قضاوت و مقدمات آن باید کاملاً علنی باشد و کار

۱- سنن ابی‌داود، باب فی العرافة، ج ۳، ص ۱۳۲، حدیث ۲۹۳۴.

۲- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۱۰۰ از ابواب مایکتسب به، ج ۱۷، ص ۳۱۵، حدیث ۱۲.

اطلاعات پنهانی است. همچنین اختیارات این نیرو باید محدود و مشخص باشد و نظارت دقیق نهادهای حکومتی - و حتی رسانه‌ها و نهادها و سازمانهای مردمی جز در اسرار نظامی برای مدت محدود - بر آن اعمال گردد. در آن صورت است که می‌تواند نهادی مفید برای نظام اسلامی باشد.

۵ - امور قضایی

قضاوت در مجموعه حاکمیت اسلامی جایگاه ویژه‌ای دارد؛ چرا که در بسیاری موارد بین خود مردم یا مردم و دولت‌ها یا برخی زمامداران اختلافات و دعاوی پیش می‌آید که باید دستگاه قضایی به آن رسیدگی کند. در واقع امور قضایی حلقه واسطه‌ای است میان مردم و حاکمیت؛ زیرا اقتدار خویش را در جنبه‌های اجرایی متکی بر قدرت دولت و نهادهای دولتی اعمال می‌کند و استقلال خود را از حاکمان در جنبه‌های دفاع از حقوق ملت در برابر دولت و دولتمردان نشان می‌دهد. در گذشته این منصب در اختیار حاکمان اصلی و دولتمردان برتر قرار داشته است، ولی تجربه بشری این امر را ثابت کرد که هر چه قدرت تقسیم شود آفت قدرت کمتر می‌شود؛ لذا شایسته است اداره این امر بر عهده کارشناسان قضاوت اسلامی و مستقل از حاکمیت باشد.

بسیاری از فقها تصدی غیر مجتهد جامع شرایط را مجاز ندانسته‌اند و این امر مطابق با احتیاط نیز می‌باشد. پس بجا است قضاوت قطعی به مجتهدین واجدین شرایط محول شود و از قضات دیگر در تنظیم پرونده و یا اصلاح ذات‌البین استفاده شود. ضروری است امر قضاوت بر عهده کسانی قرار گیرد که در مسائل سیاسی و اجتماعی با افراد جامعه رقابت نکنند و از گرایش‌های خاص فکری و سیاسی علناً جانبداری ننمایند و به اصطلاح در احزاب و گروه‌های سیاسی عضویت نداشته باشند. مطمئن‌ترین روش برای انتخاب مسئولین قضا، مراجعه به آرای کسانی است که در امور حقوقی و قضایی صاحب نظر و دارای سابقه هستند، و یا مراجعه به آرای عمومی با هماهنگی آنان است.

الف - قضاوت و شرایط آن

قاضی باید بدانند دشوارترین وظیفه را بر عهده دارد و کوچک‌ترین بی‌عدالتی در پیشگاه عدل الهی مؤاخذه دارد. عدالت در رفتار قاضی و آداب محاکمه، در روایات با تأکید فراوان یادآوری شده است. امام صادق علیه السلام قضاوت را بر چهار نوع تقسیم می‌کند و می‌فرماید: «سه دسته از قضات اهل عذابند و فقط یک دسته اهل نجات. چراکه قاضی یا به حق و یا به ناحق حکم می‌کند و در هر دو صورت یا علم به حق دارد یا ندانسته حکم می‌کند. تنها در صورتی که عالم به حق بوده و به حق حکم کند اهل نجات است؛ وگرنه اهل عذاب خواهد بود.»^(۱)

این دشواری در مسئولیت، برخی از فقهای عظام را تا آنجا مردد ساخته که اجرای بسیاری از احکام خدا را مختص به زمان حضور امام معصوم علیه السلام دانسته‌اند. اساس قضاوت اسلامی بر اجرای عدالت و دقت در حقوق الناس است و در باب حق الله اختیارات بسیار گسترده‌ای به قاضی داده شده تا عفو کند و یا اساساً مانع اثبات جرم گردد.

درباره حق الله، قاضی باید به متهم تفهیم کند که اگر اقرار به گناه کند چه عواقبی در کمین اوست. و راههای دشوار اثبات برخی گناهان نیز ناشی از رغبت نداشتن اسلام به اثبات جرم و مجازات مجرم است؛ چراکه بهتر است در این موارد فرد مجرم خود توبه کند و لازم نیست قاضی و قضاوت را برای پاک شدن خویش دچار زحمت نماید. اما درباره حقوق مردم، گرچه ترغیب و تشویق اکید به عفو مجرمان و گذشت صاحبان حق از آنان نموده ولی در صورت درخواست صاحبان حق، قاضی نمی‌تواند نسبت به احقاق حقوق آنان کوتاهی نماید.

دستگاه قضایی در هر جامعه‌ای باید به گونه‌ای رفتار کند که همه افراد جامعه امید

۱- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۴ از ابواب صفات القاضی، ج ۲۷، ص ۲۲، حدیث ۶.

به احقاق حق خویش را هنگام مراجعه به قاضی از دست ندهند؛ و متجاوزان به حقوق مردم و جنایتکاران و خلافکاران هم احساس ناامنی و ترس داشته باشند؛ و نباید جهت‌گیری‌های رسمی دستگاه قضایی به گونه‌ای باشد که حکم قاضی از قبل معلوم باشد.

دستگاه قضایی باید مأمونی باشد برای آنانی که از رفتار ناعادلانه دولتمردان خسارت دیده و حق آنها پایمال شده است و احتمالاً قصد شکایت از حاکمان را دارند. باید توجه داشت که قضاوت در اسلام برای حفظ و تثبیت موقعیت زمامداران در برابر ادعاهای مردم نسبت به حقوقشان نیست؛ بلکه اساس قضاوت شرعی برای احقاق حق است، خواه فرد زمامدار باشد یا ضعیف.

بہتر بلکه گاہ لازم است در امور پیچیده و دشوار، یک نفر به تنهایی بار قضاوت را به دوش نکشد و مجموعه‌ای از کارشناسان اسلامی و حقوقدانان (خواه تحت عنوان هیأت منصفه یا مستشار قضایی و یا عناوین دیگر) با مشورت یکدیگر تطبیق مصادیق بر قوانین را انجام دهند و حکم صادر کنند. از امیرالمؤمنین علی ع نقل شده است که: «قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ عَرَضَ لِي أَمْرٌ لَمْ يَنْزَلْ فِيهِ قَضَاءٌ فِي أَمْرِهِ وَلَا سُنَّةٌ، كَيْفَ تَأْمُرُنِي؟ قَالَ: تَجْعَلُونَهُ سُورَى بَيْنَ أَهْلِ الْفِقْهِ وَالْعَابِدِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا تَقْضِي بِرَأْيٍ خَاصَّةٍ»^(۱) «گفتم ای رسول خدا! اگر موردی پیش آمد که در قرآن و سنت حکم صریحی درباره آن نبود چه باید بکنم؟ فرمود: آن را به مشورت بین اهل فقه و دانش و عبادت‌کنندگان از مؤمنین بگذارید و بر اساس رأی خاص یک نفر قضاوت نکنید.»

در روایتی دیگر از پیامبر گرامی اسلام ص نقل شده است که: «شَرَّ أُمَّتِي مَنْ يَلِي الْقَضَاءَ، إِنْ اشْتَبَهَ عَلَيْهِ لَمْ يُشَاوِرْ وَإِنْ أَصَابَ بَطِرٌ وَإِنْ غَضِبَ عَنَّفَ»^(۲) «بدترین افراد امت من کسانی هستند که متولی امر قضاوت می‌شوند و در امور مشکوک مشورت

۱- متقی هندی، کنز العمال، ج ۵، ص ۸۱۲، حدیث ۱۴۴۵۶.

۲- همان، ج ۶، ص ۹۳، حدیث ۱۴۹۹۰.

نمی‌کنند، و اگر حق را پیدا کنند دچار سرمستی می‌شوند، و اگر دچار خشم و غضب شوند به زور متوسل می‌گردند...» همین مضمون در عهدنامه امیر مؤمنان علیه السلام به مالک‌اشتر تکرار شده است: «به قضات شهرهای مصر بنویس که احکام قضایی اختلافی خود را پیش تو بفرستند؛ آنگاه با حوصله و تأمل دقت کن، هر چه موافق کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دستور امامت بود تأیید کن و به اجرا گذار، و آنچه مشتبه بود نزد تو، دانشمندان را جمع کن و درباره آنها مناظره کن و سپس نظر جمعی دانشمندان مسلمان را که نزد تو جمع شده‌اند تأیید و اجرا کن.»^(۱)

عمومات ادله مشورت نیز می‌تواند شامل امور قضایی و قضاوت گردد.

سایر شرایط و موارد در کتب فقهی مورد بحث قرار گرفته که برای اطلاع بیشتر باید به آنجا مراجعه شود.

ب - چگونه دادرسی

به هنگام دادرسی و بازجویی از متهم نباید او را تحت فشار، تطمیع، تهدید و یا تعزیر وادار به اقرار کرد؛ چرا که اقرار ناشی از این امور معتبر نیست و شرعاً استناد به آن اقرار جایز نیست. امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌فرماید که: «مَنْ أقرَّ عِنْدَ تَجْرِيدٍ أَوْ حَبْسٍ أَوْ تَخْويفٍ أَوْ تَهْدِيدٍ فَلَا حَدَّ عَلَيْهِ»^(۲) «کسی که اقرار کند در وضعیتی که لباسش را درآورند و یا او را در زندان قرار دهند و یا بترسانند و یا تهدیدش کنند، حدی بر او جاری نمی‌شود.» یعنی اقرارش اعتبار شرعی ندارد. روایات معتبری بر این امر دلالت می‌کند و فقهای عظام در این امر متفق‌اند. حتی اقراری که در جلسه دادگاه صورت می‌پذیرد باید عاری از این امور باشد، و اگر همراه با یکی از اینها باشد شرعاً معتبر نیست.

۱- مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۵۲.

۲- طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۱۴۸، حدیث ۵۹۲؛ کلینی، کافی، ج ۷، ص ۲۶۱، حدیث ۶.

اقرار باید در کمال آرامش و اختیار صورت گیرد تا اعتبار داشته باشد؛ و اقرار کسی که اقرار کرده، تنها در حق خودش پذیرفته است و در حق دیگران پذیرفته نیست و چنین اقراری تنها در حدّ یک قرینه اعتبار دارد.

شهود باید عادل باشند و در حکم نفع نداشته باشند و حداقل یک شاهد با قسم در برخی موارد یا دو شاهد در بعضی احکام (و یا چهار شاهد عادل در زنا با شرایط ویژه آن) لازم است تا به اثبات شرعی بینجامد.

در قسامه باید پنجاه نفر قسم یاد کنند تا جرم ثابت شود، و اکتفا به کمتر از پنجاه نفر و تکرار قسم از سوی افراد موجود محل اشکال است.

بینه شرعی گرچه امور خاصی چون شهادت شهود عادل و قسامه است، ولی هر امری که حقیقتاً منجر به کشف حقیقت گردد و معلوم شود که خطایی در آن نیست و به اصطلاح علم آور باشد، مثل اثر انگشت و آزمایش خون و امثال آن، می تواند مستند حکم قاضی قرار گیرد؛ هر چند اعتبار علم قاضی در برخی امور - به ویژه امور جنسی - محل اشکال است.

محاکمات باید علنی باشد؛ یعنی در محیطهای دور از دسترس عموم مردم مثل بازداشتگاههای مخفی یا سلولهای انفرادی و یا اتاقهای در بسته جایز نیست. متهم باید امکان رساندن اعتراض خود را به دیگران در ضمن بازجویی داشته باشد، و اگر بازجویی در مجاورت محیطهای عمومی صورت بگیرد امکان شکنجه و تحت فشار قرار دادن متهم به حداقل می رسد؛ و لذا لازم است دولت اسلامی و دستگاه قضایی به اقداماتی از این دست که آرامش متهم را بالا می برد بپردازند.

تشکیلات قضایی باید امنیت شهود را به هر نحو ممکن فراهم سازد تا ترس از عواقب بیان حقیقت و شهادت به حق، مانع از روشن شدن حقیقت در محاکم نگردد و متجاوزانی که با شهادت شهود محکوم می شوند نتوانند گزندگی به انسانها و امنیت قضایی جامعه اسلامی برسانند.

از طرفی باید با دقت و شدت از شهادت باطل و شهادت دادن به زور پرهیز و از آن جلوگیری نمود.

دستگاه قضایی نباید اصل را بر تحقق جرم بگذارد و به هر شکل ممکن در صدد اثبات آن باشد، بلکه باید با بی طرفی تمام نسبت به تحقق جرم یا عدم تحقق آن اقدام کند و قرائن و شواهد را مطالعه کند و در صورت عدم اثبات شرعی و قانونی جرم، اصل را بر براءت متهم قرار دهد.

نکته‌ای که یادآوری آن ضروری است استفاده از روشهای معمول جهان برای تشخیص حق و تحقق عدالت است. گرچه در گذشته این روشها در محاکم قضایی مسلمانان معمول نبوده است، اما چون در جهت رعایت عدالت و پیشگیری از خطای قاضی می‌باشد، به کارگیری آن در دستگاه قضایی ضروری است، مانند داشتن وکیل برای متهم، حضور هیأت منصفه در محاکم، حق فرجام و قطعی نشدن حکم در مرحله اول و مسائلی از این قبیل. و از آنجا که عدالت اصل و اساس قضاوت می‌باشد باید از هر روشی که به این هدف کمک می‌کند بهره گرفت. البته برخی از روش‌های یادشده از منابع اسلامی قابل استنباط است.

ج - حدود و تعزیرات

در مجموعه احکام جزایی اسلام، دو نوع کیفر برای جرایم در نظر گرفته شده است. برخی مجازاتها از سوی شارع مقدس بیان شده و محدوده آن از لحاظ کمی و کیفی تبیین گردیده است، که با عنوان «حدود» شناخته می‌شوند. نوع دوم کیفر آن است که کمیت یا کیفیت آن به تمامی روشن نشده و بلکه حداکثر آن بیان گردیده و اختیار جزئیات آن به عهده قاضی واگذار شده است، که «تعزیر» نام دارد.

حدود یا از موارد حق الله است مثل حد شرب خمر، یا در مورد حق الناس است مثل حد محاربه و حد سرقت، و یا تلفیقی از این دو، مثل برخی کیفرهایی که برای جرایم فساد اخلاق در نظر گرفته شده است. تعزیرات نیز در هر یک از دو مورد فوق تشریح شده است. یعنی گاهی به خاطر عدم رعایت حق الله تعزیر اجرا می‌شود و گاه برای عدم رعایت حق الناس؛ و قاضی مجتهد جامع الشرایط در این امور می‌تواند اعمال نظر کند.

در حدود شرعی هرگونه زیاده روی یا چشم پوشی که خارج از محدوده اختیارات پیش بینی شده در آنهاست، خلاف محسوب می گردد و متخلف از قانون باید مجازات شود. البته باید توجه داشت که رأفت اسلامی در تمامی مواردی که اختیار آن در دست قاضی جامع شرایط است، باید مورد توجه اکید قرار گیرد و به خطاکاران و مجرمان به عنوان کسانی که محتاج تربیت بیشتر و مراقبت دقیق تر هستند نظر شود. از سوی دیگر در مواردی که شبهه و تردید هست، باید نهایت دقت و احتیاط را کرد تا مبادا حقی ضایع شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در روایتی می فرمایند: «إِذْرُوا الْحُدُودَ بِالشَّبَهَاتِ»^(۱) «حدود را به سبب شبهات دفع کنید».

همچنین این نکته نیز نباید مورد غفلت قرار گیرد که تشریح مجازات برای جرایم موجب حد، بیشتر جنبه بازدارندگی داشته است و طریقه اثبات آنها به شکلی است که - به ویژه در امور جنسی - به ندرت تحقق می یابد و در فرض تحقق نیز موارد سقوط مجازات در آنها بسیار است.

نکته دیگر در مورد تعزیرات است که از لسان روایات به دست می آید که هدف از آن اصلاح فرد و جامعه و جلوگیری از تکرار جرم و تأدیب مجرم بوده است. براین اساس، اولاً: اختصاص به تازیانه و زندان ندارد و شامل هر مجازاتی می گردد که بنا بر نظر کارشناسان هر عصر این هدف را تأمین نماید؛ و ثانیاً: از آنجا که اعمال مجازات نوعی تصرف در سلطه دیگری به شمار می آید و این تصرف - بدون رضایت او - فقط در جایی مشروعیت دارد که شارع اجازه داده باشد، لذا قدر متیقن آن است که حاکم شرع واجد شرایط تا جایی بر مجرم تسلط دارد و می تواند او را تعزیر کند که در راه اصلاح و تأدیب وی باشد، و در این زمینه باید به خفیف ترین مجازاتی که به وسیله آن مجرم اصلاح و تأدیب می شود اکتفا نمود؛ و ثالثاً: نوع تعزیر و چگونگی اجرای آن نباید موجب هتک کرامت انسانی گردد و با ارزش های اخلاقی که در یک جامعه مورد

۱- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۸، ص ۴۷، باب ۲۴، حدیث ۴.

پذیرش قرار گرفته در تعارض باشد، و عنوان اهانت و هتک حرمت انسانی نیز از عناوین عرفی و متغیّری است که فرهنگ و رسوم ملتها در زمانها و مکانهای مختلف در صدق و عدم صدق آن تأثیر دارد.

د - قصاص

در مورد حق الناس در شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم اساس مجازات بر جلوگیری از خسارت بیشتر و به حداقل رساندن جرایم است. بسیاری از موارد حق الناس با معیار قانون فطری و طبیعی مقابله به مثل تنظیم گردیده و برای پیشگیری از تکرار خسارتهای پیشنهاد بهره‌گیری از حق عفو داده شده است. در مواردی نیز به صاحبان حق توصیه می‌کند که به جای انتخاب کیفر مشابه جرم، که نوع شدید آن است، از کیفیتهای خفیف‌تری استفاده کنند. مثلاً در برابر قتل نفس به گرفتن دیه رضایت دهند و از قصاص پرهیز کنند.

مطلب مهمی که دربارهٔ قصاص باید مورد توجه قرار گیرد این است که قصاص باید از طرف صاحبان یا صاحب حق صورت بگیرد و دستگاه قضایی نباید در این امر پیش قدم شود. زیرا گاهی در این گونه موارد انسان قدرت تصمیم‌گیری برای قتل را ندارد و به اختیار صاحب حق گذاشته شدن اجرای قصاص چه بسا موجب شود کمتر خون ریخته شود و احیاناً قاتل عفو شود و یا از وی دیه گرفته شود. ولی اگر بنا باشد افراد خاصی از طرف دستگاه قضایی مأمور به این کار شوند و در قالب متولّی حکم قصاص معین شوند و این کار به صورت عادت برای آنها درآید، فلسفهٔ قصاص به عنوان حکم شرعی آن طور که باید مورد توجه قرار نخواهد گرفت و ظاهراً برخلاف مذاق شارع مقدس خونریزی فراوان خواهد شد.

قصاص حقی است برای ولی یا اولیای دم کسی که در وضع عادی و در شرایط امن و آرامش، بدون حق شرعی و قانونی به قتل می‌رسد و یا جراحت برمی‌دارد؛ در این صورت عامل قتل یا جراحت قصاص می‌شود. ولی در زمان یا مکانی که ناامنی و

درگیری است، مثل جنگ‌ها و رویارویی مسلحانه، اگر کسی کشته شود یا جراحاتی بردارد و پس از خاتمه جنگ و درگیری معلوم شود فرد خاصی آن حادثه را موجب شده است، نمی‌توان حکم قصاص را درباره او جاری کرد؛ زیرا فرد حاضر در میدان جنگ خود را در معرض کشته شدن قرار داده است و حکم قصاص مربوط به محیط‌های عادی زندگی است نه میدانهای جنگ و خونریزی.^(۱)

در هر صورت صاحبان حق قصاص یا عفو و یا دیه بهتر است از حق قصاص استفاده نکنند و با گرفتن دیه یا عفو کامل، رضایت خدا را بر رضایت خویش ترجیح دهند؛ هر چند اگر خواستار حق قصاص گردند خدا از آنها ناراضی نخواهد بود، ولی کمال رضایت او در عفو است و یا اخذ دیه و چشم پوشی از قصاص.

ه- دیات

در شریعت مقدس اسلام، مبالغ معینی به عنوان دیه در موارد مختلف قرار داده شده که در کتابهای مفصل فقهی و حقوقی بیان گردیده است. تفاوتها و تمایزهایی میان انسانها مثلاً بین مرد و زن، در دیه وجود دارد. این تفاوتها ظاهراً ناظر بر تفاوت نقش اجتماعی انسانها و بار مسؤولیتی است که هر یک بر دوش دارند و ارتباط به شخصیت و منزلت حقیقی آنان ندارد. و البته باید توجه داشت که قوانین اسلامی در محیطی عرضه شده که برای زنان کمترین حق را در نظر می‌گرفتند و یا به طور کل برای او ارزش انسانی قائل نبودند.

و - مرحله سوم امر به معروف و نهی از منکر

از دیگر وظایف حکومت، اجرای مرحله سوم امر به معروف و نهی از منکر است. پیش از این آمد که امر به معروف و نهی از منکر دارای مراحل سه‌گانه است. در دو

۱- برای تفصیل بیشتر ر.ک: دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۲، ص ۷۹۶.

مرحله قلبی و بیانی همه مردم و مسئولین وظیفه مشترکی دارند، اما مرحله سوم اموری هستند که مردم به طور مستقیم نمی‌توانند وارد عمل شوند.

از نمونه‌های این مرحله از امر به معروف و نهی از منکر، ممانعت و اجبار افراد است که با قوه قهریه انجام می‌گیرد. این بخش باید با مجوز حکومتی انجام بگیرد یا دستگاه‌های رسمی مثل دستگاه قضایی مسئول انجام آن گردند. مثلاً در قضیه پیشگیری از ظلم و یا مسأله احتکار و ممانعت حکومت از آن و اجبار بر عرضه محصولات به بازار توزیع و مصرف، مسئولان باید اقدام کنند و نگذارند سودجویان با رفتار خویش نظم اقتصادی و اجتماعی را برهم زنند. یا در جلوگیری از شغل‌های حرام و نامشروع، این وظیفه مجموعه حکومت است که از درآمدهای حرام جلوگیری کنند و قوانین را به گونه‌ای تصویب نمایند تا مانع رفتارهای ناپسند و نامشروع گردد؛ اما در هر حال هشیاری و حضور به موقع مردم و اعتراض آنان باید باشد.

از نمونه‌های دیگر این قسم، ممانعت از ستم افراد زورگو و جلوگیری از مزاحمان مردم و باج‌گیران، سوء استفاده‌کنندگان از اموال مردم، رشوه‌گیران و مانند آن است، که در این موارد حضور مردم هم نقش قطعی در اصلاح و بهبود و امنیت جامعه دارد.

ولی اقدامات خودسرانه افراد در ضرب و جرح و قتل، تحت عنوان امر به معروف و نهی از منکر، خود بزرگترین منکر است و می‌تواند منجر به هرج و مرج و ناامنی شود و اساس اقتدار نظام اسلامی را با خطر جدی مواجه گرداند. به همین جهت و با توجه به تمامی جوانب و لوازم، شریعت مقدس این قسمت از وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را در اختیار حاکمان صالح و با هماهنگی آنان قرار داده است و با نظر ایشان باید اقدام شود.

ز - ارتداد و حکم مرتد

در آغاز تشکیل جامعه اسلامی در مدینه النبی توطئه‌ای شکل گرفت که برای ایجاد تزلزل در عقاید تازه مسلمانها کارساز بود. طبق برنامه توطئه‌گران عده‌ای در آغاز روز به حضور پیامبر ﷺ رسیده و پس از اندکی پرس و جو اظهار اسلام و پذیرش نبوت

پیامبرگرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌کردند و در انتهای روز با چون و چراهای ظاهری و دعوای ساختگی تردید می‌نمودند و اسلام را دینی ناقص معرفی می‌کردند؛ تا به این وسیله روحیه مسلمانان را تضعیف کنند. این امر سبب تردید و سستی ایمان تازه مسلمانان می‌گردید که قرآن کریم در خصوص آن به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هشدار داد. ^(۱) این واقعه و قضایای مشابه آن بعدها سبب تشریح حکم ارتداد توسط پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شد که در امت‌های سابق نیز به رسمیت شناخته شده بود.

این حکم جنبه بازدارندگی داشته و غرض اصلی از تشریح آن پیشگیری از بی‌ارزش شمردن ادیان و شرایع الهی است. شروطی که در این حکم و موضوع حکم دخیل دانسته شده - مثل جحد و انکار و قصد و اراده و مناسبت حکم و موضوع - نشان می‌دهد که قصد پیامبر از تشریح این حکم شدید، پیشگیری از ایجاد فساد و توطئه‌چینی و برخورد حکومتی با این شیوه مبارزه فرهنگی بوده است.

حکم مرتد مربوط به کسی است که عمداً بذر تردید می‌باشد و حال آن که خود به آن ایمان دارد، ﴿وَجَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا﴾ ^(۲) و قصد او توطئه علیه جامعه اسلامی است. یعنی مرتد کسی است که برای تغییر سرمایه اعتقادی مسلمانان سرمایه‌گذاری می‌کند تا مردم را از رشد و تعالی معنوی بازدارد و به جای آن فساد را جایگزین گرداند.

به عبارت دیگر ملاک حکم مرتد، تغییر اعتقاد قلبی نیست؛ چرا که عقیده معمولاً تابع مقدمات خود است و خود آن از اختیار فرد خارج است، بلکه ملاک آن ایجاد فساد با قصد و اراده ظالمانه است. به نظر می‌رسد تفاوت‌های حکم مرتد ملی با مرتد فطری ^(۳) ناظر به همین جهت باشد؛ چرا که در مرتد ملی احتمال گرایش‌های پیشین و

۱-سوره آل عمران (۳)، آیه ۷۲.

۲-سوره نمل (۲۷)، آیه ۱۴.

۳- منظور از «مرتد ملی» برگشتن از اسلام فردی است که از بدو تولد مسلمان نبوده و بعدها مسلمان شده و مجدداً برگشته است؛ اما «مرتد فطری» کسی است که پدر یا مادر او مسلمان بوده و پس از بلوغ و گرایش به اسلام مرتد شده است.

علائق باقیمانده در وجود فرد نسبت به آداب و سنن شرعی قبل از شریعت محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وجود دارد و لذا فرصت بیشتری برای او در نظر گرفته شده است، ولی در مرتد فطری پیش زمینه‌ای وجود ندارد و لذا احتمال ظالمانه بودن و توطئه و جحد و انکار و نبودن انگیزه مقبول بیشتر است.

حال اگر کسی به خاطر دسترسی نداشتن به حقایق دین و تحت تأثیر استدلال‌های مخالفان دین دچار تردید در احکام ضروری آن و یا در اصول اعتقادی دین شد و قصد توطئه و یا متزلزل کردن ایمان مؤمنان را نداشت و تنها با گمان خویش به پیدا کردن حقیقت در خارج دین از دین خارج شد و فقط از طریق استدلال و مباحث علمی به مخالفت با مطالب دینی پرداخت، مصداق حکم مرتد نیست؛ چرا که در دوران غیبت معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام و اختلافات زیاد مسلمین در بسیاری از عقاید و احکام، و تاریک شدن فضا و مخلوط شدن حق و باطل و به گفته امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام وارونه شدن اسلام،^(۱) حقایق دین و شریعت به آسانی برای افراد عادی قابل دستیابی نیست و از همگان نمی‌توان انتظار داشت که کارهای خویش را رها کرده و برای کشف همه حقایق دینی اقدام کنند. ضمن این‌که تضمینی وجود ندارد که پس از بررسی‌های خویش، به درستی به اصل دین دسترسی پیدا کنند و از راه راست منحرف نشوند. به همین دلیل اگر تغییر عقیده در اثر شبهه بوده و او خواستار رفع شبهه و پاسخگویی به آنهاست، باید خواسته او اجابت شود و نمی‌توان حکم ارتداد را بر او جاری کرد. همچنین است در جایی که شخص جاهل قاصر باشد و یا ارتداد شخص مانند اسلام او بدون مبنا باشد؛ یعنی از روی بصیرت و آگاهی مسلمان نبوده است تا بتواند در برابر شبهات به خوبی ایستادگی کند.

ضمن این‌که به نظر می‌رسد اساساً حکم مرتد و یا حکم ناصبی حکمی سیاسی و ولایی بوده و در زمانها و مکانها و شرایط مختلف، مسائل و شرایط خاص آن زمان و

۱- «لَيْسَ الْإِسْلَامُ بُئْسَ الْقَرْوُ مَقْلُوبًا.» سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸، ص ۱۵۷ و ۱۵۸.

مکان در نظر گرفته می شده است. مثلاً در نامه حضرت رضاعلی^{علیه السلام} به مأمون آمده است: «لَا يَجِلُّ قَتْلُ أَحَدٍ مِنَ النُّصَابِ وَ الْكُفَّارِ فِي دَارِ التَّقِيَّةِ إِلَّا قَاتِلٌ أَوْ سَاعٍ فِي فُسَادٍ»^(۱) «جایز نیست کشتن هیچ یک از ناصبی ها یا کفار، در مکانی که تقیه در آن لازم است؛ مگر کسی که قاتل و یا کوشش کننده در فساد باشد.»

ح - توهین به پیامبر ﷺ و اهانت به مقدسات

آنان که به ارزشهای دینی و باورهای صحیح جوامع دینی گستاخی می کنند و ناسزا گفته و مطالب اهانت آمیز و ناپسندی را درباره پیامبر خدا ﷺ و یا اهل بیت عصمت و طهارت^{علیهم السلام} و یا باورهای قطعی و مقدس مسلمانان نشر می دهند، از دو جهت محکومند:

اولاً: توهین، دشنام و ناسزاگویی اصولاً کار کسانی است که از علم و دانش تهی و از عقل و خرد چندان بهره ای ندارند، و کسی که اهل فکر و فرهنگ و اندیشه است نباید به هیچ کس و هیچ چیز دشنام دهد یا لفظ رکبیک و زشت بر زبان آورد؛ زیرا توهین، اذیت و آزار دیگران است و آزار دادن در هر جامعه ای محکوم است، تا چه رسد به شخصیت هایی که قداست دارند.

ثانیاً: کسی که به عقاید و باورهای یک جامعه اهانت می کند فردی است که با قصد و اراده خویش به درگیری با اکثریت و تحریک احساسات و عواطف آنها برخاسته است؛ در چنین وضعی حق طبیعی آن جامعه است که با آن فرد برخورد کند و از ادامه اهانت و ناسزاگویی وی جلوگیری نماید.

در زمینه حکم سب یا اهانت به مقدسات، لازم است نکات زیر مورد توجه قرار گیرد:

۱- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۲۶ از ابواب جهاد العدو، ج ۱۵، ص ۸۲ حدیث ۹؛ در عیون اخبار الرضا^{علیه السلام}، ج ۲، ص ۱۲۴، به جای «لا یجوز»، «لا یجوز» آمده است.

۱- واژه «سب» دارای ویژگی خاص، و اخصّ از اهانت می‌باشد. سبّ به معنای ناسزاگویی و فحش دادن صریح است و هر گفتار و یا حتی هر اهانتی را شامل نمی‌شود. ممکن است کلامی و یا رفتاری اهانت‌آمیز تلقی شود ولی سبّ و ناسزا به شمار نیاید؛ گرچه هر سبّ و ناسزایی اهانت نیز محسوب می‌شود.

۲- حکم سبّ به ناسزا و سبّ پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام، امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام و پیامبران الهی اختصاص دارد.

۳- اجرای حکم سبّ منوط به آن است که:

اولاً: سبّ در حال اختیار صورت گرفته باشد، نه از روی اکراه.

ثانیاً: در حالت عادی انجام شود، نه در حال عصبانیت شدید یا فشار روحی و یا جنون آنی؛ و در صورت شک باید از اجرای حدّ خودداری نمود: «الحدود تُدْرَأُ بِالشَّبَهَات».^(۱)

ثالثاً: اثبات آن از راه بینة شرعی یا اقرار در دادگاه صالح و در محیط آزاد باشد، نه در محیط زندان یا ترس و یا بازجویی.

رابعاً: اجرای حکم توسط دادگاه صالح، عواقب منفی مهمی در پی نداشته باشد.

۴- مقصود از اهانت، هر رفتار یا گفتاری است که جنبه تحقیر و تمسخر و تجاوز به حریم انسان داشته باشد؛ و اگر امکان وجود یا عدم اهانت در آن باشد، مصداق اهانت بودنش متوقف بر قصد است. و قصد اهانت باید برای قاضی واجد شرایط احراز شود؛ و برای احراز آن راهی جز اقرار شخص در محیط آزاد وجود ندارد. همچنین در تشخیص مصداق اهانت، قاضی موظف است مذهب و فرهنگ و عرف منطقه اجتماعی متهم را در نظر بگیرد؛ زیرا بسا برخی تعبیرات در عرف عام اهانت باشد ولی در عرف خاص اهانت به شمار نیاید. و در صورت شک باید از اجرای مجازات خودداری نمود.

۱- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۲۴ از ابواب مقدمات حدود، حدیث ۴.

۵- واژه «مقدسات» از واژه «قُدس» گرفته شده و به معنای پاکی و منزّه بودن است؛ و مقصود از مقدسات اسلام اموری است که ذاتاً پاک و از عیوب و نواقص منزّه باشند و در قداست آنها میان مسلمانان اختلافی نباشد. همچنین شخص اهانت‌کننده باید نسبت به مقدس بودن آن چیز از ناحیه اسلام و نزد همه مسلمانان آگاهی داشته باشد.

۶- اگر سبّ در دادگاه صالح از راه اقرار ثابت شده باشد، حاکم اسلامی می‌تواند گذشت نماید؛ و مجازات سایر اهانتها نیز، چون هدف از آن تأدیب اهانت‌کننده و تنبّه وی و دیگران می‌باشد، نسبت به انواع اهانت و مرتکب آن و موارد آن و شرایط زمانی و مکانی متفاوت است و از موعظه و بی‌اعتنایی و تخویف و تهدید شروع می‌شود تا نوبت به مراتب بالاتر برسد؛ و تشخیص آن به نظر حاکم شرع مجتهد عادل و آگاه به زمان بستگی دارد. و می‌تواند بنابر برخی ملاحظات آن را ببخشد. از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «رَبِّ ذَنْبٍ مَقْدَارُ الْعُقُوبَةِ عَلَيْهِ إِعْلَامُ الْمَذْنِبِ بِهِ»^(۱) «بساگناهی که مقدار مجازات آن فقط فهماندن آن به گناهکار است».

۷- از دیدگاه اسلام، ناسزاگویی یا اهانت به مقدسات هر دین و مذهبی - هرچند تحریف شده یا باطل - جایز نیست. در قرآن کریم می‌خوانیم: ﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾^(۲) «به خدایگانی که در برابر خداوند می‌خوانند دشنام ندهید؛ مبادا آنان نیز از روی عناد و نادانی به خداوند دشنام دهند.» همان‌گونه که در اصل حرمت، میان ناسزا یا اهانت به افراد تفاوتی نیست و اهانت به هیچ انسانی جایز نیست؛ هرچند در شدت حرمت و گناه تفاوت باشد.

از این نکته نیز نباید غافل ماند که برخورد با ناسزاگویان یا اهانت‌کنندگان نباید محلی برای سوءاستفاده از این حکم قرار گیرد. نباید نقدها و اعتراض‌های علمی را به حساب سبّ یا اهانت گذاشت. بحث و نقد علمی در جامعه اسلامی در همه زمینه‌ها - حتی در مباحث توحیدی - باید آزاد باشد و مردم در همه زمینه‌های عقیدتی حق

۱- آمدی، غررالحکم، حدیث ۵۳۴۲.

۲- سوره انعام (۶)، آیه ۱۰۸.

سؤال و تحقیق دارند؛ و اگر به فرض شخصی در جامعه اسلامی به معتقدات دینی به طرح سؤال و یا نقد علمی پرداخت، بر پژوهشگران و اندیشمندان اسلامی است که با منطق صحیح درصدد پاسخگویی برآیند؛ چنان که سیره عملی پیشوایان معصوم ما این گونه بوده است.

ط - زندان و زندانی

شرع اسلام در موارد خاصی حکم به حبس مجرمان را لازم دانسته و در موارد معدودی آن را جایز شمرده است. مطابق بیانی از امام علی علیه السلام که فرموده است: «السُّجْنُ أَحَدُ الْقَبْرِينِ»^(۱) «زندان یکی از دو قبر است.» نباید حکم زندان را آسان گرفت و بدون جهات شرعی کسی را زندانی کرد. یعنی تعزیر به حبس باید بسیار محدود و فقط در موارد ضروری تجویز شود، و به جای آن از سایر انواع تعزیر مثل تعزیرات مالی و سایر محرومیت‌ها استفاده گردد.

از طرفی حکم به حبس افراد هزینه‌های زیادی را به بیت‌المال تحمیل می‌کند و گویی مردم و بیت‌المال مسلمین محکوم به پرداخت مخارج یک فرد مجرم و خطاکار می‌شوند، و این مناسبتی با تعزیر و تنبیه خطاکار و مجرم ندارد. همچنین زندان مجازاتی است که خانواده مجرم نیز به همراه او مجازات می‌شوند، و این دور از عدالت است. بنابراین باید از روشهایی بهره گرفت که خسارت متوجه فرد مجرم و خطاکار گردد و از نظر ایجاد مانع و بازدارندگی از تکرار جرم مؤثرتر و دقیق‌تر باشد. به‌ویژه آن که زندان موقعیت بازپروری و نقش اصلاحی خود را از دست بدهد و کانون آموزش برای جرم و ایجاد باندهای خطرناک شود.

باید دانست که زندان به شکل کنونی و رایج دارای مبنای دینی نیست و ریشه‌ای در تاریخ صدر اسلام ندارد؛ آنچه وجود داشته در موارد بسیار معدود و آن هم با وضعیت و شرایطی کاملاً متفاوت با زندانهای کنونی بوده است.

۱- آمدی، غررالحکم، ص ۴۷۹، حدیث ۱۱۰۲۶.

در اسلام اصولاً سه نوع زندان وجود دارد:

۱- زندان به عنوان حد؛ مانند زندانی نمودن آمر به قتل، و دزد در مرتبه سوم دزدی پس از اجرای حد در دو مرتبه قبل.

۲- زندان به عنوان تعزیر نسبت به جرائم خاصی که حاکم شرع واجد شرایط می تواند مجرم را با شلاق یا زندان تعزیر نماید؛ که در این گونه موارد همان گونه که تعداد شلاق باید کمتر از حد باشد، مقدار زندان نیز باید متناسب با همان تعزیر شلاق باشد که کمتر از حد است؛ و تشخیص مقدار آن با کارشناسان مربوطه است. و چنان که پیشتر بیان کردم، چون هدف اصلی از تعزیر، اصلاح و تنبّه مجرم می باشد نه انتقام و کینه ورزی، از این رو تعزیر منحصر به زندان و شلاق نیست؛ بلکه دارای مراتبی است که از توبیخ و تهدید شروع می شود و آخر الامر نوبت به شلاق یا زندان می رسد. و هر چند در جوامع گذشته از این نوع مجازات بیشتر استفاده می شد اما بسا در شرایط کنونی امور دیگری غیر از شلاق و زندان در تنبّه و اصلاح روحیه مجرمان مؤثرتر باشد، که طبعاً باید از آنها استفاده نمود.

زندان در دو مورد فوق (به عنوان حد و تعزیر) باید پس از ثبوت جرم توسط محکمه صالح به تصدی مجتهد عادل آگاه باشد؛ و پیش از آن به هیچ وجه زندانی نمودن متهم مشروع نیست.

۳- زندان اکتشافی؛ یعنی زندانی نمودن متهم قبل از اثبات جرم برای تحقیق و کشف جرم. آنچه از روایات و فتاوی فقها استفاده می شود، قدر متیقن از این نوع زندان، اتهام مربوط به قتل می باشد؛ آن هم حداکثر کمتر از هفت روز.

در روایتی از امام صادق ع نقل شده است که فرمود: «شیوه پیامبر صلی الله علیه و آله چنین بود که فرد متهم به قتل عمد را شش روز زندانی می نمود؛ اگر در طول این مدت اولیای مقتول دلیل و بینه ای برای اثبات قتل اقامه می نمودند [مطابق موازین عمل می شد]، وگرنه او را آزاد می کرد.»^(۱) و می توان حکم اتهام تجاوز به حقوق مهمه دیگر را نیز از

۱- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۱۲ از ابواب دعوی القتل، ج ۲۹، ص ۱۶۰، حدیث ۱.

آن استنباط نمود، در صورتی که شبهه فرار متهم وجود داشته باشد. بنابراین بازداشت متهمان، در مواردی که از بین رفتن حق مردم به گونه‌ای بارز وجود داشته باشد و اتهام در رابطه با جرایم سنگین مثل قتل یا برخی امور مهمه دیگر باشد، با مراعات تمامی جوانب قانونی و در مدت محدود مجاز خواهد بود؛ ولی نمی‌توان تحت عنوان متهم کسی را برای مدت طولانی در حبس قرار داد، هر چند اتهام بسیار سنگین باشد. در این گونه موارد باید با وثیقه‌ای در حد جرم، متهم را آزاد گذاشت؛ و باید دانست که توقع اسلام از مسؤولان امر قضا تلاش و اهتمام به احقاق حق است نه نفس احقاق حق. بر فرض که چند متهم از چنگ عدالت بگریزند، این بهتر از آن است که بی‌گناهان بسیاری برخلاف حق و عدالت در زندان بمانند و از حقوق اولیه خویش محروم گردند.^(۱) در روایت آمده است: «مَنْ حَبَسَ حَقَّ الْمُؤْمِنِ... ثُمَّ يُؤَمِّرُهُ بِهٖ اِلَى النَّارِ»^(۲) «کسی که حق مؤمن را حبس کند و از او دریغ دارد... در آتش افکنده می‌شود.»

و اما حقوق زندانی نیز - در مواردی که حبس او جایز باشد - مورد نظر و تأکید اسلام قرار گرفته است؛ از جمله: حفظ حیثیت و کرامت و حقوق انسانی او، مراعات نیازهای مادی و معنوی زندانی از قبیل بهداشت و تغذیه کافی و امکانات مناسب، فراهم ساختن ملاقات زندانی، لزوم توجه مسؤولان جدید قضایی نسبت به اوضاع و احوال زندانیان گذشته، ضامن بودن حکومت در صورت کوتاهی و یا زیاده‌روی نسبت به حقوق زندانیان، مراعات شئون دینی زندانی، حق داشتن وکیل برای دفاع از حقوق خود و...^(۳)

۱- در این باره به *دراسات في ولاية الفقيه*، ج ۲، ص ۴۸۱ و ۴۸۲ مراجعه کنید.

۲- *صدوق، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال*، باب عقاب من منع مؤمناً شيئاً، ص ۲۸۶، حدیث ۱؛ کلینی، *کافی*، ج ۲، ص ۳۶۷، حدیث ۲.

۳- *مشروح بحث مربوط به زندان در اسلام*، در کتاب *دراسات في ولاية الفقيه*، ج ۲، ص ۴۲۱ به بعد؛ و ترجمه آن: *مبانی فقهی حکومت اسلامی*، ج ۴، ص ۲۵ به بعد بیان شده است.

داشتن ملاقات با خانواده‌ها و دوستان امری معقول و مؤثر در رابطه با هدف زندانی کردن فرد مجرم است و باید در حد معقول و مؤثر در ایجاد عاطفه و اصلاح مجرم صورت گیرد. در برخی روایات حاضر کردن زندانیان در نماز جمعه از سوی مسؤولان امر توصیه شده است. البته نباید به گونه‌ای باشد که هتک حیثیت شده و همگان از زندانی بودن آنها با خبر گردند؛ و این امر باید با رضایت زندانیان همراه باشد، یعنی اگر خود آنها خواستند در نماز جمعه شرکت داده می‌شوند و اجبار آنها جایز نیست.

ی - عفو محکومان

دولت اسلامی می‌تواند محکومانی را که به خاطر رعایت نکردن حق الله محکوم شده‌اند، در برخی شرایط عفو کند و یا کسانی را که از حقوق فردی یا اجتماعی محروم شده‌اند عفو کند و محرومیت را از آنها بردارد. حتی در برخی موارد، که تفصیل آن در کتب فقهی آمده است، می‌توان محکومان مربوط به حق الناس را نیز عفو کرد.

در مورد اجرای عفوهای عمومی نباید این گونه تصور کرد که چون در این عفوها برخی افراد ناشایست نیز بخشیده می‌شوند پس نباید اجرا شود، بلکه این نکته که ممکن است کسانی در بند بمانند که ماندن آنها در بند محرومیت جایز نیست، باید مورد توجه قرار گیرد.

در روایت معتبری از امام باقر علیه السلام نقل شده است که: «التَّدَامَةُ عَلَى الْعَفْوِ أَفْضَلُ وَ أَيْسَرُ مِنَ التَّدَامَةِ عَلَى الْعُقُوبَةِ»^(۱) «پشیمانی در مورد عفو بهتر و آسانتر است از پشیمانی در مورد عقوبت.»

شایسته است که هر چند سال یک بار زمامداران مسلمان عفو عمومی اعلام کنند و

۱- حرّ عاملی، وسائل الشیعة، باب ۱۱۲ از ابواب احکام العشرة، ج ۱۲، ص ۱۷۰، حدیث ۴.

جز حق الناس که مدعی خصوصی دارد بقیه موارد را ببخشند و روح عفو و رحمت اسلامی را در جوامع خویش بدمند. بلکه در موارد حق الناس نیز زمینه احقاق حقوق از دست رفته و در نتیجه آزادی زندانی را فراهم آورند.

احکام در خدمت اهداف

در روایات و اظهارات بزرگان دین، ضرورت نظم اجتماعی برای رسیدن به اهداف دین و حتی زندگی سالم مورد تأکید قرار گرفته است، و تمام ادعای ادیان الهی این است که بی توجهی به دستورات دینی سبب سرگشتگی و دورماندن از اهداف حقیقی خلقت می‌گردد. بنابراین شریعت راههای بهتر و گاه منحصر به فردی برای رسیدن به مقصد را معرفی می‌کند تا از گمراهی بشر پیشگیری نماید. احکام شرعی راههایی به سوی مقصدند و نه این که خود هدف باشند.

در هر عصر و زمانی یکی از ملاکها برای کشف دقیق تر احکام اجتماعی این است که با مصالح زندگی اجتماعی انسان و کمال معنوی او متناسب باشد، که این خود از یک نظر به معنای فطری بودن کلیات احکام الهی است.

اصل در فروع احکام، انسجام هر حکمی با سایر احکام و باورهای دینی و تناسب و هماهنگی آن در یک مجموعه منظم و با قاعده است؛ و اگر به گونه‌ای باشد که سایر احکام را مورد تعرض قرار داده و به تعارض و تناقض با دیگر باورها و احکام و اهداف دین منجر شود، خود دلیل بر عدم انطباق آن با منظور شارع مقدس و غیر شرعی بودن آن حکم است.

الف - ضرورت هماهنگی و قاعده‌مند بودن احکام اجتماعی

در هر نظام اجتماعی محور نظم و آهنگ اجتماع، قوانین آن جامعه است؛ و اگر قوانین خود دچار ناهماهنگی باشند، نظام اجتماعی را دچار اختلال و بی ثباتی و ناهماهنگی می‌کنند.

دین که دستورات خود را مبتنی بر فطرت ارائه کرده است، نمی‌تواند در درون خود ناهماهنگی داشته باشد؛ چرا که بی‌نظمی و اختلال برخلاف فطرت است. امیر مؤمنان علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند که: «إِذَا آتَاكُمْ الْحَدِيثُ مُتَجَاوِباً مُتَّفَاوِتاً، فَمَا يُكَذِّبُ بَعْضُهُ بَعْضاً، فَلَيْسَ مِنِّي وَ لَمْ أَقُلْهُ وَ إِنْ قِيلَ قَدْ قَالَهُ، وَ إِذَا آتَاكُمْ الْحَدِيثُ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضاً فَهُوَ مِنِّي وَ أَنَا قُلْتُهُ»^(۱) «وقتی گفتاری متفاوت و متعارض پیش شما آوردند توجه کنید، آنچه را که متضاد و به گونه‌ای است که برخی از آن بعضی دیگر را تکذیب می‌کند از من نیست و من آن را نگفتم، اگر چه گفته شود که پیامبر گفته است؛ و اگر بعضی از گفته‌ها دیگر گفته‌ها را تأیید و تصدیق می‌کرد از من است و من آن را گفته‌ام.»

از امام رضا علیه السلام نیز نقل شده است که: «... اَنَا عَنِ اللَّهِ وَ عَنِ رَسُولِهِ نُحَدِّثُ وَ لَا نَقُولُ قَالَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ فَيَتَنَاقَضُ كَلَامُنَا. إِنَّ كَلَامَ آخِرِنَا مِثْلُ كَلَامِ أَوْلِنَا وَ كَلَامُ أَوْلِنَا مُصَدِّقٌ لِكَلَامِ آخِرِنَا فَإِذَا آتَاكُمْ مَنْ يُحَدِّثُكُمْ بِخِلَافِ ذَلِكَ فَزُدُّوهُ عَلَيْهِ»^(۲) «... ما از خدا و رسول او نقل می‌کنیم و نمی‌گوییم فلانی و فلانی چنین گفته‌اند تا گفتارمان متناقض باشد؛ همانا گفتار آخرین ما مثل گفتار اولین ماست، و کلام اولی تأیید کننده گفتار آخری ماست. پس اگر کسی چیزی برخلاف آن آورد و نقل کرد آن را نپذیرید.» در قرآن کریم نیز آمده است که: ﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^(۳) «اگر قرآن از جانب غیر خدا می‌بود، اختلاف و تناقض زیادی در آن پدیدار می‌شد.»

با توجه به این امور، تشخیص ضرورت هماهنگی احکام شرع باید مورد توجه قرار گیرد، و با این ملاک محکم احکام فقهی و نظریات فقها و قوانین موجود بازنگاری و تنظیم شود.

۱- الطبرسی، مشکاة الأنوار، ص ۱۵۳.

۲- رجال کشی، زندگینامه مغیره بن سعید، ص ۲۲۴ و ۲۲۵، حدیث ۴۰۱.

۳- سورة نساء (۴)، آیه ۸۲.

ب - طریقت احکام شرعی

قوانین وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف هستند؛ خواه قوانین الهی باشند یا بشری. ولی گاهی اتفاق می‌افتد که راه رسیدن به یک هدف خاص منحصر به یک مورد مشخص می‌گردد که در این صورت اهمیت طریق به اندازه اهمیت هدف جلوه می‌کند. ظاهراً احکام عبادی از این نوع است که راه انحصاری برای رسیدن به هدف است، و اندکی تخلف از آن امکان رسیدن به هدف را به شدت تقلیل می‌دهد یا منتفی می‌گرداند. اما احکام غیرعبادی تابع مصالح و مفاسد واقعی هستند و نوعاً ملاک پنهانی که غیر قابل دسترس باشد ندارند؛ چرا که برای بهبود زندگی بشر در دنیا وضع شده‌اند.^(۱) هرچند آثار و تبعات اخروی آن هم مورد نظر شارع است.

دلیل قاطعی در دست نیست که تمامی احکام غیرعبادی اسلام احکامی ثابت‌اند و موضوعات آنها تأثیرناپذیر از تغییرات و شرایط زمان و مکان می‌باشند و به عنوان راههای انحصاری رسیدن به مقصود و هدف تشریح شده‌اند، بلکه پذیرش برخی پدیده‌های جدید مثل معاطات در عقود و معاملات یا اذعان به تغییر یافتن موضوعات برخی احکام مثل مجسمه‌سازی، تصویر و اتکا به بی‌نه علمی و عرفی در کنار دلایل شرعی در کشف جرایم و امثال این امور از سوی فقهای عظام، نشان می‌دهد که موضوعات این‌گونه احکام با تحولات اجتماعی و متغیّرات زمانی و مکانی دستخوش تغییر می‌شوند و در نتیجه احکام آنها نیز متناسب با آنها تغییر می‌کنند.

به عبارت دیگر وقتی عقل را به عنوان یکی از ادله احکام شرعی پذیرفته‌ایم و سیره عقلا - که ردع آن از سوی شارع احراز نشده باشد - را در همین جهت معتبر و حجّت می‌دانیم، هر روش عقلانی که به نحو اطمینان بتواند مقصود شارع مقدس را برآورده سازد روشی شرعی نیز هست، و همه این امور بر طریقت (وسیله بودن)

۱- ر.ک: دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۲، ص ۴۳۸.

احکام شرع مقدس در عموم امور غیر عبادی دلالت می‌کنند و نه موضوعیت (هدف بودن) آنها.

اصولاً عنوان و لفظ «شرع و شریعت» به معنای نه‌ریا راهی است که از یک رودخانه بزرگتر یا بزرگ‌راهی جدا می‌شود، به گونه‌ای که مناطقی خاص از آن بهره‌مند می‌شوند؛ و در اصطلاح نه‌ری و راهی است که از بزرگراه یا رودخانه عظیم دین خدا سرچشمه می‌گیرد، و لذا در قرآن کریم آمده است: ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ﴾^(۱) «برای هر قوم از شما انسانها یک شریعت و راه قرار دادیم.»

تفاوت شرایع صرف نظر از خصوصیات زمانی و مکانی، معلول کمال شرایع متأخر نسبت به شرایع متقدم است؛ و لذا شریعت محمدی ﷺ از سایر شرایع کامل تر است. ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^(۲) «امروز دینتان را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام ساختم و اسلام را به عنوان دین شما پسندیدم.»

خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^(۳) «بگو: کتاب و شریعتی برتر و هدایتگرتر از آن دو [قرآن و تورات] بیاورید تا از آن پیروی کنم اگر راستگو هستید.» آیه فوق ظاهراً ضرورت پیروی از معقولترین و بهترین روشها را برای رسیدن به اهداف دین بیان می‌کند. البته نباید بدون دلیل و برهان و تنها به خیال و توهم این‌که روشی برتر پیدا شده، دست از طرق و روشهای شرعی برداشت؛ بلکه به اصطلاح فقها باید با منقح کردن مناط، آن هم از نوع قطعی آن، و یا مناط و ملاک مطمئن و منصوص، در خصوص رساندن به مقصود شرع به روش جدید و مورد تأیید و تجربه عقلا مراجعه شود.

۲-سوره مائده (۵)، آیه ۳.

۱-سوره مائده (۵)، آیه ۴۸.

۳-سوره قصص (۲۶)، آیه ۴۹.

ج - اهداف نهایی احکام سیاسی و اجتماعی اسلام

همان طور که در آغاز بحث احکام سیاسی گفته شد، هدف نهایی شارع مقدس اسلام، هدایت بشر به سوی زندگی سعادت‌مند در دنیا و آخرت است؛ و زندگی سعادت‌مندانانه عبارت است از زندگی توأم با معنویت، امنیت، رفاه و رشد؛ و تنها راه کسب سعادت عدالت است. نظم و عدالت به امنیت عمومی و رفاه و رشد در دنیا و در آخرت منجر می‌شود.

ایمان به نظم کامل و عدالت مطلق خداوندی در روز حساب و قیامت و عمل صالح، امنیت از عذاب الهی را تأمین می‌کند و رفاه کامل در بهشت برین را به ارمغان می‌آورد؛ در دنیا نیز پای‌بندی به قوانین منظم و عدالت در گفتار و رفتار باعث تحقق امنیت فکری و عملی در همه زمینه‌های زندگی می‌شود و رفاه اجتماعی را تأمین می‌کند و راه رشد معنوی و علمی بشر را می‌گشاید.

در بسیاری از آیات قرآن پس از بیان احکام و دستورات، آثار و نتایج مثبت آن را مورد تذکر قرار داده است، که بهترین دلیل بر اهداف اصلی دین خدا از تبیین احکام اجتماعی است و مجموعه نتایج بر شمرده در قرآن، در ارتباط با یکی از چند اصل تقوا، خیر، امنیت، عدالت، رفاه و رشد است. در قرآن کریم می‌خوانیم: ﴿فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ * الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ أَمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ﴾^(۱) «باید بندگی کنند پروردگار این خانه [کعبه] را؛ خدایی که آنان را از گرسنگی به سیری [و رفاه]، و از ترس و ناامنی به امنیت و آرامش رساند.» و در بحث قضاوت می‌فرماید: ﴿... وَ إِنِ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾^(۲) «اگر قضاوت کردی، داوری کن بر اساس عدالت؛ همانا خداوند دادگران را دوست می‌دارد.»

۱-سوره قریش (۱۰۶)، آیات ۳-۴.

۲-سوره مائده (۵)، آیه ۴۲.

* * *

آنچه در این مجموعه بیان شده است، توضیح مختصری است پیرامون ابعاد مختلف دین مبین اسلام؛ هرچند مطالب ارائه شده تفصیل بیشتری را می‌طلبد، اما با توجه به فراخور سطح متوسط جامعه، به همین مقدار اکتفا می‌گردد.

امید است دانشمندان و پژوهشگران اسلامی در معرفی دین اسلام به شکلی معقول و مرضی شارع مقدس کوشش نمایند و به جامعه در آشنایی با مسائل اعتقادی، اخلاقی و احکام اسلام متناسب با نیازهای هر عصر یاری رسانند. از همه خوانندگان محترم در مواقع استجابت، ملتمس دعای خیر هستیم.

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

فهرست منابع

- ۱- اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، محمد بن الحسن معروف به حرّ عاملی، با تعلیقات ابوطالب التجلیل التبریزی، مطبوعه علمیه، قم.
- ۲- الاحتجاج، ابی منصور احمد بن علی طبرسی، تحقیق ابراهیم بهادری و شیخ محمدهادی به، انتشارات اسوه، دو جلد، طبع اول.
- ۳- الاختصاص، ابی عبدالله محمد بن محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید، تحقیق علی اکبر غفاری، مؤسسه نشر اسلامی جامعه مدرسین، قم، یک جلد.
- ۴- اختیار معرفة الرجال، معروف به رجال کشی، ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی، تصحیح حسن مصطفوی، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ش، یک جلد.
- ۵- اخلاق ناصری، خواجه نصیرالدین طوسی، تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۰ ش.
- ۶- ارشاد القلوب، ابی محمد الحسن بن محمد الدیلمی، انتشارات شریف رضی، قم، دو جلد در یک مجلد.
- ۷- الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ابی عبدالله محمد بن محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، دو جلد.
- ۸- أسد الغابة فی معرفة الصحابة، عزالدین ابوالحسن علی بن الکرّم، المشتهر بابن الأثیر، تهران، ناصر خسرو، پاساژ مجیدی.
- ۹- الاعتقادات، ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین معروف به شیخ صدوق، تحقیق غلامرضا مازندرانی، نشر محقق قم، یک جلد، ۱۴۱۲ ق.
- ۱۰- اعلام الوری باعلام الهدی، امین الاسلام ابوعلی الفضل بن الحسن معروف به طبرسی، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، طبع اول، دو جلد.

- ۱۱- الأمالی، ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین معروف به شیخ صدوق، مؤسسه بعثت، قم، طبع اول.
- ۱۲- الإمام الصادق حياته و عصره، محمد ابوزهرة، دارالفکر العربی، قاهره، ۱۹۹۳ م.
- ۱۳- الإمامة والسیاسة معروف به تاریخ خلفا، ابی محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری، تحقیق علی شیری، انتشارات شریف رضی، طبع اول، ۱۴۱۳ ق، دو جلد در یک مجلد.
- ۱۴- بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، محمد باقر مجلسی، مؤسسه وفاء، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق، ۱۱۰ جلد به همراه یک جلد مقدمه با شماره صفر.
- ۱۵- البرهان فی تفسیر القرآن، سیدهاشم حسینی بحرانی، دارالکتب العلمیة، قم، چهار جلد به همراه یک جلد به عنوان مقدمه.
- ۱۶- بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیه و آله، ابی جعفر محمد بن الحسن الصفار القمی، تصحیح میرزا محسن کوچه باغی تبریزی، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، یک جلد.
- ۱۷- تاریخ الطبری، معروف به تاریخ الامم والملوک، ابی جعفر محمد بن جریر، دارالکتب العلمیة، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۸ ق، پنج جلد.
- ۱۸- ترتیب کتاب العین، خلیل بن احمد الفراهیدی، تحقیق مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی، انتشارات اسوه، سه جلد، طبع اول، ۱۴۱۴ ق.
- ۱۹- تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله، حسن بن علی بن الحسین الحرّانی، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ پنجم، ۱۳۸۹ ق.
- ۲۰- تصحیح الاعتقاد، ابی عبدالله محمد بن محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید، چاپ شده در ضمن مصنفات مفید، ج ۵، چاپ کنگره جهانی هزاره مفید، ۱۴۱۳ ق.
- ۲۱- تصنیف غررالحکم و دررالکلم، عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، تحقیق مصطفی درایتی، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، یک جلد.
- ۲۲- تفسیر العیاشی، ابی نصر محمد بن مسعود العیاشی، مؤسسه البعثة، قم، چاپ اول، ۱۴۲۱ ق.

- ۲۳- تفسیر القمی، ابی الحسن علی بن ابراهیم القمی، تصحیح سیدطیب موسوی جزائری، مکتبه الهدی، دو جلد، ۱۳۸۷ ق.
- ۲۴- تفسیر نورالثقلین، عبدعلی بن جمعة العروسی الحویزی، تصحیح سیدهاشم رسولی محلاتی، چاپ مطبعة علمیه، قم، پنج جلد.
- ۲۵- التوحید، ابی جعفر، محمد بن علی بن الحسین معروف به شیخ صدوق، مؤسسه نشر اسلامی جامعه مدرسین، قم، یک جلد.
- ۲۶- تهذیب الأحکام، ابوجعفر محمد بن الحسن بن علی الطوسی معروف به شیخ طوسی، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، مکتبه الصدوق، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۶ ش.
- ۲۷- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین، معروف به شیخ صدوق، تصحیح علی اکبر غفاری، مکتبه صدوق، تهران.
- ۲۸- جامع احادیث الشیعة، شیخ اسماعیل معزی ملایری، چاپخانه مهر قم، ۱۴۱۷ ق، بیست و شش جلد.
- ۲۹- جامع السعادات، مولی محمد مهدی نراقی، با تعلیقات سید محمد کلانتر، مطبعة نجف، نجف اشرف، ۱۳۸۳ ق، افست مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان قم، سه جلد.
- ۳۰- جامع الاخبار یا معارج الیقین فی اصول الدین، محمد بن محمد سبزواری، تحقیق علاء آل جعفر، انتشارات مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
- ۳۱- الجامع الصحیح، یا سنن ترمذی، ابی عیسی محمد بن عیسی بن سوره، تحقیق کمال یوسف الحوت، دارالفکر، بیروت، پنج جلد.
- ۳۲- جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، محمد حسن نجفی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۱ م.
- ۳۳- الخصال، ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین معروف به شیخ صدوق، تحقیق علی اکبر غفاری، مؤسسه نشر اسلامی جامعه مدرسین، قم، دو جزء در یک جلد.
- ۳۴- دراسات فی ولاية الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة، حسینعلی منتظری، المركز العالمی للدراسات الاسلامیة، چاپ دوم، ۱۴۰۹ ق، چهار جلد.
- ۳۵- درس های از نهج البلاغه، حسینعلی منتظری، نشر سراپی، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۰ ش. تاکنون سه جلد آن منتشر شده است.

- ۳۶- الدرّ المثور في التفسير بالمأثور، جلال‌الدین السیوطی، تصحیح شیخ نجدت نجیب، با مقدمه عبدالرزاق المهدی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، هشت جلد.
- ۳۷- دعائم الاسلام و ذکر الحلال والحرام، ابی حنیفه نعمان بن محمد تمیمی، تحقیق آصف بن علی اصغر فیضی، دارالمعارف، مصر، طبع دوم، دو جلد.
- ۳۸- دلائل الصدق، محمدحسن مظفر، دارالمعلم للطباعة، قاهره، چاپ دوم، ۱۳۹۶ ق.
- ۳۹- دیدگاهها، پیامها و نظریات منتشره آیت‌الله العظمی منتظری در زمان حصر غیرقانونی، جلد اول، چاپ دوم، ۱۳۸۱ ش.
- ۴۰- رساله استفتائات، مطابق با فتاوی آیت‌الله العظمی منتظری، نشر سایه، تهران، دو جلد، جلد نخست: چاپ سوم، ۱۳۸۴ ش؛ جلد دوم: چاپ اول، ۱۳۸۳ ش.
- ۴۱- رساله توضیح المسائل، مطابق با فتاوی آیت‌الله العظمی منتظری، با اصلاحات و اضافات، نشر تفکر، تهران، چاپ بیستم.
- ۴۲- رساله حقوق، حسینعلی منتظری، انتشارات سرایی، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۳ ش.
- ۴۳- روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ابی‌الفضل شهاب‌الدین سید محمود آلوسی بغدادی، تصحیح سید محمود شکرآلوسی، انتشارات جهان، تهران، بیست و هشت جزء در ده مجلد.
- ۴۴- سنن ابن ماجه، الحافظ ابی‌عبدالله محمد بن یزید القزوینی، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۵ ق، دو جلد.
- ۴۵- سنن ابی‌داود، ابی‌داود سلیمان بن الأشعث السجستانی، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، دار احیاء السنة النبویة، بیروت، چهار جلد.
- ۴۶- السنن الکبری، ابی‌بکر احمد بن الحسین بن علی البیهقی، همراه با کتاب الجوهر النقی، دارالمعرفة، بیروت، ده جلد همراه با یک جلد فهرست.
- ۴۷- السیره النبویة، ابو محمد عبدالملک بن هشام بن ایوب، انتشارات ایران، چاپخانه مهر قم، ۱۳۶۳ ش، چهار جلد در دو مجلد.
- ۴۸- شرح غررالحکم و دررالکلم، جمال‌الدین محمد الخوانساری، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ ش، شش جلد.

- ۴۹- شرح نهج البلاغه، عزالدین عبدالحمید معروف به ابن ابی الحدید، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ دوم، بیست جلد در ده مجلد.
- ۵۰- الشفا، ابن سینا، با مقدمه ابراهیم مدکور، انتشارات ناصر خسرو، تهران، چاپخانه آرمان، چاپ اول، ۱۳۶۳ ش، یک جلد.
- ۵۱- الصحاح، تاج اللغة و صحاح العربية، ابی نصر اسماعیل بن حماد الجوهری الفارابی، تحقیق احمد عبدالغفور عطّار، دارالعلم للملایین، بیروت، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق، شش جلد.
- ۵۲- الصحيح، معروف به صحیح بخاری، ابی عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم، تحقیق شیخ عبدالعزیز بن عبدالله بن باز، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۹ ق، هشت جلد در چهار مجلد، به همراه یک جلد فهرست.
- ۵۳- الصحيح، معروف به صحیح مسلم، ابوالحسین مسلم بن الحجاج بن مسلم القشیری النیشابوری، همراه با شرح نووی، هجده جلد در نه مجلد، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ ق.
- ۵۴- صحیفة كاملة سجادية، انشاء حضرت امام زین العابدین عليه السلام، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم، چاپ سوم، یک جلد، قطع جیبی.
- ۵۵- الصواعق المحرقة، احمد بن حجر الهیتمی المکی، با تعلیقات عبدالوهاب عبداللطیف، مکتبه قاهره، چاپ دوم، ۱۳۸۵ ق.
- ۵۶- علل الشرايع، ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین معروف به شیخ صدوق، دارالحجة للثقافة، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق، دو جزء در یک مجلد.
- ۵۷- عوالی اللثالی العزیزية، محمد بن علی بن ابراهیم الاحسائی معروف به ابن ابی جمهور، با مقدمه آیت الله سید شهاب الدین نجفی مرعشی، تحقیق آقا مجتبی عراقی، چاپخانه سیدالشهداء، قم، چاپ اول، ۱۴۰۳ ق، چهار جلد.
- ۵۸- عیون اخبار الرضا، محمد بن علی بن الحسین معروف به شیخ صدوق، تصحیح سید مهدی حسینی لاجوردی، ناشر رضا مشهدی، چاپ دوم.
- ۵۹- الغدير في الكتاب والسنة والادب، عبدالحسین احمد الامینی النجفی، دارالکتاب العربی، بیروت، چاپ چهارم، ۱۳۹۷ ق، یازده جلد.

- ۶۰- فتوح البلدان، ابی الحسن البلاذری، با تعلیقات رضوان محمّد رضوان، منشورات الأرومية، قم، ۱۴۰۴ ق.
- ۶۱- فرائد السمطين في فضائل المرتضى، ابراهيم بن محمّد بن المؤيد الحموي، الخراساني، تحقيق محمّد باقر محمودي، مؤسسه محمودي، بيروت، طبع اول، ۱۴۰۰ ق، دو جلد.
- ۶۲- الفقه على المذاهب الاربعه، عبدالرحمن الجزري، دار احياء التراث العربي، ۱۴۰۶ ق، پنج جلد.
- ۶۳- القاموس المحيط، مجدالدين محمّد بن يعقوب فيروزآبادي، مؤسسه نوري، چهار جلد.
- ۶۴- قصص الانبياء، سيد نعمت الله جزائري، كتابخانه آيت الله نجفي مرعشي، قم، ۱۴۰۴ ق، يك جلد.
- ۶۵- قصص الأنبياء، قطب الدين سعيد بن هبة الله الراوندي، بنياد پژوهشهای آستان قدس رضوي، ۱۴۰۹ ق، يك جلد.
- ۶۶- الكافي، محمّد بن يعقوب الكليني، تحقيق علي اكبر غفاري، دارالكتب الاسلاميه، ايران، هشت جلد، دو جلد به عنوان اصول، پنج جلد به عنوان فروع، و يك جلد به عنوان روضه.
- ۶۷- كتاب الغيبة، ابی جعفر محمّد بن الحسن الطوسي، تحقيق شيخ عبدالله تهراني و شيخ علي احمد ناصح، مؤسسه معارف اسلامي، قم، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.
- ۶۸- كامل الزيارات، جعفر بن محمّد بن جعفر بن موسى بن قولويه القمي معروف به ابن قولويه، مكتبة الصدوق، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۵ ش.
- ۶۹- كتاب مقدس، عهد عتيق و عهد جديد، طبع سال ۱۸۹۵ م.
- ۷۰- الكشاف عن حقائق غوامض من التنزيل، جارالله محمود بن عمر الزمخشري، مكتب الاعلام الاسلامي، قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق، چهار جلد.
- ۷۱- كشف الرية عن احكام الغيبة، زين الدين الجبعي العاملي الشامي، تحقيق علي خراساني، چاپخانه سيدالشهداء عليه السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۰۳ ق.

- ۷۲- كشف المحجة لثمرة المهجة، سيد بن طاووس، نجف، المطبعة الحيدرية، ۱۳۷۰ ق.
- ۷۳- كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد، خواجه نصيرالدين طوسي، تصحيح حسن حسن زاده آملی، مؤسسه نشر اسلامي، جامعه مدرسین، قم، چاپ پنجم.
- ۷۴- کمال الدين و تمام النعمة، ابی جعفر محمد بن علی بن الحسين معروف به شیخ صدوق، تحقیق علی اکبر غفاری، مؤسسه نشر اسلامي جامعه مدرسین قم، دو جزء در یک جلد، چاپ سوم.
- ۷۵- کنز العمال في سنن الاقوال والافعال، متقی بن حسام الدين هندی، مؤسسه الرسالة، بیروت، ۱۳۹۹ ق، شانزده جلد.
- ۷۶- لسان العرب، ابی الفضل جمال الدين محمد بن مکرم الافريقي المصری معروف به ابن منظور، دارصادر، بیروت، چاپ اول، ۱۹۹۷، هفت جلد.
- ۷۷- مبانی فقهی حکومت اسلامي، حسینعلی منتظری، ترجمه و تقریر محمود صلواتی و ابوالفضل شکوری، نشر تفکر، تهران، تاکنون شش جلد آن منتشر شده است.
- ۷۸- مثنوی معنوی، جلال الدين محمد بلخی مولوی، تصحیح و تحقیق نیکلسون، چاپ مهارت، انتشارات بهزاد.
- ۷۹- مثنوی معنوی، جلال الدين محمد بلخی مولوی، تحقیق و تصحیح و تعلیقات محمد استعلامی، کتابفروشی زوار، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۹ ش.
- ۸۰- مجمع البیان في تفسير القرآن، ابوعلی الفضل بن الحسن معروف به طبرسی، ده جلد در پنج مجلد، المكتبة الاسلامية، تهران.
- ۸۱- مجموعه ورام یا تنبيه الخواطر و نزهة النواظر، ابی الحسين ورام بن ابی فراس المالکی الاثري، مكتبة فقيه، قم، دو جلد در یک مجلد.
- ۸۲- المحاسن، ابی جعفر احمد بن محمد بن خالد البرقي، تصحیح سيد جلال الدين حسینی، دارالکتب الاسلامية، قم، چاپ دوم، یک جلد.
- ۸۳- المحجة البيضاء في تهذيب الاحياء، محمد محسن بن المرتضى معروف به مولى محسن الفيض الكاشاني، تصحیح علی اکبر غفاری، مؤسسه نشر اسلامي، جامعه مدرسین، قم، هشت جلد در چهار مجلد، طبع دوم.

- ۸۴- المراجعات، سیدشرف الدین، تحقیق و تعلیق حسین راضی، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۲ق، یک جلد.
- ۸۵- مروج الذهب و معادن الجوهر، أبی الحسن علی بن الحسین معروف به مسعودی، دارالفکر، بیروت، چهار جلد.
- ۸۶- مسالک الافهام، زین الدین بن علی العاملی مشهور به شهید ثانی، مؤسسه معارف اسلامی، طبع اول، ۱۴۱۶ق، چهارده جلد.
- ۸۷- مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری طبرسی، تحقیق مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، هجده جلد، و تاکنون نه جلد به عنوان خاتمه چاپ گردیده است.
- ۸۸- المسترشد فی امامة امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، محمدبن جریر بن رستم الطبری الامالی، تحقیق احمد محمودی، مؤسسه ثقافت اسلامیة کوشانیور، چاپ اول.
- ۸۹- المسند، احمد بن حنبل، چاپ اول، بیروت، دار صادر، شش جلدی.
- ۹۰- مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة، منسوب به امام جعفر صادق علیه السلام، ترجمه و شرح حسن مصطفوی، نشر انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۶۰ش، یک جلد.
- ۹۱- معانی الاخبار، ابی جعفر محمدبن علی بن الحسین مشهور به شیخ صدوق، تحقیق علی اکبر غفاری، مؤسسه نشر اسلامی جامعه مدرسین، قم، یک جلد.
- ۹۲- مفردات الفاظ القرآن، الحسین بن محمد بن المفضل معروف به راغب اصفهانی، تحقیق صفوان عدنان داوودی، دارالقلم، دمشق، الدار الشامیة، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۶ق.
- ۹۳- المقالات والفرق، سعد بن عبدالله ابی خلف الاشعری القمی، تصحیح محمد جواد شکور، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، یک جلد، چاپ دوم، ۱۳۶۰ش.
- ۹۴- مقدمه ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد بن خلدون، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۸ق.
- ۹۵- مکارم الاخلاق، ابی نصر الحسن بن الفضل الطبرسی، مؤسسه نشر اسلامی جامعه مدرسین، قم، دو جلد.

- ۹۶- المكاسب المحرّمة، شيخ مرتضى الأنصاري، تبريز، چاپ سنگي، بی تا.
- ۹۷- الملل والنحل، شهرستاني، نشر مطبعة حجازي، ۱۳۶۸ ش، ۳ جلد.
- ۹۸- مناقب آل أبي طالب، ابي جعفر محمد بن علي بن ابن شهر آشوب السروي المازندراني، دارالأضواء، بيروت، چاپ دوم، ۱۴۱۲ ق.
- ۹۹- من لا يحضره الفقيه، محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي معروف به شيخ صدوق، تحقيق سيد حسن موسوي خراسان، دارالتعارف، بيروت، ۱۴۰۱ ق.
- ۱۰۰- منية المرید في ادب المفيد والمستفيد، زين الدين بن علي العاملي معروف به شهيد ثاني، تحقيق رضا مختاري، مكتب الاعلام الاسلامي، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق، يك جلد.
- ۱۰۱- الميزان في تفسير القرآن، سيد محمد حسين الطباطبائي، مؤسسه اعلمي، بيروت، بيست جلد.
- ۱۰۲- نصيحة الملوك، محمد بن محمد بن محمد غزالي طوسي، تعليق و تصحيح جلال الدين همائي، انتشارات بابك، ۱۳۶۱ ش.
- ۱۰۳- النهاية في غريب الحديث والأثر، مجد الدين ابى السعادات المبارك بن محمد الجزري مشهور به ابن اثير، تحقيق طاهر احمد الزاوي و محمود محمد الطناحي، المكتبة العلمية، بيروت.
- ۱۰۴- نهج البلاغه، ابوالحسن محمد بن ابى احمد حسنى معروف به سيد رضى، همراه با شرح صبحي صالح، مؤسسه دارالهجرة، ايران، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق.
- ۱۰۵- نهج الفصاحة، ابوالقاسم پاينده، سازمان انتشارات جاويدان، چاپ پانزدهم، ۱۳۶۰ ش، يك جلد.
- ۱۰۶- الوافي، محمد محسن بن المرتضى، معروف به مولى محسن فيض كاشاني، مكتبة امام امير المؤمنين عليه السلام، اصفهان، چاپ اول، بيست و چهار جلد.
- ۱۰۷- وسائل الشيعة، محمد بن الحسن مشهور به حرّ عاملي، تحقيق مؤسسه آل البيت عليهم السلام، سى جلد، چاپ دوم.

 فهرست کتاب‌های منتشر شده عالیقدر حضرت آیت‌الله العظمی منتظری

● کتاب‌های فارسی:

- ۱- درسهایی از نهج البلاغه (۱۵ جلد)
- ۲- خطبه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
- ۳- از آغاز تا انجام (در گفتگوی دو دانشجو)
- ۴- اسلام دین فطرت
- ۵- موعود ادیان
- ۶- مبانی فقهی حکومت اسلامی (۸ جلد)
 - جلد اول: دولت و حکومت
 - جلد دوم: امامت و رهبری
 - جلد سوم: قوای سه‌گانه، امر به معروف، حسبه و تعزیرات
 - جلد چهارم: احکام و آداب اداره زندانها و استخبارات
 - جلد پنجم: احتکار، سیاست خارجی، قوای نظامی و اخلاق کارگزاران حکومت اسلامی
 - جلد ششم: منابع مالی حکومت اسلامی
 - جلد هفتم: منابع مالی حکومت اسلامی، فیء، انفال
 - جلد هشتم: احیاء موات، مالیات، پیوست‌ها، فهارس
- ۷- رساله توضیح المسائل
- ۸- رساله استفتائات (۳ جلد)
- ۹- رساله حقوق
- ۱۰- پاسخ به پرسش‌های دینی
- ۱۱- احکام پزشکی
- ۱۲- احکام و مناسک حج
- ۱۳- احکام عمره مفرده
- ۱۴- استفتائات مسائل ضمان
- ۱۵- حکومت دینی و حقوق انسان

- ۱۶- مجازاتهای اسلامی و حقوق بشر
 ۱۷- مبانی نظری نبوت
 ۱۸- معجزه پیامبران
 ۱۹- همآورد خواهی قرآن
 ۲۰- سفیر حق و سفیر وحی
 ۲۱- فراز و فرود نفس (درسهایی از اخلاق- شرحی بر جامع السعادات)
 ۲۲- کتاب خاطرات (۲ جلد)
 ۲۳- کتاب دیدگاهها (۳ جلد)
 ۲۴- انتقاد از خود (عبرت و وصیت)
 ۲۵- درس گفتار حکمت (شرح منظومه) (۶ جلد)
 ۲۶- مبانی مردم سالاری در اسلام (ترجمه کتاب نظام الحکم فی الاسلام)

● کتابهای عربی:

- ۲۷- دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية (۴ جلد)
 ۲۸- کتاب الزکاة (۴ جلد)
 ۲۹- دراسات في المكاسب المحرمة (۳ جلد)
 ۳۰- نهاية الأصول
 ۳۱- محاضرات في الاصول
 ۳۲- نظام الحکم في الإسلام
 ۳۳- البدر الزاهر (في صلاة الجمعة والمسافر)
 ۳۴- کتاب الصلاة
 ۳۵- کتاب الصوم
 ۳۶- کتاب الحدود
 ۳۷- کتاب الخمس
 ۳۸- کتاب الإجارة والغصب والوصية

- ۳۹- التعليقة على العروة الوثقى
- ۴۰- الأحكام الشرعية على مذهب أهل البيت عليه السلام
- ۴۱- مناسك الحج والعمرة
- ۴۲- مجمع الفوائد
- ۴۳- من المبدأ إلى المعاد (في حوار بين طالبين)
- ۴۴- الأفق أو الآفاق (في مسألة الهلال)
- ۴۵- منية الطالب (في حكم اللحية والشارب)
- ۴۶- رسالة مفتوحة (رداً على دعايات شنيعة على الشيعة و تراثهم)
- ۴۷- موعود الأديان
- ۴۸- الإسلام دين الفطرة
- ۴۹- نظام الحكم الديني و حقوق الإنسان
- ۵۰- رسالة الحقوق في الإسلام

● كتابهای مربوطه:

- ۵۱- فلسفه سیاسی اجتماعی آیت الله منتظری
- ۵۲- ستیز با ستم (بخشی از اسناد مبارزات آیت الله العظمی منتظری) (۲ جلد)
- ۵۳- سوگنامه (پیامها، بیانیها، مقالات و اشعار به مناسبت رحلت فقیه عالیقدر) (۲ جلد)
- ۵۴- بهای آزادگی (روایتی مستند از حصر حضرت آیت الله منتظری)
- ۵۵- جلوه های ماندگار (پند، حکمت، سرگذشت)
- ۵۶- معارف و احکام نوجوان
- ۵۷- معارف و احکام بانوان
- ۵۸- غیر محرمانه (بازتاب انتشار فایل صوتی آیت الله منتظری)
- ۵۹- سیره عقلا و عرف در اجتهاد
- ۶۰- دین و جمهوریت (نگاهی کوتاه به اندیشه سیاسی حضرت آیت الله العظمی منتظری)

